خلاصة المناقب

(در مناقب میر سیّد علی همدانی)

تألیف :

نورالدّین جعفر بدخشی

به تصحیح :

دکتر سیّده اشرف ظفر

مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، اسلام آباد

۱۳۷۴خ / ۱۹۹۵م

بسم الله الرحمن الرحيم

شناسنامهٔ کتاب

عنوان	: خلاصة المناقب
تألیف	: نورالدّین جعفر بدخشی
به تصحیح	: دکتر سیّده اشرف ظفر
سخن مدیر	:سرپرست مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، اسلام آباد
ناشر	: مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، اسلام آباد
شمارهٔ ردیف	
کتاب	: ۱۴۹
تعداد	: ۱۰۰۰ نسخه
حروفچینی	: عبدالرّشید لطیف ، اسلام آباد
چاپ	: وجیهه پرنتیرز ، راولپندی - تلفن : ۵۵۲۳۵۸
تاریخ پخش	: ۱۳۷۴ ش /۱۹۹۵ م
بها	: ۳۵۰ روپیه

انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

شمارهٔ ردیف

۱۴۹

تأسیس بر مبنای موافقتنامهٔ آبان ماه ۱۳۵۰ مصوب دولتین ایران و پاکستان

فهرست مطالب

بسم الله الرّحمن الرّحیم

سخن مدیر

کتابی که اینک مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، توفیق انتشار آن را یافته است ، نوشته ای است از مرحوم نور الدّین جعفر بدخشی ، در بیان مناقب و علوم مربی و مرادش ، مرحوم میر سیّد علی همدانی .

مرحوم میر سیّد علی همدانی ، ملقب به « امیر کبیر » و معروف به « شاه همدان » ، مبلّغ اندیشهٔ اسلامی و مروّج بینش عرفانی در منطقهٔ شمال غرب شبه قارهٔ هند و پاکستان ، و از عارفان و سالکان مجاهد و مهاجر فی سبیل اللّه ، که با همت والای خود و تلاش شاگردان و مریدانش ، کشمیر را به یکی از پایگاه های مستحکم اسلام تبدیل ساخت و ذخیرهٔ عظیمی از فنون ، علوم ، معارف و صنایع را از مولد و موطن خود ، همدان ، به آن خطه انتقال داد و آن سامان را « ایران صغیر » ساخت .

او ، نه عارفی گوشه گیر بود که عرفان و تصوف را برای مرید سازی بخواهد ، و نه عابدی حجره نشین ، که عبادت خالق، او را از یاد خلق غافل سازد ، بلکه عارفی عاشق، عابدی عالم ، مبلّغی آگاه و دلسوز ، خدمتگزار به خلق و اهل علم و عمل بود که با هجرت و مجاهدات خود و نشر و القاء اندیشه های عرفانی اسلام ، نسل های پیاپی آن خطه را مدیون خود ساخت و اسوه ای برای انسان های آگاه و وارسته شد. او که خود از نفحات الهی برخوردار بود و مالا مال از حبّ پیامبر اکرم (ص) و اهل بیت گرامی او ، نغمه ای را سرود که گوش دل انسان های مستعد را تا امروز به خود جلب کرده است و نفحه ای را دمید که بوی دلنواز آن ، امروز هم به مشام می رسد.

مریدان او هنوز هم از آثارش بهره ها می جویند و با زمزمهٔ دعاهای آن عارف کامل خود را در دریای بیکران محبت الهی ، شستشو می دهند و جان خود را صفا می بخشند.

« اوراد فتحیهٔ » آن سالك عالم ، که اقتباس و ترکیبی ازعبارات ادعیهٔ مأثوره از خاندان وحی و رسالت است ، هنوز شمع محافل فراوانی است و با مضامین بلند آن انسان های مؤمن و وارسته به « رب الناس » پناه می برند ، از شر وسوسه گران خنّاس و دنیا پرستان و دنیا خواهان و شیاطین از جن و ناس :

اولیا را اولیا دردی کش اند   سوی خود با روح خود بر می کشند
درّ هستی درمیان این قبیل   می کشانند راهرو سوی سبیل

میر سیّد علی همدانی ، آثار مکتوب بسیاری از خود به یادگار نهاده است که برخی از آنها ، از جمله اوراد فتحیه (۱)، چهل اسرار (۲) ، کتاب فتوت (۳) و ذخیرة الملوك (۴) به چاپ رسیده و برخی همچنان به صورت خطّی باقی مانده است . آثار وی و مجموعهٔ رسائل میر سید علی همدانی که آثار بسیار ارزشمندی است ، در کتابخانهٔ گنج بخش این مرکز نگهداری می شود .

این مرکز که وظیفهٔ خود را حفظ ، احیاء و نشر آثار مفاخر فرهنگی ، علمی و دینی

۱- اوراد فتحیه ، ۱۳۳۵ هـ .ق ، فیصل آباد.
۲- چهل اسرار ، لاهور ۱۳۳۹ هـ .ق ، همانجا ۱۳۰۳ هـ ق .
۳- کتاب فتوت به تصحیح دکتر محمّد ریاض ، لاهور.
۴- ذخیرة الملوك لاهور ، ۱۳۲۳ هـ ق ، تبریز ۱۳۵۸ و جز آن .

این خطه می داند ، تاکنون دو کتاب در شرح احوال و آثار آن عارف کامل به چاپ رسانده (۱) و این سومین اثری است که در این باب ، منتشر می نماید .

نویسندهٔ این کتاب ، شاگرد و مرید میر سیّد علی همدانی ، مرحوم نور الدّین جعفر بدخشی ، که از جذبه ها و افاضات استاد ، بهره ها برده و حلاوت سلوك را به راهنمائی استاد ، چشیده است ، به نام مراد خود و به یاد او ، آنچه را یافته ، در این کتاب بیان نموده و چه بسا به خاطر رعایت ادب به محضر استاد و ادای دین به مربی خود ، همهٔ آنچه را دریافته است ، گرچه از دیگر عارفان و سالکان برگرفته باشد ، جزئی از مناقب استاد تلقی کرده و لذا نام « خلاصة المناقب » را برای کتاب خود برگزیده است .

گرچه بیان مناقب اولیاء خدا ، هرگز تملّق و چاپلوسی نسبت به یك فرد آدمی نیست ، بلکه بیان نعمت های الهی است که به بندگانی پاکدامن و خالص ، عطا شده است که پاداش توحید حقیقی را در قرب الی اللّٰه یافته اند ، ولی مطالب این کتاب ، فراتر از مناقب مرحوم میر سیّد علی همدانی است و نویسندهٔ آن از مولانای روم ، سعدی شیرازی ، خواجوی کرمانی ، فرید الدّین عطار و دیگران و دیگران نیز در این کتاب بهره ها برده و نکاتی را در خلال مطالب آن گنجانده ، ولی همه را خلاصه ای از جلوه ها و مناقب استاد دانسته است .

او در این کتاب ، خود را به بیان نکات عرفانی محدود نکرده و با آگاهی گسترده ای که از شعر و نثر فارسی داشته است ، از موضوعات مختلف به تناسب ، ذکری و نکته ای به میان آورده است .

مصحح محترم ، بانوی وارسته و دانشمند ، سرکار خانم دکتر سیّده اشرف ظفر ، که خود از مریدان شاه همدان است ، تلاش سترگی را برای تنقیح و تصحیح این اثر ارزشمند به انجام رسانده که جز با انگیزهٔ ادای دین مرید به مراد خویش ، میسر نبوده است .

ایشان ده ها سال است که با عشق و ارادت به خاندان پیامبر اکرم (ص) و اولیاء الهی ، همچون شمعی درمیان شاگردان خود ، آنان را با عرفان اسلامی و محبت الهی آشنا ساخته و با جلسات و حلقاتٔ ذکر و دعا ، انس با حضرت احدیت و نور محبت اسوه های کمال و عرفان را در دل راهیان این طریق، زنده و روشن نگه داشته است . کتاب های دیگری که

۱- الف . شرح احوال و آثار میر سید علی همدانی(با شش رساله از وی)
تألیف : دکتر محمّد ریاض خان . دو چاپ در سالهای ۱۳۶۴ هـ . ش . و ۱۳۷۰ هـ . ش.
ب- شاه همدان ، میر سیّد علی همدانی ، تألیف : دکتر سیّد حسین شاه همدانی ، ترجمه فارسی از دکتر محمّد ریاض خان ، چاپ ۱۳۷۴ هـ .ش.

توسط ایشان تألیف ، ترجمه یا تحقیق شده است ، حکایت از روح ایمانی و عرفانی ایشان دارد و نشانگر این که یافتن حقیقت و تلاش برای دستیابی بدان ، مرد و زن نمی شناسد و چه بسا راه برای بانوان هموارتر نیز باشد.

چاپ این کتاب ، نه فقط به خاطر احیاء یك اثر فارسی و یا یك متن ادبی و عرفانی از مواریث مشترك فرهنگی ایران و پاکستان است ، بلکه علاوهٔ بر اینها ، بدین جهت است که مربیان و استادان و عالمان و روشنفکران مناطق فارسی دان و فارسی زبان ، برای آشنا کردن نسل امروز با ارزش ها و قله های بلند معنویت و انسانیت ، به یکی دیگر از ذخائر فرهنگی ، ملی و دینی خود دست یابند و جامعهٔ خود را با این گنجینه ها ، آشنا سازند .

ضمن تقدیر از تلاش فراوان مصحح محترم که بخصوص با پیشگفتار شیوا و سودمند خود ، خواننده را به موضوع ، نویسنده و اهمیت و اعتبار کتاب آشنا ساخته اند ، و با سپاس و تشکر از همه همکاران پرتلاش این مرکز و با پوزش از خطاهای احتمالی چاپی و تقاضای تذکر و راهنمائی از خوانندگان محترم ، توفیق این مرکز را برای خدمت بیشتر به اهل ادب و عرفان و احیاء یاد و راه بزرگان فرهنگی و دینی این خطه ، از خداوند متعال خواستارم .

علی ذوعلم
سرپرست مرکز

پیشگفتار

مولوی رومی در نهایت دردمندی گفته بود که « انسانم آرزوست » و حکیم امّت ، شاعر مشرق علاّمه اقبال (ر،) در آرزوی همین انسان، مثنوی « اسرار خودی » و « رموز بیخودی » را سرود و در اثر معروف خود « جاوید نامه » پیر رومی را رفیق راه ساخته و سیر افلاك کرد. این فیلسوف شاعر در سفر روحانی خود با ارواح شخصیتهای بزرگی از جمله سیّد والا مقام شاه همدان میر سیّد علی همدانی (ر،) همراه گردید، که در فکر و نظر اقبال « محرم اسرار شاهان » و « مرشد معنی نگاهان » بوده و انسان را به رموز انسانیت آشنا کرده و به حق پرداختن آموخته است. کتاب خلاصة المناقب به معرفی این شخصیت عظیم و سیّد السادات که «معمارتقدیر أمم » بوده پرداخته است . یعنی کتاب خلاصة المناقب در شرح احوال و آثار و تعلیمات سیّد علی همدانی (ر،) المعروف به شاه همدان است که در جهان تصوف و فتوت اسلام ، معرفت و عرفان مقام شامخی و درجهٔ ارجمند و بلندی احراز کرده و از مشاهیر زمان خود بوده است .حرمت و تقدسی داشته که کمتر از بزرگان اسلام را دست داده است .

تاریخ زندگانی هفتاد و دو سالهٔ او موضوعی بس سودمند و دلپذیر می باشد که هم عالم روحانی و هم عارف ربّانی ، خود بین ، خدابین و جهان بین و از طرف دیگر جهانگرد ، نویسنده ، شاعر و از همه بالاتر یك نابغهٔ ایرانیست که هر کجا رفت و رخت سفر بست ، امامت و قیادت کرد ، ارشاد و وعظ گفت ، مسجد و خانقاه بنا کرد که مهم ترین فعالیت های تبلیغی و تدریسی در آن انجام می گرفت و هنرها از قبیل کلاه بافی ، شالبافی ، ابریشم و سنگتراشی معماری و خشت سازی و چوب کاری وغیره می آموخت و تقریباً سی و دو خانقاه از ختلان تا بلتستان و کشمیر بنا کرد که همهٔ آنها مراکز دین و

تهذیب و دانش و هنر گردید. به همراه سیّد هفتصد مرید و احباب به کشمیر وارد شدند و با مجاهدت و مساعی خویش در این خطهٔ مینو نظیر تعلیمات اسلام را اشاعه کردند و توسعه دادند. می گویند سیصد هزار تن به دست وی به شرف اسلام نائل گردیدند. کشمیریان اُو را « حواریٔ کشمیر » و« بانی مسلمانی» ، «علی ثانی» نامیده اند ، سیّد نیز به وسیله همراهانش در کشمیر، هنرهای دلپذیر ایرانی را معرفی کرد و از جهت دینی و دنیاوی «ایران صغیر » آفرید و نقشِ دوام خود را ثبت گردانید و این کتاب خلاصة المناقب از حالات و مقامات وی بطور تفصیل بحث می کند و ضمن آن، اطلاعات گرانبهایی از رسوم و عادات صوفیه و مفهوم واقعی از مصطلحات متصوفه و معلومات با ارزشی راجع به اوضاع اجتماعی قرن هشتم به ما می دهد .

مؤلّف خلاصة المناقب نه تنها معاصر شاه همدان است بلکه از مریدان پُرشور و بسیار مقرّب وی بود که در چهارده سالهٔ آخر زندگانی شاه همدان با اُو ارتباط کامل داشته و در اغلب موارد حوادث و سوانحی را که راجع به وی ذ کر می کند یا خودش از زبان مرشد استماع کرده و یا در موقع حدوث آن وقایع حضور داشته است لذا گفته می شود که اغلب مطالب این کتاب بر مشاهدهٔ عینی خود او مبتنی است. اگرچه در تاریخ فرهنگ و ادب پاکستان و هندوستان ، افغانستان و ایران و تا حدی جهان اسلام، شخصیت سیّد علی همدانی (ر.) کاملاً شناخته شده و عظمت وی مسلّم است ولی راجع به زندگانی وی آنچه در دست داریم بسیار مختصر است و تنها کتاب مبسوطی که در شرح احوال این عارف با عظمت داریم خلاصة المناقب تألیف مریدش بوده، و تذکرهٔ دیگری متضمن ترجمه احوال سیّد بنام رسالهٔ مستورات یا منقبة الجواهر از حیدر بخشی است نویسندهٔ مستورات به دو واسطه { شیخ عبدالله برزش طوسی مشهدی (م : ۸۷۲ هـ) و از مرید سیّد محمّد نور بخش (م ۸۶۹ هـ) و شیخ اسحاق ختلانی (م ۸۲۶ هـ) خلیفه و داماد شاه همدان (ر.) } به صاحب مناقب می پیوندد و بعضی از مطالب را از همین خلاصة المناقب گرفته است و نویسندگان بعدی نیز از همین سرچشمه اخذ مطالب کرده اند و به این جهت می توان گفت که هر دو کتاب مزبور اولین منابع تحقیقی دربارهٔ سیّد علی همدانی است .

نگارنده کار تصحیح و تنقیح متن خلاصة المناقب را بنا بر توصیهٔ شادروان دکتر مولوی محمّد شفیع رئیس سابق دائرة المعارف اسلامی دانشگاه پنجاب لاهور، در سال ۱۹۶۰م بر عهده گرفتم ، کتاب مزبور در نظر آن دانشمند ارجمند که به شرح احوال بزرگان تصوف و عرفان علاقهٔ زیادی داشت، بسیار با ارزش و دارای اهمیت خاصی بود ، اینجانب

به راهنمایی او، ابتدا فقط بیست و سه برگ اوّل از متن آن کتاب را با عنوان پایان نامۀ دورۀ فوق لیسانس فارسی تصحیح و تنقیح کردم و به تشویق و راهنمایی آن استاد بزرگ مقدمه ای راجع به مؤلف کتاب و شرح احوال سیّد علی همدانی (ره) نوشتم که مورد پسند آن دانشمند قرار گرفت و فرمود که سایر قسمت های کتاب را تصحیح نمایم و مقایسۀ متن با نسخ مختلفه و تنقیح کامل آن را به عنوان رسالۀ دکترا در رشتۀ زبان و ادبیات فارسی به دانشگاه پنجاب لاهور تقدیم نمایم. لذا این جانب به راهنمایی و راهبری وی مشغول تصحیح آن و کنجکاوی و بررسی در اطراف آن بوده ام و برای این منظور به توصیه و وساطت آن شادروان ، روتو گراف ها از نسخ خطی این کتاب که در کتابخانۀ بودلیان آکسفورد و کتابخانه استانبول محفوظ است ، به دست آوردم و یك نسخۀ ماشین شده از مخطوطۀ این کتاب در کتابخانه برلن توسط دکتر تایفل و میکروفیلمی را که از نسخۀ خطی رساله « مستورات » از کتابخانۀ اندیا آفیس دریافت نمودم مورد استفاده قرار دادم . چون نسخه کتابخانه آکسفورد صحیح و خواناتر بود لذا بنده به فرمان آن استاد بزرگوار همین نسخه را اساس کار قرار داده ام .تقریباً چهل و سه برگ از آن نسخ خطی مزبور را تصحیح کرده بودم که آن دانشمند جیل القدر دکتر محمّد شفیع در ماه مارس ۱۹۶۳م جان به آفرینندۀ جانها داد و دریای علم و صفا ، محبت و دلنوازی چهره در نقاب خاك کشید و سر چشمۀ ذوق و حرارت کار این ضعیف یکباره فرو خشکید. شکستگی ، تنگدلی و افسردگی مرا در حصار گرفت و تعطلی در کار واقع شد که شادروان استاد ارجمند دکتر محمّد باقر که آن روزها رئیس قسمت فارسی دانشکدۀ خاور شناسی لاهور و تکیه گاه اهل فضل و ارباب قلم بود، به ترغیب لطف آمیز خود، این جانب را نواخت و از مرحمت مشفقانۀ او کار را از سرگرفتم و به تکمیل آن پرداختم ، علاوه بر تصحیح و تنقیح متن خلاصة المناقب رساله ای مجمل امّا جامع، پیرامون جنبه های زندگانی و آثار منظوم و منثور سیّد علی همدانی (ره) به راهنمایی استاد بزرگ شادروان سیّد وزیرالحسن عابدی استاد زبان و ادبیات فارسی نگاشتم و مجموعاً این رساله بر پنج باب زیر است .

باب اوّل : دربارۀ مؤلف خلاصة المناقب
باب دوم : معرفی خلاصة المناقب
باب سوم : شرح احوال شاه همدان (ره)
باب چهارم : آثار و تعلیمات شاه همدان (ره)
باب پنجم : متن خلاصة المناقب ، حواشی و تعلیقات

راجع به مؤلف غیر از خود خلاصة المناقب مآخذ دیگری دردست نداریم و برای شرح زندگانی سیّد علی همدانی (ر.) خود کتاب مزبور را اساس قرار داده ام به استفاده از شرح احوال و تذکره های دیگر رساله را تهیه نموده به دانشگاه پنجاب تقدیم نمودم و چون به اخذ درجهٔ دکترا نایل گردیدم باب سوم و چهارم را به زبان اردو برگردانده و به دکتر محمّد اسلم استاد قسمت تاریخ دانشگاه پنجاب لاهور سپردم و به سعی و اهتمام اُو کتابی به اسم سیّد علی همدانی (ر.) المعروف به شاه همدان از طرف ندوة المصنفین سمن آباد لاهور ، در سال ۱۹۷۲م به چاپ رسید و مورد ستایش خوانندگان قرار گرفت ، و اکنون آن دو باب را (باب سوم و چهارم، که در شرح احوال و آثار شاه همدان (ر.) است) بخاطر حجیم بودن رساله حذف کردم و فقط متن خلاصة المناقب با تقابل نسخ ، حواشی و تعلیقات و سخنی دربارهٔ خود کتاب و مؤلف آن را به دست انتشار سپردم تا مورد استفادهٔ دانشمندان قرار گیرد.

باید متذکر شوم که علاوه بر اشکالاتی که به خاطر غیر خوانا بودن نسخ پیش آمده بود مشکل تشخیص اشعار استشهاد شده و اسامی گویندگان آنها نیز بود. زیرا مؤلف به ندرت در این مورد اشاره نموده است.لذا برای حل این مشکل به دواوین و کتب مهم پارسی مراجعه کرده و تاحدی که مقدور بود در تعیین نام سرایندگان تلاش نموده ام. همچنین راجع به احادیث و تعیین اسامی رجال و سخنان صوفیه تفحص کرده ام و در بعضی جاها از کتابهای متصوفه مانند الفتوحات المکیه ، فصوص الحکم ، فوائح الحکم ، فوائح الجمال و فواتح الجلال و احیاء علوم الدین و غیرها مطالبی اخذ شده بود ، ولی نام نویسنده را ذکر نشده بود . در حالیکه می توان گفت که مؤلف آن عبارتها را به زبان فارسی ترجمه کرده است و این جانب در فهرست منابع و شماره صفحه نوشته ام ولی باوجود این مساعی باز هم بعضی از عبارتها ، اسماء ، اماکن و اشعار مجهول است.

برای این کاوش و کوشش لازم است از زحمات زیاد و راهنمایهای فاضل ارجمند استادان بزرگ و محترم شادروان دکتر محمّد باقر ، شادروان دکتر مولوی محمّد شفیع، شادروان سیّد وزیر الحسن عابدی که در تمام موارد از مساعدت و مرحمت و کمك های پرارزش خود دریغ ننمودند سپاسگزاری و تشکر نمایم و نیز از همکار خودم خانم «پرملا تامسْ» که آن روزها استاد زبان انگلیسی دانشکدهٔ دولتی دخترانه لاهور بوده که مطالبی را درباره سیّد علی همدانی (ر.) از زبان آلمانی به زبان انگلیسی ترجمه نموده ، تشکر نمایم . اگرچه در حدود استعداد و وسائل خود از هیچ کوششی فرو گذاری نکرده ام بازهم دربارهٔ کامل و صحیح بودن همه مطالب ادعایی ندارم و از حضور خوانندگان

گرامی استدعا می نمایم که اگر در بعضی موارد بیان، لغزشی از خامهٔ بنده سرزده باشد آن را به دیدهٔ اغماض نگریسته و این جانب را مطلع نمایند که باعث امتنان و تشکر خواهد بود.

علامات اختصاری

آ : نسخهٔ خطی خلاصة المناقب متعلّق به کتابخانهٔ بادلیان در دانشگاه آکسفورد.
ب : نسخهٔ خطی خلاصة المناقب متعلّق به کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب ، لاهور.
ل : عکس نسخهٔ خطی خلاصة المناقب متعلّق به کتابخانهٔ استانبول.
گ :نسخهٔ خطی مربوط به کتابخانه گنج بخش، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان اسلام آباد.
ن : رونوشت ماشین شدهٔ نسخه خطی کتابخانه برلن به شماره : ۱۴۱۰۷
ج : جلد
رك : رجوع کنید.
ص : صفحه
قب : تقابل کنید.

مؤلّف خلاصة المناقب:

خلاصة المناقب نخستين كتابی است كه يك سال بعد از وفات سيّد علی همدانی در شرح احوال و مناقبِ او نگارش يافته است و يكی از مآخذ معتبر و اساسی راجع به زندگانی ، فعاليت و افكارِ وی است . مؤلّف خلاصة المناقب يكی از مريدان پر شورِ شاه همدان است كه در چهارده سالهٔ آخر زندگانی سيّد با وی ارتباط كامل داشته و بر اساسِ مشاهدات عينی خود و آنچه از خود سيّد و مريدان ديگر وی شنيده ، اين كتاب را جمع آوری كرده است به همين جهت دربارهٔ انتساب كتاب خلاصة المناقب سوء تفاهمی وجود دارد و بعضی نويسندگان مثل «اته» تأليف مزبور را به خود سيّد نسبت داده اند. (۱) اين اشتباه ظاهراً ناشی از روش نويسندگی است كه در آن پيروی شده ، برای اينكه مؤلّفِ كتاب بيشتر سوانح حيات وی را به زبان خود سيّد بيان می كند و «اته» نه تنها عقيده به صحتِ اين انتساب دارد بلكه مصرّ است كه چون تاريخ فوت سيّد علی همدانی هفتصد و هشتاد و شش هجری است ، سال تأليف كتاب مزبور هفتصد و هشتاد و هفت هجری ، غلط است و بايد تاريخ تأليف اين كتاب نه سال پيش از سال هفتصد و هشتاد و شش يعنی سال هفتصد و هفتاد و هشت قرار داده شود يا تاريخ وفات سيّد را سالی فراتر فرض بكنيم تا اين انتساب درست آيد .

«استوری» (۲) جزئيات كتاب را شرح داده ولی دربارهٔ مؤلفِ آن چيزی نگفته است. در فهرست كتابخانه بانكی پور (۳) نيز قولِ « هرمان اته » و «ريو» تأييد شده است جز اينكه مولوی عبدالمقتدر از قاضی نور الله شوشتری نقل قول كرده و مؤلف خلاصة المناقب را اسم برده است ولی او خود بعداً اين كتاب را در فهرست نگارشهای سيّد علی همدانی

1. Ethe, Herman: Catalogue of the Persian Manuscripts in the Library of the India Office Vol.I, Oxford,1903 A.D. Part .I P.783.
Zafar Khan, Muhammad : Persian Poets of Kashmir of Moghal .P.66. A thesis (Punjab University) 1957, A.D.

2. Storey , C.A : Persian Literature: A Bio-Bibliographical Survey Vol.I, Part 2, London, 1926 A.D. P.947.

3. Abdul Muqtadir, Maulvi: A Catalogue of the Arabic and Persian Manuscripts in the Oriental Public Library at Bankipore,Calcutta,1908 A.D. Vol.I, P.230

نوشته است .

ولی به رغم ادعای نویسندگان فوق الذکر اگر کتاب را به دقت مطالعه کنیم در آن هیچ نکته ای که دلالت کند بر اینکه شاه همدان نگارندهٔ آن است ، نمی یابیم بلکه خلاف آن به صراحت هویدا می شود که سیّد علی همدانی نویسندهٔ کتاب نیست بلکه مؤلف آن شخصی دیگر است. اقتباس های زیر از موارد مختلفی از خلاصة المناقب شاهدِ قول ماست:

(الف) :... شاهباز با پروازِ آشیانِ عمی، شاهسوارِ میطان غرهٔ حمی، شمس سماء قدوسی، کیمیای وجود اناسی ، مختار خیار حضرت الرّحمن ، الشکور الفخور به جناب الدیان ، قرة عین محمّد الرسول ، الفؤاد المرتضی و البتول ... العارف المعروف به سیّد علی همدانی خَصّه اللّه اللطیف باللطف الصّمدانی(۱) .

(ب):... لاجرم محبت و تعظیم جمیع سادات واجب باشد و لیکن انقیاد ایشان در امرِ مجهول الحقیقة واجب نباشد الاّ وقتی که از علمای اتقیا باشند چنانکه امیر ما سیّد علی همدانی خَصّهُ اللّهُ اللّطیف باللطف الصمدانی (۲) .

(ج): ... در یك موردِ دیگر مؤلف اسمِ مرشد خودش یعنی ذکرِ شاه همدان را چنین آورده است که ... باری اخی حق گوی را قایل غیبی گفته که در موضع زمستانی علیشاهیان یك مرد خدا دوست می آید صحبتِ وی را باید غنیمت شمردن . چون اخی حق گوی آنجا رفت دید که درویشی باعمامهٔ سیاه نزوُل کرده است ، او بشناخت که آن دوست خدا که قایل غیبی حواله کرده بود این مردِ سیاه دستار است که اُو را سیّد علی همدانی گویند قُدِّس سرّه (۳) .

این نوع مطالب در خلاصة المناقب بسیار یافت می شود که این حقیقت را کاملاً روشن می گرداند که سیّد علی همدانی در این کتاب به عنوان نویسندهٔ آن جلوه نمی کند بلکه مؤلف آن شخصی دیگر است که سیّد را در نگارش خود از غایتِ تعظیم به تکرار و با کلمات احترام « جناب سیادت» و « حضرت سیادت » یاد می کند و یکی از مریدان وی است که با کلمات « این فقیر » و « این حقیر » به خودش اشاره می نماید.

اسمِ این نویسنده را دکتر سیّد محمّد عبداللّه در فهرست مخطوطات فارسی متعلق به کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب لاهور « علایی » آورده است امّا معلوم است که « علایی» نیز

۱- خلاصة المناقب، آ : برگ ۳ - الف .
۲- آ : برگ ۹- الف .
۳- آ : برگ ۶۱ - ب .

تخلص سید علی همدانی بوده که در مجموعهٔ غزلیات وی موسوم به چهل اسرار می شود و بعضی از آن غزلیات در خلاصة المناقب ضبط شده که مؤلف چنین به رشتهٔ تحریر آورده است : و حضرت سیادت قدّس الله سرّه ... در نظم فرموده است :

علائیا گر ازین حال حیرتست ترا امید قطع مکن به وقت مرهونی (۱)

و مقطع غزل دیگر است :

در تمنّای خیالت شد علایی جان فشان تا چه خواهد دید آخر زین تمنّای محال (۲)

چون علایی نیز سیّد علی همدانی است حالا باید ببینم که مؤلفِ کتاب کیست ؟ در این خصوص خود کتاب به ما چنین راهنمایی می کند :

« چنانکه این تراب قدم کلاب کوی قدیر قدیم تعالی کبریاؤه که به نام جعفر است شبی در بدایتِ سلوك سر نیاز به حضرت بی نیاز فرستاد ، عجز خود وصول به سرادقِ قدیر قدیم عرضه داشت به تأوّهاتِ سوزان و عبراتِ روان ، ناگاه حضرت قدیر قدیم از وراءِ حجاب به این عاجز نیستی از غایت لطف و بنده نوازی خطابی از مقام بی نیازی فرموده «مطلوبك نفسی » از ذوق این خطاب جعفر گشت مثل کاسهٔ برسر آب و نور الدّین به نور آن خطاب بدید بسی جواهر بحر اسرار وهّاب. » (۳)

در بندِ مزبور دو اسم آورده شده است : جعفر و نور الدّین و از سیاق عبارت پیداست که این هر دو اسم بر یك شخصیت دلالت می کند که در این تحریر مقام تکلم را دارد و نورالدّین جعفر اسم کامل وی است که معمولاً خود را در این کتاب با کلمات « این فقیر» و «این حقیر » معرفی می کند .

در مکتوبات امیریه (۴) نیز اسم نور الدّین جعفر آمده است چنانکه در آغاز آن نوشته شده :

«این مکتوبات حضرت امیر قدّس الله سرّه به مولانا جعفر ارسال فرمود تا فیاض جود کسوت وجود را بر ساکنانِ خطه شهود می اندازد. »

از رسالهٔ مستورات همین مطلب به اثبات می رسد هنگامی که در رسالهٔ مزبور از خلاصة المناقب نقل کرده مؤلف آن می نویسد :

« نور الدّین جعفر بدخشی که در خلاصة المناقب آورده است » (۵)

۱- آ: برگ ۲۴ - ب. ۲- آ : برگ ۳- ب .

۳- آ : برگ ۵۲ ب و ۵۳ الف.

۴- نسخه خطی متعلق به موزهٔ بریتانیا ، برگ ۱۶۷ - الف .

۵- حیدر بخشی ، رسالهٔ مستورات برگ ۳۶۰ . ب- ۴۱۵ الف.

قاضی نور الله شوشتری در مجالس المؤمنین ضمن شرح زندگانی سیّد علی همدانی نوشته است :

« نور الدّین جعفر بدخشی که از افاضلِ تلامذهٔ اوست در کتاب خلاصة المناقب ذکر نموده »

از این قول بطور کلی می توان گفت که اسمِ کامل مؤلف نور الدّین جعفر بدخشی است. (۱)

شرح احوالِ مؤلف :

نور الدّین جعفر بدخشی در ردیفِ اوّل مریدان و خلفای اکمل و در رأس شاگردانِ شاه همدان قرار دارد ولی متأسفانه در هیچ مأخذی شرح زندگانی وی وجود ندارد و سوانح احوالش به کلی مجهول است به استثنای بعضی از مطالب جزئی که در خلاصة المناقب ، رسالهٔ مستورات و مجالس المؤمنین وغیره ضبط شده است ، چیزی نمی دانیم و بر اساس اطلاعاتی که از نگارش های مزبوردربارهٔ نور الدّین بدخشی به دست می آید، می توان گفت که وی مرید خاص سیّد علی همدانی بوده و بسیار تقرب به مرشد خود داشته است. و در سال ۷۷۳ هجری در قریهٔ علیشاه از قرای ناحیه ختّلان وارد شد (۲) و نسبتِ وی بدخشی است که پیش از نقل مکانی به این محل در بدخشان سکنی داشت و مولدش روستاق بازار غرب بدخشان است و بیشتر در آن ناحیه زندگانی گذرانیده است.هنگامی که در سال ۷۷۳ هجری / ۱۳۷۱ میلادی، سیّد علی همدانی به ختّلان آمد، نور الدّین قبلاً از آنجا نقل مکان کرده به حضور سیّد رسیده سی و سه سال از زندگی خود را در همانجا بسر برده بود.

حافظ حسین الکربلائی در حاشیه بیاض خود تاریخ وفات جعفر بدخشی را شانزده رمضان ۷۹۷ هجری به سنّ پنجاه و هفت سالگی نوشته است.(۳) و بنابر این می توانیم بگوییم که سال تولدش ۷۴۰ هجری می باشد.

جعفر بدخشی درخلاصة المناقب (۴) ملاقات خود را در ناحیه ختلان با علی همدانی به تفصیل نوشته که چگونه بعد از نشان دادن استعداد روحانی خود و تحمل ریاضات و آزمایش های متعددی شاه همدان او را در زمرهٔ مریدان خود پذیرفت و بعد از اربعین رمضان شبی نور الدّین به بیعت از مرشد خود فایز گردید و می گوید :

۱- قاضی نور الدّین شوشتری ، مجالس المؤمنین : ص ۲,۳۱۱- آ : برگ ۶۱ ب.

۳- رساله مستورات برگ ۴۱۷ ب. ۴- آ : برگ ۶۴ . ب - ۶۷ - الف

« و در حالت بیعت چون یك دست این فقیر گرفت درمیان آن دو دست کبیر نور ولایت آنجناب لمیع دیده شد که در همگی خانه مملو گشت . » (۱)

فردای روز بیعت، سیّد به سوی بدخشان حرکت نمود و نور الدّین نیز در رکاب شاه همدان می رفت . اندکی از مسافت را طی کرده بودند که سیّد به وی امر فرمود :

« در همین موضع باید ایستادن »

و خودش به راه افتاد ، نور الدّین در این موقع می خواست دربارهٔ « حرزیمانی » از مرشد خود سؤالی بکند ولی مجالی پیدا نکرده بود. بعداً سیّد پیغامی توسط برهان الدّین به وی فرستاد که فرموده بود :

نور الدّین را بگوی که حرزیمانی که دعای سیفی نامند از حضرت مصطفی صَلّی اللّه عَلَیْه وَسَلَّم منقول است. باید که بخواند که در خواندنِ آن خاصیت بسیار است .(۲)

بر طبق دستور مرشد نور الدّین خواندن دعای سیفی را شروع کرد و بعداً در یك موقع دیگر این دعا را از سیّد استماع کرده، به حافظه سپرد. راجع به آنچه در صحبت سیّد علی همدانی(رح) اتفاق افتاد، نور الدّین گوید که :

« در ایّام صحبت با نزاهت جناب سیادت هر چه در خاطرم آمدی آن را بر من آشکارا کردی و اگر مصلحت اظهار آن نبودی به اشارت تنبیه کردی » (۳) در یك موقع که میر سیّد علی همدانی (رح) به علت کسالت از اندراب (۴) مراجعت کرده بود خواجه عبداللّه ، شیخ قوام الدّین و محمّد سرای آیسنی وغیره در رفاقت وی بودند و در نزدیکی پل بندك در کبوترخانه قاضی حسن شبی را گذرانده بودند ، بدخشی امری را مشاهده کرده می خواست که به عرض مرشد برساند ولی او به کنایه منع فرمود و چون جعفر به اشارهٔ مرشد ملتفت نشد بالحن خشمناکی فرمود :

« از این خانه برو والا به عصاسرت را پاره سازم »

خواجه عبداللّه سبب خشمناکی سیّد را از نور الدّین پرسید ، همین که وی خواست شرح بدهد میر سیّد او را باز خوانده گفت :

« ما از ابلهی او گاه گاه در تشویش می شویم . اورا واقعه از مقامِ صفات نفس دست داده است و لیکن او تصور می کند که آن امر عظیم است .از برای آنکه کاری نکرده است و

۱- آ : برگ ۶۷ - ب.
۲- آ : برگ ۶۸ - الف .
۳- آ : برگ ۶۸ - الف .
۴- در غرب بدخشان واقع است .

عجائب راه خدای تعالی ندیده ، حق تعالی باشد که اورا دست گیرد تا عجائب راه را مشاهده نماید که حرص دارد امّا معلول است ».

میر سیّد پس از سه ماه اقامت در بدخشان به ناحیهٔ ختلان برگشت، مدت سه ماه برای مرید صادقِ خود { نورالدّین جعفر بدخشی} به افاضه و افاده پرداخت و اسرار کتب اهل طریقت را صراحت نمود. پس از سه ماه چون میر سیّد به جانب ملك ختا رهسپار گردید ، نور الدّین در بعضی از مسائل متردد بود ، سیّد گفت « وقتی بباید که آن مشکلات حل گردد و اضعاف آنچه بر من خواندی و از من شنیدی و فهم کردی بر تو لایح گردد. زیرا که همت این درویش به جانب تو متوجه است» .

نور الدّین به کمال عقیدت به مرشد خود به راهنمایی و ارشاد وی در ریاضتِ نفس و مطالعه علمی اشتغال ورزید و به جهت صدق و ارادت در اندك مدتی کشادِ بسیارِ در وی پدید آمد و آن مشکل حاصل گردید و اضعاف آنچه بر استاد خوانده بودَ به او آشکار گردید (۱).

میر سیّد علی همدانی (ر،) چون از سفر ختا به خطّهٔ ختلان باز آمد، نورالدّین در بدخشان به ولایت روستا آمده بود . سیّد نیز همانجا رفت (۲) و بدخشی در صحبت های وی به ریاضت نفس و افاضهٔ قلب بیشتر سعی ها نموده پیشرفت کرد و تقرب به مرشد خود یافته به مقامی بلند رسید که کمتر مریدان را میّسر می شود و به اصطلاح صوفیان «منافی الشیخ » گردیده سیّد را در کمال جمال حالش مشاهده نمود و تأیید شخصیت مرشد تا اندازه ای در وی شیفتگی ایجاد کرده بود که خودش می گوید :

« در بعضی اوقات در آیینه نظر می کرد و در آیینهٔ صورت (۳) روی حضرت سیادت می دید و بعد از ادامت نظر در آن آیینه روی خود می دید» .

نور الدّین در قصبه « اند خود » سه روز خلوت به بعضی از متابعان خواجه ابو الرضا رتن موافقت نمود و بعد از خروج از خلوت از مقدم ایشان دربارهٔ احادیث رتنیه استفسار کرد .

اطلاعات دیگری دربارهٔ مؤلف در دست نداریم و بنابر ابیات زیر از یعقوب صرفی در کتاب مغازی النبی می توان گفت که مدفن نور الدّین به شهری روستاق در بدخشان موجود است .

۱- آ : برگ ۷۱ب الف.
۲- آ : برگ ۷۱ الف.
۳- آ : برگ ۷۲ الف.

چو کردم به سوی بدخشان گذار شد از طالقان دل مرا کامگار
به رستاق آن بحر ذوق شهود که او را علم نعمت الله بود
در آن خانقاه فلك دستگاه که هست از علی ولایت پناه
به کشف حقایق رسیدم به کام کشیدم می عشق را جام جام
هم از روضهٔ نور دین جعفرم رسیدم به فیضی که شد رهبرم (۱)

مؤلف در نظر میر سیّد علی همدانی(ره) :

میر سیّد علی همدانی شاگرد خود نور الدّین جعفر را به چندین طریق در راهِ ریاضت نفس پیش برد و خواست به کمال رساند. گاهی با انتقاد، گاهی با تهدید و گاهی به مقایسه با دیگران، چنانکه در یك موقع او را چاه نیم کاره خوانده و در یك موقع دیگر به این کلمات تشویق نمود :

« چرا چنین نکنی تا ساعت فساعت بر مزید باشی » (۲)

در نتیجه نور الدّین به ریاضت هایی پرداخت که بالاخره جزو خواص مریدان به شمار آمد و از طرف سیّد به تعلیم و ارشاد دیگران مأمور گردید و به دستور مرشد خود از نگارشاتِ وی شرح قصیدهٔ خمریهٔ ابن الفارض را به بدر الدّین وخشی و شرح فصوص الحکم موسوم به حل الفصوص را که بسیار دقیق و مفصل بود به محمّد بن شجاع درس می داد. (۳)

اگرچه سیّد علی همدانی (ره) هنگام لغزش و تقصیر مرید خود زجر و توبیخی می فرمود ولی تألیف قلب او را چنین مراعات می کرد :

« اگر نورالدّین ما را بفروشد بهای ما او را حلال باشد »

کم کم نور الدّین در کمالاتِ معنوی مقام بلندی را احراز کرده و حقیقت و معنی تصوف را درك نمود و آن را به نوعی بیان کرد که سیّد علی همدانی (ره) فرمود :

« از مشرق تا به مغرب سفر کردم و هیچ احدی به حضور من معرفت نتوانست گفتن الاّ به نورالدّین که حقیقت تصوف را دریافته است و آنچه در عبارت می گنجد می گوید

۱- یعقوب صرفی ، مغازی النبی : ص ۱۱
۲- آ : برگ ۱۰۵- ب .
۳- آ : برگ ۱۰۵ - الف . ب.

و خوب می گوید .»

وقتی نور الدّین درایفای خدمتِ تفویض شده بدون کم و کاستی از عهده برآمد ، میر سیّد مردمان را فرمود تا به نور الدّین بیعت کنند و بیعت وی را بیعت اولی گفت :

« به نور الدّین بیعت کردن اولی بود از بیعت کردن به من » (۱)

و جماعتی که در کولاب به خانهٔ امیر عمر خوشی آمد تا به خدمت سیّد همدانی بیعت کند ، سیّد فرمود :

« دستها بر دستِ نور الدّین بدهید »

و شاه همدان برای اشاعه و ترویج تعلیمات و فیضان خود چنین مرید خود را آماده کرد و مردمان چون فرمان را امتثال نمودند حضرت سیادت فرمود :

« دستِ او دستِ ماست نگران نباید بودن » (۲)

میر سیّد علی هَمدانی (ر،) نور الدّین را دو بار به اجازت به قبول توبهٔ طریقت مفتخر ساخت و اشهر این بود که چون سیّد به عزم سفر حج از قریهٔ علیشاه بیرون آمد و در دشت چویك رسید از مرکب فرود آمده ، دست نور الدّین گرفت و از میان رفیقان بیرون آورده فرمود :

« چون من بروم، مردم روی به تو خواهند آوردن، باید که به خُلق حسن زندگانی کنی که ترا اجازت کردیم به تحبیب حبیب حقیقی در دل طالبان صادق و امید دارم به حضرت پادشاه عالم که آنچه اهلِ طلب از من می یابند از تو نیز یابند اِنْشآء اللّهُ اللَّطِیْفُ الخبیر» (۳)

سپس دست وی گرفته به نزدیك آورد و فرمود که : ما نور الدّین را به قبولِ توبهٔ طالبان صادق و بیان اسرار و تعلیم ذکر برای ایشان اجازه دادیم و بعداً به قوت تامه او را در کنار گرفت و دعای طویل خواند و بر اُو دمید و او را وداع کرده گفت : برو بخانهٔ خود بنشین (۴).

از اختصاصات نور الدّین بدخشی بوده که وقتی که میر سیّد علی همدانی (ر،) به سفر می رفت در غیاب وی این مرید خاص در ختلان کار درس و تدریس مرشد خود را برعهده داشت ، این حقیقت از مکاتیبِ سیّد کاملاً به اثبات می رسد که نسخهٔ خطی آن موسوم به مکتوبات امیریه (۵) در کتابخانه موزهٔ بریتانیا وجود دارد و در پایان آن تصریح شده است که شاهِ همدان این نامه ها را به نور الدّین جعفر بدخشی به این منظور

۱- آ : برگ ۱۰۵ - ب.   ۲- آ : برگ ۱۰۶ الف.
۳- آ : برگ ۱۰۶ - ب.   ۴- آ : برگ ۱۰۶ - ب. ۵- برگ ۱۶۷ - الف.

نوشته است که وی در ایّام غیبت و مسافرت وی، به تعلیم و ارشاد اهالی ختلان بپردازد و از فیوض خود آن مردم را مستفیض گرداند.

در نتیجهٔ کسب فیوض و خوشه چینی از فروغ و کمال مرشد خود در اکتساب علوم و تقرب معنوی نور الدّین به اوجی رسیده بود که چون بعضی درویشان را به عزلت در مدّت سه ماه تربیت کرده است از همه اجزای مسکن و اجزای بدن ایشان آوازِ ذکر شنوده است و بوی عطر استشمام می شد و از بن دندان خود عسل سلوك چشیده است ولی با این همه کمال در سلوك و معرفت، خودش را در برابر مرشد چنین معرفی می کند :

« این فقیر اگرچه از هر حظی علم داشت امّا به نسبت کمالِ علم و معرفت حضرت سیادت قُدّس سرّهٔ چنان نادان بود که غلامی عجمی به نسبت خواجه به تبحر در جمیع علوم ظاهر و باطن. » (۱)

میر سیّد علی همدانی در تحسین ، ستایش و تجلیل مقام نور الدّین جعفر بدخشی مرقع و پوستین و آفتابه خودش را به وی ارزانی فرمود و خلال و یك وسیلهٔ نظافت گوش از نقره و موی بینی گیری از آهن که باهم متصل بود نیز به وی اعطا نمود . مرقع را پوشیده نورالدّین در خودش اسرار و امر عجیبی مشاهده کرد و سیّد چون از سفر حج مراجعت نمود ، گفت : «تصور نکنی که این سعادت به سعی خود یافتی، بلکه مدتهاست که همّت این درویش در سفر و حضر به جانب تو مصروف است تا در شب جمعه در حرم کعبه از برای سعادت تو هزار بار فاتحه خوانده ام و از حضرتِ پروردگار سعادتِ تو خواسته ام» .(۲)

اگرچه خرقهٔ درویشی سیّد علی همدانی به مرید و داماد وی سیّد اسحاق ختلانی (۷۳۰-۸۲۶ هـ) رسیده است بازهم می بینیم که نور الدّین جعفر بدخشی یك مقام ارزشمند و شامخ داشته و به تجلیل و کمالات معنوی رسیده و جناب سیادت وی را بسیار دوست می داشت .

دربارهٔ مقام شامخ و تقرب روحانی خودش مؤلف در خلاصة المناقب چنین تفاخر می نماید :... « ناگاه حضرت قدیر قدیم از ورای حجاب هستی به این عاجز نیستی ازغایت لطف و بنده نوازی خطابی از مقام بی نیازی فرمود که « مَطْلُوبكَ نَفْسِي» و از ذوق این خطاب جعفر گشت مثل کاسهٔ بر سر آب و نور الدّین به نور آن خطاب بدید بسی جواهر بحر اسرار وهّاب .... و بعد از آن چندان باران الطاف ایزدی از آسمانِ قلب علوی

۱- آ : برگ ۱۰۵ - ب .

۲- آ : برگ ۱۰۶ - ب .

بر زمین وجود جعفری ببارید که هزاران هزار ازهار و گلهای معانی بی شمار در آن زمین بشکفت مثل انوار بهار» ... (۱)

و در این نگارش مؤلف همین ازهار و گلهای معانی را پیراسته کرده است .

مؤلف و وفاتِ میر سیّد علی همدانی:

آخرین باری که نور الدّین به دیدار مرشد خود نایل گردید زمانی بود که میر سیّد علی همدانی از سفر حج مراجعت کرده و آخرین دیدار در قریهٔ علیشاه بود که سیّد ناراحتی هایی را به وی بیان نمود و این آخرین ملاقات بود و دیگر هیچ کس از مریدان و شاگردان معنوی وی در ختّلان و هیچ یك از اهل خانه و بستگان او را ندیدند(۲).

و در اوایل ماه صفر سال ۷۸۷ هـ/ مارس ۱۳۸۵م نور الدّین در خانقاه فتح آباد قصبه روستا (۳) و شمس الدّین ماخانی نامه ای مملو از خون کباد و درد جگر توشه های قوام الدّین بدخشی برای وی آورد که از رحلتِ سیّد علی همدانی در آن خبر داده بود (۴) از شنیدن این خبر اندوهناك نور الدّین آنچنانَ ضعیف شد که خفقان پدید آمد در جنان و تأثر و تألم بی اندازهٔ خود را در این کلمات شرح داده است :

« از صعوبت آن رایحهٔ مزلزله نفس هلوع رخت حیات به لب حرص ممات کشانید و صد هزار قطراتِ حسرت از موجِ بحارِ غموم هجران آن حبیب حقانی بروجنات چشمان چکانید ».(۵)

و نور الدّین به وقت مرگ در خدمت مرشد نبوده و در توجیه آن چنین توضیح داده است : « و حضرت امیر قدّس الله روحه الکبیر در حال حیات این فقیر را به تأخیر صلوات معذور داشته بود فلاجرم در حال ممات به تأخیر زیارت عذر دارد ».

صاحب جامع السلاسل می نویسد که سیّد علی همدانی (ر.ه) در ولایت کنر و سواد به بستر مرگ خودش توصیه کرده بود که تا نور الدّین جعفر به آنجا نرسد جنازهٔ او را برای دفن نبرند ، (۶) آن موقع جعفر در روستاق بوده ، خلفای سیّد گفتند که بسیار مبعد است که جعفر به آن زودی وارد شود بنا بر این باید جنازه اش را برداریم ولی ایشان هرچه

۱- برگ ۵۳- الف. ۲- آ : برگ ۹۶- ۹۷ - ب.

۳- که اکنون به رستاق معروف است یکی از دیه های بدخشان .

۴-آ: برگ ۹۵ - ب. ۵- آ : برگ ۹۸ - الف .

۶- زاد العقبی ، ص ۱۶.

تلاش کردند نتوانستند تابوتش را از زمین بردارند و آن را همانطورگذاشته و در گوشه ای نشستند، یکباره صدایی از غیب شنیدند که :

« جنازه را بردارید » و این دفعه که دست به جنازه بردند و خواستند که بردارند به کمال سهولت تابوت از زمین بلند شد. بعداً که خلفا جعفر را دیدند ملامتش کردند ، گفتند که ما در محضر مرشد حضور داشتیم و شما از این فیض محروم ماندید . جعفر در جواب گفت : اصلاً شما نتوانستید جنازه را بردارید و من بودم که نعش را به ختلان بردم. ولی این مطلب اگر درست باشد جعفر بدخشی می بایستی آن را به رشتهٔ تحریر در می آورد. در حالیکه نور الدّین جعفر خودش می نویسد که از خبر وفات سیّد به وسیلهٔ نامه ای که به فرمان سیّد قوام الدّین بدخشان به مولانا محمّد سرای ایسنی روز پانزدهم ذی الحجه ۷۸۶ هـ نوشته آگاه شده است. (۱)

ولی از عبارت دیگری چنین استنباط می شود که نور الدّین جنازه را مشایعت کرد :

« در آن وقت که تابوت جناب سیادت را از ولایت «کنر» به جانب ماوراء النهر می آوردند در واقعه دیده آمد که فرشتگان بسیار بر مثال ابرهای سفید متصل بر آسمان روان تشییع تابوت سیّد می نمودند و چون برسر بالای این فقیر رسیدند حقیقت را در وجود ایشان بدید وجود سبحانی ایشان بگداخت و به زمین رسید و به شکل مرغان سفید و سبز پدید آمد و به روی آب بزرگی که آن آب هم از وجود ایشان پدید آمد در غایت صفا و جاری به جانب این فقیر و آن ملایکه این فقیر را به غایت احترام می نمودند و فهم کرده می شد که آن احترام از جهت تعلق خاطر جناب سیادتست با این فقیر. (۲)

از مطالب خلاصة المناقب چنین بر می آید که خبر فوت میر سیّد علی همدانی در اوائل صفر ۷۸۷ هجری به نور الدّین جعفر رسید و تا اواخر جمعه ماه صفر آن سال او به ختلان رسیده و تألیف خلاصة المناقب را آغاز کرده است. وی در خانقاه اعظم که توسط خود سیّد علی همدانی ساخته شد، ضمن آنکه سوانح سیّد را به رشتهٔ تحریر در آورد ، به تکمیل خلوات مقصورهٔ جماعتخانه متوجه گردید.

جعفر بدخشی نوشته است که تابوت سیّد روز ۲۵ جمادی الاوّل ۷۸۷ هجری به ختلان رسیده است . در این باره نیز روایات گوناگونی داریم صاحب « واقعات کشمیر » ۵ جمادی الاخری و صاحب رسالهٔ مستورات چهاردهم ذی الحجه ۷۸۶ هجری ضبط کرده اند که باور کردنی است ، ولی احوالی که در خلاصة المناقب آمده مثل « هوا گرم

۱- خلاصة المناقب آ : برگ ۹۹- ب.

۲- آ : برگ ۱۰۲ - الف.

بود » و «تابوت از چنین مسافت دور آورده می شد » و تعجب کردن یکی از امرای شیخ سلطان محمّد حاکم پاخلی که : «چگونه ممکن است در این هوای گرم نعش علی همدانی بو نگرفته باشد » ..... حاکی است . ممکن است که مریدان منتظر بوده اند تا جعفر بدخشی برسد و جنازه را بردارند. چنانکه بدخشی می گوید : « فلاجرم در حال ممات به تاخیر زیادت عذر دارد » .

نور الدّین بعد از سیّد علی همدانی به خدمت فرزند وی سیّد محمّد عقیدت خود را چنین ابراز نموده است :

« ای دوست! بدان که سعی بسیار باید نمودن و از انوار جناب سیادت رخشیدن و به قدم اخلاص به خدمت قرة العین جناب سیادت که اوست بقیهٔ هدیهٔ الهی و خلف سرادق پناهی البته البته .(۱)

آثارِ دیگر مؤلف :

نور الدّین جعفر علاوه بر اینکه شرح احوال سیّد علی همدانی (ر،) را نوشته شرح یکی از غزلیات مرشد خودش را نیز بنا بر خواهش پسر سیّد نگاشته و آن را جزو خلاصة المناقب قرار داده است .مطلع غزل این است :

از کنار خویش می یابم دمادم بوی یار زان همی گیرم بهر دم خویشتن را در کنار(۲)

صاحبِ کتاب « کشمیر در زمان سلاطین » (۳) اشتباه کرده و کتاب مناقب الجواهر را به نور الدّین بدخشی انتساب کرده است .

۳- ذکری از تألیف دیگری موسوم به « احباب » از نگارشات نور الدّین در مجالس المؤمنین (۴) آمده است .

۴- و شرحی نیز از « اوراد فتحیه همدانی » موسوم به « شرح اوراد فتحیه» وجود دارد که یك نسخهٔ خطی آن در کتابخانه دانشگاه پنجاب لاهور و یك نسخه در کتابخانه دارالعلوم اسلامیه پیشاور نگاهداری می شود که اسم شارح در این نسخه ها جعفر ضبط شده است و مولوی عبدالرحیم (۵) در فهرست « لباب المعارف علمیه مکتبه دارالعلوم

۱- آ : برگ ۱۰۳ - ب. ۲- آ : برگ ۷۹- ب.

۳- کشمیر در زمان سلاطین (اردو) ، ص ۱۷.

۴- نور اللّه شوشتری ، مجالس المؤمنین ، ص ۳۱۱.

۵- مولوی عبدالرّحیم ، فهرست « لباب المعارف .....، ص ۳۷۳.

پیشاور» راجع به شرح مزبور نوشته است که از لحاظ موضوع این کتاب نگارش با ارزشی است .

آغاز : الحمد الفتاح الذی فتح علی المتّقین .... امّا بعد می گوید سالك بادیهٔ پریشانی و ساکن زاویهٔ حیرانی محبِّ طریق جنید و سری سقطی ... احقر العباد جعفر عفی الله تعالی عنه.

۵- اصطلاحات الصوفیه (۱) : رساله ای کوچك است که در سری نگر نگاهداری می شود .

نسخ مختلف کتاب

نسخه های خطی خلاصة المناقب در بعضی کتابخانه ها نگاهداری می شود و تا اکنون به چاپ نرسیده است و باوجود مساعی بسیار ما توانسته ایم فقط از شش نسخه خطی این کتاب اطلاع پیدا کنیم، که عبارت است از:یك نسخه خطی در کتابخانه دانشگاه پنجاب، دو روتو گراف (عکس) یکی از نسخه خطی آکسفورد و دیگری از استانبول و یك رونوشت ماشین شده از نسخه خطی برلن نسخهٔ خطی کتابخانه بلتستان و نسخهٔ خطی کتابخانه گنج بخش مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان در اسلام آباد که جزئیات هر یك از آنها ذیلاً شرح داده می شود :

۱- «آ» :

نخستین نسخهٔ متعلّق به کتابخانه بادلیان در دانشگاه آکسفورد است که نشان خصوصی آن را « آ» قرار می دهیم و جزئیات آن بدینگونه است :

تعداد برگ ها : ۱۱۰ (۱- ب تا ۱۱۱ - الف)

سطور : ۱۵ سطر در هر صفحه

تحریر : بسیار روشن و خوانا

قطع : ۱۰×۳/۴ -۵"

مختصات : پشت سرورق نوشته شده است : مناقب سیّد علی همدانی قدّس سرّه. در آغاز هر یك از عبارات مهم، روی نخستین کلمه خطی کشیده است. از مختصات املای نسخهٔ مزبور، یکی آن است که در آخر کلمات عربی همزه حذف شده است مثلاً :

۱- دکتر ظهور الدّین احمد ، پاکستان میں فارسی ادب کی تاریخ ، ج ۱، ص ۴۸

بسم الله الرحمن الرحیم

ثنا سپاس نامتناهی بر حضرت آن پادشاهی که برای حب ذات
سرمدی بقدرت کامله احدی از محض جود وجودی نور جوهر
احمدی منار انوار موجودات گردانید کما قال الله تعالی وما
خلقنا السموات والارض وما بینهما الا بالحق وقال رسول الله صلعم
حاکیا عن ربه عز وجل لولاک لما خلقت الکون وحمد مجید
قرآن حمید را که بر تابش نور آن جوهر فرید صدای صلوات
قدسیون کافه سعادت افزاینده قال الله جل جلاله واذ اخذ الله
میثاق النبیین لما آتیتکم من کتاب وحکمة ثم جاءکم رسول
مصدق لما معکم لتؤمنن به ولتنصرنه قال ءاقررتم واخذتم علی

نسخهٔ آ: برگ ۱ ب - ذیل


بسم الله الرحمن الرحيم

ثنا و سپاس نامتناهی بر حضرت آن پادشاهی که ...

... كما قال الله تعالى وما خلقنا السموات

والارض وما بينهما الا بالحق وقال رسول الله

صلى الله عليه وسلم حاكيا عن ربه عز وجل

لولاك لما خلقت الكون ...

... قال الله جل جلاله

واذ اخذ الله ميثاق النبيين لما آتيتكم من

كتاب وحكمة ثم جاءكم رسول مصدق لما

معكم لتؤمنن به ولتنصرنه قال ءاقررتم

واخذتم على ذلكم اصري قالوا اقررنا قال فاشهدوا

وانا معكم من الشاهدين فمن تولى بعد ذلك

فاولئك هم الفاسقون وقال صلى الله عليه وسلم

ان الله خلق الخلق في ظلمة ...

نسخهٔ ب: برگ ۱ – ب

سعداء به صورت سعدا ، اعداء به صورت اعدا نوشته شده است . و در بعضی موارد اشتباهاتی به املای کلمات دیده می شود از قبیل « هما » بجای « حمی » و گاهی کلمات تصحیف شده است از قبیل : مکتوبات بجای مکنونات ، حزنی بجای حزبی و بعضی کلمات به کلمات دیگر مبدّل شده چنانکه : « فلیتوکل » بجای فلیتولّ . و تحرق القمر بجای تحرق القلب وغیره .

در بعضی موارد نیز نقطه ها حذف شده و بعضی عبارات افتاده است . علاوه بر این در املای بعضی از کلمات علامت مدّ افتاده و کاتب در نوشتن آیات قرآنی و احادیث نبوی و عبارات دیگر عربی اعراب به کار نبرده است .

۲- «ب » :

نسخهٔ مزبور در کتابخانه دانشگاه پنجاب لاهور نگاهداری می شود :

شماره اوراق	: ۹۴ (ا.ب تا ۹۵ - الف)
سطر	: ۲۱ سطر در صفحه
کتابت	: صاف و خوانا
قطع	: ۶x۹ : ۳ x۶

این نسخه سراسر کرم خورده و آب زده شده است و در پایان مهری دارد که در آن به صورت مستطیل {محمد خلق کریم ۱۲۳۹ هجری} ثبت شده است و صفحات آخرین در صحافی جا بجا شده گردیده و ارتباط مطالب از بین رفته است و عبارات صفحات نهایی تا اندازه ای ناخواناست . در نوشتن آیات و احادیث و کلمات عربی اعراب به کار رفته و معنی آن عبارات عربی در حاشیه و مفهوم کلمات دقیق تحت آنها ضبط شده است و اغلاط املایی اندك می باشد ولی بعضی از عبارات به حدی آب زده شده که باوجود استفاده از ذرّه بین برای خواندن آن باز هم پی بردن به آن کلمات میسّر نگردید.

۳- « ل » :

نسخهٔ مذکور متعلّق به کتابخانهٔ استانبول است که از آن عکس برداری شده و در اینجا نشان آن را « ل » قرار داده ایم و جزئیات آن چنین است :

تعداد برگ ها	: ۷۴ (ا- ب تا ۷۵ - الف)
سطور	: ۲۱ سطر در صفحه
تحریر	: صاف و خوانا
خط	: نستعلیق
قطع	: ۱/۲-۳ X ۱/۲-۵ "

پشت ورق اوّل اینگونه نوشته آمده :کتاب خلاصة المناقب که جناب شیخ انور اظهر مولانا نورالدّین جعفر قدّس الله سرّه که از خلفای قطب العارفین امیر سیّد علی همدانی قدّس سرّه السّبحانی بوده نوشته اند .

سرو سامان مطلب زانکه خداوند کریم هر کرا کرد نظر بی سرو بی سامان کرد

رباعی:

گر خلق به نیکی تو اقرار کنند کارِ غم عشق بر تو دشوار کنند
اقرار تو آن لحظه درستست که خلق از تو ببرند و بر تو انکار کنند

در این نسخه هم در نوشتن آیات و احادیث و عبارات عربی، اعراب به کار نرفته و در چندین موارد نقطه ها و مدها حذف شده است چنانکه :

و کار بود که بعضی از لره اسر را نزدیك رمں اوند و رس سرح نماید .

کاتب آمنه را به صورت ایمنه و اویس را به صورت و یس می نویسد .

به ظاهر این نسخه از همه قدیم تر بوده که در ۲۱ صفر سال ۹۰۱ هجری کتابت شده چنانکه در پایان مطالب کتاب نوشته آمده :

« تمت الکتاب بعون الله الملك الوّهاب به تاریخ ۲۱ صفر ختم بالخیر و الظفر سنه احدی و تسعمایهٔ هجرة النبویة بخط العبد الحقیر خادم الفقرا عبداللطیف قلندر بن عبدالله بن خضر سبزواری اللّهم اغفر لمضنعه صاحبه و ناظره و کاتبه و لجمیع المؤمنین و المؤمنات و المسلمین و المسلمات وسلّم تسلیماً کثیراً کثیرا کثیرا . م م م .

۴- « ن » :

این نسخه که نشان خصوصی آن را « ن» نشان داده ایم متعلق به کتابخانهٔ برلن است :

تعداد برگ ها : ۳۱ (۹۰ - ب - ۱۲۱ - ب)
سطور : ۲۸ سطر در صفحه
خط : نسخ قدیم

و در پایان این نسخه همان عبارت نگاشته شده که در نسخه آ است جز اینکه جملهٔ زیر در این نسخه اضافه شده است :

وقع الفراغ من الکتابة فی یوم و عشرین من شهر مبارك محرم سنة (۱)

1. Pertseh: Berlin : Nr:6 (8) P.18.Tuefel, J.K. Eine. Lebensbeschre: Ibung Des Scheichs ' Ali-i-Hamdani. Leiden: 1962.A.D; P.S.

چون دکتر تایفل رونوشت ماشین شده نسخهٔ مزبور را برای مرحوم دکتر مولوی محمّد شفیع فرستاد بدین جهت دربارهٔ مختصات و جزئیات آن چیزی نمی توان گفت.

۵- « ت » :

نسخهٔ پنجم متعلق به کتابخانهٔ برات بلتستان است و نشان خصوصی آن را « ت » قرار داده ام که توسط آقای عبدالشکور انور خطیب مسجد جامع نور بخشیه گلگیت عکس آن را بدست آورده ام :

تعداد برگ ها : ۹۹

سطور : ۱۴ فی صفحه

خط : نستعلیق

در این نسخه افتادگی های فراوانی وجود دارد و چندین ورق که در آنها احادیث مندرج شده حذف گردیده است . محتملاً عبارت ده ورق (از برگ ۵۷ - الف تا ۶۶- ب) حذف شده و آن را کاتب درحاشیه آورده که چندان خوانا نیست ، این تنها نسخه یی است که در آن کلمه « صلی الله علیه و آله وسلم » مرقوم گردیده و دیگر نسخ کلمه « و آله » را ندارد .در خاتمهٔ کتاب عبارت زیر آمده است :

« تمام یافت کتاب خلاصة المناقب بید الفقیر الحقیر عابد بن احمد علی کشمیری غفرلهما بکرمه و وفقه سلمه لعمره بفرموده حضرت شیخ الشیوخ ... الکمال بالاحوال شیخ دانیال سلمه از ذی الاکرام و الجلال یوم الاحد ربیع الاولّ ۱۰۹۲ هجری . »

نسخهٔ دیگر خلاصة المناقب در کتابخانه استانبول و نسخه ای در ترکستان وجود دارد. باوجود اینکه نسخهٔ استانبول قدیم تر بود ولی از آنجا که نسخهٔ آکسفورد (بادلیان) صحیح تر می باشد آن را اصل قرار دادم و با آنکه می توانستم با دیگر نسخی که داشتم کاملاً و بی کم و کاست و بی فرو گذاشتن جمله ای بر مقابله و تصحیح آوردم و از نسخ دیگر بحد لزوم بهره ها بردم و در تقابل نسخ اختلافی که بین آنها دیدم در حاشیه نوشتم و بعد از مقایسه و موازنه چیزی که به نظر می رسد این بود که نسخه «آ» و « ب» با یکدیگر و « ل، ن و، گ » باهم بیشتر مشابهت دارد و عباراتی که از «آ» افتاده است در «ب» نیز محذوف می باشد و جمله هایی که در «ل» اضافه شده در «ن» هم ضبط شده است .

از آنجایی که رسم الخط نسخ خطی به شیوه امروز نبود علی الرسم تغییراتی دادم. در همه نسخ « ب » بجای « پ » بجز چند موارد « ج » بجای « چ » و « ك » بجای « گ »

کتابت شده ، که همه را به املای امروز در آوردم . در مواردی که نوشتن همزه مراعات نشده بود ، مراعات کردم و جائیکه الفهای مد دار بی مدّ آمده با مدّ نوشتم .

کلماتی چون نعمت ، رحمت و همت وغیره به شیوه نگارش عربی، نعمة ، رحمة و همة آمده و این کلمات اگر در ترکیب تازی نبود به املای جدید نگاشته ام .

۶- « گ » :

کتابخانهٔ گنج بخش مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان :

۱- اندازه : - بیرونی : ۲۶ x ۱۹ x ۶ س م. - درونی: ۲۱ س ۱۶ x ۱۲ س. م

۲- اوراق (صفحات) : ۵۰۰ ص (۲۵۰ ورق).

۳- کاغذ : ضخیم نخودی رنگ سمرقندی ، آب رسیده ، وصّالی شده ، جلد مقوایی و روغنی و ضربی و منقّش . نام صحّاف : « عمل میرزا عنایت الله صحّاف » در چهار جای روی جلد ضرب شده است . عطف و اطراف جلد سبز رنگ و شیرازه شده ، روی جلد بسیار زیبا گل و بوته نگاری شده است ، اینگونه نقّاشی به سبك بخارایی باشد.

۴- خطّ : تعلیق خوش ، پخته و خوانا و زیبا ، در بعضی قسمت به نستعلیق شکسته آمیز تازه ، عنوان ها و نشان ها و سر فصل ها و بعضی الفاظ « قوله » به شنگرف و لاجورد کتابت شده است .

۵- کاتب : « عبداللّطیف قلندر بن عبدالله بن خضر سبزواری » ، تاریخ کتابت : « ۹۰۱ هـ ق ».(یعنی ۱۱۴ سال پس از تألیف کتابت شده است .

- مؤلّف : « مولانا نور الدّین جعفر بدخشانی» است ، نام تألیف : « خلاصة المناقب » : « کتاب خلاصة المناقب که جناب شیخ اظهر انور مولانا نور الدّین جعفر بدخشانی قدّس سرّه ، که از خلفاء سلطان العارفین علی ثانی امیر سیّد علی همدانی قدّس الله سرّه الصّمدانی بوده اند ، نوشته اند و بعضی حالات صُوری و معنوی ایشان را بیان کرده » (ص ۳۴۷) « ای دوست بدانکه افتتاح این خلاصة المناقب تحریر یافت در جمعهٔ که از اواخر صفر سنهٔ سبع و ثمانین و سبعمائهٔ بود » (۷۸۷ هـ ق) (ص ۳۶۹) .

آغاز : خلاصة المناقب :« بسم الله الرّحمن الرّحیم و به نستعلیق ثناء سناء نامتناهی مرحضرت آن پادشاهی را که به قدرت بالغهٔ احدی از محض جود وجود نور احمدی منار انوار موجودات گردانید... «تاریخ تألیف ۷۸۷ هـ ق »(۱) یعنی خلاصة المناقب درست یك سال پس از وفات امیر سیّد علی همدانی تألیف شده است .

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

ثنا و ستایش نامتناهی مر حضرت آن پادشاهی را که بقدرت بالغه
احدی از محض جود وجود نور احمدی را منار انوار تمام موجودات
گردانید قال رسول الله صلی الله علیه و سلم حاکیا عن ربه عز و جل
لولاک لما خلقت الافلاک و قال الله تعالی و ما خلقنا السموات
و الارض و ما بینهما الا بالحق و حمد مجید آن پادشاه حمید را که برش نور
آن جوهر فرید صدای ضلالت از عیون کافه سعدا بزداید
قال الله عز و جل و اذ اخذ الله میثاق النبیین لما آتیتکم من کتاب
و حکمة ثم جاءکم رسول مصدق لما معکم لتؤمنن به و لتنصرنه قال أأقررتم
و اخذتم علی ذلکم اصری قالوا اقررنا قال فاشهدوا و انا معکم من الشاهدین
فمن تولی بعد ذلک فاولئک هم الفاسقون قال صلی الله علیه و سلم
ان الله تعالی خلق الخلق فی ظلمة ثم رش علیهم من نوره فمن اصابه
ذلک النور اهتدی و من اخطأه ضل و مدح شریف بیان قدیم
لطیف که کمال او را در همه مراتب وجودیه ظهور بخشید قال
الله عز و جل ربنا الذی اعطی کل شیء خلقه ثم هدی قال
صلی الله علیه و سلم اعملوا فکل میسر لما خلق له و شکر جزیل کمیل
مر آن واجب الوجود جمیل را که تشنگان بیداء دور تمنا بلطف قدیم
و فضل عظیم آب حیوان آن جوهر نوش کردند از جام صحبت خلاصه
نتایج خیر البشر اگرچه دگر باره آن نور مرید بسعی و جهد برگزید
قال الله تعالی الم تر الی ربک کیف مد الظل و لو شاء لجعله ساکنا
ثم جعلنا الشمس علیه دلیلا ثم قبضناه الینا قبضا یسیرا

و قال صلی الله علیه

نسخهٔ ل: برگ ۱ – ب

بسم الله الرحمن الرحیم وبه نستعین

ثناء ستایش نامتناهی مر حضرت پادشاهی را که بقدرت بالغهٔ احدی ازمحض جود وجود تو باحمدی هر از مظاهر الوان موجودات کرد انید قال رسول الله صلی الله علیه وسلم حاکیا عن ربه عزوجل لولاک لما خلقت الافلاک وقال الله تعالی وما خلقنا السماوات والارض وما بینهما الا بالحق وحمد مجید ان پادشاه حمید را که پرتو نور آن جوهر فرید صدای ضلالت از عیون کافهٔ سعدا بزدایند قال الله عزوجل واذ اخذ الله میثاق النبیین لما آتیتکم من کتاب وحکمة ثم جاءکم رسول مصدق لما معکم لتؤمنن به ولتنصرنه قال أأقررتم واخذتم علی ذلکم اصری قالوا اقررنا قال فاشهدوا وانا معکم من الشاهدین فمن تولی بعد ذلک فاولئک هم الفاسقون قال صلی الله علیه وسلم ان الله تعالی خلق الخلق فی ظلمة ثم رش علیه من نوره فمن اصابه ذلک النور اهتدی ومن اخطاه ضل ومدح شریف آن قدیم لطیف که کمال او را در عامهٔ مراتب وجود به ظهور رسانید قال الله عزوجل ربنا الذی اعطی کل شیء خلقه ثم هدی قال صلی الله علیه وسلم اعملوا فکل میسر لما خلق له وشکر جزیل کمیل مر آن واجب الوجود جمیل را که تشنگان بیدای دور قمر بلطف قدیم وفضل عظیم آب حیوان آن جوهر نورشب کردند از جام صحبت خلاصهٔ نتایج خیر البشر اگرچه دگر باره

انجام : ایضاً (ظاهراً یك صفحه افتادگی دارد امّا مؤلف اینگونه می نگارد.« ... اکنون ختم کرده آمد این کتاب که نام نهاده شد بخلاص [بة المناقب] بالفاظ عذاب (شاید عذب) حوادب که صدر یافت از صد و ... قدّس الله روحه و زادلنا فتوحه ... »

چگونگی : این نسخه بسیار مهمّ است زیرا مجموعه یی است که مشتمل بر دو اثر بسیار ارزندهٔ ادب و عرفان زبان فارسی است . یکی « حلّ فصوص الحکم » که قطعاً و یقیناً شارح آن حضرت امیر سیّد علی همدانی است (ص ۳۶۵) و جمعاً ۳۶۵ صفحه دارد و هنوز چاپ نشده است . دوم خلاصة المناقب است که مشتمل بر احوال و آثار و افکار میر سیّد علی همدانی و استادان و پیران و شاگردان اوست و این اثر درست یك سال پس از در گذشت میر سیّد علی همدانی (متوفی ۷۸۶ هـ ق) در « ۷۸۷ هـ ق » تألیف شده است. از انجام این نسخه ظاهراً یك صفحه افتاده است و از دو صفحهٔ دیگر نیز به سختی می شود استفاده کرد زیرا در اثر ساییدگی و وصّالی، بسیاری از الفاظ محو شده است.در متن خلاصة المناقب اسامی رجال عرفان و مشایخ میر سیّد علی آمده است (۲). چند غزل از میر سیّد علی همدانی نیز آمده است (۳) البتّه اشعار عربی و فارسی هم دارد. امّا در آخر نسخه خلاصة المناقب یك قصیده از شاعر بزرگ ناصر خسرو قبادیانی متوفی ۴۸۵ هـ ق» آمده است بدین مطلع :

پلی شناس جهان را و تو رسیده بدر مکن عمارت و بگذار و خوش از و بگذر
بدانچه داری در دست شادمانه باش وزانچه رفت ز دست غم و دریغ مخور

و به مقطع :

ز گفت ناصر خسرو تو بشنو این پندی حَذَر بکن تو ازین روزگار سفله حَذَر

« اسامی آباء و اجداد حضرت رسول اکرم محمّد بن عبدالله صلّی الله علیه و آله وسلّم تا حضرت آدم علیه السّلام آمده است (۴) یك مکتوب عربی از « افلاطون الی عیسی علیه السّلام » و « الجواب عیسی علیه السّلام »آمده است که در خور اهمیّت و خواندنی است .(۵) در لابلای اوراق این نسخه ، مطالبی از مطالعه کنندگان کتابت شده که معلوم می دارد ، خوانندهٔ دانشمند آن مطالب ، نسخه یی دیگر در دست داشته و این نسخه را هم تصحیح کرده و هم به خطی تازه تر، افتادگی را کتابت کرده و افزوده است و تقریباً نسخه

۱- خلاصة المناقب، گ ، ص ۳۶۹. ۲- ایضاً گ ص ۳۷۸

۳- ایضاً ، ص ۳۷۰

۴- ایضاً ، ص ۳۶۶

۵- ایضا ، ص ۳۶۷

را منقّح و پاکیزه ساخته است امّا افسوس که در اثر مُرور زمان ، سائیده شده و مخصوصاً از آخر نسخه یك صفحه به علّت وصّالی خراب شده است . در صفحهٔ اوّل به خطّ تازه نوشته اند : « کتاب حلّ فصوص الحکم » . این مجموعه به شماره «۱۴۱۰۷» در کتابخانهٔ گنج بخش ، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، اسلام آباد محفوظ است و شماره میکروفیلم « ۲۰۸ » است .این نسخه، با نسخه « ل» شباهت دارد و کاتب و کتابت آن یك تن است . لطفاً خواننده خود قیاس فرماید ! (۱،۲)

تاریخ تألیف و وجه تسمیه:

نور الدّین جعفر دربارهٔ « خلاصة المناقب » می نویسد که این کتاب را روز جمعه در اواخر ماه صفر سنه ۷۸۷ هجری در خانقاه اعظم که در خطهٔ ختلان است ، نگاشته و چون میر سیّد علی همدانی(ر،) در ماه ذی الحجه ۷۸۶ هجری از جهان درگذشت هنوز مدفون قبل از تدفین وی نور الدّین جعفر به ضبط سوانح زندگانی وی اشتغال ورزید چنانکه خودش معترف است : « ای دوست بدان که افتتاح این خلاصة المناقب تحریر یافت در جمعه که از اواخر صفر سنه سبع و ثمانین و سبعمائه نور تافت در خانقاه اعظم که به خطهٔ مبارکه ختلان نور جناب سیادت تمام ساخت بعد از اتمام خلوات و مقصوره و بعضی جماعت خانه به سعی اهل شناخت .... به جوش محبت در طریق تعزیت مصلّی شوق سیّد می افزود لاجرم آن ملتمس به اجابت تحریر مسعف آمد.(۳)

ولی هیچ معلوم نیست که تألیف این مناقب چقدر طول کشید و جز اینکه در نسخه برلن در خاتمه آورده شد که این کتاب در روز بیستم محرم به پایان رسید، متأسفانه سال اختتام را ضبط نکرده است .

آنچه مربوط است به وجه تسمیهٔ این کتاب باید توجه داشته باشیم که ادبیات مربوط به اهل تصوف و عرفان واژه « مناقب » اصطلاحی شده برای کتب سوانح و ترجمه احوال متصوفان چنانکه می دانیم که کتاب « مناقب العارفین » از احمد افلاکی محتوی بر

۱- دکتر محمّد حسین تسبیحی (رها) کتابدار کتابخانه گنج بخش مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان(۱۳۰۸ ش .....)

۲- مقابله با خلاصة المناقب ۱۴۱۰۷ کتابخانه گنج بخش به رمز « گ » :خانم انجم حمید، پژوهشگر مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان .

۳- خلاصة المناقب : برگ ۳- ب.

مضامین متصوفانه و بحثهای عارفانه می باشد ، « خلاصة المناقب » نخستین کتابی است که سالی بعد از وفات سیّد علی همدانی (ر.) در شرح احوال و مناقب او نگارش یافته است و مرید وی جعفر می فهمد که تمام مناقب و اوصاف و افکار و اقوال مرشدش در حیطهٔ تحریر آورده نشده بلکه انتخابی از آنها را در این کتاب آورده است و به این جهت نام آن را «خلاصة المناقب » نهاد. که راجع به زندگانی و فعالیت های سیّد، مطالب فراوانی دارد و علاوه بر آن ادبیات متصوفه و کیفیات و واردات مربوط به اهل عرفان و تصوف را تبیان نموده است .

در خود کتاب اسم آن در سه مورد زیر آمده است :

(الف) : بدان که افتتاح این « خلاصة المناقب» تحریر یافت در جمعه که از اواخر ماه صفر(۱).

(ب) : ای دوست بدان که بعد از انشاءِ سواد این « خلاصة المناقب» و قبل تحریر البیاض. (۲)

(ج) : اکنون ختم کرده آید این کتاب که نام نهاده آمد « به خلاصة المناقب » به الفاظ عذب جواذب که صدور یافت از صدر ایسن العاقب(کذا) . (۳)

(د): و فقط در یك نسخه در خاتمه منضبط است :

وقع الفراغ من تسوید هذا الکتاب المبین المعین المسمی « به خلاصة المناقب » المملو عن الاسرار الالهیه الحاوی الاکثر الاحادیث النبویه ، الجامع المناقب للطالبین أعنی الشیخ المحقق الصمدانی العارف المعروف بسیّد علی الهمدانی قدّس سرّه اُلسّبحانی .(۴)

موضوع و مطالب خلاصة المناقب:

«هرمان اته» در فهرست مخطوطات بادلیان (۵) خلاصة المناقب را چنین معرفی می نماید: «این رساله یی متصوفانه است که در آن مسائل عارفانه از روی قرآن مجید و احادیث نبوی شرح داده شده است ».

شکی نیست که نگارنده در این کتاب بسیاری از مسائل مهم تصوّف را توضیح داده است امّا بیان مسائل تصوف، مقصود اساسی آن کتاب نیست، بلکه ثانوی و ضمنی

۱- آ : برگ ۲- ب. ۲- آ : برگ ۷۹- ب .

۳- آ : برگ ۱۱۰- ب. ۴- آ : برگ ۱۱۱- ب.

۵- جزو : ۱ ص ۷۸۳.

است و منظور عمدهٔ مؤلف شرح احوال سیّد علی همدانی(ره) است و به نظر می رسد موضوع آن توضیح طریقت و ولایت و تصوف و عرفان است با استفاده از آیات و احادیث، چنانکه در خاتمهٔ کتاب نگارنده این موضوع را به خوبی تصریح نموده است.

« وقع الفراغ من تسوید هذا الکتاب المبین المعین المسمی به خلاصة المناقب المملو عن الاسرار الالهیة الحاوی الاکثر الاحادیث النبویة الجامع المناقب المرشد الطالبین أعنی الشیخ المحقق الصمدانی ، العارف المعروف بسیّد علی همدانی قدّس سرّه السبحانی » .

مؤلف در نوشتن شرح زندگانی مرشدش روشی دارد که به ظاهر مضمون اصلی کتاب را پراکنده می یابیم و اگر به اذعان نظر دیده می شود آن کاملاً پیداست و مطالب این کتاب طبق ترتیبی که مراعات شده به ترتیب موضوعات زیر است :

(الف) - در بیان بعضی از فضائل آن عروهٔ وُثقی.
(ب) - ذکر نسبه و شرف حَسبه .
(ج) - ذکر نسبهٔ جدّ فقره و خبر میراث فقره .
(د) - ذکر اسفاره به امر کباره
(ه) - ذکر حجّه و فخر ضجّه
(و) - ذکر ابتلائه و سبب جلائه
(ز) - ذکر خاتمهٔ عمره

نظری بر مطالب خلاصة المناقب :

کتاب خلاصة المناقب طبق معمول مؤلفین از حمد الهی شروع می شود و در آغاز کتاب مؤلف عقیده ای را توضیح نموده است که در آفرینش کائنات مشیت ایزدی مضمر است و باعث تکوین این جهان ذات حضرت پیغامبر صلّی اللّه علیه و آله وسلّم می باشد که اگر وجود آنحضرت نبود کون و مکان به ظهور نمی آمد و ذات آنحضرت (ص) بنی نوع بشر را به رشد و هدایت راهنمایی و راهبری کرده و بنا بر این طاعت و عبادت بدون دُرود فرستادن بروی قبول نمی شود ، بعداً مؤلف فضایل و حسب و نسب میر سیّد علی همدانی(ره) را بیان می کند و ضمن شرح تحصیل و ریاضت و تربیت حبّ اهل بیت را از شرایط زندگی معنوی قرار می دهد و انواع و اقسام حبّ و بغض و جنبه های ظاهری و باطنی و در بیان تحصیلات مقدماتی و تربیت همدانی در کوچکی و موضوع ولایت را مورد بحث قرار داده می گوید:

ولایت باطن نبوت است و ولی آن است که فانی گردد در نور ذات و باقی باشد به بقاء

ذات و ظاهر باشد به اسماء و افعال .

سپس به فحوای گفته ای ، محی الدّین ابن عربی ملامتیه را افاضل اولیاء شمرده و حقیقت قطبیت را صراحت نموده که قطب در هر زمان واحد است که او را « غوث » خوانند و وظیفه مرتبهٔ قطبیت « اللّه اللّه » باشد و مراتب قطب و امامین و بدلاء سبعه را نام می برد.

و موضوع علم تصوف ذات و صفات و اسماء باشد و مبادی آن معرفت خدای است و مسایل آن کیفیت صدور کثرت از وحدت و رجوع کثرت به وحدت است (۱) تجلیات و مشاهده را توضیح داده می گوید که بعضی اولیاء اللّه دائم مشاهد حق تعالی باشند و بعضی گاه گاه. سپس ولایت و اقسام آن و مدارج ولی را بیان نموده و آداب سلوك و خلوت را بر شمرده می گوید : هر که آداب خلوت نگاه ندارد مهابت خلوت او را از خانهٔ خلوت بیرون آرد و چون سالك به مداومت شرایط اقبال نماید انوار کثیره ساطعه مربی گردد در باطن و کیفیات آن انوار و ظهور آن و فتح آن و بصیرت را به بیان جاذب و مؤثر همی گوید که بعد از ظهور انوار خانهٔ دل نباید مملو شود از اغیار و این اغیار عبارت است از وجود بشری و نفس و شیطان .

مؤلف صفات مذمومهٔ آب و آتش و خاك و باد و تضاد آنها را با یکدیگر به روش بسیار جالبی شرح داده است که چگونه انسان در حال عبور از این ترکیب عناصر حقایق مختلفی را مشاهده می کند و به سعی و تأیید ایزدی مقام اشرفیت انسان کامل را درك نماید.

مؤلف از اصطلاحات تصوف و ارادت و حال و مقام وغیره بحثی کرده بیان مشاهدات بشری و از رؤیای صادقهٔ حضرت ابراهیم و حضرت یوسف علیهما السّلام ذکری نموده گفته است باید برای خوابها تعبیرات خوب پیدا کنیم نه تأویلات بد.

هر عاقل بالغ مستعد قبول سعادت را فرض عین باشد که در تزکیهٔ نفس بکوشد و بعداً توضیحی داده است از نفس و عقل و وساوس شیطانی و خواطر و این مطالب به استفاده از « فوائح الجمال » نوشته شده است که چگونه شیطان از اولاد خود کمکی یابد و آنها را به کارهای گوناگون وادار می سازد و اگر یکی از اینها کسی را از تحصیل علم دین و کسب معرفت مانع آید شیطان او را در کنار گیرد و کارش را از کار دیگران بزرگتر دارد.

پس از دفع اخلاق ذمیمه و تزکیهٔ نفس ، تصفیه قلب واجب می باشد و در ضمن بیان قلب معرفت روح را تشریح نموده گفت وجود انسانی از ذرات جمیع کائنات حاصل آمده است

۱- آ : برگ ۲۴ ب - ۲۳ - الف .

و هر جزوی که صافی گردد آیینهٔ جمال غایی کلی خود شود و هر ذره از ذرات کائنات اذواق کثیره یابد و لیکن هرچه داند و بیند و یابد سالك را باید که در ابتدای سلوك به شیخ خود مشاورت کند و از فوائح الجمال مضامین و معانی بیان نموده گفت که آنچه سالك در واقعه بیند تصور نکند که خارج اوست بلکه از درون اوست و یا اوست . و مسالك مترقی هر زمان خود را آصفی یابد و ابهی و اسنی و اوفی تا آن غایت که به صفای قدیم رسد و صفای قدیم را نهایت نیست (۱) در ضمن بیان اسم اعظم بیعت خود را با سیّد علی همدانی تذکر داده و بحثی دربارهٔ بدعت و احادیث رتنیه درمیان آورده،و اینکه سیّد وی را « اوراد فتحیه و حرزیمانی » خواندن ترغیب نموده است وی همچنین مسئله بروز را توضیح داده و نوشته است که حضرت سیادت در مقام اطلاق بوده است .

حکایات غریبی دربارهٔ حضرت خضر (ع) و عجایبی که در سفر و حضر سیّد همدانی به آن دُچار گردیده و نیز ذکرِ جن را آورده است که جنیان در بعضی آدمیان هفتاد و دو نوع تصرف کنند . در موردی که احوال مسافرت جناب سیادت را برای سر اندیب بیان نموده راجع به حضرت آدم و حواّ نگاشته است .

در اختتام کتاب ذکر آلام و مصائبی که سیّد علی همدانی به آن مبتلا گردیده و وفات و تشییع جنازه را بیان نموده است و در خاتمه قصیده ای از ناصر خسرو آورده و راجع به رحلتِ حضرت سیادت حزن و تأسف خود را اظهار نموده و کتاب را به پایان رسانیده است .

سبك نگارش خلاصة المناقب:

خلاصة المناقب مانند کشف المحجوب و کتاب اللمع وغیره تألیفی در موضوع تصوف نیست و مثل تذکرة الاولیاء و نفحات الانس در ردیف کتب متصوفه نیز قرار ندارد بلکه کتابیست از کتبِ مقامات همچون مناقب العارفین افلاکی که از لحاظ تسمیه نیز به این کتاب مماثلت دارد. چنانکه می دانیم کتب مقامات عبارت است از کتاب هایی که هر یك در شرح احوال یکی از متصوفه تألیف شده باشد و در ضمن سوانح ملفوظات و تعلیمات صاحب سوانح را نیز شامل می باشد و گذشته از این بعضی از بحث های مختلفی مربوط به شریعت و طریقت و اخلاق و عرفان در آن جا می گیرد و خلاصة المناقب درست همینطور است که نویسنده ضمن بحث دربارهٔ موضوعی به بعضی از جزئیات آن موضوع نیز

۱- آ : ۵۲ ب .

می پردازد و در مواردی به مسئلهٔ دیگری متوجه می گردد. بطور نمونه در یك مورد نوشته است : « الحمدلله الهادی السلام که مرا از خواص و عوام اهل اسلام توفیق محبت و متابعت آل طه و یس کرامت نمود. » به بیان حقیقت و فضیلت محبت آل محمّد پرداخته و در چهار ورق برای توضیح مطلب از احادیث متعددی استشهاد کرده و ابیاتی از شیخ سعدی، شیخ عطار و خواجوی کرمانی آورده و اقسام و انواع حبّ و بغض را توضیح داده است.

این روش نویسندگی که در سراسر مطالب و معانی کتاب رعایت شده اگرچه خواننده را از اصل مطلب دور نماید ولی سبك نگارش وی به حدی ساده، روان و دلآویز است که اصلاً خسته کننده و ملال آور نیست بلکه سوز و تابش قلب وی به صورت بسیار مؤثر جلوه گر است و اغلب مباحث متصوفه نظر خواننده را جلب می کنند، ذکر عوالم، بحث قطب، تکامل نفس انسان، خواطر قلب و قصهٔ آدم و حواّ وغیره از همین قبیل مطالب گوناگون است که در خلاصة المناقب آمده و به استشهاد از آیات و احادیث مؤلف بیان خودش را مدلّل و به آوردن اشعار نوشتهٔ خود را جالب و جاذب تر ساخته است.

مطالب تصوّف و عرفان که مؤلف ضمن شرح احوال سیّد علی همدانی آورده است به اندازه ای اهمیت دارد که اگر از کتاب استخراج و جمع آوری شود به صورت کتاب مستقلی در خواهد آمد که ارزش آن از حیث کتابی درتصوف شناخته خواهد شد و از این حیث خلاصة المناقب دو جنبه مهم را داراست :

اول شرح زندگانی میر سیّد علی همدانی.

دوم شرح معانی و مطالب ولایت و تصوّف.

چنانکه در فوق اشاره کردیم که شیوهٔ نویسندگی مؤلف ساده و بی پیرایه است و به ترصیع و تسجیع عبارت و تکلف و تصنع لفظی که در نثر فارسی از قرن ششم هجری به بعد رواج بسیار پیدا کرده بود و تمام تألیفات فارسی را فرا گرفته بود توجهی ننموده است و در بعضی جاها که به آرایش و زیبایی بیان توجه نموده به مشکل نویسی نپرداخته بود.

برای توضیح عقاید و معانی تصوّف و تأیید اقوال و افعال متصوفه مؤلف به آیات قرآنی و احادیث نبوی استناد می کند و در حلّ مشکلات و مسائل دقیق تصوف به سخنان بزرگان صوفیه توسل می جوید، مخصوصاً از منازل السائرین خواجه عبدالله انصاری و رسالة القشیریهٔ ابوالقاسم قشیری و فصوص الحکم محی الدین و فوائح الجمال نجم الدّین کبری مطالبی را نقل و روایت کرده است . و علاوه بر آنها از نگارشات خود سیّد علی همدانی استفاده نموده مخصوصاً از رساله مشارب الاذواق (که شرحی است از قصیدهٔ خمریه ابن الفارض و این شرح را بنابر دستور سیّد همدانی مؤلف ، بدر الدّین وخشی را درس

می داد) و همچنین رسالهٔ حلّ الفصوص (۱) و رسالهٔ واردات و رساله مناجات و ذخیرة الملوك وغیره.

علاوه بر مآخذ مهمی که اشاره شد مؤلف از الفتوحات المکیهٔ ابن عربی و احیاء علوم الدّین و کیمیای سعادت امام غزالی و عوارف المعارف شهاب الدّین سهروردی نیز مطالبی را فرا گرفته است . بالخصوص از فوائح عباراتی را به فارسی برگردانیده و جزو کتاب خودش قرار داده است . باوجود اینکه درخلاصة المناقب از فوائح الجمال بسیار استفاده شده است بازهم می توان گفت که مؤلف بیشتر تحت تأثیر فصوص الحکم قرار گرفته است . مثلاً در موضوع ولایت آنجا که گفته است که « ولایت باطن نبوتست » از فص دوم « شیثیّه » از فصوص الحکم مأخوذ است و همینطور بیان ائمة الاسماء و اسامی قلب و حقیقت آن و انسان صغیر و کبیر ، استعداد ذرات، بیان رؤیا ، نوم الانبیاء وغیره و مطالب تصوف که در این کتاب آمده است همه و همه تأثیر فصوص الحکم را نشان می دهد و علّت آن ظاهراً همین است که مرشد وی شرحی نوشته بود بر فصوص و رابطه بین سیّد علی همدانی و ابن عربی از همین جا معلوم است که شیخ علاء الدوله سمنانی یکی از مشایخ طریقت و خال وی، بر فتوحات حواشی نوشته و جعفر بدخشی تحت تأثیر آن قرار گرفته بود.

مؤلف در توضیح مطالب از شعرای بزرگ فارسی مانند ناصر خسرو ، شیخ فرید الدّین عطار، خواجوی کرمانی ، شیخ سعدی شیرازی و مولوی رومی و دیگران ابیاتی را در نگارش خود آورده است که علاوه بر توضیح نکات دقیق ، شیرینی و شیوایی و تأثیر خاصی به بیان وی بخشیده است. درعین حال که مطالب فوق بر تعمق نظر و تبحر علمی مؤلف دلالت دارد ، می بینیم که وی در آوردن احادیث و نقل ابیات، عدم دقت داشته و دربارهٔ استناد و انتساب اشعار و حتی دربارهٔ صحت متن آنها دقتی را به کار نبرده است. ولی این نقص تخصیصی به مؤلف ما ندارد بلکه در ابیات متصوفه بالعموم همین کیفیت به نظر می رسد و خصایص نثر دورهٔ اواخر قرن هفتم هجری و اوایل قرن هشتم هجری که ملك الشعراء بهار چنین بیان کرده است :

« لیکن از همین تاریخ ضعف ادبی و سستی و فتور و عدم توجه و اعتنای به اصلاح و علاج نثر پدیدار می گردد و مقدمات فساد نثر و عدم غور و تعمق در ادای لغات و عبارات از یاد رفتن دستور و صرف و نحو آشکار می شود (۲).

۱- که شرحی و خلاصهٔ ایست از فصوص الحکم .　۲- بهار، سبك شناسی ج ۳، ص ۱۷۹.

راجع به سبک نویسندگی خلاصة المناقب هم می توان گفت که همان اختصاص را دارد. در نوشتن واقعه ای از زندگانی سیّد علی همدانی روش وی آن است که اسم مرشدش را معمولی ضبط نکرده بلکه با احترام کامل: «جناب سیادت» «حضرت سیادت» ، «امیر ما» و «سیّدنا» یاد می کند . و چون نکته ای از ولایت یا دقیقه ای ازتصوُّف را توضیح می دهد چنین می نویسد :

« بدان که ای عزیز » یا « ای دوست بدانکه »

نویسنده عموماً بجای واژه های فارسی کلمات عربی می آورد از قبیل طیران ، حصر و حصار ، مذموم ، مزروق ، تقبیل ، سوادیه ، بیاضیه ، جبلّی ، ارض ، سریع الزوال ، بطی الحرکة ، بلغَك ، تکلم ، تار وغیره .

و در چندین مورد جمع عربی به کار برده مثلاً افیاض ، زوایا ، شرور ، نفوس ، نفور، حقوق ، حظوظ، محابیب وغیره.

ارزش خلاصة المناقب :

همانطور که در صفحات گذشته یاد شد مقصود مؤلف در این کتاب شرح احوال و مناقب سیّد علی همدانی است که در تاریخ تصوف سیاسی و مذهبی شبه قاره پاکستان و هند و نیز در تاریخ ادبی زبان فارسی شأن و مقامی بلند دارد و از عرفای شهیر قرن هشتم هجری است که مؤلف از مریدان خاص و مقرب او می باشد ، مؤلف در سال ۷۷۴ هجری با مرشد خود بیعت کرد. مدت دوازده سال از ۷۷۴ هجری تا ۷۸۶ هجری از محضر این عارف بزرگ نه تنها استفادهٔ علمی و استفاضهٔ معنوی می نمود ، و بلکه در سفر و حضر از توجه مرشد خود مفتخر می گردید و در مواقعی که این رفاقت میسر نبود ، بین مرشد و مرید مرتباً مکاتبه بوده و مرید همواره از این راه از مرشد خود اقتباس فیوض علمی می نموده است و شاه همدان هم به طریق خاصهٔ خودش متوجه او بوده و در نتیجه نویسنده آنچه در شرح احوال مرشد خود نوشته یا خودش مشاهده کرده است و یا از زبان وی شنیده و یا بعضی مطالب از مریدان دیگر (معاصر) مانند قوام الدّین و حاجی اخی وغیره نقل کرده و قدر و اهمیت این شرح احوال بر همین اساس است و به همین جهت است که بین مآخذ اساسی برای شرح احوال سیّد علی همدانی خلاصة المناقب در سرفهرست قرار دارد و مهم تر و معتبرتر از سایر مآخذ دیگر است .

رسالهٔ مستورات اگرچه بر نفحات الانس ، تزوک بابری ، آئین اکبری و مجالس المؤمنین وغیره که بعضی از اطلاعات را دربارهٔ سیّد علی در این کتاب می بینیم تقدم دارد، ولی از

خلاصة المناقب مسلماً مؤخر است برای اینکه نویسندهٔ رساله مستورات مستقیماً از مریدان سیّد نیست بلکه از مریدان یکی از مریدان سیّد علی همدانی (ر.ه) موسوم به اسحاق ختّلانی می باشد که اغلب معلومات و اطلاعات را از خلاصة المناقب گرفته است و از این کتاب نقل روایت دارد. اگرچه مؤلف رسالهٔ مستورات بین تذکره نویسان سید علی همدانی علاوه بر نور الدّین بدخشی از یك نگارندهٔ دیگر موسوم به قوام الدّین بدخشی تذکره نموده است ولی تاکنون هیچ نوشتهٔ وی به دست نیامده و می توان گفت که قدیمترین و مهمترین تذکره های سیّد علی همدانی همین خلاصة المناقب است .

در خلاصة المناقب اگرچه از لحاظ قید سنن حوادث و وقایع، مخصوصاً دربارهٔ مسافرت های سیّد، گاهی می بینیم که روز و ماه و سال را در بسیاری از موارد ضبط نکرده و از طرف دیگر عقیدت مرید خود نیز بیان روایات دخیل و مؤثر به نظر می رسد ولی باوجود این نقص، خلاصة المناقب راجع به شرح احوال و افکار سیّد علی همدانی مستندترین مأخذ به حساب می آید و علاوه بر این اطلاعات ارزشی، به دست می دهد که در قرن هشتم هجری عقاید متصوفه از چه قرار بوده و چه آداب و رسومی در سلوك و طریقت رواج داشته و عموم مردم دربارهٔ اولیای اللّه چه تصوراتی را داشته اند و چه نوع خوارق و کراماتی به آنها نسبت می داده اند .

کتاب مزبور کم و بیش اوضاع اجتماعی را نیز که در قرن هشتم هجری وجود داشته نشان می دهد و از این تحریر پیداست که در قرن هشتم افراد حاکم، به متصوفه علاقه و عقیده داشتند و احترامی به آنها می گذاشتند و گاهی که هیئت حاکمه در پی آزار ایشان بر می آمده مقام روحانی و وقار معنوی آنها مانع از آن می شده و هیبت حاکم در برابر آنها تسلیم می گردیده است و در این زمان مردمان متصوفه رفت و آمدی به دربارها داشته اند. خلاصه در این زمان نه تنها مردم به صوفیه عقیده داشتند بلکه امرا و وزراء از معتقدین آنها بوده اند .

مسئلهٔ بیان ولایت نزد صوفیه بقدری ارزش دارد که نور الدّین جامی در آغاز کتاب نفحات الانس پیش ازانکه به ذکر احوال مشایخ بپردازد در این بارهٔ بحث وافی کرده است از این جهت کتاب خلاصة المناقب شایستهٔ توجه کامل می باشد زیرا معانی ولایت در این کتاب به صراحت و روشنی تمام بیان گردیده است و مؤلف مناقب مرتضویه (۱) از روی همین

۱- مناقب مرتضوی (ترجمه اردو از شریف حسین سبزواری به نام کوکب دری که در جالندهر به سال ۱۹۲۴م چاپ گردید).

خلاصة المناقب موضوع ایمان و ولایت را نقل کرده است. همچنین باز متذکر شویم که در کتاب « نور نامه » نیز مسئلهٔ قطب و حقیقت قطبیه مأخوذ و مقتبس از خلاصة المناقب است و مطالب ولایت که در آن به حیطهٔ تحریر درآمده ارزش و اهمیتی خاص دارد که متأخرین از آنها استفاده کرده اند چنانکه در « ریشی نامه » گفتار بابا کشمیری دتّ بابا متخلص به خاکی می بینیم .

در اینجا لازم است از سرپرست محترم سابق مرکز تحقیقات فارسی جناب آقای الحاجّ محمد اسعدی که این کتاب را به دست چاپ سپردند و نیز از خانم انجم حمید پژوهشگر گرامی که مقابله و تهیهٔ فهرستهای این کتاب را انجام داده و همچنین از آقای دکتر محمّد حسین تسبیحی(رها) که همکاریهایی ادبی و مقابله یی و نظرات صائب داشته اند ، با احترام تشکر می نمایم .

سر انجام از جناب آقای علی ذوعلم دانشمند فرزانه و رایزن محترم فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران و سرپرست گرامی مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان از صمیم قلب سپاسگزاری می کنم که قرعهٔ فال اتمام طبع و نشر این کتاب روحانی و عرفانی به نام ایشان اصابت کرد .

امیدوارم که این کتاب برای اهل دل و دانش مفید واقع شود .

دکتر سیده اشرف ظفر
فیصل آباد- پاکستان
۱۳۷۴٫۸٫۲۳ هـ ش
۱۴٫۱۱٫۱۹۹۵م

ا- ب (۱)

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيْمِ (۲)

ثناء سناء (۳) نامتناهی بر حضرت آن پادشاهی که برای حُبِّ ذاتِ سرمدی (۴)، به قدرت بالغهٔ احدی از محض جودِ وجودی (۵) نور جوهر (۶) احمدی را (۷) منار انوارِ موجودات گردانید، کَمَا (۸) قَالَ اللّهُ تعالی :

« وَ مَا خَلَقْنَا السَّمٰوَاتِ وَ الْاَرْضَ وَ مَا بَيْنَهُمَا الاَّ بِالْحَقِّ (۹) :

وَ قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ (۱۰) حَاكِياً عَنْ رَبِّهِ عَزَّ وَ جَلَّ

« لَوْلاَكَ لَمَا خَلَقْتُ الْكَوْنَ (۱۱)

۱- آ، ب ، ت، ل : برگ ا - ب ، ن : برگ ۹۰ ب ، گ : ص ۳۶۸.

۲-ت ل ، گ : بسم اللّه الرّحمن الرّحيم و به نستعين ، ن : بسم اللّه الرّحمن الرّحيم ربِّ يسّر و تمّم بالخير -

۳- ب : حاشیه برگ ا - ب : روشن.

۴- ل ، گ : مر حضرت آن پادشاهی را

ب : برگ ا - ب السرمد تحت کلمه همیشه نوشته شده .

۵- ب : جودی ، ل ، گ : وجود (بجای وجودی)، ت : خود وجودی.

۶- ل ،گ : کلمه « جوهر » را ندارد .

۷- آ ، ب ، ت ، ن : کلمه « را » را ندارد .

۸- ل ، گ ، ن : کلمه « کما » را ندارد .

۹- قرآن مجید ۱۵ (سورة الحجر): ۸۵ و نیافریدیم آنها و زمین را و آنچه درمیان آنهاست مگر به حق در نسخهٔ گ این آیت پس از حدیث پیامبر (ص) آمده است .

۱۰- ت : صَلى اللّه عَلَيْه و آله وَسلّم.

۱۱- ب : حاشیه برگ ا ب یعنی اگر نمی بودی تو ای محمّد هر آیینه نمی آفریدم من مکوّنات را .محمّد طاهر : تذکرة الموضوعات ص ۸۶ الافلاک (بجای الکون)، سیوطی :اللّئالی المصنوعه ج ۱ ، ص ۱۴۱، الدنیا (بجای الکون) در هر دو نوشته شده که این ... موضوع است ، ت : کلمه لولاک ندارد.

و حمد مجید (۱) مر آن پادشاهِ حمید را (۲) که برش (۳) نور آن جوهرِ فرید(۴) صداء(۵) ضلالت از عُیُون (۶) کافّه (۷) سُعداء (۸) بزایید، قَالَ اللّه جَلَّ جَلالُه (۹) :

« وَ اِذْ أَخَذَ اللّهُ مِیْثَاقَ النَّبِیّیْنَ لَمَا اَتَیْتُکُم مِنْ کِتَابٍ وَ حِکْمَه ثُمَّ جَآءَ کُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَکُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِه وَ لَتَنْصُرُنَّهُ ، قَالَ ءَ أَقْرَرْتُمْ وَ أَخَذْتُم (۱۰) عَلَی (آ : برگ ۲ الف) ذٰلِکُمْ اِصری ط قَالُوا أَقْرَرْنَا ج قَالَ فَاشْهَدُوا وَ اَنَا مَعَکُمْ مِنَ الشَّاهِدِیْنَ (ت)(۱۱) فَمَنْ تَوَلّی بَعْدَ ذٰلِکَ فَأُولٰئِکَ هُمُ الفَاسِقُونَ » (۱۲)

۱- ب : حاشیه برگ ۱ ب : بزرگ .
۲- آ ، ب : مرآن حمید را ، ل،گ : آن پادشاه حمید را ، ن : آن پادشاه حمید .
۳- ب : حاشیه : برگ ۱- ب : پاشیدن .
۴- ب : حاشیه برگ ۱- ب : یگانه .
۵- صدا ازال صداء ة (المنجد چاپ بیروت) .
الصّدا ما ارتکب علی وجه القلب من ظلمة هات النفس و صور الالوان محجبة عن قبول الحقائق.
(عبدالرزاق کاشی : اصطلاحات الصوفیه، ص ۱۳۶) و نیز قب: ابوالمغیث : کتاب الطواسین ، ص ۱۲.
۶- ت : عنون ، عیون بضمتین ، چشم ها (محمّد پادشاه : فرهنگ آنندراج) ، منظر الرجل (المنجد ، بیروت)، .
۷- کافّه همه (المنجد چاپ لاهور) .
۸- سعدا جمع سعید ، کامران (المنجد چاپ لاهور).
۹- ب قال جل جلا ، ل ، گ : قال اللّه عز و جلّ .
۱۰- ب : ندارد . ۱۱- ت : برگ ۲ الف.
۱۲- قرآن مجید : ۳ : (سوره آل عمران) : ۸۱ ، ۸۲ - از حاشیه ب : برگ ۱ - ب : یعنی یاد کن ای مُحمّد(ص) که چون بگرفت حضرت حق عهد و میثاق پیغمبران و به ایشان عهد کرد چون بدهم شما را کتاب و حکمت و باز بیاید به شما رسولَ که مُصدّق قرآن است ، هر آینه با وی به یقین بگروید و نصرت وی بکنید با احیای سنّت او و اُمتّان خود را فرمایید به گرویدن او و حضرت حق فرمود که ای پیغمبران اَقرار کردید بدین عهد و فضل او و پذیرفتید بدین که گفتم.پیغامبران گفتند که اقرار کردیم به قبول این عهد. حضرت الهی فرمود که ای فرشتگان گواه اقرار باشید بدین قبول انبیا در حق مصطفی (ص) و من که خدای شما ام نیز گواهم بدین قبولِ عهدِ ایشان ، هر که برگردد از این عهد ، او از فاسقان است و لام «در لَما أَتَیتُکُمْ » (دو سه کلمه محو شده لام التوطئة لأن أخذ المیثاق ، کشاف ج ۱ ، ص ۳۷۹). أخذ میثاق (دو سه کلمه محو شده ، فی معنی کشاف ج ۱، ص ۳۷۹) استخلاف است و نام در « لولاکَ » (دو سه کلمه محو شده)احتمالِ آن وارد که متضمن معنی شرط بود و {آب زده شده} جوابِ قسم و شرط هر دو باشد و می تواند که « ما » { آب زده شده} به معنی لِلّذِیْن أَتَیْتَکُم بَعْضَ الکِتَابِ وَ الحِکَم ، به تثنیه و جمع نیز خواندند و لَمَا أَتَیتُکُم نیز خواندند و به تشدید میم نیز خواندند به معنی حِیْنَ أتَیتُکُم

{بقیهٔ حاشیه در صفحهٔ بعد}

قال صلی اللّه علیّه وسلّم (۱)

إنَّ اللّه تَعَالی (۲) خَلَقَ الْخَلقَ فِی ظُلْمَة ثُمَّ رَشَّ عَلَیْه مِنْ نُورِه فَمَن أصَاب(۳) ذٰلِكَ النُّورَ اهْتَدَی و مَنْ أخْطَا (۴) (ب)(۵) ضَلَّ (۶)

(بقیه حاشیه از صفحه قبل)
بَعْضَ الکِتَاب وَ الحِکْمَه ثُمَّ جَاء کُم رَسُول وَجبَ عَلیکُمُ الإیمَان بِهِ و بعضی برانند که لمَن ما بوده است و اجتماع ....{ آب زده شده } داشتند ، چه نون و لام و میم در میم و یکی ...{ آب زده شده} معناه لمَن أخذَهَا أتیتُکُم به وَ امُرِیه نیز خواندند و صراً لا یُؤمِر ای بشدو (کذا) { آب زده شده} وَ أشهَدُو ای بَعضُکم عَلَی بَعض بإقْرَارِهِمْ الْفَاسِقُون اَلْتمرّدُوْنَ مِنَ الکُفّارِ و نزد اهلِ تحقیق مراد از میثاق عهد معرفت ازلی است ، چون انبیاء و رسل سفته ...{ آب زده شده} .

أولئكَ بِاللّه و هر عارفی که هست منزلت و مرا(تب) سایر عُرفا می شناسد پس عهد دو بود ، یکی عهد توحید که هر بنی آدم را ، و دوم : معرفت که انبیاء مخصوص اند به آن از انبیاء دو عهد ماخوذ باشد عهد توحید و عهد معرفت ، «وَ أخَذْنَا میثَاقاً غَلیْظاً» اشارت هم بدین عهد است وَ هُوَ عَهَدَ العَارِف وَ إقَامَةَ الدّیْنِ و عَدَمْ التعرف فِیْه و تَصْدِیْق بَعْضَهُم بَعْضاً دَعْوَة الخَلْق إلی التَوْحِید و تَخْصیْص العِبَادَ بِاللّه... {محو شده } و شناسا گردانیدن بعضی ایشان را به بعض به اسم ... { محو شده } معرفتِ حق در صُوَرِ تفاصیل و حجّت صفات به کثر(ت} مظاهر دقیق تر و پوشیده تر است از معرفت در ... { دو سه کلمه محو شده } جمع و ایشان که مرزوقند به حق متابعت که ...{ دو سه کلمه محو شده } و باحکام صفات که شرایع عبارتند زان قوله فمن تولّی بعد ذالك ، یعنی هر که برگردد بعد آن که معلوم شد عهد و ...... { آب زده شده } با پیغمبران فأولئك هُمُ الخارجون عَنْ دیْنَ اللّه، چه غیر این دین به حسب حقیقت عقلا به نیست الا تو هما آنچه میان ایشان است مگر آفریدی که ملتبس به حق باشد به بطلان و عبث ، یعنی به حکمت و غرض صحیح آفر .... { محو شده } تحقیق مراد از حق درین آیت وجود مطلق است که موجد و معین هر چیز اوست به یقین ... { محو شده} اللّهُ نُورُ السّمَوات وَ الأرض ...{ محو شده} برای این مضمون ، قب : خواجه عبداللّه انصاری، کشف الاسرار وعدة الابرار ، ج ۲ ، ص ۱۸۰ به بعد، زمخشری : الکشاف ، ج ۱، ص ۳۷۹

۱- ت : صَلّی اللّه علیْه و آله وَسلّم

۲- ب ، ن : ندارد.

۳- گ ، ل ، ن : اصابه .

۴- ن : أخطا .

۵- ب : برگ ۲ الف .

۶- ب : حاشیه برگ ا ب : یعنی حق تعالی آفرید خلق را در تاریکی بعد از آن پاشید بر او نور خود، پس هر که برسید به آن ، از اهل هدایت گشت و هر که نرسد، گمراه شد ، برای این حدیث ن.ك بخاری : ص ۸، شیخ ولی الدّین محمّد ، مشکوة المصابیح ، ص ۱۳ ، کنز العمال ج ۱، ص ۳۲-۶۲ ، ابن عربی : الفتوحات المکیه ج ۲، ص ۸۱.

و مدحِ شریف بر آن قدیمِ لطیف که کمالِ او را در عامهٔ مراتبِ وجودیه پرتوِ (۱) ظهور بخشید.

قَالَ اللّٰهُ عزّ إسمهُ (۲)

« رَبُّنَا الَّذِی أَعْطَی کُلَّ شَیءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَی(۳).

و قَالَ صَلَّی اللّٰه عَلَیْه وَ سَلَّمْ :

« إِعْمَلُوا فَکُلٌّ مُیَسَّرٌ لِمَا خُلِقَ لَهُ (۴) :

و شکر جزیلِ (۵) کمیل (۶) مر آن واجب الوجود جمیل را که (۷) تشنگانِ بیدای (۸) آخر(۹) دورِ قمر (۱۰) به لطف قدیم و فضلِ عظیمِ او (۱۱) آب حیات (۱۲) آن جوهر نوش

۱- آ : وجود پرتو ل ، ن ، گ : کلمه « پرتو» را ندارد.

۲- گ : عزّ وَ جلّ .

۳- قرآن مجید : ۲۰ : (سوره طه) : ۵۰

ب: حاشیه برگ ۲ الف یعنی موسی گفت که پروردگارِ ما آن خدای خدای است که { دو سه کلمه محو شده } آفریدن (کذا) و از نرینه و مادینه ، پس راه نمود { دو سه کلمه محو شده} به مادینه آمدن و فی الکشاف (ج۳ ، ص ۶۷) لفظ کُلا وَ خَلقه من لإنهُمَا مَفْعُولان و مَن قرأ بفتح اللام جَعله فعلا وَ مَعْنَاه أعطی کُلّ شیء صورة و شکله الّذی یُطابق المَنفعة المنوطة بَه ، کَمَا أعطی العین الهیئة الّتی تطابق الابصار ، والاذُن شکل الّذی یوافق الإستماع یعنی بخشید هر چیز را صورت و شکل که موافق منفعت { آب زده شده } است که چشم را قوهٔ البصارِ مظاهر و گوش را قوهٔ استماع موافق .

۴- ب : حاشیه (برگ ۲ الف) یعنی عمل کند که هر چه میسر عامل است از بهر آن عامل مخلوق گشته است. المسلم ج ۴ ، ص ۲۰۴۱ ، بخاری ج ۲، ص ۲۵۲ ، ص ۹۵ ، ابن ماجه ج ۱ ، ص ۳۱۰، احمد بن حنبل ج ۱ ، ص ۶ مشکوة المصابیح ، ص ۱۲ (عن علی کرم اللّٰه وجهه).

۵- ب : حاشیه (برگ ۲ الف) بزرگ .

۶- کمیل به معنی کامل (المنجد) و از حاشیه ب (برگ ۲ الف).

۷- آ : بر آن واجب الوجود جمیل را ، که ب ل :مر ... جمیل را که ، ن : بر آن واجب الوجود جمیل که -

۸- ب : برگ ۲ الف زیر کلمه نوشته شده بیابان -

۹- آ : اختر، ب ، ل ، گ : ندارد.

۱۰- دور قمر به این معنی مستعمل است چنانکه در رساله در معرفت صورت و سیرت انسان (برگ ۱۸۷ـ ب) نوشته جاماسپ حکیم احوال امّی حجازی صاحب دور القمر من العَرب و الفرقان ابدی رفع من بدع العرب و کیفیت و شریعت آنحضرت باز نمود، ابن عربی ، الفتوحات المکیه ، ج ۱، ص۱۶ ، ثم ابتدات دورة آخری من الزمان لاسم الظاهر مظهر فیها جسم محمّد صَلّی اللّٰه عَلَیْه وسلّم .

۱۱- فقط ب : ندارد.

۱۲- ل ، گ : آب حیوان

کردند از جام صحبت خلاصۀ نتائج خیر البشر اگرچه دیگر (۱) بار (۲) آن(گ) (۳) نور مدید(۴) به فیض (۵) وحید برگزید:

قَالَ اللّٰهُ تَعَالٰی :

أَلَم تَرَ إِلَى رَبِّكَ كَيْفَ مَدَّالظِّلَّ وَ لَوْ شَآءَ لَجَعَلَهُ سَاكِناً ج ثُمَّ جَعَلْنَا الشَّمْسَ عَلَيْهِ دَلِيْلاً ثُمَّ قَبَضْنَاهُ إِلَيْنَا قَبْضاً يَسِيْراً (۶) (ل)(۷)

۱- ل ، گ : دگر . ۲- ب ، ل ، ن ، گ : پاره

۳- گ : ص : ۳۶۹.

۴- ب : حاشیه برگ ۲ الف، دراز.

۵- ب ، ن : به قبض .

۶- قرآن مجید ۲۵ (سوره الفرقان) ۴۵-۴۶ .

ب : از حاشیه (برگ ۲ الف) یعنی آیا نمی بینی تو ای مُحَمّد(ص) { یك ،دو کلمه محو شده } چگونه بکشید و بگسترانید سایۀ زمین را در شب ، { دو، سه کلمه محو شده } هر آینه این سایۀ شب را { دو سه کلمه آب زده شده} ، هرگز آفتاب نبودی { دو ، سه کلمه آب زده شده} که مراد از این سایه از طلوع . { دو، سه کلمه آب زده شده } و طلوع آفتاب را به ظلّ مَعْدُود الشمس { دو ، سه کلمه آب زده شده }بعده بگردانیم آفتاب ، { دو سه کلمه آب زده شده } به قدرت بالغۀ خدائی حیث ... { دو، سه کلمه آب زده شده} لطیفی عنبر عنبری .

و نزد اهلِ تحقیق مراد ... { یك ، دو کلمه محو شده} انهار و مراد از ظلّ حقیقت عَیْنی مثلِ آسمان و زمین و مراد از سایه ثبوت ...{ دو، سه کلمه آب زده شده } خزانۀ وجود أُمّ الکتاب و لوحِ محفوظ است که عدمِ صرف که به معنی لاشیٔ است که ... { دو، سه کلمه آب زده شده } وجود نبود ، پس معنی این آیت نزد این ارباب ...{ دو ، سه کلمه آب زده شده } شد . آیا نظر نمی کنی سوی قدرتِ بالغۀ او که چگونه ظاهر کرد حقایقِ عیان را که ظلّ حقیقتِ حق است یا بسم {باسم؟} خود که او ... { دو، سه کلمه محو شده } است که اوست وجود ظاهری و خارجی که ظهور کُلّ اشیابه .... { دو، سه کلمه آب زده شده} و از کتم عدم که ثابت است اشیا در و چگونه به فضای وجود اضافی رسانیده و آنچه وی را در خزانۀ علم که غیب عبارت ازوست وجود ... { یك ، دو کلمه محو شده } قطعاً و املا وی را وجود عَینی نبود، چه اتّحاد و أظهارِ موانستِ او ثابت باشد در غیب و اعدام اصناداان (کذا) (اسباب ؟) موجد موانست { یك کلمه محو شده } و از بَاطن وَ هُوَ بُکلّ شُیء عَلِیم .

مراد از شمس عقل است که هدایت اوست دلیل بر حقیقت عینی و حقیقت ... {ناخوانا} اوست و حاکم بر این عقل است ، امّا در خارج به یك { دو ، سه کلمه محو شده } ثُمَّ قَبَضنا باز داشتیم او را بیا فنای او و همین قبضنا یسیرا و قبضنه ....{ دو ، سه کلمه محو شده } شُیء در وقتی از موجودات و نسبت به بقای او و همین قبض دلیل است که افنا اعدام و محو عقل { اصل بل} است ... { دو ، سه کلمه آب زده شده} انتشار در قبضنه { دو ، سه کلمه آب زده شده} از اوست همین حقیقت {مابقی آب زده شده} قب: خواجه عبدالله انصاری، کشف الاسرار وعدّة الابرار ، ج ۷، ص ۵۴۰ - الکشّاف ، ج ۳ ، ص ۲۸۳.

۷-ل : برگ ۲ الف.

قَالَ (۱) صَلَّى اللّٰهُ عَلَيهِ وَسَلَّمْ :

« اَلْمَوتُ تُحفَةُ الْمُؤمِنِ »(۲)

وَ صَلـوة (۳) نامحدود بر آن صَفیِّ مَحْمُود که طاعت ربِّ مَعْبُود بلا صَلوةِ او باشد مَرْدُود(ت)(۴) و به تأخیر (۵) آن بُوَد مفقود قَالَ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمْ :

« الدَّعْوَاتُ مُوقُوفَةٌ وَ الصَّدَقَاتُ مَحبُوسَةٌ حَتّٰى يُصلى (آ : برگ ۲ ب)عَلَىَّ » (۶)

وَ قَالَ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّم (۷) .

« اَلدُّعـاء (۸) يُحْجِبُ عَنِ السَّمَآء وَ لاَ يَصْعَد إلَى السَّمَآء مِنَ الدُّعاء شَئٌ حَتّٰى يُصَلِى عَلِىَّ » (۹)

و بر اهل بیت او که (۱۰) مُنافی نفاق باشند (۱۱) و مُکَافِی وفـاق(۱۲) قَالَ (۱۳) صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمْ(۱۴) (ب) (۱۵) :

۱- ل ، گ : و قال (بجای قال).

۲- از حاشیه ب : برگ ۲ الف یعنی هر که مرگ هدیهٔ مومن است وجد(؟) بهتر از این هدیه که { دو ، سه کلمه محو شده } بیت : ترا غریب نماید ولی شروق بود

برای حدیث رك به : ولی الدّین محمد بن عبداللّه بن عمر : مشکوة المصابیح ، ص ۱۳۲

کنوز الحقایق ، ص ۱۳۸، احادیث مثنوی ، ص ۱۲۱، مکاشفة القلوب ، ص ۹۱.

۳- ت ل ، گ : صلوات .

۴- ت : برگ ۲ ب.

۵- ل، گ : ثناء خیر .

۶- ل : این عبارت را ندارد ، از حاشیه ب : برگ ۲ الف یعنی دعاها باز داشته شود از آسمان و بر نمی آید سوی آسمان هیچ دعا تا آنکه صلوة گفته آید بر من.برای حدیث قب : جامع الاخبار ، صص ۶۹، ۷۰ - کنز العمال ، ج ۱ ، ص ۱۲۳، ترجمه حصن حصین و عن عمر رضی الله عنه انَّ الدُّعاء مُوقوف بَين السَّمآءَ وَ الأرض لاَ يَصعد منه شَئ حَتّٰى يُصَلّى عَلَى نَبِيِّكَ.

۷- ل : قال النبی صلوات الله علیه ، گ : قال النبی صلّی الله علیه و سلّم .

۸- ل : الدنیا ، گ : الدعا که بعداً کسی به آن دست برده و درست کرده است .

۹- ب : از حاشیه (برگ ۲ الف) یعنی دعاها همه موقوفند از اجابت و صدقها ...نند از ثواب تا آنکه صلوة فرستاده شود بر من -

برای این حدیث رك به : مشکوة المصابیح ص، ۹ (عن عمر الخطاب)، ترجمه حصن حصین ، ص ۵۰۲ قَالَ عَلِیّ رَضِیَ اللّٰه عَنهُ كُلّ دُعاء مَحجُوب حَتّٰى يُصَلّى عَلَى مُحَمّد صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمْ -

۱۰- ن : که آن (بجای که).

۱۱- ب ، ل، ن، گ : باشند .

۱۲- ل ، گ : نفات ، ن : نفاق . ۱۳- ل : و قال .

۱۴- ت : صلعم . ۱۵- ب : برگ ۲ ب .

« اِرفَعُوا أَصواتَکُم بِالصَّلوة عَلی اَهْلِ بَیْتِی فَإنَهَا تَذْهَبُ النِّفَاقَ » (۱)
و بر سایر اُمّت با همت او که خیرِ اُمّت اند . قَالَ اللّٰهُ تَعَالی :
کُنتُمْ خَیْرَ اُمَّةٍ اُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ ، الآیة .(۲)

۲ب (۳)

ذکر افتتاح الکتاب

بِعَوْنِ اللّه (۴) المَلِكُ(۵) اَلْوَهّابُ

ای دوست بدان که افتتاح این خلاصة المناقب تحریر یافت در جمعه که (۶) از اواخر صفر سنة سَبع و سبعین و سَبعَمائة (۷) نور تافت در خانقاهِ اعظم که به خطّهٔ مبارکهٔ خَتّلان(۸) نورِ سیادت تمام ساخت (۹)

۱- ب : از حاشیه برگ ۲ ب .
یعنی بلند کنید آوازهای خود را به صلوة گرفتن بر من و بر اهل بیت من که این صلوة دور کنندهٔ نفاق است .
۲- ب، ت : کنتم خیر امة الایة ، ل : کنتم خیر امة .
قرآن مجید ۳ (سوره آل عمران) : ۱۱۰
ب : حاشیه برگ ۲ ب یعنی بودید شما بهترین امّت حق موحدید وفاء ...{ دو ، سه کلمه زده شده}
گ : اخرجت للناس الایة را ندارد .
۳- آ ، ب : برگ ۲ ب ، ل : برگ ۲ الف ، ن : برگ ۹۰ ب .
۴- ب ، ل، گ : کلمه « اللّه» را ندارد .
۵- ن : کلمه الملك را ندارد . ۶- فقط آ : ندارد .
۷- آوریل ۱۳۸۵ م .
۸- ختّلان یا ختَلان به فتح اوّل و تسکین ثانیه و آخر نون بلاد مجتمعة ماوراء النهر قرب سمرقند و بعضهم یقوله بضم اوله و ثانیة مشدّد و الصواب ، هو الاوّل و انما الختل قریه فی طریق خراسان معجم البلدان ج ۲ ، ص ۲. نیز رك : لیسترینج ص ۳۵
Le Strange: Mesopotamia And Persia under the Mongols. P.87 London,1903 A.D.
۹- آ : تمام ساخت در خانقاه اعظم که به خطهٔ مبارك ختلان نور حیات سیادت نور تافت در خانقاه اعظم که به خطهٔ مبارکهٔ ختلان نور جناب سیادت تمام ساخت .
ل ، ن : نور یافت درخانقاه اعظم که به خطهٔ مبارکهٔ ختلان نور جناب سیادت تمام ساخت .

و (۱) بعد از اتمام خَلوات و مَقصوره (۲) و بعضی جماعتخانه (۳) به سعی اهلِ شناخت به واسطهٔ آنکه جوار عقیدهٔ حبیبی (۴) در میدان التماس بتاخت (۵) (ن)(۶) و اخلاص(۷) به خطرِ عظیم مُلتمس افلاختن و بافتن (۸) در تاخت (۹) و آن قران نمود به سابقهٔ (۱۰) محلّی (۱۱) واجب دید اظهارِ اهل نواخت .

و حال آنکه وجه اخلاص (۱۲) به خطر عظیم آن اهل نوازش (۱۳) لازم التوجیه بود ، زیرا که به جوش محبت در طریقِ تعزیت (۱۴) (گ)مُصلّی (۱۵) شوقِ سیر(آ : برگ ۳ الف) می افزود(۱۶) ، لاجرم آن ملتمس به اجابتِ تحریر مُسْعِف آمد و گشت به عنایت اللّهُ الّذی هُوَ بالحَقیقَه وَدُود.

وَ(۱۷) قَالَ اللّهُ تَعَالی :

۱- ل ، ن : حرف « و» را ندارد .

۲- مقصوره : پناه گاه و مأمنِ مقدس (فرهنگ غفاری) حجره کوچك (فرهنگ آنندراج) متصل به طالار مسجد بوده که در این زمان برای صوفیان و خلوت نشینان می باشد همه راویان متفق هستند که در آغاز مقصوره برای حفظِ حاکمِ مُسلمین ساخته شده و طبق قول بعضی نخستین کسی که مقصوره را بنا کرده حضرت عثمان و به گفته بعضی امیر معاویه بوده ، طبری ج ۲ ، ص ۷۰ مروان در سال ۴۴ هجری مقصوره را در مسجد مستزاد کرد و حتماً می توان گفت که مقصوره در زمانِ اُمویان برای فرمانروایان بنا شده و بعداً در همه جامع رواج یافت و سپس ساختمان کوچك برای مُحصلینِ ساخته شده که بنام زوایا یا مقصوره معروف شد و در طالار مسجد عمر و چندین اطاق بدین نوع بوده و به سال ۳۰۰ هجری در مسجد اقصی سه تا حجره برای زنها بوده برای تفصیل رك : تحت کلمه مسجد به : دائرة المعارف اسلامیه،لندن.

۳- گ : « خلوات و مقصوره و بعضی جماعتخانه » را ندارد.

۴- ل ، گ : حبّی. ۵- ل ، گ : ساخت .

۶- ن : برگ ۹۱ الف . ۷- ت : برگ ۳ الف.

۸- آ ، ن : یافتن ، ل : بافتن ، ت ، گ : کذا : در اصل « افلاختن و بافتن » .

۹- ت ل ، گ : در باخت.

۱۰- ل ، ن ، گ : به مسابقه السابق فی المیدان (المنجد).

۱۱- حلّی و حلی السّیف و حلاه حلیته و حلاها تحلیة ابسها حلیاً قاموس ،(فیروز آبادی).گ : محل، ت : مجلی. ۱۲- ل : افلاص . ۱۳- آ، ن : کلمه « نوازش » را ندارد.

۱۴- آ،ن : به قربت ، ل : تقریب (بجای تعزیت). گ : ص ۳۷۰

۱۵- مصلی قال الجاحظ کانت العرب تعدّ السّوابق من الخیل ثمانیة ولاتجعل لما جاوزها خطاً ، فاولها السّابق ، ثمّ المصلی-(فقه اللغة ، ابی منصور الثعالبی ، ص ۱۲۶)و قب : ابن عربی: فصوص الحکم ، ص ۲۲۵.

۱۶- آ : می آورد.

۱۷- گ : «و» را ندارد.

« وَ هُوَ ٱلغَفُوْرُ ٱلوَدُوْدُ » (۱)

۳.الف (۲)

در بیان بعضی از فضایلِ آن عُروة الوثُقی (۳)

شاهباز با پروازِ آشیانِ عَمَی (۴) شاهسوارِ میطان (ب)(۵) غُرّه حِمَی(۶) شَمسِ سَمای (۷)

۱- قرآن مجید : ۸۵ (سوره البروج) : ۱۴

ب : حاشیه برگ ۲ ب یعنی اوست پوشندهٔ عیب ها و عفو کنندهٔ گناه ها و مَحبّ است بر اولیای خود را و نزد اهلِ تحقیق چنین مقرر است که حضرتِ حق به نور خود می پوشد گناه های هستی مُحْسنین را که خود بگوید « وَجُوْدُكَ ذَنبٌ لاَ يقاس بِهٖ ذَنب » و دوست می دارد . در [ناخوانا] چه ایشان موصل است ، و به ریاضت مکرم و ... [محو شده] به کلمات خود می گرداند.

۲- آ ، ب : برگ ۳ الف ، ل : برگ ۲ الف ، ن : برگ ۹۱ الف .

۳- ل ، گ : عُروة وَثقی : عُرْوَةِ ٱلوُثْقَی، دستگیر محکم و دستِ آویز استوار و این تعبیر از قرآن است « فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطّاغُوت وَ يُؤمِن بِاللهِ فَقَدِ ٱستَمْسَكَ بِالعُرْوَةِ الوُثْقی » قرآن مجید ۲ (سورة البقرة)۲۵۶

ب : برگ ۲ ب : تحت کلمه نوشته شده دست آویزِ استوار .

۴- ب : علی، ل ، ن ، گ : عماء ، ت : عا.

العصاء ٱلحَضْرة الأحديّه عندنا لإنه لاَ يَعْرِفها احدٌ غيره فَهُوَ فی حجَابِ ٱلجَلال وَ قيْلَ هِیَ ٱلحَضْرَةَ الوَاحديّة التی هِیَ مَنْشَاء الأسْمَاء وَ الصّفات لإن العَصَاء هُوَ الغيم الرّقيق وَ ٱلغيمِ هُوَ ٱلحَائل بَيْنَ السّماء وَ ٱلأرض وَ هذهِ ٱلحَضْرَة هِیَ ٱلحَائلة بَيْنَ سَمَاء الأحَديّة وَ بَيْن أرْضَ الكثرة (کاشی ، اصطلاحات الصوفیه ، ص ۱۲۴)، محمد علی تهانوی ، کتاب الکَشاف فی اصطلاحات الفنون ، ج ۳، ص ۱۰۸۱.

۵- ا : ب : برگ ۳ الف . آ : میدان عر و هما .

۶- ل : ندارد ، ن : میدان عزّ و حمی ت : میدان عز - و تحت کلمه حمی در ب : حاشیه برگ ۳ الف موضوع فیه کاه.

میطان: (کمیزان) یکی از کوههای مدینه و بعضی غایت و اوّل غایت حلبهٔ رهان که اسب از آنجا دوانند (فرهنگ آنندراج).

غُرّه : به ضم اوّل و تشدید را ، سفیدی پیشانی اسب بزرگتر از درم و سید قوم و بهتر از هر چیز (فرهنگ آنندراج)، (غیاث اللغات).

حمی : به کسر اوّل و فتح میم و در آخر الف به صورت یا یعنی سبزه زاری که برای چریدن ستوران نگاهداشته باشد (غیاث اللغات) علف زاری که آن را حکام برای چهار پایان خود از غیر منع کنند.(فرهنگ آنندراج).

۷- آ : سما (بجای سمای). ل، گ : « شمس سما » را ندارد .

قُدسی(۱)، نورِ فضای قُدُوسی، (ل)(۲) کیمیای وجودِ اُناسی ، مُختارِ خیارِ حضرتِ ارّحمنِ الشکور (۳) الفَخُور(۴) بجَنابِ الدّیان(۵) قُرة عینِ (۶) مُحَمّد الرَّسُول و (۷) ثمرهٔ فؤادِ المُرتَضَی وَ البَتُول(۸) المطلع عَلَی حَقَایق(۹) الاَحَادَیث وَ التَفاسیر ، المُمعن(۱۰) فی السّرایر بالبَصیرة (۱۱) وَ التبصیر، المُرشد للطّالبین (۱۲) فی الطریقِ السُّبْحَانی ، المُوصِل(۱۳) للمُتَوجّهین الی الجمال (۱۴) الرّحمانی العارف المعرُوف بالسیّد(۱۵) عَلَی الهَمَدانی خَصَّهُ اللهُ اللّطیف باللّطف الصّمَدانی و(۱۶) رزَقَنا الإستِنَارة (۱۷) الدائمة مِن نُورِه (۱۸) الحقّانی.
مِن نَفحاتِ اسراره (۱۹)

نظم (۲۰)

ای گرفتارانِ عشقت فارغ از مال و منال
والهان حضرتت را از خود و جنّت ملال
مفلسانِ کوی شوقت را غلامی کرده چرخ
سالکانِ راهِ وصلت را دو عالم پایمال

۱- گ : شاهسوار میدان قدسی. ۲- ل : برگ ۲ ب.
۳- ب : برگ ۳ الف تحت کلمه نوشته شده (الشکور) : سپاس دانده .
۴- ب : برگ ۳ الف تحت کلمه نوشته شده (الفخور) بنازنده.
۵- ل ، گ : الدیار .
۶- ل ،گ : قرة عیون ، ب : برگ ۳ الف تحت کلمه نوشته شده (قرة عین): مردمك چشم .
۷- ب : حرف « و » را ندارد.
۸- آ، ل ، ن ندارد ، ب : برگ ۳ الف تحت کلمه نوشته شده (البتول) : لقب : فاطمه زهرا.
۹- ل : کلمه « حقایق » را ندارد .
۱۰- ل : الممعنی .
۱۱- آ : بالتبصرة . ب : برگ ۳ الف تحت کلمه نوشته شده (بصیرة) بینای دل .
۱۲- ل ، گ : الطالبین ، ن : اللطیف .
۱۳- ب : تحت کلمه نوشته (الموصل) : رساننده سمیت بتولا لانقطاء ما عن النساء فضلا و دنیا و حنا.
۱۴- آ،ت : جمال (بجای الجمال) .
۱۵- آ، ب : بسید. ۱۶- آ : ندارد .
۱۷- ل ، گ : استنارا (بجای الاستنارة) ب : برگ ۳ الف تحت کلمه نوشته شده (استنارة) روشنائی.
۱۸- ب : من نور .
۱۹- ل ، ن ، گ : ندارد و از نفحات اسراره محتملاً اشاره است به چهل اسرار مجموعهٔ غزلیات همدانی، ت : غزل ، برگ ۳ ب. ۲۰- آ : کلمه « نظم » را ندارد ، ل، گ : شعر .

عارفانِ وصفِ تو مَغبوطِ اشراف (۱) مَلك
مدبرانِ درگهت سر گشتهٔ (آ)(۲)تیه (۳) ضلال
هر که بر خاكِ درت ره یافت عزّی یافت او
کز بیانِ وصفِ او (۴) فرسوده شد سیر (۵) مقال
پیش مجروحانِ هجرت نیش نُوشی پُر شفا
تشنگانِ (۶) وصل را هر آتشی چون صد زلال
کشتگانِ تیغ (۷) عشقت زندگان(۸)جاودان (ب)(۹)
صید شاهینِ غمت شاهانِ مُلك (۱۰) بی زوال
درْ (گ)(۱۱) تمنای خیالت شد علایی جان فشان
تا چه خواهد دید آخر زین تمنای محال

ذِکْرُ نَسَبِه وَ شَرَفُ حَسَبِه قَدَّسَ اللهُ رُوحَه وَزَادَلَنا فُتُوحَه(۱۲)

و هُوَ ابن السیّد شهاب الدّین بن مُحَمَّد بن علی بن یوسف بن شبرف(۱۳) بن مُحبّ بن محمّد بن جعفر بن عبدالله (۱۴) بن مُحَمَّد بن علی حسین بن حسن بن جعفر الحُجة (۱۵)

۱- آ : اشرافی (بجای اشراف). ۲- آ : برگ ۳ ب.
۳- آ ، ب ، ت ، ل ، ن : چاه ، در نسخه چهل اسرار چاپ امرتسر ، ص ۲ ، نیز چاه نوشته و تصحیح از روی چهل اسرار نسخه خطی موزه بریتانیا ، مستان شاه ، آتشکدهٔ وحدت ، ص ۳۷۲.
۴- ل : آن (بجای او). ۵- آ : سر .
۶- آ، ت : کشتگان . ۷- ن : براه ، ت: تشنگان تیغ .
۸- ن،ت : زنده کانی . ۹- ب : برگ ۳ ب.
۱۰- آ، ل : ملکی (بجای ملك).
این نخستین غزل چهل اسرار است که سید علی همدانی سروده رك به : چهل اسرار چاپ امرتسر ، ص ۳ ، چهل اسرار نسخه خطی ، موزهٔ بریتانیا ، برگ ۱۸۸ ب - فهرست مخطوطات عربی و فارسی مخزونه کتابخانه شرقی بانکیپور : ص ۲۲۹.مستان شاه کابلی ، آتشکدهٔ وحدت ، ص ، ۳۷۲.
سعید نفیسی در رساله « یغما » سال هفتم ، شماره نهم ، ص ۵۰ همین غزل را سرودهٔ علاء الدوله سمنانی دانسته است .
۱۱- گ : برگ ۳۷۱.
۱۲- ب : وزادلنا فتوحه . ل : نسبه و شرفه و حسبه ، ت : قدس سره وزادلنا فتوحه .
۱۳- ب ، ل ، ن ، گ : ندارد ۱۴- ل ، ن ، گ : عبیدالله .
۱۵- ن : کلمه « الحجه » را ندارد.

بن عبدالله زاهد بن حسین بن علی زین العابدین (۱) بن حسین الشّهید الزکی بن علی الوفی الرّضیِ السّخی سَلاَمُ الله عَلَیهم أجْمَعِیْن (۲) .

عربیه (۳)

« صَفَاوَةُ أنسابٍ مُطَهَّرَةٍ مُنْزَلَةِ مِنْ حَضْرَةِ (۴) الْبارِی
فیّاضَةٌ بِمَنَاصِبٍ أجْمَعِهَا فَمِنْ عِنْدِهِمْ کُلُّ الْمَنَاصِبِ طارِی(۵) » (۶)

حضرت سیادت فرمودند (۷) قَدَّسَ اللّه سِرَّهُ وَزَادَلَنَا بره که از جانب والده به هفده (۸) نسب به حضرت مصطفی صَلّی اللّه عَلَیهِ وَسَلّم می رسد.

۱– ت : محتملاً دوازده صفحه از نسخه ت فاقد شده است .
۲– ب ، ل : حسین شهید صلی الله علیه وسلم .
گ : حسین شهید رضی الله عنه وسلم .
این شجره در ل همین طور نوشته شده و هو ابن السیّد شهاب الدّین بن محمد بن علی بن یوسف بن محبّ ابن محمّد بن جعفر بن عبیدالله بن حسین الشهید صلّی الله علیه وسلّم . و نیز در رساله مستورات (برگ ۳۴۸ الف) مثل متن است ولی عبارت قدری آب زده شده .در جواهر الاسرار اینطور منضبط شده است :
«حضرت امیر کبیر سیّد علی بن شهاب الدّین بن محمد بن علی بن یوسف بن شرف بن محبّ الله بن محمّد ثانی بن جعفر عبدالله بن محمّد بن حسن بن حسین بن جعفر بن الحجر بن عبیدالله زاهد بن حسین الاصغر بن امام زین العابدین علی بن الحسین بن علی مرتضی وغیره ». غلام سرور : خزینة الاصفیا ، ج۲، ص ۳۹۷.
۳– ب : شعر : ل ، گ : ندارد ، ن : نظم .
۴– ب : ندارد.
۵– در همه نسخه صورت مصرع چهارمین همین است . اگرچه وزنش مطابق نیست به مصاریع دیگر .
۶– ل از « صفارة تا طاری » را ندارد.
ب : حاشیه برگ ۳ ب یعنی گزیدگی نسب های پاك مُنزل از حضرت باری است ، کما یُقال انصاب مُنزل منَ السّماء فایض است به جمیع مناصب به حیثیتی که انساب مطهرهٔ او همه مناصب عارضی است (کذا) ، و آن گزیدگی به علم و تقوی است .
۷– ل ، ن ، گ : فرمود .
۸– آ : به هفتده ، ن : هیفده .

عربية (۱)

« خیرَةُ اللّه مِنَ الخَلْق (۲) أبی
ثُم أُمّی (۳) فَانَا اَبنُ الخیرَیْن(۴) (آ) (۵)
فَضَّةٌ قَدْ صُفِیَت (۶) مِنْ ذَهَبٍ
فَانَا الفِضَّةُ ابنُ (۷) الذَهَبَیْن
مَن لَهُ جَدٌ کَجَدّی فی الوَرَی
اَوْ کَاُمّیَ (۸) فَانَا اَبنُ القَمَرَین » (۹)

و مرا خالی بود که (۱۰) به لقب سیّد علاء الدّین (۱۱) گفتندی و او از اولیاء اللّه بود

۱- ب ، ن : نظم ، ل ، گ : شعر :
۲- ل : الخیر . ۳- ل : انّی .
۴- در کتاب فارس نامه ابن البلخی، ص ۴ ، نوشته است که « ابن الخیرین به زین العابدین گویند در کتاب لغات الحدیث ، کتاب خ ۱۶۲ - آمده است حضرت امام زین العابدین فرموده :
« انا الخیرة ابن الخیرین »
۵- آ : برگ ۴ الف . ۶- آ : خلقت ، ل : صبغت ، گ : صبغیت .
۷- ل : بین . ۸- آ ، ل ، ن ، گ : کشیخی .
۹- ب : حاشیه برگ ۳ ب یعنی برگزید حضرتِ حق از خلق (صوابش برگزیدهٔ حق از خلق) پدرِ مرا، بعده مادرِ مرا ، پس من پسرِ خیرین (یعنی دو افضل ترین مردم) باشم و نقره را صاف شده است از زر، پس من پسر دو ذهب باشم و کیست که وی را جدّیست همچو جدّ من درمیان خلق (یا) همچو مادرِ من ، پس من پسرِ دو ذهب باشم (صوابش قمر).
۱۰- آ : ندارد . ۱۱- ب ، ل ، گ : علاء الدّین .

ابوالمکارم رکن الدّین علاء الدّین احمد بن محمّد سِمْنانی البیابانکی قدّسَ اللّه سرّهٗ :وی در اصل از ملوك سِمْنان است و در پانزده سالگی به خدمت سلطانِ وقت شغل گرفت ، ولی در یکی از حروب که سلطان را با اعدا بود ، وی را جذبه یی رسید و بعد ازان در شهور سنه سبع و ثمانین و ستمائه (۶۸۷ هـ) در بغداد به صحبت شیخ نور الدّین عبدالرّحمن کسرقی رسید، در وقت مراجعت از حجاز و در سنه تسع و ثمانین و ستمائه (۶۸۹هـ) اذنِ ارشاد یافت و بعد از سنه عشرین و سبعمائه (۷۲۰ هـ) در خانقاه سکاکیه در مدت شانزده سال صد و چهل اربعین برآورد و گویند در سایر اوقات صد و سی اربعین دیگر برآورده است . در شهور سنه ۷۲۷ هجری در مرقعی که امیر چوپان سردارِ معروف مغول با سلطان ابو سعید مخالفت ورزید و از خراسان با لشکری عظیم به قصد جنگ با سلطانِ مزبور به طرف سلطانیه حرکت کرد ، چون به سِمْنان رسید از شیخ علاء الدین التماس نمود که از جانبِ او به خدمت سلطان ابو سعید رود و ما بینِ او و سلطان واسطهٔ عقد صلح گردد. شیخ بدان سفارت تن در داد ، ولی وساطت او مقبول می افتاد ، و چون عمر وی به هفتاد و هفت سال رسید ، شب جمعه بیست و دوم رجب سنه ۷۳۶ هجری/۱۳۳۶م در برج احرار

(بقیه پاورقی صفحه بعد)

و به حسن(۱) تربیت او در صغر سن مرا قرآن محفوظ گشت ، و در امور والد التفات نمی کردم (۲) بدان سبب که او حاکم بود در هَمَدان (۳) (ب) (۴) و ملتفت به سلاطین و اعوان- وَ مِنْ کلامهُ (۵).

نظم (۶)

سری کز سرِّ معنی با خبر شد دروگنجایش (۷) شادی و غم نیست
جهان از عکس رویش گشته (۸) روشن اگر اَکْمَه (۹) نبیند هیچ غم نیست
چو باز ار چشم همّت بستی از کلّ مقر عزّ تو جز دستِ جم نیست (۱۰)
بجز همّت نیابی (۱۱) راهِ مقصود همای همت آنجا متّهم نیست

(بقیه از پاورقی صفحه گذشته)

صوفی آباد به جوار رحمت حق پیوست ، با شیخ عبدالرزاق کاشانی درمسئله توحیدِ وجودی و شهودی و مطاعن صاحبِ فتوحات معارضه نمود. رك به جامی : نفحات الانس ، ص ۵۰۴ ، شوشتری : مجالس المومنین ، ص ۳۰۹، هدایت: ریاض العارفین ، ص ۱۷۸، محمّد حسین نوائی : رجال کتاب حبیب السیر ، ص ۲۹، داراشکوه : سفینة الاولیاء ، ص ۱۰۷، جنید شیرازی : شد الازار به ضمیمه تعلیقات ص ۳۲۲، آذربیگدلی : آتشکدهٔ آذر به ضمیمهٔ تعلیقات ، ج ۱، ص ۴۰۹. مستوفی : تاریخ گزیده ، ص ۹۳، مجلهٔ « یغما » سال هفتم ، شماره هشتم و نهم ، « مقاله سعید نفیسی » ، غلام سرور : خزینة الاصفیاء ج ۲، ص ۲۹.

۱- ل ،گ : به حسب .

۲- ل : ملتفت نمی بودم - گ : التفات نمی نمودم .

۳- هَمَذان بالتحریك ها و الذال معجمة و آخره نون ، فی الاقالیم الرابع ... ولا شك عند كل من شاهد همدان بانها احسن البلاد - معجم البلدان ، ج ۴ ، ص ۹۱۸ ، لیسترینج ، ص ۱۸۶ ، علی هَمَدانی خودش در رساله همدانیه برگ : ۲۰۷ ب : فرموده « همدان اسمِ دو موضع است یکی از یمن و روم از عراق و اوّل به سکون میم آمده است و دوم به فتح میم .

۴- ب : برگ ۴ الف . ۵- ل ، ن : ندارد .

۶- ل ، گ : شعر .

۷- ب : چهل اسرار گنجایشی . ل ، ن : گنجایی .

۸- ل ، گ : گشت .

۹- کور مادر زاد (فرهنگ آنندراج).

مرجع ضمیر من کلامه به خودش سید علی هَمَدانی است نه که پدر ایشان برای این که این در چهل اسرار سید علی هَمَدانی مندرج است رك به : چهل اسرار، امرتسر، ص ۴ تخلص وی را در مقطع آورده است.

۱۰- ل ، گ : ندارد .

۱۱- ب ، ل ، ن : نیاید . گ : نیابد .

علی چون همت عالی نداری ترا گامی به کویش لاجرم (۱) نیست (۲)

الحمد للّه الهادی الاسلام (۳) که مرا از خواص (۴) و عوامِ اهلِ اسلام توفیقِ محبت و متابعتِ آل طه و یس (۵) کرامت نمود و سعادت جز در موافقتِ (۶) ایشان محمود نفرمود .
قَالَ اللّه تعالی :
«قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّون اللّهِ فَاتَّبِعُونِىْ يُحِبِبكُمُ اللّه» (۷، ۸)

۱- ب ، ل، ن ، گ : ز کویش.
۲- برای این غزل قب : چهل اسرار چاپ امرتسر ، ص ۴ ، چهل اسرار نسخه خطی متعلق به موزهٔ بریتانیا برگ ۱۸۹ ب ، مستان شاه کابلی : آتشکدهٔ وحدت ص ۳۷۷ ببعد .
ن : هاری (بجای الهادی).
۳- گ : السلام.
۴- ل : مبر ، ن : مرا (بجای مرا از) . گ : مر خواص و .
۵- طه و یس هر دو لفظ نام سوره قرآن مجید است و این هر دو اسم مبارك آن حضرت مصطفی صلّی اللّه علیه وسلّم است (غیاث اللغات).
۶- گ ، موافقت (نقطه های «ف و ق» را ندارد). ب ، ل ، ن ، گ : موافقت آن محمود .
۷- قرآن مجید ۳، (سوره آل عمران) :۳۱.
۸- ب ، ل، گ : فقط « فاتبعونی یحببکم اللّه » را دارد .
ب حاشیه برگ ۴ الف یعنی متابعتِ من کنید دوست دارد ، شما را خدا و دوستی از نسبت به بنده آن است که او راضی باشد از بنده و حامدِ فعلِ او و یحببکم اللّه مجزوم است بنابر آنکه در جوابِ امر « او» واقع است و چون حضرت نبی محبوب حضرت حقند ، پس هر که دعوی حبّ حضرت حق کند ، بر او لازم است که تابع نبی باشد چه او محبوب محبوبست و بتوب محبت در متابعت و سلوك سبیل است (کذا) قولا و عملاً و اعتقاداً چه دعوی ممتشی (کذا) جز به این به نور حق طریقهٔ او طلسم ... [ناخوانا] مُحَمَّد آمد پس هرگز کسی که در طریقهٔ او نصیبی نباشد از محبت او نیز نصیبی نباشد . چون متابعت بجای آورده بود باطن او و [دو سه کلمه آب زده شده] نفسِ او به باطن حضرت نبی علیه السّلام و سرّ و قلب و نفس ... [دو ، سه کلمه محو شده] یافته بود و حضرت نبی علیه السّلام چون مظهر محبت بودند به این مناسبت ...[محو شده] متابع لازم نیز بقدرِ حبیب خود از متابعت قسطی از محبه اللّه مَرْزُوق گردد که ...
[دو ، سه کلمه محو شده] افتد به خانه نور قمر ، بقدر کوزه توان برد آب از دریا .
و از باطن نور حضرت ... (دو ، سه کلمه محو شده) محبت در باطن (یك کلمه محو شده)تابع سرایت کند فیکُون محبًا اللّه و محب که ....(دو ، سه کلمه محو شده).
بیت :
از در او .... [محو شده] بگردان ای دل هر که دورست ازین در به خدا نزدیکست
(بقیه از پاورقی به صفحه بعد)

و قَالَ (۱) صلّى اللّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّم : إنّ اللهِ وَ لَهُ الْحَمْدُ عَرَضَ حبَّ عَلىٍّ وَ فَاطمَةِ و ذُرِّيَّتِها عَلَى الْبَرِيَّه (۲) فَمَنْ بَادَرَ مِنْهُمْ بِالاجَابه جَعَلَ مِنهُمُ الرُّسُلِ فَمَنْ اَجَابَ بَعْدَ ذَلكَ جَعَلَ مِنْهُمْ أَوْصِيَاءَ (۳) وَ مَنْ اَجَاب بَعْدَ ذَلِكَ جَعْلَ مِنهُمْ الشّيعَة وَ إنّ اللّه (۴) جَمَعَهُمْ في الْجَنّةَ » (۵)

وَ قَالَ صَلّى اللّهُ عَلَيْهِ وَسَلّم (۶) :

« مَنْ أحبَّ أنْ يُحْيِي حَيَاتِي وَ يَمُوتَ مَوْتِي وَ يَدْخُلُ الْجَنَّةَ الّتِي وَعَدَنِي رَبِّي فَلْيَتَوَلَّ(۷) عَلَىَّ ابنَ ابِيطَالبِ وَ ذُرِّيّتَهُ الطَّاهِرِيْنَ ائمّهَ الْهُدى وَ مَصَابِيحَ الدُّجى مِنْ بَعدِهِ فَانَّهُمْ لَن(۸) يُخْرِجُوكُمْ مِنْ بَابِ الْهُدى اِلى بَابِ الضَّلَالَة »(۹)

(بقيه از پاورقى صفحه گذشته)

اَللّهُمّ اَرزُقْنَا ... (دو ، سه كلمه محو شده) باطن و متحايف (كذا) باطن نبى باشد و بعيد از وصف محبوبيت بود (دو ، سه كلمه محو شده) وَ لَمْ يَكُن مَحبوباً لله مُحبا كُم لَهُ نَعوْذُ بِاللهِ من شُرُورِ انفسنا.

۱- نسخهٔ گ از مطلب . « و قال صلّى اللّه عليه وسلّم : انّ اللّه وله الحمد عرض حبّ على ... تا ... الصادر عن حضرة الجلال المراد به ارادة الكمال، را ندارد . (صص ۱۶-۳۴ همين كتاب).

۲- آ : برگ ۴ ب .

۳- ب ، ل عبارت « فمن اجاب ... اوصياء ننوشته.

۴- ب : واللّه ، ل : ندارد.

۵- اين حديث در كوكب درى ، ص ۷۹، از روى خلاصة المناقب درج شده . حاشيه ب : برگ ۴ الف : يعنى حضرت حق كه اوست سزاوارِ حمد عرض كرد دوستى على و فاطمه و دوستى در باهت ذُريتِ ايشان بر خلق ، پس هر كه سابق شد از ايشان به قبول و اجابت ، آفريد از ايشان پيغمبران را و هر كه بعد ايشان اجابت كرد ، آفريد از ايشان شيعه را كه گروهى همه يكدل اند .{ كه گروهى همه يك دل اند اضافه شده } و اين هر دو طايفه در بهشت جمع اند .

۶- آ : ندارد.

۷- آ : فليتوكل (بجاى فليتولّ).

۸- آ، ب : لا (بجاى لن).

۹- حاشيه ب : برگ ۴ الف يعنى هر كه او دوست دارد كه حيوة او چون حيوةِ من باشد و مماتِ او چون مماتِ من باشد و دوست دارد آنكه در آيد به بهشتى كه وعده دارد پروردگارِ من ، پس اين مرد را گو على بن ابى طالب و ذُريّتِ او را كه امامانِ اهلِ هدايت و چراغ ها و بعد .... { دو ، سه كلمه محو شده } كه ايشان هرگز نبرد{ يك ، دو كلمه محو شده } شما را از هدايت سوى در ضلالت . اين حديث در كوكب درى ، ص ۸۰ به نقل از خلاصة المناقب نوشته شده . و نيز قب: سيوطى : اللّئالى المصنوعه ، ج ۱ ، ص ۱۹۱ (... الغلابى متهم) كنز العمال ، ج ۶ ، ص ۱۵۵.

وَ قَالَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمْ :

« أَوَّلُ مَن اتَّخَذَ عَلِيَّ بْنِ ابی طالب اخاًمِنْ اهْلِ السَّمَاء (ب)(۱) اسْرافِيل ثُمَّ مِيكَائِيل ثُمَّ جبرَئِيل، وَ اوَّلُ مَنْ احَبَّهُ وَ منـهُم حَمَلَه الـعَرْش، ثُمَّ رِضوَانُ خَازِنِ الجَنَّة ، ثُمَّ مَلَكَ المَوْت وَ إِنَّ مَلَكَ المَوت(۲) يَتَرَحَّمُ عَلى مُحِبِّ عَلِيِّ ابْنِ ابِيطَالِب (۳)، (ل)(۴) كَمَا يَتَرَحَّمُ عَلَى الأنبِيَاء عَلَيهِم السَّلام.(۵)

وَ قَالَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمْ :

« لَمَّا أُسْرِى بِى إِلى السَّمَآء ثُمَّ مِنَ السَّمَآء الى سِدْرَةِ المُنتَهى أو قفتُ بَيْنَ يَدَى رَبِّى ، فَقَالَ : يَا مُحَمَّدُ ، قُلتُ : لَبَّيكَ وَ سَعْدَيكَ(۶)، قَالَ : قَدْ بَلَوْتَ خَلقِى ، فَأَيُّهُم(۷) رأيتَ أَطوعَ لَكَ ؟ قُلتُ : رَبِّى عَلِيًا ، قَالَ : صَدَقْتَ يَا مُحَمَّدُ ، قَالَ : فَهَلا إتَّخَذْتَ لنفسكَ خَلِيفَة يؤدِّى عَنْكَ احكَامكَ (۸) وَ يُعلِّم عِبَادِى مِنْ كِتَابِى مَا لا يَعلَمُون قُلتُ : اختَرلى(۹) فَإنَّ خيرَتَكَ خيرَتى، قَالَ : أخْتَرتُ (الف)(۱۰) لَكَ عَلِيّاً فَاتّخِذهُ لنفسكَ خَلِيفَةً وَ وَصِياً وَ نَحَلْتهُ (۱۱) عِلمى وَ حِلمى وَ هُوَ أَمِيرُ المُؤمِنِينَ حَقاً لَمْ يَنَلهَا (۱۲) احَدٌ قَبلَهُ وَ لَستَ(۱۳) أعطِيتُه (۱۴) لاحَد بَعْدَه ، يَا مُحَمَّدُ هُوَ (۱۵) رايَةُ الـهُدَى وَ امَامُ مَنْ اطَاعَنى وَ هُوَ نُورُ أولِيَائى وَ هُوَ (۱۶) الكَلِمَةُ الّتِى أَلزَمْتُهَا لِلمُتَّقِين (۱۷)مَنْ احَبَّهُ فَقَدْ احَبَّنى(۱۸) وَ مَن أبغَضَهُ فَقَدْ أبغَضَنِى فَبَشِّرهُ بِذَلِكَ

۱- ب : برگ ۴ ب.

۲-آ ، ن : ندارد. ۳- ب، ن : ندارد . ۴- ل : برگ : ۳ ب.

۵- حاشیه ب : (برگ الف) یعنی اوّل کسی که علی ابن ابی طالب را برادر گرفت از اهل آسمان اسرافیل بود ، بعده ، میکائیل و بعده جبریل اوّل کسی که دوست داشت وی را از اهل آسمان حَمَلَهٔ عرش بودند ، بعده رضوان خازن بهشت ، بعده مَلَك الموت که عزرائیل است و مهربانی می کند بر مُحبّان امیر همچنان که مهربانی می کند ، یعنی قبضِ روح به صورت شفقت می کند که موجب دهشت نباشد (یعنی قبض روح تا آخر گویا اضافه شده توسط مترجم) در کوکب دری ، ص ۸۰ از خلاصة المناقب نقل شده رك به : الزاهد ابی محمّد ، ارشاد القلوب فی فضائل امیر المؤمنین ، ج۲ ، ص ۲۸ (عن عبدالله بن مسعود).

۶- برای تشریح این کلمات رك به : مدّ القاموس ، ج ۲ ، ص ۱۳۶۱.

۷- آ ، ل ، ن : فانّهم .۸- آ ، ب ، ل ، ن : کلمه « احکامك » را ندارد و زیادت نوشته شده از روی کوکب دری ، ص ۸۳ . ۹- آ : اخترنی . ۱۰- آ : برگ ۵ الف. ۱۱- آ: کلته .

۱۲- ل : بنالها. ۱۳- ل : یست لاحد. ۱۴- ل : فقط کلمه « اعطیته» را ندارد و در «ن » از «لنفسك» تا « اعطیته» افتاد. ۱۵- آ، ل ، ن : علی، سیوطی : اللئالی المصنوعة ، ج ۱ ، ص ۱۸۸ : أنَّ علیًا. ۱۶- سیوطی : اللئالی المصنوعة، ج ۱، ص ۱۸۸، امام اولیائی و نور من اطاعی .

۱۷- قب : تفسیر فرات کوفی ، ص ۱۳، سلیم کوفی : کتاب سلیم ، ص ۷۶. قرآن مجید : ۴۸ (سوره الفتح) : ۲۶. ۱۸- ابی جعفر، امالی ، ص ۲۸۶ ، کنزالعمال ، ج ۶، ص ، ۱۵۲. سیوطی: اللئالی المصنوعة ، ج۱، ص ۱۸۸ و من البغضة البغضنی فبشره بذلك مجاء علی فبشرته.

مَا مُحَمَّدُ ، قُلْتُ : رَبِّی فَقَدْ بَشَّرْتُهُ ، فَقَالَ عَلِیٌّ اَنَا عَبْدُ اللّٰهِ وَ فِی قَبْضَتِه إِنْ يُعَاقِبْنِی(۱) فَبِذُنُوبِی وَ إِنْ تَمَّ لِی وَعْدِی ، فَإِنَّ اللّٰهَ مَوْلاٰئِی ، قَالَ أَجَل (۲) وَ اجْعَلْ رِبْقَةَ الإِيْمَانِ بِه ، قُلْتُ قَدْ فَعَلْتَ(۳) ذٰلِكَ ، قَالَ : يَا مُحَمَّدُ غَيْرَ انِّی تَخُصُّهُ (۴) بِشَیْءٍ (ب) (۵) مِنَ الْبَلاٰءِ لَمْ اَخَصُّ بِه اَحَداًمِنْ أَوْلِيَائِی ، قُلْتُ (۶) رَبِّی و (۷) اَخِی وَ صَاحِبِی ، قَالَ : قَدْ سَبَقَ فِی عِلْمِی ، إِنَّهُ مُبْتَلِی(۸) لَوْلاَ عَلِیٌّ لَمْ يَعْرِفْ حِزْبِی وَ لاَ(۹) أَوْلِيَاِی و لاَ أَوْلِيَاءَ رُسُلِی.(۱۰)

۱- ل : تعاقبنی . ۲- آ : اجلی ، ن : ندارد.
۳- ل : فقلت . ۴- آ : تحصه ، ب : تحصّه ، ن : اختصه .
۵- ب : برگ ۵ الف . ۶- آ : کلته .
۷- ل ، ن : ندارد . ۸- آ : مبتلی ، ل : مقبلی ، ن : مبلی .
۹- آ : حزبی فلا تفسیر فرات کوفی ، ص ۱۱۵، لولا ... رسلی.
۱۰- حاشیه ب : برگ ۴ ب یعنی هرگاه که به شب رفتم که(کذا) سوی آسمان و از آسمان تا سدْرَةُ الْمُنتهی ایستاده داشته شدم ،میان دو دست پروردگار خود ، پس گفت پروردگار یا مُحَمَّد ،گفتم : « لبیك ای پروردگارِ من ، پروردگار گفت : خلْقِ مرا آزمودی کدامی ایشان را (دو ، سه کلمه محو شده) مختار تریست به حق گفتم : ای پروردگار من علی را دیدم ، پروردگار گفت : راست گفتی ای محمّد ، گفت :پروردگار چرا نگرفتی برای نفسِ خود خلیفه که ادا کند احکام ترا از تو و تعلیم کند ، بندگانِ مرا از کتابِ من آنچه نمی دانند ، گفتم : بار خدایا اختیار کن از برای من خلیفه که اختیارِ تو اختیارِ من است ، خدای تعالی گفت ، اختیار کردم خلیفه را برای تو علی ، پس او را برای نفسِ خود و وحی {یك، دو کلمه محو شده } و من او را اعلم خود و حلم خود { دو ، سه کلمه محو شده} حقا که نداده ام این مرتبه به هیچ احدی را نیست که بدهم به هیچ احدی بعده ، ای محمّد او رایت و علم اهل هدایت است ، امام است هر که مطیع ماست و نورِ اولیای ماست و امت کلمه آنکه گفتم ، لازم گردانیدم .نسبت به متقین که آن کلمه توحید است ، هر که دوست می دارد او را پس چنان است که مرا دوست می دارد و هر که بغض و نفاق می ورزد او را ، پس چنان است که بغض می ورزد مرا، پس بشارت ده او را یا محمّد ، گفتم : ای پروردگار ! من بشارت دادم او را ، پس گفت علی: من بندهٔ خدا ام و در قبضه اویم اگر عتاب کند او مرا، پس به سبب گناهانِ من خواهد بود و اگر تمام گرداند به من مر آن وعده خود ، خداوندگار من است ، همه تکبر {دو ، سه کلمه آب زده شده } گفتم : تکبر ... (دو، سه کلمه آب زده شده} فضائل علی بسیار است غیر اینکه (دو ، سه کلمه آب زده شده } به چیزی از بلا یعنی به مجاهدهٔ بسیار آزمودن ...(دو ، سه کلمه محو شده) گفتم او و برادر من است { دو ، سه کلمه محو شده} علمِ من {یك کلمه محو شده } هیچ کس از اولیای من .

بیت :ماند او را به کس (دو سه کلمه محو شده) تا .... نش را اولیا نکنیم
که اگر نبودی شناخته نشدی گروه نه دوستان من و نه دوستان پیغمبران من

برای این حدیث قب : کوکب دری ، ص ۸۳ ، برای این حدیث قب :اللّئالی المصنوعة ، ج ۱ ، ص ۱۸۸ (حدیث لایصح)، تفسیر فرات کوفی ، ص ۱۱۵.

وَ قَالَ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْه وَسَلَّمْ :

« حِیْنَ (۱) تَخَلَّفَ جِبْرَئِیْلَ قَالَ (۲) : قَالَ الـلّٰهُ مَنْ تُحِبُّ مِنَ الْخَلْقِ یـا مُحَمَّدُ فَقُلْت (۳) : عَلِیًا ، فَقَالَ إِلی یَسَارِكَ ، فَالْتَفَت فَإِذَا عَلِیٌّ مِنْ یساری قَائِم » (۴).

وَ قَالَ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْه وَسَلَّمْ :

« إِنَّ اللّٰهَ خَاطَبْنِی لَیْلَةَ الْمِعْرَاجِ بِلُغَة عَلِیّ (۵) ، قُلْتُ : یَا رَبُّ أَنتَ(۶) خَاطَبْتَنِی أَمْ عَلِیَ قَالَ : یَا مُحَمَّدُ اَنَا شَیْءٌ لَسْتُ کَالْاَشْیَاء لاَ أُقَاسُ بِالنَّاس وَ لاَ أُوْصَفُ بِالشُّبْهَات(۷)خَلَقْتُكَ مِنْ نُورِی وَ خَلَقْتُ عَلِیًا مِنْ نُورِكَ فَاطَّلَعْتُ عَلی سَرَائِر قَلْبِك فَلَمْ اَجِدَ فِی قَلْبِكَ اَحَدًا اَحبُّ إِلَیْكَ (ل) (۸) مِنْ عَلِیِّ ابْنِ أَبِیْطالب فَخَاطَبْتُكَ بِلُغَته وَ لِسَانه کَیْمَا تُطمَئِنَّ قَلْبُكَ » (۹)

« لمـا عُرِجَ بِی إِلی اَلسَّمَاء رایت عَلی بَابَ اَلْجَنَّة مَکْتُوباً لاَ إِلهَ الاَّ اللّٰه مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللّٰه وَ عَلِیٌ حَبِیْبُ اللّٰهِ وَ اَلْحَسَنُ (ن)(۱۰) وَ اَلْحُسَیْن صَفْوَةَ اللّٰهِ وَ فَاطِمَةُ أَمَةُ اللّٰهِ وَ عَلی مُحِبّهِمْ رَحْمَةُ اللّٰه (۱۱) وَ عَلی مُبغضهِمْ (۱۲) لَعْنَةُ اللّٰه » (۱۳)

وَ قَالَ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیه وَ سَلَّمْ :

« إِنَّ اللّٰه جَعَلَ لِأَخِی عَلِیِّ ابْنِ اَبِیْطَالِبِ فَضَائل لاَ تُحصِی کَثیرَة (۱۴) فَمَنْ ذَکَرَ فَضِیْلَةً

۱- آ ، ب : ندارد.

۲- آ : ندارد.

۳- ب ، ل : قلت .

۴- ب : حاشیه : برگ ۵ الف یعنی واپس ایستاده بود جبرئیل که خدای گفت : کرا دوست می داری از خلق ای محمّد ، گفتم : علی را بعده حضرت حق گفت که ملتفت شوی سوی چپای خود (رسول فرمود) که ملتفت شدم و علی در چپای من ایستاده بود .

۵- آ : بلغته (بجای بلغة علی).

۶- ل : ان

۷- آ : کما، ب ، ل : لما .

۸- ل : برگ ۴ الف.

۹- برای این حدیث قب : عبیدالله بسمل : ارجع المطالب فی مناقب اسد الله الغالب ، ص ۵۰۶.

۱۰- ن : برگ : ۹۲ الف . ۱۱- ب ، ل ، ن : ندارد . ۱۲- ل، ن : مبغضیهم .

۱۳- ب : حاشیه برگ ۵ الف هر گاه که برآمده شدم من سوی آسمان ، دیدم بر در بهشت نوشته که نیست خدای بجز خدای بحق و مُحمّد رسول وی است ، و علی دوست داشته شده وی است . و حسن و حسین گزیدگان وی اند و فاطمه رضی الله عنها کنیزك اوست (و بر محبّ ایشان رحمت خداست) و بر اهل بغض ایشان لعنت خداست . برای این حدیث رك به : الزاهد ابی محمّد دیلمی ، ارشاد القلوب فی فضائل امیر المؤمنین ، ج ۲، ۲۷ (عن ابن عباس).

۱۴- ب ، ل : کثرة .

مِنْ فضائله مُقِرّاً بِهَا غَفَرَ اللّهُ لَهُ مَا تَقَدَّمَ (۱) مِنْ ذَنْبِهِ وَ مَنْ كَتَبَ فَضِيلَةً (ب) (۲) مِنْ فَضَائِله مُقِرّاً بِهَا(۳) لَمْ تَزَلِ الْمَلَئِكَة (۴) يَسْتَغْفِرُونَ لَهُ مَا بَقِى لِتِلكَ الْكِتَابَة (۵) رَسْمٌ وَ مَن اسْتَمَعَ إِلَى فَضِيلَةٍ (۶) مِنْ فَضَائِلِه غَفَرَ اللّهُ لَهُ الذُّنُوبَ الَّتِى اكْتَسَبَهَا بِالإِسْتِمَاعِ وَ مَنْ نَظَرَ إِلَى فَضِيلَةٍ مِنْ فَضَائِله غَفَرَ اللّهُ لَهُ الذُّنُوبَ الَّتِى اكْتَسَبَهَا (۷) بِالنَّظَرِ (۸) »

ثُمَّ قَالَ صَلَّى اللّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمْ :

« النَّظَرُ إِلَى عَلِىِّ ابْنِ ابيطَالِبٍ عِبَادَةٌ وَ ذِكْرُهُ عِبَادَةٌ وَ لاَ يُقْبَلُ اللّهُ إِيمَانَ عَبْدٍ الاّ بِوِلاَيَتِه (۹) وَ الْبَرَاءَةِ مِنَ أَعدائه » (۱۰)

وَ قَالَ صَلَّى اللّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمْ (۱۱):

« عَاهَدَنِى رَبِّى أَنْ لاَ يُقْبَلُ إِيمان عَبْدٍ (۱۲) الاّ بِمَحَبَّةِ أَهْلِ بَيْتِى » (۱۳)

۱- آ : ندارد (له ما تقدم). ۲- ب : برگ ۵ ب .

۳-ن : « غفر اللّه .... مقرابها » افتاده .

۴- آ ، ل : الملائكة .

۵- آ : الكتاب . ۶- ل : فضله .

۷- ل : « بالاستماع .... اكتسبها » را ندارد .

۸- ب : حاشیه برگ ۵ ب رسول فرموده اند : به درستی كه اللّه تعالی آفرید مر برادرِ مرا علی ابن ابیطالب را فضائل بی حساب ، پس هر كه یاد كند فضیلتی از فضایل او و حالانكه مقر و معتقد است به آن فضیلت بیامرزد حق تعالی مراو را آنچه تقدیم یافته است از گناهان او و هر كه بنویسد فضیلتی از فضایلِ او و حالانكه مقر است به آن فضیلت ، همیشه ملائكه طلبِ مغفرت می كند برای او تا آنكه ماند به آن كتابت را رسمی ، و هر كه { دو ، سه كلمه محو شده} سوی فضیلتی از فضایل او، حق تعالی بیامرزد گناهای (دو ، سه كلمه محو شده) فضیلتی از فضایلِ او بیان كند، { دو ، سه كلمه محو شده) بیامرزد حق تعالی گناهایِ او كه كسب كرد .

قب : ابی جعفر، امالی ، ص ۸۴، علامه سلیمان حنفی ، ینابیع المودة ، ج ۱، ص ۱۳۱، عبیداللّه بسمل، ارجع المطالب ، ص ۹۸ ، جامع الاخبار ، ص ۱۶.

۹- آ، ن : بولایتة .

۱۰- قب : كنز العمال ، ج۶ ، ص ۱۵۲، و مصنف اللئالی المصنوعة ، این حدیث را موضوع گفته ، ج ۱، ص ۱۷۷.

۱۱- ن : تعالی بجای صَلَّى اللّه عَلَيْهْ وَسَلَّم .

۱۲- آن ، ن : ایمان حدیث عبد.

۱۳- ب حاشیه : برگ ۵ ب : یعنی معاهده كرد با من پروردگار كه قبول نكند ایمان بنده را مگر به دوستی اهل بیت من . قب : امالی ، ص ۸ در كوكب دری ، ص ۸۰، از روی خلاصة المناقب درج شده ، ارجع المطالب ، ص ۳۴۳.

وَ قَالَ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمْ :

« وَ الَّذِیْ نَفْسِی بِیَدِه لاَ تَزُوْلُ قَدَمُ عَبْدٍ یَوْمَ الْقِیَامَةِ حَتَّی یَسْأَلُهُ (۱) اللهُ عَنْ حُبِّنَا اَهْلَ الْبَیْتِ (۲) ، فَقَالَ عُمَر : مَا آیَةُ حُبِّکُمْ مِنْ بَعدِکُمْ ؟ فَوَضَعَ یَدَهُ (الف) (۳) عَلَی رَاسِ عَلِیِّ ابْنِ اَبِیْطَالِبٍ وَ هُوَ إِلَی جَانِبِه فَقَالَ : حُبِّی مِنْ بَعْدِی حُبُّ هٰذَا (۴) .

وَ قَالَ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمْ :

« إِذَا کَانَ یَوْمَ الْقِیٰمَةِ یَقْعُدُ عَلِیُّ ابْنِ اَبِیْطَالِبٍ عَلَی الْفِرْدَوْسِ وَ هُوَ جَبَلٌ قَدْ عَلاَ عَلَی الْجَنَّةِ وَ فَوْقَهُ عَرْشُ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ وَ مَنْ سَفحِه یَتَفَجَّرُ اَنْهَار (۵) الْجَنَّةِ وَ یَتَفَرَّقُ فِی الْجِنَانِ وَ هُوَ جَالِسٌ عَلَی کُرْسِیٍّ مِنْ نُورٍ تَجْرِی (۶) بَیْنَ یَدَیْهِ التَّسْنِیم، لاَ یَجُوْزُ اَحَدٌ (۷) عَلَی الصِّرَاطِ الاَّ وَ مَعَهُ بَرَاءَة بِوِلاَیَةِ (۸) و (۹) وِلاَیَةِ اَهْلِ بَیْتِه وَ یُشْرِفُ عَلَی الْجَنَّةِ فَیُدْخِلُ مُحِبَّه (۱۰) الْجَنَّةَ وَ مُبْغِضِیه (۱۱) (ب) (۱۲) النَّار (۱۳).

وَ قَالَ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمْ :

۱- آن ، ن : یسالك .

۲- ل : و اهل بیتنا .   ۳- آ : برگ ۶ الف.

۴- ب : حاشیه برگ ۵ ب یعنی سوگند می خورد که آنکه نفسِ من بید قدرت اوست که نگردد قدم بنده در روز قیامت تا آنکه سوال کند حضرت حق اورا از دوستیِ ما و از دوستی اهلِ ما ، بعده عمر ، گفت : چیست طاعت دوستی شما بعد از شما ؟ پس نهاد حضرت پیغمبر دست خود را بر سرِ علی ابن ابیطالب و او متوجه جانبِ حضرت رسالت بود ، پس فرمود حُبِّ مِنْ بعد از من حُبِّ این مرد است ، کوکب دری ، ص ، ۸۰ . عبیدالله بسمل : ارجع المطالب ، ص ۵۲۴.

۵- سفحه یتفجرانها ، ل : صیفحه نفجرانهار.

۶- ب : یجری .

۷- آ ، ل، ن : لاحد ، ب : ندارد و تصحیح از روی کوکب دری ، ص ، ۸۵.

۸- ل : ولایه و ولاء. ۹- ل : ندارد .

۱۰- ن : محبیه .   ۱۱- ن : مبغضیه .

۱۲- ب : برگ ۶ الف .

۱۳- ب : حاشیه برگ ۶ الف یعنی چون شود روز قیامت نشیند امیر المؤمنین علی کرّم الله وجهه بر فردوس و آن کوهی بالای جنت است و زیرین نهار آب آن کوه است که بزرگ می شود جویهای بهشت و متفرق بشوند درو و او جالس است بر کرسی از نور که جاریست میانِ دو دستِ او شراب تسنیم که در بهشت عالی تر از وی شرابِ نیست ، نگذرد هیچ کس بر صراط مگر آنکه براة باشد به او به ولایت امیر و ولایت اهلِ بیتِ او و شرف است (یك ، دو کلمه محو شده) و دوستان خود را در بهشت و اهلِ بغض را در آتش - قب : مودة القربی ، ص ۶۶- عبیدالله بسمل ، ارجع المطالب ، ص ۱۵۰، الزاهد ابی محمّد ، ارشاد القلوب فی فضائل امیر المؤمنین ، ج ۲، ص ۲۸.

« لواجْتَمَعَ اَلْخَلایِقَ (۱) عَلی حُبّ عَلیّ ابْنِ ابیْطالِب ، لَمَا خَلَقَ اللهُ النّارَ(۲) »(ل) (۳).
وَ قالَ صَلّی اللهُ عَلَیْه وَسَلّم لِعَلیّ :
« أنْتَ الْعُرْوَة (۴) الْوُثْقی (۵).
وَ قالَ (۶) صَلّی اللهُ عَلَیْه وَسَلّمْ :
« فُضّلَ عَلیّ ابْنِ ابیْطالِب عَلی جَمیْع الصَّحابَة (۷) بِسَبْعیْنَ مَرْتَبَة (۸) .
وَ قالَ صَلّی اللهُ عَلَیْهُ وَسَلّمْ :
« أبُوبَکْرَ نَظیْرُ إبْراهیمَ وَ عُمَرُ نَظیْرُ مُوسی وَ عُثْمانُ نَظیر هارُونَ وَ عَلیٌّ نَظیْری » (۹)
وَ قالَ صَلّی اللهُ عَلَیْه وَسَلّمْ (۱۰) :
« لِکُلّ نَبیّ وَصیٌّ وَ وارِثٌ وَ إنّ عَلیّاً وصیّی وَ وارِثی (۱۱) »
وَ قَال صَلّی اللهُ عَلَیْه وَسَلّمْ لمعلی :
« تُقَابِلُ (۱۲) عَلی التّاوِیْلِ کَمَا قَابَلْتُ عَلی التّنْزِیْلِ» (۱۳)

۱- ن : از و قال تا النار « افتاده ».

۲- ب : حاشیه برگ ۶ الف یعنی اگر مجتمع گردیدند خلائق به ولایت علی بن ابیطالب هر آیینه نیافریدی حضرت حق آتش دوزخ ، روضة الفردوس همدانی برگ ۳۵۷ ب ، قب :علامه سلیمان حنفی بلخی ، ینابیع المودة ، ج ۱، ص ۱۲۵، ج ۲، ص ۵.

۳- ل : برگ ۴ ب. ۴- ل ، ن : عروة.

۵- برای این حدیث قب : کتاب سلیم ، صص ۹ ، ۹۹- کتاب تفسیر فرات کوفی ، ص ۶۲.

۶- ل : فقال . ۷- ل : اصحابه .

۸- برای این حدیث قب : کوکب دری ، ص ۸۰.

۹- ب : حاشیه برگ ۶ الف یعنی ابوبکر نظیر ابراهیم است . در فضایل (مترجم) و عمر نظیر موسی و عثمان نظیر هارون و علی نظیر من، کتاب الریاض النضرة، فی مناقب العشرة المبشرة ، ج۲، ص ۲۳. علامه سلیمان حنفی : ینابیع المودة ، ج ۲، ص ۵۹.

۱۰- آ : علیه السّلام .

۱۱- ب : حاشیه برگ ۶ الف یعنی هر نبی را وصی و وارثی است و به درستی علی وصی من و وارث من است - قب : سیوطی :اللئالی المصنوعة ، ج ۱، ص ۱۸۶ عن ابن بریدة عن ابیه مرفوعا - صح ابن نعیم همدانی ، روضة الفردوس ، برگ ۳۸۱ الف .

۱۲- ل، ن : تقاتل علی التاویل کما قاتلت علی التنزیل ، کنز العمال ، ج۶، ص ۱۵۵،
انا اقاتل علی تنزیل القرآن و علی یقاتل علی تاویله نیز قب : سلیم ، کتاب سلیم ، ص ، ۲۹، تفسیر فرات الکوفی ، ص ۷۱ ، ابو نعیم اصفهانی ، حلیة الاولیاء ، ج ۱ ، ص ۶۷.

۱۳- ب : حاشیه برگ ۶ الف یعنی حضرت رسالت فرمودند و علی را که برابر می شوی بر تاویل قرآن چنانچه برابر شدم من در تنزیل آن ، یعنی تاویل وظیفهٔ تست چنانکه تنزیل وظیفهٔ من است .

وَ قَالَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمْ :

« صَلَّتِ الْمَلائِكَةُ عَلَيَّ وَ عَلَى عَلِيِّ ابْنِ ابِيطَالِبِ سَبْعَ سَنِينَ (۱) قَالُوا وَ لِمَ ذَاكَ مَا رَسُولَ اللهِ ؟ قَالَ لَمْ يَكُنْ مَعِيَ مِنَ (۲) الرِّجَالِ غَيْرُهُ » (۳)

لاجرم از اینجاست که دعا به تعمیم (۴) (آ)(۵) جمع وارد شد(۶) که :

« اللّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ عَلَى آلِ مُحَمَّدٍ »

زیرا که استصحاب علی بودش در جَبلِ حرا(۷) قَبْلَ الْوَحی برای تعبّد و اتّصاف به اوصاف(۸) مَلَکیّه و در حالِ صباش از مردان داشت، زیرا که در آن زمان ده ساله یا هشت ساله بود (۹)، در حالِ(۱۰) بلوغ دانی که چگونه باشد.

فی المناقب (۱۱) :

۱- ن : سبعین .

قب : کنز العمال ، ج ۶ ، ص ۱۵۶ الریاض النضرة فی مناقب العشرة المبشرة ، ص ۲۱۷، علامه سلیمان حنفی ، ینابیع المودة . ج۲، ص ۵ .

۲- آ : عن .

۳- ب : حاشیه برگ ۶ الف یعنی صلوة گفتند ملائکه بر من و بر علی بن ابیطالب هفت سال و اصحاب پرسیدند که چرا چنین است یعنی تخصیص به او چیست یا رسول الله ؟ رسول در جواب فرمودند که در این هفت سال از مردان نبود غیر از او با من . سیوطی :اللئالی المصنوعة ، ج ۱ ، ص ۱۶۶، محمّد بن عبیدالله لیس بشی منکر الحدیث جدا.

۴- آ ، ن : تمیم ، ب : بهم ، ل : عیم و تصحیح قیاسی - قب : عدّة الداعی ، ص ۱۱۸- از شرائط دعا پنجم تعمیم در دعا است ، همگانی نمودن ، روایت کرده ابن القداح از ابی عبدالله علیه السّلام که پیغمبر صلّی الله علیه وسلّم فرمود که هرگاه دعا می کند یکی از شما باید تعمیم دهد به دوستی که آن واجب است از برای دعا :

۵- آ : برگ ۶ ب .

۶- ل : باشد.

۷- جبل حرا به مکه ... کان النبی صلعم قبل ان یاتیه الوحی یاتی غاراً فیه و فیه اتاه جبریل کتاب عجایب المخلوقات و غرائب الموجودات الامام العلا زکریا بن محمّد قزوینی ، ص ۱۵۷.

۸- ن : اوصام.

۹، ۱۰، ۱۱- آ، ب : ندارد. از روی ل ، ن اضافه شده است .

(آ) (۱)

خواجوی کرمانی فرماید رحمة الله علیه (۲)

مرحبا ای (۳) نکهتِ عنبرِ نسیم نوبهار(۴)
جان فدای نفحه ات (۵) باد ای شمیمِ مُشکبار(ب) (۶)
سُنبل اندر جیب داری یاسمن در آستین
مُشك و صندل (۷) درمیان و عود و عنبر در کنار(۸)
دوش هنگامِ سحر در کعبه (۹) افکندی گذر
یا ز راه یثربت افتاد (۱۰) بر روضه گذار (۱۱)
با نسیم روضهٔ دارالقرار آورده ای
کز تو می یابد نسیم نافهٔ مُشك تتار (۱۲)
یا مگر بر مرقدِ میر(۱۳) نجف بگذشته ای
کز تو می یابد (۱۴) روانِ بیقرارِ ما قرار (۱۵)

۱- آ : برگ ۶ الف ، ب : برگ ۶ الف ، ل : برگ ۴ ب ، ن : برگ ۹۲ الف .

۲- ب : خواجه رحمة الله علیه فرماید ، ل : ندارد - ن : خواجه فرماید رحمة الله علیه - کمال الدّین ابو العطاء محمود بن علی بن محمود المعروف به خواجو المرشدی الکرمانی ، توفی به سال ۷۵۳ هجری ، برای زندگینامهٔ او رك به : مقدمه دیوان خواجو کرمانی ، به تصحیح و مقدمه آقای احمد سهیل ، خوانساری، دولتشاه : تذکرة الشعراء ، صص ۱۷، ۲۲۹، ۲۱۹، ۲۵۳، ۵۱۴ - عبدالنبی : تذکرهٔ میخانه ، ص ۷۱ ببعد - جنید شیرازی ، شدّ الازار ، ص ۶۲ ، هدایت ، ریاض العارفین ، ص ۱۱۶ ، زرکلی ، قاموس الاعلام ، ج ۳، ص ۲۰۶۳- آذر بیگدلی ، آتشکدهٔ آذر به ضمیمه تعلیقات ، ص ۶۱۹- شبلی نعمانی ، شعر العجم ، ج ۲، ص ۱۸۸ به بعد .

۳- ب : آن . ۴- ل : مشکبار . ۵- آ ، ن : نفحه آن . ۶- ب : برگ ۶ ب.

۷- ل : سنبل ، دیوان خواجو ، ص ۱۳۳

۸- ب : دیوان خواجو ، ص ۱۳۳ عود و صندل درمیان یا مشك و عنبر در کنار .

۹- ب : دیوان خواجو ، ص ۱۳۳ ، بر کوفه ل ، ن : بر کعبه . ۱۰- ل : افتادست .

۱۱- ب : دیوان خواجو ، ص ۱۳۳ ، یا ز راه شامت افتادست بر یثرب گذار .

۱۲- آ : نسیم نافه مشك نالد.

۱۳- ط ، ل : شاه .

۱۴- ن : از یا مگر بر مرقد .... می یابد را ندارد.

۱۵- آ : با قرار ، ن : و ما قرار.

شاهِ مردان چون خلیل الله به صورت بت شکن
شیرِ یزدان از رسول الله به معنی یادگار
قهرِ او از آسمان لافَتی الاّ عَلیّ
تیغِ او از گوهرِ لاسیف الاّ ذُوالفقار (۱)
عالم او را گر امیرالمؤمنین خواند سزاست
آدم او را گر امام اَلمُتَّقِین گوید رواست (۲)

ایضاًوله رحمة الله علیه (۳)

در قیامت کآفرینش خیمه در (۴) محشر زنند
سکّهٔ دولت بنامِ آل پیغمبر (۵) زنند
شهسواران در رکابِ راکبِ دُلدُل روند (۶)(آ)
خاکیان لاف از هوایِ خواجهٔ قنبر زنند (ل) (۷)
تشنگانِ وادی ایمن چو در کوثر رسند
از شغف دستِ طلب(۸) در دامنِ حیدر زنند(ب)(۹)
هر که او (۱۰) چون حلقه نبود بر در حیدر مقیم
رهروانِ راهِ حق چون حلقه اش بر در زنند
« ره به منزل برد هر که مذهبِ حیدر گرفت
آب حیوان یافت هر که خضر را رهبر گرفت »(۱۱)

۱- ل : ابیات از « شاه مردان تا رواست » را ندارد.
۲- ن : از بیت « قهر او از ... رواست » را ندارد . برای بند مزبور قب : (دیوان خواجو کرمانی، ص ۱۳۳).
۳- آ ، ل ، ن : وله . ۴- ل : دیوان خواجو ، ص ۱۳۵ بر .
۵- ن : پیغامبر . ۶- ل : دلدل سوار آ : برگ ۷ الف .
۷- ل : برگ ۵ الف.
۸- ل : دست سعف ، ن : دست شغب ۷۰ ب ، ب برگ ۷ الف.
۹- ل، ب : کو . ۱۰- بیت آخرین در ل : ندارد .
۱۱- این ترکیب بند است فی منقبة اسد الله الغالب علی ابن ابیطالب کرم الله وجهه که خواجوی کرمانی سرودهٔ قب : دیوان خواجو : ص ۱۳۵.

من کلامِ شیخ الشیوخ فرید الدّین عطار قُدِّسَ سرّه (۱)

ای پسر تو ای نشانی از علی   عَین و لام و یا (۲) بدانی از علی (۳)
از دمِ عیسی کسی گر زنده خاست (۴)   او به دم دست بریده کرده راست (۵)
مصطفی گفتست (۶) چون آدم به علم   نوح فهم آنگاه و ابـراهیم حلم (۷)
یا چو یحیی زُهد و موسی بَطش کیست (۸)   گر نمی دانی شجاع دین علیست (۹)
پس مُحَمَّد چون وصالِ دوست دید   هر کمالی را که آن اوست دید
گفت با او سی هزار و شش هزار   جملهٔ اسرار سِرّش بیشمار
سی هزار اسرار گفتا این مگوی (۱۰)   سی هزار دیگرش گفت این بگوی (۱۱)

۱- آ : من کلام شیخ الشیوخ فرید الدّین عطار ب : فرماید قدّس سرّه ل : وله ، ن : شیخ عطار فرماید قدّس الله سرّه فرید الدّین ابو حامد محمّد ابوبکر ابراهیم بن اسحق نیشابوری شاعر شهیر که درست ترین تاریخ ولادت وی ۶ شعبان ۵۳۰ هجری است و درست ترین تاریخ رحلت او را سال ۶۲۷ هجری (۱۲۲۹-۱۲۳۰م) باید دانست . رك به : سعید نفیسی ، جستجو در احوال و آثار فرید الدّین عطار نیشابوری ، جامی ، نفحات الانس ، ص ۵۴۰ به بعد - آذر بیگدلی ، آتشکدهٔ آذر ، ج۲ ، ص ۶۹۵، مقدمه تذکرة الاولیاء عطار از علامه محمّد قزوینی ، صفا ، تاریخ ادبیات ایران ، ج ۲ ، صص ۸۵۸-۸۶۵ - شبلی ، شعر العجم ، ج ۲ ، ص ۹ .

۲- ل : عین و یا و لام، عطار ، منطق الطیر ، ص ۳۷.   ۳- کلیات عطار ، ص ۱۰۶۱ مثل متن .

۴- کلیات عطار ، ص ۱۰۶۱ این مصرعه چنین نوشته شده « ازدم عیسی چو مرده زنده خاست » و در منطق الطیر چاپ نولکشور ، ص ۳۱، از دم عیسی گر یك زنده خواست . برای این بیت (رك به پاورقی۷ همین صفحه) رك به : کوکب دری ، ص ۶۸ من ارادن ینتظر الی آدم فی علمه و الی نوح فی فهمه و الی یحیی فی زهده و الی موسی فی بطشه فلینظر الی علی ابن ابیطالب و اللّئالی المصنوعة ، ج ۱ ، ص ۱۸۴ موضوع .

۵- آ : گفته است .   ۶- آ : گفته است .

۷- آ : ابراهیم به حلم ، ل : و ابراهیم حلم . (رك به پاورقی ۴ همین صفحه)

۸- ل : باز .

۹- ب : لست . این دو بیت اخیر که : مصطفی گفتست ... شجاع دین علیست از مثنوی مصیبت نامه، عطار ، ص ۲۹، گرفته شده .

۱۰- ل : گفت راز خود سه باره سی هزار ، ن :گفت به او سی هزار و شصت هزار، الهی نامه ، ص ۳۱۹ :
بگفت اسرار جانان سی هزارش
عطار: الهی نامه ، ص ۳۲ : مگو تو سی هزارم سرّ اسرار   درون خویش در جان نگه دار

۱۱- الهی نامه ، ص ۳۱۸ حقیقت سی هزار دیگرش گوی .

بر علی سی ذکر کرده (۱) آشکار کو درین اسرار ما را پای دار (۲)
گفت یا ربّ امتم آزادکن جمله را در حشر(۳) شان دل شاد کن (۴)
(آ : برگ ۷ ب)
گفت بخشیدم تمام امتت بلکه از جمله جهان در حرمتت (۵)
چون مُحَمَّد باز جای خود رسید هر دو عالم در درونِ خویش دید
محو گشته فانیِ مطلق شده در بحار علم(۶) مُستغرق شده
خویش را کُلّ دید کُلّ را خویش دید همچنان کز پیش دید از پس بدید (۷)
سی هزار اسرار (۸) از سرِّ کلام درمیان آورد از بهر نظام
سی هزار اسرار با (۹) حیدر بگفت باز حیدر رفت و با (۱۰) چه باز گفت
صاحب(۱۱)و زوج بتولی (۱۲)مرتضاست بر یقین او پیشوای اولیاست
در دل او بود مکنوناتِ (۱۳) غیب زان برآورد (۱۴) او یدبیضا زجیب (۱۵)

۱- آ : بر علی سی هزار دگر کن آشکار - ل : بر علی کن سی دیگر آشکار - ن : بر علی سی دیگر کن آشکار .

۲- ظاهراً معنی که در اینجا مقصود است عبارت است از یاری دهنده و مددگار ، ولی این معنی در فرهنگ نفیسی تحت کلمه پایدار آمده نه جزو معنی کلمه پای دار و چون پایدار اصلش پایدار است ، ایراد این کلمه در این بیت بی مورد نیست .

۳- آ : محشر ، ب ، ل ، ن : ندارد تصحیح قیاسی .

۴- الهی نامه ، ص ۳۱۹، ز فضل خود همه آزاد گردان زبودت جملگی دلشاد گردان .

۵- ب ، ل ، ن : هر دو بیت فاقد است . (گفت یارب .... حرمتست).

۶- ل : در جهان عشق.

۷- ب ، ل ، ن : همچنان کز پس بدید از پیش دید.

۸- ب : اشعار (بجای اسرار). ۹- ب : از (بجای با).

۱۰- آ ، ل : ور چه ، ن : و اندر چه ، عطار : الهی نامه ، ص ۳۲۱.
این مضمون همین طور بیان شده :

و حقیقت سی هزار سِّر بیچون ابا حیدر بگفت او بی چه و چون
علی چون شد ز سرِّ دوست آگاه وُرا طاقت نبود و گفت با چاه

۱۱- ب : ننوشته . ۱۲- ل : بتول او . ۱۳- آ، ن : مکتوبات. ۱۴- ل : زان برآوردی.

۱۵- کلیات عطار : منطق الطیر، ص ۱۰۶۱:

در ضمیرش بود مکنونات غیب زان بر آوردی یدّبیضا ز جیب
و در منطق الطیر ، ص ۳۱ ، مصرعه دوم اینطور آمده است :
زان بر آوردی یدوبیضا ز جیب

رازِ خود با هیچ کس هرگز نگفت در شبا(۱) روزی یکی ساعت نخفت (ب)(۲)
موج می‌زد در دلش دریای راز بود او سِرِ حقیقی نی مجاز
گر نه او بودی(۳) نبودی خواب و خور گر نه او بودی نبودی ماه و خور (۴)
گر نه او بودی، نبودی واصلی کار ما بودی همه بیحاصلی (ل) (۵)
گر نه او بودی کجا دُر تافتی (۶) جوهرِ عطار کی دریافتی
خود جوانمردی چو او دیگر نبود همچو او در مُلك یك صَفدر نبود

۱- ل : شبان .
۲- ب : برگ ۷ ب.
۳- ن : نه او بودی .
۴- در ب : این بیت « گر نه او بودی ... ماه و خور » فاقد است .
۵- ل : برگ ۵ ب.
۶- ن : ندارد.
ب : در تاختی ، ل : در تافتی.

مِنْ کلامِ شیخ مصلح الدّین سعدی قَدَّسَ اللّهُ رُوحهُ وَ دَامَ لَنَا فتُوحهُ (۱)

منم (۲) کز جان (آ : برگ ۸ الف) شدم مولای حیدر
امیر المؤمنین آن شاهِ صفدر
علی (۳) کورا خدا بیشك ولی خواند
به امرِ حق وصی کردش پیمبر
به حقِ پادشاهِ هر دو عالم
خدای بی نیاز و (۴) فردِ اکبر
به حق آسمانهای (۵) ملایك
کز آنجا هیچ جایی نیست برتر
به پنج ارکان شـرع و هفت اقلیم
به نُه چرخ و ده (۶) و دو برج دیگر
به کرسی و به عرش و لوح محفوظ
بحق جبرئیـل آن خوب منظر
به میکائیـل و اسرافیل و صورش
به عزرائیـل و هولِ گور (۷) و منکر

۱- ل : فی المناقب . ن : شیخ سعدی فرماید رحمة اللّه علیه .
ب : شیخ سعدی مصلح الدّین سعدی شیرازی فرماید .
وفات شیخ مصلح الدّین سعدی شیرازی در ۶۹۰هـ /۱۲۹۱ م یا ۶۹۱ هـ/۱۲۹۱-۱۲۹۲م واقع شد.
رك به : براون، تاریخ ادبیّات ایران ، ج ۲ ، ص ۵۲۵.
در کلیات سعدی چاپ فروغی و عباس اقبال و چاپ نولکشور این ابیات فاقد است ولی در کوکب دری ، ص ۱۹۵، این قصیده به شیخ سعدی منسوب شده و در شبه قارّه ابیات فوق قبولیتی یافته که جزو منقبت و مناجات ها شد.
۲- لْ : منم از جان و دل مولای حیدر .
۳- علی کش درولا یزدان ولی خواند.
۴- ب ، ل: ندارد . در ن : این مصرعه چنین نوشته شده بی نیاز و فرد و اکبر .
۵- آ : ابیات « به حق آسمانها .... تا خوب منظر » را ندارد.
ب ، ل ، ن : آسمانها و ملائك و تصحیح از روی کوکب دری، ص ۱۹۵.
۶- ن : ندارد. ۷- ن : و کور

به توریت و زبور و (۱) صُحف و انجیل — به حقِ حرمت هر چار دفتر
به حقِ آیة الکرسی (۲) و یس (۳) — به حق سورهٔ طه (۴) سراسر
به حقِ آدم و نوحِ ستوده — به حقِ هود و شیث (۵) دادگستر
به دردِ یحیی و درمانِ لقمان — به ذوالقرنین و لوط نیک محضر(۶)
به ابراهیم و قربان کردنِ او — به اسحاق و به اسماعیل و هاجر
بختم انبیاء احمد که باشد (۷) — شفیعِ عامیان در روزِ محشر
به حقِ مکه و بَطحا و زمزم — به حقِ مروه و رُکن و مَشعر (۸)
به تعظیمِ رجب با قدرِ شعبان — به حقِ روزه و تصدیقِ داور
به رنج (۹) اهلِ بیت و آهِ زهرا — به خون نا حقِ شبیر و شبر (ب)
به آب دیدهٔ طفلانِ محروم — بسوزِ سینهٔ پیرانِ غم خور
که بعد(۱۰) از مصطفی درجمله عالم(۱۱) — نبد فاضلتر و بهتر ز حیدر (ل)
مسلّم بد «سلونی» (۱۲) گفتن او را — که علم مصطفی را بود او در
(آ : برگ ۸ ب)
یقین اندر سخا و علم و عصمت — ز پیغمبر (۱۳) نبود او هیچ کمتر
اگر دانی بگویی جز علی کیست — که خور باز آمد از مهرش ز خاور(۱۴)
چه گویم وصف آن شاهی که جبریل — گهی بدمدح گویش گاه چاکر (۱۵)

۱- ن : ندارد.
۲- آیة الکرسی ، قرآن مجید ۲ (سورة البقره).
۳ ، ۴- یس و طه اسم سوره های قرآن مجید است .
۵- آ : شیش ، ل ، ن : شیث و هود . ۶- ن : نیک کحضر.
۷- ب : هست .
۸- ب ، ل ، ن : رکن ز مشعر .
۹- آ : به ذبح ، ب : برگ ۸ الف.
۱۰- ل : ندارد .
۱۱- ب ، ل : در هر دو عالم . ل : برگ ۶ الف.
۱۲- سلونی قبل ان تفقدونی گفته امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه ، نهج البلاغه ، ابن الحدید ، جلد ۲ ، ص ۲۸۶ ، کتاب سلیم ، ص ۸۶
۱۳- ن : پیغامبر .
۱۴- آ، ن : کوکب دری : ص ۱۹۶ که دلدل زیرانش بود .در خور در ل : این بیت ننوشته . و بیت اوّل نیز ندارد.
۱۵- ن : ابیات: اگر دانی بگوی ... تا گاه چاکر، فاقد است .

بدان گفتم که خلقان تا (۱) بدانند که سعدی زین سعادت نیست بی بر
ایا سعدی تو نیکو اعتقادی ز دین و اعتقاد خویش بر خور(۲)

ای دوست بدان که حُبِّ مجازی آن باشد که یك نقطهٔ سوادیه در نقطهٔ سوادیهٔ دیگر (۳) ارتباط (۴) یابد و مقوی ظُلمتِ همدیگر (۵) شوند و منشأ مجازی (۶) نفس و بغضِ مجازی آن (۷) باشد(۸) که یکی از این دو نقطه از (۹) نقطهٔ دیگر انقباض یابد و علاقه از میان این دو نقطه منقطع گردد نَعُوذُ بِاللّه مِنْ ذَلِكَ الْهَوی.

و مُحبِّ حقیقی آن باشد که یك نقطهٔ بیاضیه(۱۰) در نقطهٔ بیاضیه دیگر منبسط گردد و مُمِدِّ نور همدیگر شوند و منشأ این حقیقی قلب و روح است و بُغضِ (۱۱) حقیقی آن بود که یکیِ ازین دو (۱۲) نقطه از نقطهٔ دیگر (۱۳) منقبض (۱۴) شود(۱۵) و تقاطع درمیان حاصل آید نَعُوذُ بِاللّه مِنْ ذَلِكَ الْعَمی.

و حُبّ و بَغض که از وجهی مجازی و از وجهی حقیقی باشد(۱۶) از میانِ این دو(۱۷) نقطهٔ سوادیّه و نقطهٔ بیانیّه وجود گیرند، لاجرم محبت و تعظیم (آ: برگ ۹ الف) به جمیع سادات واجب باشد(۱۸) (ن)(۱۹) و لیکن انقیاد ایشان در امرِ مَجْهُول الحقیقه(۲۰) واجب نباشد الاّ وقتی که ازعُلَماء اتقیا باشند ، چنانکه حضرتِ امیر (۲۱) سیّد علی هَمَدانی خَصّهُ اللّهُ اللّطیفُ بِالُطف الصَّمَدانی، زیرا که علم و معرفت و تقوی(۲۲) امیر ما بر همه عالم مثل آفتاب روشن است .

۱- ل ، ن : تا خلقان . ۲- این بیت را ل، ن : ندارد .
۳- آ : ندارد . ۴- ب ، ل ، ن : انبساط .
۵- ب : یکدیگر . ۶- ل، ن : منشاء این مجاز.
۷- ل : این عبارت همین طور نوشته نفس ورای است و بغض مجازی.
۸- ب ، ل ، ن : بود .
۹- ل، ن : ندارد. ۱۰- آ : ندارد . ۱۱- آ : بغضی.
۱۲- ب ، ل : ندارد .
۱۳- ل : بیاضیه . ۱۴- آ : مستفیض . ۱۵- ل : گردد.
۱۶- آ، ن : باشند.
۱۷- ب : این دو « را » ، ل : فقط این را ندارد.
۱۸- ن : باشند.
۱۹- ن : ۹۲ الف . ۲۰- ن : مجهول الحقیه .
۲۱- آ ، ب ، ن : ندارد . ۲۲- ل : تقوای.

و حقیقتِ حُبّ ارتقاعِ حُجب است (۱) بکلّی تا باقی یا مُحبّ باشد یا مَحبوب و منشأ این حقیقت (۲) سرّ سرّ (۳) است و مناسبتِ جامع (۴) بین الُمحب وَ الْمَحبوب اِفراغ (۵) معنی ایشان است در حالت (۶) قالبِ توحید و اتّحاد (۷) و این معنی را (۸) به وجه بیان کرده شود إنْ شَآءَ اللّهُ اللّطِیْفُ .

اولّ : به وجه ظاهر معنی.

و ثانی : به وجه باطن .

و ثالث(ل) (۹) به وجه تحقیق

امّا (۱۰) آنکه به وجه ظاهر تعلق دارد این است که ایمان مورث ولایت است .

۱- نشان محبّ آن است که غرقه جمال محبوب بود (عبداللّه انصاری، رساله محبت نامه ، ص ۱۱۰)
۲- ن : حقیقی.
۳- سرّسرّ ما تفرد به الحق عن العبد کالعلم به تفصیل الحقایق فی جمال الاحدیة و جمعها و اشتمالها علی ماهی علیه و عنده مفاتح الغیب لایعلمها الاّ هو، کتاب التعریفات ، ص ، ۵۱ - و لکل مقام سّر یخصه فلهذا تعددت الاسرار و کثرت اضافاتها ، فقالوا السر و سرالسر و سر سرالسر و سر سر سرالسر، محیی الدین ابن عربی،کتاب مواقع النجوم و مطالع اهلة الاسرار و العلوم ، ص ۱۵۰. و نیز رك به : کشاف اصطلاحات الفنون ، ج ۱، ص ۶۵۳ در ذیل کلمه سر .
۴- ب ، ن : مناسبةُ جامع . ل : مناسبت جامعه .
۵- افراغ بالکسر ریختن آب و خون و جز آن و ریختن حلقهٔ آهن و طلا و نقره و خالی کردن طرف شمس اللغات ، فرهنگ آنندراج .
۶- ل ، ن : ندارد .
۷- التوحید هو لغة جعل شی واحدا و فی عبارة العلماء اعتقاد واحدانیه تعالی و عندالصوفیة معرفة وحدانیته الثابته . محمّد علی تهانوی : کتاب کشاف اصطلاحات الفنون ، جلد ۲، ص ۱۴۶۸
۸- در ذکر صفات توحید و مقام اتّحاد که اقطاب را حاصل می شود و فرق میان هر دو (ص ۶۰) و معنی اتحاد یکی شدن است و این مقام عالی تر از مقام توحید است و لیکن مقصود از اتّحاد آن است که چون سالك بر جمیع مقامات عبور کرده باشد و به قوت مجاهدات و ریاضات من نفس خود را اکسیر اعظم ساخته و باز تمامت اعمال خود را ناکرده انگاشته و قابل صفات احدیت شده ، بعد از آن از سرِ جمیع ارادت روحانی و جسمانی صوری و معنوی برخیزد و به ارادت او متصل گردد. تا به صفت او موصوف شود . سپهسالار ، رساله فریدون بن احمد ، ص ۵۹ به بعد و محمّد علی تهانوی ، کتاب کشاف اصطلاحات الفنون ، ص ۱۴۶۸.
۹- ل : برگ ۶ ب .
۱۰- ل : بیاض .

قَالَ اللّهُ تَعَالی :

« اَللّهُ (۱) وَلِیُّ الّذِیْن آمنُوا » (۲)

اَمِیر المؤمنین عَلِی (۳) امام اهل ولایت است (۴) وَ قَالَ النَّبِیّ (۵) صلی اللهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمْ لِعَلی :

« أَنْتَ اِمَامُ کُلِّ مُؤمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ بَعْدِی » (۶)

پس اهل ولایت امیر المؤمنین را دوست دارند به واسطهٔ کمال(۷) و ایمان و اهل نفاق دوست ندارند به حسب عدم ایمان .

امّا (۸) آنکه (۹) به وجه باطن تعلق دارد، این است که جنّت دل مُحَمّد رَسُول اللّه است .

قَالَ رَسُولُ اللّه (۱۰) صَلّی اللّهُ وَ عَلَیْهُ وَسلَّم(ب)(۱۱) (آ : برگ ۹ ب).

« اَلْجَنّةُ وَ مَا فِیْهَا مِنَ النَّعِیم مِنْ نُوری » (ل) (۱۲)

و محبت امیر در دل حبیب که مُحَمّد رَسُولُ اللّه است ثابت است (۱۳) لاجرم اهل ایمان امیر را دوست دارند زیرا که از جنّت نصیب دارند و اهل نفاق اگرچه دعوی محبت دارند لیکن دوست نمی دارند . زیرا که از جنّت نصیب ندارند(۱۴).

امّا آنکه (۱۵) به وجه تحقیق تعلق دارد این است که چون (۱۶) به تجلّی(۱۷)

۱- آ : ندارد.

۲- قرآن مجید ۲ (سورة البقره) ، ۲۵۷.

از حاشیه ب : برگ ۸ ب یعنی حضرت حق دوست آن کسان است که ایمان آورند و نزد اهل تحقیق مقرر چنین است که آن کسانی که خواستند که ایمان آورند مُلطف اند و مکرم تا آنکه بیرون آرد ایشان را به لطف و تایید خویش صفات نفس و شبهات خیال سوی نور یقین و هدایت و فضای عالم روح و آن کسانی که کافر شده اند ، اولیای ایشان غیر خدا اند که می پرستند ایشان را که ایشان سبب اخراج کافران گشتند از نور استعداد و هدایت فطری سوی ظلمت نفس و شکوك و شبهات . قب : زمخشری، کشاف ، ج ۱ ، ص ۳۰۴.

۳- آ ، ب ، ن : ندارد . ۴- فقط ن : ندارد . ۵- ب ، ل ، ن : ندارد.

۶- از حاشیه ب : برگ ۸ ب یعنی توئی پیشوای هر مرد مؤمن و زن مؤمنه بعد از من . قب: سلیم: کتاب سلیم ، صص ، ۴۹، ۷۶.

۷- آ ، ب، ن : ندارد. ۸- ن : و امّا .

۹- ب : و آنچه . ۱۰- ل ، ن : ندارد .

۱۱- ب : برگ ۹ الف . ۱۲- ل : برگ ۷ الف.

۱۳- ن : ندارد . ۱۴- آ : نمی دارند .

۱۵- ب : آنچه. ۱۶- ل : ندارد.

۱۷- ن : تجلی

احدیت اعیان ثابته (۱) ظاهر گشت ، معارف و اسرار جمیع اعیان را حق تعالی در دل (۲) ایشان نهاد به آن تجلّی و مظهر آن صور علمیه ذاتیه روح اعظم آمد و لیکن جوهریت او مجلاء ذات شد و نورانیت او مجلاء علم گشت و او چون (۳) به حقیقت محمّد است ، لاجرم علی مجلاء ذات قدیم آمد زیرا که علی باطن محمّد است ، پس در هر که ذات و جمال صفات بیشتر ظهور کرده ، علی را دوست تر(۴) دارد و در هر که کمتر ، کمتر.

رباعی (۵)

یك ذره به هستی خدا شاد شدن و آنگاه ز(۶) هستی خود آزاد شدن
بهتر بود آن ز طاعت (۷) هر دو جهان (۸) ز آنجاست به شاگردی استاد شدن (۹)

و در (۱۰) هر که ذات مستور ماند (۱۱) و جلال صفات (۱۲) بیشتر ظهور نکرد علی را دوست ندارد ، چنانکه خوارج (۱۳) (آ : برگ ۱۰ ب) لَعَنَهُم اللّهُ نَعُوذُ بِاللّهِ مِن ذٰلِكَ الضَّلال (ل)(۱۴) الصَّادِرِ عَنْ حَضْرَةِ الجَلالِ المُرادِ بِارادهِ الکَمالِ .

ذکر نسبته(۱۵)

جَدَّ فقره و خیَّر میراثِ جدّه (۱۶) و فَخرُه
نور اللّه روحه ، و کَثَّر فُتوحه

۱- اعیان ثابته حقایق ممکنات است در علم حق تعالی و آن حقایق اسماء الهیه در حضرت علمیه باشد و نیست آن را تاخر از حق مگر به ذات نه زمان . احمد ، اصطلاحات الصوفیه ، ص ۳.

۲- آ، ب ، ل : ندارد . ۳- ن : چون او . ۴- آ : نیز .

۵- ب ، ن : نظم . ۶- آ ، ن : از (بجای ز). ۷- ل : عبادت .

۸- آ، ن : عالم . ۹- این بیت در ن ناقد است .

۱۰-آ، ن : ندارد . ۱۱- آ : بماند .

۱۲- ل : جلال و صفات .

۱۳- الخوارج : جمعت الخوارج علی اکفار علی بن ابی طالب ، ابوالحسن علی : مقالات الاسلامیّن ، ج ۱، ص ۱۵۴.

۱۴- ل : برگ ۷ ب.

۱۵- آ : برگ ۱۰، الف ، ب : برگ ۹ ب ، ن : ۹۳ الف.
آ : ن : نسبتیه ، ل : نسبت .

۱۶- آ، ب : ندارد.

وَ هُوَ صَحبَ (۱) اَلْمحقق اُلسُبْحانِی اَلْمرشد المدّقق اَلْمحمود اَلْمزدقانی(۲) وَ هُوَ صَحب الشیخ الاکبر علاء الدّوله السْمنانی (۳).
وَ هُوَ صَحبَ الشیخ الأنور نور الدّین (۴) عبدالرّحمن الأسفراینی (۵)
وَ هُوَ صَحبَ الشیخ الاَکْبر جَمال الدّین احمد اَلْجوْرَفانی (۶)

۱- ل : صحبت در ل همه صحبت بجای صحب نوشته شده . گ : به کلمه صحبت دست برده شده و اینك صحب شده است .

۲- ابوالمعالی شرف الدّین محمود بن عبدالله المزدقانی . متوفی ۷۶۶ هـ /۱۳۶۴-۱۳۶۵ . غلام سرور : خزینة الاصفیا ، ج ۲، ص ۲۹۹. و خود سید همدانی گوید :
بعضی از آثار ثمرات آن سیه ارباب قلوب و درجات عالیه اهل کشف و شهود در صحبت شیخ خود سیدی و سندی قدوة الواصلین و حُجّت العارفین سلطان المحققین برهان الموحدین من اللّه فی اَلارضیین ابوالمعالی مشرف الحق محمود بن عبدالله اَلْمزْدَقَانی اَفاضَ اللّهُ عَلَی رُوحه الکریم بخَارِ الرَّحمَة وَ اَلْغُفْرَان یافته و مشاهده کرده است . رسالهٔ داودیه برگ ۲۲۴ ب.

۳- علاء الدوله سمنانی ، متوفی ۷۳۶ هـ/ ۱۳۳۵-۱۳۳۶ م .

۴- آ ، ن : ندارد .

۵- شیخ نور الدّین عبدالرّحمن اسفراینی کسرقی: وی از اصحاب شیخ احمد جوزفانی است . در تسلیك طالبان و تربیت مریدان و کشف وقایع ایشان شأنی عظیم داشته است ، شیخ رکن الدوله ، مرید وی گفته که در آخر الزمان اگر نه وجود شیخ نور الدّین عبدالرّحمن قُدّسَ سرّهُ بودی : سلوك به کلّی محو گشته و نشان نماندی ، و به سال ۶۹۵ هـ (۱۲۹۵-۱۲۹۶م) در بغداد از دنیا برفته . برای تفصیل رك به : جامی: نفحات الانس ، ص ۵۰۲ . داراشکوه ، سفینة الاولیاء ، ص ۱۰۶. غلام سرور : خزینة الاصفیا ، ج ۲، ص ۲۸۱.

۶- ل : و هو صحبت الشیخ الذکر جمال الدّین احمد الجورفانی .
ب : و هو صحب الشیخ الذاکر احمد الجورفانی
گ : و هو صحب الشیخ الذاکر جمال الدّین احمد جورفانی.
شیخ جمال الدّین احمد جورفانی: وی از اصحاب شیخ رضی الدّین علی لالا است ، شیخ رکن الدّین علاء الدوله گفته است که شیخ احمد عجب مرد ذاکری بوده است ، مرتبه عالی دارد. وی در تربیت مریدان و کشف وقایع ایشان شأنی عظیم داشته . در سلخ ربیع الاولّ سال ۶۶۹ هـ (۱۲۷۰-۱۲۷۱م) از دنیا برفته . برای تفصیل رك به : جامی، نفحات الانس ، ص ۵۰۲ به بعد .

وَ هُوَ صَحبَ الشیخ الاعلی عَلی لالاَ (۱)
و هُوَ صَحبَ الشیخ نَجم الدّین الکُبْری (۲)
وَ هُوَ صَحبَ الشیخ عمّار یاسر(۳)

۱- شیخ رضی الدّین علی لالا : شیخ رضی الدّین علی لالا قُدّسَ سرّه بن سعید بن عبدالجلیل الغزنوی به صحبت بسیاری از مشایخ رسیده بود و گویند که از صد و بیست و چهار شیخ کامل خرقه داشته و بعد از وفات وی صد و سیزده خرقه باقی مانده و سفر هندوستان کرده و صحبت ابو الرضا رتن رَضی اللّهُ عَنْهُ دریافته و امانت رَسُول صَلّی اللّهُ عَلَیْهِ وَسَلّمْ از وی گرفته بود در ۶۴۲ هـ (۱۲۴۴- ۱۲۴۵م) از این جهان فانی به عالم جاودانی شتافته برای تفصیل رك به : جامی ، نفحات الانس ، ص ۵۰۳ به بعد ، شوشتری : مجالس المؤمنین ، ص ۳۰۹ . داراشکوه ، سفینه الاولیاء ، ص ۱۰۶ ، مستوفی : تاریخ گزیده ، ص ۷۹۱. غلام سرور ، خزینة الاصفیا ، ج ۲ ، ص ۲۶۷.

۲- شیخ نَجمُ الدّین الکُبری قَدّسَ اللّه رُوحه : کنیت وی ابوالجناب است و نام وی احمد بن عُمر الخیوقی است و لقب وی کبری ، و گفته اند که وی را کُبْری ازان لقب کرده اند که در اوان جوانی که به تحصیل علوم مشغول بود، با هر که مناظره و مباحثه کردی بروی غالب آمدی ، وی را شیخ ولی تراش نیز گفته اند ، به سبب آنکه در غلبات وجد نظر مُبارکش بر هر که افتادی به مرتبهٔ ولایت رسیدی ، چون تتار به خوارزم رسیدند ، شیخ اصحاب بعض را چون شیخ سعد الدّین حَموی ، و شیخ رَضی الدّین علی لالاَ ، و غیر ایشان طلب داشت و گفت زود برخیزید و به بلاد خود بروید و خرقه خودش پوشیده ، به معونت اصحاب باقی مانده با کُفّار مقابل شد و در مقاتله شهید شد ، این حادثه ناجعه به سال ۶۱۸ هـ (۱۲۲۱- ۱۲۲۲م) رونما شد ، حضرت شیخ را مریدان بسیار بوده اند ، امّا چندی از ایشان یگانهٔ جهان و مقتدای زمان بوده اند چون شیخ مَجد الدّین بغدادی ، و شیخ سعد الدّین حموی و باباکمال جندی و شیخ رضی الدّین علی لاَ لاَ ، و شیخ سیف الدّین بَاخرزی ، و شیخ نجم الدّین رازی ، و شیخ جمال الدّین گیلی.

شیخ نجم الدّین کبری دارای تصانیف متعدد در ذکر اصول تصَوُّف و اشعاری با مذاق عرفانی بوده است ، از جمله معروفترین آثار پارسی او اصول العشرة و رساله فی السلوك و رساله الطریق و طوالع التنویر ، و فواتح الجمال و لومة اللائم ، دربارهٔ ذکر هدیة الطالبین در طریقت و احوال سلوك و تفسیری در دوازده جلد و آداب المریدین و سکینة الصالحین و وصول الی اللّه است برای تفصیل رك به : جامی ، نفحات الانس ، ص ۳۸۹. نوائی ، رجال کتاب حبیب السیر ، ص ۴۰۱. بختاور خان ، مرآت العالم ، برگ ۱۰۴ الف . داراشکوه ، سفینة الاولیاء ، ص ۱۰۲ ، مستوفی ، تاریخ گزیده ، ص ۷۸۹ . صفا ، تاریخ ادبیّات ایران ، ج ۲ ، ص ۱۰۱۳.

۳- شیخ عمار بن یاسر البدیسی: وی از اصحاب شیخ ابو النجیب سُهروردی است در تکمیل ناقصان و تربیت مریدان و کشف وقایع ایشان کمال تمام داشته است . در سال ۵۸۲ هـ / ۱۱۸۶-۱۱۸۷م در گذشته است، برای تفصیل رك به : جامی : نفحات الانس ، ص ۴۸۹ . داراشکوه : سفینة الاولیا ، ص ۱۰۲. غلام سرور : خزینة الاصفیا، ج ۲، ص ۱۲. ب : ندارد .

وَ هُوَ صَحبَ ابا (گ) (۱) نجیب اَلسُّهْرَوَرْدَی (۲)
وَ هُوَ صَحبَ الشَّیخ احمد اَلغزالی (۳)
وَ هُوَ صَحبَ الشَّیخ ابابکر النّساج (۴)
وَ هُوَ صَحبَ الشَّیخ ابَا اَلقاسم اَلجُرجانی (۵)
وَ هُوَ صَحبَ الشَّیخ ابا عثمان المَغرِبی (۶)

۱- گ : ص ۳۷۲.
۲- گ : و هو صحب الشیخ ابا نجیب السهروردی .
ابا نجیب السهروردی :
شیخ ضیاء الدّین ابو نجیب ، عَبْدالقاهر السُّهْرَوَرْدی رَحمة اللّه عَلَیْه درعلوم ظاهر و باطن به کمال بوده است ، نسبت وی به دوازده واسطه به ابوبکر صدیق رضی اللّه عَنْه می رسد ، مصنفات و مؤلفات بسیار دارد . به سال ۵۶۲ هـ/۱۱۶۶-۱۱۶۷م جهان فانی را خیرباد گفت .
برای تفصیل رك به جامی ، نفحات الانس ، ص ۸۹ ، مستوفی : تاریخ گزیده ، ص ۷۸۷. غلام سرور: خزینة الاصفیا ، ج ۲، ص ۱۱.
۳- شیخ احمد غزالی : شیخ احمد غزالی قَدّسَ اللّهُ تعالی رُوحه از اصحاب شیخ ابوبکر نسّاج است ، تصنیفات و تألیفات معتبر و رسائل بی نظیر دارد و یکی از آنها رساله سوانح است که لمعات شیخ فخر الدّین عراقی بر سنن آن واقع است و در سال۵۱۴ هـ/ ۱۱۲۳-۱۱۲۴ م از دنیا برفته . رك به : جامی ، نفحات الانس ، ص ۴۳۸ . بختاور خان ، مرآت العالم ، برگ ۱۰۳ ب . داراشکوه ، سفینة الاولیاء ، ص ۱۰۲ . هدایت ، ریاض العارفین ، ص ۵۹. غلام سرور : خزینة الاصفیا ، ج ۲، ص ۹ به بعد .
۴- شیخ ابابکر النساج : شیخ ابابکر بن عبداللّه طوسی النساج از اصحاب شیخ ابوالقاسم گرگانی است با ابوبکر دینوری نیز صحبت داشته است و به سال ۴۸۷ هـ /۱۰۹۴م جهان را درود گفته ، برای تفصیل رك به : نفحات الانس ، ص ۴۲۱ ، خزینة الاصفیا ، ج ۲، ص ۵۹ . سفینة الاولیاء ، ص ۱۰۲.
۵- شیخ ابا القاسم الجرجانی : شیخ ابوالقاسم الجرجانی قُدّسَ سرّه که اسمش علی است در وقت خود بی نظیر در زمان خود بی عدیل ، وی را حالتی قوی بوده است چنانکه همه را روی به درگاه وی بوده است و به قول سیّد علی هُجْویری اندر کشف وقایع مریدان آیت است ظاهر و به عنوان علم عالم است و به سال ۴۵۰ هـ / ۱۰۵۸-۱۰۵۹ م دنیای فانی را خیر باد گفته برای تفصیل رك به : هجویری ، کشف المحجوب ، ص ۲۱۱. جامی، نفحات الانس ص ۳۴۷ . نجم الدّین رازی ، صفة الصفوة ، ج ۲، ص ۲۵۶ . داراشکوه ، سفینة الاولیا ، ص ۷۵ . سمرقندی ، تذکرة دولتشاه ، صص ۵۴، ۱۹۶. غلام سرور، خزینة الاصفیا ، ج ۲، ص ۷. گ : گرگانی (بجای الجرجانی).
۶- شیخ ابا عثمان المغربی : ابو عثمان سعید بن سلام المغربی از بزرگان اهل تمکین بود اندر فنون علم حظی وافر داشت ، از اکابر طریقت بود و از جمله اصحاب ریاضت ، شاگرد ابوالحسین صایغ دینوری است ،

(بقیه پاورقی به صفحه بعد)

وَ هُوَ صَحبَ الشَّيخ اَبَا عَلى اَلكَاتب (۱)
وَ هُوَ صَحبَ الشَّيخ ابا على الرُودبارى (۲)
وَ هُوَ صَحبَ سيّد اَلطائفه اَبَا اَلقَاسم جُنيد البغدادى (۳)
وَ هُوَ صَحبَ الشَّيخ سرّى السَّقطى (۴)

(بقیه پاورقی از صفحه قبل)
سالها در مکه مجاورت کرده ، در نیشاپور برفت در سال ۳۷۲ هـ/ ۹۸۳-۹۸۴م با ابو علی الکاتب ، حبیب مغربی ، ابو عمر زجاج ابو یعقوب نهرجوری را دیده بود . برای تفصیل رك به : القشیری : الرسالة القشیریه ، ص ۲۱. هجویری : کشف المحجوب ، ص ۱۹۹. عطار ، تذکرة الاولیاء ،ج ۲، ص ۴۰۶. جامی ، نفحات الانس ، ص ۹۴. عبدالوهاب شعرانی ، لواقع الانوار فی طبقات الاخیار ، ص ۱۲۱. داراشکوه ، سفینة الاولیاء : ص ۷۴ . غلام سرور ، خزینة الاصفیا ، ج ۲، ص ۶.

۱- شیخ ابا علی الکاتب المصری :
ابو علی الکاتب المصری از کبّار مشایخ مصر است صاحب کرامات ظاهر بود و ابو عثمان مغربی وی را بزرگ می داشت رك به : جامی ، نفحات الانس ، ص ۲۲.

۲- شیخ ابو علی رودباری احمد بن محمّد بن القاسم بن منصور: ابو علی رودباری قُدِّسَ سِرُّه از جوانمردان متصوف بود و سرهنگان ایشان و از ابناء ملوك بود روزی با جُنید دُچار شد و کلام جنید در دل وی جای گرفت و اثر تمام کرد بر طریقت قوم اقبال نمود در مصر مقیم بوده و در سال ۳۲۱ هـ / ۹۳۳م از دنیا برفته ، برای تفصیل رك به : القشیری ، الرسالة القشیریة ، ص ۲۶ . هجویری : کشف المحجوب ، ص ۱۹۸ . عطار ، تذکرة الاولیاء ، ج ۲، صفحه ۳۸۵. جامی ، نفحات الانس ، ص ۲۲۳. عبدالوهاب شعرانی : لواقع الانوار فی طبقات الاخیار ، ص ۱۰۲ ، صفة الصفوة ، ج ۲ ، ص ۲۵۷. هدایت ، ریاض العارفین ص ۶۴ . داراشکوه ، سفینة الاولیا ، ص ۷۴. غلام سرور، خزینة الاصفیا، ج ۲، ص ۳. لغت نامه دهخدا در ذیل ابو علی رودباری .

۳- شیخ جنید بغدادی : سیّد الطّائفه جنید بن محمّد بغدادی و کنیت وی ابوالقاسم است و لقب وی قواریری و زجاج و خزازی است اصل او نهاوند و مولد و منشاء او بغداد بوده ، خواهرزاده سری سقطی است و از مقتدای اهل تصوف بود و اکابر این طایفه است و به وی نسبت کنند و در درستی اعتقاد او اهل حق را شبه نیست و در زهد و عشق بی نظیر و در طریقت مجتهد ، بروز ۲ رجب ۲۹۷ هـ / ۱۳ آوریل ۹۱۰ م رحلت کرده برای تفصیل رك به : القشیری ، الرسالة القشیریه ، ص ۱۸. سلمی : طبقات الصوفیه. ص ۱۴۱. عطار : تذکرة الاولیا، ج ۲، ص ۵ . جامی ، نفحات الانس ، ص ۸ . عبدالوهاب شعرانی ، کتاب لواقع الانوار فی طبقات الاخیار ، ص ۸۱. مستوفی ،تاریخ گزیده، ص ۷۷۳. مخبر الواصلین ، برگ ۲۳ ب . کتاب صفة الصفوة ، ج ۲، ص ۲۳۹.

۴- سرّی سقطی : ابوالحسین سرّی بن المقلس السّقطی ، خال جنید بود و عالم به جمله علوم اندر تصوف ورا شانی عظیم است و ابتدا کسی که اندر ترتیب مقامات و بسط احوال خوض کرده بود بیشتر از مشایخ عراق مریدان وی اند و به سال ۲۵۱هـ / ۸۶۵ م از جهان فانی در گذشته برای تفصیل رك به : قشیری :

(بقیه پاورقی به صفحه بعد)

(ت) (۱) وَ هُوَ صَحبَ الشَّیخ المَعروف الکَرخی (۲)
وَ هُوَ صَحبَ امام عَلی الرِّضا (۳)
وَ هُوَ (گ) (۴) صَحبَ اَباهُ (۵)مُوسی اَلکاظم (۶)

(بقیه پاورقی از صفحه قبل)
الرسالة القشیریه، ص ۹. هجویری ، کشف المحجوب ، ص ۱۳۷. سلمی ، طبقات الصوفیه : ص ۱ . عطار، تذکرة الاولیا ، ص ۲۷۴ . جامی ، نفحات الانس ، ص ۴۲ . شوشتری ، مجالس المؤمنین ، ص ۲۶۶. عبدالوهاب شعرانی ، لواقع الانوار فی طبقات الاخیار ، ص ۳. داراشکوه ، سفینة الاولیاء ، ص۳۶. ابن خلکان ، وفیات الاعیان ، ج ۱ ص ۳۱۸.
۱- ت : برگ ۴ الف.
۲- شیخ معروف کرخی: ابو محفوظ معروف ترین بن فیروز الکرخی که به قول قشیری موالی موسی الرضا بوده بر دست آن حضرت مسلمان شده ، استفاده علوم ظاهری و باطنی از ایشان نموده ، به اجابت دعا معروف است ، در کشف المحجوب هجویری ، و تذکرة الاولیاء عطار وی را مرید داود طائی نیز نوشته در سال ۲۰۰ هـ/۸۱۵-۸۱۶ م به حق پیوسته .برای تفصیل رك به : قشیری :الرسالة القشیریه، ص ۹. سلمی ، طبقات الصوفیه ، ص ۷۴ به بعد . عطار ، تذکرة الاولیاء ، ج ۱ ، ص ۲۷۸. صفة الصفوة ، ج ۲ ، ص ۲۳۹. شعرانی ، لواقع الانوار فی طبقات الاخیار ، ص ۱. شوشتری ، مجالس المؤمنین ، ص ۲۶۶. مستوفی ، تاریخ گزیده ، ص ۷۶۶. داراشکوه ، سفینة الاولیاء ، ص ۳۵.
۳- امام علی رضا :
حضرت علی بن موسی رضا که در طوس خراسان در ماه صفر ۲۰۳ هـ در سن ۵۵ سالگی مسموماً شهید گردید، دوران حیات و زندگانی امام هشتم به سه قسمت می شود.
دورهٔ اول : زندگانی زمان پدرش موسی بن جعفر و دوره قبل از امامت است و تا سال ۱۸۳ هجری .
دورهٔ دوم : زندگانی امامت آنحضرت در مدینه بوده ، پس از پدر بزرگوارش مرجع انام و علماء مسلمین بوده ، آنها از دانش و مکارم اخلاقی آنحضرت بهره مند می شدند.
دورهٔ سوم : آن دوره ای است که نامزد ولایت عهدی شد و به خراسان مسافرت فرمود و مقام ولایت داشت تا سال ۲۰۳ هـ / ۸۱۸-۸۱۹ م جهان را درود گفته .
ایشان رساله ذهبیه برای مامون نگاشت و یکی دیگر از آثارش کتابی معروف به نام فقه رضا است .
برای تفصیل رك به : تاریخ زندگانی امام رضا ، مجموعه زندگانی ، چهارده معصوم ، ج ۲، ص ۴۱۹ به بعد . شمس الدّین محمّد: الائمة الاثناعشر، ص ۹۸. مجلسی ، جلاء العیون ، ص ۳۳۵. ابن خلکان، وفیات الاعیان ، ج ۱ ، ص ۳۴۸، و نیز E-1 تحت اسم علی رضا . گ : و هو صحب امام علی موسی الرضا. ۴- گ : ص ۳۷۳. ۵- گ : امّا (بجای اباه).
۶- امام موسی کاظم :
حضرت امام ابو ابراهیم موسی بن جعفر المشهور موسی الکاظم که در علم و زهد از تمام معاصرینش برتر و بالاتر بود ، زندگانی حضرت موسی بن جعفر را باید به دو قسمت کرد.
(بقیه پاورقی به صفحه بعد)

وَ هُوَ صَحِبَ آبَاهُ (۱) جَعفَر الصَّادق (۲)
وَ هُوَ صَحِبَ آبَاه (۳) مُحَمَّد البَاقر (۴)
وَ هُوَ صَحِبَ آبَاهُ علیا(۵) زَین العَابِدین (۶)

(بقیه پاورقی از صفحه قبل)

یك قسمت آن دوره ای بود که در مدینه می زیست از سال ۱۲۸ هـ که متولد شد تا شوال ۱۵۹ هجری/ ژوئن ۷۴۵م که از حجاز به بغداد تبعید گردید. ده سال دوره مهدی می باشد که آغاز مهاجرت و زندانی شدن امام موسی کاظم است.

قسمت دوم: ۲۵ سال آخر است که با مهدی و هارون معاصر است به حبس و تبعید و زجر و تهدید و مسمومیت منجر گردید، به سال ۱۸۳ هـ/ ۷۹۹-۸۰۰ م از دنیا برفته و به نزدیك مذهب امامیه بنا به علت سم سندی بن شاهك مسموم گردید، برای تفصیل رك به: عماد الدّین حسین، مجموعه زندگانی چهارده معصوم، ج ۲، ص ۳۲۱. محمّد علی خلیلی، خاندان پیغامبر، ص ۳۱۳. مجلسی، جلاء العیون، ص ۳۲۳. شمس الدّین محمّد، الائمة الاثناعشر، ص ۹۳. دائره معارف کابل در ذیل کلمه کاظم.

۱- ل، گ: امام (بجای اباه).

۲- امام جعفر صادق: حضرت ابو عبداللّه جعفر بن محمّد الصادق از بزرگان اهل بیت و سادات علماء خاندان رسالت است، او دارای عبادت وافر و اذکار او دامنه دار و پارسائی و تقوی روشن بود، مذهب جعفریه از ایشان شیوع یافته در سنّ ۷۱ سالگی به تاریخ ۲۵ شوال ۱۴۸ هـ۱۵ ژوئن ۷۶۵م به جهان باقی شتافت به عقیده امامیه به وسیله سم انگور به فرمان منصور مسموم گردید، برای تفصیل رك به: ابو نعیم اصفهانی، حلیة الاولیا، ج ۳، ص ۱۹۲.عماد الدّین حسین ،مجموعه زندگانی چهارده معصوم، ج ۲، ص ۲۴۷. شمس الدّین محمّد، الائمة الاثناعشر، ص ۸۵. محمّد علی خلیلی، خاندان پیغامبر، ص ۲۸۱. المسعودی، مروج الذهب، ج ۲، ص ۲۶۸. شهاب الدّین محمّد، تهذیب التهذیب، ج ۲، ص ۱۰۳، مستوفی، تاریخ گزیده، ص ۲۰۵.

۳- گ: امام (بجای اباه). ۴- ل: الباقی (بجای الباقر).

امام محمّد باقر: ابو جعفر امام محمّد بن علی بن حسین لقب باقر داشت زیرا او علم و دانش را شکافت و از بَسط و نشر معارف دین باید گفت که افتتاح دانشگاه تشیع و علوم اسلامی از منبع وجود این امام سر چشمه گرفت و در سال ۱۱۴ هـ/۷۳۲-۷۳۳ م جهان فانی را درود گفته به حق پیوست و به بعضی روایات به سم به فرمان هشام بن عبدالملك مروانی مسموم شد.

برای تفصیل رك به: ابو نعیم اصفهانی، حلیة الاولیا، ج ۳، ص ۱۸۰. شمس الدّین محمّد، الائمه الاثناعشر، ص ۸۱. مجلسی، جلاء العیون، ص ۳۰۸. محمّد علی خلیلی، خاندان پیغامبر، ص ۲۳۷. مستوفی، تاریخ گزیده، ص ۲۰۴.

۵- گ: علیا (بجای علی).

۶- حضرت علی زین العابدین: علی بن الحسین، زین العابدین، سیّد الساجدین دارای محاسن ذات و

(بقیه پاورقی به صفحه بعد)

وَ هُوَ صَحبَ اَبَاهُ اَلْحُسین الشُّهید (۱) (آ : برگ ۱۰ ب)

وَ هُوَ صَحبَ اَبَاهُ اَسَدُ اللّٰهُ اَلْغَالب (۲) عَلیّ اَبن اَبیطالب کرّمّ اللّٰهُ تَعَالی وَجْهَه (۳)

وَ هُوَ صَحبَ سَیّد اَلْمُرسَلیْن وَ رَسُول رَبّ الْعَالمیْن مُحَمّد عَلَیْه وَ عَلَیْهِم السّلام (۴) وَ اَفْضَلِ الصَّلَوات وَ اکملِ التَّحیَّات وَ عَلَی جَمِیْع اَلْمُؤمِنِیْنَ وَ اَلْمُؤمِنَات.(۵)

مکارم صفات و وفور دانش و بزرگواری کثرت و طاعت و مقام تقوی و پرهیزگاری و اشاعه جود و سخاوت افاضه لطف و مرحمت بوده ، کنیه اش ابو الحسن ، ابو محمّد وغیره است ، زندگانی وی به دو قسمت می شود .

یك قسمت در زمان پدر تا شهادت واقعه عاشوره قسمت دیگر از عاشوره تا آخر عمر اوّل با کمال آرامش و عزت و سرور و نشاط مفاخر علمی و شرفی خود را بروز می داد ، ولی بعد فاجعه شهادت پدرش همواره در حزن و الم و گریه همیشه شاهد آن خاطرات مولعه بود که به سال ۹۴ هجری/۷۱۲-۷۱۳ م از این جهان فانی به عالم باقی انتقال فرمود و بعضی روایات مسموماً شهید گردید . رك به : ابو نعیم اصفهانی ، حلیة الاولیا ، ج ۳، ص ۱۳۳. مجلسی ، جلاء العیون ، ص ۳۰۴. شمس الدّین محمّد : الائمة الاثناعشر ، ص ۷۵ . مستوفی ، تاریخ گزیده ، ص ۲۰۴ . ابن خلکان ، وفیات الاعیان ، ج ۱، ص ۳۴۷.

۱- ابو عبداللّه سبط رسول اللّه که به میدان کربلا شهید گردید . به سال ۶۱ هجری / ۱۰ اکتبر ۶۸۰ م که شخصیت وی احتیاج به معرفی ندارد . برای تفصیل رك به : شمس الدّین محمّد ، الائمة الاثناعشر ، ص ۷۲ . محمّد علی خلیلی ، خاندان پیغمبر، ص ۲۰۶ .مجلسی ، جلاء العیون ، ص ۲۴۵. صفة الصفوة ، ج ۱، ص ۳۳۱ . شهاب الدّین احمد ، تهذیب التهذیب ، ج ۲، ص ۳۵۶.

ل : امیر المؤمنین حسین شهید . ۲- فقط ن : ندارد.

۳- آ، ب : کلمه تعالی را ندارد ، در ل : « کرم اللّه تعالی وجهه » ننوشته . ت : علیه السّلام امیر المؤمنین علی بن ابی طالب در ۴۰ هجری رمضان / ژانویه ۶۶۱ م به ضربت ابن ملجم شهید گردید . محمّد علی خلیلی ، خاندان پیغمبر ، ص ۱۰۳، جلاء العیون ، ص ۱۱۹. شمس الدین محمّد ، الائمة الاثناعشر ، ص ۴۶. صفة الصفوة ، ج ۱، ص ۱۴۴.

ل : حضرت مصطفی .

۴- ل ، ن ، گ : علیهم افضل (بجای علیه و علیهم السّلام و افضل)، ت : کلمه سلام ندارد.

همین شجره روحانیه در شجره طالقانی (رساله نوریه ، برگ ۱۵۹ الف ب) نظم شده است و در رساله کشف الحقایق همدانی برگ ۲۳۳ الف نوشته شده ، ولی در رساله فتحیه همدانی (برگ ۱۷۱ الف، ب) و در رساله داودیه ۲۲۵ الف (برگ ۴۰۰ الف ، ب) از معروف کرخی به حضرت علی این طور منتهی می شود و او از شیخ معروف کرخی (متوفی ۲۰۱ هـ /۸۱۶-۸۱۷ م) و او از داود طائی (متوفی ۱۶۵ هجری / ۷۸۱-۷۸۲ م) و او از حبیب عجمی (متوفی ۱۵۶ هـ/۷۷۲-۷۷۳) و او از حسن بصری (متوفی ۱۱۰ هـ /۷۲۸-۷۲۹م) و او از ابرار سید اخیار امیر المؤمنین علی بن ابیطالب و او از حضرت سید المرسلین و در رساله فریدون بن احمد سپهسالار ، ص ۹، از احمد غزالی تا حضرت علی همین سلسله روحانیه نوشته . ۵- ت : تسلیماً و کثیر کثیراً.

فرد (۱)

هر کرا ساقی (۲) لطفش آب داد   حیّ (۳) شود در زمرهٔ اهلِ وداد

حضرت سیادت فرمود قَدَّسَ اللّه(۴) سرّه که خال من یك مرد (۵) عالم مُتقی(۶) را محافظت می نمود تا من از وی فایده گیرم و چون در سنّ دوازده رسیدم و (۷) در حال استاد متقی نظر (۸) کردم (۹) دیدم که در خلوتخانه می رود و در صَباح و رَواح سر می جنبانید(۱۰)، از وی(۱۱) پرسیدم که حال چیست ؟

جواب داد که ذکر (۱۲) می گویم .

بار دیگر پرسیدم که ذکر را به سر جنبانیدن احتیاج است (۱۳) در جواب (۱۴) گفت که آری مرا شیخ محمود مَزدَقانی قَدَّسَ اللّهُ سرّه چنین تعلیم داده است .

۱- ب : نظم ، ل ، گ : بیت ، ن : ندارد.
۲- ل ، ن ، گ : دایه .
۳- مفهوم از این آیهٔ کریمه است مِنَ الْمَآءِ کُلَّ شیءٍ حَیٍّ : قرآن مجید : ۲۱ (سورة الانبیاء): ۳۰.
۴- آ ، ب ، ل : کلمه « اللّه» را ندارد.   ۵- ل، ن : ندارد.
۶- مرد متقی. شیخ اخی ابوالبرکات تقی الدّین علی دوستی سمنانی متوفی ۷۳۳-۷۳۴ هـ که وی از اصحاب شیخ رکن الدّین علاء الدوله است و در صحبت وی بوده رك به : ملفوظات سمنانی نسخه خطی متعلق به مکتبه دارالعلوم اسلامیه ، پیشاور برگ ۱۴ الف . حیدر بخشی، مستورات برگ ۳۴۹ الف . جامی ، نفحات الانس ، ص ۵۱۴. شوشتری ، مجالس المؤمنین ، ص ۲۹۸، حبیب السیر ، ص ۸۷. علامه شریف عبدالحی ، نزهة الخواطر ، ص ۸۸ . هدایت ، ریاض العارفین ، ص ۱۷۹. غلام سرور، خزینة الاصفیا ، ج ۱، ص ۲۹.
۷- ل : پس دوازده سالگی . گ : به سن دوازده سالگی.   ۸- ل : برگ ۷ ب .
۹- آ : کرده ام .   ۱۰-گ : در صباح سر می جنبانید. ل، ت: جنباند   ۱۱-ت، ب ، ل ، گ : او .
۱۲- و الذکر نفسه هو التخلص من الغفلة و النسیان به دوام حضور القلب مع الحقّ رك به : البسط المجید، صفی احمد ، ص ۱۵.و سیّد علی همدانی گفته توحید را ظاهری است و باطنی صورتی و معنی ، دل انسان محل معانی باطن و زبان ترجمان صورت ظاهر و باطن آن معرفت و ظاهر آن ذکر لاَ الهَ الاَّ اللّه است بدان که ذکر مختار نزدیك ارباب بصیرت لاَ الهَ الاَّ اللّه است زیرا که قطع منازل این راه به خطوات نفسی و اثبات میسر می شود ... و هیچ نوع از عبادات و اذکار در ترقی در ساحات منازل و مقامات سرعت اثر این کلمه نداشت رك به : رساله ذکریه نسخه خطی متعلق به موزهٔ بریتانیا ، برگ (۲۷۹ ب - ۲۸۷ الف)، نسخه چاپی تهران ، ص ۶۰ به بعد .
۱۳- آ : احتیاجست ، ل، ن ، گ : چه احتیاج است .
۱۴- ت، ل، ن : ندارد . : گ : جواب داد . برای شیخ محمود مزدقانی رك به : ص ۳۵ همین کتاب.

پس از استاد التماس نمودم (۱) که مرا نیز این (۲) (ت) ذکر تعلیم بده ، اجابت کرد(۳) و چون سه روز با او در ذکر موافقت نمودم (۴) ناگاه مرا غیبتی(۵) به حصول موصول گشت (۶) و جمال جهان آرای حضرت مصطفی را (۷) صلّی اللّهُ عَلَیهِ وَسَلّم بدیدم بربام بلندی (۸) و چون (آ : برگ ۱۱ الف) خواستم تا در آن (۹) مقام بروم ، مصطفی (۱۰) فرمود که (۱۱) (گ) فرزند تو (ب)(۱۲) نتوانی در این مقام آمدن ، به نزدیك شیخ محمود مَزْدَقانی بروتا ترا در این مقام بیارد(۱۳).

و چون به صحبت شریف شیخ مشرف گشتم(۱۴) ، فرمود: یا سید(۱۵) اگر برای مخدومی در خانقاه آمدی من در خدمت (۱۶) از سر قدم می نیاید که در خدمت تقصیر کنند(۱۷) و اگر از برای خادمی آمدی ، کفش این غلام سازم (۱۸) که مریدان(۱۹) سیاه که اوست خانقاه (۲۰) پیش او باید نهاد تا به مقصود برسی (۲۱) که رسم طلب ترك هستی باشد، لاجرم زود به صورت (۲۲) ادب قیام نمودم و قبول کردم و بعده (۲۳)

---

۱ ب ، ل : کردم .
۲- آ : آن . ۳- ب ،ت ، ل ، گ : نمود ، ت : برگ ۴ ب.
۴- ل ، گ : موافقت سعی کردم .
۵- الغیبه : فالغیبه غیبة القلب عن علم ما یجری من احوال الخلق لاشتغال الحس بیآورد علیه قد یغیب عن احساساته بنفسه برای تفصیل رك به : قشیری : الرسالة القشیریه ، ص ۳۷. منازل السائرین ، صص ۲۱۸ ، ۲۱۹. هجویری ، کشف المحجوب ، ص ۳۱۹. ابن عربی ، الفتوحات المکیه ، ج ۲، ص ۵۴۳. ۶- ت : امر فرمود حضرت رسول صلی اللّه عَلَیْه و آله وَسلّم به حضرت امیر در غیبت.
۷- آ : ندارد . ۸- آ ، ت : بلند . ۹- ل ، گ : که تا بدان .
۱۰- ل ، گ : حضرت مصطفی .
۱۱- ل ، ن ، گ : که ای . گ : ص ۳۷۴.
۱۲- ب : برگ ۱۰ الف .
۱۳- ل : بدین مقام آورد . گ : بدین مقام آرد.
۱۴- ل ، گ : شدم . ۱۵- ل : که ای سیّد .
۱۶- ل ، ن ، گ : خدمت تو .
۱۷- آ : کنم (بجای کنند)، ت : کند .
۱۸- ل ، ن ، گ : سازم .
۱۹- ن : مرا بران .
۲۰- ب : که او کناس خانقاه است . ل : که کناس خانقاه است .
۲۱- ب : بروی. ۲۲- ل، گ : به مقصود
۲۳- ل، گ : بعد ازان

به شیخ (۱) بیعت کردم و ملازم (۲) خانقاه می بودم (۳).

نظم مِن اسراره (۴)

راحت ارخواهی بیا با درد او همراز شو
دولت ار جـویی(۵) برو در عشق او جانباز شو

۱- شیخ للشیخ الکامل ... ثلاث مراتب ص الشرف فهی علامته الظاهره علیه (احدها) القیام به ظاهر الشریقه الحمدیة من الاحکام و الامثال الامر امر النواهی فتجلی به سلطان واحدانیة و مظهر له ثمرة کان اللّه و لاشی معه (و الثالث) رسم الولایة المطلقه بشهود ان جمیع التقیدات نشات عن حضرة الاطلاق .... الجامع بین الشریعة و الحقیقة و هی الولایة- سمط المجید، ص۴۰ - نیز رك به :محمّد علی تهانوی: کتاب کشاف اصطلاحات الفنون ، ج ۲، ص ۷۳۵.

۲- ت : ملازمت .

۳- ل ، گ : شدم .

در رساله مستورات از حیدر بخشی : برگ : ۳۸۴ ب : چنین آمده :

جناب سیادت به زبان حال چنین طور تقریر کردند که چون در سنّ دوازده بودم شبی درخواب دیدم حضرت رسالت پناه صلّی اللّه عَلَیه وَ سَلَّم برکوهکی مع اصحاب نشسته اند .خواستم که پیش جدّ بزرگوار در آیم ، نردبانی نبود ، هر چند تك و دو کردم ، ولی جمعیت (؟) بالا رفتن نیافتم و دل تنگ شده فریاد کردم که یا جدّ بزرگوار ما را پیش خود برسان آن سرور کاینات به زبان مبارك (۳۴۹ الف) بدان تقریر نمودند که یَاولدی ترجع الی مَقدم ابُو المعالی مشرّف الدّین مَحمود مَزْدَقانی ، چون بیدار شدم مُذکر بودم که از حال خود پرسم که مشرّف الدّین محمود مزدقانی کیست ؟ از روی حجاب از وی نتوانستم پرسید، چون به مکتب رسیدم در حال استاد متقی خود را نظر کردم ، دیدم که در خلوت رفته سر سوی پستان راست می جنباند ، ناگاه ما را غیرتی به حصول آمد ، باز آن جدّ بزرگوار را دیدم که جمیع مُرسل و با تمام ملائك مقرب شدند ، در حال رفتم و پای مبارك را بوسیدم گفتم یا ها وی ایضاً للّه و یا سر چشمه نبوت و یا قریشی نسب و یا هاشمی مطلب ما را پیش خود برسان، در جواب گفتند که از استاد پرس پس چون با هوش آمدم ، کار (...) استاد رفتم و گفتم (۳۴۹ب) یا معلم وقتی که از شاگردان در خلوت می شوی در آنجا رفته چه کار می کنی ، استاد گفت هنوز تو خورد سالی در صغر سن این مطلب هیچ کس نمی فهمد دلتنگ شده گفتم که مرا در همین وقت پیغمبر مبارك خود فرمود که اَز استاد پرس در حال استاد را غشی به ظهور پیوست صحبتی که فقیر دیده بود او نیز مشاهده کرد چون به حال باز آمد گفتَ یا سید ذکر می گفتم و گفتم ذکر را به سر جنبانیدن احتیاج است ، گفت که مرا شیخ چنین تعلیم کرده است ... گفتم اگر مهربانی باشد ما را نیز (برگ ۳۵۰ الف) در خدمت شریف ایشان (شیخ محمود مزدقانی) برسان استاد اصرار گرفت پیش شیخ برد، حضرت شیخ چون مرا دید تعظیم کرد فرمود که سید کجا تشریف آوردند گفتم که به خدمت آمدم ... گفت ... اگر به مخدومی ما آمدی هر چه فرمان باشد بکنم و اگر به طلب در خانقاه ما آمدی کفش این غلام سیاه که کنّاس خانقاه است پیش او باید گذاشت .

۴- ب، ن : نظم ، ل،گ: شعر (بجای نظم اسراره)محتملاً از اسرار چهل اسرار جناب همدانی مراد است ، ت : غزل . ۵- ب ، ن : خواهی (بجای جویی) .

ساز راه عشق سربازی و جانبازی بود(ت)(۱)
گر سر این راه داری در پی این ساز شو (ل)(۲)
برتن و جان چند ارزی (۳) چون نیرزی ارزنی
صَحوه (۴) با ارزن گذار و بردرش شهباز شو (۵)
تابکی همچون زنان این راه و (۶) رسم و رنگ و بوی
راه رندان گیر و با صاحب دلان دمساز شو
چون زغن تا چند باشی بستهٔ مردار تن (ب)(۷)
در هوای سیر(۸) جان یك لحظه در پرواز شو
جان و تن بندست (۹) و کفر و دین حجاب اندر رهش
جمله را بر هم زن و با عشق هم آواز شو
باز اوج کبریائی مانده اندر دام کام (۱۰)
دام و دانه بر درو خُرم به حضرت باز شو
گر همای قاف قُربی (۱۱) بال همت برگشای(۱۲)
در فضای لامکان با قدسیان انباز شو (۱۳)
قفل این در شد علایی و کلید آن نیاز(۱۴)
گر نیازی داری اینجا (۱۵) بر سریر ناز شو

و تا یك سال ذکر گفتم (۱۶) و حضور(۱۷) نمی یافتم روزی نزدیك شیخ آمدم و التماس

۱- ت : برگ ۵ الف. ۲- ل : برگ ۸ الف . ۳- ت : آتشکدهٔ وحدت : لرزی
۴- صحوه : به فتح اوّل و ثالث است کوچك فارسی سنگانه و هندی مولا. (آنندراج).
۵- ت : بر درین همراز شو .
۶- فقط ن : ندارد . ۷- ب : برگ ۱۱ الف . ۸- ب، ت، ل، ن ، گ : سر (بجای سیر) (فرهنگ آنندراج) ۹- چهل اسرار ، چاپ نیاز ص ۶ ، غزل ۵ : جان و دل بندست .
آ: بنده است . این بیت جان و تن بندست را ل : ندارد و گ : در حاشیه دارد.
۱۰- آ : دام و کام . ۱۱- ب : قرب (بجای قربی). ۱۲- ل ،ن ، گ : برکشا .
۱۳- ن : ندارد. ۱۴- آ : نیازی . ۱۵- ب ، ن : آنجا.
این غزل از چهل اسرار همدانی گرفته شده ، رك به : چهل اسرار نسخه خطی موزهٔ بریتانیا ، برگ ۱۸۸ ب چهل اسرار چاپ امرتسر ، ص ۶ . مستان شاه : آتشکدهٔ وحدت ، ص ۳۸۲ به بعد .
۱۶- ل ، ن ، گ : می گفتم .
۱۷- مراد از حضور ، حضور دل بود به دلالت یقین تا حکم عینی گردد . برای تفصیل رك به : هجویری: کشف المحجوب ، ص ۲۳۹ به بعد. قشیری ، الرسالة القشیریه ، ص ۳۷. همدانی ، اصطلاحات الصوفیه، برگ ، ۲۷۳ الف .

کردم که مرا کنّاسی فرمایید (۱) و کنّاس را در خلوت من ذکر گفتن فرمایید شیخ فرمود که کنّاس مبرز خانقاه پاك می سازد و تو(گ) (۲) نفس خود را پاك نمی توانی ساخت ، در خلوت و همت بلند دار تا برآید کار(۳) إِنْ شَآءَ اللّٰهُ اللَّطِيف الْمختار(۴).

لاجرم چون به مدد همّت کاملهٔ (۵) شیخ در خلوت رفتم و به ذکر مشغول شدم(۶) اندك اندك حضور پیدا شدن (ن) (۷) آغاز کرد و بعد از آن (۸) (آ : برگ ۱۲ الف) در حضور مستغرق شدم چنانکه طاقت شنودن ذکر نماند ، پس شیخ فرمود که (۹) کسی به نزدیك سیّد ذکر بلند نگوید خوف انزهاق روح است(۱۰).

و مدت سه (ب) (۱۱) ماه مرا در زنجیر داشتند(۱۲) لاجرم طعام بازار دادند تا وجود آرام(۱۳) گرفت.

۱- گ : فرماید.
۲- گ : ص ۳۷۵.
۳- ل : تا کار بر آید ،ت : برگ ۵ ب.
۴- ب ، ل ، ن ، گ : کلمه « مختار» را ندارد.
۵- ن : نامه .
۶- ل : شدم تا .
۷- ن : برگ ۹۴ ب.
۸- ب ، ن : از بعد آن . ۹- ل : که باید.

حیدر بخشی : رساله مستورات برگ ۳۵۰ الف مدتی خدمت صوفیان خانقاه کردم ، روزی پیش شیخ برفتم و گفتم : یا مولا (برگ ۳۵۰ ب) ما را حکم شود که مبرز خانقاه پاك می کنم تا شکست نفس بهم رسید ، فرمودند که هنوز نفس خود را تو پاك نتوانی کرد تا مبرز خانقاه چه رسد ، غمگین شده به در رفتم ، چند گاه به ذکر مشغول شدم ، اندك اندك حضوری پیدا شدن آغاز نمود ، روزی حضرت شیخ زبان مبارك فرمود که یا سیّد اگر حالا می توانی مبرز خانقاه پاك کن ، چون بشنیدم شاد شدم .... چند کلافی برای بیت الخلا حضرت شیخ می گذاشتم ، از جبین خود صاف کرده پاك می کردم ، شده شده پیوست و گوشت از جبین دور شد، استخوان نظر آمد ، امّا در زیر کلاه می گذاشتم ، روزی حضرت شیخ از بصارت خود دانست ، گفت که یا سیّد این قدر رنج (۳۵۲ الف) بر جان خود نباید کرد گفتند اگر می توانی آب طهارت درویشان آورده باشد لاجرم مدتی درآن خدمت بودم .

۱۰- ب : روحست ، ل : ندارد .
۱۱- ب ، برگ ۱۱ ب .
۱۲- ب ، ل : در زنجیر داشتند . ن : در زنجیر کردند . گ : مرا زنجیر کردند.
۱۳- ل : بعد ازان وجد .

فرد (۱)

گر بیابی نظری از در مردی روزی زان نظر عارف و چالاك و مسلمان گردی(۲)

و با این همه (۳) تربیت در وقت سماع (۴) صحن خانقاه را به سر رقص می کردم و در

۱- ل : بیت . گ : فرمود .

۲- ت ، ل، ن : کردی . ۳- ت : همت .

برای این قب : حیدر بخشی : رساله مستورات (برگ ۳۵۱ب) ودر هر هفته دو بار سماع در خانقاه می کردم ، آن قدر غالب شد که ما را زنجیر کردند ، شش ماه طعام بازار دادند ، اندك اندك به هوش آمدم ، شیخ بارها به اهل خانقاه تکرار می کرد که پیش سیّد هیچ کس ذکر بلند نگوید که خوف آن انزهاق روحست.

۲- سماع: قال بعضهم السماع لطف غذاء الارواح لأهل المعرفة و الإستماع به حضور القلب و ادراك الفهم و ازالة الوهم (کتاب اللمع ۲۷۱ به بعد) و سیّد علی هُجْویری گفته هر که سماع را انکار کند . کلّی شریعت را انکار کرده باشد (ص ۵۲۹) گروهی گفتند : سماع آلت غیبت است و دلیل آوردند که اندر مشاهدت سماع محال باشد ، ... و گروهی گفتند : سماع آلت حضورست از آنچه محبت کلیت خواهد تا کلِّ مُحبّ به محبوب مستغرق نشود ، وی اندر ناقص بود ... (ص ۵۳۰)... بدانکه هر یکی را از ایشان در سماع مرتبتی است ، ذوق بر آن مقدار رتبه ایشان باشد چنانکه تایب را هرچه شود ورا مدد حسرت و ندامت شود و مشتاق را مایه شوق و رویت و مؤمن را تأکید یقین و مرید را تحقیق بیان و محبّ را باعث انقطاع علایق و فقیر را اساس نومیدی از کلّ و مثال اصل سماع همچون آفتاب است کسی بر همه چیزها برافتد و هر چیزی را به مقدار مراتب آن چیز از آن ذوق و مشرب باشد، یکی را می سوزد و یکی را می نوازد و یکی را می گدازد و این جمله طوائف کسی گفتم اندر تحقیق آن بر سه مرتبه است یکی: مبتدیان ، دیگر (ص ۵۳۱) : متوسطان و سه دیگر کاملان (ص ۵۴۵) و ناقوت سماع پیدا نیاید، شرط نباشد که اندران مبالغت کنند ، چون قوت گرفت ، شرط نباشد کی آن را از خود دفع کنی ...(ص ۵۴۶) من کی علی بن عثمان الجلابی ام دوستر دارم که مبتدیان را به سماعها نگذارند (تلخیص از کشف المحجوب ، هجویری ، ص ۵۲۸ به بعد) ابن عربی گفته السماع من الحق هو مقامات من السالکین و هو منزل عظیم الفعه و هو منازل القلب (مواقع النجوم، ص ۷۸) و خود سیّد علی همدانی دربارهٔ سماع گوید این دردی است بی دوا و ریشی است بی مرهم و سوزیست بی آتش ... و این امری است که در شرح و بیان دور است و این امریست که جان و عقل از میان او مقهور است . حیدر بخشی ، رساله مستورات ، برگ ۳۹۹ الف به بعد . رك به تفصیل : ابو نصر عبدالله ، کتاب اللمع ، ۲۶۷ . هجویری ، کشف المحجوب ، ص ۵۲۸ به بعد . غزالی ، احیاء العلوم الدین، ج ۲ ، ص ۲۶۶. ایضاً ، مکاشفة القلوب ، ص ۱۹۵ ، ایضاً . کیمیای سعادت ۳۷۰ . سهروردی ، عوارف المعارف ، ترجمه اردو، ص ۲۲۵ . ابن عربی ، مواقع النجوم ، صص ۷۸. ۱۶۴. وحید دستگردی ، کلمات قصار بابا طاهر فی السماع و الذکر، ص ۸۸. سهروردی ، عوارف المعارف (۱۰۷ ب به بعد)، کشاف فی اصطلاحات الفنون ، ج ۲، ص ۶۷۵.

هر هفته دو بار سماع می بود و این فقیر از جناب سیادت شنود که فرمود که هر که در بدایت (۱) ارادت عاشق سماع نباشد از وی هیچ کاری بر نیاید(۲).

و شش سال در خانهٔ خلوت بودم که (۳) هرگز بر زبان (۴) سخن دروغ (۵) دنیا نرفت و چون از وظیفه صباح فراغت حاصل آمدی بیل زدن فرمودندی(۶) (ل) (۷) در غیر ایام اربعین .

ای دوست بدان که (۸) در ایام عزلت دوام عبادت شرط است (۹) تا در بعضی (۱۰) اوقات اگر قرآن (۱۱) خواند یا در فضای (۱۲) خالی رود با خواب (۱۳) به نیت خیر، روا باشد امّا در ایام خلوت اینها را ترک باید کردن (۱۴) و به ذکر دایم اشتغال باید نمود(۱۵) (آ: برگ ۱۲ب) الأَصَلوات فرض و سنن رَوَاتب (۱۶) و امّا نماز چاشت (۱۷) و تهجّد بقدر حضور گزارد و اگر حضورش نباشد بر دو رکعت خفیفه (۱۸) اقتصار(۱۹) کند و به ذکر مأخوذ از شیخ مشغول شود که ذکر انفع باشد.

حضرت سیادت فرمود قَدَّسَ اللّٰهُ رُوحه وَ زادَنا فتوحه (۲۰). که بعد از(۲۱) شش سال از خانه خلوت به صحبت اخی علی دوستی قُدِّسَ سرّه مأمور آمدم و لکن(۲۲) در ایام اربعین به همدان می رفتم زیرا که به خانقاه وسیع و مشرف بدیع که در همدان است (۲۳) اجتماع فقراء

۱- الارادة جمرة من نار الصحبة فی القلوب مقتضیة الاجابة و دواعی الحقیقه ، کاشی : اصطلاحات الصوفیه ، ص ۷ . و هی الاجابة لدواعی الحقیقه (منازل السائرین ، ص ۱۱۷) ، مطالبة القلب غذاء الروح من طیب النفس (التعریفات : جرجانی ، ص ۶) حقیقت ارادت آن است که ارادت تو در ارادت او گم شود و یک ذره از ارادت تو باقی نبود، خود پرست باشی ، تا از خود پرستی فارغ نشوی خدا پرست نتوانی بود . و هر که به سمت اهل ارادت موسوم بود جز حق در دوکون مرادی دیگر ندارد. همدانی ، اصطلاحات الصوفیه ، ص ۲۷۳ الف . ایضاً : مقامات الصوفیه،۲۸۳ الف .ایضاً :رساله ذکریه ، ص۵۹. ارادت ثمرهٔ معرفت و مفتاح ولایت سالکان است ظهور صبح سعادت طالبان است . همدانی ، رساله ذکریه ، ص ۵۸ و نیز رك به : ابن عربی ، الفتوحات المکیه، ج ۲، ص ۵۲۱. کشاف فی اصطلاحات الفنون ، ج ۱، ص ۵۵۲ . محمود آملی ، نفایس الفنون فی عرایس العیون ،برگ ۱۶۸ ب.

۲- ل ،گ : کارنیاید ن : کاری نیاید.

۳- ن : ندارد. ۴- ن ، ت : به زمان من . ۵- ب ، ت ، ل، گ : ندارد.۶- ن : فرمودی .

۷- ل : برگ ۸ ب . ۸- ل : ندارد .۹- ب : شرطست . ۱۰- ن : بعضی از اوقات .

۱۱- ل : از قرآن .۱۲- گ : فضای « نقطهٔ ف » را ندارد. ۱۳- ت، ل ، ن ،گ : در خواب رود ، ت : برگ ۶ الف. ۱۴- ن : کردنی . ۱۵- ب : باید نمودن ، ل : کردن ، ن : نمودن.

۱۶- ت : روایت رواست . ۱۷- گ : جاشت (بجای چاشت).۱۸- آ : حقیقت .

۱۹- ت، ل ، گ : اختصار. ۲۰- ل : قدس سره فرمود . گ : زاد(بجای زادلنا)، ت : سره.

۲۱- ل : از پس .

۲۲- ل : و لیکن . ۲۳- ل ،گ : همدان است .

می بود در ایّام اربعین در هر سالی یك بار(۱) .

و در خدمت صحبت شریف اخی چون از وظیفه صباح فراغ حاصل آمدی اگر کار بودی که درو مصلحت دینی یا دنیاوی بودی ، اشتغال(گ) (۲) می بود والاّ فرمودی که :

درویشان این سنگ ها را در آن موضع جمع آرند.و باز فرمودی که در موضع دیگر برند ، همچنین موضع به موضع (۳) می بردند تا روزی گستاخی نمودم و سؤال کردم که در نقل سنگ ها فایده چیست ؟ فلاجرم خدمت شیخ علی دوستی باوجود آنکه این درویش را چنان تعظیم نمودی (۴) که حضرت شیخ علاء الدّوله قَدَّسَ اللّه تعظیم می نموده است ، مر خدمت اخی دوستی را (۵) غیرت شد و کفش از پای مبارك بیرون آورد و بر قفای من زد چنانکه نعل کفش در گوشت من (۶) نشست و حالی گویا آواز کفش و خوشی آن در گوش من می رسد (۷) و بعده فرمود که (ل) (۸) .

فایده آن است که کفّار نفوس در زمرهٔ اهل اسلام در آیند .

بیت (۹) :

آنجا که منتهای کمال ارادت است چندانکه (۱۰) جور بیش محبت زیادت است

و بعد از دو سال خدمت اخی فرمود که یا سیّد ترا به صحبت برادرم باز رفتن باید و چون(۱۱) ده(۱۲) روزی توقف شد در انتظار امر جازم خدمت اخی شدم ، در وقت معتاد که چاشت (۱۳) بود از خلوت بیرون نیامد ، درویشان التماس نمودند که در خلوت اخی باید در آمدن(۱۴) ، اجابت کردم و در آمدم ، دیدم که خدمت اخی (۱۵) به جانب اثبات ذکر سر مبارك برزانو نهاده است و رحلت کرده ، پس استَرجاع(۱۶) گفتم و بیرون آمدم و خبر کردم (۱۷) و بعد از دفن به سه روز به اشارت اخی باز به صحبت شیخ آمدم.

۱- ل : ندارد ، گ : در حاشیه آورده شده است، ت : عبارت : که بعد از شش سال... تا .... هزار و چهار صد ولی : ندارد.

۲- گ : ص ۳۷۶. ۳- ن : در مواضع کثیره . ۴- ل : کردی .

۵- ن : را در (بجای را). ۶- ل : گوشت من، ن : کلمه « من » را ندارد. گ : در گوشت نشست .

۷- ن : حالی گویا خوشی آن آواز کفش در گوشّ به گوش من می رسد.

۸- ل : برگ ۹ الف. ۹- ن : ندارد . ۱۰- ل ، گ : هر چند .

۱۱- گ : جون (بجای چون). ۱۲- ل : ندارد. ۱۳- گ : جاشت (بجای چاشت).

۱۴- ل : شما را در خلوت باید در آمدن ، ن : در خدمت اخی باید درآمد. ۱۵- ل : ندارد.

۱۶- استرجاع : اناللّه و انا الیه راجعون گفتن در وقت مصیبت،(لغت نامه دهخدا). ۱۷- در ل : ندارد .

این عبارت « حضرت سیادت فرمود قدّس اللّه روحه و زادلنا فتوحه که بعد از شش سال ... به صحبت شیخ باز آمدم از آ، ب : افتاده و از روی ل، ن : نوشته شده .

حضرت سیادت فرمودند قَدَّسَ اللّه (ن) (۱) روحه و زاد کلّ یوم فتوحه که هزار (ب)(۲) و چهار صد ولی را قَدَّسَ اللّه اَسرار هم دریافته ام (۳) . امّا چهار صد از این اولیاء را در یك مجلس در صِغَر سنّ دریافته ام و سبب آن (۴) اجتماع این بود که پادشاه دیار ما را داعیهٔ سعادت ملاقات اکابر عراق و خراسان پیدا آمد و با وزراء مشورت کرد ،(۵) وزرای نیك رای (۶) گفتند که بی سببی طلب(۷) اکابر دین مصلحت نباشد(۸) ،بلکه مدرسه و خانقاهی بنا باید فرمودن (۹) و بعد از اتمام آن بنا التماس اجتماع نمودن (۱۰) .

پادشاه را بغایت خوش آمد و آن (۱۱) بنا امر کرد چون آن بنا تمام (۱۲) (گ) شد علماء (۱۳) و فقرای خراسان و عراق را (۱۴) طلب نمود از برای اجلاس والدم و خالم نیز حاضر آمدند و مرا با خود حاضر آوردند هم در آن مَجمع الاکابر(۱۵) (ت) .

پس چهار صد محقق بر دست راست پادشاه بنشستند علمای نامدار بسیار(آ : برگ ۱۳ الف) بر دست چپ پادشاه بنشستند و والدم دست من (ل)(۱۶) بگرفت و فاتحه التماس نمود و جمیع سادات و (۱۷) علماء و فقرای مجلس از برای من فاتحه بخواندند، پس دیگر بار(۱۸) التماس کرد (۱۹) که باید گفته هر یك از فقرای مجلس از برای این فرزند حدیثی فرماید(۲۰) .تا از راه تبرک سماع (۲۱) نماید، لاجرم اوّل شیخ (۲۲) علاء الدوله سمنانی بر من

۱- ن : برگ ۹۴ ب . ل : جناب سیادت فرمود روح اللّه روحه ، ن : حضرت سیادت روحه و زادکل یوم فتوحه فرمود .
۲- ب : برگ ۱۲ الف. ۳- ب : دریافته ام قدّس اللّه اسرار هم ، ت : دریافتم .
۴- ن : ندارد. ۵- نسخه گ : « کرد » را دارد.
۶- ل : با وزراء نیك رای. ۷- آ : بیاض ، ب : محو شده . ۸- ب : نیست .
۹- گ : باید بنا کردن و .
۱۰- ن : ندارد . گ : جمله ای بعد از اتمام ... نمودن را ندارد، ت: بنا باید فرمودن .
۱۱- ل : و بر آن . گ : به آن .
۱۲- گ : چون تمام شد و بعد از اتمام آن بنا التماس اجتماع نمودن، گ : ص ۳۷۷.
۱۳- ن : امرا.
۱۴- ل : شد ، سادات و علما و فقرای عراق و خراسان رًا (بجای شد، علماء و فقرا).ب: ندارد.
ن : شد ، بعد از اتمام آن بنا التماس نمود .
۱۵- ل : و مرا با خود در آن مجمع اکابر حاضر آوردند . گ : در آن مجمع مرا با خود حاضر آوردند ، ت : در آن مجمع مرا با خود آوردند . ت : برگ ۶ ب.
۱۶- ل : برگ ۹ ب . ۱۷- آ ، ب : ندارد . ۱۸- ل : باره . ۱۹- گ : نمود باید که .
۲۰- ت : خوانده .
۲۱- ت ، ل : استماع . ۲۲- ت، ل، ن ، گ : خدمت شیخ .

حدیث خواند و آخر خواجه قطب الدّین نیشابوری (۱) پس چهار صد حدیث با سعادات (۲) فواتح (ب)(۳) بهم به من(۴) رسید در آن مجمع (۵) الاکابر.

نظم (۶)

نیکنام (۷) اندر شکم باشد سعید چون بیاید(۸) دم به دم گردد مزید
هر زمانش لطف دیگرگون بود(۹) باد لطفش دایما(۱۰) خوش (۱۱) می وزید
مرد حق گویند او را بیشکی در پذیرد چون (۱۲) یقینش برگزید

و اهل مجلس خواجه(۱۳) قطب الدّین نیشابوری را التماس نمودند که بر منبر بر آید و افیاض دینی نثار کند، اجابت کرد و درمیان آن(۱۴) نثار چند کرت (۱۵) بر زبان مبارکش جاری می شد(۱۶) که «خضر» و چون از منبر نزول فرمود (۱۷) خدمت شیخ علاء الدوله

۱- آ ، ب : کلمه « نیشاپوری» را ندارد.
۲- ل : سعادت . ۳- ب : برگ ۱۲ ب.۴- ت : ندارد.
۵- ل : مجلس .
در رساله اسناد اوراد فتحیه عن احد من المریدین (برگ : ۱۷۷ الف) نوشته است که این اجتماع اولیاء در فرمان سلطان ابو سعید به ظهور آمد . براون : تاریخ ادبیّات ایران ، ج ۳، ص ۵۱۰. تاریخ وصاف ، ص ۶۲۰، سلطان ابو سعید بهادر خان بن الجائتو سلطان بن ارغون خان بن آبا قاخان (۷۱۷-۷۳۶ هـ/۱۳۱۷-۱۳۳۵ م) مستوفی : تاریخ گزیده ، ص ۶۰۱. شاه ولی الله محدث دهلوی در رساله انتباه فی سلاسل اولیاء ، ص ۱۲۵ ، اسم آن فرمانروا محمّد خدا بنده نوشته (م .۷۱۷ هـ -۱۳۱۷م) ولی اگر آن اجتماع به سال ۷۱۷ هجری بوده در آن زمان علی همدانی هنوز به مشکل از سه چهار سال بیشتر نبود و محال است که در آن کودکی برای ارشاد طالبان به وی اجازه داده باشند و بنابرین رساله اسناد رجحان دارد به گفتهٔ شاه ولی الله و نیز برای همین اجتماع قب: حیدر بخشی ، رساله مستورات ، برگ ۳۶۰ ب و شوشتری ، مجالس المؤمنین ، ص ۳۱۱ . علامه شریف عبدالحی ، نزهة الخواطر ، ج ۲، ص ۸۸.
۶- ل : شعر در آ : نظم بعد از مصرعه اولی (نیکنام اندر ... الخ) نوشته شده .
۷- ل : نیك بخت . ۸- ت : بزاید.
۹- ل ، ن : رسد. ۱۰- ت : هر زمان .
۱۱- آ ، ل : چون ، ن خود (بجای خوش) نسخه گ هر دو کلمهٔ خود و « خوش » آمده است .
۱۲-گ ، ل ، ن : که .
۱۳- ت، ل ، گ : خدمت خواجه . ۱۴- ن : ندارد، ت : بر آید.
۱۵- ل : نوبت .
۱۶- ل : می گشت .
۱۷- ل : کرد.

التماس نمود که باید که خواجه خضر گفته شود که به تعظیم (ت : برگ ۷الف)نزدیك تر است زیرا که هر بار که خضر گفته می شد (۱) من شرمنده می شدم بنابر آنکه(آ :برگ ۱۳ ب) حضرت خواجه (۲) در این مجلس حاضر و مستمع بودند (۳) خواجه قطب الدّین اجابت فرمود (۴).

نظم (۵)

ادب تاجیست از نور الهی   بنه بر سر برو هر جا که خواهی

حضرت سیادت فرمودند قَدَّسَ اللّه سرّه (۶) :

که سی (۷) و سه ولی(۸) از اکابر این اولیاء قَدَّسَ اللّه أسرار هم مرا (۹). به ارشاد غربای دیار طلب حق قدیم جَلّ جلاله اجازت کردند (۱۰) و لیکن باوجود آن اجازات (۱۱) ملتفت آن اشتغال (۱۲) نبودم تا به خدمت بزرگی رسیدم ، فرزند خود را با مقراض(۱۳) به نزدیك من آورد و التماس نمود که (ل) (۱۴) این فرزند را به مریدی قبول باید کرد(۱۵) در اجابت(ب) (۱۶) درنگی رفت ، بدان سبب که(۱۷) به اسفار اشتغال داشتم و چون مرید قبول کرده می شد(۱۸) ، می بایست نشستن (۱۹) و ارشاد کردن .

لاجرم آن بزرگ در غضب شد و فرمود اصرت مِن (۲۰) قطاع الطریق پس عذر درنگ خواستم و قبول کردم(۲۱) و آن بزرگ مرا فرمود که یا سیّد زنهار سؤال توبه طریقت را (۲۲) قبول کنی ، خواه مقیم شو و (۲۳) خواه مسافر باش و(۲۴) من تا اکنون آن وصیت را نگاه می دارم (۲۵) و خواهم نگاه داشت به ضرورت (۲۶). (ت)(۲۷) .

۱- ل : می شود ، گ : شد. ۲- ل : حضرت خواجه خضر . ن : حضرت خدمت خواجه .
۳- ت، گ :بود . ۴- آ ، ب ، ن : فرمودند .
۵- ل : بیت ، گ : فرد ۶- ل : فرمود قدس سره ، ن : فرمود . گ : فرمود قدس اللّه سره.
۷- ب : بسی . ۸- گ : ولی را ، گ : ص ۳۷۸.
۹- آ، ب، گ : ندارد. ۱۰- ل : فرموده اند ، ب ، ت ، گ : کرده اند .
۱۱- ب، ل ،ن : اجازت . در ن کلمه « آن » نیز حذف شده .
۱۲- آ ، اشغال . ۱۳- ن : مقراضی ، در ل : ننوشته - گ : به مقراضی.
۱۴- ل : برگ ۱۰ الف. ۱۵- گ : باید کردن ، ل : کن ، ن : باید کردن .
۱۶- ب : برگ ۱۳ الف . ۱۷-ن : که من . ۱۸- ل : می کردی ، گ : می شود. ۱۹- ل : نشست .
۲۰- ب : ندارد. ۲۱- ت : کردند . ۲۲- آ : ندارد. ۲۳و ۲۴- ن : ندارد.
۲۵- ل : من تا اکنون آن وصیت بجای می آورم و آن وصیت را نگاه می دارم .
۲۶- ل : نگاه خواهم داشت . ۲۷- ت : برگ ۷ ب.

و حضرت سیادت قَدَّسَ اللّه سرّه (۱) اسماء عظام و القاب (۲) (آ : ۱۴ الف) حسام آنان را (۳) که مُخبر(۴) بوده اند به خط مبارکش از برای مقبلان سُرادقات (۵) معارف (۶)ایشان ثبت نموده است (۷) و هذا تعداد هم :

(۱) شیخ محمود مَزْدَقانی (۸) (۲) شیخ اخی(۹) علی دوستی
(۳) اخی محمّد حافظ (۱۰) (۴) اخی محسن (۱۱)
(۵) اخی حسین (۶) شیخ جبرئیل کردی (۱۲)
(۷) شیخ خالد (۱۳) (۸) شیخ ابوبکر طوسی (۱۴)

۱- آ : ۱۴ الف ، ب : ۱۳ الف ، ل : ۱۰ الف ، ن : ۹۵ الف. ل : قدس اللّه سره ندارد، ت: ندارد.
۲- ل : اخبار. ۳- ل ، ن : ندارد ، ن : آن را . ۴- گ : مخیر ، ت : مخبر بودند .
۵- ب ، ن : سرادق.. ۶- ل : متعارف . ۷- ت، ن : فرموده .
۸- آ : مُزدفانی .
۹- کلمه « اخی» و شیخ از اسماء در آ حذف است . گ : اخی علی دوستی .
اخی : اخی لفظی است متداول گشته میان خلق و ارباب طریقت این لفظ را به معنی توضیح داده اند.
اول عام ، دوم خاص ، سوم اخص.
مرتبهٔ اوّل : آنکه اسم اخی در لغت معنی برادر است و عامه مردم برادر کسی را دانند که از یك مادر و پدر باشند .
مرتبهٔ دوم : خواص مؤمنان اند و علمای دین که به قوت علم و نور ایمان از مرتبه تقلید و رسوم ترقی کنند و بحکم إنّ المُؤمِنُون اخوة همه مومنان را برادر خوانند .
مرتبهٔ سوم : اصطلاحی و آن میان ارباب قلوب و اهل تحقیق است که این طایفه این اسم را اطلاق می کنند بر مقامات سالکان و جزوی است از فقر و چون مشایخ طریقت یکی را از اصحاب خود که استعداد وی در دقایق مناهج طریقت نوعی از کمالات یافته باشد و انوار اسرار حقایق بر جان او تافته خواهند که وی را خلیفه خود سازند وی را خلقی تمام پوشانند که عبارت از آن خرقه است و چون ارباب فتوت یکی را از اصحاب که متصف بود به کرم و سخاوت و عفت و امانت و حلم و تواضع و تقوی او را « اخی» خوانند . علی همدانی : رساله فتوتیه ، برگ ۲۵۴ الف ، نیز دائرة المعارف اسلامی تحت کلمه فتوت و اخی.
۱۰- گ : شیخ محمّد حافظ .
۱۱- حافظ محمّد ، محسن ترکستانی ، در مستورات برگ ۳۵۳ الف ضمناً از ایشان ذکر آمده . ن : حافظ محسن (بجای اخی محمّد حافظ ، اخی محسن).
۱۲-ت : الکرکزی ، آ ، ب، ل : الکردی ، مستورات برگ ۳۵۶ الف جبریل بن عمر یوسف الکردی. علامه قزوینی دربارهٔ شیخ نوشته شرح حال این شخص در هیچ جا نیافتم ولی در حدود سال۷۱۰ کما بیش و به قدرتیقن در حیات بوده است . و در کتاب منتخب المختار نوشته که وی به سال هفتصد و بیست و سه در گذشت رك به : جنید شیرازی ، شدّ الازار فی حط الاوزار عن زوّار المزار، صص ۱۱۱، ۳۴۰.
۱۳- در رساله مستورات برگ ۳۵۶ الف ضمناً مذکور شده . ۱۴- رساله مستورات ، برگ ۳۵۶ الف.

(۹) شیخ نظام الدّین غوری (۱)
(۱۰) شیخ شرف الدین دَرگزینی (۲)
(۱۱) شیخ اثیر الدّین (۳)
(۱۲) شیخ نجم الدّین هَمَدانی (۴)
(۱۳) شیخ محی الدّین لنکانی (۵)
(۱۴) شیخ محمّد اذکانی (۶)
(۱۵) شیخ محمّد مرشدی
(۱۶) شیخ عبدالله مَطَری (۷)
(۱۷) شیخ علی مصری (۸)
(۱۸) شیخ مراد اکریدوزی (۹)
(۱۹) شیخ عمر بَرکانی (۱۰)
(۲۰) شیخ عبدالله سفالی (۱۱)
(۲۱) شیخ ابوبکر ابو حربه (۱۲)
(۲۲) شیخ بهاء الدّین (ب)(۱۳) قمکندی (۱۴)
(۲۳) شیخ عز الدّین ختائی (۱۵)

۱- حیدر بخشی ، رساله مستورات : برگ ۳۵۶ الف ، ۳۶۹ ب : ای رفیق سبب اجازت و ارشاد شیخ برهان الدّین ساغرچی ، شیخ جبریل کردی و شیخ نظام الدّین غوری خراسانی و شیخ ابوبکر طوسی و شیخ خالد الثانی(رالثانی؟) از آنجناب پرسیدند که چه بود؟ به زبان مبارك فرمودند که ایشان هر کدام پیش از مولود من روح ما را دیده اند . نظام الدّین یحیی غوری متوفی ۷۵۲ هجری . روضات الجنان ، ج ۱، صص ۱۰۸- ۱۱۳.
۲- آ ، ل ، ن ، گ : درگزی (منسوب به در گزین ناحیه بین همدان و زنجان . حموی : معجم البلدان ، ج ۲، ص ۵۶۸. جامی ، نفحات الانس ، ص ۶۷۱ ضمناً مذکور شده . ورکانی (شیرازی).
۳- معلوم نشد کیست . ۴- ایضاً .
۵- ل ، گ : محی الدّین لنکانی ، ن : لنکامی - معلوم نشد کیست.
۶- شیخ نجم الدّین محمّد بن محمد الاذکانی الاسفرائنی . جامی : نفحات الانس ، ص ۵۱۰، شوشتری : مجالس المؤمنین ، ص ۳۱۰ .
۷- مطری : منسوب به مطر ، من اعمال الیمن یقال لها . و مطر...، حموی ، معجم البلدان ، ص ۵۶۳ و نیز رك به : مستوفی ، تاریخ گزیده ، ص ۹۶. معلوم نشد کیست .
۸- اخی علی مصری : شیخی بوده است درملك شام و روم و در صحبت شیخ علاء الدوله سمنانی بوده (ملفوظات سمنانی) (۷ الف) جامی ، نفحات الانس ، ص ۵۱۰. حیدر بخشی ، مستورات ۳۵۳ الف.
۹- آ : کرپدوزی ، ب : اکریدوذی ، ل، ن، گ : اکریدوری. اکرپدوزی منسوب به اگرپدوز، رك به : معجم البلدان ، ج ۱، ۳۴۲. ابن بطوطه ، ص ۲۶۶، علی یزدی ، ج ۲، ص ۸۵،
۱۰- ل : بزکانی ، ت : حمر برکانی.
۱۱- سفال : من قری الیمن و قد نسب الیها بعض اهل العلم .حموی :معجم البلدان چاپ بیروت ، ج ۳، ص ۲۲۴، ت : اسفال.
۱۲- آ : ابوحرب . معلوم نشد کیست .
۱۳- ب : برگ ۱۳ ب
۱۴ -آ : فگندی (قمکندی منسوب به قم).
۱۵- معلوم نشد کیست ، ت ، گ : خطایی .

(۲۴) شیخ برهان الدّین ساغرچی (۱) (۲۵) شیخ شرف الدّین منیری (۲)
(۲۶) شیخ رضی الدّین اوچی (۳) (۲۷) شیخ سعید حبشی (۴)
(۲۸) شیخ زین الدّین محمّد المغربی (۵) (۲۹) شیخ عوض علاّف (۶)
(۳۰) شیخ ابوالقاسم تحطوی (۷) (۳۱) شیخ عبدالرّحمن مجذوب (۸) (گ)
(۳۲) شیخ مُحَمّد محمود مجذوب (۹) (۳۳) شیخ حسن بن مسلم (۱۰)

صَبَّ اللّهُ الّلطیف سِجَالَ الْفَیض الأ قْدَس عَلَی(۱۱) أروَاحهم وَ ادامَ (۱۲) لَنَا الْأستِفَاضة مَنْ نَفَحات أنْفَاسِهم و تَفَرّح(۱۳) کَمَا فَرِحَت (۱۴) لَهَا أرْوَاحهم بَاَشْبَاحهم (۱۵) .

حضرت سیادت فرمود قَدّسَ اللّه(۱۶) سرّه و اظهرلنا(۱۷) بَره که خدمت(۱۸) شیخ محمود مزدقانی قَدّسَ (۱۹) سرّه متصرف عظیم بود در خلق (۲۰) به حق تا روزی گربهٔ خانقاه

۱- ل : ساغرچی ، حیدر بخشی ، مستورات ، ۳۵۶ الف ساغرج در ترکستان شامی ، ص ۱۴۶ از قرای سغد سمرقند ، علامه قزوینی در پاورقی کتاب جنید شیرازی با عنوان ، شدّ الازار نوشته است شیخ برهان الدّین صاغرچی که ملوك قدوم او را (بفارس)با تعظیم و تجلیل تلقی نمودند ... یکی از مشاهیر قرن هشتم و یکی از کبار ائمّهٔ عصر خود بوده که سائرین اجازه ارشاد و وعظ و تذکیر می داده است ... و به گفته ابن بطوطه ، ج ۲، ص ۴۴. پادشاه هند (سلطان محمّد بن غیاث الدّین تغلق شاه) چهل هزار دینار سرخ برای او فرستاد . رك به : جنید شیرازی: شدّ الازار فی حط الاوزار عن زوّار المزار، صص ، ۱۲۳، ۴۹۹ رحلهٔ ابن بطوطه ، ج ۲، ص ۴۴. و نیز ریاض الاولیاء (برگ ۱۱۰) ایوانف ، ج ۲ ، ص ۴۶۸ (۷۰۴)

۲- آ، ب : ندارد ، ن : منیری . شرف الدّین احمد منیری متوفی ۸۲۷ هـ ، رك به انوار اصفیا ، ص ۳۸۳.

۳- آ ، ب : ندارد . ل : رضیا الدین اوچی ت ، کلمه اوچی ندارد. رضی الدّین علی لالا متوفی ۶۴۲ هجری رك به : نسخه خطی ریاض الاولیا، برگ۱۰۹، ایوانف ، ج ۲ ، ص ۴۶۸ (۷۰۴) . غلام سرور، خزینة الاصفیا، ج ۱، ص ۱۱۵.

۴- برای شیخ سعید حبشی رك به : صفحات بعد همین کتاب . ۵- معلوم نشد کیست .

۶- آ ، ب: ندارد. معلوم نشد کیست. ۷- آ : تحطوی ، ل : لمحصوی : معلوم نشد کیست.

۸- معلوم نشد کیست . گ : ص ۳۷۹. ۹- ل : ندارد . معلوم نشد کیست . عبداللّه مجذوب یا عبدالرّحمن مجذوب طوی؟ ۱۰- ب : حسین بن المسلم ، ل : شیخ حسن ابن مسلم ، معلوم نشد کیست .

۱۱- آ، ب ،ت : الی. ۱۲- ل : برگ ۱۰ ب . ۱۳- ب : و تفرج ، ل، ن : فتتفرح به ، ت : برگ ۸ الف. ۱۴- ب : فرجت.

۱۵- ل، ن : مصع اشباحهم. ۱۶- آ ، ت ، ل : ندارد.

۱۷- ت، ل : اظهرلنا برّه ننوشته ن : اظهر . گ : و اظهریره . ۱۸- گ : حضرت .

۱۹- ل : قدّس اللّه روحه . ۲۰- ن : خلوت .

نصیب خود خورد (۱) و بر عادت هر روز(۲) صبر نکرد بلکه (۳) نصیب درویشی را نیز بخورد ، خدمت شیخ (آ : برگ ۱۴ ب) با او عتاب کردند (۴) . پس گربه عتاب (۵) شد (۶) و باز حاضر آمد و بچه ای در دهان گرفته ، خدمت (۷) شیخ فرمودند (۸) که گربه هدهدوار جواب عتاب گفت (۹) .

و در این حال گربه بچه خود را در(۱۰) دهان انداخت و زود سر به قدم(۱۱) شیخ نهاد پس از حاضران مجلس برخاست بسی فریاد(۱۲).

و در صحبت شیخ بسی صاحبدلان پدید(۱۳) آمدند که در هر کسی نظر می کردند (۱۴) او را(۱۵) صفا عظیم حاصل می آمد و خدمت شیخ مجرّد می بودند(۱۶) . و همچنان مجرّد از دنیا با آخرت(ب)(۱۷) رفتند(۱۸) مرا نیز عزم جزم بود در موافقت با شیخ و لیکن(۱۹) اهل این دیار به اکراه(۲۰) در تشویش اِزْدواج انداختند (۲۱) به سابقهٔ قضا و قدر (۲۲) .

شعر (۲۳)

جَرَی قَلَمُ اَلْقَضَاءِ بِمَایَکُونُ   فَسِیَّان التَّحَرّك وَ السُّکُونُ (۲۴)

۱- ل : بخورد . ۲- گ : روزه . ۳- ل : ندارد.
۴- ت ، ل ، ن، گ : کرد .
۵- گ : غایب. ۶- آ، ل ، ن : ننوشته .
۷- ل : ندارد . ۸- ت، ل، ن ، گ : فرمود .
۹- برای قصه هدهد رك به : قرآن مجید : ۲۷ (سوره النمل) ۲۰-۲۳.
خواجه عبدالله انصاری : کشف الاسرار وعدة الابرار ، ج ۷، ص ۲۰۳. مثنوی مولانا روم ، ج۱، ص ۳۵. ۱۰- گ : از . ۱۱- ل ، ن : بر قدم .
۱۲- ن ، ت ، فریاد از حاضران مجلس برخاست . گ : بسی فریاد برخاست .
۱۳- ل : پیدا . ۱۴- هر کس که نظر می کردند . ۱۵- آ ، ب ،ت ،ن : ندارد . گ : « اورا » ندارد.
۱۶- ل، ن ، گ : می بود . ۱۷- ب : برگ ۱۴ الف .
۱۸- ل ، ن ، گ : رفت . ۱۹- ن : و لکن
۲۰- فی اللغة عبارة عن حمل انسان علی امر یکرهه و قیل علی امر لا یریده طبعا او شرعا. محمّد علی تهانوی : کتاب الکشاف اصطلاحات الفنون ، ج ۲، ص ۱۲۸۱. آ، ب ، ت ، ن ،گ : بکره .
۲۱- گ : کوشیدند .
۲۲- حیدر بخشی ، مستورات : برگ ۳۱۹ الف .
به حکم آن بزرگوار (شیخ محمّد اذکانی) چون در سنّ چهل رسیدم متاهل شدم .
۲۳- ل، ن : ندارد. گ : نظم ، ت : عربیه
۲۴- غزالی : احیاء علوم الدین ، ج ۴، ص ۲۳۵ و لقد احسن الشاعر حیث یقول ....

و خدمت شیخ علی دوستی قَدَّسَ اللّه سرّهٔ (۱) چنان صافی بود که طاقت (ت : برگ ۸ ب) جز یك ذکر نداشت زیرا که در آخر اثبات (۲) از (۳) یك ذکر غیب (۴) کردی و خدمتش بحر مواج در اسرار و دایم البسط بود(۵) تا روزی (۶) از شیخ علاء الدوله (۷) سؤال کرده شد که :

خدمت اخی دایم البسط (۸) چراست .

جواب فرمود که (۹) : از برای آنکه حق تعالی او را از لطف (۱۰) آفریده است(۱۱).

و در اوان(۱۲) دیگر سؤال کرده شده که :

در حق اخی (آ : برگ ۱۵ الف) محبت بلاغایت(۱۳) است و حال آنکه اخی را اربعینی (۱۴) که بگذرد چند واقعه (۱۵) می باشد و شیخ محمّد دهستانی(۱۶) را (۱۷) در هر روز چندین واقعه دست می دهد (۱۸) جواب (۱۹) فرمود که(ل) (۲۰) .

۱- ل ، ن : اخی علی دوستی ، اخی علی دوستی یکی از اصحاب سیّد علاء الدوله سمنانی بوده رك به : ص ۱۳ همین کتاب . گ : کلمه « شیخ» را ننوشته .

۲- اثبات : اخلاص مرضیه و اعمال حسنه و اثبات ربوبیت رك به : کتاب کشاف اصطلاحات الفنون ، ج ۱، ص ۱۷۲.

۳- گ : آن . ۴- گ : غبت ، ت : یکدیگر. ۵- ل ، ن،گ : بود و در اسرار و دائم البسط .

۶- آ ، ب : روز . ۷- گ : حضرت شیخ.

۸- برای بسط رك به : صفحات بعد . گ : خذمت (بجای خدمت). ۹-گ : « که » ندارد.

۱۰- لطف : هو الفصل الذی یقرب العبد الی الطاعه و یبعده عن المعصیة ...و لطف در اصطلاح صوفیه به معنی تربیت معشوق است عاشق را بر رفق و مواسات او تا قوت و تاب آن جمال او را به کمال حاصل آید . رك به : کتاب کشاف اصطلاحات الفنون ، ج ۲، ص ۲۹۹ . ۱۱- ل ، ن، گ : آفرید.

۱۲- ل : اوانی . ۱۳- ل ، ن : بلاغت است . ۱۴-گ : در اربعین که نگذرد.

۱۵- واقعه :احوالی که در خواب دیده می شود و حادثه زمانه و سختی جنگ و قیامت و خواب و کار و حال و در اصطلاح متصوفه واقعه آنچه فرود آید بدل از عالم غیب بهر طریق که باشد خواه لطف خواه قهر (فرهنگ آنندراج) اهل خلوت را گاه گاه در اثنای ذکر و استغراق در آن حال اتفاق افتد که از(ص ۱۳) محسوسات غائب شوند و بعضی از حقایق امور غیبی بر ایشان کشف شود چنانکه نائم را در حالت نوم و متصوفه آن را واقعه خوانند (محمود بن علی کاشانی : مصباح الهدایة، ص ۱۳۳-۱۳۴) نیز رك به : محمّد علی تهانوی : کتاب کشاف اصطلاحات الفنون ، ج ۳، ص ۱۴۸۸.

۱۶- دهستانی : این درویش را عجب حالی بود به مقامی رسید و از آن مقام در نمی گذشت (ملفوظات شیخ سمنانی ، برگ ۱۱ ب) کسی او را خفته ندید و یا کسی نگفته و از هیچ آفریده روانه طلبیده القصه در آن مقام ناخوردن بماند تا شش سال . (جامی : نفحات الانس ، ص ۵۱۴) و ضمناً در مستورات از وی ذکر شده (برگ ۳۵۳ الف) . ت : محمود

۱۷- ن : ندارد. ۱۸- ل : می باشد . ۱۹- ل : ندارد. ۲۰- ل : برگ ۱۱ الف .

علی(۱) دوستی را در هر مقامی توقف می بخشند تا تحقیق مقامات کند و سالکان را ارشاد (گ) (۲) نماید و مُحَمَّد دهستانی (۳) از برای خود (ن) (۴) می دود (۵).
و حضـرت(۶) شیخ بزرگ او را دونده خواندی(۷) و در وقت دیگر فرمود که علی(۸) دوستی از محبوبان است تا اگر هر روز (۹) او هزار نفس را قتل کند در روز(ب)(۱۰) محشر او (۱۱) مسؤول نباشد و مُحمّد دهستانی از محبان است تا اگر او(۱۲) ادبی را ترک کند مسؤول باشد.

فرد (۱۳)

گر بخدا رسیده ای خون پدر حلال دان ورنه حرام با شدت شیر حَلال مادری (۱۴)

و بین اصحـاب مشهور است(ت) که شیخ علاء الـدوله قُدِّسَ سرّه(۱۵) با کمال مقام افرادی (۱۶) روزی(۱۷) آستانه خلوت اخی را تقبیل(۱۸) داد، خادم سؤال کرد که :
شیـخا در این تـواضع سرّی باشد التمـاس آن است(۱۹) که مـا را (۲۰) محـرم آن سرّ بگردانی(۲۱) حضرت شیخ جواب داد(۲۲) که :

۱- ل : ندارد . ۲- گ : ص ۳۸۰. ۳- ت : محمود بهستانی. ۴- ن : برگ ۹۵ ب .
۵- ل : می رود . ۶- ن : خدمت . ۷- ن : نام کردی . ۸- ن : اخی علی
۹- تا او اگر هر روزی (بجای تا اگر هر روز) گ : تا اگر او هر روز .
۱۰- ب : برگ ۱۴ ب. ۱۱- آ ، ب ، ت ، ل ، ندارد . ۱۲- ل : او اگر .
۱۳- آ : نظم ، ل ، گ: بیت ، ن : ندارد.
۱۴- ب : مادرك ، ن ، گ : مادران .
۱۵- فقط ن : قدس الله . ت : برگ ۹ الف.
۱۶- افرادی از افراد در اصطلاح سالکان افراد سه تن اند که به تجلی فردیه به واسطه حسن متابعت حضرت رسالت پناه صلعم متحقق شده اند و از غایت کمال که ایشان را خارج از دائره قطب الاقطاب اند (فرهنگ آنندراج) و نیز قب : کاشی ، اصطلاحات الصوفیه ، ص ۹. احمد ، اصطلاحات الصوفیه ، ص ۴ . افراد آنها باشند که بر قلب علی کرم الله وجهه باشند و اینها تعداد نیست . رك به : محمّد علی تهانوی: کتاب کشاف اصطلاحات الفنون ، ج ۳، ص ۱۱۰۷، و چون غوث ترقی کند افراد گردد . رك به : کتاب مزبور ج ۳، ص ۱۱۶۸ و اردو دائره معارف اسلامیه در ذیل کلمه ابدال.
۱۷-آ ، ب ، ت : ندارد . ۱۸- ل : بوسه (بجای تقبیل).
۱۹- آ : آنکه (بجای آن است که).
۲۰- گ : مرا .
۲۱ - ب ، ن : گردانی ، ل : سازی . ت : بگردان .
۲۲- آ : دادند ، ل : فرمود .

علی دوستی ما را مریدی و شاگردی است که صد هزار(۱) شیخ و استاد را شیخ و استاد است (۲) . و بین الصُّوفیّه کثّرهُم اللّه تعالی(۳) معروف است که حضرت قطب(۴) قدّس سرّه (آ : برگ ۱۵ ب) در هر سالی یك بار(۵) به زیارت اخی علی(۶) دوستی آمدی و وقت بودی که شیخ علاء الدوله را در آن صحبت اجازت نبودی .

و این فقیر از خدمت خواجه عبداللّه (۷) رحمه اللّه علیه (۸) شنود(۹) که فرمود که من از خدمت شیخ یعنی از والد بزرگوارم (۱۰) شنودم (۱۱) که گفت که(۱۲) مرا با شیخ صفی الدّین (۱۳) و شیخ علاء الدوله (۱۴) عقیدهٔ چندان نبود (۱۵) که بر شیخ من یعنی عبدالرزاق کاشی (۱۶) اعتراضات نوشته بودند ، اما شبی در خواب دیدم که

۱- ل ، گ : شیخ و استاد است . ۲- ت ، ن : ندارد . ۳- آ ، ب : ندارد .

۴- ابو الفضل خواجه قطب الدّین یحیی جامی نیشابوری به علوم ظاهری و احوال باطنی موصوف و معروف بوده و به صحبت شیخ رکن الدّین علاء الدوله و شیخ صفی الدّین اردبیلی و شیخ صدر الدّین درگزینی رسیده است متوفی سنه ۷۴۰ هـ . جامی ، نفحات الانس ، ص ۷۶۱. و در حدیث شاگرد صدر الدّین قونوی است . (شوشتری ، مجالس المؤمنین ، ص ۳۸۳) . در محفل اصفیا و مجمع الاولیاء سال وفاتش ۷۴۱ هجری نوشته . ۵- آ : یك باره . ۶- ل : ندارد.

۷-عبداللّه بن رکن الدّین شیرازی که معاصر سیّد علی همدانی بوده (مستورات ، ۳۶۹ ب) و نیز در مثنوی انیس العارفین از وی ذکر شده . رك به : براون : تاریخ ادبیّات ایران ، ج ۳، ص ۴۸۴.

۸- ل، ن ، گ : ندارد . ۹- ل ، ن : شنودم . گ : شنود فرمود که .

۱۰- ب : والد بزرگوار ، ل ، ن ، گ : والد بزرگوارم .۱۱- ن : شنیدم . ۱۲- آ، ب ، ن ، گ : ندارد.

۱۳- شیخ صفی الدّین قطب الآفاق سلطان شیخ صفی الدّین اسحاق اردبیلی قَدَّسَ اللّه سرّه که جدّ اعلی سلسلهٔ صفویان بود و از ارباب اخلاص و اعزاز چون ابن البزاز وغیره خوارق عادات ایشان را چنانکه باید بسطی داده اند و آن تألیف نفیس را صفوة الصفا نام نهاده . به سال هفتصد و سی و پنج هجری در گذشته برای تفصیل رك به : شوشتری ، مجالس المؤمنین ، ص ۲۷۴.مستوفی ، تاریخ گزیده ، ص۲۹۳. هدایت، ریاض العارفین ، ص ۱۶۴. براون : تاریخ ادبیّات ایران ، ج ۳ ، ص ۴۸۳ . قاموس الاعلام ، ج۴، ص ۲۹۶۱.

۱۴- رك به : ص ۱۳ همین کتاب . ۱۵-گ : بدان سبب.

۱۶- گ : « یعنی عبدالرّزاق کاشی » را ندارد. ت : ننوشته.

شیخ عبدالرّزاق کاشی : شیخ العارف الکاشف عبدالرّزاق کاشی قدّس سرّه جامع بود میان علوم ظاهری و باطنی وی را مصنفات بسیار است چون تفسیرو تأویلات ، کتاب اصطلاحات الصوفیه ، شرح فصوص الحکم و شرح منازل السائرین و غیر آن رسائل . مرید شیخ عبدالصمد نطنزی است و با شیخ علاء الدوله سمنانی معاصر بوده و میان ایشان در قول وحدت وجود مخالفات و مباحثات غایبانه واقع شده در باب آن با یکدیگر مکتوبات نوشته اند و به برهانی که شیخ علاء الدوله در نفسی وجود در کتاب عروه ذکر

(بقیه پاورقی در صفحه بعد)

حضرت (۱) مصطفی صلی الله علیه وسلّم در بستانی (۲) بود و من در آن بوستان خواستم (ب) (۳) تا در آیم (۴) شیخ صفی الدّین چوبی بر یك (۵) طرف در گرفته بود و شیخ علاء الدوله چوبی دیگر بر یك طرف در (۶) گرفته بود(۷) و مرا(۸) مانع شدند از در آمدن (۹) بر(۱۰) مصطفی صلی الله علیه وسلّم . پس تضرّع (۱۱) نمودم (ل) (۱۲) . شیخ صفی الدّین(ت) طرف خود را گذاشت (۱۳) و (۱۴) در آمدم و مصطفی را دیدم که برقالی(۱۵) بالای(۱۶) کت(۱۷) نشسته بود ، سلام گفتم ، روی مبارك از من بگردانید و گفت که (۱۸) تو ندانسته ای که صفی الدّین و علاء الدوله از دربانان من (۱۹) باشند ؟ گفتم یا رسول الله توبه کردم ، حضرت(۲۰) مصطفی تبسم نمود و روی مبارك به سوی من گردانید و فرمود (آ: برگ ۱۶ الف) که (۲۱) دیگر چنین نکنی ، گفتم یا رسول الله نکنم (۲۲) و چون بیرون آمدم شیخ علاء الدوله نیز(گ) (۲۳) طرف خود را بگذاشت.

و در وقت انتباه مسافرت اختیار کردم از برای زیارت (۲۴) خدمت خواجه شیخ صفی الدّین را اوّل زیارت کردم و چون به زیارت شیخ علاء الدوله آمدم معلوم شد که حضرت قطب (۲۵) را امروز دعوت باشد زیرا که وقت زیارت بود ، پس ضمیر(۲۶) گرفتم که از بقیهٔ طعام قلب باید که به من برسد ، ناگاه خادم بر دو طبق نانهای سفید آورد و بر یك

(بقیه پاورقی از صفحه گذشته)

کرده اعتراض نموده و آن مکتوبات در نفحات الانس ، ص ۵۶۲ درج است ، به سال ۷۳۰ هجری جهان را درود گفته . رك به : جامی ، نفحات الانس، ص ۵۵۷. شوشتری ، مجالس المؤمنین ، ص ۲۸۴. غلام سرور، خزینة الاصفیا ، ج ۱، ص ۳۷۵.

۱- آ، ن : ندارد . ۲- ل، ن : سبتانی . ۳- ب : برگ ۱۵ الف.

۴- ب : و من در آن بوستان آمدم تا در آیم ل، ن : و من بر در این بوستان آمدم . گ : من بر در آن بستان آمدم . ۵- ن : بیك ، ت : ندارد.

۶- ل : چوبی بر طرفی دیگر ن : چوبی دیگر بیك طرف دیگر . گ : چوبی دیگر برطرف دیگر گرفته ، ت : « در » ندارد.

۷- ل : ندارد (کلمه گرفته بود را) ن : فقط کلمه « بود » ننوشته.۸- گ : ما را .

۹- ل : در آمدن. در آن بوستان ۱۰- گ : پیش . ۱۱- آ : ندارد . ۱۲- ل : برگ ۱۱ ب .

۱۳- ل ، ن : ندارد . ت : برگ ۹ ب. ۱۴- آ ، ب ، ل : ننوشته . گ : تا من در آمدم .

۱۵- ل : بر بالای ، ن : برقالی بر بالای . گ : برقالین ،ت: برقالی بالای کت ۱۶- ل، ن : ندارد.

۱۷- آ : تحت این کلمه ابریشم نوشته.۱۸- گ : « که » ندارد. ۱۹- ب ، ل ، گ : ما .

۲۰- آ ، ب ، ن ، گ : ننوشته . ۲۱- آ : ندارد. ۲۲- ل : دیگر نکنم .

۲۳- گ : ص ۳۸۱. ۲۴- آ ، ب : از برای زیارت چون .

۲۵- مراد از قطب ، قطب الدّین یحیی نیشابوری می باشد . ۲۶- ت : در ضمیر.

طبق ازان دو طبق بر بالای نانهای سفید پاره ای با پاره ای(۱) نان درست نهاده بود ، آن طبق را(۲) پیش من نهاد، پس من (ب)(۳) دانستم که آن پاره نان درست از بقیه طعام قطب است ، آن نان پاره را (۴) از برای تبرک نگاه داشتم (۵) .

و در وقت صحبت پیش (۶) شیخ کتابی دیدم (۷) گفتم در این کتابی دیدن اجازت باشد؟(۸) شیخ فرمود(۹) که باشد ، چون نظر کردم ، دانستم که در بیان توحید(۱۰) است ، به اصطلاح صوفیه گفتم « شیخا » چگونه است که کتاب فصوص(۱۱) قفلی(۱۲) از عربی دارد(ن)(۱۳) و ردّ می کنند و این کتاب (۱۴) قفل عربی ندارد و (۱۵) تصنیف شریف شیخ (۱۶) است و بلاریب مقبول است.

شیخ تبّسم کرد و مرا دعاء خیر گفت و فرمود که (آ : برگ ۱۶ ب) شاگرد چنین باید والاّ فلا و در حالت(۱۷) وداع شیخ مرا در کنار گرفت و در گوش من گفت بَلَغَك،(۱۸) دانستم که اشارت کرد که :

از بقیه طعام قطب به تو رسید.

و اگر کسی از(۱۹) برای جماعتی دعوت ساختی شیخ علی دوستی (ل)(۲۰) اصحاب را ناخوانده (۲۱) در آن دعوت حاضر آوردی . اگر شدت حاجت داشتندی به طعام و وقت بودی که صاحب دعوت بر بام گریختی و اخی نردبان نهادی و برآمدی و گفتی که :

ایـــن را (۲۲) فلان پندار و آن را فلان و او را فلان و طعام حاضر آور، اجابت کردی(ب)(۲۳) و صاحب دعوت را چنان(۲۴) راضی ساختی که شکرانهٔ قبول دعوت نیز بیاوردی به خدمت اخی(۲۵).

۱- آ ، ب : این عبارت « آورد ... سفید پاره » را ندارد . گ : بربالای نانهای سفید پاره ای نانهای درست نهاده بود . ۲- آ : ندارد. ۳- ب : برگ ۱۵ ب. ۴- ل : پاره نان را . ۵- آ : می داشتم .

۶- گ : در پیش . ۷- آ ، بدیدم ، ت : کتاب دیدم. ۸- ن : هست .

۹- آ ، ب : ندارد . گ : گفت . ۱۰- ب : توجه التوحید فی عبارة العلماء اعتقاد وحدانیة تعالی و عند الصوفیه معرفة وحدانیة ، کتاب کشاف فی اصطلاحات الفنون ، ج ۳، ص ۶۹ ۱.

۱۱- فصوص الحکم از صوفی شهیر محیی الدّین ابن عربی ، متوفی ۶۳۸ هـ / ۱۲۴۰م . جامی، نفحات الانس ، ص ۶۳۳. ۱۲- ن : قفل (بجای قفلی) . ۱۳- ن : ۹۶ الف.

۱۴- ل : عبارت از « فصوص قفلی... و این کتاب، را ندارد . ۱۵- ل : و این کتاب .ت: و این کتاب که . ۱۶- ل : شما. ۱۷- ن : حال . ۱۸- به معنی بالغ است (المنجد) ب : بلغا.

۱۹- ت ، ل : ندارد . ۲۰- ل : برگ ۱۲ الف . ۲۱- گ : اصحاب ناخوانده را .

۲۲-ن : ندارد . ۲۳- ب : برگ ۱۶ الف ، ت : اجابت فرمودی. ۲۴- ن : چنان چنان.

۲۵- گ : کلمه « اخی» ندارد.

خدمت اخی هر سال هزار جوی(۱) پالیز(۲) بکشتی به دست مبارک(۳) خود و هر سال خوب شدی و چون خربزه رسیدی بدست خود به مردم دادی .

و (۴) خدمت شیخ سعید حبشی(۴) که صوفیان آن بزرگوار را ابو سعید(۵) گویند(۶) در هر زمان به صورت(۷) دیگر دیده شدی و با هر زایری یك بار صحبت داشتی فَحَسب و اگر خادم در یك روز بکرات (۸) در آمدی ، شیخ را در هر کرت (۹) به صورت دیگر دیدی تا در بعضی از اسفار با خادمی (آ : برگ ۱۷ الف) از خدام شیخ ملاقات حاصل آمد(۱۰) از من پرسید که شیخ (۱۱) در کدام (۱۲) صورت دیده شد ؟ گفتم تو به اختلاف(۱۳) صُوَرِ شیخ اطلاع داری؟ گفت آری ، مدتی(۱۴) شیخ را خدمت کرده ام و به صور(۱۵) مختلفه (۱۶) دیده .

فرد (۱۷)

رنگ عارف رنگ معروفست و بس (۱۸) رنگ معروفی نه پیش است و نه پس

و در اوان صحبت از شیخ شنوده (۱۹) شد که فرمود(۲۰). با سید وقتی که آمنه(۲۱) را به عَبْدالله می دادند ، من در مکه بودم(۲۲) و چون از صحبت شیخ بیرون آمدم از اکابر آن

۱- جوی و جوئبار(فرهنگ آنندراج).
۲- در اصل به معنی مطلق باغ و کشتزار، فالیز معرب آن و درعرف عام بر خربزه زار و امثال آن اطلاق کنند (فرهنگ آنندراج).
۳- ب : به دست مبارك خود بكشتی.
۴- ل : سعید حبشی رضی الله عنه . گ : ص ۳۸۲.
۵- ل ، ن ، گ : او بجای ابو .
۶- گ : گویند زیرا که او در . ۷- ل : به صورتی .
۸- آ ، ب ، ت ، ن ، گ : کرّات . ۹- ل : نوبت . ۱۰- ل : شد.
۱۱- آ ، ب ، ل ، ن ، گ : شیخ را . ۱۲- آ : صورت کدام .
۱۳- ل : بر اختلاف . ۱۴- گ : مدت . ۱۵- ل : در صور ،ت : پس بصور.
۱۶- آ ، گ : مختلف .
۱۷- آ : نظم ب : بیت . ۱۸- آ : پس ، ن : و پس .
۱۹- گ : شنیده . ۲۰- ل : فرمود که .
۲۱- ل : ایمنه - آمنه بنت وهب بن عبدمناف بن زُهرة القرشی و عبدالله بن عبدالمطلب مادر و پدر حضور خاتم النبیین محمّد مصطفی صلّی الله علیه و آله وسلّم هستند رك به : دائرة معارف اردو تحت هر دو اسم .
۲۲- ل : ندارد.

دیار پرسیدم سنّ شیخ چند باشد فرمودند (۱) که :

ما(۲) از آبا و اجداد خود شنودیم (۳) که شیخ سعید حبشی عمر طویل(ب) (۴) دارد امّا نمی دانیم که چند سال بود (۵) .

فرد (۶)

من بقا دارم بقا دارم بقا   وین بقا ها از لقا دارم لقا (۷) (ت)

پس خدمت خواجه بزرگوار از حضرت سیادت التماس نمود که (۸) حساب(ل) (۹) باید کردن(۱۰) که از زمان ولادت حضرت مصطفی صلّی الله علیه وسلّم(۱۱) تا اکنون چند سال است(۱۲) و بعد از التفات خاطر حضرت سیادت فرمود که :

باید که هشتصد و سی سال باشد از زمان ولادت حضرت مصطفی صلّی الله علیه وسلّم تا اکنون (۱۳) .

۱- ل : گفتند . ۲- ل ، ن ، گ : ما از (بجای از). ۳- ن : شنیدیم . ۴- ل : برگ ۱۶ ب .
۵- ن : ندارد .۶- ت ، ل : بیت ، ن : ندارد . ۷- معلوم نشد از کیست ، ت : ت برگ۱۱ الف.
۸- ل : ندارد . ۹- ل : برگ ۱۲ ب.
۱۰- ل : کرد . ۱۱- ل : ندارد. ۱۲- ل : چندست .

۱۳- حیدر بخشی :رساله مستورات (برگ ۳۵۵ الف) روزی از شیخ معمر پرسید (جناب سیادت) که یا حضرت سنّ مبارك چند باشد، فرمودند که قیاس کن که در زمان مهتر عالم هفتصد و بیست و دو سال بودم الحال تا اینجا حساب کن که چه قدر گذشته باشد، چون آن حضرت سیادت حساب کرد سالها بسیار در مدد قلم و جمله یك هزار و چهار صد و سی و پنج سال شد و آن جناب متحیر ماند و گفت که یا شیخ در زمان آخرین است شنیدم که این قدر سنّ نمی باشد ، ترا از چه دادند ، فرمود که از برای بقای تو چنانچه مهتر عالم فرموده است :

ور من نبودی علی بودی جای من   ور او نبود پس علی علای من

حاجی ابو محی الدّین دربارهٔ سعید حبشی گفته بدانکه بعضی از متأخرین این شیخ ابو سعید معمر حبشی را از مشایخ جناب سیادت مآب نوشته اند و او را از اصحابه رسول صلّی الله عَلَیْه وَسلّم شمرده اند و لیکن این سخن نزد اهل تحقیق ثابت نیست . زیرا جمهور محدثین اتفاق کرده اند برین که جمیع صحابه کرام تا صد سال از انتقال خَیر الأنام عَلَیهِ الصّلوة وَ السّلام وفات یافته اند و کسانی که بعد از صد سال دعوی صحابیت کرده اند مثل « رتن هندی » و « معمر حبشی» و « سربانك» و « جابر بن عبدالله » و «جبیر بن حارث » و « ربیع بن محمود » و « قیس بن تمیم ... همه از کذابان بوده اند .... و از بزرگترین دلائل ساطعه صدق محدثین آنکه جناب حضرت سیّد السّادات قَدّسَ سرّه در تصانیف خود که یك صد و هفتاد اند ذکر ابو سعید نیاورده اند حالانکه اگر دعوی ابو سعید معمر حبشی راست می شود حضرت سید را چنان رتبه حاصل شد که شیخان ایشان را نشده بود که در قرن هفتم از تابعین شدند و عدم اعتناء به این رتبه عالیه از مثل حضرت سیّد معجب است . ابو محمّد حاجی محی الدّین، تحائف الابرار ، ص ۱۲.

و این حکایت در بدخشان بود در حجرهٔ مسجدی که تاج الملکات زبیده تَرکان (۱) که خواهر (آ : برگ ۱۷ ب) شاه بهاء الدّین بود ، از برای زبده سادات بنا کرده است رَحمة اللّهِ عَلَیهِمَا رَحمة الإحترام وَ عَلَی اسلافهما (۱) ألکرام العَظام (۲).

ای دوست بدان که اولیاء اللّه بسیار اند تا بحدی که بیرون از شمارند چنانکه در منازل السایرین (۳) مذکور است .

و (۴) اعلم ان السایرین (۵) فی هذا المقامات علی اختلاف مقطع (۶) لایجمعهم ترتیب قاطع و لایقضهم منتهی جامع (۷).

رباعی (۸)

مردان خدا خود همه گونا گونند
بعضی چو الف راست و بعضی نونند (۹)(ن) (۱۰)
بعضی به میان خلق در شهرت و صیت
بعضی دگرش (۱۱) داخل علم نونند (۱۲)

نقل است که (۱۳) حضرت مصطفی صَلَّی اللّهُ عَلَیهِ وَسَلَّم (ب) (۱۴) با کمـــال

۱- آ : ترکمان : ترکان : لقب زنان از عالم بی بی و بیگم(فرهنگ آنندراج) ترکان خاتون که حرم بزرگ سلطان بود و به تربیت ابوالغنایم تاج الملك فارسی مشغول بوده ، تذکره دولتشاه ، ص ۵۹

Princess: Qazvini: The History of the World Conqueror :Vol.I.P-.۷۹

۲-آ، ب : اسلافها . ۳- ل : رحمة اللّه علیها (بجای آن همه عبارت).

۳- کتابی است نوشتهٔ شیخ الاسلام ابو اسمعیل عبداللّه بن منصور الانصاری الهروی الجبلی الصوفی یکی از اجلهٔ محدثان و عالمیان و عارفان و شعراء و نویسندگان قرن پنجم هجری است رك به : بروکلمان تکمله، ج ۱، ص ۷۷۴ . جنید شیرازی : شدّ الازار فی حط الاوزار عن زُوّار المزار مع تعلیقات ، صص ۵۶، ۱۳۳. آذر بیگدلی : آتشکدهٔ آذر مع تعلیقات ، ج ۲، ص ۷۴. حاجی خلیفه ، کشف الظنون ، ج ۲، ص ۳۳۵ . صدیق علی حسن ، صبح گلشن ، ص ۴۴ . زرکلی : قاموس الاعلام ، ج ۲، ص ۱۰۴۹. عطار : تذکرة الاولیا، ج ۱، ص ۱۵. منازل السایرین ، چاپ تهران ، ۱۳۱۵ هجری .

۴- آ ، ب، ل: ننوشته . ۵- ل : الصابرین .

۶- آ، ن : منقطع ، منازل السایرین ، ص ۹. اختلاف عظیم منظع .

۷- برای این عبارت رك به : منازل السایرین فی مقدمه الکتاب ، ص ۹.

۸- فرد. ن : نظم ت : ندارد. ۹- آ : چو نون اند .

۱۰- ن : برگ ۹۶ ب.

۱۱- آ ، ن : دیگرش . ۱۲- آن ، ن : و نور اند .

۱۳- ب : ندارد . ۱۴- ب : برگ ۱۷ الف.

مقام محمودی (۱) روی مبارك به جانب (۲) (ت) یمن گردانید(۳) و جامه را از سینه بی کینه خود دور کرد و فرمود که :

أجِدُ (۴) نَفَس الرَّحْمَن مِنْ جَانِبِ اليمن (۵)

و مرادش (۶) خواجه أُوَيْس (۷) بود .

خواجه أُوَيْس قُدِّسَ سرّهٔ (۸) در یمن شتربانی کرد (۹) و از اجرت شتربانی(۱۱) مادر صالحهٔ (۱۲) خود را نفقه داد (۱۳) و روزی از مادر اجازت خواست تا به زیارت مصطفی صلّی الله رود و مادرش گفت برود و لیکن (۱۴) اگر مصطفی صَلّی اللهُ عَلَیْهِ وَسَلَّم در خانه خودش نباشد هیچ توقف (آ : برگ ۱۸ ب) نکنی و زود بیایی .

و چون به زیارت برفت حضرت مصطفی صلّی اللهُ عَلَیهُ وَسلَّمُ درخانهٔ خود (۱۵) نبود پس زود (۱۶) به جانب یمن رجوع فرمود (۱۷) و چون حضرت مصطفی (ص) در

۱- اشاره است به آیه قرآن مجید : ۱۷ (سوره الاسری) ۷۹.

« وَ مِنَ اللَّیل فَتَهَجَّد به نَافلة لك عَسَی إنْ یَبْعَثك رَبّكَ مَقَاماً مَحمُوداً »

۲- ن : جانب . ت : برگ ۱۱ ب. ۳- ل : کردی . ن : گردانیدی . گ : کرد.

۴- ل : انی اجد .

۵- عطار : تذکرة الاولیاء ۱ : ص ۱۵. غزالی : احیاء علوم الدّین ، ج ۱، ص ۱۰۹.

ابن عربی : الفتوحات المکیه ، ج ۱، ص ۲۶۷. شوشتری : مجالس المؤمنین ، ص ۱۲۱.

رساله فریدون بن احمد سپهسالار، ص ۴ (عن ابی هریرة).

۶- ل : مرادش ازان ، ن : مراد .

۷- ل : اویس قرن بعضی از وجود ایشان انکار می کنند رك به : دائرهٔ معارف اسلامیه، اردو (مقاله اویس القرنی).

أُوَیْس اَلقَرَنی بن عامر جَزءُ بن مالك بن عمرو بن سعد: او ادراك زمانه شریف حضرت رسالت پناه نموده و غایبانه به آن حضرت ایمان آورده امّا به واسطهٔ غلبه حال و اشتغال به خدمت مادر پیر به صحبت آنحضرت نایل نشده و شتربانی کرده مزد آن را صرف معیشت خود نمود و دربارهٔ وی می گویند که در بعضی شبها می گفت . هَذه لَیْلَة الرکوع و همه شب را به رکوع به سر می برد . شب دیگر می فرموده هَذه لَیلَة السُّجُود و همه شب را به سجده به صبح می رساند . رك به : ذهبی، میزان الاعتدال ، ج ۱ ، ص ۱۲۹ . عطار، تذکرة الاولیاء ، ص ۳۱ . شرح النووی ، ج ۵ ص ۲۲۲ . کنز العمال ، ج ۷ . نجم الدّین رازی: صفة الصفوة ، ، ج۳ ، ص ۲۲.

۸- آ، ب ، ن ، گ : ندارد . ۹- گ : کردی ، گ : ص ۳۸۳.

۱۱- آ ، : اشتربانی . ل : اجره شتربانی .

۱۲- صالحهٔ صادقه . ۱۳- ل، ن ،گ : دادی .

۱۴- ب : ندارد . ۱۵- ل، ن ، گ : ندارد .

۱۶- آ، ب : ندارد ، ت : کلمه پس ندارد . ۱۷- ب : کرد.

خانه آمد نوری در خانه دید که هرگز(۱) ندیده بود ، پرسید که بر در(۲) خانه کسی آمده بود (ل) (۳) جواب شنود(۴) که :

آری از یمن شتربانی(۵) أُوَیْس نامی(۶) آمده بود تَحیّتی فرستاد و باز رفت (۷) پس حضرت مصطفی صلّی اللهُ عَلَیْهِ وَ سَلَّم فرمود که :

آری (۸) این نور أُوَیْس (۹) است که در(۱۰) خانه ماهدیه گذاشته است و خود رفته .

و نقل است که حضرت مصطفی صلّی اللهُ عَلَیْهِ وَسَلَّم جامهٔ مبارك خود(۱۱) به دست عمر فاروق (رض) پیش خواجه أُوَیْس فرستاد و وصیت کرد که :

امّتِ مرا باید که دعا کند و از حق تعالی عفو خواهد(۱۲) و چون عمر فاروق (رض) آن وصیت بجای(ب)(۱۳) آورد و(۱۴) در حالت ملاقات بعد از سلام خواجه أُوَیْس فرمود که :

وَ عَلَیْکُم (۱۵) السَّلاَم یَا عُمَرُ فَقَد عَرَفَ رُوْحِی رُوْحَكَ.

و چون آن جامه شریف را قبول کرد(۱۶) به گوشه ای رفت و آن جامه را برداشت و خدای را جَلّ جلاله (۱۷) سجده کرد و بگریست و فرمود که (۱۸).

بار خدایا ! به حرمت این جامه که از اُمّتِ مُحَمَّد(ص)(۱۹) به رحمت خود عفو کن(۲۰) و چون در دعا درنگی(۲۱) (آ : برگ ۱۸ب) شد عمر فاروق رضی الله عنه به حضرت خواجه أُوَیس حاضر آمد، فرمود (۲۲) که یا عمر شتاب کردی و رسول صَلّی اللهُ عَلَیْهِ وَسَلَّم در کارها به صبر جمیل فرمود که :

« اِذَا بِدالَك أمر فَاصبَرْ ثُمَّ أَصْبِرْ ثُمَّ أَصْبِر » (۲۳)

۱- ن ، گ : نوری در خانه دید که وقتی ندیدند ، ل : نوری در خانه دید که دیگر وقتها ندیده بود .

۲- ل : در این ، گ : « بر » ندارد .

۳- ل : برگ ۱۳ الف . ۴- ل : گفتند ، ن : شنید . ۵- ل : شترسواری ، ن : اشتربانی .

۶- گ : نام . ۷- شوشتری : مجالس المؤمنین ، ص ۱۲۱ بازگشت (بجای باز رفت) ، ل : و تحیت و سلام فرستاد و برفت .

۸- ل : ندارد . ۹- ل : اویس قرن ، گ : او ، ت : قدس سره و زادلنا سره. ۱۰- ل : در این .

۱۱- ل : جامه خود را .۱۲- ب، ن : ندارد . ۱۳- ب : برگ ۱۴ ب.

۱۴- ب ، ن : ندارد، ت : برگ ۱۲ الف. ۱۵- گ : و علیك.

۱۶- گناه امت را در خواهد چون خرقهٔ حضرت مصطفی پیش اویس بردند قبول نمود.

۱۷- ت ، ل، ن : ندارد . گ : خدای را سجده کرد. ۱۸- ت، ل : گفت . ۱۹- ل : گناه امت محمّد را .

۲۰- ل : که گناه امت محمّد را عفو کنی به رحمت خود .۲۱- گ : درنگ .

۲۲- ل: عمر فاروق رَضی الله عنه پیش خواجه أُوَیس آمد، أُوَیس فرمود . گ : حضرت خواجه اویس آمد، فرمود یا عمر ، ت : فاروق رضی الله عنه ندارد. ۲۳- از حاشیه ب : ۱۷ ب .

چون ظاهر شود ترا حالی پس صبر را کار فرمایی.

کس چون وصیّت رسول صَلَّی اللّهُ عَلَیهِ وَسَلَّم را بجای آوردی ، فلاجرم این درم را که أجرت (۱) شتربانی است(۲) بگیر و توشه ساز و باز رو به وطن (۳) که من نیز وصیّت رسول را (۴) صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ وَسَلَّم بجای آورم .

نقل است که (۵) چون قیامت شود ، أمَنَّا صَدَقْنَا ، حق تعالی هفتاد هزار فرشته را(۶) به صورت أُوَیس(۷) بیافرینند(۸) تا خواجه أُوَیْس از حضرت مصطفی در قیامت نیز مستور ماند(۹) و این فقیر از حضرت سیادت پرسید که در این (۱۰) ستر چه حکمت باشد(۱۱). جواب فرمود که :

رعایت غیوری أحمدی از حضرت اغیری(۱۲) أحدی چنانکه در حرزیمانی(۱۳) (ب)(۱۴) مذکورست که(۱۵) :

« وَ أثرِنِی وَ لاَ تُؤثِرْ(۱۶) عَلَیّ أحَداً »(۱۷)

فرد (۱۸)

می رود آتش غیرت (۱۹) به سرم شمع صفت
که چرا گرد درش باد صبا را راهست(ت)(۲۰)

۱- از اجره . ن : اجره ، گ : اجرة . ۲- ل : شتربانی حاصل شده . ن : اشتربانی باشد ، گ: شتربانی باشد بگیر .
۳- ل : و به وطن باز رو ، ت : برو باز به وطن . ۴- ت ، ن : ندارد.
۵- ل : و روایت است که . ۶- ل : ندارد.
۷- ل : ویس قرن ، ت : خواجه اویس .
۸- عطار : تذکرة الاولیاء ، باب اوّل ، ص ۱۵.
۹- ل : تا خواجه ویس را در قیامت کس نبیند .
۱۰- ل : در (بجای در این) .
۱۱- ل ، گ : است . ۱۲- کنز العمال : ج ۲، ص ۸ انی لغیور .
وَ اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ اغیر مِنیّ وَ إنَّ اللّه تَعَالی یحب من عبادة الغیور . ابن عربی : الفتوحات المکیه . ج ۱ ، ص ۱۱۵ و الغیرة من صفات المحبة فی المحبوب و المحب بوجهین مختلفین فستروا.
۱۳- « حرزیمانی » که آن را « دعای سیفی» نیز گویند ، دعای امیر المؤمنین حضرت علی کرم الله وجهه است ، رك به : فهرست کتابخانه آصفیه ، ص ۶۲، ص ۸۰ و این دعا در کتاب حرز المؤمنین لامان الخائفین چاپ یوسفی ، دهلی ۱۹۳۳م ، صص ۱۰۹ . ۱۱۶ مندرج است .
۱۴- ب : برگ ۱۸ الف . ۱۵- ن : ندارد . ۱۶- آ : تو اثر ، گ : یوثر.
۱۷- و این جمله و اثرنی الخ در کتاب حرز المؤمنین بر صفحه ۱۱۵ نوشته شده .
۱۸- ل : بیت : گ : نظم ، گ : ص ۳۸۴.
۱۹- ل : عشقت . ۲۰- ت : برگ ۱۲ ب.

با آنکه (۱) حضرت (۲) مصطفی صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمْ (۳) افضل موجودات است و خاتم انبیاست (۴) (ل) (۵) و نبوت او اشمل(۶) از نبوات جمیع انبیاست .

ای دوست بدان که نبوت دعوت خلق است به حق تعالی و ولایت قرب است(ن) (۷) (آ : برگ ۱۹ الف) به حق تعالی ، پس نبی مبعوث بود از برای ارشاد خلق و مخبر از ذات و صفات و افعال و احکام آخرت و مستفیض از جهت ولایت و از مُلك و از حق تعالی زیرا که ولایت باطن نبوّتست(۸) و نبوت به محمّد رَسُول الله ختم شد.

قَالَ اللّهُ تَعالی :

« مَا کَانَ مُحَمَّداً اَبَا أحَد مِنْ رِجَالِکُمْ وَ لکِنْ رَسُولَ الله وَ خَاتَم النَبِیّین » (۹).

و ولایت باقی باشد(۱۰) تا دنیا باقی بُوَد(۱۱) ، قَالَ اَلنَّبِیّ (۱۲) صَلّی اللّهُ عَلَیْه وَسَلّم : « مَا دامَت السَّمَوَاتُ (۱۳)والارض لله تَعَالی ثلثمائه رجالٌ قُلُوبهمُ کقَلْب آدم و أربَعُون قُلُوبهُم کَقَلْبِ مُوسَی وَ سَبعَة قُلُوبهُم کَقَلْب إبْراهیم و خَمْسَة قُلُوبهُم کَقَلْبِ جبرئیلَ و ثَلثه قُلُوبهُم کَقَلْبِ میکائیلَ وَ واحدُ قلبهُ (۱۴) کَقَلْب إسرافیل إذامَات منْهم (۱۵) واحداً نَقَل اللّهُ مَکَانهُ من الثلث و اذا مات من الثلثه ابدل الله مکانه من الخمسة و اذا مات من الخمسه ابدل الله مکانه من السبعة و اذا مات من السبعة ابدل الله مکانه من الاربعین و اذا مات من الاربعین ابدل الله مکانه من ثلثمائة و اذا مات من ثلثمائه ابدل الله مکانه من العامة ، بهم یدفع البلاء (ت : برگ ۱۳ الف) من هذا الامة»(۱۶)

۱- آ : به آنکه ، ب ، ن : با آنك. ۲-گ : کلمه حضرت مکرراً آمده است . ۳- گ : ندارد.
۴- آ ، ب ، ن : ندارد .۵- ل ، برگ : ۱۳ ب. ۶- آ، ب اشمل تر . و در ل : عبارت از نبوت .... انبیاست افتاد . ۷- ن : برگ ۹۷ الف . آ : قریبیست به حق تعالی . گ : قربت است .
۸- برای این مضمون قب : ابن عربی ، فصوص الحکم در بیان کلمه شیثیه . و طراق الحقایق ، ج ۱، ص ۵۰۳. ۹- قرآن مجید ۳۳ (سوره الاحزاب) ۴۰ از حاشیه ب ۱۸ الف یعنی نبود محمّد پدر هیچ یك از مردان شما و لیکن رسول خداست و خاتم همه پیغامبران. ۱۰- ن : بود . ۱۱- ل : باشد.
۱۲- ل : قال رسول الله، ت ،گ : « النبی» ندارد. ۱۳- ل : السماوات . ۱۴- آ، ب ، ل : قلب .
۱۵- آ : منهم واحد ، ل، ن ، گ : واحد منهم . ۱۶- علی همدانی ، روضة الفردوس برگ ۳۶۶ ب، قب : کنز العمال ، ج ۶، ص ۲۳۹. تقی الدّین عبدالملك ، نزهة الناظرین ، ص ۴۳ . سیوطی ، اللئالی المصنوعه . ج ۲، ص ۱۷۷(و فیه جاهیل) از حاشیه ب برگ ۱۸ الف یعنی مادام که آسمانها و زمین ها باشد مر خدای تعالی را سیصد مردست که دلهای ایشان همچو دل آدم است و چهل مردست که دلهای ایشان همچو دل موسی و هفت مرد است که دلهای ایشان همچو دل ابراهیم است و پنج مرد است که دلهای ایشان همچو دل جبرئیل است و سه مردست که دلهای ایشان همچو دل میکائیل است و یك مرد است که دل او همچو دل اسرافیل است چون به مرد یکی از ایشان دیگری را بجای آورد. آ ،ب، ل، ن : عبارت من الثلث ... تا ... هذا الامة حذف است و نقط کلمه لآخر نوشته شده است .

و ولایت دو قسم است :

عامّه : که مرجمیع اهل ایمان را باشد و

خاصّه : که مر اهل فنا فی الله را باشد.

پس ولی آن است(۱) که فانی گردد در نعت(۲) نور ذات و باقی باشد به بقاء ذات (۳) و ظاهر(ب) (۴) باشد باسما و افعال و از اینجاست که مشایخ فرموده اند .

« أَلْفَقِیْر إِذَالَمْ یَکُنْ (۵) یُحیِی وَ یُمِیْتُ (۶) فَلَیْسَ بِفَقِیْرٍ(۷) ».

و ولایت به اعتبار(۸) دیگر منقسم شود (۹).

به مُطلقه و مُقَیده (۱۰).

و مُطلقه صفتی (آ : برگ ۱۹ ب) باشد از صفات الهیه(۱۱) که :

« وَ هُوَ الْوَلِیُّ الْحَمید »(۱۲).

و مظهر آن عیسی علیه السّلام که ختم این ولایت به وی شود (۱۴.۱۳). و ولایت مقیده(۱۵) صفت الهی (۱۶) بود ازان رو(۱۷) که مقید (۱۸) مستند(۱۹) است به اولیاء و انبیا و قوام آن(۲۰) مقیده به این(۲۱) مطلقه است به واسطهٔ فیضی که از مطلق ولایت احدیت(۲۲) به

۱- ل ، ن : ندارد ، ت ، گ : باشد. ۲- گ : ندارد. ۳- ل ، ن ، گ : بود بحق تعالی.
۴- ب : برگ ۱۸ب. ۵- ل : گفته اند که ، ن ، گ : گفته اند . ۶- ب : کان ، ب : یحیی ولایمیت .
۷- فوائع الجمال ، ص ۳. ۸- ن ، گ : به اعتباری .۹- ل : گردد.
۱۰- قب : ابن عربی، فصوص الحکم ، ص ۱۳.
محمّد معصوم علی : طرایق الحقایق ، ج۱، ص ۵۰۳ هر یك از ولایت و نبوت یا مطلقه است یا مقیده .ولایت مطلقه : فالنبوة المطلقه هی النبوة الحقیقة الحاصلة فی الازل الباقیة ابی الابد و هو اطلاع النبی المخصوص بها علی استعداد جمیع الموجودات به حسب ذواتها و ما هیاتها و اعطاه کل ذی حقه الذی یطلبه بلسان استعداده من حیث انه الابناء الذاتی و التعلیم الحقیقی الازلی المسمی بالربوبیة العظیمة و السلطنة الکبری . و صاحب این مقام را خلیفهٔ اعظم و قطب الاقطاب و انسان کبیر و آدم حقیقی و قلم اعلی و عقل اعلی و عقل اوّل اعظم و اسامی دیگر نیر نامند ... و استناد جمیع علوم و اعمال بدین انسان کامل است ... و باطن این نبوت مطلقه ولایت مطلقه است پس ولایت مطلقه عبارتست از حصول جمیع این کمالات به حسب باطن در ازل و بقاء اینها تا ابد.۱۱- ل : الهیت . ۱۲- قرآن مجید ۴۲ (سوره الشورای) ۲۸. ۱۳- ل : بود . ۱۴- قب : ابن عربی ، فصوص الحکم ، ج ۲، ص ۳۰ .ایضاً، فتوحات المکیه ، ج ۲، ص ۱۵ ، ج ۴ ، ص ۷۶ الختم عام الذی یختم الله به الولایة العامة فی آخر الزمان و هو عیسی علیه السّلام . ۱۵- ت، ل ، ن ، گ : مقیده هم . ۱۶- ل : الهیت . ۱۷- ل ، ن : روی .
۱۸- ت، ن ،گ : مقیده. ۱۹- آ : مستند . ۲۰- ت ،- ل، ن ، گ : این . ۲۱- ل ، ن، گ : بآن .
22.Ahadiya: Unity, teaching term in Philosophy devoting simply the individuality of God's Unity... the highest degree of the divine being...EI.Vol.P.۱۸۳
(دائرة المعارف اسلامی ، لندن).

اشخاص اولیاء و انبیاء (۱) می رسد و آن (۲) مطلقه کلیه در مقیدهٔ جزئیه (۳) (ل)(۴) به وجه جزئی(۵) ظهور می کند و ظهور مطلقه در مقیده به حسب مرتبه صاحب آن است (۶).

و نبوت و ولایت انبیاء در تحت نبوت و ولایت محمّد بُوَد و ولایت اولیاء در تحت ولایت انبیاء باشد (۷) ، پس ولایت مُحمّدی به نسبت ولایت دیگر انبیاء مُطلقه بُوَد و ولایت انبیاء (ت) به نسبت ولایت اولیاء مُطلقه باشد و هر یك از این ولایت مُطلقه و مُقیّدهٔ مُحَمَّدی.

و دیگر انبیاء مقتضی(گ) (۸) مظهری است که ختم آن مُطلقه و مُقیده در آن مظهر بود در عالم مُلك.

و شیخ مُحی الدّین عربی(۹) می گوید که :

من خاتم ولایت مقیدهٔ مُحَمَّدی ام و مَهدی (۱۰) که از نسل مُحَمَّد رسول الله است (۱۱)

۱- ل ، ن : انبیاء اولیا . ۲- ل : و از ، ن : و این . ۳- ل : جزویه ، گ : جذابیه.

۴- ل : برگ ۱۴ الف . ۵- آ ، ل ، گ : جزوی. ۶- محمّد معصوم علی ، طرایق الحقایق ، ج ۱ ص ۵۰۴. و نبوت مقیده اخبار است از حقایق الهیه یعنی معرفت حق تعالی و صفات کمالیه وی و احکام وی فَإنْ ضم الیه تبلیغ الاحکام و التادیب بالاخلاق و التعلیم و القیام بالسیاسة فهو النبوة التشریعیة و یختص بالرسالة ... فالعزم خصوص مرتبه فی الرسالة و للرسالة خصوص مرتبه فی النبوة و النبوة خصوص مرتبه فی الولایة و الولایة هی الفلك الاقصی المحیط ... ولایت مقیده باطن نبوت مقیده است . فالولایة من حیث لهی صفة الالهیة مطلقه و من حیث استنادها الی الانبیاء و الاولیاء مقیدة و المقیدة متقوم بالمطلق و المطلق ظاهر فی المقید فنبوة الانبیاء و کلها جزئیات النبوة المطلقة و کذلك ولایة الاولیاء جزئیات الولایة المطلقه . ۷- ل : و نبوت و ولایت انبیاء را باشد. گ : و نبوت و ولایت اولیاء در تحت ولایت اولیاء در تحت ولایت انبیاء باشد. ۸- گ : ص ۳۸۵، ت : برگ ۱۳ ب.

۹-محیی الدّین محمّد بن علی العَربی الحاتمی الطائی الاندلسی از خلفای شیخ محی الدّین عبدالقادر جیلانی است آنچه از تصریحات اکابر است از قدوه قائلین به وحدت وجود جناب شیخ بود ، او گفته که وجود مطلق حق است و به این سخن برخی از عرفاء و جمعی از علماء وی را تکفیر نموده اند ، شیخ را تصنیفات بسیار است و معروفترین آنها فتوحات المکیه و فصوص الحکم است و در سال ۶۳۸ هـ / ۱۲۴۰ م در گذشت . رك به : جامی ، نفحات الانس ، ص ۶۳۳ . هدایت ، ریاض العارفین ، ص ۲۱۷. ۳۶۱ .۱۲ .El.Vol . اردو دائره المعارف در ذیل. ابن عربی .

۱۰- الفتوحات المکیه ، ج ۳، ص ۳۲۷ باب السادس و الستون و ثلثمائه فی معرفه منزل وزراء المهدی آخر الزمان الذی یشربة رسول الله علیه وسلّم و هو من أهل البیت ... خلیفة یخرج و قد امتلأت الارض جوراو ظلماً فیملوها قسطا و عدلالولم یبق من الدُّنیا الأ یوم واحد طول الله ذلك الیوم حتی یلی هذا الخلیفة من عترة رسول الله صلی الله علیه وَسلّم من ولَد فاطمه یواطی اسمه رسول الله صلی الله علیه وَسلّم- الفتوحات المکیه، ج ۳، ص ۳۲۷، ج ۲ ، ص - ۵۰ و نیز رك به : صحیح ترمذی ، ج ۲ ، ص ۲۶. ابن ماجه ج ۲ ، صص ۱۳۶۶، ۱۳۹۴. کنز العمال . ج ۷، ص ۱۸۶.

۱۱- ل : است صلوت الله علیه.

خاتم ولایت مُطلقه مُحَمَّدی (۱) باشد.

پس شیخ مُحی الدّین در ولایت (ب)(۲) به مرتبهٔ قلب(۳) مُحَمَّدی رسیده باشد و دیگری را ممکن نبود که بعد از وی (آ : برگ ۲۰ الف) به آن مرتبه (۴) رسد، امّا به مرتبهٔ ولایت (۵) انبیای دیگر تواند رسیدن(۶) ، هر کسی به قدر مشرب خود و مهدی به مرتبهٔ روح باشد کَذَا.

« بَیَّنَ الأَمِیرُ(۷) رَحْمَةُ اللهِ عَلَیْهِ الْوِلاَیَةُ الْمُطْلَقَةُ وَ الْمُقیَّدَة » فِی حل الفصوص (۸).

نقل است که بعضی از اولیاء فرموده اند که :

روا باشد که ولی ولی دیگر را نشناسد و روا باشد که نادیده به دیدهٔ ظاهر بشناسد (۹) به دیدهٔ باطن و روا باشد که در اوّل ملاقات نشناسد و درمیان صحبت و یا در آخر صحبت بشناسد(۱۰) و روا باشد که بعد از صحبت متکرره (۱۱) بشناسد.

امّا آنچه(۱۲) این فقیر را در وسع رود از عدد و حال ایشان در این کتاب ذکر کرده شود إنْ شَآءَ اللهُ اللّطیفَ.

ای دوست بدان که افاضل اولیاء آنند(۱۳) (ت)که صُوفیه(۱۴) قَدَّسَ اللهُ أَسْرَارَهُم ایشان را اهلِ ملامت(۱۵) نامند ، زیرا که شیخ مُحی الدّین عَرَبی قَدَّسَ اللهُ سِرَّهُ در وصفِ کمال ایشان فرموده است که :

۱- و امّا ختم الولایة المحمدیه فهو اعلم الخلق بالله لایکون فی زمانه و لایکون بعد زمانه (ابن عربی، الفتوحات المکیه ،ج ۳، ص ۳۲۹). الختم ختمان ختم یختم الله به الولایة و ختم یختم الله به الولایة المحمدیه فاما ختم الولایة علی الاطلاق فهو عیسی علیه السّلام فهو الولیّ بالنبوة المطلقه فی زمان هذه الامة. (ابن عربی : الفتوحات المکیه ، ج ۲، ص ۴۹، نیز قب : ابن عربی ، فصوص الحکم دیباچه ص۵).

۲- ب : برگ ۱۹ الف . ۳- ن : ندارد.

۴- ب : بعد ازان که بدان مرتبه . ۵- ل : ندارد.

۶- گ : رسیده تواند . ۷- ب : الامیرین ، ل : الامر .

۸- شرح فصوص الحکم را سیّد علی همدانی نوشته است . ۹- گ : بشناسد. ۱۰- ن : نشناسد .

۱۱- ت ، ل : مکروه . گ : متکرر. ۱۲- ل : این چه . ن : آنچ.

۱۳- ل ، گ : آنانند ، ت : برگ ۱۴ الف . ۱۴- گ : صوفیه اند .

۱۵- ملامتی : هجویری : کشف المحجوب ، ص ۶۸ گروهی از مشایخ طریق ملامت سپرده اند و مر ملامت را اندر خلوص محبت تأثیری عظیم است و مشربی تمام و اهل حق مخصوصند به ملامت خلق از جمله عالم خاصه بزرگان این اُمّت کَثرهُمَ اللّه و رسول (عم) کی مقتدا و امام اهل حقایق بود و پیشرو محبّان تا برهان حق بروی پیدا (ص ۶۹) نیامده بود و وحی بدو نپیوسته به نزدیك همه نیکنام بود و

(بقیه پاورقی به صفحه بعد)

« وَ هُمْ أعلَى(۱) الطائفة (۲) »

(ل)(۳) یعنی بلند تر مراتب جمیع اولیاء مرتبهٔ اهل ملامت است و ملامتی را دو تعریف کرده اند یکی آنکه ملامتی آن است که مستر احوال خود(۴.۵) و مظهر عجز باشد(۶) الاعند الضروره با آنکه هر یك از اهل ملامت را حق تعالی (۷) هزار و دویست قوه روحانیه (۸) بخشیده است که اگر یکی قوت (۹) ازان(ب)(۱۰) قوتها را بر دنیا عقبی تسلط(۱۱) کنند همه را فانی گرداند(۱۲).

(بقیه پاورقی از صفحه قبل)

بزرگ و چون خلعت دوستی در سر وی افکندند خلق زبان ملامت بدو دراز کردند و سنت بار خدای عالم جلّ جلاله همچنین رفتست که هر کی حدیث وی کند عالم را به جمله ملامت کننده وی گرداند ... و نفس لوّامه را اندر ایشان مرکب گردانیده تا مر ایشان را بر هر چه می کنند ملامت می کنند... (ص ۷۰) لاجرم ملامت خلق غذاء دوستان حقست از آنچ اندران آثار قبول است و مشرب اولیاء وی که آن علامت قرب است و همچنانك همه خلق به قبول خلق خرّم باشند و ایشان برو خلق خرم باشند.

امّا ملامت بر سه وجه است . یکی راست رفتن و دیگری قصد کردن و سه دیگر ترك کردن صورت ملامت راست رفتن آن بود کسی کار خود می کند و این راه خلق باشد اندر وی و وی از جمله (ص ۷۱) فارغ و صورت ملامت قصد کردن آن بود که یکی را جاه بسیار از خلق پیدا آید و اندر میانه ایشان نشانه گردد و دلش بجاه میل کند و طبعش اندر ایشان آویزد خواهد تا دل خود را از ایشان فارغ کند و بحق مشغول گردد به تکلف راه ملامت بر دست گیرد تا اندر چیزی که اندر شرع زیان ندارد و خلق که از وی نفرت آرند ... (ص ۷۳) امّا آنك طریقش ترك بود و به خلاف شریعت چیزی بر دست دیگر و گوید که طریق ملامت می ورزم .... (ص ۷۵) پس ملامتی را باید کی نخست خصومت دنیائی و عقبائی از خلق منقطع کند و اندر حقیقت درستی هیچ چیز خوشتر از ملامت نیست ... امّا به نزدیك من طلب ملامت عین ریا بود و ریا عین نفاق.

و علی هُجْویری حضرت مصطفی صلّی الله عَلَیْه و آله وَسَلّم و اکابر صحابه رِضْوَان الله عَلَیهم و بزرگان اَهْلِ بیتِ عَلَیهُم السّلام و دیگر پیشوایان دین همه را در ضمن ائمه ملامتیه نامبرده اند و شهاب الدّین سهروردی گفته الملامتیه لهم مزید اختصاص ما لتمسك بالاخلاص برون کتم الاحوال و الاعمال و یتلذون بکتمها فالملامتی عظم و تبع الاخلاص (عوارف المعارف برگ ۴۵ الف) و هم الرجال الدین حلوا من الولایة فی اقصی درجاتها و ما فوقهم الا درجة النبوة و هذا یسمی مقام القربة فی الولایة (الفتوحات المکیه ، ج ۱، ص ۱۸۱).

۱- ل : علی . ۲- الفتوحات المکیه ،ج ۱، ص ۱۸۱. ۳- ل : برگ ۱۴ ب .

۴- پردگی کننده (فرهنگ آنندراج).

۵- ب : باشد و (بجای و) . ۶- ل : ندارد.

۷- ت : ل : ندارد. ۸- ل : قوت روحانیت .

۹- آ : ندارد. ۱۰- ب : برگ ۱۹ ب . حاشیه قرار گرفته است .

۱۱- ت ، ب ، ن ، گ : تسلیط . ۱۲- آ : کردند . ل : کند، ن : گردانید

و به یکی قوت ازان قوتها(۱) تستیر (۲) احوال خود می کنند (۳) تا اظهار عجز باشد و هم شیخ مُحی الدّین (۴) عربی قُدّسَ سرّه فرموده است که :

« وَ نَبِیُّنَا وَ أَبُوبَکرٍ وَ عُمَرِ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَیهِمْ مِنْهُمْ (۵) »

و تعریف دوم آنکه ملامتی (۶) آن است (۷) که در مواضع شرود (۸) عبور کند (۹) از برای مشاهده اسرار قضا و قدر (۱۰) . امّا اهل شرود در شرود موافقت(۱۱) نکنند و بر این تقدیر افضلیّت (۱۲) جمیع ملامتی لازم نیاید(۱۳) بر جمیع اولیاء .

چنانکه نقل است که خدمت پهلوان محمود(۱۴) پوریا قُدّسَ سِرُّه گاه گاه در خرابات درآمدی و زنان را بفرمودی(ت) که ساق پای خود(۱۵) برهنه کنید (۱۶) و چون برهنه کردندی نظرها کردی و خدای را ثنا گفتی و(گ)(۱۷) پرسیدی که به چند کرت لذت می یابید و چون بیان کردندی و گفتندی که :

از چندین(۱۸) کرت زیادت لذّت نمی یابیم .

و خدمت پهلوان گاه گاه بودی که (۱۹) بگریستی و اهل خرابات (۲۰) نیز بگریستندی و بیشتر اهل خرابات آن روز در ستر و عفت (۲۱) بودندی تا روز دیگر (۲۲).

۱-گ : عبارت « بر دنیا... قوتها » در حاشیه صفحه قرار گرفته است .

۲- ب ، ل : تستر ن :مستّد. ۳- آ : می کند . ۴- ل : محیا .

۵- ل : ندارد گ : رضوان الله علیهم اجمعین ت : منهم نبیاً صلوت الله علیه و آله وسلّم.

۶- هجویری : کشف المحجوب ، ص ۶۸. ابن عربی : الفتوحات المکیه ، ج ۲، ص ۱۶.

۷- ل : ندارد .

۸- ت : شرور، ب، شرد . معنی شرود طلب حق باشد به خلاص از آفات و حجب و بیقراری اندران که همه بلا طلب از حجاب افتد پس حیل طلاّب را اندر کشف حجاب و اسفار ایشان بهر چندی شرود خوانند . هجویری : کشف المحجوب ، ص ۵۵). و مؤلف اللمع گفته : و الشرود نظر الصفات من منازلات الحقایق و ملازمه الحقوق (کتاب اللمع ص ۳۶۶) .

۹- آ، ب : کنند . ۱۰- ب : صدر .

۱۱- گ : امّا به اهل شرور موافقت نکند.

۱۲- ل : فضیلت . ۱۳- ن : نباشد .

۱۴- ب : خدمت پهلوان محمود ، آ، ت ، ن ، گ : ندارد.(معلوم نیست کیست)

۱۵- آ ، ب ، ل، گ : ندارد، ت : برگ ۱۴ ب. ۱۶- گ : کنند .

۱۷- گ : ص ۳۸۶. ۱۸- ل : چند.

۱۹- آ : ندارد . ل ، ن : فقط « یك گاه » را دارد. گ : خدمت پهلوان بگریستی.

۲۰- ل : روزی . ۲۱- گ : عفت و ستر .

۲۲- ل : دیگری .

(آ : برگ ۲۱ ب) و اهل ملامت از محبوبانند و افضل ایشان قُطب است .

و به مرتبهٔ قُطبیه (۱) نرسد(۲) الاّ محَبوب و هر محبوبی مُحِبّ (۳) است و هر (۴) محبّی محبوب و لیکن(ب)(۵) بر هر که امارت محبوبیت ظاهر است و علامت محبیت باطن او را « محبوب » نامند و علامت محبوبیت سبق کشف است (ل)(۶) بر اجتهاد و هرکرا علامت محبّت ظاهراست و امارت محبوبیّت (۷) باطن اورا « مُحِبّ » خوانند و امارت محبیّت سبق اجتهاد است بر کشف (۸) .

فلا جرم (۹) بدایت محبت(۱۰) امر مَوْهُوم باشد ، از اینجاست که گفته اند(۱۱) محبت حجاب است زیرا که هر کرا (۱۲) محبوب او ذات اللّه باشد ، او دایم محَجوب بود بنابر تضاد صفات مُحِبّ و مَحبوب.

۱- ت ، ل : قطبیت . ۲- ل : نمی رسد.

۳- اصطلاحات فخر الدّین عراقی ، ص ۱۰ - محبّ صاحب محبت را گویند وقتی که مستغنی از دوستی دانند ، با حق تعالی (ص ۴۱۱) محبوب حق را گویند ، اعم از آنکه دوست یا نه ، بلکه بیشتر از عبدیت و عبودیت بود.

۴- ب : ندارد .

۵- ب : برگ ۲۰ الف .

۶- ل : برگ ۱۵ الف .

۷- ل : علامت محبت - گ : کلمات « ظاهر است و .... محبت در حاشیه صفحه قرار گرفته است .

۸-مُحبّ آن است که مکایدت و مجاهدش بر مکاشف و مشاهدت سابق بود و محبوب آنکه حقیقت کشف او بر صورت اجتهاد سابق بود (محمود بن علی الکاشانی : مصباح الهدایة ترجمه عوارف المعارف ، ص۸۲) و عراقی گوید.

نهایت این کار آن است که مُحبّ محبوب را آیینه خود بیند و خود را آیینه او ... گاه این شاهد او آید و او مشهود این و گاه او ناظر این گردد و این منظور او ، کلیات عراقی ، لمعات ، ص ۳۸۳. این مطالب را مؤلف محتملاً از رساله مشارب الاذواق : علی همدانی گرفته است که :

محبت بنده حضرت صمدیت را عبارت است ازان جذاب سرّ سالك مشتاق به تحصیل این معانی که منشاء سعادات طالبان و منبع کمالات عبارت است ...(برگ ۵ الف) جمعی از روندگان راه به واسطهٔ سبق کشوف ایشان بر اجتهاد و در درجه مُحبّان و طایفه از طایفان نسبت سبق اجتهاد در درجه مُحبّان و نسبت مُحِبّی و محَبوبی از لوازم و عوارض محبت است (برگ ۷ الف) ... پس به حقیقت هر محبوبی مُحِبّ و هر مُحَبی محبوب باشد و این معنی از غرایب اسرار محبت است ، باز چون آفتاب محبت از برج وحدت بتابد ظِلال نسبت و اضافات به سوی عدم شتابد ، عارف محب و محبوب و محبت را جز یك حقیقت نیابد (رساله مشارب الاذوق نسخه خطی متعلق به دانشگاه ، پنجاب و موزه بریتانیا).

۹- گ : لاجرم . ۱۰- گ : محبیت .

۱۱- ل ، ن : گفته اند که . ۱۲- ن : که را

و هر کرا محبوب او محبت ذاتیه بود (۱) محجوب نباشد زیرا که اجتماع جهات محبت (۲) که آن محبّیت و محبوبیّت است حاصل نشود الأ به آن معنی که مُحبّ دوست ندارد مگر محبت ذاتیه را کَمَا : قَالَ سیّد الطّائفه (۳) وَ النُّورِی (۴) قَدَّسَ اللّهُ أسْرَارَ هُمَا :

« اَلْمَحبّة محبّة (۵) اْلمحبّة (۶) »

پس هر آینه حجاب مَرْتفَع شود زیرا که چون محبت ذاتیه محبوب او گردد، تضاد از جهات محبت(۷) مَرْتفَع شود به وسیلهٔ فناء (۸) (آ: برگ ۲۱ب) مُحِبّ در محبت که محبوب اوست کَماَ(۹) اْلمَحققون(۱۰) .

« اَلْمَحب و اَلْمحبوب(۱۱) و اَلْمحبَة شی ءَ وَاحدَ »

پس هر آینه شاید که مُحبّ تکلم کند به خصایص محبوب(۱۲) و محبوب به خصایص مُحبّ و صاحب صدر جمیع محابیب(۱۳) حضرت(۱۴) مُحَمَّد(۱۵) (ب)(۱۶) رَسُول اللّه است صَلَّی اللّه عَلَیْهِ وَسَلَّم زیرا که او داعی بود مر اهل جبروت (۱۷) و ملکوت(۱۸) و ملك (۱۹) را

۱- ت ، ل ، ن ، گ : باشد. ۲- فوائح الجمال ، ص ۸۳ لیست المحبة الاموافقة المحب و المحبوب .

۳- مراد از سیّد الطائفه جنید بغدادی است.

۴- احمد بن محمّد ابو الحسین النّوری : ابو الحسین نوری قَدَّسَ اللّهُ سرّہ و نام وی احمد بن محمّد و گویند محمّد بن محمود احمد درست تر است . معروف است به ابن الغوی ، مولد وی بغداد بوده ، با سری سَقْطی و محمّد علی قصاب و با احمد ابو الحراری صحبت داشته ، ذوالنّون مصری را دیده بود از اقران جنید بوده پیش از جنید برفته از دنیا در سنه در سنه۲۹۵ هجری و در تاریخ یافعی ، ص ۲۸۶ گفته رك به : طبقات الصوفیه ، ص ۱۵۱. جامی : نفحات الانس ، ص ۸۷. ابوالفرج جوزی : المنتظم فی تاریخ الملوك و الامم ، ج ۶، ص ۷۷. ۵- ل : از هما المحبة (بجای المحب).

۶- جنید رحمة اللّه گفته است : المحبة محبة المحبة للمحب لمحب الحیب و نوری رحمة اللّه گفته است محبة الحیب الحیب . محمود بن علی کاشانی : مصباح الهدایة ترجمه عوارف المعارف ، ص ۲۳۱. عبدالحسین شیرازی : رسائل نعمت اللّه ، ص ۴۷.

۷- آ ، ب ، ت : ندارد . ۸- ل : آفتاب (بجای فنا). ۹- گ : کمال . ۱۰- آ، ن : المحقق.

۱۱- آ، ب : کلمه المحبوب ندارد. ۱۲- فوائح الجمال ، ص ۳۵ و من احبّ مشیأ اکثر ذکره .

۱۳- آ، ن : محابت . گ : محابیت .

۱۴- ب ، گ : کلمه حضرت ننوشته .

۱۵- ل : مصطفی (بجای محمّد) . ۱۶- ب : برگ ، ۲ ب.

۱۷- عالم الجبروت عالم الاسماء و الصفات الالهیة . (کاشی : اصطلاحات الصوفیه ، ص ۸۹).

۱۸- عالم الخلق و عالم الملك و عالم الشهادة هو عالم الاجسام و الجسمانیات . (کاشی ، اصطلاحات الصوفیه ، ص ۸۹) و نیز رك به : دائرة المعارف اسلامی ، لندن ، ج ۱ ،ص ۳۵۰.

۱۹- عالم الامرد و عالم الملکوت و عالم الغیب هو عالم الارواح و الروحانیات لانها وحدت بامر الحق(اصطلاحات ایضاً).

به حق در ازل و أبد و انبیاء دیگر در دنیا داعی آمدند بحُبٌ (۱).

و در مرتبهٔ قطبیه (۲) در هر زمان واحدی باشد که او را غوث خوانند و وظیفهٔ مرتبهٔ قطبیت (۳) « اللّه » «اللّه» باشد به سکون حرف ها (۴) و تخفیف همزه (۵) .

نقل است که روح اعظم تا در وجود آمده است « اللّه گفتن » آغاز کرده است و می گوید تا قیامت (ل)(۶) قائم شود و هنوز تمام نکرده باشد و مراد از این « اللّه گفتن »(۷) اللّه دیدن است ، فلاجرم نه در دنیا تمام شود و نه در آخرت کما قیل :

« إنَّ اللّهَ تَعَالی لاَ یَتَجلّی فِی(گ)(۸) صُوْرَةِ مَرتَّیْن وَ لاَ فِی صُوْرَةِ الْاَثنَیْن (۹) »

و تا قطبی(۱۰) از اقطاب مدار و یا فردی از افراد در دنیا باقی باشد قیامت قائم نشود ، قَالَ صَلّی اللّهُ عَلَیْهِ وَسَلَّم :

۱- آ : فحسب . ل : فحب . ن : محسب. ۲- ت ، ل : قطبیت.

۳- ل : ندارد. بعضی مشایخ شخصی واحد را غوث و قطب نامند و صاحب فتوحات می فرماید که غوث جداست و قطب الاقطاب جداست . رك به :محمّد علی تهانوی ، کتاب کشاف اصطلاحات الفنون ، ج ۳، ص ۱۱۶۸ نیز ص ۱۰۹۱. ۴- آن ، ن : حرفها .

۵- ابن عربی، الفتوحات المکیه ، ج ۲، ص ۶ . ۶- ل : برگ ۱۶ الف . ۷ - ت : برگ ۱۵ ب.

۸- گ : ص ۳۸۷.

۹- گ : للاثنین . لمعات (کلیات شیخ عراقی) ص ۳۸۱ محبوب در هر آیینه هر لحظه روی دیگر نماید و هر دم به صورتی دیگر می آید ، زیرا که بصورت به حکم آیینه هر دم دگرگون می شود و آیینه به حکم اختلاف صورت هر نفس حسب احوال دگرگون می گردد و بر یك قرار نمی ماند(۳۸۲) ازین جاست که هرگز در یك صورت دو بار روی ننماید و در دو آیینه به یك صورت پیدا نیاید، ابو طالب مکی رَحْمَةَ اللّه عَلَیْه می فرماید که لایتجلی فی صورة مرّتین ... لاجرم هر عاشقی ازو نشان دیگر و هر محبّی ازو عبارتی دیگر .

۱۰- قطب و قدیسی غوشا باعتبار التجاء الملهوف إلیه و هو عبارة عن الواحد الذی هو موضع نظر الیه فی کل زمان اعطاء الطلسم الاعظم من لدنه هو الواحد الذی هو موضع نظر اللّه تعالی من العالم (سیّد علی جرجانی ، کتاب التعریفات ، ص ۷۶. کاشی : اصطلاحات الصوفیه ، ص ۱۴۱) و اما القطب الواحد فهو روح محمّد صلّی اللّهُ عَلَیْهِ وَسَلّم و هو المَدّ لجمیع الانبیاء... و لهَذا الرّوح المُحمّدی مظاهر فی العالم أکمل مظهره فی قطب الزمان و فی الافراد . ابن عربی : الفتوحات المکیه ج ۱، ص ۱۵۱. اما الاقطاب من امته الذین کانوا بعد بعثته الی یوم القیامة فهم اثنا عشرا قطبا و الختمان خارجان عن هؤلاء الاقطاب فهم من المفردین . (ابن عربی : الفتوحات المکیه ، ج ۴، ص ۷۵) قطب یك تن است که او محل نظر خدای تعالی بود نظری خاص از جمیع عالم در هر زمان و آن قطب مثل دل مُحَمّد مصطفی است و این قطب مدار را فیض از حق تعالی بی واسطه می رسد .... و وجود جمیع موجودات از اهل دنیا و آخرت یعنی علوی و سفلی به وجود این قطب قائم است. برای تفصیل رك به : محمّد علی تهانوی ، کتاب کشاف اصطلاحات الفنون ، ج۳، ص ۱۱۶۸ به بعد و اردو دائره معارف در ذیل کلمه ابدال.

« لاَ تَقُوْمُ السَّاعَةُ حَتّی لاَ يَبْقَی فِی الْأَرْض مَنْ يَّقُولَ (۱) اللّه اللّه (۲)

و قطب به جمیع کمالات و صفات (آ : برگ ۲۲ الف) الهیه موصوف است الاّ به وجوب ذاتی زیرا که به واسطه امکان امتیاز حاصل گشت (۳) میان خلیفهٔ حدیث و متخلف قدیم که واجب الوجود است و هیچ ذره ای فیض نگیرد الا از قطب که خلیفهٔ اهل جبروت است (۴) و ملکوت و مُلك است .

شعر(۵)

فَذَاتی بِاللّذَات خَصَّتْ عَوَالِمی(۶) (ب) (۷) بِمَجْمُوْعِهَا اَوْرَادَ (۸) جَمَعَ وَ عَمَّتْ (۹)
وَ جَادَتْ وَ لاَ اسْتَعْدَادَ کَسَبِ بِفَیضِهَا وَ قَبْلَ التَّهَیَّ لِلْقَبُوْل اسْتَمدَّتْ
فَبِا النَّفْسِ(۱۰) اِشْبَاحَ الْوَجُوْدِ تَنَعَّمتْ وَ بِالرُّوْحِ اَرْوَاحِ الشُّهُوْدُ تَهَنّتَ (۱۱)

و الافـراد(۱۲) که محاکیم قطب نباشند و افراد صوفی منتهی باشند و امّا غیر ایشان صوفی صاحب حال تمام و متصوف صاحب علم (۱۳) جام (۱۴) و متشبه(۱۵) نیکنام باشند(۱۶).

و به کمال مرتبهٔ قطبیه محیط نتواند بُوَد الا(۱۷) اللّه تعالی و علم و معرفت قطب و افراد محیط است(ت) (۱۸) به جمیع مراتب عوالم (۱۹) و وجود به اجمال و تفصیل نیز علی

۱- ن : یقال . ۲- قب : المسلم ج ۱ ص ۱۳۱ (عن أنس). ۳- ب : گشته .
۴- گ : « است » ندارد. ۵- ن ، گ : نظم ، ت : عربیه . ۶- آ : عواتی ، ب : عوالیا .
۷- ب : برگ ۲۱ الف . ۸- آ ، ب ، ت ، ل ، ن ، گ : امداد و تصحیح از روی دیوان ابن الفارض ، ص ۸۶. ۹- ل : غمت. ۱۰- ل ، ن ، گ : فبالنفس.
۱۱- اقتباس از التایة الکبری السماة بنظم السلوك ابن الفارض دیوان ، ص ۸۶ در ت شعر مقلوب و حذف شده است .
۱۲- برای افراد رك به : صفحات پیش . گ : الاافراد.
۱۳- ب : حلم . ۱۴- آ، ب، ل : خام . ۱۵- ت ، ل : مشبّه.
۱۶- ترجمه اردو ، عوارف المعارف ، ص ۱۰۶ ، عوارف المعارف شامل به احیاء علوم الدین ج ۱، ص ۳۴۵، الباب السابع فی ذکر المتصوف و المتشبه به (ص ۳۴۷) و طرایق الصوفیه اوله ایمان ، ثُمّ علم ، ثُمّ ذوق، فالمتشبه صاحب ایمان و ایمان بطریق الصوفیه (ایمان بالقدرة) اصل کبیر قال الجنید رَحمَه اللّه عَلَیه : الایمان بطریقنا هذا ولایه و وجه ذلك ان الصوفیه تمیز و الاحوال عزیزه ...(ص ۳۴۹) فالمتشبه صاحب ایمان و المتصوف صاحب علوم جام ... و الصوفی صاحب الذوق ... (ص ۳۵۱) فالصوفی فی مقام المفردین و المتصوف فی مقام السائرین ... فالصوفی فی مقام الروح صاحب فشاهده و المتصوف فی مقارّ القلب صاحب مراقبهٔ و المتشبه فی مقامة النفس صاحب مجاهدة و صاحب محاسبة .
۱۷- ل : الی . ۱۸- ت : برگ ۱۶ الف. ۱۹- ن : عالم .

الاصَح و لکن به دفعات کثیره و التفاتات نثیره لاجرم مُختَرعِ ایشان (۱) باقی بود همیشه .

و چون ولی ضابط جمیع حضرات نباشد و التفات از مُخترع خود بردارد و آن مخترع فانی شود(۲) (ل)(۳) و لکن(۴) اطلاع (۵) ایشان بر مراتب (آ : برگ ۲۲ب) وجودیه مثل اطلاع حق تعالی نباشد زیرا که اطلاع حق شهودی بود و اطلاع ایشان علمی باشد از بهر آنکه اگرچه (۶) اعیان ثابتهٔ (۷) قطب و افراد که آن قَوَابلِ (۸) ایشان است جامعهٔ جمیع قَوَابلِ اعیان ثابته است امّا قابلیت قُطب و فَرد به فیض اقدس (۹) که عبارت است(۱۰) از ظهور واحدّیت (۱۱) (ب) حاصل آمد.

و وجود خارجی هر یك مستعد(۱۲) قبول مَوَاهب است از فیض مقدّس که عبارت بُوَد از ظهور و احدّیت (ب)(۱۳) حاصل گشت ، پس فیضِ اقدس اوّل با قدم موجودات که قُطب است برسد و چون آن فیض به متأخر رسد فیض مقدس نامند(۱۴) لاجرم فیض کلّی جز این دو نباشد و افیاض باقیه(۱۵) جزئیات (۱۶) این دو فیض باشد(۱۷).

۱- ل : اسنان . ۲- ل : بود . ۳- ل : برگ ۱۶ الف.

۴- ل ، گ : و لیکن . ۵- ب : اختراع . ۶- گ : زیرا اگر (جای از بهر آنکه اگرچه).

۷- الاعیان الثابته هی حقایق الممکنات فی علم حق تعالی ، کاشی : اصطلاحات الصوفیه ، ص ۹،

۸- قوابل الامر : (المنجد) ، ت : قوایل.

۹- تکلم ابن عربی نوعین من الفیض الالهی الفیض الاقدس و الفیض المقدس و الاوّل سابق علی الثانی فی منطق النظام الوجودی لا فی الواقع ... و امّا الفیض المقدس فهو ظهور الاعیان الثابته من العالم المعقول الی العالم المحسوس هو سرّ القدران الفیض الاقدس هو علی الحق فی الصور المعقولة للکائنات فصوص الحکم الجزء الثانی صص ۸ . ۹ ، عبارة عن المتجلی التجلی الذاتی الموجب لوجود الاشیاء و استعداداتها فی الحضرة العلمیة و الفیض المقدس عند هم عبارة عن التجلی الوجودی الموجب لظهور مایقتضیه تلك الاستعدادات فی الخارج کذا فی شرح الفصوص للمولوی الجامی فی الفص اوّل و در کشف اللغات گوید: فیض اقدس آن را گویند که منزه باشد از شوائب کثرت اسمایی و نقایص حقایق امکانی پس بدانکه فیض اقدس عبارت از تجلّی حُبِّ ذاتی که موجب است مر وجود اشیا را استعدادات آن را در حضرت علمی ، پس در حضرت عینی و قیل فیض اقدس فیض حق تعالی که واسطهٔ روح اعظم بَوَد و بدین فیض شئونات ذاتیه و اعیان ثابته گشتند و فیض مقدّس عبارت است از تجلیات اسمائی که موجب است مر ظهور چیزی را که تقاضا کرده است استعداداتِ آن را در خارج وجود و قیل فیض مقدّس فیض حق تعالی که واسطهٔ روح اعظم بود و بدین فیض وجود جمیع ارواح و نفوس پیدا شد. رك به : محمّد علی تهانوی : کتاب کشاف اصطلاحات الفنون ، ج ۲، صص ۱۱۲۷ . ۱۱۲۸ .

۱۰- ب : عبارت بود . ۱۱- آ ، ن ، گ : ظهور واحدیت . ۱۲- ل : هر که مسور گ : هر یك که .

۱۳- ب : برگ ۲۱ب . ۱۴- ن : ندارد.

۱۵- ب : خوانند . آ : یافته

۱۶- ل : جزویات . ۱۷- ل ، ن، گ : باشند .

و عوالم (۱) وجود سیصد و شصت (۲) هزار باشد و در بعضی روایات هفتاد هزار (۳) و در بعضی هژده (۴) هزار(۵) و در بعضی روایات (۶) هژده (۷) عالم باشد چنانکه :

عَقلیه و رُوحیه(ت) و نَفسیه و طبیعیه و جسمانیه و عنصریه (گ) (۸) و مثالیه و خیالیه و بَرزخیه و حشریه و جناتیه و جهنمیه (۹) و اعرافیه و رؤیتیّه (۱۰) و صوریه(۱۱) و جمالیه و جلالیه و کمالیه .

و مجموع این عوالم مذکوره در دو عالم ظاهر و باطن (۱۲) که عالم(۱۳) غیب و شهادت است (آ: برگ ۲۳ الف) مندرج باشد (۱۴) و قَالَ اللّٰهُ تَعَالی جَلَّ جَلَالُهُ(۱۵).

« عَالِمُ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ » (۱۶) .

و موضوع علم تَصوُّف ذَات و صفات و اسما باشد و مبادی آن معرفت خدایست (۱۷) و فائده آن و اصطلاح این قوم در آن و آنچه معلوم شود بدیهه(۱۸) تا مبنی(۱۹) مسایل باشد(۲۰)(ل)(۲۱) و مسایل آن کیفیت صدور کثرت است (۲۲) از وحدت و رجوع کثرت به وحدت و بیان مظاهر اسما و بیان (۲۳) کیفیت سلوك ایشان (۲۴) و نتایج آن

۱- العالم : عالم عبارتی است از مخلوقات خداوند و گویند هژده هزار عالم و پنجاه هزار عالم و فلاسفه گویند : دو عالم علوی و سفلی و علمای اصول گویند : از عرش تاثری هرچه هست عالمست و در جمله عالم اجتماع مختلفات بَوَد و اهل این طریقت نیز عالم ارواح و نفوس گویند و مرادشان نه آن بَوَد که فلاسفه را بَوَد که مرادشان اجتماع ارواح و نفوس باشد .(هجویری : کشف المحجوب ، ص ۵۰۱) امّا عدد عالم ها در بعضی از روایات آمده است که هیجده هزار عالم است و به رو آیتی هفتاد هزار عالم و به رو آیتی سیصد و شصت هزار عالم است و لیکن جمله در دو عالم خلق و آمر که مُلك و ملکوت است مندرج است .(مرصاد العباد ، ص ۳۲...) و مناسب تر آنست هفتاد هزار است (نجم الدّین رازی ، مرصاد العباد ،صص ۳۲، ۱۷۱).

۲- ن : شست . ۳- ب : ندارد . ۴- ب : هشده ، ن : هیجده . ۵- ب : ندارد . ۶- ب : ندارد.

۷- ب، ل : هیجده . ۸- گ : ص ۳۸۸ ، ت : برگ ۱۶ ب .

۹- ل : غصمیه و اعرافیه . ۱۰- ت ، ل : روییه . گ : رویته . ۱۱- گ : منوره (بجای صوریه).

۱۲-گ : باطن و ظاهر. ۱۳- گ : « که عالم » ندارد.

۱۴- ب : مندرك ل : مندرجست . ۱۵- آ ، ل ، ن ، گ : ندارد.

۱۶- قرآن مجید ۵۹ (سوره الحشر) ۲۲ یعنی دانای نهان و آشکار است ، اوست بخشایندهٔ مهربان (کشف الآیات).

۱۷- گ : خد آن . ۱۸- آ ،ب : ندارد . ل، گ : ببدیهه ، ن : ببنیت .

۱۹- ت : ندارد ل : با مبنی مسائل ، ن ، گ : تا مبنی مسائل آن . ۲۰- ب، ت : ندارد.

۲۱- ل : برگ ۱۶ الف. ۲۲- آ ، ت : کثریست .

۲۳- آ : بیان و مظاهر اسماء و بیان . ل : بیان مظاهر اسماء و بیان، ن : بیان مظاهر .

۲۴- آ، ب : ندارد.

چنانك (۱) ذکر کرده شود (۲) إن شآءَ اللّٰهُ اللّطِيف (۳) تعَالی :

و بعد از مرتبهٔ قطب مرتبهٔ امامین (۴) است که و زیرین نیز گویند (۵) (ب)(۶) و بعد از آن (ن)(۷) مرتبهٔ اولیاء اربعه (۸) کالخلفاء و(۹) الراشدین بعد ازان مرتبهٔ بُدَلاءِ(۱۰) سبعه که حُفاظِ اقالیم سَبعه باشند.

۱- گ : چنانکه .

۲- التصوف : علم یبحث فیه من الذات الاحدیة و اسمائه و صفاته من حیث انها موصلة لکل من مظاهرها و منسوباتها الی الذات اللالهیة و موضوعة الذات الاحدیة و نعوتها الازلیة و صفاتها السرمدیه و مسائله کیفیة صدور الکثرة عنها و رجوعها الیها و بیان مظاهر الاسماء الالهیة و النعوت الرّبانیة و کیفیة رجوع اهل اللّه تعالی و کیفیة سلوکهم و مجاهداتهم و ریاضتهم و بیان نتایج کل من الاعمال و الاذکار... و مبادیه معرفة حده و غایة و اصطلاحات القوم فیه . (بهاء الدّین آملی : الکشکول، ج ۵، ص ۳۹۳).

۳- گ : « اللطیف » ندارد.

۴- امامین دو کس اند ، یکی برمِین غوث و نظرش در ملکوت باشد و دیگر بریسار او نظرش در ملك بودی ، وی اعلی تر از صاحب خود است و خلیفه می گردد از غوث . (احمد ، اصطلاحات الصوفیه ، ص ۴) و محیی الدین ابن عربی ذکر اولیاء کرده همی گوید منهم رضی اللّه عنهم الائمة و لایزیدون فی کلّ زمان اثنین ... و هما اللذان یخلفان القطب إذامات و هما للقطب به منزلهٔ الوزیرین . (ابن عربی : الفتوحات المکیه ، ج ۲، ص ۶). الکشف کلا لایحصل إلاّ لامامین (ابن عربی : کتاب مواقع النجوم ، ص۱۵۰). و نیز رك به : اردو دائره معارف اسلامیه در ذیل ابدال.

۵- ل : ندارد. ۶- ب : برگ ۲۲ الف .

۷- ن : برگ ۹۸ ب .

۸-محتملاً همین اولیای اربعه را اوتاد گویند که بقول ابن عربی الاوتاد اربعه فی کل زمان لایزیدون ولاینقضون (ابن عربی: الفتوحات المکیه ، ج ۲، ص ۷) که در چهار رکن عالم نامزد اند یعنی در غرب عبدالعلیم در شرق عبدالحی در شمال عبدالمجید و در جنوب عبدالقادر که محافظت جمله عالم و معموری دنیا از برکت ایشان است (احمد: اصطلاحات صوفیه، ص ۴).

۹- ل : ندارد.

۱۰- و مِنهم رَضیَ اللّه عَنْهُم الإبدال و هم سَبْعة لاَیَزیدون وَ لاَیَنقصون یَحفظ اللّه بِهُم الاقالیم السبعة لِکُلّ بدل اقلیم فیه ولایته الواحد (ابن عربی : الفتوحات المکیه ،ج ۲، ص ۷) . فانا بدال سبعة و من هذا السبعة اربعة هم الاوتاد و اثنان هما الامامان و واحد هو القطب . (الفتوحات المکیه ، ج ۱، ص ۱۶). بعضی تعداد ابدال چهل و بعضی هفت می گویند . و بعضی گویند که اوتاد از جمله ابدال اند و دو دیگر از ابدال امامان اند که وزیران قطب اند و دیگری قطب است و این هفت تن را ابدال بنابر آن گویند که چون یکی از اینها برود دیگری که به حسب مرتبه فروتر ازو بود بجای او نشیند و حفظ مرتبه وی کند... و در هفت اقلیم می مانند.و آنکه در اقلیم اوّل است بر قلب ابراهیم علیه السّلام است و نام او عبدالحی و آنکه در

(بقیه پاورقی به صفحه بعد)

و بعدها مرتبهٔ اولیاءِ عَشَرَةَ کَالعَشَرَہِ المُبَشَّرَۃِ (۱)

و بعدها مرتبهٔ (۲) دوازده ولی که حاکم اند بر دوازده برج آنچه متعلق است بدان از حوادث اکوان (۳).

و من بعد مرتبهٔ عشرین است (۴) .

و من بعد مرتبهٔ بُدَلاءِ اربعین(ت) و اولیاء تسعة و تسعین و ثلثمائة و تسعین .

و این اولیاء معدودین وُ کلاءِ اللّه اند فِی اَلعَالِمین که هرگز زیادت و نقصان نشود عددِ این عزیزین(۵) تا باقی بُوَد دنیا و رسم دین .

امّا (۶) عددِ اولیاءِ دیگر که (۷) (آ : برگ ۲۳ ب) زیادت و نقصان شود به حسب غلبهٔ تجلّی باطن بر ظاهر و ظاهر بر باطن و قدر نوبت (۸) غلبهٔ هر یک صد سال بَود ، لاجرم

(بقیه پاورقی از صفحه قبل)

دوم است بر قلب موسی (ع) است و نام او عبدالعلیم و آنکه در سوم است بر قلب هارون علیه السّلام است و نام او عبدالمرید و آنکه در چهارم است نام او عبدالقادر است و او بر قلب ادریس است علیه السّلام و آنکه در پنجم است بر قلب یوسف است علیه السّلام و در نام او عبدالقاهر و آنکه در ششم است بر قلب عیسی است علیه السّلام و نام او عبدالسمیع و آنکه در هفتم است بر قلب آدم است علیه السّلام و نام او عبدالبصیر و این هفتم خضر است وظیفهٔ ایشان مدد خلایق است و همه عارف به معارف و اسرار الهی که در کواکب سبعه است اللّه تعالی در ایشان همه تأثیر داده است . رك به : محمّد علی تهانوی : کتاب کشاف اصطلاحات الفنون ، ج ۱، ص ۱۴۸و اردو دائره معارف اسلامیه در ذیل ابدال.

۱- العشرة المبشره ده کس از اصحاب کرام رِضوَان اللّه عَلَيهم که آنان را بهشت موعود گردید، و آنان حضرت ابوبکر و حضرت عمر و حضرت عثمان و حضرت علی و حضرت سعد بن ابی وقاص و حضرت سعید بن زید و حضرت طلحه و حضرت زبیر و حضرت عبدالرّحمن بن عوف و حضرت ابو عبیده بن الجراح . ابن عربی ، الفتوحات المکیه ، ج ۳، ص ۱۹۹- ابو داود ، ص ۸ ، و نیز رك به : دائرة المعارف اسلامی ، لندن ، در ذیل العشرة المبشره .

۲- آ، ب : ندارد .

۳- و منهم رضی اللّه عنهم النقباء و هم اثناعشر نقیبا فی کل زمان لایزیدون ولاینقصون علی عدد بروج الفلك الاثنی عشر(ابن عربی : الفتوحات المکیه ، ج ۲، ص ۷).

۴- ت ، ل ، ن ، گ : ندارد، ت : برگ ۱۷ الف . ۵- ب ، ن ، گ : عزین . ل : ندارد.

هجویری : کشف المحجوب ، ص ۲۲۹ و سرهنگان درگاه حق جلّ جلاله سیصدند که ایشان را اخیار خوانند و چهل دیگر که ایشان را ابدال خوانند ، هفت دیگر که مر ایشان را ابرار خوانند و چهارند که مر ایشان را اوتاد خوانند و سه دیگر که مر ایشان را نقیب خوانند و یکی که ورا قطب خوانند و غوث خوانند و این جمله هر یك دیگر را بشناسند .

۶- آ : ماعد (بجای اما عدد) . ۷- گ : ندارد .

۸- آ ، ب : نوبت ، ن : غلبهٔ نوبت .

در آن صد سال که نوبت غلبهٔ تجلّی باطن بود بر ظاهر، اولیاء الله اندك (۱) باشند و اگر بر عکس باشد بر عکس (۲) باشند .

و افراد نیز باشند(و) بسیارند (۳) قَدَّسَ اللّٰهُ أَسْرَارَهُم و در مرتبه با قطب مساوات دارند. زیرا که بلاواسطه از حق تعالی فیض می گیرند . چنانك (۴) قُطبِ الأ آنکه قطب خلیفه است در افاضت و افراد اگرچه افاضه(۵) می کنند(۶) از جهت فُتُوّت (۷) است نه از جهت خلافت .

و بعضی از افراد بر قلب مُحَمَّد(ص)(۸) باشند چنانکه ختم(۹) خاص و عدد افراد زیادت و نقصان شود و هر سه ختم (ب)(۱۰) از(۱۱) افراد باشند و مجذوبان(۱۲) رجال غیب(۱۳) (گ)(۱۴) نیز بیش و کم شوند و گفته اند که رجال غیب همه از جنس اتراك و هنود باشند .

و عرائس الله (۱۵) چهار هزارند که ایشان را ضنائن الله (۱۶) خوانند و

۱- ن : بسیار . ۲- ل ، ن ، گ : عکس .۳- آ : باشند ، بسیارند . ب: باشند ، بسیارند . ت ، ل،گ : بسیارند ، « باشند » ندارد. ن : بسیاراند. ۴- گ : چنانکه . ۵- ل ، گ : افاضت .

۶- گ : آن از . ۷- الفتوة : هی عندالسکین کف الاذی و بذل الندی و ترك الشکوی (محمّد علی تهانوی ، کتاب کشاف اصطلاحات الفنون ، ج ۳، ص ۱۱۵۶). ۸-گ : محمّد علیه السّلام .

۹- ختم خاص هو فی الرتبة دون عیسی علیه السّلام . (ابن عربی : الفتوحات المکیه ، ج ۱، ص۱۸۵).

۱۰- ب : برگ ۲۲ ب . ۱۱- آ ، ب : ندارد ، ت : ان. ۱۲- آ : مصحفا : محدد باز .

مجذوب من ارتضاه الحق تعالی لنفسه و اصطفاه لحضرة انسه و طهره بما قدسه فحاز من المنح و المواهب ما فازبه بجمیع المقامات و المراتب بلا کلفة لمکاسب و المتاعب، محمّد علی تهانوی : کتاب کشاف اصطلاحات الفنون ، ج ۱، ص ۱۸۹.

۱۳-فمنهم رَضِی اللّٰه عَنهُمْ : رجال الغیب وَ هُم عشرة لایزیدون ولاینقصون هُم اهل خشوع ولا یتکلمون الاهمسا لغلبة تجلی الرّحمن علیهم دائما فی احوالهم .... و اعلم ان رجال الغیب فی اصطلاح اهل اللّٰه یطلقونه ...علی القوم الذین لایاخذون شیئاً مِنَ العلوم و الرزق المحسوس من الحس و لکن یاخذونه مِن الغیب . (ابن عربی ، الفتوحات المکیه ، ج ۲، ص ۱۱). ۱۴- گ : ص ۳۸۹.

۱۵- ابا یزید یقول : اولیـــاء عرائس اللّٰه تعالی ولایری العرائس الا الدّنیا و الآخره (قشیری ، الرسالة القشیریه ، ص ۱۱۸) و امّا غیرت محبوب بر اطلاع غیر بر حال مُحبّ چنان بود که حالی او را از نظر اغیار به حجاب عزت و قباب غیرت خود مستور دارد تا جز نظر او بروی نیاید که اولیائی تحت قبائی لایعرفهم غیری ... این غیرت که مانند غیرت رجالست بر نساء هما تا مضمون این حدیث الاولیاء و عرائس اللّٰه فی الارض اشارت بدین معنی بود . محمود کاشانی : مصباح الهدایة ، ص ۳۳۰.

۱۶- ضنائن اللّٰه : ای خواص خلقه (المنجد).

و امّا حال الغیرة من الحق و هی خصبة باولیائة حیث ستر هم عن سائر عباده فحبب الیهم و و فقهم للمعرفة بحکم المومن فاتصفوا بصفة سیّد هم فکانوا عندهم خلف حجب الفوائد منهم ضنائن اللّٰه و عرائسه

(بقیه پاورقی به صفحه بعد)

مناظر اللّه (۱) نیز گویند و احوال ایشان را از خلق و از ایشان نیز حق تعالی پوشیده است . (ت)

و از معتمدی شنوده شد که اولیاء اللّه بیست هزار و یکی تن (۲) باشند و هر طائفه را از ایشان امامی باشد که دیگران منقاد آن (آ : برگ ۲۴ الف) امام خود باشند الا آن یکی که جبلّی باشد و منقاد کسی نگردد و با کسی نسازد و تنها باشد.

و بعضی از اولیاء را که « اخیار»(۳) نامند و به عدد هفت باشند و سیّاح نیز خوانند زیرا که خدای تعالی ایشان را (۴) با کمال معرفت بخشیده (۵) و در بساط دنیا به سیاحت امر کرده (۶) از برای مصالح عُباد و طلاّبی را(۷) که در اطراف دنیا باشند ، ایشان را(۸) اهل سیاحت ارشاد می کنند.

و خدمت شیخ کتانی(۹) قَدَّسَ اللّه سرّهٗ السُّبْحانی فرموده است که نقبا سیصد است و نُجُبَا هفتاد و بُدَلا چهل و اخیار هفت و عمد چهار و غوث یکی و مسکن نُقَبَا مغرب است و مسکنِ نُجُبَا در معر و مسکن بُدَلا شام و اخیار دایم در سیاحت باشند در روی زمین و عُمُد در زوایای ارض باشند و مسکن غوث مکه بود.

پس چون حاجتی از حاجات عوام خلایق (را) معروض گردد اوّل نُقَبَا اِبتِهال(۱۰)

(بقیه پاورقی از صفحه قبل)

فهم عندهم کهو عندهم فهم یشاهدون . ابن عربی، الفتوحات المکیه ج ۲، ص ۵۰۰.

ب، ت : ندارد . ن : « اللّه خوانند» را ننوشته . گ : « خوانند» را ننوشته .

۱- ن : مناظر ، ت : برگ ۱۷ ب. ۲- ن ، گ : ندارد ، ت : یکتن .

۳- اخیار هفت تن اند از جمله سیصد و پنجاه و شش تن مردان غیب . احمد: أصطلاحات الصوفیه .

۴- گ : حق تعالی آن را .

۵- ل ، گ : بخشیده است . ۶- ل : کرده است .

۷- ل : ندارد . ۸- ت ، گ ، ل، ن : ندارد.

۹- محمّد بن علی بن جعفر البغدادی الکتانی . وی اصحاب جنید و ابو سعید حزار و ابو الحسین نوری و مردی دانشمند بوده و به مکه سالها مجاورت کرده و آنجا از دنیا برفته در سال ۳۲۲ هجری . سلمی، طبقات الصوفیه ، ص ۳۸۶ . جامی ، نفحات الانس ، ص ۱۹۸. کنز العمال ، ج ، ۸، ص ۲۳۸.
البدلاء : اربعون رجلا اثنان و عشرون بالشام و ثمانیه عشرة بالعراق. ابن عربی : الفتوحات المکیه ، ج ۳ ص ۵۳۰ بالا بدال تحفظ الاقالیم و بالا و تاد یتحفظ الجنوب و الشمال و المغرب و المشرق و بالامامین یتحفظ عالم الغیب الذی فی عالم الدنیا و عالم الشهاده و هو ما ادراکه الحس و بالقطب یتحفظ جمیع هولاء فاته الذی یدور علیه امر عالم الکون و الفساد . کاشی : اصطلاحات الصوفیه ، ص ۸. النقباء : هم الذین حققوا بالاسم الباطن فاشرفو اعلی بواطن الناس و هم ثلثمائه.

۱۰- ابتهال : به زاری دعا کردن (لغت نامه دهخدا) .

نماید(۱) پس بُدَلا ، پس اخیار(ل)(۲) و پس عُمُد فلاجرم (ب)(۳) اگر اجابت شود فبها وَاِلاَّ غوث اِبْتِهال نماید و تمام نبود مسئله که اجابت شود صله (۴) (ت) .
و حضرت (۵) سیادت قَدَّسَ اللّه سرّه و زادلنَا برّه (۶) از اکابر اهل . سیاحت مطلقه است زیرا که جنابش مسافر مقیم و (آ : برگ ۲۴ ب) مقیم مسافر است با آنکه (۷) در هیچ صفتی و مقامی مقیّد نباشد. چنانکه در نظم (۸) فرموده است .

نظم (۹)

تو کان گوهر کافی و گوهر (۱۰) نونی
چه کاف و نون که ز کاف و ز نون (۱۱) تو افزونی(۱۲) ن (۱۳)
محیط گنبد دوّار را تویی مرکز
صفای صفهٔ اسرار را تو استونی
ز دور دایره گر سوی مرکز آیی باز
یقین شود که زهر وصف و(۱۴) وهم بیرونی
سپهر مطلع انوار آفتاب جلال
به گرد نقطهٔ ذات تو کرده گردونی
ظهور سرّ کمالات سرمدی از تست
اگرچه خازن اسرار را تو مخزونی(۱۵)
(گ)(۱۶) قباب غیرت او پردهٔ جمال تو شد (۱۷)
تویی که در صدف علم دُرِّ مکنونی

۱- گ : نمایند . ۲- ل : برگ ۱۷ب . ۳- ب : برگ ۲۳ الف.
۴- ل : ندارد ، ن : صله دعوت . گ : دعوت ، ت : برگ ۱۸ الف .
۵- آ : جانب (بجای حضرت). ۶- ل، ن ، گ : ننوشته . ۷- ن : ندارد . ۸- آ، ل : ندارد .
۹- ت : غزل ، ل : شعر: ن : ننوشته . گ : که .
۱۰- مستان شاه : دیوان آتشکدهٔ وحدت ، ص ۴۱۸. در مکنونی، چهل اسرار، نیاز : کان گوهر نونی.
۱۱- ل : و ز نون . چهل اسرار ، چاپ امرتسر «تو» ندارد.
۱۲- دیوان آتشکدهٔ وحدت ص ۴۱۸، بیرونی. ۱۳- ن : برگ ۹۹ الف.
۱۴- ن : ندارد . چهل اسرار، چاپ امرتسر ، ص۱۶، نسخه خطی بریتانیا ، برگ ۱۹۸.
وصف و فهم . دیوان آتشکدهٔ وحدت ، هر دو بیت را ندارد.
۱۵- ب : خازن اسراری هم تو مخزونی. گ : این مصرعه در حاشیه صفحه قرار گرفته .
۱۶- گ : ص ۳۹۰. ۱۷- نسخه خطی بریتانیا پرده غیرت جمال از تست ، مستان شاه : دیوان آتشکدهٔ وحدت ، ص ۴۱۸ ، عزت اگر ... الخ ..

لواء عزّ تو بر سدره قدم زده اند (۱)
عزیز در صف اهل صفا نه اکنونی
دفین مخزن لاهوت را که کون و مکان (ب) (۲)
نداشت طاقت دیدار آن تو (۳) مدفونی
علاییا گر از این حال حیرت است ترا
امید قطع مکن چون به وقت مرهونی (۴)

وقتی دیگر جناب سیادت فرمود (۵) که :

آنچه به امام علی(۶) زین العابدین داده (۷) به من (۸) داده اند .

و صفت علیاء زین العابدین از لقب شریفش معلوم می شود و حضرتش دایم از منزلی به منزلی می(۹) رفته است (۱۰) از خوف جبابره (۱۱) و در صغر سنّ حضرتش را در چاه (۱۲) زندان انداختند و محبّان (آ : برگ ۲۵ الف) او از چاه مناجات او می گرفتند (۱۳).

شعر:

اَلاَ یا اَیُّهَا(۱۴) اَلْمَاْمولُ فِی کُلِّ حَاجَةٍ رَجَوْتُکَ فَاکْشِفْ ضَرَّمابِی(۱۵) وَ فَاقَتِی

۱- آ : سده قدم زده ، ن : سده قدم سزده . در ل : فاقد است . ایضاً دیوان آتشکدهٔ وحدت ، ص۴۱۸ : سدره قدم زده اند . ۲- ب : برگ :۲۳ ب.

۳- مستان شاه ، دیوان آتشکدهٔ وحدت ، ص ۴۱۹ و گ : دیدار آن .

۴- برای این غزل رك به : چهل اسرار نسخه خطی موزهٔ بریتانیا . برگ ۱۹۸ ب . چهل اسرار چاپ امرتسر ، ص ۱۶ ، دیوان آتشکدهٔ وحدت ، ص ۴۱۸- ۴۱۹ . ۵- آ : فرمودند ، ت : فرموده اند.

۶- آ ، ب، ن ، گ : ننوشته، ت : به امام علی ننوشته .

حضرت علی بن الحسین علیه السّلام جامع فضایل صوری و معنوی بود ، در زهد و پرهیزگاری متفق علیه است بقدری در عبادت معروف شده که او را از فرط عبادت زین العابدین لقب داده اند ، در سفر عراق همراه پدر بزرگوارش به کربلا آمد و قبل از جنگ مریض بود و به همین علت در جنگ نتوانست شرکت کرد و پس از شهادت پدرش اهل کوفه باغل و زنجیر او را به کوفه برده و از آنجا به شام رهسپار شد . واقعه دیگری که در حین حیات او رونما شده واقعه حره است ، در روز سال وفاتش و علّت آن اختلاف است امّا متفق علیه است که ماه محرم سال ۹۴ هجری یا ۹۵ هجری بوده و مدت زندگانی او را ۵۵ تا ۵۹ نوشته اند و به عقیدهٔ شیعیان اثنا عشری وی مسموماً شهید گردید . برای تفصیل رك به : خلیلی ، خاندان پیغمبر ، صص ۴۰۸- ۴۲۲ از وی مناجات و دعاهای بسیار منقول است . رك به صحیفه سجادیه. ۷- ب : دادند . ۸- ل : بدین فقیر . ۹- ب : ندارد . ۱۰- آ : اند .

۱۱- ب، ن،ل،گ : جبابره . ۱۲- آ : خانه . ۱۳- ل : شنوده اند و قوله علیه السّلام .
ن : می نوشتند که رضی الله عنه . گ : می نوشتند رضی الله عنه .

۱۴- آ ، ت ، ل ، گ : یا ایها المامول - ن : ایها المول . ۱۵- ل : رفانی ، ن : صدمائی .

اَلاَ یَا رِجَائی (۱) أنتَ کَاشِفُ کُربَتِی فَهَبْ لِی ذنُوبِی کُلّهَا وَ اَقضِ(۲) حَاجَتِی

و وقتی دیگر(۳) فرمود (۴) در حالت غیرت (۵) که (ل) (۶) مرا در این روزگار کسی نشناخت ، و لکن (۷) بعد او فوت (۸) من به صد سال طالبان پیدا شوند که از رسایل من فواید گیرند و قدرِ من {را} بشناسند (۹) .

و بعد (۱۰) از مرتبه عوام اولیاء مرتبهٔ خواص مؤمنان است از زُهّاد و عُبّاد و تایبان و اهل توبه هزار باشند و بقاء اولیاء و (۱۱) اهل توبه به طریق بدل است در دنیا .

نقل است که هر روز که آفتاب از مشرق برآید صد هزار آدمی توبه کنند و تا وقت غروب همه توبه ها بشکنند الاّ یك تایب .

« رَزَقنا اللّه تعالی کمالَ التَّوبَة بِمحُمدٌ و آله اجمعین (۱۲) » (ب).(۱۳)

و بعضی اولیاء اللّه (۱۴) را تجلّیِ(۱۵) ذات باشد.

۱- ل : یا رجا.

۲- از حاشیه ب : برگ ۲۳ ب. یعنی ای آنکه امید داشته شدهٔ در هر حاجتی ، امیدوارم که روشن سازی آنچه زیان ماست و فاقد درویشی ما ، ای امید گاه من تویی کاشف هراندوه من، پس ببخش مرا ، گناهان من و بر آر حاجت من.

در عدة الداعی ترجمهٔ فارسی از ابن فهد حلی ، تهران ، ۱۳۳۹ شمسی . ص : لح مناقب حضرت زین العابدین سید سجاد علیه السّلام.

الا یارجائی انت کاشف کربتی فهب لی ذنوبی واقض حاجتی

۳- ل : دیگر جناب سیادت . ۴- آ ، ت : فرمودند.

۵- الغیره عند الطائفة علی ثلاثة مقامات غیرة فی الحق وغیرة علی الحق وغیرة من الحق ، قال : الغیرة فی الحق و هی الغیرة التی تکون عند رؤیة المنکر و الفواحش و هی التی اتّصف الحق بها ... و الغیرة علی الحق وهی کتمان السرائر والاسرار و تلك حالة الاخفیا و الابریا و من الملامیة المجهولین ... حال الغیره من الحق وهی ضنته باولیائه حیث سترهم عن سائر عباده . رك به : « الفتوحات المکیه ، ج ۲، ص ۵۰۰ به بعد و نیز رك به : مصباح الهدایة ترجمه عوارف المعارف ، ص۳۲۸.

۶- ل : برگ ۱۸ الف . ۷- ل ، گ : و لیکن . ۸- ل : وفات . ۹- ن : ندارد .

۱۰- آ : و بعد ، ت : « و» ندارد . ۱۱- ب : ندارد.

۱۲- ل، ن ، گ : ندارد . ۱۳- ب : برگ ۲۴ الف. ۱۴- ب : ندارد.

۱۵- تجلّی : مراد از تجلّی انکشاف حقیقت است و به گفتهٔ علی جرجانی (التعریفات، ص۲۳) و عبدالرّزاق کاشی (اصطلاحات الصوفیه ، ص ۴۸) و محی الدّین ابن عربی (الفتوحات المکیه، ج ۲، ص ۴۸۵) ما ینکشف علی للقلوب من انوار الغیوب، و به عقیدهٔ شیخ شهاب الدین سُهرَوَردی (ترجمه عوارف المعارف ، ص۹۸) تجلّی سه قسم است . یکی تجلّی ذات و علامتش اگر از بقایای وجود سالك چیزی مانده بود (ص ۹۹) فنای ذات و متلاشی صفات است در سطوات انوار آن ... و این خلعتیست که

(بقیه پاورقی به صفحه بعد)

و بعضی را تجلّی صفات (۱) و بعضی را تجلّی افعال
و هر طایفه ای را از این طوایف ذوق (۲)

(بقیهٔ پاورقی از صفحهٔ قبل)
خاص رسول الله صَلّی اللّهُ عَلَیْهِ وَسَلّمْ را بخشیدند و بقول علی جرجانی لایحصل ذلك الاّ به واسطة الاسماء و الصفات .

و قسم دوم از تجلیات تجلّی صفات و علامت آن اگر ذات قدیم به صفات جلال تجلّی کند از عظمت و قدرت و کبریا و جبروت و خشوع و خضوع بُوَد و گر به صفات جمال تجلّی کند از رافت و رحمت و کرامت و سرور و انس بود و معنی این نه آنست که ذات ازلی تقدس و تعالی به تبدیل و تحویل موصوف بود تا وقتی به صفات جلال متجلّی شود و وقتی به صفات جمال و لیکن بر مقتضای مشیت و اختلاف استعدادات گاهی صفت جلال ظاهر بود و گاهی بر عکس . محمود بن محمّد الآملی(نفایس الفنون فی عرائس العیون برگ ۱۶۷ الف) نوشته است تجلّی صفات دو نوع است تجلّی صفات جمال و تجلّی صفات جلال و تجلّی صفات جلال هم بر دو نوع است . صفات ذاتی و صفات فعلی و صفات ذاتی باز بر دو نوع است ...صفات نفسی و صفات معنوی ... (برگ ۱۶۸ ب) ... و صفات جمال هم بر دو نوع است صفات ذات و صفات فعلی .

و قسم سوم : تجلّی افعال است و علامت آن قطع نظر از افعال خلق و اسقاط اضافات خیر و شر و نفع و ضرر بدیشان و استوار مدح و ذم و قبول ردّ خلق چند مشاهده مجرد فعل الهی خلق را از اضافات افعال بخود معزول گرداند و اوّل تجلّی که افعال آثار صفات اند و صفات مندرج در تحت ذات .

خواجه عبدالله انصاری در واردات ص ۱۳۴ فرموده تجلّی برقی است که چون تابان گردد عاشق از تابش ناتوان گردد ... تجلّی ناگاه آید امّا بر دل آگاه آید... هر که را خبر پیش تجلّی را دروی اثر بیش ... تجلّی صفات عاشق را پست کند و تجلّی ذات عاشق رامست کند، تجلّی صفات وی را نیست کند و تجلّی ذات وی را هست کند . و شهاب الدّین سهروردی گفته (عوارف المعارف در ضمن احیاء علوم الدّین ، ج ۲ ، ص۱۷۵) و التجلّی بطریق الافعال رتبه من القرب و منه یترقی الی التجلی بطریق الصفات و من ذلك یترقی الی التجلّی الذات والاشارة فی هذ التجلیات الی رتب فی الیقین و مقامات فی التوحید شیٔ فوق شیٔ و شیٔ اصفی من شیٔ . فالتجلّی بطریق الافعال یحدث صفو الرضا و التسلیم و التجلی بطریق الصفات یکسب الهیبه والانس و التجلّی بالذات یکسب الفناء و البقا و قد (۱۷۶) یسمی ترك الاختیار و الوقوف مع فعل الله . و ابن عربی گفته (الفتوحات المکیه ،ج ۱ ، ص۱۶۶). و التجلّی اشرف الطرق الی التحصیل العلوم و هی علوم الاذواق و نیز رك به : محمّد علی تهانوی : کتاب کشاف اصطلاحات الفنون ، ج ۱ ، ص ۲۶۸. ۱- در ب : ندارد.

۲- ذوق : ذوق عبارت است از یافتن ثمرات تجلّی و نتایج کشف و اوّل واردات ذوق باشد و بعد از ذوق شرب باشد (نفایس الفنون فی عرائس العیون)(برگ ۱۵۸ الف) و علی هُجْویری می گوید : ذوق مانند شُرب باشد امّا شرب جز اندر راحات مستعمل نیست و ذوق مر رنج و راحات را نیکو آید (کشف المحجوب ، ص ۵۰۸) و عبدالرّزاق کاشی (اصطلاحات الصوفیه ، ص۱۶۲) ذوق را اوّل درجات شهود نوشته و

(بقیه پاورقی به صفحه بعد)

و(۱) شُربِ (۲) خاص است و از هر صوتی از اصوات و کلمه ای از کلمات و حرکتی از حرکات و فعلی از فعلات(۳) و اعتقادی از اعتقادات بل (۴) از هر ذرّه ای از ذرّات موجودات و از هر حرفی(آ : برگ ۲۵ ب) از حروف کاینات ایشان را (گ) افهام (۵) و اذواق کثیره است زیرا که در (۶) هر ذرّه از ذرّات حقیقت ذات با جمیع صفات و اسماء عظیمات و افعال مؤثرات به یقین است .ساریات (۷) .و اهل تحقیق از این جهات گویند که (۸) هر ذره از ذرات قابلیت آن دارد که کمالات به تربیت کند درو ظهورات (۹) و لکن (۱۰) چون قابلیت انسان(۱۱) اقرب و اجمع و اظهر آمد از برای آنکه (۱۲) او گشت مُجلَی تجلّی ذات در آخر تَنَزّلات (۱۳) چنانك (۱۴) در اولّ تَنَزُّلات ، قَالَ النَّبِیّ صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ وَسَلَّم : (۱۵)

(بقیه پاورقی از صفحه قبل)
علی جرجانی (کتاب التعریفات ، ص۴۷) می گوید : الذوق فی معرفة الله عبارة عن نور عرفان یقذفه الحق بتجلیه فی قلوب اولیائه یعرفون به بین الحق و الباطل و شیخ محی الدّین ابن عربی الفتوحات المکیه ، ج ۲ ، ص ۵۴۷) دربارۀ ذوق گوید و هو حال یفجا العبد فی قلبه فان اقام تعین فصاعدا کان شربا و هل یعد اهذ الشرب ... فالذوق خیالی و ان کان فی اسماء الالهیه و الکونیة ... اثره فی النفس و الذوق العقلی اثره فی القلب فیعطی حکم اثر ذوق النفس المجاهدات البدنیة من الجوع و العطش و قیام اللّیل و ذکر اللسان و یعطی حکم الذوق العقلی الریاضات النفسیة و تهذیب الاخلاق . و شیخ تهانوی چنین نوشته که ذوق عبارت است از مستی که از چشیدن شراب عشق مر عاشق را شود و شوقی که از استماع کلام محبوب و از شاهدی و دیدارش روی آرد ازان عاشق بیچاره در وجد آید و ازان وجد بی خود و بی شعور گردد و محو مطلق شود این چنین حال را ذوق گویند. رك به :محمّد علی تهانوی ، کتاب کشاف اصطلاحات الفنون ،ج۲ صص ۵۱۳- ۵۱۴. ۱- ب : ندارد . ۲- ب : مشرب (بجای شرب).
شُرب : حلاوت طاعت و لذت کرامت و راحت انس را این طایفه شرب خوانند و هیچ کس کار بی شرب نتواند کرد چنانك شرب تن از آب باشد، شرب دل از راحات و حلاوت دل باشد . هجویری : کشف المحجوب ص ۵۰۸) و نیز رك به : ابن عربی : الفتوحات المکیه ، ج ۲ ، ص ۵۵۰). ۳- ن : افعال .
۴- ل ، گ : بلکه ، ن : بلك . ۵- ل : ندارد . گ : ص ۳۹۱. ۶- ب : از (بجای در).
۷- آ : پارات . و این کلمه ساریات محتملاً به قاعده عربی جمع کلمه ساری است که معنی آن اثر کننده و در رونده اجزای چیز و سرایت کننده (فرهنگ آنندراج)، (لغت نامه دهخدا). هر جمال و کمال که در جمیع مراتب ظاهر است پر تو جمال و کمال اوست (لوایح جامی ، ص ۱۲)، ت : سایر ارباب.
۸- آ ،ب ، ن : که از . ۹- ت ، ل : کمالات به ترتیب کند درد ظهورات .
ب : که کمالات به ترتیب درو کند ظهورات . ل : جمیع کمالات به ترتیب درو کند ظهورات . ن : درو ظهورات . گ : جمیع کمالات به ترتیب درو کنید ظهورات .
۱۰- ل، گ : و لیکن . ۱۱- ب ، ل ، ن : ایشان . ۱۲- ل، ن ، گ : به واسطه آنکه .
۱۳- ب : آخرت نزلات . ۱۴- گ : چنانکه .
۱۵- آ : صلی الله عَلَیْه وَسَلَّم را ندارد . ب ، ت : علیه السّلام . ل : رسول الله صلی الله عَلَیْه وَسَلَّم .

«إِنَّ اللّهَ خَلَقَ آدَمَ وَ تَجَلّى فِيْهِ (۱) »
وَ قَالَ صَلَّى اللّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمْ (۲) :
اِنَّ اللّهَ خَلَقَ آدمَ عَلَى صُوْرَته «وَ فِي رِوَايَة » عَلَى صَوْرَةِ الرَّحْمنِ (۳)(ل)(۴)
اجرم او جلای مرآة (۵) انسان کبیر(۶) آمد زیرا که صورت الهیه (۷) نباشد الا به ذات(۸) و صفات و افعال و جلای عالم کبیر نباشد الا به ذات و صفات و افعال از بهر آنکه ذات چون(۹) « به موجدی » تجلّی کند وجود حاصل آید و چون به اسم مُحی تجلّی کند موجود «حی» (۱۰) شود و چون « به قدیری» (۱۱) تجلّی کند . « حی قادر» آید (۱۲) (ب) (۱۳) و چون باسم « مُبْقی» تجلّی نماید(۱۴) « قادر» باقی بود و چون « به علیمی» باقی عالم باشد و چون به اسم (۱۵) مریدی تجلّی نماید(ت) عالم به مراد آید و بهر اسمی که تجلّی نماید (۱۶) مُجَلّی(۱۷) مستفیض آن اسم باشد.
و ائمّهٔ (آ : برگ ۲۶ ب) اسماءِ اللّه (۱۸) که :

۱- ب : حاشیه برگ ۲۷ الف یعنی حضرت حق تعالی آدم را آفرید و هویدا شد دروی - برای این حدیث رك به : نجم الدّین رازی ، مرصاد العباد ، صص ۱۷۵، ۱۸۲ . احادیث مثنوی ، ص ۱۱۵ . گ : عبارت « قَالَ النبی صلّی اللّه ... و تجلی فیه » ندارد. ۲- ل : علیه السّلام.
۳- ب : حاشیه برگ ۲۴ الف یعنی حضرت حق تعالی آدم را آفرید بر صورت خود و به روایتی به صورت رحمان . برای این حدیث رك به : مسند احمد ، ج ۱۳،ص ۷۴۱-۷۴۴ ، . مسلم ج ۴، ص ۲۱۸۳. کنز العمال ، ج ۲، ص ۴۵۱. غزالی : احیاء علوم الدین ، ج ۱، ص ۱۹۳. نجم الدین رازی ، مرصاد العباد ، ص ۲۳۳. ۴- ل : برگ ۱۸ب . ۵- ل : مراتب . گ : مرآت، ت : جلای مراتب .
۶- فالانسان مجموع العالم و هو الانسان الصغیر و العالم الانسان الکبیر . ابن عربی، الفتوحات المکیه ، ج ۱، ص ۱۱۸، ج ۳، ص ۱۱. ۷- ل : الهیت . ۸-ت ، ل، ن : ذات .
۹- ب : از بهر آنکه چون ذات . ن : هر ذات چون . ۱۰- ل : به موجدی می شود .
۱۱- آ : به قدری . ن : به تقدیری . ۱۲- ل : آمد . ۱۳- ب : برگ ۲۴ ب. ۱۴- آ، ب : ندارد . (همه عبارت از قادر ... نماید) و در ل : فقط کند (بجای نماند).گ : « چون به اسم مبقی تجلّی کند تا در » در حاشیه صفحه آمده . ۱۵- ل ، ن : ندارد . گ : چون به مریدی .
۱۶- ل ، ن ، گ : فرماید، ت : برگ ۱۹ب. ۱۷- ل ، گ : تجلّی، ت : مجلا .
۱۸- ائمّهٔ اسماءِ اللّه : و امّا علم به صفات وی آن است که بدانی که صفات وی تعالی بدو موجود است . کی آن نه وی استَ و نه جز وی ، بدو قایم است و او بخود قایم و دایم چون علم و قدرت و حیوة وارادت و سمع و بصر و کلام و بقا بقوله تعالی انه علیم بذات الصدور ، و نیز گفت واللّه علی کُلّ شئ قدیر و نیز گفت هو الحی لا اله الا هو و نیز گفت و هو السمیع البصیر و نیز گفت فعال لما یرید و نیز گفت قوله الحق . هجویری ، کشف المحجوب ، ص ۱۵.و نیز برای تفصیل رك به : همدانی ، اصطلاحات الصوفیه ، برگ ۲۸۲ الف . کاشی ، اصطلاحات الصوفیه ، ص ۱۲.

حیوة (۱) و علم واردات و قُدرت و سمع و بصر و کلام است . و غیر ائمّه را نیز بهر وجهی که با همدیگر ربط(۲) دهند و (۳) عقل آن را قبول کند روا باشد که زیرا که اسماء الله بلکه جمیع موجودات را (۴) ترتیب (۵) نیست به حقیقت اگرچه (۶) کشف و عقل و حسّ به ترتیب(۷) ادراك می کند زیرا که (۸) کشف کاشف (۹) رفع حجاب (۱۰) می کند به ترتیب سلوك ، امّا چون به مقام تحقیق (۱۱) رسد ، ترتیب از چشم او برخیزد و عقل مدرك کلیّات و مُمَیّز خیر (۱۲) از شر باشد.

و حسّ مُدرِكِ جزئیات (۱۳) و تمیز طیب از کریهه (۱۴) باشد .

و بعضی را صحو (۱۵) دایم باشد که هرگز سکر(۱۶) نباشد و بعضی را سُکر دایم بود (۱۷)

۱- ت: حیات ، ب : جلوه (بجای حیوة) و علی همدانی در اصطلاحات الصوفیه ، برگ ۲۸۲ الف می گوید امام ائمّه اسماء علم و قدرت و ارادت و سمع و بصر و کلام و چونست ... اسماء اگرچه نامتناهی اند و در احصا نمی در آیند لیکن متحدند در ائمّهٔ سبعه زیرا که هر اسمی که غیر ائمّهٔ سبعه است فرع ایشان است پس در تحت هر یك از ائمّهٔ اسماء سبعه اسمای نامتناهی اند که واسطه شوند میان ذات و مَرْبوبات. ۲- ل ، گ : با یکدیگر ربط و نسبت دهند، ن : باهم ربط و نسبت دهند.
۳- ل : و اگر . ۴- ب : ندارد. ۵- آ: ترتیب ، ل، ن : تربیت . ۶- گ : اگر. ۷- آ : تربیت .
۸- آ، ن : ندارد . ۹- آ ، ن : ندارد. ۱۰- آ : حجبه ، ل : حجیب . گ : حجب کند .
۱۱- ابن عربی : الفتوحات المکیه ، ج ۲، ص ۲۶۷. أنّ التحقیق هو المقام الذی لایقبل الشبه القادحه فیه و صاحب هذا النعت هو المحقق ، فالتحقیق معرفته ما یحب لکلّ شیٔ من الحق الذی تطلبه ذاته ... و عبدالرزاق در اصطلاحات الصوفیه ، ص ۱۵۵ گوید التحقیق شهود الحق فی صور السمائه .
۱۲- ن : خیرات و شد، ت : خبر . ۱۳- ل : جزویات . ۱۴- گ : کریه .
۱۵- صحو عبارت است از معاودت قوت تمیز و رجوع احکام جمع و تفرقه با محل و مستقر خود .محمود کاشانی ، مصباح الهدایة ، ترجمه عوارف المعارف ، ص ۱۰۳ ، جرجانی : کتاب التعریفات ، ص ۵۷. ابن عربی ، الفتوحات المکیه ، ج ۲، ص ۵۴۶). و علی هُجْویری در کشف المحجوب ، ص ۲۳۰ گوید و شیخ من گفتی و وی جنیدی مذهب بود که سکر بازیگاه کودکان است و صحو فنا گاه مردان و من علی بن عثمان الجلأبی ام می گویم بر موافقت شیخ خودم که کمال صاحب سکر صحو باشد و کمترین درجه اندر صحو از رؤیت باز ماندگی بشریت بود پس محو که آفت نماید بهتر از سکری که عین آن آفت بود (ص ۲۳۳). پس سکر جمله پنداشت فناست در عین بقا صفت و این حجاب باشد و صحو جمله دیدار بقا در فنا صفت و این عین کشف باشد. و نیز رك به : کتاب کشاف اصطلاحات الفنون ، ج ۲ ، ص ۶۵۶.
۱۶- سکر : لفظ سکر در عرف صوفیان عبارت است از رفع تمیز میان احکام ظاهر و باطن به سبب اختطاف نور عقل در اشعه ای نور ذات و عند اهل الحق السکر هو غیبة بوارد قوی و هو طی الطرب والالتذاد و هوا قوی من الغیبة و اتم فیها برای تفصیل رك به : هجویری ، کشف المحجوب ، ص ۲۳۰ . کتاب التعریفات ، ص ۵۲ . ابن عربی ، الفتوحات المکیه ، ج ۲ ، ص ۵۴۴ . محمّد علی تهانوی ، کتاب کشاف اصطلاحات الفنون ، ج۲، ص ۶۵۶ به بعد . ۱۷- ب ، ل : باشد.

که هرگز (۱) صحو نباشد و بعضی را سکر باشد(۲) و لکن به صحو باز آیند.

و حال شهود ذات در دنیا به مقادیر لمعات (۳) بسیره (۴) و برقات نیره (۵) باشد و دوام (۶) حال شهود صفات مختلف فیه باشد و سُکر صفاتی به حال شهود ذاتی زایل شود(۷) و در حال شهود ذاتی نیز سُکر باشد و لیکن سَرِیع الزّوَال بود (۸) زیرا که حال شهود ذات دوام ندارد و دوام این شهود (ت) در آخرت موعود است و عبارت (۹) از دوام این شهود مقام (۱۰) محمودست چنانکه در خبر رسول (۱۱) صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ وَسَلَّم (ل)(۱۲) (آ : بـرگ : ۲۶ب) این دعا موررود (۱۳) است (ن).(۱۴)

« اللّٰهُمَّ رَبَّ هَذِهِ الدَّعْوَةِ التَّامَّةِ(۱۵) وَ الصَّلٰوةِ الْقَائِمَةِ (۱۶) آتِ مُحَمَّداً ن (۱۷) الْوَسِیْلَةَ وَ الْفَضِیْلَةَ (۱۸) وَ الدَّرَجَةَ الرَّفِیْعَةَ وَ الْبَعَثْهُ مَقَاماً(۱۹) مَحْمُوداً ن الَّذِی وَعَدْتَهُ و ارْزُقْنا شَفَاعَتَهُ اِنَّكَ لاَ تُخْلِفُ الْمِیْعَاد (۲۰) » .

و این دعا را بعد از اذان باید خواند (۲۱) . و دوام حال شهود افعال بعد از متفق فیه بود زیرا که بعضی از(۲۲) اولیاء الله فرموده اند که :

ما دایم مشاهد حق تعالی می باشیم (۲۳).

و بعضی گفته اند که :

اگر یك(۲۴) لحظه محجوب شویم مرتد گردیم(۲۵) .

و بعضی گفته اند که :

اگر یك لحظه (۲۶) محروم باشیم بمیریم .

۱- ن : هر که . ۲- ل : ندارد. ۳، ۴- ل : یسرت و بروقات . ۵- آ ، ل : نیزه .۶- ن : دوانم .

۷- گ : گردد. ۸- ل ، ن : باشد.

۹- آ : عبارات . گ : عبارت از دوام ندارد و دوام این شهود ، ت : برگ ۲۰ الف.

۱۰- آ : به مقام . ۱۱- ل : حضرت رسول . ۱۲- ل : برگ ۱۹ الف . ۱۳- ل : فرموده .

۱۴- ن : برگ ۹۹ ب . از اینجا در ب : برگ (۲۵ الف) عبارت مقلوب شده .

۱۵- ل : التامة . ۱۶- ل : القایمه . ۱۷- آ ، ل : محمّد ، ب ، ن : محمّدا ن .

۱۸- ل : و الفضل و الفضیلة. ۱۹- آ ، ل مقاماً محموداً، ن : المقام المحمود.

۲۰- قب : ابن ماجه ، ج ۱، ص ۲۳۹ . سُنَنَ نسائی : ج ۲، ص ۲۷. ابی داود ، سُنَن. ج۱، ص۱۴۷. تجرید بخاری ، ص ۱۵۶. مسلم : ج ۱، ص ۲۸۸. ترمذی : ج ۲ ، ص ۲۰۸. مشکوة المصابیح ، ص ۴۸۱ (عن جابر بن عبدالله ، عن انس) .

۲۱- ب ، ن ، گ : خواندن ، ت : خوانند. ۲۲- ن : ندارد.

۲۳- ل : مشاهده حق تعالی می کنیم ، ن : شاهد حق تعالی باشیم .

۲۴- گ : ندارد. ۲۵- برای این مطالب قب : هجویری ، کشف المحجوب ، ص ۴۳۰.

۲۶- ل : لمحه ، ن : لحظه .

و ایــن دوام شــهــود (۱) جز در حال شهـود تجلّی افـعـال نبـاشد بـا آنـکه در دوام حـال شهود (تجلّی) صفات اختلاف است ، پس بر این تقدیر شاید که از دوام (ب)(۲) حال شهود تجلّی صفات خبر کرده باشد (۳) و در کتب مسطور است که :

بعضی را دوام شهود است و بعضی را سه روز شهود باشد و بعضی باشند که در شباروزی (۴) هفتاد هزار بار مشاهده کنند و بعضی را گاه گاه شهود باشد.

و مواهب اهل وصول بر تفاوت باشد(ت) زیرا که بعضی را تَصَرُّفْ می بخشند(۵) در ملکوت ارض چنانکه موسی علیه السّلام (۶) را در تفجیر (۷) آب از سنگ(۸) و بعضی را در ملکوت هوا چنانکه سلیمان را علیه السّلام (۹) (آ : برگ ۲۷ الف) در تسخیر هوا(۱۰) و بعضی را در ملکوت سما چنانکه مُحَمَّد صَلّی اللهُ عَلَیْهِ وَسَلَّم (۱۱) در شق قمر (۱۲) .

و کمال تَصَرُّفْ بعضی تا بحدی است(۱۳) که قابل (۱۴) به یك نظر او کامل شود لیکن وجود چنین کامل اعزّ(۱۵) است از کیمیا زیرا که قلیل الوجود باشد . چنانك (۱۶) عمر رَضِیَ اللّٰه عَنه به یك نظر مُحَمَّد صَلّی اللهُ عَلَیْه وَسَلَّم(۱۷) گفت(۱۸) .

«لمّا ضَرَبَ النّبیُّ صلّی الله عَلَیْهِ وَسَلّم صَدْرِی ، کَأَنِیْ أَنْظُرْ اِلَی الله» (۱۹)

۱- ب : آب رسیده.

۲- ب : برگ ۲۵ ب . ۳- ل ، گ : باشند .

۴- ل ، گ : شبانه، ت : شب و روز . ۵- ت ، ل : بخشد، ت : برگ ۲۰ الف.

۶- آ ، ب : موسی ، ل : موسی علیه السّلام را، ن :موسی را علیه السّلام . گ : «علیه السّلام» ندارد.

۷- آ: تفجر .

۸- ل ، ن : تفجر از آب سنگ .قرآن مجید ۲ (سوره البقرة) :۶۰
فَقُلْنَا اضْرِب بِّعَصَاكَ الْحَجَرَ - فَانْفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْناً .

۹- گ : « علیه السّلام» ندارد.

۱۰- قرآن مجید ۲۱ (سوره الانبیاء) :۸۱ و لسُلَیمَن الرِّیح.

۱۱- ل : حضرت مصطفی را صلّی الله عَلَیْه وَسَلَم.

۱۲- قرآن مجید ۵۴ (سوره قمر): ۱ وَ اَنشَقَّ الْقَمر . النووی ،ج ۵، ص ۳۵۶. سیرت ابن هشام ، ج۱، ص ۳۲.

۱۳- آ : بالحدیست .

۱۴- قبول کننده (فرهنگ آنندراج) قال الصوفیه القابل هو الاعیان الثابتة من حیث قبولها فیض الوجود من الفاعل الحق . محمّد علی تهانوی ، کتاب کشاف اصطلاحات الفنون ، ج ۲، ص ۱۲۰۴.

۱۵- حاشیه ب : برگ ۲۵ ب اقل . ۱۶- گ : چنانکه .

۱۷- ل : صلوت اللّٰه علیه . ۱۸- ن : (الحاق) گفت و ای قلبی ربی . گ : برای قلبی ربّی.

۱۹- محمود کاشانی ، مصباح الهدایة ، ص ۱۶۷.

و بعضی باشند که چون در قومی نظر کنند (ب)(۱) و ناخوش آید ایشان را از آن قوم ، آن قوم به همان یك نظر به دوزخ (۲) در آیند (۳) (ل) (۴) و اگر ایشان را خوش آید در بهشت در آیند به آن نظر و طی زمان و مکان از مواهب ایشان باشد.

و در مقام (۵) وهب اطلاق تَصَرُّف هر چه خواهند آن شود اگر سؤال کنند به، وقت و خود مسؤول (۶) موافق آید والاّ تا خیر یابد تا زمان اجابت بیاید و امّا اجابت « لَبِّيكَ عَبْدِی» هرگز تا خیر نیابد زیرا که در حدیث چنان است و تا خیر اجابت مسؤول عین سعادت سایل است اگر (۷) او بداند (۸) زیرا که از(ت) رسیدن مسؤول به سایل در وقت سؤال مضرّت او باشد و او نداند .

و در مقام سؤال احوال کُمّل مختلفه (۹) مختلف است بنابر آنکه بعضی سؤال نکنند چنانکه ابراهیم علیه السّلام (۱۰) در جواب جبرئیل (۱۱) گفت :

أَمَّا إِلَيكَ فَلاَ حَسْبِيْ مِن (۱۲) سَوَالِيْ عِلْمُهُ بِحَالِي(۱۳)

عَبْدالله بن (ن)(۱۴) مبارك (۱۵) فرمود که پنجاه سال است که هیچ دعا نکرده ام و نمی خواهم که دعا کنم از برای هیچ احدی.

۱- ب : برگ ۲۵ الف . ۲- آ : در دوزخ .
۳- ل : روند.
۴- ل : برگ ۱۹ ب. ۵- ل : زمان .
۶- ل : اگر سؤال کنند بوقت و خود مشغول . گ : اگر سؤال بوقت وجود مسؤل موافق آمد.
۷- ت ، ب ، ن : اگرچه .
۸- ت ، ب ، ن : نداند .
عبارت از « اگر سؤال کنند تا او نداند » در آ : ننوشته ، ت : برگ ۲۱ الف .
۹- آ : ندارد .
۱۰- آ، ل ، ن ، گ : ندارد.
۱۱- ل : جبرئیل علیها السّلام . ۱۲- گ : ندارد.
۱۳- هجویری ، کشف المحجوب ، ص ۸۳. غزالی ، احیاء علوم الدین ، ج۴، ص ۲۲۱. غزالی ، کیمیای سعادت ، ص ۲۹۸. سهروردی ، عوارف المعارف ج ۲، ص ۱۶۲.
۱۴- ن : برگ ۱۰۰ الف .
۱۵- آ ، ب ، ت ، ن : بن المبارك ، ل : عبدالله مبارك - عبدالله بن المبارك المروزی از محتشمان قوم بود و عالم به جمله احوال و اسباب طریقت و شریعت ، و به امام اعظم ابی حنیفه پیوسته و از وی علم آموخته ، کرامات وی مشهور است . سال وفات وی یك صد و هشتاد و یك هجری است و بعضی یك صد و هشتاد و دو هجری نوشته اند. برای تفصیل رك به : هجویری ، کشف المحجوب ص ۱۱۷. عطار، تذکرة الاولیاء ، ج ۱، ص ۱۷۹. غلام سرور ، خزینة الاصفیاء ، ج۲ ، ص ۱۳ به بعد.

و بعضی در بدایت ابتلا سؤال نکردند (۱) امّا در آخر حال اقتضاء سؤال کردند (۲) ، پس سؤال کردند (۳) و اجابت شد چنانکه ایوب(گ)(۴) صابر علیه السّلام (۵) و بعضی سؤال کنند(۶) نه (۷) از بهر إسْتِعْجال (۸) بلکه (ب)(۹) از برای إمْتِثالِ (۱۰) أمرِ (آ : برگ ۲۷ ب) « أُدْعُونِی »(۱۱) و بعضی سؤال کنند از بهر احتیاط و امکان (۱۲) .

از اینجاست که بعضی نمی دانند که در هر زمان استعداد ایشان قابل کدام امر است بلکه استعداد را از قبول فیض نشناسند و بعضی بدانند(۱۳) که در هر زمان (۱۴) استعداد ایشان قابل کدام امر است و این طائفه اکمل اهل حضور باشند و میوهٔ تابستانی در زمستانی پدید آرند (۱۵) به سؤال و از ریگ روغن کشند و نیز آنچه در مشرق موجود خواهد شدن(۱۶) اگر همت بربندند(۱۷) در مغرب موجود شود(۱۸) .

و حکمت این(ت) تبدیل آن است که جمیع اشیاء در هر آنی(۱۹) متجدد است (ل)(۲۰) به نزدیك محقق چنانکه عَرَض به نزدیك متکلم ، فلاجرم چون همّتِ محقق قرین آن خلق جدید گردد فی الحال آن خلق آنجا که (ل)(۲۱) او خواهدپدید آید و مسخ نیز از این حکمت باشد و تمثیل ملایکه .به صُوَرِ مختلف (۲۲) هم از این حکمت بُوَد.

۱- ب : نکرده اند . ۲- ل : کرد .
۳- آ ، ب ، ن : ندارد . ۴- گ : ص ۳۹۳.
۵- قرآن مجید ۳۸ (سوره ص) : ۴۱
۲۱ : (سورة الانبياء) : ۸۳ ، ت : علیه السّلام.
۶- آ : نکنند .۷- گ : ندارد. ۸- ب : استجاب . ۹- ب : برگ ۲۶ الف . ۱۰- ن : امثال .
۱۱- قرآن مجید : ۴۰ (سوره غافر): ۶۰
۱۲- فصوص الحکم ، ج ۱، ص ۵۹ و السائلون صنفان : صنف بعثه علی السؤال الاستعجال الطبیعی فسؤال احتیاط لما هو الامر علیه من الامکان هو لا یعلم ما فی علم الله و إلا ما یعطیه استعداده فی القبول ... صنف یعلمون من قبولهم استعدادهم ما یقبلونه هذا ثم ما یکون فی معرفة الاستعداد و من هذالصنف من یسأل للاستعجال ولاللإمکان و اسما یسأل امتثالا لامر الله فی قوله تعالی ادعونی استجب لکم .
۱۳- گ : ندانند. ۱۴- آ ، ب : ندارد. ۱۵- آ ، ب : بدید ، ن : پیدا .
۱۶- آ، ب : شدن . ۱۷- ن : ندارد (کلمه بربندند را) ، ب : آب زده .
۱۸- قشیری ، الرسالة القشیریه ، ص ۱۶۰ ثم هذه الکرامات قد تکون اجابة دعوة و قد تکون اظهار طعام فی اوان فاقة من غیر سبب ظاهر او حصول ماء فی زمان عطش او تسهیل قطع مسافة فی مدة قریبة ... او غیر ذلك من فنون الافعال الناقصة العاده .
۱۹- ل : زمانی، ت : برگ ۲۱ ب . ۲۰- فقط ن : ندارد . ۲۱- ل : برگ ۲۰ الف.
۲۲- ت ، ل ، ن ، گ : مختلفه .

و بدانکه اجابت دعوت از اولیاء متفاوت باشد زیرا که دعای بعضی علی الفور اجابت (۱) شود (۲) و اجابت دعای بعضی تا یك ماه تا خیر یابد و اجابت دعای بعضی تا یك سال و بیشتر از این مدت و کمتر نیز باشد به حسب قدر و مرتبه هر یك عِنْدَ اللّٰه تَعَالی(۳) و این دعا قولی نباشد بلکه معنوی (۴) بُوَد(۵) در قلب و ربّ (آ: برگ ۲۸ الف) افعل (۶) کذا و کذا دلیل دعای قلبی باشد (۷) .

و چنانکه عوام را زیارت (۸) به خطرات بَالیه و اذکار لسانیّه و اشخاص انسانیه باشد خواص را (ب)(۹) گاه بُوَد که زیارت به ارواح باشد و مکالمه نیز(۱۰) و گاه باشد که زایر(۱۱) شخصی هنوز به مزور شخصی واصل نگشته باشد که وقار(۱۲) حضور(ص) زایر در مزور پدید آید و او را یقین گردد (۱۳) باتیان آن زایر و در بعضی حالات ارواح به نزدیك ولی صاحب همت حاضر شوند اگر همت او آن را خواهد یا نخواهد و تمیز کند میان ارواح احیاء و اموات و انبیاء و اولیاء(۱۴) و شُهدا(ت) و سایرناس .

و بعضی از(۱۵) اولیاء در هوا طیران نمایند مثل ابدال (۱۶) و ابرار و مقربان و سیاحان و حضرت قطب و خواجه (۱۷) از طیاران (۱۸) باشند علیهم السّلام.

و بعضی در یك روز هفتصد ختم قرآن کنند و بعضی در یك لحظه هزار(۱۹) ختم قرآن کنند و این ختمها روا باشد که به طریق لفظ بُوَد چنانکه رواست که به طریق وهم باشد

۱- برای اجابت دعا رك به : نهج البلاغه ، چاپ لاهور ، ص ۷۶۴. رساله القشیریه ، ص ۱۶۰.
۲- ب : می گردد . ۳- ن : ندارد. ۴- آ ، ل : معنوی. ۵- ل : باشد.
۶- ل : الفعل.
۷- این مضمون مأخوذ است از فوائح الجمال ، ص ۸۳ و من علاماته إجابة الدعوة و الاولیاء فی إجابة دعوتهم مختلفون فمنهم من تجاب دعوته فی الحال و منهم فی ثلاثه أیام و منهم فی أسبوع و منهم فی شهر و منهم فی سنة و أقلّ و اکثر علی قدر منازلهم مِنْ اللّٰه و الدعوة لیست عبارة عن قولهم : ربّ افعل کذا و کذا و إنّما هذا علی دعوة فی قلبه .
۸- آ ، ب ، ندارد.
۹- ب : برگ ۲۶ ب .
۱۰- آ : سر . ۱۱- گ : زاید . ۱۲- ل ، گ : وقار و حضور.
۱۳- آ : گردد که . ۱۴- آ ، ب ، ن،گ : ندارد ، ت : برگ ۲۲ الف.
۱۵- ل : ندارد . ۱۶- ابدال در ترتیب متصوفه از طبقات اولیاست ابدال (رجال غیب) را کسی نمی شناسد و یا قدرت و توانای که دارند در حفظ نظام عالم شرکت می کنند (دائرة المعارف ، کابل ، ص۶۷۷).
۱۷- گ : خواجه خضر . ۱۸- ب : ندارد ، ل : طایران . ن : طیران .
۱۹- ل ، ن : هزار بار.

زیرا که این عطا از عالم قدرت باشد.

« وَ اللّٰهُ عَلَی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیْرٌ (۱) »

و بعضی را تَصَرُّفْ دادند (۲) و لکن تَصَرُّفْ نکردند و بعضی را عجز چنان پدید آید که حروف مُقطّه را فراموش کنند (ل) (۳) به حسب غلبهٔ (۴) نور احدیت.

« لاَ تَدْعُنِیْ(۵) الاّ تباعَیْده فَانَّ اْلعَبَدَ أشْرَفَ (آ)(۶) اَسْمَایِیْ (۷) »

و فیض مجنون (گ)(۸) مجذوب نرسد (۹) الا به ناقص استعدادی که دایم متوجه باشد به جانب دل او و مُشتبه (۱۰) به هیئت(۱۱) او و پاك رو بُوَد و اگر پاك رو نُبَود مُشتبه (۱۲) مُبطل باشد و با وی هیچ نوری نرسد امّا مُشتبه به مجنون مادر زاد و به مجنون مخبط دماغ بیفائده و بیحاصل (۱۳) باشد (ب)(۱۴).

ای دوست (۱۵) بدان که ولایت بعضی مُتَعدّی باشد به دیگری تا ارشاد کنند و ولایت بعضی مُتَعدّی نباشد(۱۶) بلکه مقیم بُوَد (۱۷) و ولایت خاصه(ت) عبارت بُوَد از شهود حق تعالی به تجلّی ذات یا به تجلّی صفات یا به تجلی افعال و لیکن ولی شهود ذات را اخصّ خوانند و ولی شهود صفات را خاص خوانند(۱۸) و ولی شهود افعال را عام.

و ولایت دو قسم باشد:

عطائی

و کَسبی

امّا عطائی آن است که ناگاه به جذبهٔ خفیّهٔ (۱۹) ولی مجذوب به نهایت رسد بیشتر از آنکه به بدایت بینا شود و این ولایت نادر باشد(ن).

۱- قرآن مجید : ۲ (سورة البقرة) : ۲۸۴. و خدا بر همه چیز تو انا هست . (کشف الآیات).

۲- آ : دارند . ۳- ل : برگ ۲۰ ب . ۴- ل : ندارد .

۵- ن : قد عنّی . ۶- آ : برگ ۲۸ الف.

۷- ابن عربی : الفتوحات المکیه ، ج ۳، ص ۳۳ .

لا تسدعنی الانبیا عبدها فانه اشرف اسمائی.

۸- گ : ص ۳۹۴. ۹- آ ، ب : ننوشته .

۱۰- گ : مشتبه . ۱۱- ب : بهیات ، ل : بهینه . ۱۲- ن، ب : متشبه .

۱۳- ل : که وی را حاصل . ۱۴- ب برگ ۲۷ الف.

۱۵- ل : ندارد .

۱۶- گ : عبارت « به دیگری تا ... نباشد» ندارد.

۱۷- ل ، گ : باشد ، ت : برگ ۲۲ ب . ۱۸- ل ، ن : باشد ، گ : ندارد

۱۹- آ ، ت ، ل ، ن ، گ : حقیه .

و امّا کسبی آن است که به مجاهدهٔ (۱) سنیّه (۲) حاصل آید و اگرچه این نیز به جذبه خفیهٔ (۳) باطنیه حاصل شود و لیکن هر کرا جذبه بر مجاهده مسابقت نماید او را .

« مَجذوب (۴) » و «مَحبوب » و « مُراد (۵) » و « مَعصوم » و « مَحفوظ » خوانند و هرچه او کند به آن(۶) مواخذ نباشد که :

کلّ ما فعله المحبوب فهو محبوب (۷) »

و مُحَمَّد رسول (آ: برگ ۳۹ الف) اللّه را صلّی اللّه علیه وَسَلّم (۸) این مقام بود .

قال اللّه تبارك (۹) و تعالی :

« انّا فَتَحنَالك فَتْحاً مُّبِينًا. لِيَغْفِرَلَكَ اللّه مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ مَا تَأَخَّرَ» (۱۰)

و جمیع انبیاء مجذوب سالك اند و اولیاء بعضی مجذوب سالکند(۱۱) و بعضی سالك مجذوب و بعضی مطلق (۱۲) .

فلاجرم ولایت بلا جذبه نتواند بود خاصه اهل ارشاد را که اگر جذبه حقیه قاطعه (۱۳) نباشد ارشاد نتواند کرد (ت)(۱۴) زیرا که رسول صَلّی اللّهُ عَلَيْهِ وَسَلّم (ب)(۱۵) فرمود .

۱- ن : به مجاهدت . ۲- ل : آیید. ۳- آ ، ت، ل ، ن : حقیه . ۴- ب : ندارد.

۵- ب : مزاد. ۶- ب : بدان مواخذه ، ل ، ن : بران

۷- رسائل شاه نعمت اللّه ولی : ص ۲۶ : کل ما یفعل المحبوب محبوب .

۸- ل : حضرت مصطفی صلّی اللّه علیه وسلم را . گ : «صَلّی اللّه علیهم وسلم » ندارد.

۹- ل ، ن : ندارد. گ : « تبارك و تعالی » ندارد.

۱۰- قرآن مجید : ۴۸ (سوره فتح) : ۱، ۲

از حاشیه ب : برگ ۲۷ الف :

یعنی بدرستی که ما حکم کردیم بظاهر کردن دین تو برای حکمی پیدا و قضای آشکارا { یك کلمه آب زده} ترا آنچه که از پیش رفته است از گناهان تو و آنچه از پس آن حضرت رسالت پناه است : اوّل فتح قریب و بخوانند و آن عبارت { ناخوانا} مقام نفس سبب { ناخوانا} سریر داند کما اشار بقوله و آخر تحبونه حاصل می شود و برخی از سبب انوار روح و ترقی یافتن قلب به سوی مقام { ناخوانا} را فتح مطلق که إذا جاء نصر اللّه و فتح قریب و اصحاب ظاهر بدانند که مراد از فتح فتح مکه است قیل فتح مکه بلاد فان قلت جعل فتح مکه علة بمغفرة قلت لم یجعل علة للمغفرته و لکن لاجتماع ما عدد من الامور الاربعة و هی المغفرة و اتمام هدایت الصراط المستقیم و النصر العزیز کما قیل بشرناك فتح مکه و نصرناك علی عدوّك یجمع لك من عزالدارین و اعزا من العاجل والآخر. الکشاف ،ج ۴، ص ۳۳۲.

۱۱- ل : ندارد.

۱۲- عوارف المعارف برگ ۵۴ ب ان امر التالکین و السالکین ینقسم اربعة اقسام سالك مجرد و مجذوب و سالك متدارك بالجذبة و مجذوب متدارك بالسلوك .

۱۳- ن : قاطعیه . ۱۴- ت : برگ ۲۳ الف.

۱۵- ب : برگ ۲۷ ب.

« الشَّیخُ فِی قُوْمِهِ کَالنَّبیِّ فِی اُمَّتِهِ » (۱)

(ل)(۲) و فرمود که (۳) :

« ذَرَّة مِنْ أعْمَالِ الْبَاطِنِ خَیْرٌ مِنْ أعمالِ الظَّاهِرِ کَالْجِبَالِ الرَّوَاسِی(۴) »

و فرمود که :

جَذْبَة مِنْ جَذَبَاتِ الْحَقِّ تُوَازِی (۵) عَمَلَ الثَّقَلَیْن (۶) »

و امّا کسبی که (۷) به مجاهدهٔ سنیّه (۸) حاصل آید (۹) جز به تربیت شیخ مأمون که او را ارشاد کند ، دست ندهد و شیخ مأمون آن باشد که عالم بُوَد(۱۰) به شریعت و واقف باشد بر طریقت و مطلع بُوَد (۱۱) بر حقیقت و شریعت قول رسولت(۱۲) و طریقت فعل رسول و حقیقت حال رسول قَالَ النَّبی عَلَیْه السَّلام (۱۳) .

اَلشَّرِیْعَةُ أقْوَالِی وَ الطَّرِیْقَةُ أفْعَالِی وَ الْحَقِیْقَةُ أحْوَالِی «وَ فِی رِوَایَه(۱۴) حَالِی(۱۵) »

و ایـن(۱۶) فقیر از جناب سیادت شنود(۱۷) که فرمود که اگرچه جمیع اقوال و افعال رسول سبب نجات است (آ: برگ ۲۹ ب) و لیکن استادان طریقت تعیین(۱۸) کرده اند که کدام قول و فعل رسول مورث ظهور ولایت خاصّه است (گ)(۱۹) چنانکه سیّد طائفه شیخ جُنید (۲۰) بغدادی قَدَّسَ اللّه (۲۱) سِرَّهُ فرموده است که هشت چیز باید تا به آن(۲۲) ولایت حاصل شود (۲۳) .

۱- مسند احمد ، ج ۴ ، صص ۱۸۸ ، ۱۹۰ . هجویری ، کشف المحجوب ، ص ۶۲ . غزالی ، احیاء علوم الدین، ج ۱ ، ص ۸۸. جامع الاخبار ، ص ۱۰۵ ، مؤلف اللؤلؤ و المرصوع ، ص ۴۵ این حدیث را جزو موضوعات آورده و سیوطی در اللئالی المصنوعه ج ۱ ، ص ۸۰ اسناد آن را ضعیف شمرده است . ۲- ل : برگ : ۲۱ الف. ۳- ن : ندارد.

۴- از حاشیه ب : برگ ۲۷ الف یعنی ذره از اعمال ظاهر {... ناخوانا} قب : ابو طالب اصفهانی : قوت القلوب ، ج ۳ ، ص ۳۴. ۵- ل : یواری .

۶- برای این حدیث قب : هجویری ، کشف المحجوب ، ص ۶۲. غزالی ، احیاء علوم الدین ، ج ۴ ، ص ۵۶. ابو سعید محمّد، اسرار التوحید، ص ۲۷۴. سهروردی، عوارف المعارف شامل احیاء علوم الدین ج ۱ ، ص ۱۱۰. ۷- آ ، ن ، گ : کسی ، ل : کسی را که . ۸- ب : سینه .

۹- آ ، ب ، ت : آرد. ۱۰- ل، ن : باشد ، ت : ندارد. ۱۱- ل : باشد،ت :ندارد . ۱۲- رسول است .

۱۳- گ : ل، ن : قال رسول الله صلّی الله عَلَیْه وَسلَّم ، ت : صلی الله علیه و آله وسلّم.

۱۴- ن : روایته . ۱۵- مرصاد العباد ، ص ۵۶. محمّد معصوم علی ، طرایق الحقایق ، ج ۱ ، ص ۵۶ ، «إن الشریعة و الطریقة و الحقیقة اسماء الصادقة علی حقیقة واحدة ».

۱۶- ل : این . ۱۷- ل ، ن : شنودم . ۱۸- ل ، ن ، گ : تعین

۱۹- گ : ص ۳۹۵. ۲۰- برای شیخ جنید رك به ص ۳۸ همین کتاب .

۲۱- ل، گ : ندارد . ۲۲- ب ، ل : بدان ، ن ، گ : تا آن . ۲۳- ل ، ن ، گ : آید.

(۱) دوام اختلاط (۱) از عوام .
(۲) و دوام وضوی تمام .
(۳) و دوام صیام با قلت طعام
(۴)و دوام سکوت از غیر ذکر خلق انام.
(۵) و دوام ذکر الله ذوالجلال (۲) والاکرام (ت).
(۶) و دوام نفی خاطر از (۳) خیرات و آثام.
(۷) و دوام ربط قلب به شیخ (۴) موصوف به آن صفات عظام(ب)(۵).
(۸) و دوام ترک اعتراض عَلَی اللهِ اَلْحَکیم (۶) اَلْعَلاّمِ (۷).

و چون خواهد که (۸)خلوت اختیار کند باید که بغایت رعایت ادب کند(۹) که ذاکر است (۱۰) و ذاکر جَلیسِ خدای تعالی است (۱۱) .

قَالَ النَّبی(۱۲) صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَسَلَّم حکایة عَنِ اللهِ تعالی .

« أنَا جَلِیْسُ مَنْ ذَکَرَنی (۱۳) »

و بعضی از اولیاء الله ناگاه در خانه خلوت(۱۴) پای دراز کرده اند(۱۵) و ازهاتف غیبی شنوده اند که با پادشاهان همچنین مجالس می کنی (۱۶) ؟ و هر که آداب خلوت

۱- ن : ندارد. ۲- ن : ذی الجلال، ت : برگ ۲۳ ب.
۳- آ ، ب ، ل : ندارد . گ : نفی خاطر خیرات و اثام ، ت : کلمه « خاطر» ندارد.
۴- برای شیخ رك به : ترجمه اردو عوارف المعارف ص ۱۴۲ . ۵- ب : برگ ۲۸ الف.
۶- ب : الحلیم .
۷- نجم الدین کبری : فوائح الجمال ص ۲، و الثالث من الطرق طریقة الجنید قَدَّسَ اللهُ رُوحه وهی ثمان شرائط: دوام الوضو و دوام الصوم و دوام السکوت و دوام الخلوة و دوام الذکر و هو لا إله إلا الله و دوام ربط القلب مع الشیخ و استفادة علم الواقعات منه بفناء (ص۲) تصرفه فی تصرف الشیخ و دوام نفی الخاطر و دوام ترك اعتراض علی الله عزّ و جلّ فی کل سایر و منه علیه ضرًا کان او نفعاً و ترك السؤال عنه من جنة أو تعوذ من نار. در ریشی نامه از گفتار بابا داؤد کشمیری متخلص به خاکی: نسخه خطی متعلق به کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب ، لاهور ، شیرانی مجموعه . ۳۶۵۹. برگ ۴۸ الف . بقدری تفاوت آداب خلوت در طریق سلسله کبرویه به سند شیخ علاء الدوله سمنانی نقل می باشد.
۸- آ : ندارد. ۹- آ ، گ : بکند . ۱۰- ل : از باید ... است را ندارد.
۱۱- آ ، ب ، ت ، گ : ندارد . ۱۲- ل ، گ : ندارد ، ن : رسول الله.
۱۳- برای این حدیث قب : ابن ماجه ج ۲، ص ۱۲۴۶، مشکوة المصابیح ، ص ۱۸۸. اتحافات السنیة ، ص ۲۱(عن ابی هریره) . مسلم : الجزء ۱۳، ۷۳۹۹.
۱۴- ن : خلوت خانه . ۱۵- ب : کنند، ت : باید راز کنند .
۱۶- واقعه ای شیخ سری سقطی است که در مصباح الهدایة ، ص ۱۵۶ مندرج شده .

نگاه ندارد (ل) (۱) و مهابت خلوت او را از خانهٔ (۲) خلوت بیرون آرد(۳) زیرا که خلوت هیبت صفت فردانیت (۴) ثابت است و چون در خانهٔ خلوت رود با وضو و ادب تمام مستقبل (آ : برگ ۳۰ الف) قبله بنشیند به دو زانو یا گرد زانو (۵) که این بهتر بُوَد زیرا که (۶) حافظ وضو باشد به واسطهٔ تربیع و ده بار بگوید :

اللّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّد (۷) وَ آلِ مُحَمَّد (۸)

و چهل بار بگوید « یا خَیْرَ الفَاتِحِین (۹) »

و بعده سوره(۱۰) فاتحه و این دعا بخواند.

« رَبِّ أَعِنِّی عَلَى ذِکْرِکَ وَ شُکْرِکَ وَ حُسْنِ عِبَادَتِکَ وَ تَوْفِیْقِ طَاعَتِکَ وَ اجْتِنَابِ مَعْصِیَتِکَ یَا رَبِّ هَبْ لَنَا (۱۱) مِنْ لَدُنْکَ رَحْمَةً إِنَّکَ أَنْتَ الْوَهَّاب (۱۲) و صَلِّ عَلَى(۱۳) مُحَمَّدٍ(ت) وَ آلِهِ أَجْمَعِیْنَ بِرَحْمَتِکَ یَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِیْنَ (۱۴)(۱۵) ».

و بعده استمداد نماید از شیخ و به ذکر لاَ إِلٰهَ الاّ اللّه مشتغل آید(۱۶) و من بعد(۱۷) اثبات باید که دایم شیخ را در خاطر دارد الاّ إذا (۱۸) غَلَبَةُ الذِّکْرُ و به این ذکر مداومت نماید(۱۹) که أفضل الذکر است(۲۰) ، (ن)(۲۱) قَالَ النَّبِی(۲۲) صَلَّى اللّهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمْ :

۱- ل : برگ ۲۱ ب . ۲- گ : ندارد .
۳- ل : فرد اینقدر است. ۴- گ : وحدانیت .
۵- ب : ندارد. ۶- آ ، ب : ندارد.
۷- از حاشیه ب : برگ ۲۸ الف : ای بار خدایا رحمت کن بر محمّد.
۸- آ ، ب ، ت : ننوشته . ۹- آ ، ب ، ل ، گ : ندارد، در ت مقلوب است .
۱۰- آ : این . گ : ندارد . ۱۱- ل : هب لی. ۱۲- از « و چهل بار بگوید ... انت الوهاب رساله نوریه نسخه خطی متعلق به موزه بریتانیا (برگ ۵۵ الف).
۱۳- ل ، ن : صلّی اللّه، ت : برگ ۲۴ الف.
۱۴- ل ، ن : ندارد.
۱۵- ب : حاشیه برگ ۲۸ الف یعنی ای پروردگار من فرادار مرا به ذکر و شکر و بر حسن عبادت خود و توفیق طاعت خود {... ناخوانا...} و مر دور داشتن از معصیت ای پروردگار من، بخش ما را از نزد خود رحمتی که تو بسیار بخشنده و رحمت کن بر مُحَمّد و آل قب : بلوغ المرام ، ص ۶۳ (رواه احمد ، داؤد ، نسائی).
۱۶- ل : مشغول گردد .
۱۷- ل : بعد از .
۱۸- ب : ندارد . ۱۹- ل ، گ : کند.
۲۰-ن : افضل ذکر . ۲۱- ن : برگ ۱۰۱ الف .
۲۲- ل : قال رسول اللّه ، ن : قال قال رسول اللّه . گ : قال النبی صلّی اللّه عَلَیْهِ وَسَلّم .

« أَفْضَلُ الْعِبَادَاتِ (۱) الذِكْرِ و أَفْضَلُ الذِكْرِ (۲)(ب)(۳) لاَ إِلَهَ الاّ اللّه (۴) » .

و کیفیت ذکر چهار ضرب این است (۵) که سرفرود آرد از(۶) برابر ناف آنگاه کلمه (۷) «لاَ» تلفظ کند و سر راست کند به مدّ طویل و « الِه» گوید و به جانب پستان راست اشارت (۸) کند به سر و به « الاّ » گفتن بار دیگر سر راست کند و « اللّه» گوید به مدّ طویل و به سر(۹) جانب دل که در جنب أیسراست (۱۰) اشارت کند و باید که این کلمه را متصلات(۱۱) گوید به یك نفس که اگرچه بعضی اولیاء اللّه در وقتِ ذکر نفس را (آ : برگ ۳۰ب) گرفته اند(۱۲) . امّا حضرت سیادت مرا چنین تعلیم کرده است(۱۳) که هر ذکری به نفسی باید گفتن.

و چون صورت ایمان که « لاَ اِلَهَ الاّ اللّهَ است گوید(۱۴) به لسان ، باید که معنی آن را اضمار(۱۵) کند (گ)(۱۶) به جنان(۱۷) که نمی طلبم جز خدای را یعنی مقصود من خدایست و باید که ذکر(۱۸) خَفی قوی گوید ، قَالَ اللّهُ تَعَالَی :

« فَاذْكُرُوا ٱللَّهَ كَذِكْرِكُمْ آبَاءكُمْ أَوْ أَشَدُّ ذِكْراً (۱۹) (ت) »

تا حرارت ذکر در بدن مملو گردد و شیطان (ل)(۲۰) سلطانی خود(۲۱) ترك کند ، قَالَ النّبی(۲۲) صَلَّی اللّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمْ :

۱- ن : لعبادة . ۲- ل : ندارد. ۳- ب : برگ ۲۸ ب .

۴- قب : صحیح ترمذی ، ج ۲ ، صص ۲۴۲ . ۲۴۴ ، ابن ماجه ، ج ۲ ، ص ۱۲۴۹. مسلم ، ج ۴، ص ۱۷۱۲. کنز العمال ، ج ۱، ص ۱۰۵. ب : حاشیه برگ ۲۸ الف یعنی فاضلترین عبادتها یاد کردن خداست و فاضلترین ذکر لاَ إِلَهَ إِلاّ اللّه است .

۵- ل ، ن ، گ : آن است . ۶- ل : ندارد . ن : تا - گ : تا بر ناف.

۷- ل، گ : به کلمه . ۸- ن : اشاره .

۹- ن : سر . ۱۰- گ : در حب است . ۱۱- گ : متصلان .

۱۲- برای این عبارت قب : رساله نوریه نسخه خطی موزهٔ بریتانیا (برگ ۱۵۴ ب) و طریقه ذکر را همین طور حضرت سیادت در رساله در بیان آداب مبتدی و طالبان حضرت صمدی برگ ۲۰۲ الف نوشته.

۱۳- ب : داده، ت : کردست . ۱۴- گ : بگوید.

۱۵- آ ، ت : اظهار .

۱۶- گ : ص ۳۹۶.

۱۷- ل ، ن ، گ : درجنان . ۱۸- آ : ذکری.

۱۹- قرآن مجید ۲: (سورة البقره) ۲۰۰ . پس یاد کنید خدا را مثل یاد کردن شما پدرانشان را سخت تر یاد کردنی (کشف الأیات)، ت : برگ ۲۴ ب.

۲۰- ل ، برگ : ۲۲ الف. ۲۱- ل : خود را .

۲۲- ل : ندارد . گ : قال صلّی الله عَلَيْه وَسَلّم .

« إِنَّ الشَّيْطَانَ يَجْرِي مِنْ اِبْنِ آدَمَ مُجْرَى الدَّمِ اِلاّ فَضَيِّقُواْ مَجَارِيَهُ بِالذِّكْرِ(۱) » وَ فِي رِوَايَةٍ بِالصَّوْمِ (۲) »

و چون سلطان ذ کر ظاهر شود هر صفت ذمیمه و مانعه که باشد همه به ظهور سلطان ذکر منفی (۳) شود و قَالَ اللّٰهُ تَعَالَى .

« وَلَذِكْرُ اللّٰهِ أَكْبَرُ (۴) »

و لیکن ظهور سلطان ذکر حاصل(۵) نیاید الاّ به شرط مداومت ذکر و حضور به معنی ذکر قَالَ النّبیّ(۶) صَلَّى اللّٰهُ (ب)(۷) عَلَيْهِ وَسَلَّم .

« وَ دَاوِمُوا عَلَى الذِّكْرِ فَاِنَّهُ مِفْتَاحُ (۸) اَلْخَيْرَاتِ (۹) »

و فایده ذکر بلا حضور : اگرچه (۱۰) تزلزل وجودست گاه گاه در نوم به واسطه نوری که بیند (۱۱) بروی فرود می آید(۱۲) از بالا یا از پیش یا از پس و می رسد و از غایتِ ترس بگوید به ضرورت که :

لاَ اِلٰه اِلاّ اللّٰه.

و گاه باشد که آن نور دیده نشود و در وجود تزلزل پدید آمد (آ : برگ : ۳۱ الف) در خواب ودر بیداری نیز (۱۳) و لیکن به سعی بلیغ در آن کوشد که البته مداومت ذکر به حضور باشد که ذکر و دعای قلب قَاسی و لاَهی مقبول نباشد، قَالَ النّبیّ(۱۴) صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّم :

۱- قب : صحیح : بخاری ج ۲، صص ۹۳، ۳۱۹.
مسلم : ج ۴ ، ص ۱۷۱۲ . ابن ماجه ، ج ۱، ص ۵۶۶ ، ج ۲، ص ۱۱۶۵. مشکوة المصابیح ، ص ۱۰(عن انس) . ب : حاشیه برگ ۲۸ الف یعنی به درستی که شیطان روان می شود از بنی آدم و محل روان شدن خون ها و پس تنگ گردانید محلهای جریان او به ذکر گفتن ، ت : الاالذکر.

۲- آ ، ب ، ت : ندارد . ۳- آ : منفع .

۴- قرآن مجید : ۲۹ (سورة العنکبوت) : ۴۵، ب . حاشیه برگ ۲۸ ب یعنی هر آیینه یاد کردن شما را بزرگتر و فاضلتر است از یاد کردن شما او را و نزد بعضی اهل ظاهر مراد از ذکر اللّه صلوة است یعنی صلوة اکبر است نسبت به طاعات دیگر کما قَالَ فَاسْعَوا، إلَى ذِكْرَ اللّٰه قرآن مجید ۶۲(سوره جمعه :۹) ذکر راست در مقام فنا یعنی ذکر ذات اکبر است از جمیع اذکار.

۵- ن : ندارد . گ : به حاصل . ۶- ب : ندارد .

۷- ب : برگ ۲۹ الف. ۸- ل : مفاتیح .

۹- مسند احمد بن حنبل ، ج ۳ ، ص ۱۱۴۴.

۱۰- آ ، ب : اگرچه . ۱۱- آ ، ت : می بیند .

۱۲- ل ، ن : می فرود آید . ۱۳- ت ، ل : ندارد .

۱۴- ب ، ل ، ن ، گ : ندارد.

« أُدْعُو اللّٰه وَ أَنْتُمْ مُوقِنُونَ بالإجَابَة (۱) »
« وَ أعْلَمُوا إنَّ اللّٰه لاَ يَسْتَجِيْبُ دُعَاءً مِنْ قَلْبٍ لاهٍ (۲) » (۳)
وَ قَالَ اللّٰهُ تَعَالَی (ت) :
« إنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللّٰهُ مِنَ الْمُتَّقِيْنَ (۴) »
وَ قَالَ صَلَّی اللّٰهُ عَلَيْه وَسَلَّمْ :
« التَّقْوَی ههُنا ». و اَشَارَ اِلَی صَدْره (۵) »

و معنی آیت (۶) آن است که قبول نکند خدای تعالی مگر از پرهیزگاران و پارسی(۷) حدیث این است که تقوی اینجاست (۸) و اشارت کرد به سینهٔ مبارکش که تقوی در سینه است یعنی(۹) تقوی آن است که در دل نَبُود جز خدای وَدُود و هرچه غیر اوست بُوَد از دل مَرْدُود(۱۰).

و این فقیر از جناب سیادت پرسید که حضور چیست ؟

جواب فرمود : بدان که (۱۱) :

اللّٰه گفتن باشد عین اللّٰه دیدن یا از چشم خون چکانیدن(۱۲) یا آب ریزانیدن (۱۳) یا به تکلف وَجد پیدا کردن زیرا که اگرچه وَجد نباشد چون به تواجد عادت کند از راه صدق (ب)(۱۴) و اخلاص (ل)(۱۵) هر آیینه حق تعالی گمان او را راست گرداند(۱۶) و قَالَ النَّبِیّ(۱۷) صَلَّی اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّم حَاكِياً عَنْ رَبِّهُ عزّ وَ جلّ (۱۸) :
« أنَاعِنْدَ ظَنِّ عَبْدِی بِی (۱۹) »

۱- مشکوة المصابیح، ص ۱۸۷(حدیث غریب) . کنز العمال ، ج ۱، ص ۱۶۹.
بحار الانوار ، ج ۱۳. مُسند احمد الجزء ۱۰ : ۶۶۵۵.
۲- از حاشیه ب : برگ ۲۹ الف لاة : تارك ذکر.
۳- کنز العمال ، ج ۱، ص ۱۷۹. ولی الدّین محمّد ، مشکوة المصابیح ، ص ۱۸۷(رواه الترمذی و قال غریب عن ابی هریره). مُسند احمد الجزء ۱۰ :۶۶۵۵ .
۴- قرآن مجید : ۵(سورة المآئدة) : ۲۷، ت : برگ ۲۵ الف.
۵- برای تقوی رك به : ابو طالب مکی : قوت القلوب ، ج ۱، ص ۱۷۵ . غزالی ، احیاء علوم الدین ، ج ، ص ۳۴۱. عسقلانی ، بلوغ المرام ، ص ۳۰۶ (ابی هریره) کلاباذی : و التعرف لمذهب اهل تصوف، ص ۹۸ . ۶- ب : این . گ : معنی آیت این است . ۷- ب : فارسی . ۸- گ : کلمهٔ «اینجا» مکرر آمده. ۹- ل : معنی . ۱۰- ل ، گ : از دل بود . گ : عبارت « جز... بود » در حاشیه آمده است .
۱۱- ت : ندارد ، ب : گ : آنکه . ۱۲- گ : چکیدن. ۱۳- گ : ریزیدن .
۱۴- ب : برگ ۲۹ الف. ۱۵- ل : برگ ۲۲ ب . ۱۶- ن ، گ : ندارد . ۱۷- ل ، ن ، گ : ندارد .
۱۸-گ : جل جلاله. ۱۹- قب : ابن ماجه ، ج ۲، ص ۱۲۵۵ . مسلم ، ج ۴ ، ص ۲۵۶، کنز العمال ، ج ۲، ص ۳۰.. مُسند احمد ، ج ۲، صص ۲۵۱، ۳۰۶، الاتحافات السنیه ، ص ۱۰.

ازاین بیان (آ : برگ ۳۱ب) معلوم می شود که اصعب الشرائط(۱) بر سالك راه خدای عزّ و جلّ (۲) نفس خاطر (۳) است و اشدّ خاطر (۴) حُبّ جاه است (۵) که (۶) اولیاء اللّه قُدِّسَ اللّهُ أسْرَار هُم (۷) فرموده اند که (۸) :

« آخِرُ مَا یُدْخِلُ مِنَ الصِّفَات حُبّ اْلجاه وَ هُوَ آخِرُ و مَا یُخرِجُ مِنْ رُؤسِ الصِّدّیقِیْن (۹) »

و شرح این سخن آن است(ت) که آدمی که اولّ (۱۰) متولد شود در مقام نفس است زیرا که حیوانی باشد از حیوانات که جز أکل و شُرب نشناسد و بعده به تدریج باقی صفات(۱۱) درو پیدا شود .

(گ) (۱۲) « کَاْلقَوَی الشّهْوِیّة وَ اْلغَضَبِیّة وَ اْلحِرْصِ وَ اْلحَسَدِ (۱۳) وَ اْلبُخْل وَ غَیْرَ ذَلِكَ مِنَ الصِّفَات اْلحَاجِبَة (۱۴) عَنِ الصِّفَاتِ (۱۵) الکمالیة ».

و بعد از ظهور عقل هیچ صفت را اعزّ از جاه ندارند (۱۶) ، لاجرم حُبّ جاه دروی هویدا گردد (۱۷) و هیچ سببی از اسباب جاه (۱۸) اعلی تر(۱۹) از علم شناسد ، پس در طلب اقبال نماید اگر نصیب باشد.

و علوم را دو قسم باید (۲۰) :

شرعی (ن) (۲۱) و عقلی

۱- ن : شرایط . ۲- گ : خدای عزّ وَ جلّ .

۳- ت ، ل، ن ، گ : خواطر .

۴- اشد خواطر خاطر . ۵- ل : ندارد . ۶- گ « که ، عبارت اولیاء اللّه... حب الجاه » در حاشیه صفحه قرارگرفته است .

۷- آ، ت ، گ : ندارد. ۸- گ : کلمهٔ « که » را دارد.

۹- ب : آخر ما یخرج من روس الصدیقین و هو آخر مایدخل من الصفات آ: کلمه « آخر » را ندارد. برای این قب : ابو سعید محمّد، اسرار التوحید ، ص ۲۱۱. عطار : الهی نامه ، ص ۳۴۳.

۱۰- ت ، ل ، ن ، گ : آدمی اولّ که، ت : برگ ۲۵ ب.

۱۱- گ : صفات نفس . ۱۲- گ : ص ۳۹۷.

۱۳- ن : والجد و الحرص. ۱۴- گ : الحاجته .

۱۵- ل : ندارد . ۱۶- گ : نداند . ۱۷- آ : ندارد .

۱۸- آ : اسباب ، ب : اسبات (بجای اسباب جاه).

۱۹- آ، ت ، ل ، ن : اعظم تر . گ : اعظم .

۲۰- ابن عربی : الفتوحات المکیه ، ج ۳، ص ۶. و العلم علی قسمین : عقل و شرعی ... فاما میزان العقلی . فهو علی قسمین : قسم یدرکه العقل بفکره و هو المسمی بالمنطق فی المعانی بالنحو... ل ، ن : یابد.

۲۱- ن : ۱۰۱ ب .

که به ضروری و کسبی مقسوم است و حصول ضروری به غریزهٔ فطریه باشد و حصول کسبی به تعلیم و استدلال.

قَالَ حَضرت أَمیر اَلْمُؤمنین عَلی کَرَّمَ اللّهُ وَجْهَه (۱) .

(رأَیتُ)(۲) العَقْلَ عَقْلینِ فَمَطْبُوعٌ (۳) و مَسْموعٌ (٤)

ولاَ ینْفعُ مَسْمُوعٌ إذالَم یكُ مَطْبُوعٌ

كَما لاَ (٥) تنفعُ الشَمْسُ وَ نورُ (٦) اَلعَینِ (۷) مَمْنوعٌ

وَ ألاَوّل هُوَ اَلْمُرادُ لقوله (۸) صَلّی اللّهُ عَلَیْه وَسَلّم :

« خَلَقَ اللّهُ (۹) خَلقاً (آ : برگ ۳۲ الف) أَكْرَمَ (ب)(۱۰) عَلَیْهِ مِنَ اَلْعَقْلِ(۱۱) وَ الثّانی هُوَ الْمُرَادُ(۱۲) بقوله (۱۳) صَلّی اللّهُ عَلَیْه وَسَلّم لعَلی کَرَّمَ اللّهُ وَجْهَهُ (۱۴) »

« إذَا تُقَرَّبُ النَّاسَ إلی اللّه بأَبْوَاب اَلبرّ فَتُقَرّبُ أَنْتَ (۱۵) (ت) بعَقْلكَ (۱۶) »

و این چنین توفیق(۱۷) کرده شد ، زیرا که تقرب ممکن نبُوَد . الاّ به علوم مُکتسبه و عقلی به اعتبار (۱۸) دیگر منقسم گردد :

به دنیاوی و اُخروی.

دنیاوی : کَعِلم الطب وَ اَلحساب وَ اَلهندسه (۱۹) و الفلسفة (۲۰) و النحو (۲۱)

۱- ل ،گ : امیر المؤمنین ، ب ، ن : ننوشته .

۲- آ ، ب ، ل ، ن ، گ : ندارد و از روی احیاء علوم الدین ، ج ۱، ص ۹۱ نوشته شده .

۳- گ : مطبوع . ۴- ن : مسموم . ۵- آ : لم .

۶- غزالی : احیاء علوم الدین ، ج ۱، ص ۹۱ ضوء . ۷- آ : نور الیعین .

۸- از حاشیه : ب برگ : ۲۹ ب یعنی عقل دو است : یکی را مطبوع می نامند و دوم را مسموع و مسموع سود ندارد و وقتی که مطبوع نباشد چنانچه روشنی آفتاب نفع نکند به کسی که نور چشم نداشته باشد و همچنین مراد حضرت رسالت است از این گفتن مَا خَلقًا کرم علیه من العقل یعنی نیافرید حق تعالی هیچ خلقی را که بزرگتر باشد از عقل و همچنین مسموع مراد است از گفتن حضرت ایشان بر حق تعالی برای ابیات فوق رك به : ابو طالب مکی ، قوت القلوب : ج ۲ ، ص ۳۶ . غزالی ، احیاء علوم الدین ، ج ۱، ص۹۱. ۹- گ : بقوله . ۱۰- گ : « ما خلق اللّه ». ۱۱- ب : برگ ۶۳ الف .

۱۲- احیاء علوم الدین ، ج ۱، ص ۹۰، ج ۳، ص ۱۶.(الترمذی فی النوادر به سند ضعیف)

۱۳- ل : ندارد . ۱۴- ل ، ن : لقوله . ۱۵- ل : علی علیه السّلام . ن ، گ : لعلی، ت : برگ۲۶ الف. ۱۶- گ : ندارد. ۱۷- ب : حاشیه برگ ۲۹ ب یعنی چون نزدیك کردند مردمان را خدا به درهای نیکو ، پس تو نیز به نزدیك یعقل کن که این در کمالی دارد در این باب برای این حدیث قب : غزالی ، احیاء علوم الدین ، ج۱، ص ۹۱، ج ۳ ، ص ۱۶. ابو نعیم اصفهانی ، حلیه الاولیاء : ج ۱، ص ۱۸. ب ، ل : منقسم . ۱۸- ل : به اعتباری. ۱۹- آ : السندسه .

۲۰- ل ، گ : الفلسفیته . ۲۱- آ ، ل، ن ، گ : و النجوم .

و الصرف (۱) و الصناعات (ل)(۲) و امّا أُخروی(۳) کعلم احوال القلب و آفات (۴) الاعمال و العلم بِالله و صِفَاته و احوَاله (۵) .

و علم دنیاوی و أُخروی (۶) متنافیَان اند (۷) غالباً .

وَ قَالَ النَّبیّ (۸) صلّی اللّهُ عَلَیْه وَسَلّم :

« أَنْتُم أعلَمُ بِأُمُور دُنْیَا کُم (۹) » .

وَ قَالَ النَّبیّ(۱۰) صَلّی اللّهُ عَلَیْه وَسَلّم :

« أَکْثَرُ أَهْلِ الْجَنَّة الْبُلْهُ (۱۱) »

و امیر المؤمنین علی کَرَّمَ اللّهُ وَجْهَهُ (۱۲) سه مثل بیان فرموده است دنیا و آخرت را ، فَقَالَ :

« هُمَا کَکَفَّتی(۱۳) الْمِیْزان وَ الْمشْرِق (۱۴) وَ الْمَغْرِب وَ کَالْضَّرَّتَیْن (۱۵) »(۱۶)

لاجرم کمال اسْتِبْصَار(۱۷) در مصالح دنیا و دین حاصل نیاید الاّ انبیاء (۱۸) را و بعضی اولیاء را و امّا شرعی آن است که از انبیاء مأخوذ باشد به طریق تعلیم (۱۹) و این نیز(۲۰) دو قسم بُوَد ظاهر و باطن .

۱- ن : الحرف، ت : اطرف . ۲- ل : برگ ۲۳ الف . ۳- ل : الاخروی ، گ : اخراوی .
۴- ل : آوقات ، گ : ندارد. ۵- گ : و افعاله (بجای احواله) . ۶- ل ، گ : دنیوی و اخروی .
۷- احیاء علوم الدین ، ج۳، ص ۱۸ . و العلوم العقلیة تنقسم الی دنیویة و أخرویة . فَالدنیویة :کعلم الطب و الحساب و الهندسه و النجوم و سائر الحرف و الصناعات . والاخرویة کعلم احوال القلب و آفات الاعمال و العلم بالله تعالی و بصفاته و افعاله و هما علمان متنافیان .
۸-ت ، ل ، ن ، گ : ندارد .
۹- ب : حاشیه برگ ۳۰ الف یعنی شما داناترید به کارهای دنیا خود ، مسلم : ج ۴، ۱۸۳۶. گ : انتم اعلموا بامور دنیاکم . ۱۰- ت ، ل ، ن ، گ : ندارد .
۱۱- ب : حاشیه برگ ۳۰ الف یعنی بیشتر اهل جنت ... { آب زده} . غزالی، احیاء علوم الدین ، ج ۳، صص ۱۷، ۲۳. (حدیث انس). ابو طالب مکی : قوت القلوب ، ج ۱، ص ۱۷۴. کنوز الحقایق ، ص ۱۷.
۱۲- ل : علی علیه السّلام . ن : کرم الله وجهه . ۱۳- ل : کلفّتی، ك : کفی .
۱۴- ل : المشرق . ۱۵- ل : کالضربین .
۱۶- حاشیه ب : برگ ۳۰ الف یعنی دنیا و آخرت دو پله ترازوست یا همچو دو خربند . غزالی ، احیاء علوم الدین ، ج ۳ ، ص ۱۷.
۱۷- احیاء علوم الدین ، ج ۳، ص ۱۸. فالجمع بین کمال الاستبصار فی مصالح الدنیا والدین لایکاد یتیسر الاّلمن رسخه الله لتدبیر عبادة فی معاشهم و معادهم و هم الانبیاء المویدون بروح القدس.
۱۸- گ : در ختم رساله الانبیاء را . ۱۹- ت ، ل ، گ : تعلم . ۲۰- گ : ندارد.

قَالَ النّبیّ(۱) صَلّی اللهُ عَلَیْهِ وَسَلّمْ .

« أَلْعِلْمُ عِلْمَانِ : عِلمٌ (۲) ثَابِتٌ بِالْقَلْبِ وَ هُوَ الْعِلْمُ النَّافِعُ وَ عِلْمٌ بِاللِّسَانِ وَ هُوَ حُجَّةُ اللهِ (آ : برگ ۳۲ب): فِی (۳) عِبَادِهِ (۴) ».

امّا(۵) ظاهر چون فقه و حدیث و تفسیر .

و امّا باطن چون تَصَوُّف (۶) که از قلم (۷) اللّه فایض است بر لوح قلب صوفی صافی(۸) .

و قَالَ النّبیّ(۹) صَلّی اللهُ عَلَیْهِ وَسَلّم :

عِلْمُ الْبَاطِنِ سِرٌ مِنْ أَسْرَار(۱۰) اللهِ (۱۱) وَ حُکْم (ب)(۱۲) مِنْ حُکم اللّه یَقْذِفُهُ فِی قُلُوب من یَشَآء مِنْ أَولِیَائه (۱۳) .(۱۴)

و قلم خلقی باشد از خلایق (۱۵) اللّه که سبب(۱۶) انتقاش علوم بُوَد در دلها ، قَالَ النّبیّ (۱۷) صَلّی الله عَلَیْهِ وَسَلّم :

۱- ل ، ن ، گ : ندارد. ۲- آ : ندارد. ۳- ل، ن ، گ : علی (بجای فی).

۴- ب : حاشیه برگ ۳۰ الف . یعنی علم دو است یکی آن است که ثبوتی در دل دارد و علم نافع همین است مثل [... ناخوانا ....] دوم علم به زبان است و حجت درمیان بندگان همین علم است مثل فقه و حدیث . غزالی: احیاء علوم الدین ج ۳، ص ۲۳. کنز العمال ، ج ۵ ، صص ۲۰۰ . ۲۱۱. حضرت علی در نهج البلاغه ، ص ۹۳۲ فرموده : العلم علمان مطبوع و مسموع و سموع ینفع اذالم یکن المطبوع .

۵- گ : و امّا .

۶- تصوف در اصطلاح اهل عرفان پاکیزه کردن دل است از محبت سوی اللّه و آراسته کردن ظاهر است من حیث العمل و الاعتقاد با مأمورات و دور بودن از منشیات و مواظبت نمودن به فرموده رسول خدا علیه الصلوة و السّلام ... برای تفصیل رك به : کتاب کشاف اصطلاحات الفنون ، ج ۲، ص ۸۴۱ .

۷- قلم در اصطلاح صوفیه عبارت است از حضرت تفصیل که کنایت از واحدیت باشد و قیل قلم عبارت است از نفس کل و بطور بعضی از لوح رك به : کتاب کشاف اصطلاحات الفنون ، ج ۲، ص ۱۲۲۳. گ : علم اللّه .

۸- ل ، ن : صافی و صوفی . ۹- ن ، گ : ندارد . ۱۰- ل ، ن ، گ : سر .

۱۱- کنز العمال ، ج ۵، ص ۲۳۱. ابو طالب : قوت القلوب ، ج ۱، ص ۱۷۸. ۱۲- ب : برگ ۳۰ب.

۱۳- ب : عباد اولیائه .

۱۴- ب : حاشیه برگ ۳۰ الف یعنی علم باطن سری است از اسرار حق و حکمی است از حکمای او که بیاندازد آن علم را در دل هر که خواهد از بندگان خود که او یکی از اولیای او باشد. احمد بن حنبل ، ج ۵ ، ص ۴۱۷ . ولی الدّین محمّد ، مشکوة المصابیح ، ص ۱۲.

۱۵- ل : خلق .

۱۶- ن : ندارد .

۱۷- ل ، ن ، گ : ندارد .

« اوّل مَا خَلَقَ اللّهُ اَلْقَلم » (۱) :

و قلم مر بصیرت را چون قرص آفتاب است مر بَصَر را پس چنانکه ذات و صفات خدای تعالی (۲) نیز مشابه ذات (۳) و صفات (۴) خلق نیست ، (گ)(۵) قلم خدای تعالی نیز مماثل قلم خلق نیست ، لاجرم موازنه میان بصیرت و بَصَر (۶) جمیع بواطن و ظواهر ثابت بُوَد از وجوه الاّ در شرف (۷) که بصیرت مثل فارس است و بَصَر مثل فُرس و عَمَیِ فارس اضرّ است از عَمَیِ (۸) فُرس لاجرم هر صاحب بصیرتی(۹) آنچه او را کشف شود از بصیرت به موازنه بصر و غیر آن اگر خواهد بیان کند به وجهی که خوب (۱۰) و زیبا نماید (ل)(۱۱) و باطن به ظاهر توفیق لطیف دهد(۱۲) ، چنانك (۱۳) .

« مَا كَذَبَ اَلْفُؤَادُ مَا رَأَى » (۱۴)

« وَ كَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَوَاتِ » (۱۵)

زیرا که (آ : برگ ۳۳ب) مراد (۱۶) در این محل رؤیت بصیرت (۱۷) است و نه رؤیت بَصَر و در ضدّ ادراك آن فرمود که :

۱- مسلم : ج ۴ ، ص ۳۱۱ . مُسند احمد بن حنبل ، ج ۵، ص ۴۱۷. ولی الدّین محمّد : مشکوة المصابیح ، ص ۱۳. الاتحافات بالنسیة ، ص ۸۷. کنز العمال ، ج ۳، صص ۲۱۱، ۲۱۲.

۲- ل : ندارد . ۳- ل : ندارد. ۴- ل : ندارد

۵- گ : ص ۳۹۸. ۶- ل : بصر و بصیرت . ۷- سرف . ۸- ل : عمای .

۹- ل ، ن : بصیرت . ۱۰- ب ، ل : خوب تر . ۱۱- ل : برگ ۲۳ ب.

۱۲- غزالی : احیاء علوم الدین ، ج ۳، ص ۱۷. فالقلب جار مجری العین و غریزه العقل فیه جاریة مجری قوة البصر فی العین و قوة الابصار... القلب جار مجری قوة ادراك البصر فی العین رؤیته لأعیان الاشیاء... و تأخر العلوم عن عین العقل فی... نورها علی المبصرات و القلم الذی سطر الله به العلوم علی صفحات القلوب یجری مجری قرص الشمس. و القلم عبارة عن خلق الله تعالی جعله سببا الحصول نقش العلوم فی قلوب البشر ... و قلم الله لایشبه قلم خلقه کمالا یشبه وصفه وصف خلقه فلیس قلمه من قصب و لاخشب کما إنه تعالی لیس من جوهر و لا عرض فالموازنة بین البصیرة الباطنة هی عین النفس التی هی اللطیفة المدرکة و هی کالفارس و البدن کالفرس و عمی الفارس اضرّ علی الفارس من عمی الفرس بل لانسبه لاحد الضررین الی الآخر و الموازنة البصیرة الباطنة البصر الظاهر سماه الله تعالی باسمه فقال : ما کذب الفؤاد مارای - سمی ادراك الفؤاد رؤیة الظاهر و کذلك قوله تعالی(و کذلك نری ابراهیم ملکوت السموات و الارض) ما اراد به رؤیة الظاهرة فان ذلك غیر مخصوص بابراهیم علیه السّلام حتی یعرض فی معرض الامتنان . ۱۳- گ : چنانکه .

۱۴- قرآن مجید : ۵۳ (سورة النجم) : ۱۱ تکذیب نکرد دل آنچه را ندید (کشف الآیات).

۱۵- ایضا ۶ : (سورة الانعام) : ۷۵ و همچنین می نمودیم ابراهیم را عجایب آسمانها و زمین (کشف الآیات). ۱۶- ب : مرا .

۱۷- گ : کلمه بصیرت در حاشیهٔ صفحه قرار گرفته است .

« فَانّها لاتَعْمَیَ الأبْصَارُ وَ لَکِنْ تَعْمَی الْقُلُوب الّتِی فِی الصُّدُور(۱) »

فلاجرم عقل مثل غذاست و شرعی مثل دواست و مرض متکرر(۲) و متضرر گردد به غذا اگر نیابد (۳) نفع دوا پس هر که به عقل اکتفا نماید و به شرع اقبال نکند متضرّر شود و آن کس که توفیق (۴) میان عقلی(۵) و شرعی(۶) ثابت نکند آن است که آن از عمی بصیرت او بُوَد نه ازانکه میان عقلی و شرعی مناقصه (۷) باشد زیرا که وقت بُوَد(۸) که بَیْن الشرعین (۹) از توفیق عاجز (ن)(۱۰) (ب) (۱۱) شود از غایت قصور فهم فَکَیْفَ بَیْنَ الشرعی وَ الْعَقْلِی(۱۲) .

نظم :

آنجا که تویی دویی نماید آنجا همه جز یکی نشاید
پندار خود از میانه بردار توحید تو ترک (۱۳) تست هُشدار

۱- قرآن مجید : ۲۲(سورة الحج) ۴۶ : پس به درستی که نباشند کوران دیده ها و لیکن کور باشد آن دلها که در آن سینه هاست (کشف الآیات).

۲- گ : ندارد . ۳- ب : نیاید .

۴- التوفیق : قائد إلی کل فضیلة و هاد إلی کل صفة یصلح السرائر و یخلص الضمائر و یفتح الاقفال القلوب و هو الباعث المحرك لطب الاستقامة و الهادی إلی طریق السّلامة . ابن عربی ، کتاب مواقع النجوم و مطالع اهلة الاسرار و العلوم ، ص ۱۴.

۵- ل : عقل (بجای عقلی) .

۶- ل : شرع (بجای شرعی) ، گ : شرعی و عقلی .

۷- ل : شرع و عقل مناقصه بود ، گ : شرعی و عقلی مناقصه بود .

۸- ل : باشد.

۹- ن : الشرعین .

۱۰- ن : برگ ۱۰۲ الف.

۱۱- ب : برگ ۳۱ الف.

۱۲- آ : العقل : غزالی ، احیاء علوم الدین ، ج ۳، ص ۱۶. فان العلوم العقلیة کالاغذیة و العلوم الشرعیة کالادویة و الشخص المریض یستضر بالغذاء متی فاته الدواء فکذلك امراض القلوب لایمکن علاجها الأ بالادویة المستفاده من الشریعة وهی وظائف العبادات و الأعمال التی رکبها الانبیاء صلوت الله علیهم لإصلاح القلوب فمن لایداوي قلبه (ص ۱۷) المریض بمعالجات العبادة الشرعیة و اکتفی بالعلوم العقلیة استضرّ کما یستّضر المریض بالغذاء و ظن من یظن إن العلوم العقلیة مناقضة للعلوم الشرعیة و أن الجمع بینهما غیر ممکن و هو یظن صادر عن عمی فی عین البصیرة نعوذ بالله منه بل هذا القائل ربمایناقص عنده بعض العلوم الشرعیة لبعض فیعجز عن الجمع بینهما فیظن انه فی الدین ، هیهات . نیز قب : ابن عربی ، الفتوحات المکیة ، ج ۲، ص ۱۵۳.

۱۳- ت ، ل ، ن ، گ : مثنوی زاد المسافرین ، ص ۷ : شرك .

از خود به خدا مرو به تأویل توجیه (۱) مکن به وجه تمثیل
زنهار به حجّت (۲) قیاسی غرّه نشوی به حق شناسی

و اگر حق تعالی او را دست (۳) گیرد و از ظلمت نوم و غفلت خسبان شهوت (۴) بیرون آرد ، به نور یقظه (۵) معلوم کند ورای این مرتبه(۶) دنیّه (۷) مراتب عالیه است و ورای این لذات (۸) ثانیه لذات باقیه است . پس توبه (۹) کند (آ : برگ ۳۳ ب) از اشْتِغال بغیر خدای (۱۰) تعالی و روی به سلوك آرد.(۱۱)

نظم (۱۲)

علمی که خدای دان شوی تو این است کجا همی روی تو(ت)
آن علم طلب که با تو ماند آن دم که ترا ز تو رهاند
این علم فریضه تا نخوانی تحقیق صفات حق(۱۳) ندانی(۱۴)

و (۱۵) چون به مداومت شرایط مذکوره (ل)(۱۶) اقبال نماید، انوار کثیر ساطعه مُرَبّی(۱۷) گردد در باطن و اوایل آن انوار را(۱۸) که امثال بَرُوق ظاهر (۱۹) شود و زود

۱- آ ، ت ، ل ، ن : تشبیهه.
۲- ن : تحّجب . مصرعه آخر به مصرعه سوم در آ : مقلوب شده .برای ابیات : رك به مثنوی : زاد المسافرین ، ص ۷.
۳- ب : دوسبت . ۴- ل : ندارد ، گ :و حسبان شهرت .
۵- الیقظة من سنة الغفلة و النّهوض عن ورطة الفترة ... و هی اوّل ما یستنیر قلب العبد بالحیوة لرؤیة نور التنبیه (منازل السائرین ، ص ۲۴ به بعد).
۶- ل ، ن ، گ : ورای این مرتبه که او دارد .
۷- آ ، ت : سنیه . ۸- گ : لذت .
۹- آن ، ن : توجه کند .
۱۰- ب : حق . ۱۱- ل : آورد.
۱۲- ل : مثنوی ، ت : برگ ۲۷ الف.
۱۳- آ ، ت ، ن ، گ : خود.
۱۴- این ابیات سرودهٔ امیر حسینی معروف به هروی است رك به : مثنوی زاد المسافرین ، ص ۷.
۱۵- ل : ندارد .
۱۶- ل : برگ : ۲۴ الف.
۱۷- ل : مترتب ، گ : مربی . ۱۸- ن : ندارد.
۱۹- آ ، ب ، ن : بروق ظاهر ظاهر.

ناپدید گردد لوایح نامند (۱) .

و بعد ازان انوار درنگ کننده پدید آید در باطن (۲) که یك وقت و دو وقت و سه وقت(۳) پاینده باشد و این انوار را لوامع (۴) خوانند (۵)

و بعد از آن درنگ انواری که پدید آید بیشتر باشد (گ)(۶) و این انوار را طَوَالِع (۷) گویند .

و بعد از این بواده (۸) مُفْرِحه (ب)(۹) و مُتَرِّحه (۱۰) باشد و هواجم(۱۱) قویه و ضعیفه

۱- اللوائح : جمع لائحه و قد تطلق علی ما یلوح من عالم المثال کحال ساریة لعمر رضی اللّٰه عنه و به گفتهٔ علی هُجْویری اثبات مراد بازودی نفی آن . برای تفصیل رك به : هجویری ، کشف المحجوب ، ص ۵۰۰ . ابن عربی ، فتوحات المکیه ، ج ۲، ص ۴۹۸. کاشی ، اصطلاحات الصوفیه ، ص ۳۹.

۲- آ : آید . ۳- آ : در وقت و سبب وقت .

۴- لوامع : اظهار نور بر دل به ابقای فوائد آن (کشف المحجوب ، ص ۵۰۰) انوار ساطعة تلمع لاهل البدایات من ارباب النفوس الضعیفة الطاهره فیعکس الخیال الی الحسّ المشترك فیعکس من الخیال الی الحسّ المشترك فتصیر مشاهدة بالحواسّ الظاهرة فیتراء لهم انوار کانوار الشّهب و القمر و الشمس . رك به : ابن عربی : الفتوحات المکیه،ج ۲، ص ۵۵۷ و نیز محمّد علی تهانوی : کتاب کشاف اصطلاحات الفنون ، ج ۲، ص ۱۲۹۹. جرجانی : کتاب التعریفات ، ص ۸۴، اصطلاحات الصوفیه ، ص ۴۷.

۵- ن : گویند . ۶- گ : ص ۳۹۹. ۷- الطوالع : طلوع انوار معارف بر دل (هجویری ، کشف المحجوب ، ص ۵۰۰) اوّل مایبدو من تجلیات الاسماء الالهیة علی باطن العبد فحسن اخلاقه و صفاته . برای تفصیل رك به : ابن عربی ، الفتوحات المکیه ، ج ۲، ص ۳۸۸. جرجانی: التعریفات ، ص ۶۱، کاشی، اصطلاحات الصوفیه ، ص ۳۹ و محمّد علی تهانوی ، کتاب کشاف اصطلاحات الفنون ، ج ۲، ص ۹۱۴ و خواجه عبداللّٰه انصاری در رساله واردات ص ۱۳۲، گفته است طوالع ابتداء آفتاب توحید است که از مشرق غیب بر آید و بر اهل سعادت تابد و ولایت ظلمت و بناء پندار بردارد و دولت کواکب و ضیا برقرار بگذارد و در رسالة القشیریه ، ص ۴۰ نوشته شده : اللوائح و الطوالع و اللوامع هذه الالفاظ متقاربة المعنی لایکاد یحصل بینها کبیر فرق و هی من صفات اصحاب البدایات الصاعدین فی الترقی بالقلب ... فتکون اولاً لوائح ثم الطوالع شهاب الدّین سهروردی مقتول فرموده اوّل برقی از حضرت ربوبیت بر ارواح طلاب طوالع و لوایح باشد و آن انوار از عالم قُدس بر روان سالك اشراق کند و لذید باشد ثلاث رسائل من تألیف شیخ شهاب الدّین مقتول (۵۸۷ هجری). ص ۱۹.

۸- ت : « بعد از این » ندارد، گ : بوادیه ،آ: بوادیه بواده : ما یفجأ قلبك من الغیب علی سبیل الوهلة امّا موجب فرح و امّا موجب ترح رك به : قشیری ، الرسالة القشیریه ، ص۴۱. محمّد علی تهانوی ، کتاب کشاف اصطلاحات الفنون ،ج ۱، ص ۱۵۸. ۹- ب : برگ ۳۱ ب . ۱۰- ل : مبرحه ، ن : مترحه . گ : متبرجه ۱۱- الهجوم ما یرد عَلَی الْقَلْب بقوت القلب من غیر تصنع و بقول شهاب الدین سهروردی مقتول هجوم چنان باشد که خاطف ناگاه در آید و زود برود، رك به : قشیری، رسالة القشیریه ، ص ۴۱. ابو نصر عبداللّٰه ، کتاب اللمع ۳۴۱. ابن عربی، الفتوحات المکیه ، ج ۲، ص ۵۵۷. اصطلاحات الصوفیه ، ص ۷۸. ثلاث رسائل از شهاب الدّین سهروردی، مقتول (۵۸۶ هجری)، ص ۱۹.

بُوَد و اعاجیب (۱) کثیره پیدا شود که احصای آن در وُسع نماید (۲)، قال اللّه تَعَالی :
« وَ إِنْ تَعُدُّواْ نِعْمَةَ اللّهِ لاَ تَحْصُوْهَا » (۳)

و اوّل فتح بصیرت از (۴) چشم باشد و بعد ازان از وَجه و بعده از صدر و بعده از جمیع بدن و بعد(۵) از فتح بصیرت شخصی(۶) بیند نورانی که در اوایل سلوك او را به صورت (۷) زنگی سیاه دیده این (۸) شخص (۹) نورانی را (۱۰) شیخ الغیب و میزان الغیب(آ : برگ ۳۴ الف) مقدم الغیب و مرآة الغیب و شاهد الغیب خوانند و آن(۱۱) نورانی(ت) به حقیقت(۱۲) چشم خدا بین سالك است و سالك حقیقی اوست(۱۳) .

و بعد از ظهور انوار خانه دل را(۱۴) مملو یابد از اغیار و این اغیار عبارت است از وجود بشری و نفس و شیطان (۱۵) .

«و وجود مرکّب است از چهار چیز که آن همه ظلمات مُتَراکمه است و آن چیزها آب و خاك و آتش و باد است (۱۶) که حقیقت انسان را عطا(۱۷) شده است و از این عطا خلاص ممکن نباشد الأ(۱۸) به رسانیدن اجزا به کلیات تا آب صفت آبی خود برگیرد و(۱۹) خاك صفت خاکی خود و آتش صفت آتشی خود و باد صفت بادی خود(۲۰) ».

۱- آ : اعایت جیپ. ۲- گ : نباشد . ۳- قرآن مجید : ۱۶(سوره النمل): ۱۸.
۴- آ : ندارد . ۵- آ ، ب : بعده ، ن : بعد از .
۶- ن : شخص . ۷- ن : بصیرت (بجای صورت) . ۸- ل ، گ : می دید و این . ن : می دید.
۹- آ : صورت . ۱۰- ل : ندارد . ۱۱- ل : این . ۱۲- آ ، ن : ندارد، ت : برگ ۲۷ ب .
۱۳- فوائح الجمال : ص ۳۲ و اوّل فتح البصیرة من العین ثم من الوجه ثم من الصدر ثم من البدن کله و یسمّی هذا الشخص النورانی بین یدیك تسمیة القوم : المقدّم و یسمّونه أیضاً شیخ الغیب و یسمّونه میزان الغیب و قد یستقبلك هذا الشخص فی اوّل السیر و لکنه فی اللون أسود زنجی ثم یغیب عنك فذلك : لایغیب عنك بل أنت هو فیدخل فیك و یتّحدبك و انما یکون أسود لأجل لباس الوجود الظلمانی فإذا أفنیت الوجود و أحرقَتْ لباسَه نیرانُ الذکر .
۱۴- ل : ندارد.
۱۵- فوائح الجمال ، ص ۲ و معنی المجاهدة بذل الجهد فی دفع الأغیار او قتل الأغیار و الأغیار الوجود و النفس و الشیطان و نیز قب :محمود کاشانی، مصباح الهدایة ترجمه عوارف المعارف صص، ۶۱-۶۳.
۱۶- ل : خاك و آب و باد و آتش است .
۱۷- آ ، گ : عطا آمده و در نسخه های دیگر غطا نوشته شده ، ن : غذا ، ت : غرا.
۱۸-گ : ندارد. ۱۹- گ : بگیرد.
۲۰- فوائح الجمال: ص ۵ الوجود مرکّب من أربعه أرکان و کلها ظُلُمَاتُ بَعْضُها فَوْقَ بَعض ، التراب و الماء و النار و الهواء و أنت تحت هذه کلها و لا مطمع لك فی الانفصال عنها الأ بإیصال الحق إلی المستحق و هو إیصال الجزء إلی الکل فیاخذ التراب الترابیة و الماء المائیة و النار الناریة و الهواء الهوائیة.

و صفات (۱) مذمومه آب طلب شهوات و تَنَعمّات و تَلَذّذات و انوثت طبع و خُنُوثت (۲) و کاهلی باشد(۳) ، پس این صفات را تبدیل کند (ل)(۴) به اضداد و این اضداد عفت و وقار(۵) و رُجُولیّت و صَلابت است تامُنتجِ لِین (۶) و رقّت و شفقت و مَرْحمت (ب)(۷) و لَطافتِ طبع و ظرافت گردد.

و صفات مذمومه خاك خِسَاست و رَکَاکت و دنائت (۸) و مَذَلّت و امساك (۹) بُوَد پس این صفات را تبدیل کند به اضداد(۱۰) و این اضداد عُلُوّ همّت و رفعت درجت (آ : برگ ۳۴ ب) و مُرَوت(۱۱) و عزت و سخاوت باشد تا مُنتج تواضع و قناعت(ت) و انکسار و حلم و سکون و وقار گردد.

و صفات مذمومهٔ آتش غضب و تَرَفُع و حِراقت(۱۲) و إبا و استکبار و حرص و شَرَه و طمع و حسد باشد، پس این صفات را تبدیل کند به اضداد و این اضداد تَحَمُّل و صبر و سکون(۱۳) و وقار(۱۴) و تَردد(۱۵) و ایثار و اُستسلام باشد تا منتج جلادت و کفایت(۱۶) و ذکاوت (۱۷) و فهم و ادراك و شجاعت گردد.

و صفات مذمومه باد تَکَبُّرْ (ن)(۱۸) و تَجَبُّرْ و عُجب و غرور و پندار و ریا و حقد و عداوت بُود ، پس این صفات را تبدیل کند به اضداد و این اضداد(۱۹) تواضع و تسلیم و رضا و إمْتِثال و انقیاد و إنْتِباه و صدق و اخلاص باشد (گ)(۲۰) تا مُنتج همت و عظمت (۲۱) و امانت و سلامت و صدق (۲۲) و تَحَبُّب(۲۳) گردد.

و علامت عبور از مائیت دیدن (۲۴)آبهای(۲۵) روان دایم و بارانها و جویها و چشمه ها و دریاها و رودها بود و چون بیند که از دریاها می گذرد و او در آن(۲۶) دریاها غرق شده است و خلاص یافته است(۲۷) حظِّ مایی او فانی شود و خلاص یابند .

۱- گ : صفت (بجای صفات). ۲- آ : خضوثت ، ل : ندارد .
۳- ب ، ل، ن : ندارد . گ : و تلذات باشد و ... و کاهلی. ۴- ل : برگ ۲۴ ب .
۵- آ ، ب ، ت، ن ، گ : عار ۶- آ ، ل، ن : و این . ۷- ب : برگ ۳۲ الف .
۸- آ : دعاءت . ۹- ب : امسعاك . ۱۰- ل : به اضداد.
۱۱- ن : ندارد ، ت : برگ ۲۸ الف. ۱۲- ل ، ن ، گ : حدت . ۱۳- گ : سکون و صبر .
۱۴- ل : ندارد . ۱۵- گ : تردد . ۱۶- گ : کفایه
۱۷- آ : دکاوت ، ل، ن ، گ،ت : ذکا . ۱۸- ن : برگ ۱۰۲ ب .
۱۹- آ : ندارد . ۲۰- گ : ص ۴۰۰. ۲۱- ل : عصمت .
۲۲- آ : سلامت و صدر ، ب ، ن : سلامت صدر . گ : سلامت صدر و وفا .
۲۳- ت ، ل ، گ : تحیت ، ن : تحیبّ . ۲۴- گ : ندارد.
۲۵- آ : آبها . ۲۶- ن : درین . ۲۷- گ : ندارد.

و علامت عبور از ترابیت خرابه ها و نشانهای خرابه ها جایهای انداختن (آ : برگ ۳۵ الف) خاك روبه (۱) (ب)(۲) و دیوارهای شکسته و جایهای آب و گولهای (۳) آب (۴) باشد و در فناء حظّ ترابی دیده شود که بسی بیابانها قطع گردد و آن بیابانها در زیر وی (۶) می شود و نیز بیند که او در چاهیست و آن چاه ها(۷) از بالای وی فرود می آید (۸) و دیه ها (۹) و شهرها و سرایها (۱۰) بیند که به روی فرود می آید و ناچیز می شود و(۱۱) در زیر وی مثل دیواری که (ل)(۱۲) بر کرانهٔ دریا باشد و در دریا افتد و غرق شود(۱۳) .

و علامت عبور از ناریت(۱۴) دیدن آتشها در گرفته و مکانهای(۱۵) سوخته بود و در افتادن آتش در نیستانها و در آمدن در آتش و برق و صاعقه و در فنای خط ناری بیند که در آتش ها می در آید و خلاص می آید.(۱۶)

۱- آ : خانها . ۲- ب: برگ ۳۲ ب.
۳- گول آبگیری که آب اندك در آن ایستاده باشد و گوی و گلوله (فرهنگ نفیسی و لغت فُرس : اسدی ص ۱۳۰).
۴- ل : ندارد. ۵- آ ، ب، ن : ندارد.
۶- گ : زیر قدم وی . ۷- گ : چاه (بجای چاه ها).
۸- آ : ندارد. ل : فرود می رود . ۹- ن : ودیه و دهها .
۱۰- گ : ندارد.
۱۱- آ : ندارد . و عبارت و آن «چاه .... تا ... بروی » در ب ندارد.
۱۲- ل : برگ ۲۵ الف .
۱۳- فوائح الجمال : ص ۵ ، فتشاهد فی فناء الحظ الترابی مَفاوز تقطعها فتسیر المفاوزُ تحتك و إنما أنت تسیر و لکن من کان تسیریه السفینة یحسب أن السواحل تصر علیه و تَرَی الجِبَالَ تَحْسَبُهَا جامِدَةً وَ هِیَ تَمُرّ مَرَّ السَّحَابِ و تشاهد أیضاً ... قرایا و بلاداً و دُوراً تنزل علیك من فوقك و تفنی من تحتك کما تشاهد الجدار علی شط البحریقع فیه فیغرق .
مرصاد العباد ، ص ۲۱۳.
۱۴- آ : ندارد . ل : آتش . گ : نارایت . ۱۵- گ : مکانها.
۱۶- ت ،گ : می یابد . فوائح الجمال ، ص ۶ و اذا شاهدت بحاراً تعبرها و أنت فیها مستغرق فاعلم أنه فناء الحظ المائی و أذا کانت البحار صافیه و فیها شموش غریقة أو انوار أو نیران فاعلم أنها بحار المرفة و اذا شاهدت مطراً ینزل فأعلم انه مطراً ینزل من محاضر الرحمة لإحیاء اراضی القلوب المیته . و إذا شاهدت نیراناً و أنك خائض فیها ثم تخرج عنها فاعلم أنه فناء الحظوظ الناریة و أذا شاهدت بین یدیك فناءً و اسعاً و رحباً شاسعاً و من فوقه هواء صاف و تری فی نهایة النظراً لواناً کالخضرة و الحمرة و الصفرة و الزرقه فاعلم أن عبورك علی هذا الهواء الی تیك الألوان . والألوان الأحوال : فلون الخضرة علامة الحیاة القلب و لون النّار الصافیة علامة حیاة الهمّة و برای این مضمون نیز رك به : نجم الدّین رازی :مرصاد العباد،ص۲۱۳.

و علامت عبور از هوائیت رفتن است بر هوا و پریدن و دیدن بادها و برآمدن بر آسمان (۱) و آنچه به اینها مانند باشد از روی معنی و در فناء حظِ هوایی بیند که فضای واسع پدید (۲) آید و بر بالای آن فضای هوای صافی می باشد (۳).

و چون از (۴) این جواهر مفرده عنصریه عبور کند سیر او در مرکبات عنصریه و (۵) معادن و نباتات بُوَد و ظلمات ترکیب را أَزیَد بیند که (۶) هر چند ترکیب زیادت می شود ، ظلمات أزیَد است ، پس چون از اوّل (آ : ۳۵ ب) مرکّبات عبور کند به معادن که ترکیب او بیشتر است ، ظلمات او را بیند که اشدّ باشد و از معادن چون عبور کند به نباتات او را أبْلَغ بیند (۷) .

و از(۸) نباتات چون عبور کند ، دیدهٔ او به حیوانات أظْلَمْ رسد و از حیوانات چون(۹) عبور کند به انسان ظَلُوم (ب)(۱۰) جُهول(۱۱) رسد و چون از وی(۱۲) ترقی کند به عالم غیب رسد که مَلَکوتست و از مَلَکوت که (۱۳) ترقی کند به جبروت رسد که عالم ارواح است و از جَبَرُوت که ترقی کند به عظموت رسد که غَیْبُ الغیب است ، پس به نور متابعتِ حَبیبَ اللّٰه جمال الجمیل (۱۴) را معاینه کند ، لاجرم عالم غیب و (۱۵) شهادت گردد (۱۶) .

قَالَ اللّٰه تَعَالی :

فَلاَ یُظْهِرُ عَلَی غَیْبِهِ أَحَداً إِلاَّ مَن أرتَضَی مِنْ رَسُولٍ (۱۷) »

۱- به آسمان .

۲- ن ، گ : پیدا .

۳- آ ، ب ، ن : ندارد. گ : باشد (بجای می باشد).

۴- ل : ندارد. ۵- ل ، ن : ندارد.

۶- ل ، گ : زیرا که .

۷- ب :ندارد . آ : بلغ بیند (بجای ابلغ بیند).

۸- ب : ندارد . گ : عبارت از « به نباتات .... تا ...عبور کند » ندارد.

۹- ل : و چون از حیوانات .گ : و از آن حیوانات چون . ۱۰- ب : برگ ۳۳ الف.

۱۱- قرآن مجید : ۳۳ (سوره احزاب) : ۷۲ : اِنَّهُ کَانَ ظَلُوماً جَهُولا.

۱۲- ت ، ل ، ن ، گ : از وی چون .

۱۳- ب : ناخوانا ، ن : چون .

۱۴- ل ، ن : جمال اللّٰه الجمیل. گ : جمال اللّٰه الحمید.

۱۵- ل : او را .

۱۶- گ : زیادت گردد.

۱۷- قرآن مجید ۷۲ : (سوره الجن) ۲۶ ، ۲۷. پس مطلع نمی سازد . بر غیبش احدی را مگر آن را که پسندید از رسول : (کشف الآیات).

و وارث (۱) معرفت (۲) را نیز حکم رسول اللّه (۳) است الاّ غیب خاص که (۴) معرفت ذات اللّه باشد کَمَا هِیَ زیرا که آن غیب خاص جز خدای تعالی را نباشد ، قَالَ النَّبی(۵) صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمْ :

« إِنَّ اللّهَ یَعْرِفُ (گ)(۶) ذَاتَهُ فَقَطْ (۷) »

پس از این مقام اشرافیت انسان کامل از مَلَك معلوم (۸) شده (۹) زیرا که (ل)(۱۰) هیچ احدی از ملایکه به تشریف مشاهدهٔ حق تعالی مُشَرَّف نباشد الاّ جبریل (۱۱) را کـه (۱۲) یك بار یا دو بار تجلّیِ مشاهدهٔ (۱۳) حق تعالی حاصل آید (آ: برگ : ۳۶ الف) در دارِ آخرت .

و صوفیّه قَدَّسَ اللّهُ أَسْرَارَهُم اصطلاحات دارند در اطلاق الفاظ که اشارت (۱۴) باشد به اذواق و احوال(ن)(۱۵) و مقامات (۱۶) (ت) .

لاجرم بعضی گویند که ارادت ترك عادت باشد به اذواق و احوال(۱۷) و بعضی گویند که ارادت(۱۸) فیوض قلب بُوَد به طلب حق قدیم مطلق(۱۹) و حقیقت ارادت ظهور نور(۲۰) ، ارادت حق قدیم قیام بوده است(۲۱) در دل به واسطهٔ اصابت رشّ نور(۲۲) ازلـی . و ارادت مرید(۲۳) به مشایخ نتیجهٔ این سرّ است (ب)(۲۴) زیرا که آن نور بلا واسطه بـه ارواح مقرّبان رسد (۲۵) و بـه واسـطـهٔ بـه ارواح مـقـربـان دیـگـران رسـد پـس هـر روحـی

۱- ب : ناخوانا . ۲- ت ، ل ، گ : ندارد.

۳- آ : ندارد ، گ : غیب خاص رسول که ، ت : رسولست .

۴- ن : که آن . ۵- گ : رسول اللّه . ۶- گ : ص ۴۰۱.

۷- ب : حاشیه برگ ۳۳ الف . یعنی عارف ذات حق هم حق است.

عارف ذاتِ خود تویی تو دایماً بر جمال خود نگرانی

۸- ب : پیدا . ۹- گ : شده است . ۱۰- ل : ۲۵ ب .

۱۱- ل ، گ : جبرئیل . ۱۲- ن : ندارد

۱۳- ت ، ل ، ن ، گ : ندارد.

۱۴- گ : اشارات .

۱۵- ن : برگ ۱۰۳ الف . ۱۶- ن : و مقاما و مقامات ، ت : برگ ۲۹ ب .

۱۷- ت ، ب ، ل ، ن : ندارد. گ : در حاشیهٔ صفحه قرار گرفته است .

۱۸- گ : ندارد. ۱۹- گ : ندارد . ۲۰- گ : نور ندارد ، ظهور در ارادت .

۲۱- ل ، گ : ندارد . ن : قیام بوده را ندارد.

۲۲- برای رش نور رك به : صفحات گذشته .

۲۳- ل : مزید ، گ ، ل ، ن : مریدان . ۲۴- ب : برگ ۳۳ب .

۲۵- آ ، ل، ن ، گ : رسید.

کـه از آن ارواح (۱) که به وسایط (۲) نور یافت به خاندان آن واسطه به مناسبت خود (۳) ارادت (۴) آورد در دنیا .

و خُلّت محبتی(۵) باشد که هنوز به کمال نباشد زیرا که اسم خُلّت دلالت دارد بر تَخَلّل و تَخَلّل بین اثنین (۶) بود .

و محبّت سه نوع باشد :

اوّل : محبت انسانیه (۷) که مرکوز است در جبلّت (۸) انسانیه (۹) و این دو قسم بود :

اوّل روحانی که نتایج آن تالّه باشد و علوم عقلیه و افعال خیر و اخلاق مَرْضیه(۱۰) که مؤمن و کافر در آن شریك باشند .

و ثانی نفسانی که نتایج آن محبوبات شهویه (آ : برگ ۳۶ ب) باشد چنانك (۱۱) «نسا(۱۲) و ابنا(۱۳) و قناطیر مُقَنَطرة(۱۴) از زر و نقره و خیل و انعام و حرث که متاع حیات دنیاست(۱۵) »

و دوم : محبّت ایمانیه که نتیجه نور ایمان است ، پس هر کرا نور(۱۶) ایمان اَزیَد بود محبت او.(ت) اَزیَد باشد و علامت این محبت استیلای محبت موافقت باشد بر دل (۱۷).

۱- ل : ندارد ، ن : ازان ارواحی.

۲- ل : به واسطه . ۳- ل : به خانه مناسب خود .

۴- ارادت : و هی الاجابة لدواعی الحقیقة طوعا و جمره نار المحبة فی القلب مقتضیة لاجابة دواعی الحقیقة . برای تفصیل رك به : منازل السائرین ، ص ۱۱۷. کاشی : اصطلاحات الصوفیه ، ص ۷. جرجانی: رسالة التعریفات ، ص ۶ . محمّد علی تهانوی : کتاب کشاف اصطلاحات الفنون ، ج ۲، ص ۵۵۲. و رساله ذکریه چاپ تهران ، ص ۵۷. علی همدانی گفته : ارادت ثمره معرفت و مفتاح ولایت مکانست ... ص ۵۹... و حقیقت ارادت آن است که ارادت تو در ارادت او گم شود تا یك ذرّه از ارادت تو باقی بُود خود پرست باشی : تا از خود پرستی فارغ نشوی ، خدا پرستی نتواند شد.

۵- گ : محنتی.

۶- ل ، گ : الاثنین .

۷- گ : انسانیت. ۸- آ ، ن : حیلت .

۹- آ ، ب ، ل : ندارد. ۱۰- آ : عرصیه .

۱۱- گ : چنانکه . ۱۲- آ : بسا .

۱۳- ل : این ۱۴- آ : فقطره.

۱۵- قرآن مجید ۳(سوره آل عمران) :۱۴: زُيِّنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَ الْبَنِينَ وَ الْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَ الْفِضَّةِ وَ الْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَالْأَنْعَامِ وَ الْحَرْثِ ذَٰلِكَ مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا.

۱۶- گ : هر کر انوار ، ت : برگ ۳۰ الف .

۱۷- ب : ندارد.

و سوم محبّت ربّانیّه که (۱) صفت حق قدیم است و عکس آن بر دل دوستان رسد.
قَالَ اللّه تعالی :
« يُحِبُّهُم وَ يُحِبُّونَهُ (۲) »
و علامت این محبت در ظاهر متابعت بود.
قَالَ صَلَّى اللّه عَلَيْهِ وَسَلَّم (۳) حَاكِياً عَنْ رَبِّه (۴) عَزَّ وَ جلّ .
« لَنْ يَتَقَرَّبَ إلَى الْمُتَقَرِّبُونَ (۵) بِمِثْلِ (۶) مَا أفْتَرَضْتَ عَلَيْهِم (ل)(۷) وَ لَايَزَالُ الْعَبْدُ يَتَقَرَّبَ إلَيَّ بِالنَّوَافِلِ حَتَّى أُحِبَهُ (۸) ».

و علامت باطنیه اختیار (ب)(۹) حق قدیم است در جمیع احوال و تفاوت در محبت به واسطه تفاوت عنایت باشد و سبب (۱۰) دوام توجه نیز زیرا که (۱۱) هر بار که ایمان زیادت گردد محبّت نیز زیادت شود (۱۲) و از اینجاست که انبیاء و اولیاء کُمل(۱۳) بناء(۱۴) ذوات دُوَل (۱۵) محبت دارند.
قَالَ النَّبی(۱۶) صَلَّى اللّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمْ :
« كُلَّمَا أزْدَادَ الْعَبْدُ إيمَاناً ازْدَادَ حُبّاً لِلنِّسَاء (۱۷) »
(گ)(۱۸) و در حدیث آمده است که در آخرت ایمان کسی(۱۹) باشد اکبَر(۲۰) که

۱- آ : ندارد. برای بیان محبت رك به : كلمات قصار بابا طاهر (ديوان بابا طاهر)ص ۱۰۴ .
ابن عربی ، الفتوحات المکیه، ج ۲، ص ۳۲۳. ۲- قرآن مجید : ۵ (سورة المآئده) : ۵۴.
۳- گ : قال علیه السّلام . ۴- گ : اللّه .
۵- ب : حاشیه برگ ۳۳ ب و نزد اهل تحقیق مراد از این حُبّ دانی است یعنی حضرت حق دوست می دارد ذات ایشان را و ایشان دوست می دارند ذات حق را بالصفة چه این محبت باقی است به بقاء ذات هرگه تغییر نپذیرد به اختلاف تجلیات و زائل نگردد به اختلاف احوال در رضا و قضا و العقوبت و البلا ، شاکر باشد چنانکه شاکر باشد ... و این محبت لوازم محبتِ اولی است که قبول صفات اولیاء .
آ : المتقربون الاباداً.
۶- ل : الا ان تمثیل . ۷- ل : برگ ۲۶ الف .
۸- برای این حدیث قب : الحافات السنیة ، ص ۱۵. ابو محی الدّین النووی : ریاض الصالحین ، ج ۱، ص ۲۶۲. غزالی ، احیاء علوم الدین ، ج ۴، ص ۳۹۱. ابو سعید محمّد ، اسرار التوحید ، ص ۱۲. نجم الدّین رازی ، مرصاد العباد ، ص ۷. (اخرجه ابن عساکر بن علی عائشه رضی اللّه عنهم) در ب : بعد المحبة « لفظ » الحدیث مستزاد است . گ : احبه الحدیث.
۹- ب : برگ ۳۴ الف . ۱۰- ب ، گ : به سبب ، ل : نسبت . ۱۱- ل : ندارد.
۱۲- ل، گ : گردد. ۱۳- ل : تحمل . ۱۴- آ ، ب : بنیاء . ۱۵- آ : دولت دون .
۱۶- ب ، ل ، گ : ندارد. ۱۷- همدانی ، روضة الفردوس (برگ ۳۴۹ب) عن حضرت علی .
۱۸- گ : ص ۴۰۲. ۱۹- گ : به کسی . ۲۰- گ : ندارد .

او در دنیا ذکر حق تعالی را (۱) گوید (آ : برگ ۳۷ الف) اکثر .

و عشق تجاوز حُرقت باشد از حد محبّت (۲) سالك روحانی و از اینجاست که گفته اند(۳).

(ت) « اَلْعِشْقُ هَتكَ الْأَسْتَارِ فِی غَلَبَةِ الْأَسْرَارِ (۴) »

و گویند که اشتقاق عشق از عشقه (۵) است و عشقه اسم نباتی(۶) باشد که درخت را خشك سازد اگرچه قطعه صفیره آن به درخت پیچد (۷) ، از اینجاست که گویند :

« اَلْعِشْقُ نَارٌ فِی الصَّدْرِ تحرِقُ الْقَلْب (۸) »

فرد (۹)

عشق چون در سینه ها منزل گرفت ‌‌ ‌ جان آن کس را ز هستی دل گرفت

و آن حُرقت که گفته اند(۱۰) ملایکه را نباشد.

فرد (۱۱)

قدسیان را عشق هست و درد نیست ‌ ‌ درد را جز آدمی در خورد نیست

و عشق (۱۲) تخم خلایق است(۱۳) ، قَالَ النَّبی صَلّی اللّه عَلَیْهِ وَسَلَّم «اول مَا خَلَقَ اللّهُ اَلْعِشْق (۱۴) »

و به حقیقت عشق در عبارت نیاید ، قَالَ صَلّی اللّه عَلَیْهِ وَسَلَّم :

« اَلعِشق لاَ مَحمُودَ وَ لاَ مَذمُومَ »

۱- ل ، گ : کلمه « را » ندارد ، ن :«تعالی را» ندارد.

۲- آ : محن. ۳- ب : گفته اند که ، ت : برگ ۳۰ الف . ۴- سئل ایضا ابراهیم الخواص عن المحبة ، فقال : محو الارادات احتراق جمیع الصناعات و الحاجات المحبة هتك الاستار و کشف الاسرار . (کتاب اللمع ، ص ۵۹). گ : العشق هتك الاستار لغلبة الانوار علی الاسرار .

۵- گ : عشق . ۶- ل : گیاهی .

۷- ل : بر درخت پیچد . ت ، گ : به درخت رسد.

۸- آ : الفر. گ : القلوب .

۹- ل : بیت . گ : ندارد، ت : نظم .

۱۰- آ ، ب ، ن ، گ : ندارد

۱۱- ل : بیت ، ن : نظم .ت .گ : ندارد.

۱۲- آ : ندارد . ۱۳- ب : ندارد .

۱۴- آ ، ب ، ت : ندارد.

و وقت نامند آن چیز را که سالك بر آن باشد از حال در(۱) زمان حاضر ، پس اگر در حال (۲) سرور باشد وقت او سرور بود(۳) و اگر در حزن باشد وقت او (۴) حُزن بود و گویند :

« الصّوفی ابن الوقت است (۵) ».

یعنی اشتغال او به وقت است ، نه به ماضی(ل)(۶) و نه به مستقبل که مغوت وقت (۷) باشد و گویند صوفی به حکم وقت است یعنی منقاد آن (ب) (۸) چیز است که از قضا و قدر بروی در این وقت جاری است و گویند :

« اَلْوَقْتُ سیفٌ قَاطِعٌ (۹) »

یعنی خلاف وقت(۱۰) ممکن نیست .

و مقام نامند منزل (آ : برگ ۳۷ ب) استراحت را(۱۱) (ت) در زمان سیر باید که تا حق مقام اوّل به تمامی(۱۲) ادا نکند به مقام دیگر عبور ننماید .

۱- گ : ندارد. ۲- گ : ندارد. ۳- ل : باشد. ۴- ل : روان ، ن : او در.

۵- قشیری ، الرسالة القشیریه ، ص ۳۱. محمود کاشانی ، مصباح الهدایه ، ص ۱۰۵، ب ، ن : الصوفی ابن الوقت آن است .

۶- ل : برگ ۲۶ ب . ۷- آ : آفت ، گ : مغوت (کذا در اصل). ۸ - ب : برگ ۳۴ ب.

۹- کشف المحجوب ، ص ۴۸۲، فوائح الجمال ، ص ۵۰.

وقت : وقت آن بود که بنده بدان از ماضی و مستقبل فارغ شود چنانکه واردی از حقّ بدل وی پیوندد و سرّ وی را در آن مجتمع گرداند چنانك اندر کشف نه از ماضی یاد آید نه از مستقبل ... و وقت اندر تحت کسب بنده نیاید تا به تکلف حاصل کند و به بازار نفروشند تا جان به عوض آن بدهد و وی را اندر جلب و دفع آن ارادت نبود و هر دو طرف اندر رعایت وی متساوی بود و اختیار بنده اندر تحقیق آن باطل و مشایخ گفته اند : الوقت سیف « قاطع » ازانکه صفت شمشیر بریدن است و صفت وقت بریدن کسی وقت بیخ مستقبل و ماضی ببرد و اندوه دی و فردا از دل محو کند ، برای تفصیل رك به : قشیری ، الرسالة القشیریه . ص ۳۱. هجویری ، کشف المحجوب ، ص ۴۸۰ به بعد . کلمات قصار بابا طاهر ، ص ۱۰۵.ابو نصر عبدالله ، کتاب اللمع ، ص ۳۴۲. غزالی ، احیاء علوم الدین ، ج ۴، ص ۱۱۲. ابن عربی ، الفتوحات المکیه ، ج ۲، ص ۵۳۸ . جرجانی ، التعریفات ، ص ۱۱۱. محمود کاشانی، مصباح الهدایة ، ص ۱۰۵. آملی : نفایس الفنون فی عرائس العیون ، برگ ۱۵۷ ب . کاشی : اصطلاحات الصوفیه ، ص ۳۲ . محمّد علی تهانوی ، کتاب کشاف اصطلاحات الفنون ، ج ۲، ص ۱۴۴۹. ۱۰-گ : در وقت . ۱۱- ل : ندارد، ت : برگ ۳۱ الف .

۱۲- ل : بمقامی .

المقام : مقام عبارتی است از اقامت طلب بر اداء حقوق مطلوب به شدت اجتهاد و صحت نیت وی و هر یك از مریدان حق مقامی است کی اندر ابتداء درگاه طلب شان را سبب آن بوده است و هر چند که طالب از هر مقام بهره می یابد و بر هر یك گذری می کند ، قرارش بر یکی باشد ، از آنچ مقام

(بقیه پاورقی به صفحه بعد)

و حال نامند آنچه نازل گردد بر دل از طرب و قبض و بسط و شوق و ذوق و غیر آن و گویند:

« حال کالبرق سریع الزوال باشد »

و اگر باقی بود حدیث نفس است نه حال (۱) و حضرت مصطفی صَلَّی اللهُ عَلَیْه وَسَلَّم چون از حالی ترقی نمودی به حالی که اعلی (۲) از اول بودی ، استغفار کردی زیرا که به ناقص (۳) راضی نبودی (۴) بلکه دایم طالب کمال بوده است(۵) و این حدیث اشارت است به آن معنی .

قَالَ النَّبی(۶) صَلَّی اللهُ عَلَیْه وَسَلَّم :

« اِنَّهُ لَیُغَانُ (۷) عَلَی قَلْبِی حَتَّی أَسْتَغْفِرَ اللهَ فِی الْیَومِ سَبْعِیْنَ مرَّه (۸) »

(بقیه پاورقی از صفحه قبل)

ارادت از ترکیب جبلت باشد نه روش معاملت .... پس مقام آدم توبه بود و ازان نوح زهد و ازان ابراهیم تسلیم و ازان محمّد صلوات الله علیهم اجمعین ذکر . (هجویری : کشف المحجوب ، ص ۴۸۴) مراد از مقام مرتبه ای است از مراتب سلوك که در تحت قدم سالك آید و محلّ استقامت او گردد و زوال بپذیرد . محمود کاشانی ، مصباح الهدایة ، ص ۶۳۲. برای تفصیل رك به : قشیری ، الرسالة القشیریه ، ص ۳۲. ابن عربی ، الفتوحات المکیه ، ج ۲، ص ۳۸۵ . کاشی ، اصطلاحات الصوفیه ، ص ۶۶. ترجمه اردو عوارف المعارف ، ص ۵۲۴ . محمّد علی تهانوی : کتاب کشاف اصطلاحات الفنون ، ج ۳، ص ۱۲۲۷.

۱- آ : سال .

حال : و حال واردی بود بر وقت کی ورا مزیّن کند چنانکه روح مرجسد را و لامحاله وقت به حال محتاج باشد که صفای وقت به حال باشد و قیامش بدان ، پس چون صاحب وقت صاحب حال شود تغییر از وی منقطع شود و اندر روزگار خود مستقیم گردد ... حال صفت مراد باشد و وقت درجه مرید .هجویری ، کشف المحجوب ، ص ۴۸۲. مراد از حال نزدیك صوفیان واردی است غیبی که از عالم علوی گاه گاه به دل سالك فرود آید ... صوفیان گفته اند الاحوال مواهب و المقامات مکاسب . محمود کاشانی، مصباح الهدایة، ص ۹۵ و برای تفصیل رك به : ابن عربی ، الفتوحات المکیه ، ج ۲ ، ص ۳۸۴ ، فوائح الجمال ، ص ۵۰. جرجانی ، رسالة التعریفات ، ص ۳۶. کاشی ، اصطلاحات الصوفیه ، ص ۱۱۰. محمّد علی تهانوی، کتاب کشاف اصطلاحات الفنون ، ج ۱ ، ص ۳۵۲ . مصباح الهدایة ص ۹۶ و بعضی مشایخ به آنند که حال آن است که ثبات و استقرار نیابد بلکه چون برق پدید آید و زائل گردد و اگر باقی و ثابت مانده حدیث نفس شود .

۲- آ : اجلی . ۳- ل : تناقص . ۴- ب ، ل،ن ، گ : نبود، ت : زیرا ... تا ... بوده است ، ندارد.

۵- ب ، ن ، گ : بود ، ل : بودی . ۶- ل ، ن، گ : ندارد، ت ، قال علیه السّلام .۷- گ : تعالی .

۸- برای این حدیث قب : مسلم ، ج ۴، ص ۲۰۷۵. غزالی ، احیاء علوم الدین ، ج ۴، ص ۳۰۷.

(بقیه پاورقی به صفحه بعد)

و بعضی گویند حال را دوام باشد چنانکه :
شیخ أبو عثمان (۱) حیری (۲) قُدِّسَ سِرُّهُ فرموده که :
چهل سال است که من در مقام رضا می باشم و مرا ناخوش آمده است از این مقام (۳).
و بعضی گویند که (۴) :
هر کرا(۵) تعاقب حال حال باشد مثل حال اوّل ، او (۶) دایم الحال بود (۷) و اگر نباشد نبود .
و نفس (۸) ترویح قلب باشد به الطاف غیب (گ)(۹) پس صاحب وقت مُبْتَدِی بود (۱۰) و صاحب حال مُتَوَسِّط و صاحب نفس مُنْتَهی (۱۱).

(بقیه پاورقی از صفحه قبل)
مجلسی ، بحار الانوار ، ج ۲، ص ۸۸. ب : حاشیه برگ ۳۴ ب یعنی هر آینه پوشیده می شود بر دل من تا آنکه استغفار می کنم از حضرت حق در روزی هفتاد بار . قشیری ، الرسالة القشیریه ، ص ۳۲. و الحال عند القوم معنی یرد علی القلب من غیر لعمدا منهم ولا اجتناب و لا اکتساب لهم من طرب او حزن او بسط او قبض او شوق او انزعاج او احتیاج فالاحوال مواهب و المقامات مکاسب... و قال بعض المشایخ الاحوال کالبرق فان بقی فحدیث النفس سمعت الاستاد ابو علی دقاق یقول فی معنی قوله صلی الله عَلَیْهِ وَسَلَّم انه یغان ... بعین مرة.
۱- گ : شیخ بن عثمان حرری قدس الله سره .
۲- شیخ أبو عثمان حیری : سعید بن اسمعیل ابو عثمان الحیری که اصل وی از ری است شاگرد شاه شجاع و با ابوحفص حداد و یحیی و معاذ رازی صحبت داشته است .امام و یگانه وقت بود و در ماه ربیع الاوّل سنه ۲۹۸ از دنیا برفته. برای زندگانی وی رك به : جامی، نفحات الانس ، ص ۹۶. و برای این سخن شیخ رك به : عوارف المعارف برگ ، ۲۹۰ ب . الرسالة القشیریه ، ص ۳۲ و هذا ابو عثمان الحیری یقول منذ اربعین سنة ما اقامنی الله تعالی فی حال فکر همته اشار الی دوام الرضاء و نیز رك به : ترجمه اردو عوارف المعارف ، ص ۵۳۸.
۳- آ . ب ، ن : ندارد.
۴- آ : هر که .
۵- آ : ندارد .
۶- گ : ندارد .
۷- گ : نباشد.
۸-النَّفس هو ترویح القلب بلطایف الغیوب و هو للمحبّ الانس بالمحبوب ، اصطلاحات الصوفیه ، کاشی ، ص ۷۵.
۹-گ : ص ۴۰۳ . ۱۰- گ : باشد .
۱۱- الوقت للمبتدی و النفس للمنتهی . مصباح الهدایة ، ص ۱۰۸. او نیز رك به : منازل السائرین ، ص ۲۰۹. و کتاب کشاف اصطلاحات الفنون ، ج ۲، ص ۱۴۰۴.

و قبض و بسط (۱) شبیه بود به خوف و رجا لیکن(ب)(۲) خوف و رجا عوام و خواص (۳) را باشد (۴) امّا قبض و بسط جز خواص (آ : برگ ۳۸ الف) را نبود .

و حقیقت(ت) قبض ورود قبض جلالی (۵) باشد به سبب تقصیری که از سالك در وجود (۶) آمده بود .

« تَا دِیْبَالَهُ (ل)(۷) وَ الْبَسْط عَلَی عَکْسِه تَکْرِیْمَالَهُ (۸) »

و هیبت و اُنس (۹) شبیه قبض و بسط بود و لیکن هیبت اشدّ العتابست از قبض و انس اعظم التکریم است از بَسْط .

(بقیهٔ پاورقی از صفحهٔ قبل)

۱- القبض و البسط: قبض و بسط دو حالت اند از احوالی کی تکلف بنده ازان ساقط است چنانك آمدنش به کسبی نباشد و رفتن به جهدی نه ... قبض عبارتی بود از قبض قلوب اندر حالت حجاب و بسط عبارتی است از بسط قلوب اندر حالت کشف ... و قبض اندر روزگار عارفان چون خوف باشد اندر روزگار مریدان و بسط اندر روزگاران عارفان چون رجا باشد اندر روزگاران مریدان (کشف المحجوب ، ص ۴۸۸) چون قبض و بسط از جمله احوالند مبتدیان را ازان نصیبی نباشد ... مخصوص بود به متوسطان و مبتدیان را بجای قبض و بسط خوف و رجا و همچنانکه منتهیان را بجای آن فنا و بقا بود . محمود کاشانی،مصباح الهدایة ، ص ۳۳۷.و برای تفصیل رك به : قشیری ، الرسالة القشیریه ، ص ۳۳. منازل السائرین ، ص ۳۳۲ به بعد . ابن عربی . الفتوحات المکیه ،ج ۲، ص ۵۰۹ به بعد . آملی ، نفایس الفنون فی عرائس العیون ، برگ ۱۵۶ ب . رسالة التعریفات ، ص ۷۳ . محمّد علی تهانوی ، کتاب کشاف اصطلاحات الفنون ، ج ۲، ص ۱۱۹۸.

۲- ب : ۳۵ الف

۳- ب ، ن : عوام .

۴- ل : بود .

۵- آ ، ل : قبض حالی، ت : برگ ۳۱ ب .

۶- آ ، ب ،گ : « در وجود » ندارد.

۷- ل : برگ ۲۷ الف .

۸- گ : ندارد.

۹- الانس و الهیبة چون حق تعالی به دل بنده تجلّی کند به شاهد جلال نصیب وی اندران هیبت بود و باز چون به دل بنده تجلّی کند به شاهد جمال نصیب وی اندران انس باشد، گروهی از مشایخ گفته اند که هیبت درجه عارفان است و انس درجهٔ مریدان ... و باز گروهی گفتند که هیبت قرینه عذاب و فراق و عقوبت بود و انس نتیجه وصل و رحمت باشد ... و من که علی بن عثمان الجلاّبی ام می گویم که هر دو گروه اندرین مصیب اند ... آنانك اهل فنا بودند هیبت را مقدم گفتند و آنانك ارباب بقا بودند ، انس را تفضیل نهادند . هجویری ، کشف المحجوب ، ص ۴۹۰ به بعد . و برای تفصیل رك به : قشیری ، الرسالة القشیریه ، ص ۳۳. غزالی، احیاء علوم الدین ، ج ۴، ص ۱۹۰. ابن عربی ، الفتوحات المکیه، ج ۲، ص ۵۴۰ . فوائح الجمال ، ص ۴۳. محمّد علی تهانوی، کتاب کشاف اصطلاحات الفنون ، ج۱، ص۷۵.

و وارد (۱) آن است که بر دل نزول کند از خواطر محموده بلاتأمل (۲) پس وارد سرور باشد و وارد حُزن و وارد قبض و وارد بسط و غیر آن از معانی .

و تواجد(۳) اظهار وجد است در(۴) خود به طلب سبب و(۵) بعضی روا ندارد (۶) لیکن صحیح آن است که رواست .

قَالَ النّبی(۷) صَلّی الله عَلَیْه وَسَلّم .

« ابکُوا فَإنْ لَمْ تبکُوا فَتَبَاکُوا (۸) »

و وَجد (۹) آنچه وارد شود بر دل از طرب بلاتَکَلُّف و غالب آن است که وَجد نتیجه اوراد است ، پس هر کرا وظایف اوراد اکثر وجد او بیشتر .

۱- الوارد: الوارد عند القوم و عندنا ما یرد علی القلب من کلّ اسم الهی فالکلام علیه ، بما هو وارد لابماورد فقد یرد بصحو و بسکر و بقبض و ببسط و بهیبة و بانس و بامور لاتحصی، الوارد ما ذکرناه من الخواطر المحمودة برای تفصیل رك به : ابن عربی ، الفتوحات المکیه ، ج ۲، ص ۵۶۶. کاشی : اصطلاحات الصوفیه، ص ۸۳ . محمّد علی تهانوی، کتاب کشاف اصطلاحات الفنون ، ج ۳، ص ۱۴۷۰.

۲- آ ، ت ، ل : التعمل ، ن : تعلم .

۳- تواجد: معنی تواجد استدعا و استجلاب و وجد است به طریق تذکر یا تفکر یا تشبیه به اهل وجد در حرکات و سکنات به دلالت صدق و هر چند تواجد صُور تا تکلّف است و تکلّف مخالف صدق و لیکن چون نیت متواجد در صورت تواجد توجه کلی بود از برای قبول امداد فیض رحمانی که تعرض حقیقی از جهت استنشاق نفحات ربانی منافی صدق نبود و شریعت در این باب اجازت داده است بل امر کرده آنجا که فرمود ابکو فان لم تبکوا فتباکوا و تواجد وصف اهل بدایت بود . محمود کاشانی : مصباح الهدایة ، ص ۱۰۳ به بعد و برای تفصیل رك به : قشیری : الرسالة القشیریه، ص ۳۴. ابن عربی : الفتوحات المکیه ، ج ۲، ص ۵۳۵.

۴- آ : اگر ، ل : از . ۵- آ : ندارد . ۶- گ : ندارند (بجای ندارد).

۷- ب،ت، ل ، گ : ندارد . ۸- ابن ماجه ، ج ۲، ص ۱۴۰۳. تقی الدّین ، نزهة الناظرین ، ص ۱۰۴.

۹- الوجد : و مراد این طایفه از وجد و وجود اثبات دو حال باشد کی مر ایشان را پدیدار آید اندر سماع یکی مقرون اندوه باشد و دیگر موصول یافت، وجد سرّی باشد میان طالب و مطلوب ... و نزدیك من وجد اصابت الهی باشد مر دل را یا از فرح یا از ترح یا از طرب یا از تعب . هجویری ، کشف المحجوب ، ص ۵۳۸. صاحب وجد کسی که هنوز از حجب صفات نفسانی بیرون نیامده باشد و به وجود خود از وجود حق محجوب بود. کاشانی : مصباح الهدایة ، ص ۱۰۱. خواجه عبدالله انصاری در رسالهٔ واردات ص ۱۳۱. گفته تواجد صفت دل است و وجد صفت جان است و وجود کاری بیرون از هر دو آن است . و در رساله القشیریه نوشته شده . و الوجد ما یصادف قلبك ویرد علیك بلا تعمد و تکلف و لهذا قَالَ المشایخ الوجد المصادفة و المواجید ثمرات الاوراد . قشیری ، الرسالة القشیریه ، ص ۳۴ و برای تفصیل نیز رك به : ابو نصر عبدالله ، کتاب اللمع ، ص ۳۰. ابن عربی ، الفتوحات المکیه ، ج ۲، ص ۵۳۶. خلاصهٔ مثنوی ، ص ۲۲۷. محمّد علی تهانوی ، کشاف اصطلاحات الفنون ، ج ۲، ص ۱۴۵۴.

و وجود (۱) ثبوت سلطان حقیقت در دل بعد از زوال بشریت باشد (۲) .
و فرق اوّل (۳) رؤیت افعال است .
و جمع (۴) رؤیت صفات .
و جمع الجمع (۵) رؤیت ذات .
و بعضی گویند (۶) : نظر به کسب عبودیت فرق است و توفیق طاعت (۷) از حق تعالی دیدن جمع و در فنا مقام کردن جمع الجمع .
امّا (۸) فرق ثانی (۹) عبارت است از صحو بعد المحو .
و صحو ضدِ (۱۰) محو (آ : برگ ۳۸ ب)بود .

۱- وجود : وجود فضلی باشد از محبوب به محبّ . هجویری : کشف المحجوب ، ص ۵۳۸. فالتواجد بدایة و الوجود نهایة و الوجد واسطة بین البدایة و النهایة، یقول التواجد یوجب استیعاب العبد و الوجد یوجب استغراق العبد و الوجود یوجب استهلاک العبد . قشیری ، الرسالة القشیریة ، ص ۳۴ و تواجد وصف اهل بدایت بود و وجد حال اهل سلوک و وجود حال اهل وصول . کاشانی ، مصباح الهدایه ، ص ۱۰۳ و برای تفصیل نیز رك به : الفتوحات المکیه ، ج ۲، ص ۵۳۷. لوایح جامی ، ص ۲۴.
۲- ب ، ل، ن : وارد ، گ : ندارد.
۳- ن : ندارد.
فرق :اشارة إلی خلق بلاحق و قیل مشاهده العبودة و هو نقیض الجمع . ابن عربی ، الفتوحات المکیه ، ج ۲، ص ۵۱۸ و عبدالرّزاق کاشی ، نوشته : الفرق الاوّل هو الاجتناب بالخلق من الحق و بقاء الرسوم الخلقیة بحالها اصطلاحات الصوفیه ، ص ۱۳۰. و نیز رك به : جرجانی ، رسالة التعریفات ، ص ۷۱. محمّد علی تهانوی ، کتاب کشاف اصطلاحات الفنون ، ج ۲، ص ۱۱۲۹.
۴- جمع لفظ جمع در اصطلاح صوفیان عبارت است از رفع مباینیت و اسقاط اضافات و افراد شهود حق سبحانه و لفظ تفرقه اشارت است به وجود مباینت و اثبات عبودیت و ربوبیت ...جمع تعلق به روح دارد و حکم تفرقه به قالب ... پس هر که در طاعت به کسب خود نگرد در مقام تفرقه باشد و هر که به فضل حق نگرد در مقام جمع بود و هر که از خود و اعمال خود به کلّی فانی شود در مقام جمع الجمع بود . کاشانی، مصباح الهدایة ،ص ۹۷. و بقول کاشی شهود الحق بلا خلق (اصطلاحات الصوفیه ، ص ۱۹). و نیز رك به : ابن عربی : الفتوحات المکیة ، ج ۲، ص ۵۱۷.
۵- جمع الجمع : الاستهلاك بالکلیة فی الله عند رؤیة . ابن عربی : الفتوحات المکیه ،ج ۲، ص ۵۱۶. جمع الجمع شهود الحق قائما بالحق . کاشی : اصطلاحات الصوفیه ، ص ۱۹. و هو المرتبة الأحدیة . جرجانی: رسالة التعریفات ، ص ۳۴.
۶- آ : گفتند . ۷- گ : طاقت .
۸- ل ، ن ، گ : و امّا. ۹- آ : بعد .
۱۰- فرق ثانی : هو شهود قیام الخلق بالحق و رؤیة الواحدة فی الکثرة و الکثرة فی الوحدة من غیر احتجاب صاحبه باحدهما عن الآخر . کاشی ، اصطلاحات الصوفیه ، ص ۱۳۰.

و محو سُکر (۱) باشد (ت).
و سُکر را سه مقام بود .
حیرت .
و ولَه (۲)
و دلَه (۳)
که برزخ است (۴) میان سُکر و صحو (ب) (۵)
و فنا (۶) زوال اخلاق حاجیه بود.

۱- و السکر : حال شریف علیه یعتور علیه صحوان صحو قبله وهو تفرقة محضة لیس من الأحوال بشیء و صحو بعده و یسمی الصحو الثانی و الصحو بعد المحو وهو حال یصیر مقاما و یکون اعزّ من السکر لا شتمال علی الجمع و التفرقة و لکونه لاینال الابعد العبور علی مر السکر و الجمع فالصحو الاوّل حضیض النقصان لافادته اثبات الحدث و السکر معراج السالکین لأفادته محو الحدث و الصحو الثانی اوج الکمال لأفادته اثبات القدم و افادته السکر محو الحدث لأنه نتیجه مشاهدة جمال القدم و نور القدم یزیل ظلمة الحدث الا ان حال الشهود لاتدوم فی البدایة بل تلوح و تخفی سریعا کالبوارق فلایزیل نوره ظلمة وجود السیّار بالکلیة برای تفصیل رك به: محمّد علی تهانوی ، کتاب کشاف اصطلاحات الفنون ، ج۲، ص ۶۵۶ به بعد، ت : برگ ۳۲ الف .
۲- الوَلَهُ : الوله محرّکة الحزن او ذهاب العقل حزنا او الحیرة و الخوف ولّه کورث و وَجَل و وَعد فَهُو و لهَان و وَالهٔ (قاموس فیروز آبادی) ذهاب العقل و التّحیّر من شدّة الوجد (المختار من صحاح اللغة).
۳- ب : ندارد .
دلَه : الدلَه و یُحرك و الدلُّوه ذهاب الفُؤاد من هَمّ و نَحوِه و دلّههُ العشقُ تدلیْها فَتدلَهُ وَ المُدلَّهُ کمُعظَم الساهی القلب الذاهب العقل منْ عشق و نحوه او من لایحفظ ما فَعل و فُعل به و الدّاله (قاموس فیروز آبادی، ص ۵۱۹ (باب الدال مع الام ، چاپ ۱۲۶۴ هـ ق). ۴- ب : ندارد ۵- ب : برگ ۳۵ ب .
۶- الفناء اعلم ان الفناء عند الطائفة یقال بازاء امور فمنهم من قال ان الفناء ،فنا عن الخلق و هو عندهم الطبقات ...و أوصله بعضم الی سبع طبقات ...ان الفناء لایکون الاعن هکذا کما ان البقاء لایکون الاهکذا ...طبقة الاولی فی الفناء فهی ان تفنی عن المخالفات فلا تخطرلك ببال عصمة و حفظا الهیا و رجال اللّه و امّا النوع الثانی من الفناء فهو الفناء عن افعال العباد بقیام اللّه....فهو الفناء عن صفات المخلوقین بقوله تعالی فی الخبر المروی النبوی عنه کنت سبعه و بصره و کذا جمیع صفاته و السمع و البصر و غیر ذلك من اعیان الصفات.و امّا النوع الرابع :من الفناء فهو الفناء عن ذاتك ...(ص ۵۱۴) و امّا النوع الخامس :من الفناء و هو فناؤك عن کل العالم بشهودك الحق و امّا النوع السادس: من الفناء و هو ان تفنی عن کل ماسوی اللّه باللّه و لابدو تفنی فی هذ الفنا عن رؤیتك .و امّا النوع السابع :من الفناء فهو الفناء عن صفات الحق و نسبها و ذلك لایکون الا بشهود ظهور العالم عن الحق لعین ... برای تفصیل رك به : ابن عربی، الفتوحات المکیه ، ج ۲، ص ۵۱۲ به بعد. هجویری ، کشف المحجوب ، ص ۳۱۱ به بعد .جرجانی، رسالة التعریفات، ص ۷۳ .محمود کاشانی، مصباح الهدایة ، ص ۳۳۹. لوایح جامی ، ص ۱۹. عبارت از آن است که به واسطهٔ استیلای ظهور هستی حق بر باطن ما سوای او شعور نماند .

و بقا (۱) ثبات اخلاق صافیه .
و غیبت (۲) ذهول است از احوال دنیا .
و حضور شهود است به احوال عُقبی.
و ذوق (۳) بدایت لذت وجدانی بُوَد.
و شُرب (۴) وسطِ آن لذت .
و روی (۵) نهایتِ آن لذت .

۱- البقاء : البقاء عند بعض الطائفة بقاء الطاعات کما کان الفناء فنا المعاصی... و عند بعضهم البقاء بقاء رؤیة العبد قیام الله علی کل شئ و هذا قول من قال فی الفناء انه فنا رؤیة العبد فعله بقیام الله تعالی علی ذلك و عند بعضهم البقاء بقاء بالحق .... و أعلم ان نسبة البقاء عندنا اشرف فی هذا الطریق من نسبة الفناء لان الفناء عن الادنی فی المنزلة ابدا عند الفانی و البقاء بالاعلی فی المنزلة ابداً عند الباقی فان الفناء هو الّذی افناك عن کذا فله القوّة والسلطان فیك و البقاء نسبتك الی الحق و اضافتك الیه ... ان البقاء نسبة لاتزول... و هو نعت کیانی لامدخل له فی حضرة الحق و کل نعت ینسب الی الجانبین فهو أثم و أعلی... من نسبة الربوبیة و السیادة الیه . الفتوحات المکیه ،ج ۲، ص ۵۱۵. محمود کاشانی : مصباح الهدایة . ص ۳۴.

۲- الغیبة و الحضور : مراد از حضور حضوردل بود به دلالت یقین تا حکم عینی و مرا چون حکم عینی گردد و مراد از غیبت غیبت دل بود از دون حق تا حدی کی از خود غائب شود تا به غیبت خود از خود بخود نظاره نکند و علامت این اعراض بود از حکم رسول چنانکه از حرام نبی معصوم باشد، پس غیبت از خود حضور بحق آمد، گروهی حضور را مقدّم دارند بر غیبت و گروهی غیبت را بر حضور ، اندر غیبت وحشت حجاب باشد و اندر حضور راحت کشف. (هجویری : کشف المحجوب ، ص ۳۱۹ به بعد) و شیخ محی الدین ابن عربی گفته : ان الغیبة عند القوم غیبة القلب عن علم ما یجری من أحوال الخلق لشغل القلب بمایرد علیه و إذا کان هذا فلا تکون الغیبة الاعن تجل الهی ولایصحّ أن تکون الغیبة ... فان الغیبة موجودة الحکم فی جمیع الطوایف فغیبة هذه الطائفة تکون بحق عن خلق ... عن حق و غیبة من دونهم من اهل الله غیبة بحق عن خلق و غیبة الاکابر من العلماء بالله غیبة بخلق عن خلق . (ابن عربی ، الفتوحات المکیه ،ج ۲، ص ۵۴۳ به بعد) و نیز رك به : محمود کاشانی ، مصباح الهدایة ، ص ۱۰۸.

۳- ذوق ، ذوق مانند شرب باشد . امّا شُرب جز اندر راحات مستعمل نیست و ذوق مر رنج و راحات را نیکو آید . رك به : هجویری ، کشف المحجوب ، ص۵۰۷ . ابن عربی ، الفتوحات المکیه ، ج ۲، ص ۵۴۸، عوارف المعارف،ترجمة اردو ص ۲۰۰. محمّد علی تهانوی ،کتاب کشاف اصطلاحات الفنون ، ج ۲، ص ۵۱۳.

۴- شُرب : حلاوت طاعت و لذت کرامت و راحت انس را این طایفه شرب خوانند و هیچ کس کار بی شرب نتواند کرد و چنانکه شربِ تن از آب باشد، شربِ دل از مراحات و حلاوت دل باشد (هجویری ، کشف المحجوب ، ص ۵۰۶) و مراد از شرب علم است (عوارف المعارف ترجمه اردو، ص ۶۰) و نیز رك به : ابن عربی : الفتوحات المکیه ، ج ۲، ص ۵۴۹. قشیری ، الرسالة القشیریه ، ص ۳۸. محمّد علی تهانوی : کتاب کشاف اصطلاحات الفنون ، ج ۲، ص ۷۳۱، ت : شربت . ۵- آ: روی .

پس ذایق مُتساکر (۱) قَلیل اَلعَطَش بُوَد.

و شارب سُکران کَثیر (۲) اَلعَطَش .

و رَیّان (۳) صاحب صحو باشد.

و مَحْق (۴) شبیه محو است (ل)(۵) لیکن مَحْق اَقْوی بُوَد (۶) از محو و سحق(۷) شبیه مَحْق است لیکن اَقْوی باشد از مَحْق .

و تجلّی (۸) ظهور ذات و صفات و افعال باشد(۹) .

و ستر (۱۰) ارخاء (۱۱) حجاب است تا مُحترق نشود (۱۲) .

۱- ل : مساکر ، ن : متشاکر، ت : متعاکر.   ۲- آ: قلیل .

۳-الریان : ریان واجدی بُوَد که از غایت تمکین و قوت حال از تواتر امداد وجد متغیر و متأثر نگردد و بر مثال شاربی مؤمن که طبیعت شراب جزو وجود او گشته . محمود کاشانی : مصباح الهدایة ، ص ۱۰۵. الزی : غایات التجلّی فی کل مقام فان کان المشروب خمرا ادی الی السکر. ابن عربی ، الفتوحات المکیه، ج ۲، صص ۱۳۳، ۵۵۱. و کیفیت خصوصی روحانی است که بر صاحب حال وارد می شود .
سهروردی - رشید : عوارف المعارف ترجمه اردو، ص ۶۰۰.

۴-محق : محق محو اعیان صفاتست (محمود کاشانی ، مصباح الهدایة ، ص ۱۱۰ظهورك فی الکون بطریق الاستخلاف و النیابة عنه . و برای تفصیل رك به : ابن عربی ، الفتوحات المکیه ، ج۲، صص ۱۳۲، ۵۵۴. کاشی ، اصطلاحات الصوفیه ، ص ۱۹۰. جرجانی ، رساله التعریفات ، ص ۸۹.

۵- ل : برگ ۲۷ ب .   ۶- ب : باشد.

۶- سحق و مراد سحق محو عین ذات است . محمود کاشانی ، مصباح الهدایة ، ص ۱۱۰، لُفرق ترکیبك تحت القهر لاجل الزاجر فان قلت و ما الزاجر قلنا واعظ الحق فی قلب المؤمن .

۸- التجلّی : التجلی تأثیر انوار حق باشد به حکم اقبال بر دل مقبلان کی بدان شایسته آن شوند که به دل مرحق را بینند و فرق میان این رؤیت و رؤیت عیان آن بُوَد که متجلّی اگر خواهد بیند و اگر خواهد نبیند ... باز اهل عیان اندر بهشت اگر خواهند که نبینند نتوانند که نبینند که بر تجلّی ستر جایز بُوَد و بر رؤیت حجاب روا باشد . هجویری ، کشف المحجوب، ص ۵۰۴) و نیز رك به : کاشی ، اصطلاحات الصوفیه . ص ۱۵۴ به بعد .جرجانی، رسالة التعریفات ، ص ۲۳، به بعد . ابن عربی ، الفتوحات المکیه ، ج ۲، ص ۴۸۵. آملی ، نفایس الفنون فی عرایس العیون ، برگ ۱۶۷ الف.

۹- ن : بود .

۱۰- ستر : الستر غطاء الکون و الوقوف مع العادات و نتائج الأعمال . ابن عربی : الفتوحات المکیه ، ج ۲، ص ۵۵۳ . العدام فی غطاء الستر و الخواص فی دوام التجلی و الستر للعوام عقوبة و للخواص رحمة . قشیری : الرسالة القشیریه ، ص ۳۹. کاشی : اصطلاحات الصوفیه ، ص ۸۲ .

۱۱- آ : ارحاء ، گ : ازجاء.

۱۲- ل : ندارد . ن : محرق نشود .

و مکاشفه (۱) رویت غیب (۲) از ورای حجاب رقیق .
و (۳) مشاهده (۴) رؤیت غیب بُوَد بعد از زوال آن ستر رقیق (۵).
و معاینه (۶) رؤیت غیب باشد (۷) (ن)(۸) نزد کمال (۹) انجلا(۱۰) از آن ستر(۱۱) .
پس مکاشف(۱۲) را تجلّی افعال باشد و مُشاهد (۱۳) را تجلّی صفات و مُعاین (۱۴) را (گ) (۱۵) تجلّی ذات (۱۶) .
و سرّ سرّ(۱۷) آن است که مطلع نباشد بروی الاّ حق تعالی .
و تلوین (۱۸) ارتقا(۱۹) بُوَد از حالی به حالی .

۱- مکاشفه : مکاشفه دوام تحیّر اندر کنه عظمت . هجویری ، کشف المحجوب ، ص ۴۸۲. هی حضور لا ینعت بالبیان . جرجانی ، رسالة التعریفات ، ص ۱۰۰ و المکاشفه عندنا أتّم من المشاهده الا لو صحت مشاهده ذات الحق . ابن عربی ، الفتوحات المکیه ، ج ۲ ، ص ۴۹۶. و برای تفصیل رك به : منازل السائرین ، ص ۲۲۲.

۲- غیب ، ل : رؤیت غیبت . ۳- گ : که (بجای و).

۴- مشاهده : المشاهدة سقوط الحجاب بتّا وهی فوق المکاشفة لأن ولایت النبوت و فیه شئ من بقایا الرسم و المشاهدة ولایة العین و الذات . برای تفصیل رك به ، منازل السائرین ، ص ۲۲۴. المشاهدة عند الطائفة رؤیة الاشیاء به دلائل التوحید . ابن عربی ، الفتوحات المکیه ، ج ۲، ص ۴۹۵ . و نیز رك به : رسالة التعریفات ، ص ۹۴. ۵- گ : رقیق رو .

۶- معاینه : المعاینات ثلاث احداها معاینة الابصار و الثانیة معاینه عین القلب و هی معرفة الشئ علی نعته علماً یقطع الریبة و لاتشوبه حیرة و هذه معاینة بشواهد العلم و المعاینة الثالثة : معاینه عین الروح و هی التی تعاین الحق عیاناً محضاً. منازل السائرین ، ص ۲۲۷.

۷- ب ، ل ، ن : بود . ۸- ن : برگ ۱۰۴ الف . ۹- ب : ندارد.

۱۰- ب : انجا . ن : انخلا . ۱۱- آ : سپر . ۱۲- ل : مکاشفه .

۱۳- ل ، ن ، گ : مشاهده . ۱۴- ل ، گ : معاینه .

۱۵- گ : ص ۴۰۴.

۱۶- شهود تجلّی افعال را محاضره گویند و شهود تجلّی صفات را مکاشفه و شهود تجلّی ذات را مشاهده . محمود کاشانی، مصباح الهدایة ، ص ۱۰۰.

۱۷- سرالسّر : سر السّر آن است که بنده نیز بر آن اطلاع نیابد (مصباح الهدایة ، ص ۱۰۰).

۱۸- تلوین:تلوین و سکر اندر ابتداء حال باشد چون بلوغ حاصل آید تلوین با تمکین بدل گردد ، مراد ازان تغییر و گشتن از حال به حال خواهند .(هجویری ، کشف المحجوب ، ص ۴۸۶). التلوین صفة ارباب الاحوال مادام العبد فی الطریق فهو صاحب تلوین لانه یرتقی من حال الی حال یستقل وصف . قشیری ، رسالة القشیریه ، ص ۴۱. و برای تفصیل رك به : ابن عربی ، الفتوحات المکیه ، ج ۲، ص ۴۹۹. جرجانی، رساله التعریفات ، ص ۲۹. کاشی ، اصطلاحات الصوفیه ، ص ۱۵۵. محمود کاشانی ، مصباح الهدایة، ص ۱۱۰، عوارف المعارف ترجمه اردو ، ص ۶۰۱. ۱۹- آ : بیاض .

و تمکین (۱) استقرار باشد(ت) در مقام وصول به مقصود و مادام (۲) که (الف برگ ۳۹ الف) در سیر(۳) است صاحب تلوین بُوَد (۴) و چون به مقصود رسد(۵) صاحب تمکین گردد، فلاجرم تلوین صفت ارباب احوال باشد و تمکین صفت ارباب حقایق.

و آنچه مشهود گردد در خیال مقید (۶) که عبارت است از نصیب دماغی(۷) که از عالم ملکوت در هر کس باشد و اکثرش محتاج بُوَد به تعبیر (ب)(۸) جمله مشهود چنانکه خواب ملك مصر(۹).

قَالَ اللّٰهُ تَبَارَکَ (۱۰) وَ تَعَالٰی :

« إِنّی أرَی سَبْعَ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ یأ کُلُهُنَّ سَبْعٌ عِجَافٌ (۱۱) »

و (۱۲) یا به تعبیر بعضی مشهود چنانکه خواب یُوسف (۱۳) صَلَواتُ اللّٰه عَلَیْهِ .

قَالَ اللّٰهُ تَعَالٰی :

« إِنّی رَأَیْتُ أَحَدَ عَشَرَ کَوکَباً وَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ رَأَیْتُهُمْ لِی سَاجِدِیْنَ (۱۴) »

پس یازده ستاره مأوّل بُوَد به یازده برادر و ماه و آفتاب به مادر و پدر و سجده محتاج به تأویل نبود.

۱- تمکین : تمکین عبارت است از اقامت محققان اندر محل کمال و درجت اعلی ، پس اهل مقامات را از مقامات گذر ممکن بود و از تمکین گذر محال از آنچ این درجت مبتدیان است و آن قرارگاه منتهیان . هجویری ، کشف المحجوب ، ص ۴۸۵. و تمکین عبارت است از دوام کشف حقیقت به سبب استقرار قلب در محل قرب . محمود کاشانی ، مصباح الهدایة ، ص ۱۱۰. و نیز رك به : محمّد علی تهانوی : کتاب کشاف اصطلاحات الفنون ، ج ۲، ص ۱۳۵۲.

۲- گ : مادامی، ت : برگ ۳۲ ب. ۳- ل : ستر .

۴- آ : ندارد. ۵- گ : برسد.

۶- ن : مقیده . ۷- گ : دماغ . ۸- ب : برگ ۳۶ الف.

۹- و گفته اند ملك ایدر اظفیر است عزیز مصر و قومی گفتند که ملك مصر است الرّیان بن ولید که عزیز گماشته و کارگزار و خازن وی بود . (خواجه عبداللّه : کشف الاسرار وعدة الابرار، ج۵، ص ۷۵).

۱۰- ب ، ت ، ل ، ن ، گ : ندارد.

۱۱- قرآن مجید : ۱۲ (سوره یوسف) : ۴۴ (و گفت پادشاه) به درستی که من می بینم در خواب هفت گاو فربه می خورند آنها را هفت گاو لاغر (کشف الآیات).

۱۲- ل ، ن : ندارد .

۱۳- گ : یوسف پیغمبر .

۱۴- قرآن مجید ۱۲ (سوره یوسف) : ۴ هنگامی که گفت یوسف مر پدر خود را ای پدر من. به درستی که من دیدم در خواب یازده ستاره و آفتاب را و ماه را دیدمشان مرا سجده کنندگان (کشف الآیات).

و به تأویل(۱) دیگر شمس و قمر روح و طبیعت باشد (۲) و کواکب قوای روحانیه و طبیعیّه بود (۳) و یوسف صورت (۴) احدیت جمع (۵) جمال و کمال و سجود (۶)، دخول قوای (۷) روحانیه و طبیعیه باشد در تحت حکم ربوبیت انسانیه که موصوف است به احسن تقویم (۸) (ل) (۹).

و بعضی انبیاء را جمله وحی در خواب بوده است و بعضی را گاه (۱۰) در بیداری وحی(۱۱) بوده است و گاه در خواب چنانکه ابراهیم را علیه السّلام (۱۲) (ت).

قَالَ اللّٰهُ (آ : برگ ۳۹ ب) تَعَالَی :

« إِنِّي أَرَى فِي الْمَنَامِ اِنِّي أَذْبَحُكَ فَانْظُرْ مَاذَا تَرَى ، قَالَ يَا أَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤمَرُ سَتَجِدُنِي إِنْ شَآءَ اللّٰهُ مِنَ الصَّابِرِيْنَ (۱۳) »

و رؤیا گاه « أَضْغَاثُ الْأَحْلَامِ (۱۴) » بُوَد (۱۵) و اگر(۱۶) در واقعه(۱۷) چیزی بیند که در حسّ همان پیدا آید و آن را کشف صوری (۱۸) خوانند و صورت آن (۱۹) چنین باشد که چون فیض ربانی بر روحی (۲۰) از ارواح نازل شود بر روح آن رائی(۲۱) نیز(۲۲) عکسی(۲۳) ازان فیض متلألی(۲۴) گردد و عکس این عکس

۱- آ ، ت : ندارد ، ل : تاویل. ۲- ل : بود .
۳- ل : باشد . ۴- ل : صفت. ۵- آ ، ل ، ن ، گ : جمیع .
۶- آ ، ب، ل ، ن : مسجود و تصحیح قیاسی. ۷- آ: قوی . ۸- قرآن مجید ۹۵ (سوره التِّیْنِ): ۴
۹- ل : برگ ۲۸ الف . ۱۰- ب : ندارد . آ : فقط کلمه « گاه » فاقد است.
۱۱- آ : ندارد . ۱۲- آ ، ب ، ن ، گ : ندارد،ت : برگ ۳۳ الف.
۱۳- قرآن مجید : ۳۷ (سوره الصافات) : ۱۰۲.

(گفت ای پسرك من) به درستی که من می بینم در خواب که ذبح می کنم ترا پس بنگرچه می بینی ؟ گفت ای پدر من بکن آنچه فرموده شد زود باشد که بیابی مرا اگر خدا خواسته باشد از شکیبایان (کشف الآیات) و برای این عبارت و تعبیر آن وغیره رك به : ابن عربی ، فصوص الحکم الجز الاولّ، ص ۱۰۰).

۱۴- برای اَضْغَاثُ اَحْلَامٍ رك به قرآن مجید : ۲۱ (سوره الانبیاء) ۵ ، ۱۲ (سوره یوسف) : ۴۴ نیز رك به : ابن ماجه ، ج ۲، ص ۱۲۸۶، سنن ابی داؤد ، ج ۴ ، ص ۳۰۵. ترمذی : ج ۲، ص ۳۱. ولی الله خطیب العمری : مشکوة المصابیح ، ص ۳۸۶. النووی ، ج ۵ ، ص ۷۵ . خواجه عبدالله : کشف الاسرار و وعدة الابرار ، ج ۴، ص ۳۱۵، ج ۵، ص ۷۶. و ترجمه اردو المنقد من الضلال، ص ۴۴. کتاب الفصل فی الملل و النحل ، ج ۵ ، ص ۱۹. گ : اضغاث احلام.
۱۵- ل ، ن ، گ : باشد. ۱۶- ب ، ن : ندارد . ۱۷- برای واقعه رك به : ص ۵۷ همین کتاب.
۱۸- آ ، ب : صورت . ۱۹- ل : این . ۲۰- ل ، ن : بر وحی . ۲۱- ل : ندارد.
۲۲- آ ، ب ، ل : ندارد . ۲۳- گ : عکس. ۲۴- آ : مبتلا. ب : متلا . ل : وارد.

به قوت خیالیه (۱) که در دماغ است برسد و در حسّ مشترك (۲) متمثل (۳) گردد ، فلاجرم صورت (ب)(۴) آن خواب در عالم حسّ (۵) همان ظاهر شود که در خواب دیده است از بهر آنکه عکس، عکس موافق اصل باشد (۶) .

و خواب ابراهیم علیه السّلام (۷) از وجهی از این قبیل بود یعنی به دست تصدیق(۸) آنکه نوم الانبیاء وحی(۹) و این حدیث است و از وجهی از قبیل مأول باشد زیرا که عِنْدَاللّه «ذبح عظیم(۱۰) » بُوَد در صورت ولد پس حسّ تصویر ذبح گردد و (۱۱) خیال تصویر ولد و اگر کبش در خواب دیدی (گ) (۱۲) تعبیر به آن کردی یا به چیزی دیگر.

و بَقِیّ بن مَخْلَد(۱۳) که محدّث است در خواب دید که حضرت مصطفی صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ وَسَلَّم(ت) او را شیر خورانید (آ : برگ ۴۰ الف).و چون بیدار شد قی کرد به تکلف(۱۴) به سبب آنکه حضرت مصطفی صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ وَسَلَّم (۱۵) فرموده است (۱۶) که :

۱- گ : حالیه .

۲- حسّ مشترك قوتی است که آن قبول می کند جمع صُوَرِ محسوسات را که مُرتسم و منقوش می شوند در حواسِ خمسهٔ ظاهره پس حسّ مشترك به منزله حوض است و پنج حواس ظاهری مثالِ پنج نهر که آب به حوض می رساند و محلّ آن در جوف پیشانی است (فرهنگ آنندراج) و حسّ مشترك گاهی صورتها را از حواس جزئی می گیرد و گاهی آنها را از وهم و خیال (رساله مبدأ و معاد ترجمه کتاب المبدأ و المعاد تألیف شیخ الرئیس ابو علی سینا به قلم محمود شهابی ، ص ۱۳۵ به بعد و نیز قب : جرجانی ، رسالة التعریفات ص ۳۸ و نیز رك به : محمّد علی تهانوی : کتاب کشاف اصطلاحات الفنون ، ج ۱، ص ۳۰۴.

۳- آ : مشتمل . ۴- ب : برگ ۳۶ ب . ۵- ل : ندارد . ۶- ن : بود . ۷- ن : ندارد .

۸- آ : بیاض ، ب ، ن : کلمه تصدیق ندارد .

۹- آ : بیاض . ۱۰- بیاض . قرآن مجید .

فلو صدق فی الرؤیا لذبح ابنه و انّما صدّق الرؤیا فی إن ذلك عین ولده و ما کان عِنْدَاللّه. الاّ الذبح العظیم فی صورة ولده ، ففداه لماوقع فی ذهن ابراهیم علیه السّلام، ما هو فداه فی نفسِ الأمر عندالله فیصوّر الحسن الذبح و صور الخیال ابن ابراهیم علیه السّلام فلورأی الکَبْش فی الخیال بصّره بابنه او بأمر آخر (فصوص الحکم الجزء الاوّل ، ص ۸۶).

۱۱- گ : ندارد .

۱۲- گ : ص ۴۰۵.

۱۳- بقی ابن مخلد ابو عبدالرّحمن الاندلسی القرطبی که در همه نسخ تقی بن مخلد نوشته است ، محتملاً تصحیف بقی است محدث معروف که سالها در مشرق زندگی به سر می برد و در سال ۲۷۶ هـ (۸۸۹ میلادی) در گذشته . رك به : ابو الفرج جوزی ، المنتظم فی تاریخ الملوك و الامم، ج ۵، ص ۱۰۰. زرکلی، قاموس الاعلام الجزء ۲، ص ۲۳.

۱۴-آ : بیاض، ت : برگ ۳۳ ب .

۱۵- ن : ندارد . ۱۶- گ : فرمود .

« مَنْ رَأَنِی فِی اَلْمَنَام (۱) فَقَدْرَأَنِی فَإِنَّ الشَّیطَانُ لاَ یَتَمَثَّلُ فِی صُوْرَتِی(۲) و حال آنکه شیر صورتِ علم است لیکن به حسبِ اعتقاد وی (۳) شیر برآمد و ازان (۴) مقدار علم که در صورت شیر (۵) به او می داد محروم شد (۶) .

« فلاجرم هر صورت که بیند باید که ازان صورت به معنی رود و به احسن الوجود تأویل کند ، پس (ل)(۷) کلب را دشمن را دشمن خیس داند و آمد را دشمن شریف را مرد بزرگ و بحر را سلطان و درخت میوه دار (۸) را مرد نافع و درخت بلا ثمر را مرد غیر نافع و طعام را نفع و رزق و نقره را صدق و زر را اخلاص و نجاست و عجوز را دنیا (۹) ».

« و اگر بیند که بر حمار سوار باشد(۱۰) (ب)(۱۱) علامت مقهوری شهوت(۱۲) باشد(۱۳) و اگر بیند که بر(۱۴) بغله (۱۵) سوار شد (۱۶) علامت مقهوری نفس بود و (۱۷) اگر بیند که او در تحت او (۱۸) بمرد علامت (ن)(۱۹) مقلوعی آن بار باشد (۲۰) و اگر بیند که بر اسب سوار شد علامت سیر قلب بُوَد (۲۱) و اگر بیند که

۱- ب ، ل، ن، گ : النوم .

۲- از حاشیه ب : برگ ۳۶ ب یعنی هر که دید مرا در خواب پس به تحقیق دید مرا که شیطان تمثیل به صورت من نتواند شدن برای این حدیث قب : ترمذی ، ج ۲، ص ۳۲ . احمد بن حنبل ، ج ۴، ص ۲۵۲۵. مسلم ، ج ۴، صص ۱۷۷۵ ، ۱۷۷۶. ابن ماجه ، ج ۲، ص ۱۲۸۴ . مشکوة المصابیح ، ص ۳۸۶. نسائی ، ج ۴ ، ص ۳۰۵. النووی ، ج ۵، ص ۷۹(ابی هریره ، جابر ابن عبدالله).

۳- ل، ن ، گ : او . ۴- آ : اشیا. ۵- ن : ندارد.

۶- ب : ماند - برای دیدن شیر در خواب قب : ترمذی ، ج ۲، ص ۳۳. و برای این مضمون و بیان تقی بن مخلد قب : ابن عربی : فصوص الحکم الجزء للاوّل ، ص ۸۶.

۷- ل : برگ ۲۸ ب . ۸- گ : درخت میوه را .

۹- فوائح الجمال ، ص ۱۹... و سبب الصورة و الخیال قوّتان خادمتان للعقل فی الرأس لضبط الأشیاء له مثل الحبالة و اشبکة الصیّاد فتأخذان الأشیاء فیتصرف هو فیها و النظر مثل کلب الصیّاد ... فتصور العدو و الخیس بصوره الکلب ، و العدو الشریف بصورة الأسد و الرجل العظیم بالجبل و السلطان بالبحر و الرجل النافع بالشجرة المثمره و غیر النافع بالشجره غیر المثمره و النفع و الرزق بالطعام و الدنیا بالنجاسة و المرأة العجوز و هلم جراً الی غیر ذلك و هذا سر علم التعبیر .

۱۰- ب ، ل ، ن ، گ : شد . ۱۱- ب : برگ ۳۷ الف .

۱۲- گ : عبارت « شهوت ... مقهوری » در حاشیه آمده است .

۱۳- گ : بود . ۱۴- آ: ندارد . گ : در. ۱۵- ب : بعلم ، ت ، ل : بغل . گ : بعله .

۱۶- آ : باشد .

۱۷- گ : عبارت « و اگر ... آن باشد » در حاشیه قرار گرفته است .

۱۸- گ : آن در تحت او بمرد. ۱۹- ن : برگ ۱۰۴ ب .

۲۰- ل : ندارد . ۲۱- ل ، ن : باشد .

بر جمل سوار گشت (۱) علامت سیر بود (۲) به شوق و اگر بیند که در طیران بُوَد علامت حیات (۳) همت باشد و اگر بیند (آ :برگ ۴۰ ب) که در کشتی نشست در بحر (ت)، کشتی شریعت باشد(۴) و بحر طریقت(۵) »

« و گاه باشد که آفتاب روح و قلب بُوَد (۶) و ماه وجود باشد و (۷) گاه بُوَد که (۸) آفتاب روح باشد و ماه قلب بُوَد (۹) و زهره طرب و نشاط الهی بُوَد و عطارد و علم باشد و بحار صانیّه که در آن بحار شموس(۱۰) غریقه بُوَد و انوار و نیّران این جمله (۱۱) معارف الهی باشد و در آمدن در قُرصِ آفتاب ترقی بُوَد به عالم قلب و باران نزول رحمت(۱۲) بود برای احیاء(۱۳) ارضِ قلب(۱۴) ».

« و اگر فضاء واسع بیند و بالای آن فضا هوای(۱۵) صافی و (۱۶) در آخر نظر الوان مثل سَبزی و کَبُودی و سرخی(۱۷) و زردی . آن علامت ترقی بُوَد از این هوا به آن(۱۸) الوان که رنگهای احوال است پس خُضرت علامت حیات(۱۹) روح است(۲۰) ولون آتش صافی علامت حیات قلب و حیات (۲۱) همت باشد و زُرْقت (۲۲) علامت حیات (۲۳) نفس و صُفرت علامت ضعفِ باطن و کُدْرَت(۲۴) رنگ شدت(۲۵) مجاهده

---

۱ - ل : باشد ، ت ، گ : شد. ۲- ل : ندارد. ۳- گ : حیوة . ۴- گ : بود،ت : برگ۳۴ الف.

۵- فوائح الجمال ، ص ۳۵: و قد یری السیّار أنه راکب حمارا فذلك علامه أنه ملك الشهوة و إذا رأی أنه راکب بغلة فذلك علامة أنه ملك النفس ، فإن مات تحته فذلك علامة موته و إن رأی أنه راکب فرساً فذلك علامه سیر القلب و إن رأی أنه راکب جملا فذلك علامه أنه یسیر بالشوق فان کانت یطیر فذلك علاَمة حیاة الهمة فإن رأی الهویة غشیت علیه و انصبّت إلیه فذلك علامة انه مطلوب محبوب و إن رأی انه راکب فی السفینة فی البحر فالسفینة الشریعة و البحر الطریقة . گ : بحر طریقت باشد.

۶- ب : قطب . ۷- گ : کلمهٔ «و» ندارد. ۸- ن : ندارد.

۹- ل : بود و ماه قلب باشد. ۱۰- ن : ندارد .

۱۱- ن : ندارد. گ : « این جمله » را ندارد. ۱۲- آ :رجوع .

۱۳- آ : انتها . ن : احیاء.

۱۴- فوائح الجمال : ص ۶ . و إذا کانت البحار صافیة و فیها شموس غریقة أو أنوار أو نیران فأعلم أنها بحار العرفة و إذا شاهدت مطراً ینزل فاعلم أنه مطر ینزل من محاضر الرحمة لإحیا أراضی القلوب المیة .

۱۵- آ : نوری، ت : « فضا » ندارد. ۱۶- گ : ندارد.

۱۷- گ : سرخی و کبودی (بجای کبودی و سرخی).

۱۸- ل : بدان. ۱۹- آ ، ب ، ن،گ : حیوة .

۲۰- گ : بود . ۲۱- گ : حیوة .

۲۲- گ : زرقت . ۲۳- گ : حیوة .

۲۴- گ : کدورت . ۲۵- گ : شده (بجای شدت).

است با نفس و شیطان (۱) ».

« و اینها (ب)(۲) همه صور معانی ناطقه باشند (۳) با صاحب خود به لسان ذوق و مشاهده زیرا که در آن خیال (۴) مَذوق یابد مَرئی(۵) را(ت) و مرئی (آ: برگ ۴۱ الف) یابد مَذُوق را (۶) ».

«و همچنین است الوان نباتات از خُضرَت و حُمرَت و زُرقت (گ)(۷) و نُفرت و کُدرَت (۸) (ل)(۹) و اگر همه رنگها متحد گردد علامت(۱۰) استقامت و جمعیّت باطن باشد و اگر جمع شود(۱۱) و با یکدیگر بیامیزد در یك حال علامت تلوین(۱۲) بُوَد و آخر لونی که باقی(۱۳) باشد خُضرت بُوَد و به ظهور این (۱۴) الوان (۱۵) لَوایح و لَوامع و طَوالع و غیر آن پیدا شود تا به واسطهٔ آن به مقام تمکین برسد و خُضرت گاه صافی بُوَد از غلبات نور حق تعالی و گاه کَدر(۱۶) باشد از غلبات ظُلمات وجود (۱۷) »

و (۱۸) علامت حضور مصطفی صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَسَلَّم آن است که بلا اختیار بر زبان سیّار صلوات جاری گردد (۱۹) .

۱- نجم الدّین کبری ، فوائح الجمال : ص ۶ و إذا شاهدت بین یدك فضاء واسعا و رحباً و شاسعاً و من فوقه هواء صاف و تری فی نهایه النظر ألواناً کالخضرة و الحمرة و الصفرة و الزرقة فأ علم أن عبورك علی هذا الهواء الی تلك الألوان . والألوان ألوان الأحوال فلون الخضرة علامة حیاة القلب و لون النّار الصافیه علامه حیوة الهمة و الهمة معناها القدرة و ان کان اللون کدراً فذاك نیران الشدّة و هو أن یکون السیار فی تعب و شده فی المجاهدة مع النفس و الشیطان و الزرقة لون حیاة النفس و الصفرة علأمه الضعف.

۲- ب : برگ ۳۷ ب . ۳- ب ، ل : باشد . ۴- گ : حال .

۵- مَرئی : بعضی دیده شده این صیغه اسم مفعول است از رؤیت در اصل مرءوی بود بروزن مفعول و او و « یا » در یك کلمه بهم آمدند و او را یا کردند و یا را دریا ادغام ساختند و ما قبل یا را به کسر بدل کردند (فرهنگ آننداراج)، ت : برگ ۳۴ ب .

۶- فوائح الجمال : ص ۶... و هذه معان تنطق بانفسها مع صاحبها بلسان الذوق و المشاهدة.

۷- گ : ص ۴۰۶. ۸- ل : کدورت ، ت : کلمه صفرت ندارد. ۹- ل : برگ ۲۹ الف.

۱۰- ل : بعلامت . ۱۱- گ : ندارد . ۱۲- ل : تکوین .

۱۳- آ ، ل : ندارد . ۱۴- آ : اید . ۱۵- ل : لون . ۱۶- ن : کدورت .

۱۷-فوائح الجمال : ص ۷ فإن اتحداللون فأعلم أنه استقامة و جمیعه فی تلك الحالة و إذا اجتمعت الألوان و اختلطت فی حالة واحدة فهو تلوین فاذا استمر لون الخضرة و استقام فهو تمکین و لون الخضرة آخر لون یبقی و من هذا اللون تسطع السواطع و تلمع البروق اللوامع و الخضرة و تکدر فالصفاء من غلبات النور الحق و الکدر من غلبات ظلمات الوجود .

۱۸- آ ، ب ، ن : ندارد، ت : علیه السّلام.

۱۹- فوائح الجمال: ص ۱۰، و من علامات حضور الرسول معك علیه السّلام ان تجری الصلاة علی لسانك من غیر اختیارك .

و اگر بیند که هُویّت بروی جاری (۱) گشته است علامت محبوبی باشد و اگر حق تعالی را (۲) بیند (۳) دیده شود در صورت مثالیهٔ (۴) ناقصه که دلیل عقلی معتبر(۵) در شرع آن را ردّ کند به تأویل احتیاج بُوَد به نسبت به حال (۶) رائی یا به نسبتِ مکان (۷) رؤیا و شرف(۸) و خسّت زمان رؤیا و آنچه ادلهٔ شرع آن را (۹) ردّ نکند از ناقصه مثل مرض(۱۰) و قرض و کامله را (۱۱) احتیاج (۱۲) به تعبیر نباشد.

و این تأویلات از برای رعایت ادب است به مقام نبوت (آ: برگ ۴۱ ب) و الأ به نسبت(ت) مقام (۱۳) تحقیق ولایت همه ذات اوست که در مراتب (ب)(۱۴) وجودیه ظهور کرده است .

قَالَ اللّٰهُ تَبَارَكَ (۱۵) وَ تَعَالَی :

« هُوَ الأَوَّلُ وَ الآخِرُ وَ الظَّاهِرُ وَ الْبَاطِنُ وَ هُوَ بِكُلِّ شَیْءٍ عَلِیْمٌ(۱۶) ».

« و بدان که ابتداء حال سیّار منام است در اطّلاع بر اسرار موجودات و بعده واقعه (۱۷) که (۱۸) بَیْنَ الْمَنام وَ الْیَقظه (۱۹) باشد و بعدها(۲۰) حالت و بعدها غلبات وجدان و بعدها مشاهدهٔ قدرت و بعدها اتّصاف به اسم تکوین (۲۱) »

« و وجدانیات(۲۲) سیّار در احصاء نیاید اگرچه به جایی رسد که او را (۲۳)

۱- آ ، ت ، ل ، ن ، گ : عاشق. ۲- ل ، ن ، گ : ندارد .

۳- آ، ت، ل ، ن ، گ : ندارد . ب : ببیند . ۴- گ : متثالیه . ۵- گ : معتبر بود .

۶- ل ، ن : حال . ۷- ل : امکان ،ت : ندارد.

۸- گ : کلمات « شرف وحشت آن یا هیبت به شرف و» اضافی دارد که نسخه های دیگر ندارد.

۹- آ : ندارد. ۱۰- گ : قرض (بجای مرض) ۱۱- گ : ندارد. ۱۲- ل : احتیاج ، ن ، گ : محتاج . ۱۳- گ ، ل : به مقام ، ت : برگ ۳۵ الف. ۱۴- ب : برگ : ۳۸ الف. ۱۵- گ ، ب ، ت ، ل ، ن : ندارد. ۱۶- قرآن مجید : ۵۶ (سوره الحدید) ۳ : از ب : حاشیه برگ ۳۸ الف . بعضی اوّل اشیاء و آخر اشیاء و ظاهر و باطن و فی الکشاف یعنی قدیمی که پیش از هر چیز و الآخر آنکه باقی ماند بعد از هلاك هر چیز و (هو القدیم الذی کان قبل کل شی و (الآخر) الذی یبقی بعد هلاك کل شیٔ و (الظاهر) بالادلة الدالة علیه (و الباطن لکون غیر مدرك بالحواس . الکشاف ، ج ۳، ص ۴۷۲).

۱۷- برای واقعه رك به : ۵۷ همین کتاب. ۱۸- آ : ندارد .

۱۹- ل : ندارد. الیقظه ، الیقظه من سنة الغفلة و النّهوض عن ورطة الفترة و هی اوّل ما یستنیر قلب العبد بالحیوة لرؤیة نور التنبیه برای تفصیل رك به : منازل السائرین ، ص ۱۷ به بعد.

۲۰- ت ، ل : بعده.

۲۱- فوائح الجمال : ص ۹۳ ثم لهذه الحالة بدایات و نهایات فالبدایة المنام ، ثم الواقعة و هی بین الیقظه و المنام . ثم الحالة ثم غلبات الوجد و الوجدان ثّم مشاهدة القدرة ثّم الاتصاف بها ثّم تکوین بعدها کلها .

۲۲- ل : وجد . ۲۳- ب. ن : آن را .

گویند «قفْ» (۱) لیکن نه به طریق حرف و صوت بلکه به طریق وصل و فصل یعنی وصل به جناب (۲) و حدانیت (۳) (ل) (۴) و فصل از احکام بشریت و این معنی در اطاقت (۵) وصف لسان بشر نیاید (۶) ».

و امّا بعضی از صُور آن اطلاع است (۷) که موجودات گاه در گریه با او موافقت کنند(۸) و گاه در تحیّر و گاه در حُزن و گاه از هر یکی کلام شنود و گاه به حسب إزدیادِ همت و غیرت آیات در وی در آید (ن)(۹) و یا او را(۱۰) در آیات و گاه سُکّانِ ارض از روحانیات(۱۱) بروی حمله آرند و لیکن به حصن(۱۲) صدق و اخلاص مُتحصّن آید تا ایشان بروی ظفر نیابند پس هر عاقل بالغ (آ: برگ ۴۲ الف) مستعد قبول آن سعادت(ت) را فرض عین باشد که در تزکیهٔ نفس بکوشد (۱۳) .

قَالَ اللّهُ تَعَالی :

« قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَکاهَا وَ قَدْخَابَ(گ)(۱۴) مَنْ « دَسَّاهَا (۱۵) » .

وَ (۱۶) قَالَ النَّبِیُّ (۱۷) صَلّی اللّهُ عَلَیْه وَسَلّم :

دو(۱۸) لَمَّا خلق اللّه النَّفس قَالَ مَنْ أنا وَ مَنْ أنت ؟ قَالَتْ : أَنَا أَنَاوَ أنت انت (۱۹). فأمربهَا (۲۰) ان تُعذّبُ فی النّار(ب)(۲۱) الف سنة ثُمّ اخرجها و قَالَ لَهَا : مَنْ أنَا وَ مَنْ أنْتَ ؟ وَ (۲۲) قَالَتْ : أنَا أنَا وَ أنْتَ أنْتَ.فَأمربهَا ان تُعَذّبُ فی النّار(۲۳) الف سَنَة اخری(۲۴) ثُمّ اخرجهـا وَ قَالَ لهَا مَنْ أنَا وَ مَنْ أنْتَ قـالـت انا انا وَ أنْتَ أنْتَ . فَأمربهـا أن تحبـس

۱- ل ، ن : که قف . ۲- ب ، ن : جانب . ۳- ن : داحدانیات . ۴- ل : برگ ۳۹ ب.
۵- آ: طاقت ، ل : لطافت . گ : الطاق.
۶- فوائح الجمال : ص ۹۳ و إن کان السیّار یصل إلی مقام یقال له : « قف» لامن به طریق الحرف و الصورت بل من طریق الوصل و الفصل ، وصول السیّار إلی جناب عزّة الواحدانیّة و انفصاله عن أحکام البشریة و ذلك امر لا یطیقه البشر بل لا تطیق الالحسن وصفها ففیها مالاعین رأت ولا أذن سعت ولا خَطَرَ علی قلب بشر .
۷- ب، ت ،ل، ن ، گ : این است . ۸- گ : کند. ۹- ن : برگ ۱۰۴ ب . ۱۰- گ : « را» ندارد.
۱۱- آ : براز روحانیان . گ : روحانیان . ۱۲- ل : تحصن . گ : بحصین.
۱۳- آ : بکوشید، ت : برگ ۳۵ ب .
۱۴- گ : ص ۴۰۷. ۱۵- قرآن مجید ۹۱ (سورة الشمس) : ۹، ۱۰. ۱۶- گ : ندارد.
۱۷- ت ، ل، ن ، گ : ندارد. ۱۸- گ : ندارد. ۱۹- ل : من انت انت .
۲۰- عبارت : « فامربها » ان تعذب فی النار الف سنة اخری ، ثم اخرجها و قال لها من انا و من انت قالت انا اناو انت انت در آ : دو بار و در ب : سه بار نوشته شده.
۲۱- ب : برگ ۳۸ ب. ۲۲- گ : ندارد. ۲۳- ل، گ : بالنّار .
۲۴- ل ، ن : ندارد.

فِی النَّار الف سنة و تضرب کل یوم الف سوط مِنَ اْلجوع و الف سوط من العطش ثُمَّ اخرجها و قال لها من أنا وَ مَنْ أنْتَ ؟ قالت :

أنَا اْلعَبْد الضعیف العاجزُ(۱) المسکین و أنْتَ لا اِله (۲) الملك الجبار لاَ إله الاّ انت هَذَاَ وَ کَمَا جَآءُ (۳).

و بعضی از حکماء و علماء می گویند که نفس جسم لطیف است و بعضی می گویند که مخلوقی(۴) است از ملکوت سفلی مثل شیاطین که طبع ایشان نیز « ابا و استکبار» (۵) اقتضا کند چنانچه طبع نفس کما جَآءَ فی الشرع (۶) :

« إنَّ اللّٰهُ تَعَالَی(۷) لَمَّا (۸) خلق (آ : برگ ۴۲ الف) (ن) (۹) النفس ، قَالَ لَهَا : اقبلی ، فادبرت ، و قَالَ لَهَا ادبری ، فاقبلت (۱۰) .

پس(ت) نفس ضد عقل آمد تا داعی بُوَد بشرور چنانك(۱۱) عقل و روح مخلوق است از ملکوت علوی تا داعی به خیرات(۱۲) باشد و بعضی (ل)(۱۳) گفته اند که نفس چهار است و بعضی سه گفته اند (۱۴) و بعضی دو گویند و لیکن صحیح آن است(۱۵) که نفس یکی است و اطلاق اسامی کثیره بر نفس به حسب کثرت صفات اوست(۱۶)درمنازل مختلفه .

۱- ل : الفاجر . ۲- گ : و انه الا له .

۳- ب : حاشیه برگ ۳۸ الف یعنی حضرت حق تعالی هر گاه که آفرید نفس را گفت کیستم من و کیستی تو ؟ و گفت من من و تو تو . بعده مأمور گشت نفس که معذب گردد در دوزخ به هزار سال بعده کشیدند دیگر، پس بدر آورد او را و گفت مراورا در آ که کیستم من و کیستی تو ؟ گفت من من و تو تو ، پس امر کرد او را که محبوس گردد در دوزخ به هزار سال و زده شد هزار تازیانه از گرسنگی و هزار تازیانه از تشنگی بعده در آورد او را و گفت که کیستم من و کیستی تو ؟ گفت من بنده ضعیف عاجز مسکینم و تو الهی پادشاهی جباری که نیست شیخ الهی مگر تو .

۴- ل ، گ : مخلوق است .

۵- قرآن مجید ۲ : (سوره البقرة) : ۳۴ . خواجه عبدالله انصاری ، کشف الاسرار و وعدة الابرار ، ج ۱، ص ۱۴۵.

۶- ل : الشرع . ۷- ن : ندارد.

۸- آ : ندارد . ۹- ن : برگ ۱۰۵ الف .

۱۰- ب : حاشیه برگ ۳۸ ب یعنی هر گاه که اللّه تعالی آفرید نفس را گفت که پیش او پس رفت و گفتش که پس رو ، پیش آمد ، ت : برگ ۳۶ الف.

۱۱- گ : چنانکه . ۱۲- ل ، ن : بخیر . ۱۳- ل : برگ : ۳۰ الف.

۱۴- گ : عبارت « و بعضی سه گفته اند، ندارد .

۱۵- گ : این است .

۱۶- ل : صفات است.

و بدان که حق تعالی اوّل (ب)(۱) موجودی که از عدم آورد (۲) خلقی بود که (۳) بر صورت الهیۀ خودش که عبارت است از ذات و صفات و افعال ظاهر گردانید و او را انسان نام نهاد و (۴) به واسطۀ انسیّت و رابطه جنسیت و به حسب ظاهر و باطن خودش او را نیز(۵) ظاهری و باطنی بخشید تا اطلاق تَصَرّف دست دهد در مراتب وجود (۶) و باطن او روح اعظم (۷) است و این روح اعظم را جوهریت و نورانیت است (۸) پس به نسبت جوهریت او را نفس واحده (۹) نام شد.

قَالَ اللّٰهُ تَبَارَکَ و (۱۰) تَعَالٰی :

« خَلَقَکُمْ مِنْ نَفسٍ وَاحِدَةٍ (۱۱) »

و به حسب نورانیت اسم او (۱۲) « عقل » آمد.

قَالَ النّبی(۱۳) صَلّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلّمَ :

« اَوّلُ مَا خَلَقَ اللّٰهُ اْلعَقل (۱۴) »

و این عقل وزیر و (۱۵) ترجمان (آ: برگ ۴۳ الف) اوست(۱۶) و آن نفس خازن و قهرمان اوست و طبیعت کلیّه رئیس عملۀ (ت) قوای (۱۷) طبیعیۀ اوست و ظاهر او (۱۸) (گ) (۱۹) صورت عالم است از عرش تا به فرش و آنچه درمیان این هر دو باشد از

۱- ب : برگ ۳۹ الف. ۲- گ : به وجود آورد. ۳- آن است که، رك به : نجم الدّین رازی، مرصاد العباد. ص ۵۸ سمّی الانسان انساناًلانّه انیس.

۴- گ : ندارد. ۵- آ، ل : ندارد. ۶- گ : وجودیه.

۷-الروح الاعظم و الاوّل و الآخر. و العقل الاوّل. کاشی : اصطلاحات الصوفیه، ص ۱۵۰

هو الروح الانسانی مظهر ذات الالهیة من حیث ربوبیتها و هو العقل الاوّل و الحقیقة الحمدیة و النفس الواحدة و الحقیقة الاسمائیة و هو اوّل موجود خلقه اللّه علی صورته و هو الخلیفه الاکبر. جرجانی، رسالۀ التعریفات، ص ۵۰.

۸- ل : ندارد. ۹- گ : واحد. ۱۰- ب، ت، ل، ن، گ : ندارد.

۱۱- قرآن مجید : ۴ (سوره النساء) : ۱ از حاشیه ب : برگ ۳۹، الف یعنی آفرید شما را از یك نفس و مراد از این نفس آدم است نزد اهل تحقیق مراد از نفس ناطقه کلیه که اوست قالب آدم حقیقی.

۱۲- گ : و (بجای او). ۱۳- آ، ل، ت : ندارد.

۱۴- از حاشیه ب : برگ ۳۹ الف یعنی اوّل آنچه آفرید حضرت حق عقل بود برای شرح و تفصیل عقل رك به : غزالی، احیاء علوم الدین، ج ۱، ص ۶۲، ج ۳، ص ۴. سهروردی : عوارف المعارف ترجمه اردو از رشید احمد، ص ۵۱۹. ابن عربی، الفتوحات المکیه، ج ۲، ص ۶۱.نجم الدّین رازی، مرصاد العباد، ص ۳۰. سیوطی، اللئالی المصنوعه، ج ۱، ص ۶۸.

۱۵- آ : ندارد. ۱۶- ب : ندارد. ۱۷- گ : قوی، ت : برگ ۳۶ ب.

۱۸- ل : ظاهراً. ۱۹- گ : ص ۴۰۸.

بسایطِ مُفردات (۱) و مُرکبات و آن خلقی(۲) که ذکر کرده شد (۳) انسان کبیر است که عالم کبیر (۴) خوانند.

و امّا انسان صغیر که عالم صغیر است عبارت بُوَد از نوع بشر که (۵) خلیفه است در ارض و انسان (۶) صغیر را نیز ظاهری و باطنی باشد ظاهر او نسخهٔ (۷) منتخبهٔ (۸) است از ظاهر انسان کبیر چنانك (۹) ولد از والد و باطن او (۱۰) روح جزئی(۱۱) و عقل جزئی(۱۱) و نفس جزئی و طبیعت جزئی(۱۱) بُوَد .

و اوّل (ب)(۱۲) شخصی که روح (۱۳) در وی ظهور کرد آدم بود علیه السّلام و اوّل شخصی که نفس در وی (۱۴) هویدا گشت حوا باشد عَلَیْهَا الرّحمة .

و از تعلق روح به جسم قلب و نفس پدید آمد و این قلب برزخ است میان روح و نفس (ل)(۱۵) و (۱۶) از اینجاست که روح گویند نفس را و قلب را و برعکس نیز گویند چنانکه عقل گویند روح را و عقل را اسما بسیار است .

قَالَ بعض المشایخ .

« لِلعَقل ألف اسمٍ وَ لِکُلِّ اسْمٍ أَلْفُ اسمٍ وَ اَوّلُ کُلِّ اسْم مِنْهُ تَرَكَ الدُّنیَا (۱۷) »

(آ : برگ ۴۳ ب) و یکی ازان اسماء قلم است زیرا که عقلِ کل سبب (۱۸) اخراج کلمات الهیه است از عین جمع ذات و به مقام تفصیل صفات(ت) که آن نفس کلیه باشد و لوح محفوظ این نفس کلیه بُوَد و چنانکه روح را نورانیت است(۱۹) که عقل اوّل می خوانند (۲۰)

۱- ت ، گ ، ل ، ن : ندارد. ۲- ل ، ن ، گ : خلق . ۳- گ : « که ذکر کرده شد » ندارد.

۴- و العالم الإنسان الکبیر ، ابن عربی ، الفتوحات المکیه ، ج ۳، ص ۱۱. فالانسان مجموع العالم و هو الانسان الصغیر ، ج ۳، ص ۱۱. ن : کبیره .

۵- گ ، ل ، ن : که او . ۶- گ : این انسان.

۷- آ ، ن : نتیجه . ۸- گ ، ل : منتخبه . ۹- گ : چنانکه .

۱۰- ل : از .

۱۱- ، ت ، گ ، ل ، ن : جزوی .

۱۲- ب : برگ ۳۹ ب. ۱۳- گ : نفس (بجای روح).

۱۴- ل ، ن : ندارد . ۱۵- ل : برگ ۳۰ ب. ۱۶- گ ، آ، ن : ندارد.

۱۷- گفته سهل بن عبدالله التستری (شوشتری) که اسمش حاتم بن عنوان یا حاتم بن یوسف و کنیت وی ابو عبدالرّحمن و هم صحبت عارف شهیر شفیق بن ابراهیم و استاد شیخ احمد بن خضرویه و در یکی از قریه (وا شجر) ماوراء النهر به سال ۲۳۷ هجری جهان را بدرود گفت . پاورقی عوارف المعارف ترجمه اردو ، ص ۶۷).

۱۸- آ ، ت : ندارد . ۱۹- ب : ندارد ، ت : برگ ۳۷ الف .

۲۰- ب : می نامند ، ل : ندارد.

و نفس را نیز نورانیت است که عقل ثانی می نامند و لیکن اوّل (۱) هادی قلب بُوَد به جانب روح و داعی(۲) به حظایر قُدس پس به سبب هدایت و دعوت عقل اوّل مَلَكِ مقرّب آمد.

و عقل ثانی جاذب نفس باشد به هوی ، پس به واسطهٔ این جذب مبعد عقل ثانی شیطان گشت و داعی(۳) آمد به دنیا و نفس و طبیعت معاون او آمدند و برزخ میان قلب و نفس. آن روی نفس است که به جانب قلب متوجه باشد و آن را صدر نامند و این صدر باشد که مخطرخواطر مذمومه بُوَد قَبْل الارواح (۴) (ب)(۵) و الانشراح غالباً :

و خاطر (۶) پنج قسم باشد:

۱- گ : عقل اوّل . ۲- ل : دواعی . ۳- ب : دواعی . ۴- گ ، ل ، ن : ندارد.

۵- ب : برگ ۴۰ الف.

۶- گ : خواطر خاطر مراد از خاطر واردی است که بر دل گذر کند در صورت خطابی یا تعریفی و وارد از خاطر عامتر است چه هر خاطری وارد بُوَد نه هر خاطری وارد باشد مانند وارد حُزن و سرور و قبض و بسط و اکثر متصوفه برآنند که انواع خاطر از چهار بیش نیست .

حَقانی و مَلکی و نَفسانی و شَیطانی

امّا خاطر حقانی علمی است که حق سبحانه از بطنان غیب بی واسطه در دل اهل قُرب و حضور قذف کند و امّا خاطر مَلکی آن است که بر خیرات و طاعات ترغیب کند و از معاصی و مکاره تحذیر نماید و بر ارتکاب مخالفات و تقاعد و تکاسل از موافقات ملامت کند و به گفته عبدالرّزاق کاشی و هو الباعث علی مندوب او مفروض و فی الجمله علی کل ما فیه صلاح و یسمی الهاما .

و امّا خاطر نفسانی آن است که بر تقاضای حظوظ عاجله و اظهار دعاوی باطله مقصور باشد و به گفته عبدالرّزاق و هو فیه حفظ النفس و یسمی هاجسا.

و امّا خاطر شیطانی آن است که داعی بُوَد با مناهی و مکاره زیرا که شیطان در مبدأ حال به معصیت فرماید و چون ببیند که برین وجه اغوا و اضلال صورت نمی بیند و به عین طاعت و ازاغت قلب بجانب افراط که شرعاً مکروه است وسوسه کند و امّا فرق میان خاطر حقانی و ملکی آنست که خاطر حق را هیچ خاطر دیگر معارض نشود چه با ظهور سلطنت او جمله اجزای وجود منقاد و مستسلم شوند و همه خواطر دیگر مضمحل و متلاشی گردند .

و امّا فرق میان خاطر نفسانی و خاطر شیطانی آن است که خاطر نفسانی به نور ذکر منقطع نشود و بر تقاضای خود الحاح نماید تا به مراد او رسد ... و امّا خاطر شیطانی به نور ذکر منقط شود . (محمود کاشانی ، مصباح الهدایة ، ص ۷۷ به بعد) و نیز رك به : کاشی، اصطلاحات الصوفیه ، ص ۱۵۷.

فالخاطر المحمود یسمی الهاما و الخاطر المذموم اعنی الداعی الی الشریسمی و سواسا. فسبب الخاطر الداعی الی الخیر یسمی ملکا و سبب الخاطر الداعی الی الشریسمی شیطانا (احیاء علوم الدین ، ج ۳ ، ص ۲۷) فوائح الجمال ، ص ۱۳. خاطر النفس فهوا الخاطر المفضی الی الراحة فانها اذازکت تجعل راحتها فی فنون العبادات و صنوف الخیرات و اذا کانت خبثة کانت امّارة بالسّوء برای خاطر رك به : غزالی ، احیاء علوم الدین ، ج ۳، صص، ۲۶ .۲۸. ابن عربی ، الفتوحات المکیه ، ج ۱، ص ۲۸۱. قشیری ، الرسالة القشیریه ، ص ۴۳. Illumination in Islamic Mysticism. P.III.

خاطر حقانی با غلبه
و قلبی با سلامت (۱)
و ملکی با سکینه که مَحْمُود بُوَد
و نفسانی با هوا (۲)
و شیطانی (۳) با اغوا (۴) که مَذْمُوم باشد.

« و لیکن خاطر شیطانی اصعب (۵) است که ذو فنون باشد چنانک(۶) شیخ ولی تراش قَدّسَ اللّه سِرّهُ (۷) در فوائح الجمال آورده است که وقتی خلوتی اختیار (۸) کرده بودم شیطان (گ) (۹) حیل بسیار (ن)(۱۰) (آ : برگ ۴۴ الف) انگیخت و ردّ کردم ، امّا عاقبت در خاطرم آمد که کتابی تصنیف کنم (ت) و نام آن(۱۱) کتاب « حِیلُ المَرِیدِ عَلَی المُرِیدِ (۱۲) » باشد و لیکن با شیخ (۱۳) مشورت (۱۴) باید کردن (۱۵) چون در غیب (۱۶) با شیخ مَشاورت(۱۷) نمودم کلامش را شنودم که گفت خدایت نگاه دارد از این خاطر که شیطانی است و تو (ل)(۱۸) پنداشتی که او خود را دشنام ندهد به لفظ مرید پس مُتَنَبّه (۱۹) آمدم و منتهی شدم از آن تصنیف (۲۰) »

و امّا خاطر نفس ذو فن واحد است زیرا که نفس مثل صبی بود و شیطان مثل بالغ

۱- ت ، گ : سلامه . ۲- گ : هوی.
۳- آ : شیطان . ۴- گ : باغوا . ۵- گ : اضعف . ۶- گ : چنانکه .
۷- آ، ب، ت، ن ، گ : ندارد . شیخ نجم الدین الکبری که وی را شیخ ولی تراش گویند و فوائح الجمال یکی از تصانیف وی است. کشف الظنون ، ج ۲، ص ۲۰۵ و ریحانة الأدب ، ج ۴، ص ۳۰۳.
۸- گ : که اختیار خلوتی کرده بودم . ۹- گ : ص ۴۰۹.
۱۰- ن : برگ ۱۰۵ الف .
۱۱- آ ، ب : ندارد ، ت : برگ ۳۷ ب .
۱۲- ل : ندارد . ۱۳- گ : به شیخ .
۱۴- آ ، ب : مشاورت . ۱۵- ل ، گ : کرد .
۱۶- ل ، ن ، گ : غیبت .
۱۷- ل ، ن : مشورت . گ : به شیخ مشورت .
۱۸- ل : برگ ۳۱ الف . ۱۹- ل : بعد ازان .
۲۰- فوائح الجمال ، ص ۱۵ کنت منقطعاً الی اللّه فی الخلوة مواظباً تذکره فجاء اللعین و اکثر علی الحیل یشوّش الخلوة .... فکنت انی به الخواطر المشغلة عن اللّه مخطر علی قلبی أن أصنفّ کتاباً فی الخلوة أسمیّه حیل المرید علی المرید ... فقلت لایصح الأ باذن الشیخ ، فشاورت الشیخ فی الغیب فسمعت کلامه لصحة رابطة کانت بینی و بینه ان انتّه عن هذا الخاطر ... فانه خاطر الشیطان لاطفك فی الحیلة و سمّی نفسه مریداً افحسبت ان لایشتم نفسه و استبعدات (ص ۱۶) عنه ذلك ... فانتبهت و انتهیت .

عاقل (۱) که عدو (۲) او باشد و بعضی علماء می گویند که هر بدی (۳) که بنده در خاطر بگذارند(۴) به شدت میل به کردن (۵) آن به آن مأخوذ باشد که اگرچه آن بدی را نکند(۶) .

قال الله تعالی :

« وَ إِنْ تُبْدُوا مَا فِی أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخْفُوهُ يُحَاسِبْكُمْ بِهِ اللّه (۷) »

و بعضی می گویند (۸) که مأخوذ نباشد الاّ به کردن آن ،

قَالَ صَلَّی اللّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّم :

« عَفَی عَنْ أُمَّتِی مَا حَدَّثت بهَا أنْفُسهَا (۹) »

وَ قَالَ النَّبی(۱۰) صَلَّی اللّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّم حَاكِياً عَنْ رَبِّه عَزَّ وَ جَلَّ

« إِذَا هَمَّ عَبْدِی (ب) (۱۱) بِسَيِّئَةٍ فَلاَ تَكْتُبُوهَا (۱۲) عَلَيْهِ فَإِنْ عَمِلَهَا فَأكْتُبُوهَا عَلَيْهِ (۱۳) » (۱۴).

۱- ل : عاقل بالغ . ۲- ل : عدوی . ۳- ل : مریدی .

۴- آ ، ن : بگرداند . ۵- ل : نکردن .

۶- فوائح الجمال ، ص ۱۴ و خاطر الشیطان اصعب فان خاطر الشیطان ذوفنون و خاطر الشیطان ذوفّن واحد و النفس کالصبّی و عدوها الشیطان یسوّل لها الشی فتصدّقه بصغرها و الشیطان بالغ فی المکر و الحیل یأتی الانسان من کل طریق الاّ من باب الإخلاص.

۷- قرآن مجید ۲ (سورة البقرة) : ۲۸۴.

از حاشیه ب : برگ ۴۰ ب . و نزدیك اهل تحقیق چون شهادت آن به اسماء آن ظواهر آن ادا نمایند و عالم بکر باشند یحاسبکم به بعدوان تخفوه یعنی یشهد بصفاته و بواطنه ای یحاسبکم به الظاهر باشد [ناخوانا] الا بداء الاظهار . یعنی اگر آشکارا کنید آنچه در دلهای شماست یا بپوشید با شما خدای تعالی همان شمار کند یحاسبکم یعنی من السوء. قب : الکشاف ، ج ۱، ص ۳۳۰.

۸- ل : گویند .

۹- ل : (از عقی عن ... تا و قال النبی) ندارد . برای این قب : النووی ، ج ۱، ص ۲۰۱ (ابی هریره) غزالی ، کیمیای سعادت ، ص ۷۴۷. ایضاً : احیاء علوم الدین ، ج ۳، ص ۳۹ . از ب : حاشیه برگ ۴۰ الف یعنی عفو کرده شد از امتِ من آنچه حدیث کرد به آن نفسهای ایشان به پشیمانی.

۱۰- ن : ندارد . گ : رسول الله.

۱۱- ب : برگ ۴۰ ب .

۱۲- گ : یکتبوها .۱۳- آ ، ب، ل : ندارد .

۱۴- از ب : حاشیه برگ ۴۰ الف . چون قصد کند بنده من ننویسم (آ: زده) به شما آن گناه را . برای حدیث رك به : مسلم ، ج ۱، ص ۱۷۷. احمد بن حنبل حدیث شماره های ۲۵۱۹، ۲۸۲۹. ولی الدّین مشکوة المصابیح ، ص ۱۹۹ (ابن عباس) . اتحافات السنیة ، ص ۱۹. (ابی هریره) . غزالی ، احیاء علوم الدین ، ج ۳ ، صص ۳۸، ۳۹ . قب : سیوطی ، اللئالی المصنوعه ،ج ۱، ص ۵۲. (حدیث غریب).

و امّا حق صرف این است (۱) که آن همتِ مُحرکه (۲) پیدا می آید مثل بَرق در باطن (۳) از وسْوسه شیطان و حدیث نفس (۴) به چیزی (۵) و زود نفی می کند به آن مأخوذ نباشد (۶) و اگر نفی (آ : برگ ۴۴ ب) نکند خاطر گردد به واسطه تسویل (۷) شیطان و اگر نفی کند به آن مأخوذ نباشد (۸) و اگر نفی نکند بلکه (۹) مطاوعت(۱۰) شیطان کند(۱۱) نیت گردد و اگر نفی کند (۱۲) به آن (۱۳) مأخوذ نبود والاّ قوی شود و عَزْم باشد و اگر نفی کند (۱۴) مأخوذ نبود (۱۵) و اگر مأخوذ نُبود (۱۶) قصد گردد(۱۷) پس به آن (۱۸) سه اولّ(۱۹) معفو باشد و به سه(۲۰) آخر مأخوذ بُوَد(۲۱) و این در حق عوام است .

و امّا در حقِ سالك ذاکر هر چه بر(۲۲) دل او بگذرد که غیر اللّه باشد نفی آن بر سالك واجب باشد و بعد از عزم مکین (۲۳) قصد فعل و سعی جوارح باشد(۲۴) و عمل ظاهر گردد و به اتفاق مأخوذ بُوَد .

قَالَ اللّٰهُ تَبَارَكَ (۲۵) وَ تَعَالَی(۲۶) :

« لَهَا مَا كَسَبَتْ وَ عَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَت (۲۷) »

۱- ل : آن است . ۲- ل : ندارد ، ت : تحرکه . ۳- ن : ندارد .
۴- برای حدیث نفس رك به : غزالی ، کیمیای سعادت ، ص ۶۴۷ پیدا کردن آنچه معفو باشد از حدیث نفس و وسواس و اندیشه بدو آنچه بدان بگیرند و معفو نبود .
۵- ل : بخیری او ، ب ، ن : ندارد. ۶- ب : ندارد .
۷- آ، ن : تسوید.
۸- ل : ندارد. ۹- ب ،ت ، ن : ندارد . ۱۰- ب : مطاوع .
۱۱- آ، ب ، ن ، گ : ندارد .
۱۲- آ، ب ، ن : نکند . ۱۳- ل : ندارد . ۱۴- گ : نکند .
۱۵- ن : نباشد ، گ : و اگر نکند ، عبارت « مأخوذ نبود و اگر نکند » در حاشیه آمده است .
۱۶- آ، ب : ندارد . گ : پدید آید..
۱۷- گ : پدید آید ، ل : کردن، ت : ندارد . ۱۸- آ، ن : (آن به جای به آن).
۱۹- گ ، اولّ از و معفو . ۲۰- ل : بر (بجای سه).
۲۱- ل : باشد ، ن : (اگر مأخوذ بود ... مأخوذ بود) ندارد . ل : ندارد.
۲۲- ب : در . ۲۳- گ : « عزم مکین » ندارد.
۲۴- آ ، ل : ننوشته . ۲۵- ب ، ل ، ن : ندارد . ۲۶- ت ، گ ، ل ، ن : ندارد.
۲۷- قرآن مجید : ۲ (سورة البقرة): ۲۸۶.

از ب : حاشیه برگ ۴۰ ب، یعنی حق خود را منزه کرد از فصل بندگان و گفت اگر طاعت کنی تراست و اگر معصیت کنی بر تست و چیزی از این به من راجع نیست و نزد اهل تحقیق آنچه از خیرات و کمالات و کشوف حاصل است بر هر وجهی که هست یا به قصد یا بغیر قصد از عالم نورست چه کل

(بقیه پاورقی به صفحه بعد)

و در هر مرتبه از این مراتب که توبه کند (ن)(۱) آن همه (۲) معفو باشد و قَالَ النَّبی صَلَّی اللّهُ عَلَیْه وَسَلَّم (۳) .

« التَّائبُ مِنَ الذَّنْب کَمَنْ لاَذَنْبَ لَهُ (۴) »

و در افضلیت متقی خالص از تائب (۵) مخلص اختلاف است و از این حدیث که (گ)(۶) ذکر کرده شد استدلال توان کردن (۷) که متقی و تائب مساوی باشند .

و طبیعت برزخ (۸) باشد (ل) (۹) میان نفس و جسم و رابطهٔ تعلق نفس به جسم .

و طبیعت را دو روی (ب)(۱۰) باشد.

روی(۱۱) اول که صافی بُوَد(۱۲) به جانب نفس(۱۳) دارد . از اینجاست که صورت نفس که آیینه (۱۴) او صفات نفس است در روی صافی (آ : برگ ۴۵ الف) او بنماید و

(بقیه پاورقی از صفحه قبل)

خیرات ذاتی است که فایده آن راجع است سوی او نه شرور از جنس جهالات و زایل و {ناخوانا} و نقایص تو بودن ظلماً {آب زده } و آن جواهر خود {آب زده} تاره نباشند مگر آنکه با شخص مجذوب سوی ایشان و متوجه به قصد و احتمال به کسبها لنفسها و لهذا در حدیث وارد است که حسنه که از صاحب یمین صادر شود همان زمان مکتوب می گردد و از صاحب شمال مکتوب {ناخوانا} برو نگذرد اگر استغفار نکند یا نادم {ناخوانا} مکتوب یمین که مکتوب شود مراد ازان این بود .

۱- ن : برگ ۱۰۶ الف. ۲- آ ، ب ، ل ، گ : ندارد .

۳- ب ، ل : کلمه « نبی » را ندارد . ن : علیه السّلام .گ : قال ازو علیه السّلام .

۴- ابن ماجه ، ج ۳، ص ۱۴۲۵. غزالی ، احیاء علوم الدین ، ج ۴ ، ص ۴. ابو نعیم اصفهانی ، حلیة الاولیاء ، ج ۴، ص ۲۱.

ب : حاشیه برگ ۴۰ ب یعنی توبه کننده از گناه چنان است که نیست مراورا.

۵- ب : تایب . ۶- گ : ص ۴۰۱. ۷- ن ،گ : کرد .

۸- البرزخ هو الحائل بین الشّیئین ، کتاب التعریفات ، ص ۲۵. کاشی : اصطلاحات الصوفیه ، ص ۱۵.

۹- ل : برگ : ۲۱ ب . ۱۰- ب : برگ ۴۱ الف.

۱۱- روی : مرآت تجلیات را گویند (اصطلاحات عراقی ، ص ۴۲۱).روی مرآت تجلیات را گویند از معانی نوری صوری تجلّی برو منتهی گردد و هو البقاء مع اللّه سبحانه ، روی عبارت از تنویرات تجلیات باشد و گفته اند که روی در اصطلاح صوفیان عبارت است از کشف الانوار ایمان و فتح ابواب عرفان و رفع حجاب از جمال حقیقت و عیان و بندگی شیخ جمال قُدِّسَ سرّه که روی عبارت از وجه حقیقی است برای تفصیل رك به : احمد ، اصطلاحات الصوفیه ، ص ۲. جرجانی ، کتاب التعریفات ، ص ۵۰.

۱۲- ن : بون .

۱۳- النفس ترویح القلوب بلطائف الغیوب و صاحب الانفاس لاهل السرائر هی الجوهر البخاری اللّطیف الحامل لقوة الحیاة و الحس و الحرکة الارادیة . رك به جرجانی، کتاب التعریفات ، ص ۱۰۷، کاشی ، اصطلاحات الصوفیه ، ۷۶. ۱۴- ب : ندارد ، ل، ن ، گ : اسماء و صفات .

این روی صافی او(ت) روح حیوانی باشد که ارواح (۱) جمیع حیوانات از وی استمداد کنند(۲) .

و روی دوم ، او که تیره است به جانب جسم دارد و این روی تیره او «روح طبیعی» (۳) بود(۴) طبایع (۵) جمیع اجسام علویّه و سفلیه از وی استفاضه نمایند و برزخ میان هر دو روی اوروح نباتی(۶) باشد که ارواح جمیع نباتات از وی استفاده (۷) گیرند(۸) و روح حیوانی(۹) با « نفس» می نامند به حسب اتّصاف او به اوصاف نفس و اتّصال او به نفس .

و این نفس است که مذموم (۱۰) آمد در شریعت قَالَ النَّبِیّ صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ وَسَلَّم (۱۱) :
«أَعْدَاء عَدُوِّکَ نَفْسُکَ الَّتِی بَیْنَ جَنْبَیْك (۱۲) »

و الاّ نفس ناطقه (۱۳) روح مقدس است ، قَالَ اللّهُ تَعَالَی :
« یـاأَیَّتَهـا الـنَفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجَعِی إِلَی رَبِكَ رَاضِیَةً مَرْضِیَّةً فَادْخُلی فِی عِبَادِی وَ ادْخُلِی جَنَّتی (۱۴) »

۱- ل ، ن : روح ، ت : برگ ۳۸ ب . ۲- ب : یابند ، ت : کند.
۳- فرهنگ آنندراج ، الجزء السابع من اتحاف السادة المتقین ، سید محمّد بن محمّد الحسینی الزبیدی ، مصر ، ۱۲۰۰ هجری ، ص ۳۰۱ به بعد . فرائد اللئالی من رسائل الغزالی ،مصر ، ۱۳۴۴ هجری ، ص ۱۲۶.
۴- ل : باشد . ۵- گ : طباع .
۶- قب : فرهنگ آنندراج ، و الجزء السابع من اتحاف السادة المتقین ، ص ۳۰۱ . گ : کلمه «نباتی » در حاشیه آمده است .
۷- ب ، ل ، ن : استفاضه . ۸- آ ، ل، ن ، گ : کنند، ت : کند.
۹- قب : فرهنگ آنندراج ، و الجزء السابع من اتحاف السادة المتقین ، ص ۳۰۱.
۱۰- آ ، ب ، ت ، گ : مذمومه . ۱۱- آ : علیه السلام . گ : کلمه «نبی » ندارد.
۱۲- ب : حاشیه . برگ ۴۱ الف یعنی دشمن ترین دشمنان تو نفس است آنکه میان هر دو پهلوی تست. مجلسی ، بحار الانوار ، ج ۲، ص ۲۳. هجویری ، کشف المحجوب ، ص ۲۶۰. نجم الدّین رازی ، مرصاد العباد ، ص ۹۸. کنوز الحقایق ، ص ۱۴.
۱۳- النفس الناطقه . هی الجوهر المجرد عن الامر . جرجانی ، رسالة التعریفات ،ص ۱۰۷.
۱۴- قرآن مجید . ۸۹ (سوره الفجر) : ۲۷- ۳۰.

از حاشیه ب : برگ : ۴۱ الف یعنی ای تن گرویده و آرمیده ، به توحید و طاعت و وعد و وعید باز گرد (ید) سوی پروردگار خود که خشنود شونده و پسندیده است و خداوند از او خشنود ، پس درو و درمیان بندگان و در آ در بهشت من و تقریره یا ایتها النفس الآمة الجعی الی موعد ربّك راضیة بما اوتیت مرضیة عند اللّه فادخل فی جملة عبادی الصالحین و انتظمی فی سلکهم (؟) و ادخل جنتّی معهم . زمخشری ، الکشاف ، ج ۴، ص ۷۵۲.

(بقیه پاورقی به صفحه بعد).

و در هر نفسی از نفوس جزئیه (۱) انسانیّه از حقایق کلّیه چیزی مندرج است به قدر آنکه خدای تعالی خواسته است و آن منکشف نشود الاّ به تجرد از غواشی بشریت چنانك (۲) در خواب بعضی ازان مغیبات منکشف شود (۳) زیرا که خواب نوعی از تجرّد است (۴) .

و چون وجود و(۵) نفس بیان (۶) کرده شد و صفات حاجبهٔ هر یك شرح (۷)(آ : برگ ۵۴ ب) داده آمد (ب)(ت) (۸) بیان شیطان و اوصاف ذمیمهٔ او باید کردن .

اکنون بدانکه شیطان آتشی است تیره و دشمنی است خیره ، و وجود او مُمْتَزَج است به ظلمات کفر مثل کفره (۹) و هیئیت (۱۰) عظیمهٔ مَهیبه (۱۱) دارد مثل غولان فجره اگرچه باشد گاه گاه در صورت(۱۲) متغیره و مدد وجود از نفس است و مدد نفس از شیطان (ل)(۱۳) و مدد این هر سه از کثرت(۱۴) غذاست (۱۵) از اینجاست که شیطان گفته است که :

اگر (۱۶) سیر در نماز در آید من او را در کنار گیرم و اگر گرسنه در خواب شود من

(بقیهٔ پاورقی از صفحهٔ قبل)

و نزد اهل تحقیق مراد از نفس مطمئنه آن است که منور به نور یقین باشد و اطمینان از اضطراب داشته بود در حق اوست که باز کرد سوی ذات در حال رضا که کمال مقام صفات عبارت ازوست یعنی چون ترا کمال مقام صفات حاصل آید در آنجا قناعت نکنی بلکه سر به جانب ذات باید کرد که این را مقام نیست گذر کن که منزل است در زمره بندگان مخلص و اهل توحید ذاتی باید درآمد و در جنّت ذات مسکن باید ساخت (رزقنا الله و ایالم).

۱- ل : جزویه .

۲- گ : چنانکه .

۳- آ ، ب ، ل : به کشوف شود . ن : منکشف شد .

۴- ب : جنانك تجرست.

۵- ب : ندارد . ۶- ل : ساکن .

۷- ل : سرخ .

۸- ب : برگ ۴۱ ب، ت : برگ ۳۹ الف .

۹- گ : به ظلمات کفیره مثل کفر و حق کفره (و حق کفره در حاشیه آمده است).

۱۰- آ ، ل : هیبت .

۱۱- ل : عظیم، ت : ندارد . ۱۲- آ ، ت : صور .

۱۳- ل : برگ ۳۲ الف .

۱۴- آ ، ب : ندارد.

۱۵- فوائح الجمال ، ص ۲ و بذل الجهد مضبوط بطرق الاوّل تقلیل الغذاء بالتدریج فأن مدد الوجود و النفس و الشیطان من الغذاء ، فاذا قلّ الغذاء قلّ سلطانها .

۱۶- آ : هر که . ل : که تصحیح از روی ن ، ب .

از وی (۱) بگریزم (۲) .

و این سخن نزدیك است به این حدیث (۳) ، قَالَ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّم (۴) :

« مَا مَلِیءُ وَعَاءُ شَراً (گ)(۵) مِنْ بَطْنِ آدَمی (۶) » (۷)

و قــوای(۸) طبیعیه که مَودَعه (۹) است در جگر از برای(۱۰) تدبیر غذا لشکر شیطان است پس اگر حظِّ وافر(۱۱) یابد از غذا ظلمات شدیده بر قلب استیلا آرد و خواب و کلالت حواس و کدورت پیدا شود (۱۲) و اگر نیابد(۱۳) ظلمات کمتر باشد یا نباشد. لاجرم قوای(۱۴) طبیعیه محتاج نباشد در هضم غذا به استیباع قوای (۱۵) دیگر ، پس مانع فکر صواب نیاید و عقل را از(۱۶) تصرفات در مُدرکات او عاجز(۱۷) نگردد و از مرتبه نباتیهٔ اهل غذا و رتبهٔ شهوانیهٔ حیوان خلاص شود (ت) و از تَحت آیت (آ : برگ ۴۶ الف) :

« أُولٰئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ (۱۸) »

خارج باشد و از تهدید آیت :

۱- آ، ب ، ت ، گ : ازو. ل : آن کس .

۲- غزالی ، احیاء علوم الدین ، ج ۳، ص ۲۷: ان الشیطان یجری من ابن آدم یجری الدم فضیقوا مجاریة بالجوع و ذلك لانّ الجوع یکسر الشهوة و مجری الشیطان الشهوات و لأجل اکتساف الشهوات للقلب من جوانبه قال اللّه تعالی اخبار عن ابلس لأقعدنّ لهم صراطك المستقیم (ص ۲۸) ثم لآتینهم من بین ایدیهم و من خلفهم و عن ایمانهم و عن شمائلهم .

۳- گ : نزدیك به این حدیث است .

۴- ل : ندارد ، ت : صلعم . ۵- گ : ص ۴۱۱.

۶- ل ، ن : ملان . گ : آدمی ملان .

۷- از حاشیه ب برگ ۴۱ ب یعنی پُر نشود هیچ (خلا) از بطن از روی شر . ابن ماجه ، ج ۲، ص۱۱۱۱. ولی الدّین رازی : مشکوة المصابیح ، ص ۴۳۴ . غزالی، احیاء علوم الدین ، ج۲، ص ۴. محمود کاشانی : مصباح الهدایة ، ص ۱۱۱ (من حدیث المقداد بن معدیکرب).

۸- ل ، ن : قوی ، ت : قوی . ۹- ل : موعود.

۱۰- ن : ندارد . ۱۱- آ : وافره .

۱۲- آ ، ب ، ت ،گ : آید . ۱۳- آ : نیامد ، ت ، گ : نیاید .

۱۴- آ : قوت . گ : قوی . ۱۵- آ ، گ، ت : قوی.

۱۶- ب : ندارد. ۱۷- آ ، ب : حاجز.

۱۸- قرآن مجید : ۷ (سوره الاعراف) : ۱۷۹ . برگ ب : حاشیه برگ ۴۱ ب.

یعنی کافران همچو جانوراند بلکه کمتر ازیشان و نزد اهل تحقیق هرچه ادراك حقایق و معارف ندارند که موجب قربت است به حق چشم و از کار و فهم به استماع و معتبر نیست بل هم اضلّ ، چو شیطنت که موجب بُعد است به سبب فساد عقاید و کثرت مکاید در ایشان موجود ، ت : برگ ۳۹ ب .

« ذر هُمْ يَا كُلُوا وَ يَتَمَتَّعُوا وَ يُلْهِهِمُ الأَمَلُ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ (۱) ».(۲)
بیرون آید(۳) (ب)(۴) .

و امّا (۵) فرق میان وجود و نفس و شیطان در حال مشاهده آن است که وجود به صورت ظلمات (۶) شدیده نماید (۷) در ابتدای سلوك و چون اندکی صفا یابد به شکل ابر سیاه بنماید و اگر سریر سلطنت شیطان پدید آید به صورت ابرِ سُرخ نماید و چون حظوظ به تمامی فانی (۸) شود و حقوق بماند(۹) و(۱۰) صفا به کمال رسد ، فلاجرم وجود به مثل(۱۱) ابر سپید(۱۲) بنماید و بدایت کشف بصیرت از این صفت پدید آید(۱۳) .

و اگر نفس(۱۴) منکشف شود ، کَبُود نماید به رنگ آسمان و او را جوششی(۱۵) باشد (ن)(۱۶) مثل جوشش آب از چشمه .

۱- آ : تعلمون .
۲- قرآن مجید ۱۵(سوره الحجر) : ۳. ب : برگ ۴۱ ب حاشیه یعنی بگذار ایشان را که بخورند و برخورداری گیرند و مشغول کند ایشان را امیدهای دراز پس زود بُود که بدانند آنچه ما گفتیم .
۳-گ: امن یابد(به جای بیرون آید).
۴- ب : برگ ۴۲ الف.
۵- ت ، ل : ندارد . ۶- ب ، ت ، گ : ظلمت .
۷- گ : نماند .
۸- و ن : صافی.
۹- آ ، ب : ننوشته . ۱۰- ب ، ت ، گ : ندارد.
۱۱- آ، ب ، ت، ل، گ : مثل . ۱۲- گ : سفید.
۱۳- نجم الدین کبری، فوائح الجمال ، ص ۳. الفرق بین الوجود و النفس و الشیطان فی مقام المشاهده : الوجود ظلمة شدیدة فی الأوّل فإذا صفا قلیلاً تشکل قدامك بشکل الغیم الأسود . فاذا کان عرش الشیطان کان أحمر فإذا صلح و فنی الحظوظ منه و بقی الحقوق صفا و ابیضّ مثل المزن .
۱۴- فوائح الجمال ، ص ۳. و النفس اذابدت فلونها لون السماء و هو الزرقه و لها نَبْعانٌ کَنبعَان الماء من أصل الینبوع فإذا کانت عرش الشیطان فکأنها عین من ظلمه و نار و یکون نبعانها . فوائح الجمال ، ص ۲۵. النفوس ثلاثة النفس الامارة بالسّوء و هی نفس العامه ، تکون مظلمة ، فإذا وقع فیها الذکر کان الذکر مثل الراج الموقد فی البیت المظلم فحینئذ تصیر لوّامة لأنها تبصرأن البیت ملآن من نجاسة و کلب و خنزیر و فهد و نمر و حمار و ثور و فیل و کل شئ مذموم فی الوجود ثم تجتهد فی إخراجهم عن هذا البیت بعد ان تلطخت بأنواع النجاسات و تجرحت من أنواع السباع فتلازم ذکر الحق و الإنابة حتی لیظهر سلطان الذکر علیهم فیخرجهم ثم تقرب من المُطمئنّة فلاتزال تجتهد فی جمع أثاث البیت حتی یتزین البیت بأنواع المحمودات فتتحلی فیها و یصلح البیت لنزول السلطان فیه فیزل فإذا نزل فیه السلطان و تجلّی الحق اطمانت . ۱۵- گ : جوشی (به جای جوششی).
۱۶- ن : برگ ۱۰۶ ب.

و چون نور ذکر در نفس امّاره بدرخشد (۱) آن به شکل چراغ افروخته در خانه تاریك بنماید ، و لوّامه گردد ، و خانه وجود را از نجاست و کلب و خنزیر و پلنگ ویوز(۲) و حمار (ل)(۳) و گاو و پیل و غیر این از مذمومات پاك گرداند به استعانت(۴) حق و ذکر دایم ، و علامت نفس امّاره در حال انکشاف آن است که دایرهٔ بزرگ سیاه از پیش روی پدید آید (ت) و باز ناپدید گردد (آ : برگ ۴۶ ب) و دیگر باره پدید آید مثل ابری که از کرانهای وی (۵) اندك (۶) گشادگی(۷) باشد همچو هلال که بنماید و طرفی از وی درمیان زمان ابر بُوَد . و بعد ازان (۸) هلال پدید آید و بعد از لوامعی(۹) مثل آفتاب سرخ پدید آید از رخ راست و گاه (۱۰) از مقابل پیشانی و گاه از بالای سر و این نفس لوّامه عقل است(۱۱) .

و علامت نفس (گ) مطمئنّه آن است که مثل (ب)(۱۲) دایره چشم (۱۳) بزرگ(۱۴) از پیش روی پدید آید و نور از وی می پاشد(۱۵) و بعد از مدّتی به تدریج معلوم شود که آن دایره(۱۶) روی سیّار است و روی نیز دروی(۱۷) فانی شود و بعد ازان روی سیّار نفس مطمئنه باشد و گاه بُوَد (۱۸) که او را بغایت دور بیند چنانکه میان او و میان دایره نفس مُطمئنه

۱- آ ، ب ، ت : درفشد. ل، ن ،گ : برسد.

۲- آ : بوزینه . ۳- ل : برگ ۳۲ ب.

۴- ل : به استغاثت . ۵- ب : کرانه وی، ت : برگ ۴۰ الف .

۶- ب : اندك اندك . ۷- ت ، ن : گشاده ای

۸- گ : بعد آن . ۹- آ ، ل ، ن : لوامکی ، ت ،گ : لوّامکی.

۱۰- گ : پس از آن عبارت « از مقابل گوش و گاه گاه » نیز آورده.

۱۱- فوائح الجمال ، ص ۲۶ و اعلم أن للنفس الأمّارة علامة فی المشاهدة، و وهی دایرة کبیر تطلع من قدامك مسودّة کأنها قیر ، ثم تفنی ، ثم تطلع من قدامك کأنها غیم ، ثم تطلع و قد انکشف من حافاتها شیئ کالهلال یبدو طرف منه فی اثنا الغیوم ، ثم تکون هلالا ثم إذالامت نفسها فتطلع من الخدّ الأیمن کأنها شمس حمرا بجدالخد حرارتها و تارة تکون بخداء الأذن و تاره بخدا الحبة و تارة فوق الرأس و هذه النفس اللّوامة و هی العقل (ص ۲۶) و امّا النفس المُطمَئنة وهی انها تطلع تارة قدامك مثل دایرة الیبوع الکبیر فتفیض منها الأنوار و تارة تشاهدها فی الغیبة دایره وجهك من نور صافیةٌ مثل السجنجل المعقول ، و هذا إذا صعدت إلی الوجه و فنی فیها الوجه فیکون وجهك حینئذٍ هی النفس المطمئنة و تارة تشاهد ها بعیدة عنك فی الغیبة و بین دائرتها ألف منزل لودنوت من واحد منها احترقت .

۱۲- ب ، برگ ۴۲ ب ، گ : ص ۴۱۲ . ۱۳- آ ، ب ، ت ، ل ، گ : چشمه .

۱۴- ل : بزرگی .

۱۵- آ ، ب : ندارد، ت : نباشد.

۱۶- ن : ندارد.

۱۷- آ، ل، گ : درو

۱۸- ت ، ل : باشد.

هزار منزل ناری (۱) باشد و اگر به یك نقطه ازان منازل نزدیك شود بسوزد.

« و بدان که در نهایت سیر در وجود سیّار دوایر پدید آید چنانکه در (۲) دایره نوریهٔ دو چشم و یکی دایره نور حق که (۳) بین الحاجبین ظاهر شود و این دایره را نقطه نباشد به خلاف دایره های چشم که درمیانه نقطه دارند و گاه باشد که دایره در نقطه فانی شود و نقطه باقیه (۴) بود فَحَسب (۵) ».

و (۶) دایره روح که از مقابل (۷) بینی(ت) پیدا شود (آ : برگ ۴۷ الف) و نور زبان مدوّر نُبود بلکه رشّ محض بُوَد و گوش را دو نقطهٔ نوریه باشد (۸) که از ورای دوایر (۹) عینین ظاهر (۱۰) شود و عجایب وجود سیّار را حصر (۱۱) ممکن نباشد واللّه أعلَمُ .

و اگر تحت دیو بُوَد مثل چشمهٔ ظلمانی ، ناری اندك جوششی بنماید و بدان که فیضان نفس بر وجود است زیرا که تربیت وجود ازوست و اگر نفس را تزکیه به کمال رسد(ل) (۱۲) بسی خیرات بر وجود افاضه کند چنانك بسیاری از شرور (۱۳) افاضه می کند در زمان عدم کمال تزکیه (۱۴) .

و شیطان گاه باشد که به شکل زنگی دراز بالایی (۱۵) (ب) (۱۶) پیش روی معنی پدید آید در (۱۷) صورت مَهیبه(۱۸) و طالب آن بود که در وجود سالك در آید پس سالك باید در دل خود بگوید که : (۱۹)

« یَا غِیَاثَ الْمُسْتَغیثِیْنَ اَغِثْنِی »

۱- آ ، ب ، ت : تاری. ۲- آ : در .

۳- ن : ندارد. ۴- ب : باقی .

۵- فوائح الجمال ، ص ۲۶ و أعلم أن فی الوجه دوائر تظهر فی نهایات السیر ، منها دائر تا العینین من نور تظهر فی کل ملتفت یمینا و شمالا و دائرة نور الحق تظهر من بین الحاجبین و العینین و هذه الدائرة لا نقطة فی وسطها بخلاف دائرة العینین ففی و سطها نقطه و ربما تفنی دائره العینین فی النقطه فتبقی النقطة و نفتی الدائرتان و دائرة الروح و هی تظهره بحداء الانف و نور اللسان لیس له دائرة انما هو نور (ص ۲۷) مطلق ورشّ محض لا دایرة فیه ولا دائرة لنور السمع و انما ذلك نقطتان من نور تظهران ورا دائرتی العینین .

۶- آ ، ب : ندارد ۷- آ : مقابله ، ب ، ل : که مقابل، ت : برگ ۴۰ ب .

۸- ب : بود . ۹- ت ، ن : دو دایره . ۱۰- آ، ب : پیدا . ۱۱- آ : حصّه .

۱۲- ل : برگ ۳۳ الف . ۱۳- گ ، ل ، ن : شرور را (به جای شرور).

۱۴- فوائح الجمال ، ص ۳ . و فیضان النفس علی الوجود و تربیته منها فإن صفت و زکت أفاضت علیه الخیر و إن أفاضت علیه الشر فکذلك فبت منه الشر .

۱۵- آ ، ب : بالا. ۱۶- ب : برگ ۴۳ الف. ۱۷- ب : بر . ۱۸- آ : مهبه .

۱۹- گ : لیس سالك باید که در دل خود بگوید.

تا او (۱) فرار نماید » (۲)

« ای دوست بدان که انسان به شیطان بیناست و شیطان به انسان و جامهٔ انسان به جامهٔ شیطان دوخته است و اگر انسان جامهٔ خود را (۳) از جامهٔ شیطان جدا کند چشم شیطان کور گردد و برهنه شود و بی جامه باشد (۴) ، قَالَ النَّبی صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ وَسَلَّم .

« اَلْاِیْمَانُ عُرْیَانٌ وَ لِبَاسُهُ التَّقْوَی (۵) »

لیکن هم به انسان (آ : برگ ۴۷ ب) بُوَد (۶) زیرا(۷) که مکان خود را می داند و دایم طامع (۸) بُوَد در اضلال(ت) انسان و گاه باشد که به انسان(۹) مَلاَعبه کند(۱۰) و مُصَافَحه و مُعَارضه (۱۱) کند تا لعنتی بروی متوجه شود از سالك و لیکن (گ)(۱۲) باید که با وی (۱۳) بازی نکند و او را (۱۴) گاچ { محتملاً ماچ } نزند و با او مُعَارض نشود (۱۵) و سخن نگوید که او به آن قوی گردد و کار دراز شود ، بلکه از حق تعالی استغاثه می کند(۱۶) دایماً (۱۷) زیرا که به توکل و(۱۸) گفتن :

« یَا غِیَاثَ الْمسْتَغیثِینَ أغثنِی (۱۹) »

۱- آ : او را قرار .

۲- فوائح الجمال ص ۳، و الشیطان نار غیر صافیه ممتزجة بظلمات الکفر فی هیئة عظیمة و قد یتشکل قدامك کأنه زنجی طویل ذو هیئة عظیمة یسعی کأنه یطلب الدخول فیك و اذا طلبت منه الانفکاك فقل فی قلبك : یا غیاث المستغیثین أغثنِی فانه یفرعنك.

۳- ل ، گ ، ن : ندارد .

۴- یعنی انسان برهنه است و پوشش او به (تقوی است بیشتر عبارت آب زده) قب : ابو طالب مکی ، قوت القلوب ، ج ۱، ص ۲۱۷ ، ج ۲، ص ۵. غزالی، احیاء علوم الدین ، ج ۱، ص ۱۲. کنز العمال ، ج ۶ ، ص ۲۱۸.

۵- ب : حاشیه برگ ۴۳ الف .

فوائح الجمال ، ص ۷۳ و اعلم انه یبصر بك و تبصربه و ثیابُه مخیطةٌ بثیابك فإذا فصلت ثیابك من ثیابة عمیَ بصرهُ و تعرّی عن ثیابه و نیز فوائح الجمال ، ص ۸۰ ... انّی رایتُ ثیابی مخیطة بثیابه البدن بالبدن والاکمام بالاکمام فقلت له شبة العاجزا لمستجیر عن طریق النجاة : بماذا ینجو الانسان عنك ؟ فقال لاینجوعنی حتی یفصل ثیابی عن ثیابه و القلوب عن نزعات الشیطان .

۶- آ : ندارد. ۷- ل : ندارد.

۸- آ : طالع. ۹- گ، ل ، ن : سالك ، ت : برگ ۴۱ الف . ۱۰- گ : کند .

۱۱- آ : مصافه و معارضه . ب : مسافعه و معارضه . ل : مصافعهٔ معارضه . گ : مصافعه .

۱۲- گ : ص ۴۱۳ . ۱۳- به او : گ : با او، ت : ندارد.

۱۴- فقط ن : وی را . ۱۵- آ، ب : معارضه نکند . ۱۶- ب : استعانت می نماید .

۱۷- آ : ندارد. ۱۸- ل : ندارد .

۱۹- ب : برگ ۴۷ ب : ای فریاد رسِ فریاد رسندگان بکن . فریاد رس مرا.

او فرار کند (۱) و انقطاع (۲) حاصل آید.(۳)

« و فرق میان آتش ذکر و آتش شیطان آن است (۴) که آتش ذکر صافی بود و سریع الحرکة بود و زود سوی (۵) بالا(۶) (ن) (۷) متصاعد گردد(۸) و وجود را خفت (۹) و وقار و انشراح حاصل آید و آتش شیطان تیره و با دُود و تاریکی آمیخته باشد و بَطِی الحرکة بود و وجود را ثقل و ضیق و ترضض(۱۰) پدید آید(۱۱) ».

و بعضی از(۱۲) اهل (ب)(۱۳) علم ذکر کرده اند که چون حضرت آدم و حوا عَلَیْهما(۱۴) السّلام از بهشت به دنیا آمدند ابلیس لعین ، خنّاسِ کنین (۱۵) را به حضرت اُمّ البشر حاضر آورد (ل)(۱۶) در حالتی که ابو البشر غایب(۱۷) بود التماس نمود که این فرزند را (۱۸) محافظت بنمای و خود برفت چون حضرت آدم علیه السّلام (۱۹) آمد از حواّ پرسید(ت) که این (آ : برگ ۴۸ الف) کیست ؟

جواب (۲۰) گفت(۲۱) که فرزند ابلیس است .

۱- آ ، ل ، ن : او را فرار کند . ب : او فرار نماید .

۲- گ : ل ، ن : الغظام .

۳- فوائح الجمال ، ص ۳ ..... غیر أنه یدری أینما تکون فیکون معك فیطمع فیك و ربما یصفك و یرید معاملتك و ملاعبتك و معارضتك و لعَنْتَكَ إیاه فإن لَعَنْتَه أو صفعته او کلَمتَه کلمك وصفعك و قوی من اللعنة و طال أمره معك و مهما سکتَّ عنه و صفعك فلم تصفعه و انکلت علی الحق انغظم عنك (ص ۴) و ما صفعك و مهما قلت : یا غیاث المستغیثین أغثنی ! بقلبك استغاث بربّه و هرب عنك .

۴- گ : ل : این است . ۵- ت ، ن : زدیسوی . گ : به سوی .

۶- ب : ندارد . ۷- ن : برگ ۱۰ الف.

۸- آ : تعایند نماید ، ب : سوی تصاید نماید .

۹- ل ، ن : خفت ، ب : خفّت فوائح الجمال ، ص ۴ : خفة .

۱۰- ن : ترخض ، ل : ترحض، ت : ترضیض.

۱۱- فوائح الجمال ص ۴ : الفرق بین نار الذکر و نار الشیطان ان نیران الذکر صافیة سریعه الحرکة و الصعود الی الفوق و نار الشیطان فی کدرو دخان و ظلمة کذلك بطیة الحرکة و کذلك یفرق بین النارین بطریق الحالة فإن السیّار إذاکان فی ثقل عظیم و ضیق صدر و قد تعذّر علیه الذکر و لا ینطلق له القلب و لا ینشرح له الصدر و کأنّ أعضاء ه کات تُرضّ رضاً بالحجارة و هو یشاهد النّار المظلمة فهی نار الشیطان و ان کان السیار فی حفة و وقار و شرح صدر و طیبة قلب و طمأنیة و هو مع ذلك یری ناراً صاعدة صافیه مثل ما یشاهد أحدنا النّار فی الحطب الیابس نیران الذکر فی فضاء الصدر .

۱۲- ل : ننوشته . ۱۳- ب : برگ ۴۳ ب. ۱۴- ل : آدم علیهما السّلام و حوا.

۱۵- ل : لعین به جای کنین . ۱۶- فقط ن : حاضر نبود نوشته . ۱۷- ل : برگ ۳۳ ب .

۱۸- گ ، ن : مرا . ۱۹- گ : چون آدم حاضر آمد، ت : برگ ۴۱ ب . ۲۰- ل : حوا .

۲۱- ن : داد (به جای گفت).

آدم گفت که (۱) چرا نگاهداشتی که (۲) دشمن ماست . آدم (۳) خنّاس (۳) را چهار(۴) پاره کرد بر قلّهٔ چهار کوه نهاد (۵) و چون (۶) غایب شد آدم (۷)، ابلیس حاضر آمد و از حال خنّاس پرسید حوا صورت حال خناس در جواب تقریر کرد (۸). ابلیس آواز داد (۹): یا خنّاس فی الحال خنّاس پدید آمد به همان هیئت(۱۰) اول و ابلیس برفت و آدم بیامد(۱۱) و پرسید که این چه حال است ؟ حوّا (۱۲) صورت آن حال باز گفت ، آدم خنّاس را بکشت و بسوخت و خاکسترش(۱۳) را در آب روان انداخت و چون آدم (۱۴) غایب شد(۱۵) ابلیس باز آمد و از حال خنّاس پرسید و حوّا آنچه دیده بود در جواب باز گفت ابلیس آواز داد که یا خنّاس (۱۶) علی الفور خنّاس حاضر شد و ابلیس غایب گشت .

«و آدم به عادت بیامد(۱۷) و (۱۸) پرسید که این چه امر عجیب است ؟ لاجرم حوّا آن حال غریب را تقریر کرد و آدم را غیرت زیادت شد . پس خناس را بکشت و بپخت و بخورد و غایب شد ، آنگاه ابلیس بیامد و از حال خنّاس پرسید حوّا جواب (ب)(۱۹) تقریر (آ : برگ ۴۸ ب) کرد و ابلیس آواز داد که یا خنّاس ، لاجرم از سینهٔ (۲۰) آدم آواز(۲۱) داد که (۲۲) لبیّك پس(۲۳) ابلیس گفت (ت) ای فرزند مکان(۲۴) شریف یافتی باید که (گ)(۲۵) هرگز(۲۶) از آنجا انتقال نکنی که مقصود از این مکر همین بود (۲۷)» .

۱- ل ، ن : کلمه « که » ننوشته . ۲- گ : که او . ۳- آدم صفی . ۴- ل : به چهار
۵- گ : بنهاد . ۶- ل : کلمه « چون » ندارد. ۷- آ ، ب ، ت : کلمه آدم ننوشته .
۸- ل : گفت (به جای در جواب تقریر کرد).
۹- آ ، گ : آواز داد که . ۱۰- ل : هیات . ۱۱- ل : آمد . ۱۲- ب : ندارد .
۱۳- آ ، گ : خاکستر را ، ب : خاکسترش را ، ل ، ن : خاکستر او را . ۱۴- گ : آدم صفی .
۱۵- ل : برفت . ۱۶- گ « یا خنّاس » در حاشیه صفحه نگاشته شده است .
۱۷- ب ، ل ، ن : سعادت بیامد . گ : به سعادت بیامد .
۱۸- ل : ندارد. ۱۹- ب : برگ ۴۴ الف . گ : حوّا جواب گفت .
۲۰- آ ، ل ، ن : دل . گ : از دل آمد ، ت : ندارد .
۲۱- ل ، ن ، گ : جواب داد . ۲۲- گ : ندارد.
۲۳- گ : ندارد، ت : برگ ۴۲ الف . ۲۴- ل : مکانی . ۲۵- گ : ص ۴۱۴ .
۲۶- ب : از « ای فرزند تا هرگز » را ندارد.
۲۷- برای این حکایت رك به :
عطار : الهی نامه ص ۱۰۲، حکایت حوّا و خناس :

حکیم ترمذی کرد این حکایت ز حال آدم و حوّا روایت
که بعد از توبه چون باهم رسیدند ز فردوس آمده کنجی گزیدند

(بقیه پاورقی به صفحه بعد)

لاجرم خنّاس دیوی است (۱) که دایم درون (۲) فرزندان آدم باشد و دفع نشود الاّ به ذکر و استعاذه (۳)، قَالَ اللّٰهُ تَعَالٰی :

(بقیه پاورقی از صفحه قبل)

مگر آدم بکاری رفت بیرون ‌‌ ‌ بر حواّ رسید ابلیس ملعون
یکی بچه بُدش خنّاس نام او ‌‌ ‌ به حواّ دادش و برداشت گام او
چو آدم آمد و آن بچه را دید ‌‌ ‌ ز حواّ خشمگین شد زو بپرسید
که او را از چه پذرفتی ز ابلیس ‌‌ ‌ دگر باره شدی مغرور تلبیس
بکشت آن بچه را و پاره کردش ‌‌ ‌ به صحرا بردش و آواره کردش
چو آدم شد ، دگر بار آمد ابلیس ‌‌ ‌ بخواند آن بچهٔ خود را به تلبیس
درآمد بچهٔ او پاره پاره ‌‌ ‌ بهم پیوست تا گشت آشکاره
چو زنده گشت زاری کرد بسیار ‌‌ ‌ که تا حوا پذیرفتش دگر بار
چو رفت ابلیس و آدم آمد آنجا ‌‌ ‌ بدید آن بچهٔ او را همانجا
برنجانید حواّ را دگر بار ‌‌ ‌ که خواهی سوختن ما را دگر بار
بکشت آن بچه را و آتش بر افروخت ‌‌ ‌ و زان پس بر سر آن آتشش سوخت
همه خاکستر او داد برباد ‌‌ ‌ برفت القصه از حواّ به فریاد
دگر بار آمد ابلیس سیه روی ‌‌ ‌ بخواند آن بچهٔ خود را ز هر سوی
چو شد زنده بسی سوگند دادش ‌‌ ‌ که بپذیر و مده دیگر بیادش
که نتوانم بدادن سر به راهش ‌‌ ‌ چو باز آیم برم زین جایگاهش
بگفت این و برفت و آدم آمد ‌‌ ‌ زخناسش دگر باره غم آمد

بگفت این و بکشت آن بچه را باز ‌‌ ‌ پس زان قلیه ای زان کرد آغاز
بخورد آن قلیه با حواّ بهم خوش ‌‌ ‌ و ز آنجا شد بکاری دل پر آتش
دگر بار آمد ابلیس لعین باز ‌‌ ‌ بخواند آن بچه خود را به آواز
چو واقف گشت خناس از خطابش ‌‌ ‌ بداد از سینه حواّ جوابش
چو آوازش شنید ابلیس مکار ‌‌ ‌ مرا گفتا میسر شد همه کار
مرا مقصود آن بودست مادام ‌‌ ‌ که گیرم در دورن آدم آرام

این نوع روایات محتملاً از اسرائیلیات به عقاید مسلمین ترویج یافت رك به : دائرة المعارف اسلامیه تحت « ابلیس ».

۱- ب : دیوی است . گ : دیو است .

۲- آ، ن ، گ : بر دل ، ب : در درون.

۳- ل : اشتغال به حق . ب : ندارد . النووی ، ج ۵ ، ص ۴۲ ، کنزالعمال ، ج ۱، ص ۶۳. التعوذ من الشیطان.

« قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ مَلِكِ النَّاسِ إِلٰهِ النَّاسِ مِنْ شَرِّ الْوَسْوَاسِ الْخَنَّاسِ الَّذِى يُوَسْوِسُ فِى صُدُوْرِ النَّاسِ مِنَ الْجِنَّةِ وَ النَّاسِ » (۱) .

وَ قَالَ النَّبِى (۲) صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ (ل) (۳)

« إِنَّ الشَّيْطَانَ لينفع خَرْطُومَهُ عَلَى قَلْبِ ابْنِ آدَمَ إِنَّ ذَكَرَ الله خنس وَ إِنْ غَفَلَ اَلتَقَمَ قَلْبَهُ » (۴).

اکنون بدان که (۵) در وجود کلی شیاطین (۶) باشند و اوّل شیطان مطلق است که او (۷) مظهر جلال مطلق بود و دوم شیطان مقید(۸) است که او مظهر اسم المضل بود و نام او ابلیس است و جمیع شیاطین مُضلّه اولاد او باشند .

نقل است (۹) که هر روز هزار شکم فرزند از او بیابد (۱۰) و در هر شکمی هزار فرزند(۱۱) بود و کیفیت اِزدَواجِ او این است که (۱۲) ذکرِ خود را در دُبر خود استعمال می کند(۱۳) .

به روایتی آمده است که در یك ران او ذکر است و در ران دیگر او فرج است که استعمال می کند(۱۴) و به روایت دیگر آمده است (آ:برگ ۴۹ الف) که او بیضه می نهد در زمین (۱۵).

۱- در آ : عوض آیات تا آخر سورة را دارد و در ب الی آخر سورة نوشته و آیات از روی . ل، ن : نوشته قرآن مجید : ۱۱۴ (سورة الناس) (حاشیه برگ ۴۴ب) یعنی بگوای محمّد که باز داشت خواهم به خدا و مردمان و پادشاه مردمان « .... خدای مردمان { آب زده } سرکش آن که وسوسه کند در سینه های مردمان از پری و آدمی .

۲- ل : ندارد ، ت : علیه السّلام . ۳- ل : برگ ۳۴ الف.

۴- ب : حاشیه برگ ۴۴ الف یعنی شیطان می نهد بینی خود را بر دل فرزند ابن آدم که اگر یاد کند خدای را واپس شود و اگر غافل گردد می بندد. تدلیس ابلیس ترجمه تلبیس ابلیس ، ص ۳۳. کنز العمال ج ۱، ص ۶۳. ابوالحسن علی : مقالات اسلامیین ، ص ۱۰۹۸ « هل یدخل الی قلب النسان بنفسه حتی یوسوس فیه (ص ۱۱۰) و قال قائلون ان الشیطان یدخل فی قلب الانسان میعرف ما یرید بقلبه . احیاء علوم الدّین، ج ۳، ص ۲۷ (الحدیث ابن ابی الدنیا فی کتاب مکاید الشیطان و ابونعلی الموصلی و ابن عدی فی الکامل و صعه) ابو طالب مکی : قوت القلوب ، ج ۱، ص ۱۶۸ و قال مجاهد فی قوله تعالی من شرالوسواس الجناس قال هو متسبط علی قلب الانسان فاذا ذکر الله خس و اذا غفل انسط علی قلبه و قال عکرمة الوسواس محله فی الرجل فی فواده . و نیز رك به : ولی الدین رازی : مشکوة المصابیح ص ۱۹۱، (عن ابن عباس) سهروردی : عوارف المعارف ، برگ ۲۸۲ الف . الشیاطین اولاد ابلیس و کلهم فی النّار . خواجه عبدالله : کشف الاسرار وعدة الابرار ، ج ۱، ص ۱۴۴.

۵- ا، ل ، ن : ندارد . ب : بدانکه . ۶- ل : شیطان . ۷- ن : ندارد.۸- گ : مقیده .

۹- آ : ندارد. ۱۰- گ : بیاید . ۱۱- گ: ندارد . ۱۲- گ : بدان که .

۱۳- گ : کند (به جای می کند). ۱۴- ل : ندارد. ۱۵- ل ، ن : ندارد.

و در حدیث آمده است که درمیان زمین و آسمان (۱) تختی نهاده است (۲) (ت) و (ابلیس) بر آن تخت نشسته و هر صَباح اولاد خود را درمیان مردم می فرستد تا ایشان را بر معاصی داعی باشند. و چون شبانگاه شود (۳) به نزدیك (۴) او آیند(۵) پرسد از هر یك که (۶) هر کس را بر چه معصیت (ب)(۷) داشته اند و ناگاه (۸) یکی گوید که کسی را (۹) از(۱۰) تحصیل علم دینی و کسب معرفت یقینی مانع آمدم(۱۱) او را در کنار گیرد و کار او را از کارهای دیگر بزرگتر دارد.

و سوم (۱۲) شیطان جزوی است (ن)(۱۳) که ذکر کرده شد (۱۴) و بدان که هر نار و نور باطنی که داعی بُوَد به عالم سفلی شیطان بُوَد پس اَمَانِیّ و غَضَبات نَفسیه از اعمال شیطان(۱۵) باشد زیرا که امنیه و غَضَبیّهٔ(۱۶) هوائیه(۱۷) نتیجه شعلهٔ (۱۸) نار طبیعیه بُوَد.

فرد (۱۹)

تا کنی (۲۰) یك آرزوی خود(۲۱) تمام   در تو صد ابلیس زاید والسّلام

و چون سلطنت شیطان به دوام ذکر معدوم شود نار نور ذکر در خانهٔ وجود در افتد و قایل «اَنَا(۲۲) وَلاَ غَیْری» گردد پس اگر در خانه هیزم بود بسوزد و آتش باشد(۲۳)

۱- گ : میان آسمان و زمین.

۲- ان ابلیس یضع عرشه علی الماء ، مسلم ، ج ۴ ، ص ۲۱۶۷. تلبیس ابلیس ، ص ۳۲. بحار الانوار، ج ۲، ص ۳۶۷، ت : برگ ۴۲ ب.

۳- ن ، گ : ندارد.   ۴- ب : ندارد.

۵- ل : روند ، ن : ندارد. گ : بیایند.   ۶- گ : « از هر یك که » ندارد.

۷- ب : برگ ۴۴ الف.   ۸- گ : و « ناگاه » ندارد.

۹- گ : « که کسی را » ندارد.

۱۰- ب ، ن : ندارد.

۱۱- آ ، ب : او را مانع آمد ، ل : مانع آمده.

۱۲- گ : سیم.   ۱۳- ن : برگ ۱۰۷ ب.

۱۴- ب ، ل : ندارد.   ۱۵- ب ، ل ، ن : شیطانیه.

۱۶- آ ، گ : غضبه.   ۱۷- ب ، گ : هویه.

۱۸- ب : شعله. ۱۹- آ، گ : نظم ، ت، ل : بیت ، ن : ندارد.

۲۰- ب : ندارد. ل ، گ : گر.

۲۱- آ : ندارد.

۲۲- ل : ایا.

۲۳- ل : بماند ، گ : باشند.

(گ) (۱) و اگر ظلمت باشد روشن گرداند و نور بود و اگر نور باشد « نُورٌ عَلَى نُورٍ(۲) » گردد و همه باطلها دور گردد(آ: برگ :۴۹ ب) زیرا که ذکر حق است و صفت حق است (۳) پس معنی خطوط و مُبْقِی (۴) حقوق گردد و این خطوط اجزای (۵)(ل)(۶) زایده است که از اسراف (۷) حاصل آمده است ، لاجرم آتش ذکر این حاصل را بسوزد.

و همچنین اجزا (۸) که از (ت) لقمه های حرام وجود گیرد سلطان ذکر آن وجود را فانی گرداند و ذاکر و مذکور در خانه دل مصاحب شوند که (۹) :

«أَنَا جَلِيْسُ مَنْ ذَكَرَنِي (۱۰) »

لاجرم بعد از تزکیهٔ نفس از دواعی شرور اخلاق ذمیمه نفور کرده (۱۱) تصفیهٔ قلب واجب باشد و قلب صوری گوشت پارهٔ صنوبری (۱۲)(ب)(۱۳) شکلی(۱۴) باشد در (۱۵) پهلوی چپ قَالَ النَّبِيُّ(۱۶) صَلَّى اللّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّم :

« إِنَّ فِي جَسَدِ ابْنِ آدَمَ لَمُضْغَةً إِذَا صَلَحَتْ صلح بِهَا سَائِرُ الجَسَد (۱۷) وَ إِذَا فَسَدَتْ فَسَدَ بِهَا سَائِرُ الْجَسَدِ الاَ وَ هِيَ الْقَلْب (۱۸) »

۱- گ : ص ۴۱۵. ۲- قرآن مجید : ۲۴ (سورة نور) ۳۵ ، ت : از «گرداند ... تا ..نور» ندارد. ۳- ل : ندارد. ۴- ل : مبنی . ۵- ب : اجرا. ۶- ل : برگ ۳۴ ب . ۷- آ ، ت : اصراف . ۸- ل : اجزایی، ت : برگ ۴۳ الف .

۹- گ : که قال الله تعالی.

۱۰- فوائح الجمال ، ص ۷۴ ، الذكر نار لاَ تُبْقِي وَ لاَ تَذَرُ ، فإذا دخل بيتاً يقول : أنا و لا غيری ! و هو معانی لاَ إله الا اللّهُ فإذا كان فی البيت حطب أحرقه فكان ناراً و اذا كان في البيت ظلمة . ابن ماجه ، ج ۲، ص ۱۲۴۶ ، مشكوة المصابيح ، ص ۱۸۸،(عن ابی هريره) اتحافات السنية ، ص ۲۱.كان نوراً فأفناها و نوّر البيت ، و إذا كان فى البيت نور (ص ۵) لم يكن ضدّا له بل ذلك النور ايضاً ذكر و ذاكر من المذكر فيصطحبان جميعاً نُورٌ عَلَى نُورٍ. الذكر حق و صفة حق يُغنى الحظوظ و مُبقى الحقوق . فلا مضادة بينهم و الحظوظ اجزاء زايدة و وجودية حصلت من الإسراف ، فتقع فيهن نار الذكر فتفيدهن ، و كذلك الأجزاء الحاصلة من لقمات الحرام ، يقع فيها سلطان الذكر فيفيدهن و أما الاجزاء الحاصلة من الحلال فلايدله عليهن لأنها حقوق . برای حدیث قب : ابن ماجه ، ج ۲، ص ۱۲۶۴. مشكوة المصابيح ، ص ۱۸۸، اتحافات السنية ، ص ۲۱(عن أبي هريره).

۱۱- آ ، ت ، گ ، ل ، ن : ندارد.

۱۲- ب : آب زده مرصاد العباد ، ص ۱۰۷.

۱۳- ب : برگ ۴۵ الف . ۱۴- گ : شکل . ۱۵- گ : بر.

۱۶- ل ، ن : قال . ب ، گ : کلمه « النّبی» ندارد . ۱۷- ل ، فی حسد.

۱۸- احياء علوم الدّين ، ج ۴ ، ص ۱۶۵،نجم الدّين رازی : مرصاد العباد ، ص ۱۰۵. بلوغ المرام ، ص ۳۰۲. اسرار القلوب ، ص ۲.

(بقیه پاورقی به صفحه بعد)

و قلب معنوی که روح آن (۱) قلب صوری است بعضی(۲) انسان را باشد بعد از تبدیل وجود ، قَالَ اللّٰهُ تَعَالَی:

« إِنَّ فِی ذَلِكَ لَذِكْرَی لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ » (۳)

قَالَ اللّٰهُ تَعَالَی :

« أَوْ مَنْ كَانَ مَیْتاً فَأَحْیَیْنَاهُ وَ جَعَلْنَا لَهُ نُوراً یَمْشِی بِهِ فِی النَّاسِ » (۴)

و بعضی را نباشد زیرا که در تبدیل وجود نکوشند ، قَالَ اللّٰهُ تَعَالَی :

« إِنَّكَ لاَ تُسْمِعُ الْمَوْتَی » (۵)

و بدان که دل را ده اسم معروف است : (۶)

(بقیه پاورقی از صفحه قبل)
بدانکه دل را صورتی است و آن ،آن است که خواجه علیه السّلام آن را مضغه خواند یعنی گوشت پاره که جملهٔ خلایق راست و حیوانات راست گوشت پارهٔ صنوبری در جانب پهلوی چپ از زیر سینه و آن گوشت پاره را جانی است روحانی (ص ۱۰۸) که دل حیوانات را نیست دل آدمی را هست . نجم الدین رازی : مرصاد العباد ، ص ۱۰۷.

۱- ل : این . ۲- ب ، ل ، ن ، گ : بعضی از . آ : بعضی

۳- قرآن مجید : ۵۰ (سورة ق) : ۳۷.

۴- قرآن مجید : ۶(سوره الانعام) : ۱۲۲، ب : حاشیه برگ ۴۵ الف یعنی آنکه دل او مرده بُوَد به سبب کفر ، وی را زنده گردانیم به نور ایمان که ایمان حیوة دل است و کرامت کنیم بروی نوری که بدان نور میان مردم ایمن حال برود یعنی درو یقینی پیدا آید .

۵- قرآن مجید : ۲۷ (سوره النمل) : ۸۰، ب : حاشیه برگ ۴۵ الف یعنی تو نتوانی که بشنوانی مردمان را و چون توانی شنوانیدن کسی را که روی گردانیده است .

۶- نجم الدّین رازی : مرصاد العباد ، ص ۱۰۹ دل را هفت طور و هفت وادی قسمت کرده شد طور اوّل را صدر گویند و آن معدن گوهر اسلام است ص، ۱۱۰ . هر وقت که از گوهر اسلام محروم ماند معدن ظلمت و کفرست من شرح بالکفر صدر (سوره النمل) و محل وساوس شیطان و تسویلات صدر است . طور دوم را قلب خوانند و آن معدن ایمان است كَتَبَ فِی قُلُوبِهِمُ الإِیمَان (و محل نور عقل است که فَتَكُونَ لَهُمْ قُلُوب یَعْقِلُون بِهَا (سوره حج) (سوره المجادله) و طورسیم : شغاف است و آن معدن محبت و شفقت بر خلق که قَدشَغَفَهَا حُبّاً (سوره یوسف) و محبّ خلق از شغاف نگذرد . و طور چهارم : را فُوَاد گویند که معدن مشاهده و محل رؤیت است که مَا كَذَبَ الْفُؤَادَ مَارَأَی (سوره النجم) و طور پنجم : را حَبَّة القلب گویند که معدن محبت حضرت الوهیت است و خاص آن راست محبت مخلوق در آن نگنجد . طور ششم : را سویدا گویند که معدن مکاشفات غیبی و علم لدّنی است و طبع حکمت و گنجینهٔ خانه اسرار الهی و محل اسماء و علّم آدم الاسماء کلها (سوره بقره) آن است که دروی انواع علوم کشف شود که ملائکه ازان محروم ماند. طور هفتم : رامهجّة القلب گویند آن معدن ظهور انوار تجلیهای صفات الوهیت است و ظهور غیب الغیوب است .

(۱) قلب (آ : برگ ۵۰ الف). (۲) فُؤاد و
(۳) جَنان و (۴) شَغَاف و
(۵) حَبّة اَلقَلب که داعی خیر باشد (۱) و (۶) بَال و
(۷) خَلَد و (۸) صَدر (۲) و
(۹) مَشهَد (۳) و (۱۰) مَضغه که داعی شر باشد.

و از هر اسمی در مقام خودش کار دیگری (۴) آید چنانکه انتباه و تُفَکُّر و بصارت و هدایت و علم و معرفت و یقین از قلب (۵) آید و قناعت و تَوَکُّل و تفویض و فراست و شکر و خشوع و تقوی از فُؤاد برخیزد (۶) و تَستیر (۷) احوال از جَنان (۸) و زهد و ورع و محبت و غیرت (۹) و شفقت و صلابت از شَغاف پیدا (۱۰) آید و خوف و رجا و ندامت و صبر از حبّة القلب ظاهر گردد.

و قلوب چهار نوع است:
(۱) أجْوَد (۱۱) که قلب مؤمن باشد و
(۲) أسوَد که قلب کافر باشد (۱۲) و
(۳) أغْلَف (۱۳) که قلب منافق باشد و (ل) (۱۴)
(۴) مُصَفَّحَ (۱۵) (ب) (۱۶) که قلب مُتَردد (۱۷) است.

قَالَ النَّبِیُ (۱۸) صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ وَسَلَّم
« اَلْقُلُوبُ (۱۹) أرْبَعَة قَلْبُ أَجْوَدَ (۲۰) فِیهِ سِراجٌ یَزْهَرُ فَذلِكَ (۲۱) قَلْبُ المُومنِ وَ قَلْبُ أَسْوَدُ مَنْكُوسٌ فَذلِكَ قَلْبُ الْكَافِر ، وَ قَلْبُ أغْلَفُ (۲۲) مَرْبُوطٌ عَلَى غَلَافِه (۲۳) فَذلِكَ قَلْبُ (۲۴) اَلْمُنافِق وَ قَلْب مصفح (۲۵) فِیهِ إِیمَان وَ نِفَاق فَمَثَلُ الإِیْمَان فِیه مَثَلُ البَقْلَة یَمُدُّهَا السَّمَاءُ الطَّیِّبُ وَ مَثَلُ

۱- آ : بود. ۲- آ، ن : صدور. ۳- آ، ت، ن، گ : شهید.
۴- آ، ب، گ : کار دیگر، ل : کاری دیگر.
۵- قلب مبدء است برای همه قوتها (کتاب مبدأ و معاد : محمود شهابی)، ص ۱۰۹.
۶- ل، ن : خیزد. ۷- آ : تستر. ۸- گ : از جنان باشد.
۹- فقط ن : ندارد. ۱۰- ل : پدید.
۱۱- ل، ن : ابوطالب مکی : قوت القلوب، ج ۱، ص ۱۶۹ : اجرد.
۱۲- ن : است. ۱۳- ن : اخلف، ب، ت، گ : اغلق. ۱۴- ل : برگ ۳۵ الف.
۱۵- گ : مصفح. ۱۶- ب : برگ ۴۵ ب. ۱۷- گ : مترددە.
۱۸- ب : ندارد، ل، ن : رسول الله. ۱۹- گ : القلب. ۲۰- ل، ن، گ : اجرد.
۲۱- ل : فذلك. ۲۲- گ : اغلق.
۲۳- ب : خلاقه، گ : علاقه. ۲۴- آ : ننوشته. ۲۵- گ : تصفح.

النِّفاقُ كَمَثَلِ الْقَرْحَة يَمَدُّهَا الْقَيعُ (۱) (گ) و الـصَّدِيْد فَأى مُدَّتَيْنِ غَلَبَتْ حِكَمَ لَهَا (۲) (آ: برگ ۵۰ب) وَ فِي آخَرِ (۳) ذَهَبَتْ بِهِ (۴) »

و قلب را دو روی باشد و آن روی که به طرف نفس دارد « خلد » نامند و آن روی که به جانب سرّ دارد و بدان عزم سرّ سرّ دارد « فواد » خوانند .

و بعضی مقام سِرّ را (۵) أسفَل از روح نهاده اند و بعضی اعلی (۶) از روح (ت)و بعضی گفته اند که سِرّ را وجودی (۷) نیست به استقلال چنانکه روح و نفس و قلب را لیکن چون نفس (ن)(۸) به کمال تزکیه برسد روح از کُدورتِ نفس خلاص (۹) یابد و به مقام (۱۰) قرب رجوع(۱۱) کند و دل نیز از غایت اِتّسَاع و ارْتِضَاع (۱۲) مُتَابِع روح (۱۳) گردد و از مقام خود ترقی نماید و به سبب این ترقی صفت صفیا از صفای دل حاصل کند و چون این صفت صفیا بر سالکان پوشیده (۱۴) بماند(۱۵) نام آن سِرّ نهادند و چون روح نیز وصف اصفی(۱۶) حاصل کرد بعد از عروج و آن (۱۷) وصف أصفی بر سالکان پوشیده بماند نام آن « سرّ» کردند(۱۸) پس هر که این (۱۹) صفا از دل (۲۰) یافت گفت : (ب) (۲۱) « مقام سِرّ اسفل از روح است (۲۲) » و هر که آن صفا از روح یافت(۲۳) گفت:« مقام سِرّ اعلی(۲۴) از روح است(۲۵) ».

۱- آ : الفتح ، گ : بعد الفتح ، گ ، ص ۴۱۶،

۲- ابو طالب مکی : قوت القلوب ، ج ۱، ص ۱۶۹ علیه حکم له ها . ۳- ن : لفظ آخر .

۴- قب : کنز الجمال ، ج ۱ ، ص ۶۲ . غزالی : احیاء علوم الدین ، ج ۱، ص ۱۰۲۸، ج ۳، ص ۱۱. ابو طالب مکی : قوت القلوب ، ج ۱، ص ۱۶۹.سهروردی - رشید احمد، ترجمه اردو عوارف المعارف ، ص ۵۱۴. آ ، ب : ندارد.

۵- ل ، ن : ندارد . ۶- ب : اعلی تر (به جای اعلی) ، ت : برگ ۴۴ الف .

۷- آ، ب ، ت : وجود. ۸- ن : برگ ۱۰۸ الف.

۹- گ : خلاصی ۱۰- آ، ب : به مقام ، ن : مقام .

۱۱- گ : عروج . ۱۲- ل : ندارد.

۱۳- ل : متابع روح ندارد . ۱۴- ب : نوشیده .

۱۵- ل : بماند . ۱۶- آ : صفت اصفی، ن : وصف اصفا .

۱۷- ن : او (به جای آن). ۱۸- ن : کرده اند (به جای کردند) ل : نهاده اند .

۱۹- گ : آن .

۲۰- گ ، ت : روح (به جای دل).

۲۱- ب ، برگ : ۴۶ الف .

۲۲- ل : روح و دل است ، ب : اسفل است از روح .

۲۳- آ : ندارد و از روی ب ، ن نوشته شده . ۲۴- ل : او

۲۵- برای این مضمون رك به : سهروردی : عوارف المعارف (اردو ترجمه از رشید احمد) ، ص ۵۱۸.

و این فقیر از حضرت (۱) سیادت شنودم (۲) که گفت (۳) :
سر اَلْطَف از روح و روح اَشْرَف است (۴) از سِرّ زیرا که قیام سِرّ به روح است .
و بعضی گفته اند (آ : برگ ۵۱ الف) که هر کسی(۵) را سه روح باشد و لیکن کسی بُوَد که (۶) چهار روح دارد و کسی بُوَد که پنج رو ح (۷) بود و کسی بُوَد که شش روح (ل)(۸) و بعضی هفت روح و بعضی(۹) هشت روح(ت) و بعضی نُه روح و بعضی ده (۱۰)روح به عدد ارواح افلاك زیرا که اجسام افلاك ده باشد ، پس ارواح افلاك هم ده باشد . قَالَ اللّهُ تَعَالَی :
« تِلْكَ عَشَرَةٌ كَامِلَةٌ (۱۱) »
و قَلب به مثابهٔ مِشکوة بُوَد و روح نباتی به مثابهٔ زَجَاجَه و روح حیوانی به مثابهٔ فتیله و روح نفسانی(۱۲) به مثابهٔ روغن و روح انسانی به مثابهٔ نور و روح نبوی به مثابهٔ نور ، نور و روح قدسی نور آن مجموع بُوَد .
فرد (۱۳)

دل ز نور و جان ز نور و نور ایمان هم ز نور
هر سه نور ارجمع (۱۴) گردد(۱۵) بنده خواند یا غفور

۱- ل : جناب . ۲- آ ، ب : شنود .
۳- ن : گفتند ، ل : کلمه « گفت » را ندارد.
۴- آ ، ب : ننوشته . گ : مرا لطف است از روح و روح اشرف از.
۵- ل ، آ ، ب : کسی را ، ن : کس را .
۶- گ : که او را (عبارت « اورا تا کسی بود که » در حاشیه صفحه آمده .
۷- ب : ندارد. ۸- ل : برگ ۳۵ ب .
۹- ب : بعضی را (به جای بعضی)، ت : برگ ۴۴ ب . ۱۰- آ : بود .
۱۱- قرآن مجید ۲ : (سورة البقره) : ۱۹۶.
برای این مطالب رك به : نجم الدّین رازی : مرصاد العباد ، ص ۱۳۷.
روح حیوانی به فتح حای حطی و سکون تحتانی بخاری است لطیف که از لطافت اخلاط در دل به حسب امتزاج مخصوص متکون می شود به واسطه شرائین به اعضا منتشر گردد و اعضا را بدو حیات و استعداد قبول حسّ و حرکت و تغذیه و شمیمه و تولید حاصل شود به قول معلم و محققان و حکماء یك روح واحدست که در هر محلی و مظهری از او صورتی و اثری پیدا می شود چنانکه اگر به دماغ رسد نفسانی گویند و گر به جگر رسد طبعی نامند به حسب ظاهر قول اطباء (فرهنگ آنندراج) .
۱۲- روح نفسانی آنچه از روح حیوانی به دماغ رسد کیفیتی دیگر پذیرد و این روح مفیض حسّ و حرکت می شود و قوت نفسانی بدان قایم باشد و مراد بدین روح نفس ناطقه است (فرهنگ آنندراج).
۱۳- آ ، گ : نظم ، از ن : افتاده ، ل : بیت . ۱۴- آ ، ن ، ل : نوران . ۱۵- آ : کردند .

و به حقیقت بدان که (۱) وجود سالك واحد است امّا به حسب اتّصاف (۲) آن واحد به اوصاف و ارتسام برسوم و انقلاب در اطوار طبقات سبعهٔ باطنیه اسامی کثیره بروی اطلاق کرده شد (۳) و منشأی قلب صوری آن ذره بُوَد که مُسْتَخْرَج (۴) است از ظهرِ آدم در روز میثاق (۵).

و منشأی (۶) قلب معنوی آن فایده باشد که آن ذره استفاضه (۷) کرده است (ب)(۸) از فیض ربّانی (گ)(۹) در وقت اسْتماع خطاب مُسْتَطاب (۱۰) « أَلَستُ بِرَبِّکُمْ (۱۱) » فلاجرم آن ذره تخم درخت قالب آمد ، و آن فایده مُستفاده (۱۲) (آ : برگ ۵۱ ب) از فیض ربّانی تخم درخت روح و (۱۳) قلب گشت(۱۴) و ثمرهٔ این روح (و) قلب ایمان فطری آمد(ت).

قَالَ اللّٰهُ تَبَارَكَ(۱۵) وَ تَعَالَى :

« أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيْمَانَ (۱۶) »

و این کتابت به قلم توفیق اقرار است به ربوبیت که :

« وَ أَيَّدَ هُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ (۱۷) »

و این روح تأیید(۱۸) ثمرهٔ ایمان کسی باشد در وقت توفیق اختیار آن و عمل صالح به آن لاجرم چون درخت روح و قلب (۱۹) از (۲۰) تأیید ربّانی آب حیات یافت و ثمرهٔ روح(۲۱)

۱- آ ، ب : ننوشته.

۲- ب کلمه : « اتصاف » را ندارد.

۳- ل : باشند . ۴- ب ، آ ، گ : مستخرجه . ۵- ل : ندارد .

۶- گ : منشا (به جای منشای).

۷- آ : استفاله ، ب : استفاده ، ل : اسفار ، گ : که استفاده کرده است.

۸- ب : برگ ۴۶ ب .

۹- گ : ص ۴۱۷.

۱۰- ب : مستطال .

۱۱- قرآن مجید : ۷ (سوره الاعمران) : ۱۷۲.

۱۲- ب : مستفاده .

۱۳- آ ، ب ، ل : ندارد .

۱۴- نجم الدّین رازی : مرصاد العباد ، ص ۵ ، ت : برگ ۴۵ الف.

۱۵- ب ، ت ، ن ، ل : کلمه « تبارك و » را ننوشته .

۱۶-۱۷ قرآن مجید ۵۸ (سوره المجادله) :۲۲، برگ ۴۶ ب حاشیه یعنی ایشانند . که ...{ آب زده } در دلهاء ایشان.

۱۸- ب : تائیدی . ۱۹- ب ، آ : قالب و تصحیح از روی ، ل ، ن .

۲۰- گ : آب تایید ربّانی یافت . ۲۱- ب ، ت ، گ : روحی.

پدید آورد ، استعداد(۱) وصلت به شجره طیبة که کلمه (۲) « لاَ إلَهَ إلاَّ اللّه » است حاصل کرد پس از این شجره ثمرۀ وحدت ظاهر گردد (۳) چنانکه :

أَنَا الْحَقُّ (۴) و

سُبْحانِی مَا أَعْظَمَ شَأنِی وَ

لَیْسَ فِی الْجُبَّتِی سِوَی اللّه وَ

انْسَلَخْتُ مِنْ جِلْدِی (۵) کَمَا تَنْسَلِخُ الْحَیَّةُ مِنْ جِلْدِهَا فَإذَا اَنَا هُوَ اللّه وَ أَنَا مِنَ اللّه بِمَکَانٍ إذَا کُنْتُ بِهِ فَأَنَا هُوَ.

و از تبدیل وجود (ل)(۶) تبدیل(۷) ذوق پدید(۸) آید بلکه هر چه از جمیع موجودات صادر است از سالك مستعدّ قبول ثمرۀ این شجره طیبه صادر شود و سبب حصول این معانی استغراق وجود است در معانی حقیقی ذکر که از شرك خَفی خلاص (ن) یافته باشد و هر ذکر که (۹) قلب انسان بر آن(۱۰) مطلع باشد ملائکۀ (ب)(۱۱) حفظه نیز آن ذکر را(۱۲) بدانند پس (آ : برگ ۵۲ الف) شرك خفی هنوز باقی باشد (۱۳) (ت)و چون ذکر از شعور ذاکر غایب شود به واسطۀ غیبت ذاکر در مذکور ، لاجرم ذکر(۱۴) او(ن)(۱۵) از

۱- ل : ندارد. ۲- آ، ت ، گ : کلمه طیبه . و تصحیح از روی ب ، ن . ۳- ل : کرد .

۴- غزالی : احیاء علوم الدین ، ج ۱، ص ۲ فضایح الباطنیة ، ص ۱۰۹ الحسین منصور الحلاج الذی صاحب لاهل اطلاقة کلمات من هذا الجنس و یستهدون بقول انا الحق و بما حکمی عن ابی یزید البسطامی انه قال سبحانی سبحانی، ابو طالب مکی : قوت القلوب ، ج ۳، ص ۱۱: قد کان ابو یزید یقول سبحانی ما اعظم شانی . نجم الدین رازی : مرصاد العباد ، ص ۱۷۸ ، جنید گفت ما فی الوجود ما سوی اللّه ابو یزید گفت سبحانی ما اعظم شانی . و نیز قب : رسالۀ فریدون ابن احمد سپهسالار ، ص ۶۲. اسرار التوحید ،ص ۳۷ و شیخ ما می گوید پس فی جبتی سوی اللّه .

ب : حاشیه برگ ۴۶ ب .

این کلمات متصوفه است انا الحق یعنی منم خدا

و سبحانی ما اعظم شانی یعنی تسبیح می گویم خود را که بزرگ است کار من .

و لیس فی جبتی سوی اللّه یعنی نیست درجبه من جز خدا و انسلخت یعنی بیرون آمدم من از پوست خود چنانچه بیرون می آید ما را {آب زده} و انا من اللّه مکان من از خدا به مکانی و به منزلی ام که چون تو باشی من { ناخوانا} من او باشم .

۵- گ : خلدی . ۶- ل : برگ ۳۶ الف . ۷- ل : تبدل .

۸- ت، گ ، ل ، ن : حاصل (به جای پدید) فوائح الجمال فی تبدیل الذوق ، ص ۱۸ و الذوق سببه تبدیل الوجود ، والأرواح ، و الذوقُ هو الوجدان بما یأتیك ، و یدخل فی هذالتبدیل تبدیل الحواس .

۹- ل : ندارد . ۱۰- ل : آن کسی . ۱۱- ب : برگ ۴۷ الف . ۱۲- آ ، ب ، ن : ندارد .

۱۳- ن : بود (به جای باشد)، ت : برگ ۴۵ ب. ۱۴- ب : ذاکر . ۱۵- ن : برگ ۱۰۸ ب.

شعورِ حفظه نیز غایب گردد.

ای دوست بدان که وجود انسانی از ذرات جمیع کائنات حاصل آمده است ، پس هر وجودی که منکشف شود از فوق او وجود دیگر (۱) باشد که این وجود فایق أصفی از آن وجود بُوَد تا غایتی که به وجود حقیقی حق تعالی کبریاء • (۲) مُنتهی گردد و در هر(۳) وجودی ازان (۴) وجودات چاهی نماید و لیکن در بدایت از بالای سر پیدا شود و بعد (۵) ازان از پیش روی و بعد ازان از تحت و (۶) در این حال در قعر چاه نور سبزی (۷) بیند و این نور سبز علامت انتهای وجود حادث سیّار و ابتدای وجود قدیم باشد و چون نیک (۸) احتیاط کرده شود چاههای انواع وجود هفت باشد.

و وجود نیز منحصر بُوَد(۹) در هفت عدد کلی که در تحت هر وجودی از(۱۰) وجودات کثیره (گ)(۱۱) متنوعه باشد و سَبْعیت (۱۲) آسمان و زمین از این سِّر است (۱۳) فلاجرم هر جزوی که صافی گردد آیینهٔ جمال نمای کَلی خود شود و از هر ذره ای از ذرات کاینات اذواق کثیره یابد.

و لیکن (آ : برگ ۵۱ ب) هر چه داند و بیند و یابد در ابتدای سلوك(ت) باید که به شیخ خود مشاورت(۱۴) کند در غیبت(۱۵) تا شیخ آن را تعبیر(۱۶) کند ، تا آن (ب)(۱۷) غایتی که باطن او(۱۸) قوی گردد و آنچه به او رسد به ذوق حال خود بداند و طریق دانستن آن مختلف است (۱۹) (ل)(۲۰) زیرا که چون معانی در صُور بنماید گاه باشد که از کیفیت آن صورت معنی آن را (۲۱) بداند(۲۲) و گاه باشد که آن صورت به نطق در آید و (۲۳) بیان کند که او صورت کدام معنی بوده و گاه باشد که قایل غیبی شرح دهد که آن صورت کدام معنی بوده(۲۴) و گاه بُوَد که واقعهٔ ماضیه تفسیر یابد به واقعهٔ آتیه (۲۵) و بر عکس نیز

۱- ن : دیگری ، ل : وجودی دیگر . ۲- آ : بیاض. ۳- ن : ندارد .
۴- ن ، ل کلمه « از» ننوشته ، ت : ازان وجود است. ۵- آ : کلمه « بعد » را ندارد.
۶- ب : و لیکن ۷- ل، گ : نوری سبزی ، ل : جاهی (چاهی) . ۸- ل : نیکی. ۹-ت ، ل : باشد .
۱۰- گ : ندارد . ۱۱- ص : برگ ۴۱۸. ۱۲- ل : وسعت (به جای وسعیت).
۱۳- فوائح الجمال ، ص ۹ . و أنواع الوجود تنحصر فی سبعة و انحصار اعداد الأرض و السماء فی السبعة اشاره إلی هذا . ۱۴- ل ، ن ، گ : مشورت ، ت : برگ ۴۶ الف. ۱۵- آ، ب ، گ : غیب.
۱۶- آ، ب ، ت ، ن ، گ : تفسیر. ۱۷- ب : برگ ۴۷ ب . ۱۸- ل ، بدو .
۱۹- آ : باشد ، ب : بود . ۲۰- ل ، برگ ۳۶ ب .
۲۱- گ : او را (به جای آن را) ۲۲- ب : ندارد . ۲۳- آ : ندارد .
۲۴- ت : گاه باشد ... تا ... بوده ، ندارد.
۲۵- ل : باشد . گ : آتیه .

باشد.و آن قایل (۱) غیبی(۲) شاید که از روحانیان (۳) باشد و شاید که از اولیاء بُوَد ، و شاید که از انبیاء باشد (۴) و شاید که حق تعالی لطف نماید و به آن مسکین متحیّر از ورای حجاب خطاب فرماید ، چنانکه :

این تُرابِ قدم (۵) کوی آن قدیم (۶) تعالی کبریاء ه ، که به نام جعفر است ، شبی در بدایت سلوك سر نیاز به حضرت بی نیاز بفرستاد(۷) و عجز خود از وصول به سرادق قدیر قدیم عرضه داشت (۸) به تأوّهاتِ (آ: برگ ۵۳ الف) سوزان و عَبرات روان (۹) ناگاه حضرت قدیر قدیم از ورای حجاب (۱۰) هستی به این(۱۱) (ت)عاجز نیستی از غایت لطف و بنده نوازی خطابی از مقام بی نیازی(۱۲) فرمود که (۱۳) « مَطْلُوبُكَ نَفْسِی » و از ذوق این خطاب جعفر گشت مثل کاسه (۱۴) برسر آب و نور الدّین به نور آن خطاب بدید بسی جواهر بحر اسرار وهّاب (ب)(۱۵) .

و وقتی دیگر در خاطر (۱۶) شهوتی خطور کرد و (۱۷) ناگاه ندامتی در عقب آن غلبه نمود و سِّر آن ندامت چنان جذب (۱۸) کرد(۱۹) که غیبت به حاصل آمد و حق تعالی(۲۰) در آن غیبت خطاب مُستَطاب فرمود (۲۱) (ن)(۲۲) که :

« لاَ إِلَى ٱلْجَلاَلِيَّاتِ أَمَرْنَا وَ لاَ عَنِ ٱلْجَمَالِيَّاتِ نَهَيْنَا (۲۳-۲۴) »

و بعد از آن چندان باران(۲۵) الطاف ایزدی از آسمان (ل)(۲۶) قلب علوی برزمین وجود جعفری ببارید که هزاران هزاران(۲۷) ازهار و گلهای معانی بی شمار در آن زمین

۱- ل : ندارد . ۲- ن : ننوشته.

۳- آ ، ل ، ن : روحانیات . روحانی آدمی و پری و بعضی می گویند که روحانی آن را گویند که مجرد روح باشد بغیر جسم مثل فرشتگان و پریان وغیره ، روحانیان جمع فارسی است (فرهنگ آنندراج).

۴- گ : بود (به جای باشد). ۵- ب ، ت : اقدام .

۶- آ : قدیر. ۷- گ : بفرستادم . ۸- ن : داشتم. ۹- ل : ندارد. ۱۰- آ ، ب : آن .

۱۱- ل ، ن ، گ : با این ، ت : برگ ۴۶ ب . ۱۲- ل : بی نیاز.

۱۳- ن : بفرمود ، گ : « که » ندارد. ۱۴- ن : کاسهٔ . ۱۵- ب : برگ ۴۸ الف .

۱۶- آ : به خاطر ، ن ، ل : خاطر ۱۷- ل : ندارد. ۱۸- ل : لذت

۱۹- آ ، ب : کلمه « کرد » را ندارد. ۲۰- آ، ب، ت : کلمه « حق تعالی » را ندارد.

۲۱- گ : بفرمود .

۲۲- ن : برگ ۱۰۹ الف . ۲۳- آ : لهینا .

۲۴- از حاشیه برگ ۴۸ الف یعنی نه سوی جلالیات کسی را فرمودیم و نه سوی جمالیات کسی را بازداشتیم . جمالك فی کل الحقایق (محو شده) و لیس له الاجلالك نهینا (محو شده) .

۲۵- ب : ندارد . ۲۶- ل : برگ ۳۷ الف.

۲۷- گ : هزاران هزار ، ن : هزاران هزاران (به جای هزاران هزار). ل : به هزار هزار .

بشکفت مثل انوار بهار بلکه اخلص ازان هزاران هزار بار زَادَه (۱) اللّه تَعَالَی إلَی یَوْم الدِّیْن وَ جَعَلَه (۲) مِنْ زُمره المُخلصِیْنَ بِمُحَمَّد وَ آله اَجْمَعِیْن .

ای دوست بدان که حضرت (گ)(۳) شیخ ابو الجناب قَدَّسَ اللّهُ سِرَّه در فوائح الجمال (۴) آورده است که آنچه سالك در واقعه بیند از نفس و شیطان و ملك (آ : برگ ۵۳ ب) و ارض و سماء و عرش و کرسی و غیر آن باید که تصور نکند که خارج اوست بلکه(ت) از درون (۵) اوست و با اوست (۶) و اگر راست بیند آن همه عین اوست (۷) ».

پس در باطن خود اذواق افعال و اصوات آن همه بیابد چنانکه هم (۸) شیخ ولی تراش(۹) قَدَّسَ اللّهُ (۱۰) سِرَّه در فوائح الجمال فرموده(۱۱) است که در وقت سفر کَرْبَلا در راه به درویشی ملاقات کردم که از درون او (۱۲) آواز مرغان می شنودم پس بروی انکار کردم و بعده پرسیدم که این چه حال است ؟ گفت خیر و مبارك باشد. إنْ شَآء اللّه (ب)(۱۳) تَبَارك(۱۴) وَ تَعَالَی از این حال چون دو روز بگذشت ، مرا نیز حق تعالی به آن مقام رسانید و متعجب گشتم ازان آوازهای خوش دلکش پس انگشت حیرت به دندان (۱۵) حیرت بگزیدم که صیحات آن درویش (۱۶) صحیحه بوده است پس من چرا انکار می کردم ؟ این آوازها

۱- آ، ب : زاد، ت : ذات . ۲- ب : جمله . ۳- ص : برگ ۴۱۹.

۴- تصنیف حضرت نجم الدّین الکبری که لقب وی ابوالجناب نیز هست .

۵- ن : درون است ، ت : برگ ۴۷ الف. ۶- ن : به او .

۷- فوائح الجمال ، ص ۳۲.

و أعلم ان النفس و الشیطان و الملك لیست أشیاء خارجة عنك بل أنت هم و كذلك السماء و الأرض و الكرسی لیست أشیاء خارجة عنك ولاالجنة و النّار و لا الموت و الحیاة إنما هی أشیاء فیك ، فإذا سرت و صفوت تبینت ذلك إنْ شَآءَ اللّه.

۸- ل : ندارد.

۹- شیخ نجم الدّین احمد بن عمر الخیوقی و لقبش کبری و کنیتش ابو الجناب بود و شیخ ولی تراش نیز از القاب آنجناب است و وجه تسمیه این لقب آن است نظر مبارکش بر هر که افتادی به مرتبهٔ ولایت رسیدی رجال کتاب حبیب السیر ، ص ۸۳ .

۱۰- آ ، ت : ندارد . ۱۱- ل : آورده .

۱۲- کربلاء بالمد و هو الموضع الذی قتل فیه الحسین بن علی فی طرف البرّیّه عند الکوفة معجم البلدان ،ج ۴ ، ص ۲۴۹. شوشتری : مجالس المؤمنین ، ص ۶۲.

۱۳- ب : برگ ۴۸ ب .

۱۴- گ : « تبارك » ندارد . « انشاء اللّه تعالی رساندت و بعد از این حال چون......».

۱۵- گ : ندامت به دندان ، ت ، ل : ندامت .

۱۶- آ ، آن درویشی ، ن : آن .

از وجود به واسطهٔ اتّصال اجر(۱) است به اسم اعظم (۲) »

ازینجاست که نعرهٔ درویش اگر بلا اختیار باشد مبارک بُوَد ، و اگر به اختیار آید (۳) ، هنوز قدم او در مقام اخلاص نباشد و فرق بَیْنَهُما آن است که آواز مَقْهُور الاختیار مذاق حجرین (آ : برگ ۵۴ الف) متضادین دارد (ل)(۴) و مذاق رعد شدید (۵) که ناگاه شنوده شود (ت) و آواز به اختیار به حروف معروفه باشد(۶) پس اوّل طاهر(۷) بُوَد و مقبول قلوب اهل صفا و ثانی نجس باشد و مَرْدود قلوب اهلِ وفا(۸) ».

« ازینجاست (۹) که شیخ جُنید را قَدَّسَ اللّهُ سِرَّه پرسیدند از صیحات فقراء جواب فرمود(۱۰) که آن صیحات اسم اعظم خدای است ، هر که منکر شود آن را و ناکار(۱۱) شود ؟ هرگز لذت صیحهٔ قیامت نیابد(۱۲) و فقرا به تکلف باید که (۱۳) در وقت تواجد « آخ » و « اخه» و « آخ » نگویند که اسم شیطان است بلکه « آه » و «وه » و «هی» گویند که اسم رحمان است ، پس اصوات جمیع (۱۴) اشیاء ناشی بود از حیات مبذوره (۱۵) در صدور ایشان»(۱۶-۱۷).

۱- گ : اجز است . ۲- فوائح الجمال ، ص ۷۲ کنتُ أسمعها من فقیر لقیته فی طریق کربلاء فأنکرت علیه ذلك و سألته عنها فقال خیرا، یکون إنّ شاءَ اللّه هذا یکون مبارکاً فقط و ما اجابنی (ص ۷۳) بما وراء ذلك لتضرّسله فی عدم وصولی إلی ذلك المقام ، فلما کان بعد ذلك بزمان وصلتُ إلی هذا المقام و عجمتُ أعواد الصیحات الطیریة فعلمت أن صیحات الفقیر کانت صحیحا فعضضت بنان الندمان و سبّحت شبه المتعجب الحیران و عند ذلك أعدّ عند الناس من المجانین الا عند الخبیر بذلك (ص۷۰) فهذه الصیحات و الزعقات الخارجه من القلوب من اتصالها بالاسم الاعظم . ۳- ن : بود، ل : کلمه « شدید که را » ندارد. ۴- ل : برگ ۳۷ ب. ۵- ن : شدیده که (به جای شدید). ۶- ل : ندارد ، گ : معروفه مانند باشد ، ت : معدوده باشد، ت : برگ ۴۷ ب. ۷- آ، ب ، ت ، ن : ظاهر .

۸- فوائح الجمال ، ص ۷۰ : فهذه الصیحات و الزعقات الخارجة من القلوب من اتصالها بالاسم الأعظم إذا خرجت صافیةً خالصة عن شائبة الاختیار ، اما إذا خرجت من اختیار فتلك الصیحات لم تدخل بعد إیوان الإخلاص و الفرق بینهما أن الصیحة الخارجة عن غیر اختیارها لها مذاق الحجرین اذا تصاد ما و انت غافل عن مبادی (ص ۷۱) التصادم او الرعد الشدید الصوت إذا سبّح ، حتی یخاف علی الأسماع منها من غیر أن تجدأ و تذوق منها ابتداءً فی ذلك ... فاحدی الصیحتین طاهرة خارج السکون و الثانیة الاختیاریة نجسة بنجاسة الریا و السمعة . ۹- ل : بوده . ۱۰- آ : فرمودند، ت:فرموده اند .

۱۱- گ : آن را یا کاره . ۱۲- آ ، ب : یابد ، ن : باید . ۱۳- گ : باید به تکلف « که » ندارد.

۱۴- ل ، ن : کلمه جمیع را ندارد. ۱۵- گ : جدوره . ۱۶- ل : ندارد ، ن : انسان .

۱۷- فوائح الجمال ، ص ۷۱ سئل الجنید قدس اللّه سره عن صیحة الفقراء فقال : هی اسم اللّه الأعظم فمن أنکرها أو کرهها لم یجد لذة الصیحة یوم القیامة .(ص ۶۵) قال شیخ من المشایخ . واظنه سهل بن عبداللّه التستری لمریدیه . فلا تقولوا ! آخ ! فإنه اسم الشیطان « و قولوا » آه ! فانه اسم اللّه و کذلك وَهْ، و وَهْ ، فإنه مقلوب هُو.

فرد(۱)

همه عالم صدای نغمهٔ اوست که شنید این چنین صدای دراز(۲)(ب)(۳)

و هم شیخ نجم الدین الکبری قَدَّسَ اللّه سرّه در فواتح الجمال فرموده (۴) است که چون وجود در ذکر مستغرق شود از هر جزوی آواز ذکر (۵) بشنود چنانکه آواز بوق یا آواز طبل ، و چون ذکر در(۶) اجزاء مقیم گردد آواز ذکر اجزا مثل آواز نحل (۷) باشد(۸).

و اوّل این آوازها از سر پدید(۹) آید و بعده از این آوازها مثل آواز آسیا (گ)(۱۰) و پای زدن اسب (۱۱) و آواز (آ : بـرگ ۵۴ ب) درخـت (۱۲) که بروی باد(۱۳) قـوی وزد ، بشنود ، سرّ آن(۱۴) این است(ت) که آدمی مرکب بُوَد از ارض و سماء و آنچه درمیان هر دو باشد بلکه از همه چیز .

لیکن بعضی به طریق نقطه کتابت(۱۵) یافته است از قلم(۱۶) حق تعالی در وجود و بعضی به طریق اشکال و بعضی به طریق حروف امّا نقطهٔ حق تعالی و اشکال (۱۷) و حروف او مماثل(۱۸) نقطهٔ خلق و اشکال و حروف ایشان نباشد پس آن آوازهای تسبیحات(۱۹) اجزای(۲۰) وجود بُوَد تا سالك ذاکر آید به همه زبانها که (ن)(۲۱) این از شرایط سلوك است

۱- آ ، گ : نظم ، ن : ندارد . ۲- کلیات عراقی ، ص ۱۲۴.
۳- ب : برگ ۴۹ الف . ۴- آ ، ت : آورده . ۵- گ : هر جزوی ذکری بشنود .
۶- ن و گ : کلمه « در » را ندارد. ۷- گ : عجل .
۸- فوائح الجمال و فواتح الجلال ، ص ۲۱ حینئذ ذکر الوجود فتسمع من کل جزء ذکراً کانه یُنفخ فی لبوق او یضرب دبدبة و اذا استقام ذکر هن صار کَرنة النحل و قبل الاستقامة یقع الذکر ولا فی دائرة الرأس لأنها مصعدة ؛

فتجد فیه صورت الدبادب و الکوس و البوق ، و الذکر سلطان إذا نزل موضعاً نزل بدبادبة و بوقاته حتی ربما ینتهی الأمر إلی أن یُجَنَّ و یخاف علیه من الموت و لکن الصادق لایضره ذلك... (ص ۲۲) و .... و بعد هذه الاصوات ، اصوات الدبادب و البوقات ، تسع أصواتاً مختلفة مثل صریر السماء و دویّ الریح و صوت النار اذا تأججت و صوت الأرحیة و خبط الخیل و المرَجْل و صوت أوراق الأشجار إذا هبّت علیها ریح عاصفة و سرّ ذلك أن الآدمی مرکّب من کل جوهر شریف و وضیع هذه من الأرکان و السماء و ما بینهما ، فهذه الأصوات إنه کارکل أصل و عنصر من هذه الجواهر.
۹- آ : امد (به جای آید). ۱۰- گ : ص ۴۲۰ . ۱۱- آ : است . ۱۲- ت، گ : برگ درخت .
۱۳- گ : بادی . ۱۴- آ ، ب : این آنست ، ت : ۴۸ الف. ۱۵- گ : کتاب .
۱۶-آ ، گ : کلمه « قلم » را ننوشته . ۱۷- آ،ب ، ل : و باشکال . ۱۸- گ : ممثل (به جای مماثل).
۱۹- ب : صیحات . ۲۰- ن : از (به جای اجزا). ۲۱- ن : برگ ۱۰۹ ب.

و اجزای وجود را اسامی عجیبه است چنانکه « ینبوع(۱) الانوار »(ل)(۲) و « مجموع الأسرار» و «کتاب العشق(۳)» و « کتاب الاشکال » و « کتاب العزایم (۴) » و غیر آن (۵).

«و لیکن در اوّل حال کتب معقوله نماید چنانکه قرآن و بعد ازان فهم آن به سرّ نزول کند و گاه فهم کند(۶) به سبب ظلمت وجود مُنسی و بعد ازان کتب مشکوله را(۷) به اشکال تربیع و غیر آن بیند ، و بعد از آن کتب مکتوبه به نقطه نماید، و فهم کند و بخواند و علم لَدُنّی حاصل کند و اگرچه بعود وجود ناسی آید (ب)(۸) امّا حلاوتِ فهم در قلب او باقی بُوَد و آن مورث شوق و ذوق (۹) و محبت و عشق گردد(۱۰). و اینَ نوع (آ : برگ 55 الف) استغراق نتیجهٔ ذکر لسان باشد به قوت تامه و بعد از این دری(۱۱) گشاده شود از بالای سر به سبب ذکر وجود (۱۲) و آتش ذکر و ظلمت وجود و آتش ذکر (۱۳) و حضرت قلب از آن در فرود آید بروی(۱۴) »

« و اوّل فتح بصیرت(۱۵) از بالای سر(۱۶) از(۱۷) بهر آن است(۱۸) که ذکر کلمهٔ طیبه است لاجرم به حضرت قدیم صعود(۱۹) کند و جهت هویّت بالاست و جهت بالا بالای سر است.

۱- آ : نبوع . ۲- ل : برگ : ۳۹ الف . ۳- گ : العشاق (به جای العشق).

۴- آ : کتاب العرایم.

۵- فوائح الجمال ، ص ۳۳. انّ فی الغیب لَکتُباً کتبها اللّه عزّ و جلّ بعضها بالنقط مکتوبة و بعضها بالأشکال و بعضها بالحروف و لکن غیر هذه العبارات و لها اسامٍ عجیبة مثل « ینبوع الابرار » و « مجموع الاسرار» ... و « کتاب العزایم » و « کتاب العشق » و « کتاب المهد » و « کتاب الفلکی » و « فرحة الابرار » و « نزهة الاسرار » و « کتاب العرایم » و « کتاب العشق » و « کتاب السحر » و « البرهان الکبیر » ، ص ۳۴ الاشکال، و فیه احکام نجومیه .

۶- آ ، ب ، ن : ندارد . ۷- آ : معقوله مشکوله ، ب ، ل ، گ : ندارد، ت : مشکوك.

۸-ب برگ ۴۹ ب . ۹- ب : آب زده .

۱۰- فوائح الجمال ، ص ۳۴ : نفی الأول یری کتباً مکتوبة معقولة مفهومة کالقرآن ثم تقع إلی السرّ فقد یفهمها لظلام مظلم الوجود المُنسی ثم یری کتباً مشکولة أشکال التربیع و غیرها ، ثم کتباً مکتوبة بالنقط فیفهما و یقراء ها ، فیعلم العلم اللدنی ثم إذا عاد إلی الوجود نسیها و لکن تبقی حلاوةُ الفهم فی قلبه ویؤمن بها و یورثه ذلك رغبةً و شوقاً و محبةً و عشقاً .

۱۱- ل : در . ۱۲- گ : ذکر و ظلمت وجود ...

۱۳- گ : « و ظلمت وجود و آتشی ذکر » ندارد.

۱۴- فوائح الجمال ، ص ۲۳ . و بعد هذا یفتح الذکر باباً من فَود الرأس قوارة شبة الدائرة فینزل علیه من الفوق الظلمة ، ثم نار ثم خضرة و هی ظلمة الوجود و نار الذکر و حضرة القلب .

۱۵- گ : باب (به جای بصیرت).

۱۶- ل ، ن : سر بود . ۱۷- ل ، ن : و از .

۱۸- گ : این است . ۱۹- فقط ن : صعود .

قَالَ اللّٰهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَی (۱) :

« إِلَيْهِ يَصْعَدُ الكَلِمُ الطَّيِّبُ وَ الْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ » (۲-۳)

و بعد از صُعُود ذکر بسی واردات روحانیه و انوار قدسیه حاصل شود در قلب تا بحدّی که از آن مَمْلُو گردد. و این عطا که جزای (۴) صعود ذکر بُوَد (۵) برای آن است تا دل گشاده شود(۶) و از سر تا قدم از ایمان و ایقان و عرفان مُمْتَلی گردد و ذکر در دل افتد(۷-۸) .

آواز (۹) ذکر در(۱۰) دل رقیق حزین طیّب باشد مثل نالۀ نحل (۱۱) و علامت وقوع ذکر در دل آن است که بیند(۱۲) چشمه از نور می جوشد در پیش او و در این حال بر(۱۳) پهلوی چپ اثری پیدا شود مثل اثر جراحت که نیک شده باشد (ل) ، (گ)(۱۴) و اثر آن باقی

۱- ب، ل ، ن: کلمه تبارك و تعالی را ندارد. ت ، گ : « تبارك » ندارد.

۲- قرآن مجید : ۳۵ (سوره فاطر) : ۱۰.

۳- ب : حاشیه برگ ۴۹ ب .

یك کلمه { آب زده} سوی محل قبول رضا بدی زود کلمهٔ توحید و عبادات خالصه برسید از (محو شده} کلمهٔ توحید را با سوی{ ناخوانا} که آنجا جز حکم خدا نافذ نبود و مرادان کلمه توحید است ای لاٰ اله الاّٰ اللّٰه و مراد از عمل عبادت خالصه ، پس رافع کلمه باشد و مرفوع عمل لانه لاٰ یقبل عملا الاّٰ من موحد و قیل الرافع اللّٰه و المرفوع العمل ، أی العمل الصالح یرفعه و فیه أشاره الی ان العمل یوقف علی الرفع و الکلم الطیب یصعد بنفسه و قیل العمل الصالح یرفع العامل و یشر ... {ناخوانا} ای من اراد احضر فلیعمل عملا صالحا فانه هو الّذی یرفع العبد ...{ناخوانا} و نزد اهل تحقیق مراد از کلم طیب نفوس صافیه اندکه پاك کند از خبائث طبایع و ذاکر اند میثاق توحید خود را ... {آب زده} صالح رافع ان جسس علیا است وی حضرت ذات او بتزکیه و تجلیه و سوی غیر فلاجرم متصف بصفات عزت شود و می تواند که مراد از کلم مذکور .... حقیقی از توحید اصلی .... ات باشد چه پاك است از توهمات و محتملات و عمل الصالح بمقضاء یرفعه دون غیره .

فوائح الجمال ، ص ۲۳. و انما یفتح الباب أولاً من فوق الرأس لأن الذکر کلمة طیبة تصعد إلیه بذاتها ، وجهةُ الهویّة الفوقُ ، فود الرأس فتصعد کلمة الطیبة إلیه و الحق یجازیة بالفصل و الرحمة من الواردات الروحانیة و الأ نوار القدسیة .

۴- ب : حراء . ۵- ل : باشد. ۶- ل : گردد . ۷- آ : ندارد.

۸- فوائح الجمال ، ص ۲۳ . و الحق یجازیة بالفضل و الرحمة من الواردات الروحانیة و الأنوار القدسیه فیملؤه من فوقه إلی قدمه امناً و ایماناً و رغبةً و شوقاً و محبةً و ایقاناً و إتفاقاً و عرفاناً فیمتلئ و عند ذلك ینطلق القلب و یرغب الی الرب جلّ جلاله عند الصحة الذکر فی القلب .

۹- ل از : (به جای آواز). آ : ندارد.

۱۰- گ : در ندارد . ۱۱- فوائح الجمال ، ص ۲۳ و ذکر القلب یشبه انّه النحل الاصوت رفیع مشوّش ولاخفی شدید المنفاء. ۱۲- آ ، ب ، ت : ندارد .

۱۳- ل : در . ۱۴- ل : برگ ۳۹ ب. گ : ص ۴۲۱ .

مانده و این اثر به سبب انفتاح جنب (۱) است به فتح ذکر ، پس این اثر متابع(۲) عمل ذکر باشد و دایر شود در اعضا و در این وقت عروج یابد (۳) به محاضر (آ : برگ ۵۵ ب) حق تعالی(۴) ».

و ابتدای استغراق ثانی از این زمان (۵) بُوَد و به سبب استغراق ثانی از مقام ذکر لسانی(۶) نزول کند (۷) به مقام ذکر جنانی لاجرم (ب)(۸) ذکر او استغراق او بُوَد در مذکور(ت) وجدانی(۹) و علامت این حال آن باشد که اگر ذاکر ترک ذکر کند ذکر ترک او نکند پس ذکر حروف بُوَد ذکرِ لسان و حضور معنی آن ذکرِ جنان(۱۰) و غیْبَت ذاکر از(۱۱) حضور آن در مذکور سرّ دان(۱۲) و چون رجوع کند به جانب حضور و فهم هرآینه نازل(۱۳) ذکر او به درجهٔ دیگر » (۱۴).

و فرق میان حال و مقام (۱۵) و وقت آن است که حال زاد و شراب و مرکَبْ است و بی این سه سفر کعبه از جهل مُرکَّب است زیرا که استطاعت به حال باشد

۱- ب : جنت .
۲- ل : منافع . ۳- فقط ن : باید (به جای یابد).
۴- فوائح الجمال ، ص ۲۳. و من علامات وقوع الذکر فی القلب أن تشاهد من قدامك ینبوعا (ص ۲۴) ینبع نوراً سریع النبعان یجد إلیه السیّار طمانینة و یتخذ ها مؤنساً و من العلامات أن الذکر یقع الجنب الأیمن فیسم علی الجنب مثل اثر الجراحة إذا اند ملت فتخرج منه أنوار الذکر ، ثم یدور ذاك الوسم بحذاء عمل الذکر علی القلب . و حینئذ یعرج به إلی المحاضر ، محاضر الحق .
۵- فقط ن : زمان . ۶- و ب : لسان.
۷- ن ، ل ، گ : فرماید . ۸- ب : برگ ۵۰ الف، ت : برگ۴۹ الف. ۹- ب : وجدان .
۱۰- ل : چنان . ۱۱- گ : اگر (به جای از). ۱۲- ل : سروان . گ : در مذکور ذکر سردان .
۱۳- ل : نازل شد ، گ : نازل باشد.
۱۴- فوائح الجمال ، ص ۲۴ ، و من علاماته أنك إذا ترکت الذکر لم یترکك کلك الذکر ، و ذلك طیران الذکر فیك لینبّهك عن الغیبة إلی الحضور ... فذکر الحروف بلا حضور ذکرُ اللسان ، و ذکر الحضور فی القلب ذکر القلب ،و ذکر الغیبته عن الحضور فی المذکور ذکر السر، فإذا رجعت إلی الحضور و فهم الذکر نزلت درجة ، فإذا ذهلت عن المذکور و الحضور و اخترات بمجرد لقلقة اللسان نزلت درجه أخری .
۱۵- الفرق بین المقام و الحال کشف المحجوب ، ص ۲۲۴ بدانك این دو لفظ مستعملست اندر میان این طایفه ... بدانك مقام برفع میم اقامت بُوَد و بنصب میم محلّ اقامت این تفصیل و معنی در لفظ مقام سهوست و غلط در عربیّت مقام بضّم میم اقامت باشد و جای اقامت باشد و مقام بفتح میم قیام باشد و جای قیام نه اقامت بنده باشد (ص ۲۲۵) اندر راه حق و حق گزاردن و رعایت کردن وی مر آن مقام را تا کمال آن را ادراك کند ... پس مقام عبارت بُوَد از راه طلب و قدمگاه وی اندر محلّ اجتهاد و درجت وی به مقدار اکتسابش اندر حق تعالی و حال عبارت بُوَد از فضل خداوند تعالی و لطف وی به دل بنده بی تعلق

(بقیه پاورقی به صفحه بعد)

یا به مال .

و حال قوت روح و قلب و نفس است و مال قوت نفس و شهوت است فَحَسب پس استطاعت به حال اَقْوی بُوَد زیرا که حال قوتی است از باقی در باقی به سوی باقی و مال قوتی است از فانی در فانی به سوی فانی لیکن چون تزکیهٔ نفس به کمال رسد ، نفس فانی قلب باقی (۱) گردد .

و شهوت فانی نیز چون از نفس فانی(۲) .

« نزول کند به قلب باقی شوق گردد در قلب ، و در آن حال آوازی (آ : برگ ۵۶ الف) مثل آواز اسب (۳) از قلب شنود(۴) و سِرّ اسلام (۵) شیطان این باشد(۶) زیرا که

(بقیه پاورقی از صفحه قبل)
مجاهدت وی بدان از آنچ مقام از جمله اعمال بُوَد و حال از جمله افضال و مقام از جمله مکاسب و حال از جمله مواهب ، پس صاحب مقام به مجاهدت خود قایم بُوَد و صاحب حال از خود فانی بُوَد قیام وی به حالی بُوَد کی حق تعالی اندر وی آفریند و مشایخ رض اینجا مختلفند گروهی دوام حال روا دارند و گروهی روا ندارند و حارث محاسبی رض دوام حال روا دارد و گوید محبت و شوق و قَبض و بَسط جمله احوالند اگر دوام آن روا نباشدی نه محبٌ محبٌ باشدی و نه مشتاق مشتاق و تا این حال بنده را صفت نگردد اسم آن بر بنده واقع نشود و ازان نسبت کی وی رضا را از جمله احوال گوید .... (ص ۲۲۶) و گروهی دیگر حال را بقا و دوام روا ندارند چنانك جنید رض گوید الاحوال کالبروق فان بقیت فحدیث النفس ، احوال چون بروق باشد کی بنماید و نپاید و آنچ باقی شود نه حال بُوَد که آن حدیث نفس و هوس طبع باشد و گروهی گفتند اندرین معنی الاحوال کاسمها یعنی انّها کما نخلّ بالقلب تزول حال چون نام ویست یعنی اندر حال حلول بدل متصل بود و اندر ثانی حال زایل گردد .

۱- فوائح الجمال ، ص ۴۰

ما الفرق بین الحال و المقام و الوقت : قلنا ! الحال زاد و شراب و مَرکب بها تقوی السیّار و یستعین فی سفره المعنوی إلی مطلوبه الکلّی و السفر حرام بدون الاستطاعة . و لکن الاستطاعة عند القوم امّا بالحال أو بالمال ، و الحال می قوة الروح أو القلب أو النفس أو الشهوة ، المال تقوية النفس و الشهوة محسب . مکان الحال فی الاستطاعة أقوی .فإن الحال قوةٌ من باقٍ فی باقٍ إلی باقٍ و الحال قوةٌ من فهی فانٍ فی فانٍ الی فان. ۲- آ ، ب : ندارد. گ : از کلمهٔ « قلب ... تا نفس فانی » ندارد.

۳- آ ، ل : است .

۴- ل : شنود .

۵- ن : برگ ۱۱۰ الف .

۶- فوائح الجمال ، ص ۴۰ الشهوة كذلك فانها متى ما نزلتْ من الحالی الی الباقی صارت شوقانی القلب و حنینا و رغبة ، حتی یُسْمَع من القلب حنینٌ و کحنین الفرس و هو سرّ اسلام الشیطان و الهام التقوی للنفس و قولنا من فان فی فان إلی فان فانه من المال ، و المال فانٍ فی فانٍ ، فانه قوة فی النفس و الشهوة . فوائح الجمال ص ، ۲۳ و ذکر القلب یشبه انّه النحل الاصوت رفیع مشوش ولا خفی شدید الخفاء.

شهوت به لسان شرع (۱) ملکی است که حکماء آن (۲) را « قوت شهویه » نامند و همچنین جمیع عقول (ت) و ارواح و قوای (۳) طبیعیه و حیوانیه و نفسانیه را (ل) (۴) صاحب شرع « ملایکه » خوانند و حکماء قوای عقل » (۵) گویند .

و یکی از اسرار تبدیل وجود این است که چون سَواطع جلال الهی بر قلب و روح استیلا آرد انوار جمال قلب و روح را (ب)(۶) حمایت کند ، پس قلب و روح بقا یابند به بقای حق تعالی و هوی (۷) و شهوت نیز بقا یابند به بقای قلب و روح به برکهٔ (۸) مصاحبه و ظهور این (۹) معنی از کمال سِّر رفیق است در طریق که :

« الرَّفِيْقُ ثُمَّ الطَّرِيْق »(۱۰)(۱۱)

و دیگر از اسرار تبدیل وجود تبدل حواس است به حواس دیگر چنانکه در خواب حواس نایم مُنسی(۱۲) شود ببخار وجود و حواس دیگر وجود پدید آید از چشم و گوش و بینی و دهان و دست و پای و تمام (۱۳) وجود بسا که بیدار شود و هنوز اثر آن خواب به او(۱۴) باشد از لذت طعام و تکلم و مشی و غیر آن .

(گ)(۱۵) فلاجرم شاید که سالك نیز بیند و شنود و گیرد و خورد از عالم غیب چنانکه (۱۶) در بیداری زیرا که وجود اُو اکْمَل بُوَد از وجود نایم و بساکه در وجود اُو به قوت (آ: برگ ۵۶ ب) طیران و رفتن بر آب در آمدن در آتش بلا ضرر پدید آید و چیزی بینند و

۱- ن : شروع (به جای شرع) . ۲- ت ، ل ، ن ، گ : او .
۳- آ : قوی (به جای قوای)، ت : برگ ۴۹ ب . ۴- ل : برگ ۴۰ الف .
۵- گ : حکمای قوی عقل. ۶- ب : برگ ۵۰ ب.
۷- ل : هوا. ۸- ل : به برکت . ۹- آ : باین .
۱۰- لغات الحديث « كتاب » ص ۱۱۰.
۱۱- فوائح الجمال ، ص ۴۱ فاذا برزت عليهما (القلب و الروح) سواطع و الهيبته أدركتهما أنوارُ الجمال والرحمة والإفضال ... فإذا كان الهوى و الشهوة فى صحبتهما و حملت عليهم بوادر الهيبة ظهرت حقيقةُ الإنابة و سرّ الاستعاذة فى الهوى و الشهوة فيلتبسان بأذيال القلب و الروح و يظهر القلب و الروح سرّ التسليم و التفويض و الرضا و التوكل ... و روح الأرواح فيُدْرِكهما نورُ الجمال و الرحمة فيستأنسان به فيبقى القلب و الروح بالرب و الهوى و الشهوة بالروح و القلب فينجون جميعاً، فهم القوم لايشقى بهم جليس و هو سرّ الرفيق فى الطريق .
۱۲- آ ، ت ، ندارد ، گ : مفسد . ب : منسى . ن : مفسر .
۱۳- آ : دو تمامی
۱۴- آ، گ : با او ، ن ، ل : بدو .
۱۵- گ : ص ۴۲۲
۱۶- گ : « چنانكه » ندارد.

شنود و فهم کند و برآید و فرود آید و حال (۱) آنکه مصاحب او را ازان احوال (۲) خبر نباشد (۳) (ت).

نظم (۴)

منکر چه شوی به حالت (۵) زنده دلان　　نی هر چه ترا نیست (۶) کسی را نُبَود

« و سالك مترقی در هر زمان وجود خود را أصفی یابد و ابهی و أسنی و أوفی(۷) تا آن غایت که به صفای (۸) قدیم رسد و صفای قدیم را نهایت نیست پس هرچه به او دهند اعلی از آن در آن حضرت باشد لاجرم همّت را مقید ندارد که مقصود او مقید نیست (۹) »

قَالَ اللّٰهُ تَعَالَی :

«لَیْسَ کَمِثْلِهِ شَیْءٌ وَ هُوَ السَّمِیْعُ الْبَصِیْرُ (۱۰) »

۱- ب : حال ، آنك .

۲- آ ، ب : ازان احول ، ن : از احوال او .

۳- فوائح الجمال ، ص ۱۸ فی تبدیل الذوق .... و انسدّت حواسه ببحار الوجود انفتحت حواس أخر إلی الغیب من عین و سمع و شم و فم و یدور جل و وجود آخر، فیری و سمع و یأخذ من لقم الغیب و یأکل و ربما یقوم من نومه بعداً لاکل فیجد لذة الطعام فی فمه و یتکلم و یمشی و یبطش ر یصل إلی البلاد القاصیة و لایجحبه البعدو ذلك وجود أکمل من هذا و ربما یجد فی ذلك الوجود قوة طیران و المشی علی الماء و الدخول فی النار و لایختَرق و لا تحسب هذا جزافاً بل هو حقیقة و هو أخ الموت . فما یجده العامی فی منامه بحسب قوة وجوده الادنی یجده السیّار بین الیقظه و المنام لضعف وجوده الخسیس وقوة وجوده الشریف النفیس ، ثم یقوی هذا الوجود الشریف فیقع الفعل الی عالم الشهادة فیطیر و یمشی علی الماء (ص ۱۹) و یدخل فی النّار فلایضره و یری و یسمع و یاخذا و یصعدو ینزل و یتصرف بید الهمته و الحاضر معه محبوب بالوجود الکشیف لایجد ذلك و هو الحقیقة .....، ت : برگ ۵۰ الف.

۴- آ ، ب : فرد . ل : بیت .

۵- ن : بحال .　　۶- ن : ترا نبود .

۷- ل : ندارد.　　۸- ب : صفاء

۹- فوائح الجمال ، ص ۲۹ کلما زدتَ صفاءً بدت لك سماء آصفی و آبهی إلی أن تسیر فی صفاء اللّه و ذلك فی نهایات السیر و صفاء اللّه لانهایة له فلا تعتقد إن الّذی نلته لیس شیئ وراء أعلی منه .

۱۰- قرآن مجید : ۴۲ (سوره الشورای) : ۹

ب : حاشیه برگ ۵۰ الف

یعنی نیست همچو او چیزی پس {ناخوانا} بالفظ مثل زیاده باشد و او سامع جمیع مسموعات است بی گوش و بیناء جمیع مرتیات بی حدقه و به حسب حقیقت کل اشیاء درو فانی اند و هالك پس هیچ شی و شیبت و وجود مماثل او نبود و هو السمیع الذی یسمع کل من یسمع و البصیر الذّی یبصر به کل من یبصر جمیعا و تفصیلا.

و بدان کـه (ل)(۱) مشاهدهٔ اعلی آن است (ب)(۲) که معانی در صورِ سَمَاویه هویدا گردد چنانکه شمس و قمر و کواکب و بُرُوج و غیر آن و ادنی آنکه معانی در صورِ ارضیه ظاهر شود چنانکه هیاکل (۳) و الوان و بحار نیران و معادن (۴) و غیر آن .

و معانی اوّل در متصوَّره و خیال مُتَمثل گردد و بعد ازان معانی مُتَلَوِّنه بنماید و مشاهده در ذات (۵) معانی مُتَلَوِّنه بُوَد و بعد ازان در ذات واحده زیرا که دل را از جمیع اشیاء و منشأ (۶) قدیم و صفات و افعال او نصیب است (۷) .

(آ : برگ ۵۷ الف) فلاجرم صفات و ذات قدیم مُتجلّی گردد در(۸) صفات و ذات قلب به واسطهٔ آن نصیب و اوّل فهم سالك به ظنون (۹) صادقه باشد(ت) و بعد ازان به تجلّی علمی و بعده به مشاهدهٔ صفات یا در محاضر صفات و بعد ازان به اتصاف اوصاف و تَخَلُّق اخلاق به سبب اعطاء اَمْرِ « کُن » که این(۱۰) معنی علامت ولایت (۱۱) باشد . فلاجرم مُکَوِّن و مُوجد و مُحیی و مُمیت و راحم و معاقب گردد به نسبت نفس خود(۱۲) در تفسیر معانی .

و بـــار (۱۳) دیگر مُتّصف شود به صفات به وجهی که تَصَرُّف کند علی الاطلاق در

۱- ل : برگ ۴۰ ب.

۲- ب : برگ ۵۱ الف.

۳- ن : ندارد.

۴- ب ، ت : مفاوز .

۵- گ : ذوات (به جای ذات) .

۶- گ : منشی

۷- فوائح الجمال ، ص ۲۸. اعلم ان المشاهدة مشاهدتان : أدنی و أعلی فالمشاهدة التی هی أدنی مشاهده ما تشتمل به الارض أنمی بها فی الغیب لا فی عالم الشهادة . من صور و ألوان و بحار و نیروان و مفازات و بلاد و قرایا و آبار و حروح ذلك و المشاهدة العلیا مشاهدة ما تشتمل به السماء من الشمس و القمر و الکواکب البروج و المنازل .... فإذا شاهدت سماءً أو أرضاً او شمساً أو کواکب أو قصراً ما علم أن قد زکافیك الجزء من ذلك المعدن ، و لاتعتقد أن السماء انتهی تشاهد فی الغیب هذه السماء بل فی الغیب سماوات أخر ألطف و أخضر و أصفی و أنضر باعدً (ص ۲۹) ولاحصر و کلمازدت صفاءً بدت لك سماء أصفی و أبهی إلی أن تسیر فی صفاء الله و ذلك فی نهایت السیر و صفا الله لا نهایة له فلا تعتقد أن الّذی نلته لیس شئ وراءه اعلی منه .

۸- آ ، ب ، ن : و، ل : در .

۹- ل : بطون ، ت : برگ ۵۰ ب .

۱۰- ن : ندارد.

۱۱- ل : ندارد.

۱۲- ن : و غیر خود (به جای در تفسیر معانی).

۱۳- آ : با ، ل : باری .

اکوان و ألوان و معانی و لیکن در آن حق قدیم را (۱) باشد.

و مقام منزل استراحت است (۲) از تعب سیر
و وقت سلطان متصرّف است چنانکه (۳) سیف قاطع

پس به واسطهٔ حال متحول شود از مقامی و به واسطهٔ نزول در مقام استراحت یابد و به واسطهٔ وقت تحصیل عبور کند و هر صاحب حال و مقام که باشد او را چاره ای نبود از تلون (ب)(۴) (ن)(۵) در بدایت و تمکین در نهایت ، فلاجرم از کمال استقامت بر جناح خوف و رجا به حد کَهُولت رسد و از کمال استقامت بر جناح قبض و بسط مشیخت (۶) رسد لیکن سبب (گ) (۷) ظهور (آ : برگ ۵۷ ب) جناح مبدی(۸) علم است و سبب ظهور جناح کهل تصرف قدرت است ، و سبب ظهور (ل)(۹) انس و هیبت که جناح شیخ است تجلی جلال و جمال(۱۰) (ت) باشد و هر حال که روی نماید ملك آن(۱۱) حال اعلی از آن حال(۱۲) باشد زیرا که ظهور

۱- فوائح الجمال ، ص ۲۹ . و ارباب القلوب متغاوتون فی ذلك و کل صفة علی المحاضر و للقلب نصیب من کل صفة من صفات الحق فیتجلی للقلب بواسطة نصیب القلب منها فتجلی الصفات للصفات و الذات للذات و تارة تشهده الصفات و تاره یشهد فی محاضر الصفات ، و التجلی فی لاول بالعلم ، ثم بالمشاهدة بان تشهده الصفات أویشهد فی محاضر الصفات ، ثم التجلی بالاتصاف و هو أن یتخلق القلب بهذه الأخلاق و یتصف بهذه الصفات بأن یکون ولیوجد و یحیی و یمیت و یرحم و یعاقب إلی غیر ذلك من صفات الفضل و العدل ، ثم فی الاتصاف ثلاث درجات : الاولی یتصف بالصفات بالنسبة إلی نفسه وغیره فی تغییر المعانی (ص ۳۰) و الثانیه یتصف بالصفات بالنسبة إلی نفسه وغیره فی تغییر المعانی ، و الثالثة : الاتصاف بالصفات بوجه یتصرف مطلقاً فی الأکوان و الألوان و المعانی ، و الکمال فی الله عز اسمه .

۲- آ ، ب ، ل : ندارد.

۳- ب : چنانك .

۴- ب : برگ ۵۱ ب .

۵- ن : برگ ۱۱۰ب .

۶- ل : قبض و بسط مسخت .

۷- گ : ص ۴۲۳ .

۸ ت ، ل ، گ : مبتدی .

۹- ل : برگ ۴۱ الف.

۱۰- ب، ل ، ن ، گ : جمال و جلال ، ت : برگ ۵۱ الف .

۱۱- ل : او.

۱۲- برای این اصطلاحات حال ، وقت و تمکین خوف و رجا قبض و بسط وغیره رك به صفحات پیش .

آن در بدایت فنا پذیر (۱) است . و چون ملك گردد (۲) بقا پذیر (۳) است (۴) .

ای دوست بدان که چون غیب (۵) قوی(۶) صفا پذیرد ارواح (۷) جمادات و نباتات و حیوانات و صور اهل حق(۸) و احوال بعضی اموات و احیاء و بعضی اوصاف نفس مشهود(۹) گردد و چون غیب نفس صافی شود جمیع صفات نفس و بعضی صفات(۱۰) قلب و احوال و اموات و احیاء در وی مشهود گردد و چون غیب قلب صفا یابد بسی عجایب اشیاء و افعال حق تعالی در وی دیده آید ، و چون غیب سر صفا پذیرد تجلیات ربانی(۱۱) روی نماید و چون وسعت میدان روح از فتوح ذکر مفتوح شود جمال اسماء اللّه تعالی دیده آید.

۱- ل ، گ : بدید .

فوائح الجمال ، ص ۴۱ : و المقام للنزول والاستراحة عن تعب السير . فالحال بمنزلة أسباب السفر و المقام بمنزلة المنازل فى الطريق او تقول : الحال بمنزلة الجناحين للطير و المقام بمنزلة الوكرله و لابد للسيّار من قوّتين مختلفتين فى حالة واحدة تبعتا من معنى واحد ، سواء كان السيّار مبتدئا أو متوسطا أو منتهيا ، والمبتدى طفل الطريق و المتوسط كهل الطريق و المنتهى شيخ الطريق و هاتان القوتان ، يحب ان تكونا متساويتين ككّفتى الميزان و من كشف هذا السرّ يتجلّى الميزان (ص ۴۲) و يعلم معنى قوله الصراط اوقّ من الشعر وأحدّ من السيف . ليس جناح المنتهى مثل جناح الكهل ، و لا جناح الكهل كجناح الطفل، اعتبرْ هذا بجناح النسر و بغايت الطير فجنا حا الطفل الخوف و الرجاء و جناحا الكهل القبض و البسط و جناح الشيخ الانس و الهيبة و منها يترقى إلى جناحى المعرفة و المحبة و الفناء و البقاء و الوصل و الفصل و الصحو و السكر ، و النحو و الإثبات .... (ص ۴۳) و عند الاستقامة فى الخوف و الرجاء يدخل فى أول حدود الكهل و هو القبض و البسط و فى القبض و البسط من الشرائط و البيان مثل ما ذكرناه فى الخوف و الرجاء و انما كان القبض و البسط جناحى الكهل ... لأنهما أعلى ان الخوف و الرجا بدرجةٍ من قبل ان الخوف و الرجا سببهما العلم و القبض و البسط سببهما تصرف القدرة القديمة فيه ، و العلم تتطرق إليه آفةٌ كالنسيان أو الاشتغال بذكر فخالفة أو ضده مع أن ذكرهما يتعلق بفعل المختار ، بخلاف القبض و البسط فإن سببهما القدرة القديمة و تلك لا تطرق إليها آفة و لا مُعارض و لا مانع متعلق باختيار السيّار بل باختيار را الواحد القهار ولان القبض و البسط ذوق فى القلب و الأجساد و الخو ف و الرجا ذوق فى القلوب دون الاجساد ... (ص ۴۷) بأن بالأنس و الهيبة جناحا الشيخ لأنهما ثمرتا تجلى الذات فهو و اصلٌ و الى الذات و موصل اليه و هو المقصد الاقصى و القبض و البسط ثمرتا الصفات ،و كان كهلا لانه واصل الى الصفات و صاحب الخوف و الرجاء طفل لانهما ثمرتا العلم و يتطرق إليه من الآفات ما ذكرناه فسبب تمام الخوف دوام العلم و سبب تمام القبض و البسط دوام الصبر و الشكر و سبب تمام الانس و الهيبة دوام الرضاء التفويض.

۲- آ : ندارد و از روی ب نوشته شده . ۳- ل : بدید. ۴- ب : کلمه « است » ننوشته .

۵- گ : غیبت . ۶- ل : قوا .

۷- آ : ارواح است (به جای ارواح). ۸- آ : جزن حق ب، ل ، گ : جن .

۹- ن : مشهو (به جای مشهود).

۱۰- ن : صفا . ۱۱- گ : ربانیه .

و چون غیب خفی(۱) که طبقهٔ ششم است در آینهٔ قلب جلا دادهٔ ذاکر(۲) جلی گردد ، جمال و (۳) جلال ذات الله مشاهده شود و چون غیب الغیوب (۴) ذات که طبقهٔ هفتم است بصر بصیر ذاکر گردد همه (آ : برگ ۵۸ الف) ازو بدو بلکه همه او بیند .

رباعی(۵)

ای آنکه حُدوث و قدمت (۶) اوست همه   سرمایهٔ شادی و غمت اوست همه
تو دیده نداری کـه به خود در نگری   ورنه ز سرت تا قدمت (۷) اوست همه (۸)

و این یك سفر است از اسفار اربعه (۹) که سیر(۱۰) است مِنَ الْخَلْقِ الی الحق وَ مِنَ الْحَقِّ فِی الْحَق (۱۱) لِلْحَقِّ وَ عَنِ (۱۲) الْحَقِّ بِالْحَقِّ (۱۳) .

۱- ل : صفی .
۲- آ ، ب ، ن، ل : داده ذکر جلی .
۳- ل : ندارد
۴- ل : الغیب .
۵- آ ، ب، ل : نظم ، گ : ندارد
۶- ل : وجود و قدمت،
۷-ن : از فرق سرت تا مقام .
۸- در رباعی فوق در رسالهٔ اصطلاحات الصوفیه، همدانی نسخه خطی متعلق ، به کتابخانهٔ آقای علی اصغر حکمت ضبط شده است . رك به : فهرست نسخه های خطی مجموعه دانشکده ادبیّات ضمیمه مجله دانشکده ادبیّات سال دهم تهران ، ۱۳۴۱ هـ ، ص ۶۱.
۹- السفر : علی جرجانی: کتاب التعریفات ، ص ۵۱ ، السفر عند اهل الحقیقة عباره من سیر القلب عند أخذه فی التوجه إلی الحق بالذکر و الاسفار اربعة السفر الاوّل : (ص ۵۲) هو رفع حجب الکثیره عن وجه الوحدة و هو السیر الی الله من منازل النفس بأزالة التعشق من المظاهر والا غبار ألی ان یصل العبد إلی الافق المبین و هو لغایة مقام القلب السفر الثانی : هو رفع حجاب الوحدة عن وجود الکثیرة العلمیة الباطنة و هو السیر فی الله بالاتصاف بصفاته و التحقیق باسمائه و هو السیر فی الحق بالحق الا الأُفق الأعلی و هو لغایة حضرة الواحدیة . السفر الثالث : هو زوال النقید بالضدین الظاهر و الباطن بالحصول فی أحدیة عین الجمع وهو الترقی إلی عین الجمع الحضرة واحدیة ، و هو مقام قاب قوسین و ما بقیت الاثنئة فاذا ارتعشت و هو مقام أو أدنی و هو نهایة الولایة . السفر الرابع : عند الرجوع عَنِ الحق إلی الحق و هو أحدیة الجمع و الفرق بشهود اندراج الحق فی الخلق و اظلال الحق فی الخلق حتی یری عین الوحدة فی صورة الکثیرة و صورة الکثرة فی عین الوحدة و هو السیر بالله عن الله للتکمیل و هو مقام البقاء بعد الفنا و الفرق بعد الجمع.
۱۰- آ : آن سیر ، ت : ندارد.
۱۱- آ ، ب : فی الحق للحق : ن : من الحق فی الحق ، ل : من الحق بالحق.
۱۲- آ ، ب ، ت : الی و تصحیح از ن .
۱۳- ب ، ل : ندارد . گ : من الخلق الی الحق و من الحق فی الحق و من الحق بالحق و من الحق الی الخلق و اسنی مقامات .

مِنَ الْحَقِّ إِلَـى الْحَقِّ و (۱) أعلى(۲) و أسنّاى مقامات سالكان (۳) باشد و بدايت جذبه حقيّه ازاينجاست (۴) .

مثنوی (۵)

در كشش افتی روش گم گرددت گر بُوَد يك قطره قلزم گرددت

و تميز بين الحاضر(۶) الْجَلِيّة به حالت سيّار حاصل آيد(۷) زيرا كه بهر(۸) محضری (۹) و صفتی(۱۰) كه تجلّی نمايد اسم آن محضر بلاختيار بر زبان سيّار جاری گردد ، لاجرم گاه «سُبْحَانَ الْعَلِيِّ الكَبِيْر از قلب شنود و گاه « سُبْحَانَ العلى الأعلى» و گاه « رَبِّى (ل)(۱۱) وَ قَادِرِى » و گاه « أَحَدٌ أحدٌ » و گاه « اللهُ اللهُ » و گاه « هُوَ هُوَ » (۱۲).

فرد (۱۳)

چون دل تو پاك گردد از صفات تافتن گيرد ز حضرت نور ذات

و اعظمی و اصغری(۱۴) هر طبقه از اين طبقات از همديگر چندان است كه خشخاش به نسبت ارض و ارض به نسبت محيط و محيط به نسبت سموات و سموات(۱۵) به نسبت كرسی و كرسی به نسبت عرش و عرش (آ: برگ ۵۸ ب) به نسبت آخرت يا چندانكه دنيا

۱- آ : من الخلق الى الحق ، ب : من الحق الى الحق ، ن : من الحَق الى الخلق ، ل : من الخلق الى الخلق .

۲- ل ن : ندارد . ۳- ل : سالكان مقام جمع .

۴- ب : ندارد.

۵- آ ، ن : ندارد و ت ، ل : بيت : گ : نظم .

۶- گ : المحاضر .

۷- ن : صداد (به جای حاصل آيد) ل : جاری گردد.

۸- ل : لاجرم گاه . ۹- ب : محضر .

۱۰- آ : و صيفتی ۱۱- ل : برگ ۴۱ ب.

۱۲- فوائح الجمال ، ص ۴۷ : و الصبر و التفويض امر نفسه إليه على بلائه فيقول انت ربى و قادرى . (ص۲۹) أعلم ان للحق محاضر و هى محاضر الصفات ، و تُميزُ المحضر عن المحضر بحالتك ، فإنك إذا عرجت إلى ذلك المحضر جرى على لسانك بلا اختيارك اسم ذلك المحضر ... و صفته فتسبح الله تعالى به فتارة تسبحه بسبحان العلى الكبير و تارة « بسبحان العلى الأعلى » و تارة « بربّى و قادرى » و تارة أحد أحد ! و هكذا إلى أن تدور على المحاضر و للقلب نصيب من كل صفة من صفات الله عزّ و جلّ و ذات و لاتزال تزداد .

۱۳- آ ، ن : ندارد . ل : بيت : گ : نظم .

۱۴- ن : عظمی و صغری .

۱۵- ن : ندارد. ب ، ل : هر دو جا سماوات .

به نسبت آخرت و آخرت به نسبت افعال و افعال به نسبت اسماء (ت) (گ) (۱) و اسماء به نسبت صفات و صفات به نسبت احدیت و احدیت به نسبت ذات تا چندانکه عدم به نسبت وجود، و این فهم خاصهٔ (۲) انسان کامل (۳) است، قال النبی صلّی الله علیه و سلّم حاکیا عن الله تعالی:

«قُلُوبُ أَحبائی دارُ مُلکِی (۴)»

و قال ایضاً (ب) (۵)

«مَا وَسِعَنِی أَرْضِی وَ لاَ سَمَائِی وَ لکِنْ وَسِعَنِی (۶) قَلْبُ عَبْدِی (۷) الْمُؤمِن التقی النَّقِی الْوَلِی (۸) الْمُتَوَرِع (۹-۱۰)

وَ قَالَ ایضاً:

قَلبُ الْمومِنِ عَرشُ الله (۱۱)

وَ قَالَ ایضاً

«الدُّنْیَا وَ الْآخرَةُ بَیْنَ یَدَی الْمُؤمِنِ وَ تَحْتَ نَظرِهِ کَسُکُرجَةٍ بَیْنَ یَدَی احَدِکُمْ ایُّ شَئٍ کَانَ فِینَایَرَاهُ (۱۲) وَیَرَی حَوَالِیْهَا» (۱۳-۱۴)

نظم (۱۵)

ورای (۱۶) کنگره ی کبریاش مرغانند (ن) (۱۷)
فرشته صید و پیمبر شکار و سبحان گیر (۱۸)

۱- ت: برگ ۵۲ الف، گ: ص ۴۲۴. ۲- گ: «خاصه» ندارد. ۳- ل: ندارد.

۴- از حاشیه ب برگ ۵۲ الف یعنی دلهای دوستان ما سرای ملك ماست.

۵- ب: برگ ۵۲ ب. ۶- گ: یسعنی.

۷- ن، ل: عبد (به جای عبدی). ۸- گ: «الولی» ندارد ۹- گ: ل، ن: الورع.

۱۰- از حاشیه ب: برگ ۵۲ ب. یعنی نگنجد در زمین و آسمان و لیکن گنجد در دل بنده مؤمن تقی متورع و آن امانت. مسلم، ج ۴، ص ۲۲۷۷. احمد بن حنبل: ج ۳، ص ۱۴۴۱. مشکوة المصابیح: ص ۴۴۲. غزالی: احیاء علوم الدین، ج ۳، ص ۱۴. ابو طالب مکی: قوت القلوب، ج ۱، ص ۱۵۷.

۱۱- آ، ب، ل: ندارد. عطار: الهی نامه، ص ۳۴۲. اسرار القلوب، ص ۱۵.

۱۲- آ: ندارد. ل: یراه، گ: راه.

۱۳- ن: حوالها (به جای حواها)، ل: احوالها.

۱۴- ب: از حاشیه برگ ۵۲ ب یعنی دنیا و آخرت میان دو دوست مؤمن [آب زده] همچو سکره ای است. ۱۵- ب: فرد، ت: بیت. ۱۶- ل: فراز. ۱۷-ن: برگ ۱۱۱ الف.

۱۸- مرصاد العباد، ص ۲۱۷:

فراز کنگره کبریاش مردانند فرشته صید و پیمبر شکار و یزدان گیر

و پیش از این ذکر کرده شد که تحقیق این مقامات جز به متابعت (۱) شریعت حاصل نیاید زیرا که شریعت قانون حکمت است و حکمت قانون همّت و همّت عبارت است از قدرت کاملهٔ (۲) سلوك راه خدای تعالی (۳) :

مثنوی (۴)

نطفه (۵) ملك جهانها همتست — پر و بال مُرغ جانها همتست
مرد همت باش تا راحت دهند — هر زمانی ملك صد شاهت دهند(۶)
هر کرا یك ذره همت داد دست — گرد او خورشید(۷) زان یك ذره پست(۸)
هر کرا شد همت عالی پدید — هر چه جست آن چیز حالی شد (۹) پدید

« و این قدرت (۱۰) (آ ، برگ ۵۹ الف) سرّ نعمت(۱۱) جمیعت باشد که ضد غداب تغرقه است و جمعیت لُحُوق (۱۲) قلب است به عرش یا لُحُوق عرش است (۱۳) به قلب یا التقاء عرش است(۱۴) به قلب (ل)(۱۵) درمیان راه(۱۶) به واسطهٔ صعود انوار قلبیه و هبوط انوار عرشیّه (۱۷) ».

۱- ب : متابعت . ۲- گ : جاملی بر .
۳- فوائح الجمال ، ص ۳۵: و اعلم ان الشریعة قانون الحکمة و الحکمة قانون الهمة و هی القدرة بلسان القوم .
۴- آ ، ن ، گ : نظم .
۵- ب ، گ : نقطه . گ : در حاشیه « نطفهٔ »
۶- آ، ب ، ل : این شعر را ندارد و زیادت از روی ن .
۷- ن : خرشید (به جای خورشید).
۸- گ : هر کرا یك ذره همت داده است گرد او خورشید ازو یك ذره است
۹- آ، ت ، ل : شد حالی پدید.
۱۰- آ : قدر (بجای قدرت) .
۱۱- ب ، ن ، ل : ندارد. ۱۲- ل ، گ : طوق .
۱۳- آ : ندارد و زیادت از روی ب ، ن ، ل .
۱۴- ب : ندارد . گ : عرش و قلب درمیانهٔ.
۱۵- ل : برگ ۴۲ الف.
۱۶- ل : در بیان .
۱۷- فوائح الجمال : ص ۵۲ ، و الهمة ثمره الجمیعة بل هی سرّ الجمعیة و ضدّها التفرقه و لا نعمة کالجمعیة و لا عذاب کالتفرقة ، و الجمعیة لحوق القلب بالعرش او لحوق العرش بالقلب او التقاء ها فی وسط الطریق.

و بدان که میان قلب و عرش دایم جذب و حَنین (۱) بود که تا هر نور و نار که از قلب به جانب عرش (۲) صُعُود نماید ، از عرش نیز مثل آن (۳) نوری و ناری به جانب قلب هُبوط نماید فلاجرم اگر نازل اَقْوی بُوَد صاعد را جذب کند و اگر صاعد اَقْوی بود نازل را جذب کند و اگر مساوی باشد (۴) (ب)(۵) جذب و حَنین نمایند و اِلْتِقَا (۶) کنند و هر دو متحد (۷) گردند زیرا که عرش و قلب به حقیقت یك چیز است و جذب(۸) از حضرت قدرت است .

« و حنین از حضرت رحمت و (۹) حقیقت جمعیت این اِلْتِقَا بود تا وجود مرتفع شود مثل اِرْتِفَاعِ اَلْهَوَاءِ(۱۰) بَیْنَ اَلْیَدَیْنَ عِنْدَ تَصْفِیْقَ(۱۱) اَلْیَدَیْنَ (۱۲) ».

« و جمعیت ، جمعیت(۱۳) فناء قلب و عرش بود در حق تعالی(۱۴) » .

۱- نجم الدین رازی : مرصاد العباد ص ۱۰۵ بدانکه دل در تن آدمی به مثابت عرش است جهان را و چنانکه عرش محل ظهور استواء صفت رحمانیت است در عالم کبری ، دل محل ظهور استواء روحانیت است در عالم صغری (ص ۱۰۶) .... و چون عرش استعداد قبول مدد فیض رحمانی داشت این تشریف یافت که اَلرَّحْمَنُ عَلَی اَلْعَرْشِ اسْتَوَی (سوره طه، ۵:۲۰) و عرش از این سعادت بی شعور و بیخبر است همچنین است دل آدمی را یك روی در عالم روحانیّت است و یك روی در عالم قالب ، و دل را از این وجه قلب خوانند . فوائح الجمال ، ص ۳۰، و اعلم أن من الأنوار ما یصعد و من الأنوار ماینزل ، فالأنوار التی تصعد قلبیة التی تنزل عرشیة و الوجود حجاب بین العرش و القلب فإذا فرق الوجود و فُتح من القلب باب إلی العرش حنّ الجنس إلی الجنس فیصعد النور إلی النور و ینزل النور علی النور، نورٌ علی نور . آ : و چنینهـ ، ل : ندارد و ب : حنین ، حنین به فتح اوّل و کسر نون ، آرزومندی و بسیار گریه (فرهنگ آنندراج) محبت شوق (المنجد چاپ لاهور).

۲- فقط ن : جانب قلب (به جای از قلب به جانب عرش).

۳- آ ، ب : مثل آن نوری .

۴- ن ، ل : بودند.

۵- ب : برگ ۵۳ الف .

۶- ل : التفات .

۷- ن : متحرك . ۸- ب ، ن : ندارد.

۹- ل : رحمتست .

۱۰- گ : هوا.

۱۱- آ ، ن : تصفیق بر وزن تفصیل دست برهم زدن (فرهنگ آنندراج).

۱۲- ب : فوائح الجمال ، ص ۳۰. و حقیقة الجمعیة أنه مهما حنّ القلب إلی العرش ، حنّ العرش إلی القلب فیلتقیان فیجتمع ما بینهما من الوجود و النفس بل یفنی ما بینهما مثل الهواء الحاصل بین الیدین.

۱۳- آ ، ت : جمعیت .

۱۴- فوائح الجمال ، ص ۵۲ ، و جمعیة الجمعیة فناء القلب و العرش فی الحق و ذلك عند استواء الحق علیهما . ۱۴- گ : و ندارد .

و بدان که فناء قلب و عرش در حق تعالی وقتی باشد که حق تعالی بر قلب و (۱)عرش استوا نماید و استوای حق تعالی بر عرش مثل استوای حق (۲) است بر قلب و (۳) لیکن استوای عرش(ت) ازحضرت جلال بود (گ)(۴) و استوای قلبی از حضرت جمال و این معنی (آ : برگ ۵۹ ب) از « الرَّحْمَنِ الرَّحِيم » فهم شود (۵) ، زیرا که از ذکر « الرَّحمن » ذوق صفات جلال از کبریا و عظمت و قدرت و عزت و شدت (۶) و بَطْش و قوت حاصل آید و(۷) از ذکر « الرَّحیم » ذوق صفات حال از رحمت و کرم و عطف (۸) و تَحنن و سلامت یافته شود.

فلاجرم الف (۹) سماوی بود (و) یا ارضی چنانکه عرش سماوی است و قلب ارضی ، از اینجاست که الف علامت نصب آمد و « یا » (۱۰) علامت جر و واو علامت رفع ، زیرا که روح واسطه تعلق آمد میان حق و خلق پس« الف » اسم حق باشد و « یا » (۱۰) اسم خلق و واو اسم روح که از عالم امر است(ل)(۱۱) قَالَ اللّهُ تَبَارَكَ (۱۲) وَ تَعَالَى :
« قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّى (۱۳) ».

۱- گ : و ندارد .

۲- فوائح الجمال ، ص ۵۲ و استواء الحق على العرش حسب استوائه فی القلوب إلا ان استواء ه على العرش جلالى و استواء ه فی القلوب جمالى و هو معنى « الرّحمن الرّحيم » فالرحمن هو المستوى على العرش و الرحيم هو المتجلى فى القلوب و هو معنى الألف و الياء فى الرّحمن الرّحيم و هذا سرّ ذوقىّ فإنك اذا ذكرت الرَّحمن أوسمعته من غيرك وجدت و ذقت منه مجموع صفات الجلال من الكبريا و العظمة و القدره : العزة و التعالى و شدة البطش و القوة و اذا ذكرت « الرّحيم » اوسمعته من غيرك وجدت و ذقت منه مجموع صفات الجمال من الرحمة و الكرم و العطف و السّلام و النعمة ..

۳- ب ، ل : ندارد. ۴- گ : ص ۴۲۵ ، ت : برگ ۵۳ الف .

۵-گ : می شود . ۶- آ ، گ : ندارد .گ : و شدت بطش.

۷- ن : ندارد ۸- گ : عظمت (به جای عطف).

۹- آ : از (به جای الف) فوائح الجمال ، ص ۵۲ فالألف سماوية و اليا أرضية و كذلك العرش سماوى و القلب ارضى فلهذا جُعِلَت علامة النصب و الياء علامة الكسر و الواء علامة (ص ۵۳) الرفع لأن الرفع مابين النصب و الكسر فإن الواو اسم الروح و الألف اسم الحق و الياء اسم الخلق ، فلذلك جُعلت الأرواح منازل الأسرار و التعلقات بين الحق و الخق ، هى الامر بين المكون و المكوّن و ينكشف لك من هذا معنى قوله عزّ و جلّ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبّى فإنه تفسير للروح .

۱۰- ن : و یا و یا (به جای و یا). ۱۱- ل : برگ ۴۲ ب. ۱۲- ب ، ت، گ ، ل ، ن : ندارد.

۱۳- قرآن مجید : ۱۷(سوره الاسری) : ۸۵، ب : حاشیه برگ ۵۳ الف . یعنی جمهور برین اند که مراد از این روح حیوانی است نه روح جمادی و نباتی که پرسیده اند از حقیقت او که حضرت حق خبرداد که

(بقیه پاورقی به صفحه بعد)

و این « من » جواب (۱) را بود (۲) اگرچه این جواب مشابه سکوت است از اینجاست که مشایخ در روح اختلاف کرده اند (ب)(۳) و لیکن اصحّ اقوال قول شیخ جُنَید است قَدَّس اللّه سرّه (۴) که :

« لاَ تَقُول هُوَ مَخْلُوقٌ وَ لاَ قَدیمٌ »

پس نسبت روح به حق و خلق مثل نسبت واو باشد(۵) با الف و « یا » و نسبت رفع به نصب و جر و از این سرّ(ت) سیار مطلع گردد بر اسرار حروف تسعه و عشرین (۶).

مثنوی (۷)

قومی(۸) ز وجود خویش فانی — رفته ز حروف در معانی

(آ : برگ ۶۰ الف)

از ظلمت (۹) پرده ها گذشته — در نور صفات محو گشته

اوّل همه اوست واجب الذات — بیرون ز تصور و (۱۰) خیالات

آنجا همه وحدت است مطلق — تحقیق حقیقت (۱۱) است الحق

از چون و چگونه بی علایق — برتر ز تصورِ خلایق

هان ای سروپا (ن)(۱۲) برهنه در راه — این است بیان حرفِ « اللّه (۱۳) »

(بقیه پاورقی از صفحه قبل)

او از امر اللّه است ای ما استأثر بعلمه و بعضی برآنند که مراد از امر وحی و کلام اوست ، ای لیس من کلام البصیر و اهل تحقیق برآنند که سر این روح از عالم خلق است تا امور تعریف او باشد [ناخوانا] بلکه از عالم امر است که عالم ذات عبارت از اوست و مجرد از هیوی است چه حریم است مقدس از شکل و نون و این فلایمکنکم ادراکه .

۱- گ : سان (به جای جواب).

۲- ل : ندارد. ۳- ب : برگ ۵۳ ب.

۴- آ : قدس اللّه ، ب : قدس سره . ۵- آ ، ب : ندارد ، ت : برگ ۵۳ ب .

۶- فوائح الجمال ، ص ۵۲ . لا انه سکوت عین معناه و لکن یشبه السکوت عن الجواب لسرٍ بین اللّه و رسوله و المؤمنین و لهذا اختلف المشایخ فی الروح و أضع ما قیل فیه قول الجنید قدس اللّه روحه : لا تقول هو قدیم و لا مخلوق . فکأن نسبة الروح إلی الخلق و الخلق نسبة الواو الی الالف و الیاء او نسبة الرفع الی النصب و الخفض و هکذا ینحوا السیار الی أسرار الحروف .

۷- آ ، ب ، ت ، ن ، گ : نظم . ۸- گ : قومی .

۹- آ، ت : بوده . ۱۰- آ ، ب : ندارد.

۱۱-گ : حقیقتی .

۱۲- ن : برگ ۱۱۱ الف .

۱۳- این ابیات سروده امیر حسینی معروف به هروی است رك به : مثنوی زاد المسافرین ، ص ۱۳.

و آن قدرت که همّت نام دارد به حقیقت اسم اعظم است زیرا که حق تعالی بهر سیاری اسمی از اسماء عظام خود (۱) هبَه می فرماید تا به آن اسم طیّار گردد که :

« اَلْاِنْسَانُ یَطِیْرُ بِهِمَّتِه وَ الصُّوفِیُّ لاَ تَجَاوَزَ هِمَّتُهُ قَدَسَهُ (۲) »

زیرا که یك قدم صوفی در مکان است و قدم دیگرش در لامکان و اسم اعظم مرکب است از جمیع آیات و موجود در جمیع بینّات (۳) ، پس هر موجودی حرفی از حروف اسم اعظم باشد، و این فقیر از حضرت سیادت سؤال کرد (۴) که اسم اعظم کدام باشد ؟ (۵) جواب فرمود که « اللّه ».

پس عرضه داشته (۶) آمد که این فقیر را چنین لایح شده است که اسم اعظم (۷) بِسم اللّه است (ب) (۸) گفت « آری هر دو متحد باشد » و باز این فقیر عرضه داشت که کثرت حروف در اسم اعظم ، شاید (۹) که (ل) (۱۰) به سبب قصور فهم (۱۱) باشد، تبسم فرمود (۱۲) و فرمود (۱۳) که چنان بود (۱۴) .

۱- آ، ب ، ل، گ : ندارد .

۲- فوائح الجمال ، ص ۶۸. و اعلم أن كل أحد من السّيارين يؤتَى اسماً من اساميه العظام والاسم الأعظم ينبع من القلوب ، و الاسم الأعظم مركب من جميع الآيات ، فما من آية فى عالم الغيب و الشهادة إلاهى حرف من حروف الاسم الاعظم فبقدر ظهور البينات والآيات و العلامات و الأمارات يزداد الاسم اعظم (ص ۶۹) و ابتدا الاسم الأعظم من اللّه لأنه اسم الذات المشتملة بالصفات الجلالية و الجمالية ، ثم تقلّلَ حروفه بزيادة كشف المعنى فتقول : «هو» « و هو » مرصاد العباد ، ص ۲۴۰ المرء يطير بهمّته كالطير يطير بجناحه .

حاشیه (برگ ۴۲ ب) این بیت نیز نوشته است.

یا همچو پرگاریم و یکتا در شریعت استوار پای دیگر سیر هفتاد و دو ملت می کند

۳- آ : بنات . ۴- ن : پرسید . ۵- ب : . کدامست . ۶- ب : داشت .

۷- اسم اعظم اسم بزرگ است از جمیع اسمای حق تعالی و در تعین آن اختلاف بسیار است نزد بعضی ، اللّه و نزد بعضی صمد و نزد بعضی الحیی القیوم ، الرّحمن الرّحیم و نزد بعضی مهمین واللّه اعلم بالصواب. و در کشف نوشته که نزد قاضی حمید الدین ناگوری اسم اعظم هواست که او اوّل از سراوقات عزت در عالم ظهور آمده است « و هو » یك حرف است و حرف و او از اشباع ضمه متول شده است ... آورده اند که اسم هو اصل و أمّ جمله اسماء است . چنانکه سوره فاتحه اصل و أم تمام قرآن است چه هو او بود تو کیستی هذا سر لطیف (فرهنگ آنندراج) هو الاسم الجامع بجميع الاسماء و قيل هو« اللّه » کاشی : اصطلاحات الصوفیه ، ص ۴۸. جرجانی : التعریفات ، ص ۱۰.

۸- ب : برگ ۵۴ الف . ۹- آ : شاید که در اسم اعظم ، ن در اسم اعظم شاید که ل : در اسم اعظم باشد شاید که . ۱۰- ل : ۴۳ الف . ۱۱- گ : ندارد .

۱۲- آ : تبسم . ب : تبسم فرمود، ن ، گ : تبسم نمود.

۱۳- ب : ندارد ، ن : جنان بود . ۱۴- آ : چنین باشد.

فلاجرم اسم اعظم (۱)(آ : برگ ۶۰ ب) هر سیاری بلکه (۲) هر شی از اشیاء بقدر مرتبهٔ او باشد.

و در روز پنجشنبه (۳) پانزدهم (۴) ماه شعبان بود به تاریخ سنه سبع و ثمانین (۵) و سَبْعمایة (۶) در قصبه سرای سالی(۷) ذکر اسم اعظم رفته بود(۸) و چیزی نوشته شده ، و در شب جمعه که شانزدهم باشد (گ)(۹) حضرت سیادت را (۱۰) در واقعه دیده آمد (۱۱) (ب)(۱۲) فرمود که باید که :

به سعی بلیغ به حقیقت اسم اعظم رسیده شود تا عظمت او مشهود گردد زیرا که در آن وقت که اسم اعظم بر من کشف گشت چنان عظیم دیده آمد که من یك(۱۳) انگشت او بودم .

و این کلام اشارت باشد به آن حدیث که مصطفی صَلَّی اللّٰه عَلَیْه وَسَلَّم فرمود که :

قُلُوبُ الْعِبَادِ بَیْنَ الْاَصْبَعَیْن(۱۴) مِنْ اَصَابِعِ الرَّحْمَنِ یُقَلِّبُهَا کَیْفَ یَشَاءُ (۱۵).

و سرّ این حدیث این است(۱۶) که اصبعین قبضتین (۱۷) بود و در یك قبضهٔ الهیه است همه عالم (ت) و در یك قبضهٔ دیگر تنها آدم زیرا که عالم بر صورت حق است و آدم بر صورت عالم(۱۸) پس آدم نیز بر صورت حق باشد قَالَ النَّبِیّ(۱۹) صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْه وَسَلَّم :

« اِنَّ اللّٰهَ تَعَالَی خَلَقَ آدَمَ عَلَی صُورَتِه (۲۰) »

۱- فوائح الجمال ، ص ۶۹. و ابتدا الاسم الأعظم من اللّٰه اسم الذات المشتملة بالصفات الجلالية و الجمالية ثم تُقَلّلَ حروفه بزياده كشف المعنى فتقول « هو» «هـ» .

۲- آ : ندارد . ب : بل . ۳- ل : ندارد .

۴- فقط ن : یازدهم . ۵- گ : ثلثین .

۶- ۱۱ سپتامبر ۱۳۸۵ میلادی .

۷- ل : سوالی، محتملاً قصبه ای باشد در بدخشان .

۸- آ : بوده . ۹- گ : ص ۴۲۶ . ۱۰- ن : ندارد.

۱۱- ل : شد . ۱۲- ب : برگ ۵۴ الف.

۱۳- ل : یکی ۱۴- ن ، ب : الاصبعین ، آ : اصبعین .

۱۵- قب : ترمذی ، ج ۲، ص ۲۵. مسند احمد بن حنبل ، ج ۱۰ حدیث ، صص ۶۵۶۹ ، ۶۶۱۰. النووی ، ج ۵، ص ۲۷۶. غزالی : احیاء علوم الدین ، ج ۱، ص ۷۶ کنز العمال ، ج ۱، صص ۵۹ ، ۶۱. در ب : نوشته شده که « قلوب العبادین اصبعین قبضتین بود » .

۱۶- گ : آن است .۱۷- آ : قبضین ، ت : برگ ۵۴ ب .

۱۸- ل : عالم است . ۱۹- ب ، ل، ن ، گ : ندارد.

۲۰- مسلم ، ج ۴، ص ۲۰۴۵. مسند احمد ، ج ۱۳ حدیث ۷۴۱۴ . ابن ماجه : ۳۸۴۳. غزالی : احیاء العلوم الدین ، ج ۳، ص ۱۹. ابو طالب مکی : قوت القلوب ، ج ۱، ص ۱۸۴، ج ۳، ص ۲۰۵. نجم الدین رازی : مرصاد العباد ، ص ۲۳۳. (حدیث عبداللّٰه بن عمر) .

نظم (۱)

کو یکی(۲) سر گشته همچون گوی در کوی(۳) طلب
قامتش (۴) اسرار این میدان اخضر گویمی
کو یکی پاکیزه خاطر راست فهم و راست (۵) دل
تا به زیر هر سخن صد نکته مضمر گویمی

(ل :برگ ۶۱ الف)

کویکی کز عقل دُونِ (۶) خویش پا برتر نهد
تا سخنهای رفیع از عرش (۷) برتر گویمی
کویکی غواص بی اندیشهٔ بسیار دان
تا عجایب هـای این دریا و جوهر گویمی(۸)

پس هر کرا اسم اعظم او شهود حال (۹) تجلّی توحید افعال بود صُدُور همه(۱۰) افعال از حق واحد بیند و هر کرا شُهودِ(۱۱) حال تجلّی اتّحاد صفات باشد ظهور جمیع صفات از « احدِ قدیم » بیند و هر کرا شُهود(۱۲) حال تجلّی وحدت ذات بُوَد وجود جمیع ذوات(۱۳) عینِ ذات واحده بیند رَزَقَنَا اللّهُ وَ ایاکُمْ کَمَالِ هَذَا اَلْمَقام بِمُحمَّدٍ وَ آلِهِ الکرام (۱۴).

۱- ل : شعر.
۲- ن : کوی کی .
۳- دیوان عطار ، ص ۳۶۴ ، ل ، گ : در باب .
۴- گ : تامنش .
۵- ب ، ن ، گ : پاك ، ل : صاف. این مصرعه در دیوان عطار ، ص ۳۶۴ این طور نوشته .
کویکی صاحب شامی کو زی بو شنید.
۶- دیوان عطار ، ص ۳۶۴ ، و هم پای عقل.
۷- دیوان عطار ، ص ۳۶۴ ، سخن ها او بسی از عرش برتر گویمی.
۸- برای ابیات قب : دیوان عطار ، ص ۳۶۴، گ : این دریای جوهر گویمی.
۹- ن : کلمه « حال » را ندارد.
۱۰- آ ، ب کلمه « همه » را ندارد .
۱۱- ل : اسم اعظم او شهود . ن : هر کرا اسم اعظم او شهود (به جای شهود).
۱۲- ن : حالی (به جای حال).
۱۳- آ : ذوات صفات .
۱۴- ن : الکریم .

و بدان که وحدت (ل)(۱) هشت قسم است .

(۱) اتّصالی : چنانکه اَلمَاءُ واَحدٌ .

(۲) و ارتباطی : چنانکه اَلحَیْوانْ وَاحد.

(۳) و جنسی : چنانکه اَلاِنسَان وَ الفَرْس (۲) وَاحِد

(۴) و نوعی : چنانکه زید وَ عمرو وَاحدٌ(ت)

(۵) و عرضی : چنانکه اَلقَارُ وَ اَلمَدَادُ وَاحدٌ

(۶)و اضافی : چنانکه الامیر(۳) و الملاح واحد (۴)

(۷)و موضوعی : چنانکه لَوْنُ الْوَردُ وَرِیْحهُ وَاحِدُ

(۸) و حقیقی: که به هیچ وجهی از وجود قابل تجزیه(۵) و ترکیب(ن)(۶) و انقسام تغییر نباشد چنانکه وحدت حق تعالی.

قَالَ اللّهُ تَعَالَی :

« قُلْ هُوَ اللّهُ اَحَدٌ اللّهُ الصَّمَد لَمْ یَلِدْ وَ لَمْ یُولَدْ وَ لَمْ یَکُنْ لَه کُفواً اَحَدٌ (۷) ».

فلاجرم ذَات اللّهِ اَلْقَدِیم از آن وحدات (۸) سبعه منزه باشد زیرا که هر یك از آن (آ: برگ ۶۱ ب) وحدات (۹) سبعه مقتضی کثرت است .

« وَ تَعَالَی ذَاتُ اللّه القَدیم عَنْ إمْکَانِ الکَثْرَة (۱۰) عُلُواً کَبِیْرا هُوَ الحَیّ لا اله الاّ هُوَ الرَّحْمَنِ الرَّحیم (۱۱) ، فَاْ عَلَمْ اَنّهُ لاَ الهَ (ب)(۱۲) الاّ هُوَ و (۱۳) رَزَقَنَا اللّه وَ ایاکُمْ الکَمَالَ فِی ذَوْقِ مَقَامِ الکَمَال بتَمکِینَ الشُّهود مَعَ حَضرَةَ ذَاتِ الْجَلال .

ای دوست بدان که در تاریخ سنه ثلاث و سبعین و سبعمایة(۱۴) این فقیر را به خطهٔ مبارکه(۱۵) خَتّلان در قریهٔ علیشاه رحمة اللّه(۱۶) ارتحال حاصل آمد و چون مدتی در

۱- ل : برگ ۴۲ الف . ۲- ل : العرش ، ت : برگ ۵۵ الف . ۳- آ : المیر . ۴- ب : ندارد.
۵- ت ، ل ، گ : تجزی. ۶- ن : برگ ۱۱۲ الف.
۷- آ : تا آخر سوره ، ب ، گ : الی آخره (به جای آیات).
قرآن مجید : ۱۱۲(سوره الإخلاص).
۸- ل ، ن : وحدت . ۹- ب : از این ۱۰- ل ، گ : الکثیرة.
۱۱- ب : حاشیه برگ ۵۴ ب یعنی ای اوست که زنده نیست هیچ مگر خدای بحق بخشنده و بسیار مهربان است .
۱۲- ب: برگ ۵۵ الف.
۱۳- گ : « و » ندارد.
۱۴- ۱۳۷۱ میلادی . ۱۵- گ : مبارك .
۱۶- آ، ن : قریه علیشاه .

آن قریه متوطن گشت ، روزی برادر(۱) حق گوی (۲) رحمة (۳) الله حاضر آمد و تقریر کرد که در خواب دیده ام که قایلی می گفت که (ت) (۴) چون یك سال بگذرد دوستی از دوستان خدای تعالی بیاید در موضع زمستانی علیشاهیان ، زنهار که صحبت او را غنیمت دارید(۵) لاجرم امروز یك سال تمام می شود لابد مرا در(۶) موضع باید رفتن و چون در آن منزل برفت(۷) و درمنزل اخی(۸) حاجی نزول(۹) کرد ، دید درویشی نوروشی باعمامهٔ سیاه دلکشی نیز نزول کرده است و بشناخت که آن دوست خدای که قایل غیبی خبر(۱۰) کرده است این سیاه دستار است که او را سید علی همدانی گویند قَدَّسَ اللهُ سِرَّهُ الْعَزِیز (۱۱) :

فرد (۱۲)

(آ: برگ ۶۲ الف) .

مرد سیر راه حق رازی سیه باشد ولی(۱۳)
نور ایمان در دلش روشن چو گل در گلبن(۱۴) است

پس بیعت کرد و مرید شد(۱۵).

و(۱۶) بعد از چند روز خدمت حق گوی و خدمت(۱۷) اخی حاجی به جناب رفیع و رکاب لمیع(۱۸) حضرت سیادت به حجرهٔ این فقیر نزول فرمودند (گ)(۱۹) و این فقیر حقیر عَلیل(۲۰) از برای شفای قلب علیل(۲۱) سؤالی کرد از جناب جلیل پس معانی لطیفه به عبارات شریفه بیان فرمود چنانکه دل این فقیر (ب)(۲۲) گشت جذب و جانش در طرب آمد و شد عَذب(۲۳) ، و آن سؤال این بود که :

« یَمْحُو اللهُ مَا یَشَاءُ و یُثْبِتُ (۲۴) » چه معنی دارد ؟(ت)

۱- ل ، ن ، گ : برادرم (به جای برادر). ۲- یکی از مریدان علی همدانی است .۳- آ ، ب، ن : رحمه .
۴- گ : « که » ندارد ، ت : برگ ۵۵ ب. ۵- ل : دانید . گ : داری. ۶- ل : مر آبدان .
۷- ل : بدان موضع رفت . گ : در آن موضع . ۸- ب : مقام .
۹- سید علی همدانی : رساله فتوتیه ، برگ ۲۶۱ ب اخی شیخ حاجی ابن المرحوم طوطی العلیشاه فی اصلح الله شانه فی الدارین و البسته لباس الفتوت الی هی جزو الخرقة المبارکة .
۱۰- آ : حواله کرده ، ب : گفته است . ل، ن ، گ : خبر کرده بود .
۱۱- گ ، ن ، ندارد ، ل : قدس الله سره الهمدانی گویند . ۱۲- آ : ندارد، ت : بیت .۱۳- آ، ب ، گ : و لیك . ۱۴- آ ، ل ، ن، گ : گلشن . ۱۵- گ : از عبارت « علیشاهیان زنهار... تا ... پس بیعت کرد . ۱۶- ل : ندارد. ۱۷- گ : ندارد . ۱۸- ل : مفیع . ۱۹- گ : ص ۴۲۷ .
۲۰- آ ، ن ، ل : غلیل . ۲۱- آ ، ب ، ل : علیل. ۲۲- ب : برگ ۵۵ ب.
۲۳- گ : غضب (و شد غضب در حاشیه نوشته شده). ۲۴- قرآن مجید ۱۳(سوره الرعد): ۳۹، ت : برگ ۵۶ الف.

جواب فرمود(۱) که :

ای یَمْحُو اللهُ الْأسبَاب وَ یُثبِّتُ الْقُدْرَة فِی قُلُوبِ الْعَارِفِیْنَ وَ یَمْحُو اللهُ القدرَة وَ یُثبِّتُ الْأسبَاب فِی قُلُوب الْغَافلِیْن (۲).

و ناگاه در اثنای آن جَذب (۳) خدمت مولانا حاجی جَعَلَهُ (۴) الله (۵) القَدیرِ الْعَفو النَّاجی با جماعتی حاضر آمدند و از جناب سیادت سؤالی کردند ، فرمود که :

ما هنوز مسلمان نشده ایم به معنی این سؤال چگونه رسیم ؟ و برخاست و در گنبد علیشاه درآمد و از ضحوهٔ (۶) کُبرَی(۷) تا زمان مُسَادر آن زمستان (۸) در آن گنبد می بود و حال آنکه هوا به غایت سرد می بود و از جامه جز کرته و مُرقّع که به این فقیر (آ : برگ ۶۲ ب) رسیده است نپوشیده بود .

و اصل آن مُرقّع از آنجاست که جناب سیادت فرمود که در اسفار رقعهٔ بسیار از جامه های اولیای کبار به من رسیده بود و مرا جامهٔ سیمابی(۹) بود رقیق ، پس آن رقعهای را بر آن جامهٔ سیمابی ترقیع کرده ام و (۱۰) پوشیده.

نظم (۱۱)

یك شمع از این مجلس صد شمع بگیراند(۱۲)
گر زانکه تویی مرده هم زنده شوی با ما(۱۳)
در زنده در آ یکدم تا زنده دلان بینی
اطلس بدر اندازی در زنده (۱۴) شوی با ما
چون دانه شد افکند بر رُست و درختی شد
این رمز چو دریابی افکنده شوی باما (۱۵)

۱- ل ، آ ، گ : فرمودند . ب : مثل متن ...
۲- ت ، ب ، ل : ندارد . گ : عبارت « و یمحو الله .... تا الغافلین » ندارد. ابو طالب مکی: قوت القلوب ، ج۳، ص ۱۶. قال الینا فی معنی قوله عزّ و جلّ محو الله ما یشاء و یثبت قال یمحو الاسباب العارفین و یثبت القدرة و یمحو المشاهدة من قلوب الغافلین و یثبت الاسباب فی صدورهم آیة کریمه را شرح داده است . رك به مناقب العارفین، افلاکی ، ص ۲۵.
۳- گ : جذب عذب . ۴- ن : جعل . ۵- گ : الله ندارد .
۶- ضحوة النهار بعد طلوع الشمس چاشت (تاج اللغة و صحاح العربیة ، جوهری). آ ، ب، ل : صحوه.
۷- گ ، ل : کبرا .۸- گ : مشی . ن : گنبد (به جای گنبد).
۹- آ : سیمای ۱۰- آ : کرده و . ۱۱- گ ، ل : شعر. ۱۲- ن : بگیرند ، ت : این شعر را در آخر آورده . ۱۳- کلیات شمس ، ص ۲۰ در مرده گرزنده هم ز شده شوی باما . ۱۴ - ب ، ن : زنده .
۱۵- این ابیات سروده مولانا رومی است . رك به : کلیات شمس تبریزی ، ص ۲۰.

و در بعضی اوقات (۱) در واقعه دیده شد که وجود (ب)(۲) آن مُرقع مرکب است(ت) از آیات و اخبار طویله و قَصیره و این تفاوت در صُوَر معانی اشارت است به تفاوت درجات آن اولیای (ن)(۳) کبار قَدَّسَ اللّهُ اسرارهم:

نظم (۴)

خطّ خداییم ما مثبت لوح وجود
بندهٔ مقبل که (۵) خواند خط خداوند خویش(۶)
أنَا القرآن وَ السَّبعُ المثـــانی
وَ رَوحَ الروح لا روحِ الأوَانی(۷)

(گ ، ل)(۸) و این فقیر از جناب سیادت شنود که فرمود که خرقه پوشیدن تخم طریقت است و بعد از ادای صلوة (۹) مغرب به التماس از آن گنبد به حجرهٔ این(۱۰) فقیر باز آمد و چون صلوة فجر ادا کرده شد ، حضرت (آ: برگ ۶۳ الف) سیادت اخی حاجی را فرمود(۱۱) که موزه ای باید خریدن ، خدمت اخی موزهٔ خوبی حاضر آورد. جناب سیادت فرمود که موزهٔ درویشانه باید ، لاجرم موزهٔ ارزان بهای اختیار کرد و به رکوب(۱۲) اقبال نمود و به جانب منزل جدید و معمور مزید که خدمت(۱۳) اخی در قبچاق(۱۴) عمارت

۱- آ : بعضی از.
۲- ب : برگ ۵۶ الف ، ت : برگ ۵۶ ب.
۳- ن : برگ ۱۱۲ب.
۴- ت ، ل : شعر . گ : بیت .
۵- آ : چو.
۶- ل : ندارد . گ : در حاشیه نوشته شده.
۷- ب : از حاشیه برگ ۵۶ الف یعنی منم . نبی و سبع مثانی و روح روحم نه روح آرندها .
۸- ل : برگ ۴۴ ب . گ : ص ۴۲۸ .
۹- آ ، ت ، ن ، ل ،گ: ننوشته.
۱۰- ل : ندارد.
۱۱- گ : گفت (به جای فرمود).
۱۲- گ : بررکوب .
۱۳- گ : ندارد.
۱۴- آ، ن : قبجفای ب : فحای. گ ، ل : قبجقای قبجاق انهاقبه تبجاق و هی علی ۲۴ فرسخ من شمال اترار (بلدان الخلافة الشرقية ، ص ۵۶۹) . دولتشاه : تذکرة الشعراء، صص ۱۴۷، ۳۰۷.
نزهة القلوب ، ص ۱۲۸ و اردو دائره معارف اسلامیه در ضمن تیمور .

کرده بود برفت (۱) و اخی به سعادت آن (۲) صحبت جناب سیادت برسید ، و سه ماه زمستان در آن منزل اقامت ورزید (۳).

و در آن سه ماه کرات به زیارت رفتم (۴) بار ندارد (۵) و به ملالت خاطر (ت) رجوع می کردم تا روزی یکی از متعلقان گفت که :

ملول نباید شدن و سخن به تفاوت نشاید گفتن که خدای را (۵) تعالی کبریا ء(۶) علم بسیار است (۷) و دوستان بی شمار باشند و خدمت (۸) این سید را شاید که (۹) از آن علمها داده باشد و از آن دوستان بود(۱۰) (ب)(۱۱) لاجرم این سخن به غایت کارگر آمد و دل این فقیر از مضیق ملالت به وسیع راحت آمد و روی نیاز به خاك(۱۲) آستانهٔ ناز سیادت نهاد باز و لیکن هنوز(۱۳) اندك اندك(۱۴) اضطرابی در خاطر می بود بدان سبب که در خواب دیده بودم که جناب سیادت روی به سوی (۱۵) مشرق کرده بود (۱۶) و نماز می گذارد(۱۷) پس (آ : برگ ۶۳ ب) حق گوی (۱۸) حاضر شد ، و (۱۹) آن خواب را گفتم واو به جناب سیادت تقریر کرده که چنین خوابی دیده شده است جناب سیادت فرموده که « ما را نیت سفر بدخشان و ملك ختاست (۲۰) » پس آن نایم صورت نیت ما را دیده است و حق گو باز آمد(گ)(۲۱) و مرا بشارت داد به تأویل خواب .

و دیگر بار در خواب(۲۲) دیدم که تل(۲۳) عظیم است. از(۲۴) نانهای میانه که صغیر است و نه کبیر(۲۵) و حضرت امیر المؤمنین علی کَرَّم اللّه وَجْهَه (۲۶) آن نانها را قسمت می کند

۱- ل : رفت .

۲- آ : ندارد و زیادت از روی ب، ن ، گ : و اخی و اخی به صحبت جناب سعادت رسید.

۳- گ ، ل : فرمود . ۴- گ : رفتیم . ۵- گ : نداد.

۵- آ، ن : رضی اللّه عنه : علیه السّلام ، ت : برگ ۵۷ الف. ۶- گ ، ل ، گ : جلّ جلاله .

۷- ب ، ن : به سعادت ، ت ، ل ، گ : ندارد. ۸- ب : خدمت .

۹- گ : که . ۱۰- آ : باشند .

۱۱- ب : برگ ۵۶ ب. ۱۲- بر (به خاك).

۱۳- ن : باز (به جای ناز). ۱۴- آ ، ل : ندارد .

۱۵- گ : به سوی . ۱۶- آ ، ب : ندارد.

۱۷- ل : ندارد. ۱۸- گ : برادرم حق گوی .

۱۹- گ ، ن : ندارد. ۲۰- آ ، ل، گ : خطا، عبارت در ت بر حاشیه برگ ۵۷ ب آورده.

۲۱- گ : ص ۴۲۹ . ۲۲- آ ، ل : ندارد. گ : تلی .

۲۳- ل : تلی . ۲۴- آ : و از.

۲۵- گ : « که صغیر است و نه کبیر » ندارد .

۲۶- آ، ن : رضی اللّه عنه ، گ ، ل : علیه السّلام . گ : رضی اللّه عنه در حاشیه .

و من تَضَرُّع می کنیم که از آن نانها مرا بدهد (۱) و نمی دهد و من بغایت ملول خاطر شدم و در عین این ملالت بودم که ناگاه حق گوی پیدا شد و التماس نمود از حضرت امیر المؤمنین علی (ل)(۲) و اجابت نمود و مرا نانی داد.

و این خواب را نیز چون به حق گوی بگفتم (۳) ، او گفت که (۴) چند روزی (۵) شد که از خدمت سید درخواست کردم (۶) که آن عزیز را قبول باید کردن و در صحبت شریف اجازت نمودن (۷) وعده اجابت شده است و حق گوی نیز(۸) آن (۹) خواب را به خدمت سیادت تقریر کرده و بعد از (ب)(۱۰) تقریر خواب فوطه در گردن کرده است بگریسته (۱۱) و التماس قبول نمود و (۱۲)حضرت سیادت فرمود (۱۳) که به گریستن حاجت نیست زیرا که(آ : برگ ۶۳ الف) من وعده کرده ام (۱۴) که آن عزیز در صحبت حاضر شود پس حق گوی شادمانه به نزدیك این فقیر آمد و آنچه گذشته بود تقریر کرد و این فقیر را آن اضطراب از خاطر برفت و یقین شد که (ن)(۱۵) سید مرد(۱۶) خدای است تعالی كِبْرِيَاءِ ه وَ تَبَارَكَ أَسْمَاءُ (۱۷) و طالب گشتم (۱۸) که باشد که این فقیر مُقْبِلِ آن جناب به قول (۱۹) مبارکش مَیمُون شود و به بشرای ملاقات بشیر(۲۰) آید.

و چون باز به چشم ناز(۲۱) به حضرت سیادت (۲۲) رفتم و در صحبت شریف شرف یافتم و دین را مرید شدن درخواستم به استفاضهٔ (۲۳) علمی که خیر کثیر پنداشتم بعد از آنکه عذر گذشته(۲۴) خواستم و حضرت(۲۵) سیادت فرمود که اربعین رجبی نزدیك است ،

۱- گ ، ل ، ن : بمن بده .
۲- ل : برگ ۴۵ الف.
۳- آ ، ب، گ : گفتم .
۴- ن : ندارد.
۵- گ : روزی.
۶- آ ، ل ، ن ، گ : می کنم .
۷- ب ، ل ، گ : دادن . ن : فرمودن .
۸- گ : ندارد.
۹- آ : این .
۱۰- ب : برگ ۵۷ الف.
۱۱- گ : بگریسته .
۱۲- ب ، ل : ندارد .
۱۳- ل ، گ : فرموده اند .
۱۴- آ ، ب : ندارد .
۱۵- ن : برگ ۱۱۳ الف.
۱۶- گ ، ل ، ن : خدمت سید دوست .
۱۷- گ ، ل : از «تعالی تا اسماه» ندارد.
۱۸- ل ، ن : گشت . گ : طالب آن گشت .
۱۹- گ : به قبول .
۲۰- گ : بصیر (در حاشیه قرار گرفته).
۲۱- ب : به چشم باز. ن ، ل ، گ : باز به جناب .
۲۲- ن : زیادت (به جای سیادت).
۲۳- آ : افاضه ، ب ، ن : مثل متن .ل : به استفاره
۲۴- گ ، ل : رفته .
۲۵- گ : جناب (به جای حضرت).

چون اربعین بگذرد حاضر باید شدن اگر مصلحت باشد به استفاضه (۱) اشتغال (گ)(۲) کرده شود .

و چون اربعین رجبی به آخر(۳) آمد این فقیر به جناب (۴) سیادت حاضر آمد و درمیان ملاقات وجود باوجود جناب (۵) سیادت نوری مَتَلالِی(۶) دید که می آید و صورت قالب را ندید پس مدهوش گشت و ندانست که چگونه بنشیند لاجرم در قفای جناب سیادت بنشست و چون دهش (۷) زایل گشت(۸) حضرت سیادت فرمود پیش روی (۹) باید نشستن (۱۰)(آ: برگ۶۴ ب) نه در قفای (۱۱) و برخاست و مصلای (۱۲) شریف خود را در پیش روی (ب)(۱۳) مبارك خود بسط نمود و فرمود که بر این مصلّی بنشین و چون در نشستن درنگی شد به حسب رعایت ادب ، جناب سیادت فرمود که ادب آن است که اجابت کنی فلاجرم اجابت کردم و بر مصلّی نشستم .

و(۱۴) ناگاه در آن زمان حاجی صفی(۱۵) مجنون(۱۶) پیدا شد و در صحبت آمد و ریش را(۱۷) تراشیده بود (ل)(۱۸) از خدمت سیادت پرسیدم (۱۹) که این جماعت را حُجتی باشد؟ فرمود که حجتی باشد و لیکن مفید(۲۰) نباشد که زیرا که حق تعالی بعضی از عوام قلیل العلم (۲۱) را (۲۲) عنایت (۲۳) می کند به جذبهٔ حفیه (۲۴) و چون به جای هر حجابی و ظلمتی نوری(۲۵) و مَرْحمتی در باطن دیدند خواستند که در ظاهر (۲۶) نیز تغییری کنند تا ظاهر را(۲۷) به باطن موافق گردد در تبدیل و لیکن علم شریعت را(۲۸) نداشتند

۱- گ ، ل : به افاضه علمی.
۲- گ : ص ۴۳۰.
۳- ن : نزدیك (به جای آخر).
۴- ب : حاب (به جای جناب).
۵- ب (زیرا که ... کرده ام) را ندارد.
۶- ب : میتلاتی.
۷- آ: دهشت ، ب ، ن : مثل متن الدهش یهبته تأخذ العبد إذا انجاءه ما یغلب عقله أو صبره أو علمه برای تفصیل رك به منازل السائرین ، صص ۱۸۵-۱۸۷. گ : « و چون دهش » در حاشیه آمده.
۸- ل « و چون دهش ... گشت » ندارد.
۹- گ : در پیش روی .
۱۰- گ : باید نشست .
۱۱- گ : قفا.
۱۲- ل ، گ، ن : مصلّی .
۱۳- ب : برگ ۵۷ ب.
۱۴- ب ، گ : ندارد .
۱۵- گ ، ل : صفای .
۱۶- معلوم نشد کیست .
۱۷- گ : ندارد .
۱۸- ل ، برگ ۴۵ ب.
۱۹- ب : افتادند. ل : ندارد .
۲۰- گ : مفید
۲۱- ن : قلیل علم .
۲۲- آ : ندارد .
۲۳- آ، ب : عتاب . ل ، ن : عنایت .
۲۴- ل : خفیه . گ : حقیه .
۲۵- ن : ظلمتی و نوری (به جای ظلمتی ، نوری).
۲۶- گ : ظاهر را (به جای در ظاهر) .
۲۷- گ : ندارد .
۲۸- گ ، ل : ندارد.

تا تبدیل بر وفق شرع کنند لاجرم در بدعت در افتادند (۱) .

و بعضی ریش تراشیدند و بعضی ابروهم (۲) تراشیدند و بعضی بینی(۳) را سوراخ کردند و بعضی را موی فتیله شد و جهال (۴) دیگر آن بدعتها را شعار خود ساختند امّا آن عزیزان مأخوذ نباشند و لیکن این جهالان(۵) مأخوذ باشند زیرا که به اختیار قبول کرده اند (گ)(۶) آن بدعت را و رسوخ یافته نَعُوذُ بِاللّهِ مِنْ ذَلِكَ الضَّلال . وَ قَالَ صَلَّى اللّه عَلَيْهِ وَسَلَّم : (آ : برگ ۶۵ الف).

« كُلُّ بِدْعَة ضَلاَلَة الاّ بِدْعَة فِى الْعِبَادَة (۷) »

و قَالَ النَّبِىَّ (۸) صَلَّى اَللّهُ عَلَيْه وَسَلَّم :

« كُلّ بِدْعَةٍ ضَلاَلَة و كُلّ عَمَل لاَ يَعْمَلُ بِسُنَّتِى فَهُوَ بِدْعَة (۹) »

وَ قَالَ صَاحب(۱۰) الْمَصَابِيح :

«اَلْبِدْعَة هُوَ الرَأى الّذِى لَيْسَ لَهُ مِنَ اَلْكِتَابِ وَ لاَ مِنَ (ب)(۱۱) السنة سَنَد ظَاهِرُ وَ لاَ خَفِىّ مَلْفُوظ (۱۲) وَ لاَ مُسْتَنبط (۱۳-۱۴) »

وَ قَالَ اَهْلُ اللغة :

« اَلْبِدْعَةُ مَا عُمِلَ بَغيْرِ مِثَالِ سَبَقَ »

۱- آ، ب، در افتادند ،گ ، ل ، ن : افتادند .

۲- ن : ابره ۳- گ ، ل : گوش .

۴- آ : جهاد ۵- آ ، ل ، گ : جاهلان .

۶- گ : ص ۴۳۱. ۷- ن : ندارد . نهج البلاغة ، چاپ لاهور، ص ۴۷۷.

۸- گ ، ن : ندارد.

۹- از حاشیه ب ، برگ ۵۷ ب یعنی هر بدعتی که هست ضلال است و هر عملی که سنت نبود او بدعت است . ابو نعیم اصفهانی: حلية الاولياء ، ج ۳، ص ۱۸۹.

۱۰-ل، ن :شارح . محتملاً مراد از مصابیح مشکوة المصابیح است که اسم جمع آورنده احادیث ابو محمّد حسین بن مسعود الفراء البَغوَى (۵۱۰ هجری /۱۱۱۷م) است رك به :حاجی خلیفه: کشف الظنون ، ج ۵، ص ۵۶۴. قب برای عبارت : ابن ماجه ج ۱ ، ص ۱۸۳ . زرکلی : قاموس الاعلام ، ج ۲، ص ۲۸۴.

۱۱- ب : برگ ۵۸ الف .

۱۲- ل : ملفوظ. ۱۳- ب : مقسط (به جای مستنبط).

۱۴- ب : حاشیه برگ ۵۷ ب و صاحب المصابیح گفت که بدعت را می گویند که از کتاب و سنت سند نداشته است و نیز قب : نهج البلاغة ، چاپ لاهور، ص ۴۷۷. کنز العمال ، ج ۱، ص ۵۶.

کتاب کمال ، ص ۱۴۹ . غزالی : احیاء علوم الدین ، ج ۱، ص ۸۵ . حلية الاولياء ،ج ۳، ص ۱۸۹.

مجلسی : بحار الانوار ، ج ۱، ص ۸۰ . نجم الدّین رازی : مرصاد العباد، ص ۷۸.

فلاجرم ذکر جهر بدعت نباشد زیرا که حضرت مصطفی صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّم و اصحاب (۱) او ذکر جهر گفته اند و در مصابیح مذکور است در باب ذکر بعد از صلوة که کَانَ رَسُولَ اللّٰه صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْه وَسَلَّم:

إذَا سَلَّم منْ (۲) صَلوته قَالَ (۳) بصَوته الأ علَی(۴) :

لاَ إلَهَ إلاَّ اللّٰهُ وَحْدَهُ لاَ شَرِیْكَ لَهُ لَهُ اَلْمُلك (۵) وَ لَهُ اْلحَمْدُ وَ هُوَ عَلَی كُلّ شئ قَدیْر لاَحَولَ وَ لاَ قُوّة الاّ باللّٰه لاَ الَهَ الاّ اللّٰهُ وَ لاَ نعبد الاّ ایّاه لَهُ النِّعْمَةُ وَلَهُ الْفَضْلُ ، وَلَهُ الثَّنَاءُ اْلحَسَن، لاَ الَهَ الاّ اَللّٰه مُخْلصین لَهُ الدّیْنَ.

وَ لَوكَرِهَ اْلكَافِرُون (۶) »

و حضرت خواجه ابو الرّضا رتن بن (۷)(ن) کربال البترندی (۸) رضی اللّٰه عَنْهُ که

۱- گ ، ل : او رضی اللّه عنه . ۲- ل : فی . ۳- ل : فقال .

۴- ب : حاشیه برگ ۵۸ الف یعنی چون رسول علیه السّلام فارغ شدی از نماز خود به آواز بلند خواندی لااله الاّ اللّه .... الی آخر .

۵- قرآن مجید : ۶(سورة الانعام) : ۱۶۳، گ : لا شریك له له الملك .

۶- قرآن مجید : ۸ (سوره الانفال) : ۸و ۹ (سوره توبه) ۳۲. برای همه عبارت قب: مشكوة المصابیح (با ترجمه انگلیسی) ج ۲، ص ۳۰۷.

۷- ل : این .

۸- گ ، ل، ن : کربال البدرندی خواجه تن بن ساهوك بن جکندریق الهندی الترمذی .

از پاورقی کتاب شدّ الازار ، ص ۲۳۰ عیناً نقل می شود که علاّمه قزوینی چنین نوشت مقصود آن شخص هندی کذاب متقلب معروف به ابو الرضا رتن است که بعد از حدود ششصد هجری در هند ظاهر شد و ادّعا کرد که ششصد (پاورقی ۲۳۱) سال قبل از آن تاریخ سفری به حجاز نموده بود و به خدمت حضرت رسول رسیده و به دست آن حضرت اسلام آورده و در عروسی حضرت فاطمه با حضرت امیر نیز حاضر بوده و سپس به وطن خود هندوستان معاودت کرده و در آنجا به اختلاف اقوال در یکی از سنوات ۵۹۶ ، ۶۰۸ ، ۶۱۲ ، ۶۳۲ ، ۷۰۰ ، ۷۵۹، وفات یافته و قبرش هنوز در موضعی موسوم به « حاجی رتن» واقع در سه میلی بهاتنندا (که شهری است در شمال هند در ایالت پنجاب واقع در سی درجه و سیزده دقیقه عرض شمالی و هفتاد و پنج درجه طول شرقی در محلّ نقطع چندین شعبه مهمّ راه آهن و نام آن در عموم نقشه های اروپائی هندوستان ثبت است) هنوز زیارتگاه عوام مسلمین و هنود است (ذیل دائره المعارف اسلامی) اخبار و حکایات و خرافاتی که مردم ساده لوح یا متقلب در اطراف او منتشر می کرده اند در تمام قرن هفتم هجری در غالب بلاد اسلامی موضوع صحبت عموم ناس بوده است و اغلب علماء و نقادین بطلان دعاوی او و تقلبی بودن ، روایات او را با وضوح هرچه تمامتر به مردم ثابت نمودند ولی معذلك بعضی ساده لوحان گول حتّی مابین محدثّین و حفاظ پیدا شدند که دعاوی او را تصدیق کرده و احادیث مرویه او را با آب و تاب تمام به اسم « رتنیات» جمع کرده اند (برای مزید اطلاع از احوال و اخبار

(بقیه پاورقی به صفحه بعد)

یکی از اصحاب رسول (۱) است (۲) ذکر جهر می گفته است تا آخر عمر و آن ذکر خواجه (ل)(۳) « اللّه» بوده است و شیخ علی لالا(۴) خدمت(۵) خواجه را دریافته است(۶) و آن سه امانت که حضرت رسول عَلَیْه السّلام (۷) فرستاده بود از برای او گرفته (آ : برگ ۶۵ ب) از خدمت (۸) خواجه رضی اللّه عَنْه. (۹)

و این فقیر بعضی از متابعان خواجه را در قصبه « اندخود » (۱۰) بدید و سه روز در خلوت ایشان به التماس مقدم (۱۱) ایشان (گ)(۱۲) به ایشان(۱۳) موافقت نموده است (۱۴) و

(بقیه پاورقی از صفحه قبل)
راجع به این شخص رجوع شود به مأخذ ذیل: ذهبی: میزان الاعتدال ، ج ۱ ، ص ۳۳۶ . وفیات الاعیان، چاپ بولاق ، ج ۱ ، صص ۲۰۶-۲۰۸ و قاموس در رتن و لسان المیزان ابن حجر عسقلانی ، ج ۲، صص ۵۰- ۵۵ و اصابة فی تمییز الصّحابه همو چاپ کلکته ، ج ۱ ، ص ۸۷. و دور الکامنه همو ، ج ۲، صص۴۳۸-۴۳۹(اسطر ادا) جامی : نفحات الانس ، صص ۵۰۱-۵۰۲. در ترجمه رضی الدّین علی لالای غزنوی (که رتن را دیده بود و او شانه (بزعم خود) از شانه های حضرت رسول (ص) را به وی هدیه داده بود و این شانه بعدها به دست شیخ رکن الدّین علاء الدوله سمْنانی رسیده و او آن شانه را در کاغذی پیچیده و به خط خود بر آن کاغذ نوشته این شانه از شانه های حضرت رسول است که از دست صحابی آن حضرت به این ضعیف رسیده است ، و تذکره دولتشاه سمرقندی ، ص ۶۲۲ که گوید ابو الرضا بابا رتن هندی صحبت مبارك حضرت رسول را دریافته بوده و بعضی گویند از حواریان عیسی بوده و عمر او را یك هزار و چهار صد سال می گویند و مجالس المؤمنین ، صص ۲۹۵-۲۹۶ در ترجمه رضی الدّین لالای مذکور، و تاج العروس در « رتن» و ریاض العارفین ۷۹، و ذیل دائرة المعارف اسلامی ، صص ۱۹۷-۱۹۸ به قلم محمّد شفیع صاحب از فضلاء هندوستان موسّس بر مقاله بسیار مهم مرحوم هورویتر(Horovitr) مستشرق مشهور آلمانی است که در جلد دوم مجلة انجمن تاریخ پنجاب ،ص ۹۷ به بعد به عنوان بابا رتن پیر « بهاتیندا» منتشر کرده و کامل ترین و جامع ترین فصلی است که تاکنون در خصوص این شخص کسی جمع کرده است .

۱- گ ، ل : رسول اللّه صَلّی اللّه عَلَیْه وَسَلّم . ۲- ن : بود . ۳- ل : برگ ۴۶ الف .
۴- علی لالا رضی الدّین بن سعد علی لالا الغزنوی . ۵- گ : « خدمت » ندارد.
۶- ن : بود . ۷- آ ، ب ، ن : ندارد . گ : رسول صلی اللّه علیه وسلم .
۸- در آ، ب، ل ، گ : ندارد . ۹- ل : از خواجه رضی اللّه عنه گرفته . (مسلم) مشکوة المصابیح با ترجمه انگلیسی ، ج ۳، ص ۳۰ .
۱۰- ن : اند خود ل : اندر خوی اند خود قصبه ای است از قصبات بلخ (مدارالافاضل) در افغانستان
The Times Atlas of the World : Vol .II.E I. 36-56 N 65.05 E.
۱۱- گ : به التماس ایشان (و در حاشیه نوشته شده).
۱۲- گ : ص ۴۳۲ . ۱۳- ل ، ن : به ایشان بجای آن همه بالتماس مقدم ایشان به ایشان. گ : با ایشان . ۱۴- آ ، ب ، گ : نمود و تصحیح از روی ل، ن : نمود .

بعد از خروج از خلوت پرسید(۱) از مقدم ایشان که سبب چیست که احادیث رتنیه (۲) شهرت ندارد الاّ سه حدیث که فخر (ب)(۳) اهل(۴) حدیث به آن سه حدیث است ؟

و آن مقدم جواب فرمود که سبب عدم شهرت آن است که حضرت مصطفی صَلّی اللّهُ عَلَیْهِ وَسَلّم سه چیز از برای شیخ مختار الدّین الازنشی(۵) قدس الله (۶) سرّه امانت فرستاده بود .

اولّ(۷) کردهٔ کرم :

و دوم (۸) یك قطرهٔ آب از دهان (۹) مبارك خود .

و سوم (۱۰) احادیث رتنیه که تا اوان تحصیل شیخ مختار الدّین موقوف بوده است (۱۱).

و حضرت (۱۲) خواجه به دست شیخ موسی(۱۳) آن سه چیز را فرستاده است به نزدیك شیخ مختار الدین(۱۴) و وصیّت کرده شیخ موسی را که چون به خوارزم برسی(۱۵) جوانی میان بالا(۱۶) گندم گون که بر یك رخ او خالی باشد و بر میان قرص جوین بسته (۱۷) و تفسیر « کشاف »(۱۸) خوانده و قرأت او به سوره انّا فَتَحْنَالَكَ فَتحاً مُبَیْناً (۱۹) رسیده باشد(۲۰) ترا پیش آید (آ : برگ ۶۶ الف) لاجرم این سه(۲۱) امانت را به آن جوان

۱- گ : ل : پرسیدم .

۲- نزهة الخواطر ، ص ۱۵، و احادیث رتن الهندی المنقوله عنه من جنس الاحادیث التی تنسب الی الحکیم الترمذی انه سمع من ابی العباس ، اطر و کل هذا لیس له اصل یعتمد علیه بل تعملها الفقراء ، فی روایاتهم و دین اللّه اشرف من ان یوخد من به اهل او یثبت به قول غافل عنی ، لقوله علیه الصلوة و السّلام وزدنی ماترکتکم ،و انی ترکتکم علی البیعناء النقیة لیلها کنهارها ان تمسکتم بهالن تضلوا یهدی کتاب اللّه و عزتی و اتباع اصحابی و سنتی .

۳- ب : برگ ۵۸ ب .

۴- آ : آن اهل .

۵- آ : ازنشی .

۶- ل : ندارد .

۷- آ ، ب، گ : یکی .

۸- گ : دویم .

۹- گ : دهن .

۱۰- سیم .

۱۱- گ : « تا اوان .... بوده است » در حاشیه آمده است .

۱۲- گ : ندارد.

۱۳- شیخ موسی بن بقلی بن بندار بن دیناری ، بروکلمان تکمله ، ج ۱، ص ۶۲۶، آئین اکبری ،ج ۲، ص ۳۲۰.

۱۴- شیخ مختار الدّین .

۱۵- ب : رسی .

۱۶- گ ، ل : جوانی میانه بالای .

۱۷- گ ، ن : بربسته .

۱۸- کشاف و هو تفسیر القرآن از محمود عمر الزمخشری المتوفی ۵۲۸ هجری .

۱۹- قرآن مجید : ۴۸ (سوره فتح) : ۱.

۲۰- آ : بود .

۲۱- ل : به جای لاجرم این سه امانت .

بدهی و چون شیخ موسی آن وصیت بجای آورد شیخ مختار الدّین به شیخ موسی بیعت کرد و به سلوك راه خدای تعالی توجه نمود ، فلاجرم (۱) سبب عدم شهرت احادیث رتنبه آن وقفهٔ (۲) رتنبه باشد.

و آن اوراد(۳) که جناب سیادت جمع کرده است و به خواندن آن (۴) ترغیب نموده در یك وقت حضرت مصطفی صَلّی اللّهُ عَلَیْه وَسَلّم آن را در اوقات متفرقه خوانده است .

وَ قَالَ الْعُلَمَاء یَرحمهُمُ (۵) الله

أَلْبِدْعَةُ عَلَى خَمسةِ اَقسَامٍ وَ اجبَةٍ وَ مَنْدُوبَةٍ وَ مَحرَّمةٍ (ل)(۶) وَ مَكْرُوهَةٍ و مُبَاحَةٍ فَمنَ اَلْـوَاجِبَةِ تَعلّم أدلّه اَلْـمتُكلّمیْنَ للـردّ عَلَى اَلملاَحدَه (۷) و اَلْمُبْتَدعیْنَ (گ)(۸) وَ شبـهُ ذَلكَ (ب)(۹) وَ منَ المَندَوبة (۱۰) اداء اَلتّرَاوِیْحِ فِی اَلْجمَاعَةِ و تَصنْیفِ كُتُبِ العلْمِ وَ بنَاءِ اَلْمدَارِسِ وَ اَلْخوَانِق و الرّبَاط وَ غیْرَ ذلكَ وَ مِنَ اَلْمُبَاحَةِ اَلتَّبْسِیْطِ(۱۱) فِی اَلْوانِ الاطعمته وَ غَیْرِهَا وَ اَلْحَرَامُ وَ اَلْمكْرُوْهُ (۱۲) ظَاهِرَانِ.

وَ قَالَ مُحیِیُ الدّیْن النّوَوِی(۱۳) رَحِمَهُ اللّهُ(۱۴) فِی شَرْحِ صَحِیْحِ مُسْلِمٍ فِی قَوْلِهِ :

« كُلُّ بِدْعةٍ ضَلاَلَةٍ هذاَ عَامٌ مَخصُوْصٌ وَ اَلْمرَادُ بِهِ غَالِبُ اَلْبِدْعِ (۱۵) »

پس اکثر بدع (۱۶) ضلالت باشد بدان وجه که مداومت هر (۱۷) بدعت منتج ضلالت (آ : برگ ۶۶ ب) گردد(۱۸) قَالَ النَّبِیُّ(۱۹) صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ وَسَلَّم :

« مَنْ فَارَقَ (۲۰) ذَنْباً فَارِقَ نُوْراً لَنْ یَعُوْدُ إِلَیْهِ اَبَداً (۲۱) »

۱- ل : ندارد. ۲- ن : وقفیه (به جای وقفه).

۳- ل ، ن : این مراد از اوراد ، اوراد فتحیه می باشد رك به : نگارشات همدانی . گ : آن (به جای این). ص . صد و شصت و یك .

۴- گ ، ب : ندارد. ۵- ب : رحمته ، گ : رحمتهم .

۶- ل : برگ ۴۶ ب. ۷- آ ، ن : الملحدة ، ل : الملة .

۸- گ : ص ۴۳۳. ۹- ب : برگ ۵۹ الف.

۱۰- ل : المندوبته. ۱۱- ل : التسیط. ۱۲- گ : والمكروهة .

۱۳- آ، ل، ن : النواوی محیی الدین ابو زكریا یحیی ابن شرف النووی متوفی ۶۷۶ هجری/۱۲۷۶ میلادی ، قاموس الاعلام ، ج ۹ ، ص ۱۸۴.

۱۴- آ ، ب : ندارد . ۱۵- ل : البدعته . ۱۶- گ : بدعت . ۱۷- ب : در . ۱۸- گ : باشد .

۱۹- آ : قَالَ النبی عَلَیْه السّلام .

ل : قَالَ صَلّی الله عَلَیْهِ وَسَلّم ، ن : قَالَ علیه السّلام .

۲۰- گ : قارب .

۲۱- ب : حاشیه برگ ۵۹ الف یعنی هر که از او گناهی صادر شود نوری از او جدا شده که هرگز باز نگردد آن نور سوی او .

لاجرم از صحبت اهل بدعت احتراز واجب باشد قَالَ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّم :

« مَنْ اَهانَ صَاحِبَ بِدْعَةٍ آمَنَهُ اللّٰهُ يَوْمَ الْفَزَعِ الْاكْبَرِ وَ مَنْ لانَ لَهُ بِكَلِمَةٍ اَوْ لَقِيَهُ بِبَشَرٍ فَقَد اسْتِخَنَّا(۱) مَا(۲) أَنْزَلَ اللّٰهُ بِكَلِمَةٍ (۳) عَلَى مُحَمَّدٍ (۴) ».

و اگر کسی مبتلا شود به صحبت اقوام مختلفه باید که مستعمل رفق باشد به جمیع خلایق زیرا که حضرت مصطفی صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّم ردای مبارك خود را برای(۵) اهل دنیا بسط کرده است (ن)(۶) و به یقین بداند که رعایت لین (۷) و سهولت موجب نجات است ، قَالَ النَّبِيُّ(۸) صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّم :

« أَتَدْرُونَ عَلَـى مَنْ حُرِّمَتِ(۹) النَّارَ ؟ قَالُوا : اَللّٰهُ وَ رَسُولُهُ أَعْلَمُ فَقَالَ عَلَى الْهَيِّنِ(۱۰) اللَّيِّنِ(۱۱) السَّهْلِ اتقریب(۱۲) . (الاعتدال).

وَ قَالَ النَّبِيُّ(۱۳) صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّم :

«إِنَّ اللّٰهَ يُحِبُّ(۱۴) السَّهْلَ الطَّلْقَ »

وَ قَالَ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّم :

خَالِفُ الْفَاجِرِ مُخَالَفَةً خَالِصُ الْمُؤْمِنِ مُخَالَصَةً وَ دِيْنَكَ لاَ تـسلمه (ب)(۱۵) لأَحَدٍ(گ)(۱۶).

و هر که با وی بدی کند به آن کس در مکافات(۱۷) به نیکی پیش آید . قَالَ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّم :

« اَلْمُؤْمِنُ لاَ يَحْقِدُ وَ لاَ يَحْسُدُ وَ يُكَافِي السَّيِّئَةَ بِالْحَسَنَةِ (۱۸) »

۱- آ ، ن ، گ : استخف . ۲- گ : بما . ۳- آ ، ن : ندارد. ۴- از ب : حاشیه برگ ۵۹ الف.
یعنی هر که اهانت کند صاحب بدعتی را ایمن گرداند وُرا حق تعالی در روز قیامت از هول و سخن نرم کرد به او یا ملاقی او شد به چرده شیرین گوی که خم داد آنکه فرد آمد حضرت حق بر محمّد(ص) رك بـه : سیوطی ، اللئالی المصنوعه ، ج۱، ص ۱۳۵ این حدیث را موضوع گفته .

۵- ن : بعضی . گ : از برای . ۶- برگ ۱۱۷ الف .

۷- ل : ندارد . ۸- در ب ، ن ، ل، گ : ندارد . ۹- ل : جهت . ن : حرمت ۱۰- آ : ندارد .

۱۱- ل : الین .

۱۲- ب : از حاشیه برگ ۵۹ الف یعنی در می یابید شما که بر کیست که حرام گردانیده است آتش دوزخ ؟ صحابه گفتند : خدا و رسول داناترند ، بعده رسول فرمودند که حرام است بر مردان که سهولت ورزید قریب به اعتدال . گ : اتقرب. ۱۳- گ ، ن : و قال (بجای قال النبی). ۱۴- آ، ل : یحب ، ن : محب . ۱۵- ب : برگ ۵۹ الف . ۱۶- گ : ص ۴۳۴. ۱۷- گ : « در مکافات » ندارد .

۱۸- ب : حاشیه برگ ۵۹ ب . یعنی مؤمن آن است که حقد و حسد نورزد و مکافات بدی از نیکویی کند فرد :

هرگز حسد نبردم بر منصبی و مالی   زیرا بدانکه باشد با دلبری وصالی

قب : حکم الجعفریه ، ص ۳۶.

در آخر آن (۱) مجلس دهش (۲) جناب سیادت فرمود که (ل) (۳) مصلحت آن است که (آ : برگ ۶۷ الف) بعد از عید رمضان به افاضهٔ علمی اشتغال باشد که اگر(۴) خدای خواهد زیرا که اربعین (۵) دیگر اختیار کرده شد میسر گردد اِنْ شآءَ اللّٰهُ تَعَالَی (۶).

و چون این فقیر در عید رمضان به جمال سیادت مسرور آمد (۷) و التماس (۸) بیعت نیز نمود ، فرمود که تو مَعْلُولی ملازم (۸) باب (۹) فقر نتوانی بود (۱۰) و لیکن چون این فقیر در التماس مخلص بود به اجابت قرین آمد(۱۱) و امّا بیعت نیز موعود(۱۲) گشت تا حضرت سیادت باز آید از موضع زمستانی که به التماس اخی حاجی(۱۳) رفته بود .

و چون باز آمد به معمور جدید اخی حاجی(۱۴) و روزی چند اقامت نمود ، در شبی این فقیر بیعت کرد و در حالت بیعت چون یك دست این فقیر گرفت ، درمیان آن دو دست کبیر نور ولایت آن جناب لمیع دیده شد که در همگی آن (۱۵) خانه مَمْلو گشت ، پس حیرت حاصل آمد از آن نور لمیع عجیب و دستار از سر برداشته شد بلا علم و لا خبر بالمقراض و ما غبر (۱۶).

و چون تحیّر(۱۷) زایل(۱۸) گشت دستار قطع (۱۹) کرده آمد(۲۰) و آن قطعه(۲۱) را به حضرت(۲۲) سیادت عرضه داشته(۲۳) آمد(۲۴) تا پای تابه(۲۵) سازد ، فرمود که رویمال شود نه پای تابه و در هنگام (۲۶) دیگر از برادرم حق گوی رحمة اللّه عَلَیْهِ (۲۷) پرسیدم

۱- گ ، ل : ندارد . ۲- گ : ندارد .
۳- ل : برگ ۴۷ الف. ۴- ب : که اگر (بجای اگر).
۵- گ : اربعینی . ۶- گ : اربعینی .
۷- ن : ندارد . ۸- گ : ندارد. ن : ملازمت ، ل، گ : ندارد .
۹- گ ، ل : تاب . ۱۰- گ ، ل : آورد، ن : ندارد .
۱۱- ب ، ل ، ن : ندارد . ۱۲- آ : بود گشت و تصحیح از روی ب ، ن .
۱۳- آ : حاجی اخی . ۱۴- گ : ندارد
۱۵- آ، ن ، ل : ندارد و زیادت از روی ب . ۱۶- ل : ندارد ، گ : با غیر .
۱۷- ن : آن تحیر . ۱۸- گ ، ل : نازل .
۱۹- گ ، ن : قطعه کرد ، ل : را قطعه قطعه. ۲۰- ل : کرد .
۲۱- گ ، ل ، قطعه ها . ۲۲- ل ، بر جناب سیادت
۲۳- آ : کرده . ۲۴- در ب حذف است .
۲۵- جامه سطبر که به چند تای مسافران برپای پیچند دفع سرمایا چستی و چالاکی رفتار را (لغت نامه دهخدا) .
۲۶- گ : هنگامی .
۲۷- گ : ندارد .

که مقراض (آ : برگ ۶۷ ب) به کار برد (ب)(۱) یانی تبسم کرد و گفت : آری از ناصیه گرفت چند تاری ، و از برادرم حق گوی سؤال کردم که(گ)(۲) در این دو(۳) وقت که من نور ولایت جناب سیادت دیدم تو نیز دیدی ؟ گفت : نی (۴).

نظم (۵)

نفحه آمد مر شما را دید و رفت   هر کرا می خواست جان بخشید و رفت (۶)

و در ضَحْوهٔ (۷) لیلهٔ بیعت سفر بدخشان اختیار کرد و فرمود که چون از این سفر به خطهٔ مبارکهٔ ختلان(۸) باز آیم به افاضهٔ علمی اشتغال نمایم اِنْ شَآءَ اللّه اللّطیف و چون اندك مسافتی(۹) تشییع کردم گفت : در همین موضع باید ایستادن ، لاجرم زود تَوَقُّف کردم و حال آنکه در خاطر داشتم که از جناب سیادت(۱۰) (ل)(۱۱) بپرسم که « دعای سیفی .... از حضرت مصطفی(ص) منقول هست یا نی ؟ لاجرم (۱۲) ضمیر گرفتم اگرچه ترك ادب بود و در باطن خود گفتم باید که(۱۳) این داعیه به صحت مقرون گردد .

و روز(۱۴) دیگر برهان الدّین که حال (از رجال) الهی(۱۵) باشد ، آمد و تقریر کرد که وی را در دامن کوه (۱۶) توز قرغان (۱۷) به جناب سیادت ملاقات شد(۱۸) فرمود که

۱- ب : برگ ۶۰ الف.   ۲- گ : ص ۴۳۵.

۳- آ : ندارد .

۴- گ : « قر فراوان حال در تعجب بماندم » در حاشیه آمده .

۵- ب : فرد.   ۶- ل : مثنوی مولوی ،ص ۵۴.

۷- آ : صحوه .

۸- گ : باز آیم به خطهٔ مبارکهٔ ختلان .

۹- گ : مسافت .   ۱۰- ل : سیادت مآب .

۱۱- ل : برگ ۴۷ ب .   ۱۲- آ : ندارد.

۱۳- گ : که باید که .

۱۴- گ، ل : روزی .

۱۵- ب ، ل : حال اللّهی ، معلوم نشد کیست . ولی علی الهی فرقه ای است از شیعیان غالی رك به :
EI. Vol.I.
Fase: 7 S.392

۱۶- در ل ، ن : ندارد.

17- Tash Kurghan:(Balkh). The Times Survey of the World. Encyclopaedia of Britannica. William Moorcraft: Travels in Ladakh and Kashmir.

۱۸- ن : رسیدم و از زبان مبالش شنیدم گ : شده فرموده.

امشب ما باید بودن (۱) لاجرم اجابت کردم و به سعادت جناب سیادت در قریهٔ توز قرغان آن شب (۲) (آ : برگ ۶۸ الف) بودم و آن روز(۳) که اجابت نمود (۴) اشارت فرمود که :

نور الدّین را بگوی که « حرزیمانی » که دعای سیفی(۵) نامند(۶) از حضرت مصطفی صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّم (۷) منقول است باید که (ن)(۸) بخواند که در خواندن (۹) آن خاصیت بسیار است .

پس دعای سیفی حاصل کردم و می خواندم امّا حفظ دعای سیفی موقوف می بود(۱۰) تا بار دیگر(۱۱) (ب)(۱۲) به جناب سیادت رسیدم و از زبان مبارکش شنیدم آنگاه یاد گرفتم.

و در وقت (۱۳) دیگر جناب سیادت فرمود که اگرچه در هر وقت (۱۴) خوانده شود خاصیت(۱۵) کثیره و نفحات کثیره باشد امّا بَیْنَ الصبحین خواندن اولی بُوَد زیرا که آثارش در این وقت اَقْوی باشد.

و در بدخشان روزی خدمت شیخ مُحَمَّد عرب رحمة اللّٰه عَلَیْهِ (۱۶) عرضه داشت به جناب سیادت که یا امیر(۱۷) من شنیده ام که هر که «حرزیمانی» را هزار بار بخواند به شرط آنکه در(۱۸) اوّل و آخر صدقه بدهد جمیع امور دینی(۱۹) و دنیاوی (۲۰) او را حق تعالی کفایت

۱- گ : ب ، ل، ن : بود . ۲-آ ، ب : امشب و تصحیح از روی ن ، ل .
۳- گ : آ ، ب ، ل : امروز . ۴- ل : داد ، گ : اجازت داد.
۵- ب: دعای سیفی که حرزیمانی است دعای سیفی معه ترجمه فارسی و ادعیه دیگر منسوب به حضرت علی سنهٔ کتاب ۱۲۲۹ هجری ، خوشخط مطلا بقلم میرزا طاهر شیرازی کاغذ خان بالغ مجدول به جدول طلا اسماء ادعیه به آب زر نوشته و بین السطور فارسی ترجمه ، صفحات ۱۲۰، نسخه خطی متعلق به کتابخانهٔ آصفیه ، فهرست کتابخانهٔ آصفیه سرکار عالی ، ج اوّل، ص ۶ ، شماره ۶۲. الحرزالیمانی المشهور بالدعاء سیفی المنسوب إلی امیر المؤمنین عمد الیه اخذ من کتاب سفینة بی قرینة الذریعه الی تصانیف الشیعه ، محمّد محسن آغا بزرگ طهرانی . الجزء ۶ ، ص ۳۹۴ . شماره ۲۴۴۸، نیز رك به : سید وزیر الدّین حسین : حرز المؤمنین لامان الخالفین ، دهلی ، ۱۹۱۵م ، صص ۱۰۹-۱۱۶. کتاب الدعوات ، برگ ۶۷ ب - ۷۵ الف. نسخهٔ خطی متعلق به کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب ، لاهور ، شماره AA-2 C-IV-9 ۶- گ ، ل : است . ۷- آ ، ب ، ن : ندارد . ۸- ن : ۱۱۴ الف .
۹- ن : خاندان (به جای خواندن) . ۱۰- گ : بود .
۱۱- گ ، ل : باز. ۱۲- ب : برگ ۶۰ ب .
۱۳- ل : وقتی. ۱۴- گ ، ل : هر وقت که
۱۵- ب : خاصیّات .۱۶- معلوم نشد کیست .
۱۷- ب : امیر المؤمنین (بجای امیر). ۱۸- آ : ندارد . ۱۹- آ : دین ، گ : حاجات دینی.
۲۰- گ ، ل ، ن : دنیائی (بجای دینوی).

نماید(۱) ، حضرت سیادت فرمود (۲) اگر چهل بار بخواند هم کفایت نماید و لیکن مخلصانه باید خواندن (۳) .

ای دوست بدانکه در ایام صحبت با نزاهت (۴) جناب سیادت هر چه در خاطرم آمدی (آ : برگ ۶۸ ب) آن را بر من آشکارا کردی(۵) و اگر مصلحت اظهار آن نبودی به اشارت تنبیه نمودی تا روزی به خاطرم (۶) آمد که (۷) واقعهٔ دست داده است باید سؤال کردن تا چه فرماید حالانکه مرضی داشت در آن وقت که از (۸) اندراب (۹) رجوع کرد (ل)(۱۰) به سبب مرض و خدمت خواجه عبدالله (۱۱)رَحمَةُ اللهِ عَلَیْهِ (۱۲) و برادرم (۱۳) قوام الدین(۱۴) و مولانا محمّد سرای ایسنی(۱۵) نیز در خدمت(۱۶) سیادت حاضر بودند و از خانهٔ قاضی حسن(۱۷) که به نزدیك پُل بَنْدك(۱۸) بود بیرون آمده بودند .

۱- گ : گرداند(بجای نماید). ۲- آ : فرمودند ، گ : که اگر .

۳- ل : خواند . ۴- آ، گ ، ل ، ن : نزهت .

۵- ن : نمودی (بجای کردی). ۶- ن ، ل ، گ : در خاطرم (بجای به خاطرم).

۷- گ : که مرا. ۸- ل ، ن : ندارد .

۹- اندراب نام شهری است به سرحد خراسان و هندوستان (مدارالافاضل).

Encyclopaedia of Britannica Vol.II. Log.103.45, Lat:36."Between Ghazna and Balkh, the road which the Carvan enter Kabul" . Ain-i-Akbari.Vol.III. P.91.

"Situated at the base of the main ridge of the Hindu, Barthold:Turkistan Down to the Mongol Invasion .p.67.

۱۰- ل : برگ ۴۸ الف.

۱۱- خواجه عبدالله رکن الدّین شیرازی ، مستورات برگ ۳۶۹ ب.
(امیر عبدالله شیرازی . براؤن : تاریخ ادبیّات ایران ، ج ۳، ص ۸ .
(در ضمن ذکر مثنوی انیس العارفین).

۱۲- گ ، ل : ندارد .

۱۳- آ : برادر (بجای برادرم).

۱۴- شیخ محمّد قوام الدّین بدخشی که یکی از مریدان سید علی همدانی بود و در مسافرت آخرین نیز به خدمت سید بود رك به : مستورات برگ ۳۸۵ ب ، ۱۹ الف ، ۳۲ الف ، ۳ ب . خزینة الاصفیاء ، ج ۲، واقعات کشمیر اعظم برگ .

۱۵- محتملاً همین شیخ محمّد سر البشی که از صلحا و بلغای وقت بود (واقعات کشمیر اعظم ، برگ ۳۶ الف). ۱۶- ب : خدمت .

۱۷- معلوم نشد کیست .

۱۸- گ : بند که .

و گفتند که امشب (۱) به نزدیك کبوتر خانهٔ قاضی حسن باشیدند (۲) و خدمت (ب)(۳) امیر طوطی(۴) نیز تا آنجا به خدمت سیادت آمده بود(۵) ، آمد و چند کبوتر(۶) گرفت و به خدمت سیادت آورد و خدمت سیادت فرمود که :

باید که ترك عبادت نکنی .

واو قبول کرد و من هم به استقبال جناب (گ)(۷) سیادت رفته بودم و آن واقعه دیده، لاجرم چون پرسیدم به اشارت تنبیه فرمود و لیکن بلاهت حجاب شد و متنبه نگشتم و می خواستم که بار دیگر از جناب (۸) سیادت بپرسم(۹) که در غضب شد و فرمود که از این خانه بیرون (۱۰) رو والاّ(۱۱) به عصا سرت را پاره سازم ، و چون خواجه عبدالله رحمة الله(۱۲) این (۱۳) شدّت (آ: برگ ۶۹ الف) غضب را مشاهده کرد دست مرا بگرفت و بیرون آورد و سؤال کرد که تو سخنی باری به زبان(۱۴) نگفتی امّا بگوی که در خاطر چه داشتی ؟ و چون خواستم که در تقریر آن در آیم(۱۵) حضرت سیادت آواز داد(۱۶) که در خانه باز در آیید(۱۷) ، پس چون باز آمدیم (۱۸) فرمود که ما از ابلهی وی گاه گاه در تشویش(۱۹) می شویم ، خدمت خواجه گفت(۲۰) که (۲۱) آن چه بود که ما ندانستیم(۲۲) و فرمود که :

او را واقعه ای از مقام صفاوت نفس دست(۲۳) داده است و لیکن او (۲۴) تصور می کند که آن امر (۲۵) عظیم است از برای آنکه کار نکرده است و عجایب راه خدای(۲۶) تعالی

۱- گ :«و گفتند که امشب » ندارد. ۲- ب : باشند .
۳- ب : برگ ۶۰ ب. ۴- معلوم نشد کیست ؟ .
۵- گ ، ن : آمد . ۶- کبوتری .
۷- گ : ص ۴۳۷. ۸- گ، ل ، ن : حضرت .
۹- ب : و من هم استقبال جناب سیادت بپرسم . (بجای و من هم به استقبال جناب سیادت رفته بودم و آن واقعه دیده ....).
۱۰- آ ، ب : بدر . ۱۱- ن : اگر .
۱۲- گ ، ل : علیه الرحمه . ۱۳- ل : آن .
۱۴- ب : به زبان باری ، ن ، ل : خدمت . ۱۵- آ : در آیم که . ۱۶- ب : فرمود .
۱۷- آ : تا در خانه باز در آیند . ب : باز در خانه در آید، ل : به خانه باز بیاید . گ : باز آیید.
۱۸- آ : آمدیم ، ل : رفتیم .
۱۹- ب : او . ۲۰- گ ، ب : فرمود . ۲۱- ن : ندارد .
۲۲- ل : از خدمت خواجه گفت ... ندانستیم ، گ : « که آگه بود که ما ندانستیم » و « خدمت خواجه تا ندانستیم » در حاشیه آمده.
۲۳- آ : ندارد . ۲۴- ب : ندارد .
۲۵- گ ، ل : امری . ۲۶- ل : ندارد.

ندیده (۱) و حق تعالی باشد که او را دست گیرد که تا عجایب راه (۲) مشاهده نماید که حرص دارد امّا مَعلُول است ، و خدمت خواجه از آنجا که وجود مبارکش خلاصه نتایج اهل اخلاص بود فرمود که ما را یقین است که دعای جناب سیادت مُتَسجاب خواهد بود .

و خدمت خواجه روزی در بدخشان این فقیر را اشارت فرمود که از حضرت امیر(۳) (ن)(۴) سؤال باید (ب)(۵) کردن(۶) که غَضُوب چرا باشد با آنکه از کُمَّل اهل طریقت است ؟ و چون نماز خفتن ادا کرده شد (۷) و بر عادت مبارکه (۸) هر شب جناب سیادت (گ)(۹) این فقیر را طلب نمود ، سؤال(۱۰) خواجه (آ : برگ ۶۹ب) به خاطرم (۱۱) آمد و چون در حجرهٔ مسجد به صحبت شریف در آمدم(۱۲) و به دو زانوی ادب بنشستم ، حضرت سیادت این فقیر را طلب نمود(۱۳) پیشتر از سؤال تَبَسُّم نمود و فرمود که :

اگرچه ما را غضبی می باشد امّا غضب ما رحمت است (۱۴) بر مغضوب علیه زیرا که در اوایل سلوك ما را در هر دو شنبه(۱۵) به حضرت مصطفی صَلَّی اللّٰه عَلَیْه وَسَلَّم صحبت (۱۶) خاصه می بود و از غضب خود ملالی(۱۷) در خاطر (۱۸) می آمد ، لاجرم حضرت مصطفی صلوت اللّٰه فرمود که :

ملول مشو که غضب تو رحمت است .

پس غضب ما موجب رحمت و ترقی باشد ، و چون این هدایه(۱۹) به خدمت خواجه رسانیدم ، خواجه فرمود که اکنون مرا فرحی حاصل آمد(۲۰) که قیمتش از دو عالم افزون است .

۱- ب : ندارد .
۲- گ : راه را.
۳- گ : ن ، ل : سیادت (بجای امیر).
۴- ن : برگ ۱۱۴ ب.
۵- ب : برگ ۶۱ ب .
۶- گ : باید کرد .
۷- ل : برگ ۴۸ ب .
۸- ل : مبارکه .
۹- گ : ص ۴۳۸ .
۱۰- گ : سؤال خواجه .
۱۱- آ : به خاطر ، ب : در خاطرم .
۱۲- ب : ندارد .
۱۳- ل : ندارد . گ : « این فقیر را طلب نمود » ندارد.
۱۴- آ : رحمت .
۱۵- ب ، گ : دو شنبهی ، گ : دو شخصی ما را .
۱۶- گ : صحبتی .
۱۷- آ : ملاتی ، گ : ملالتی .
۱۸- ل، گ : خاطرم .
۱۹- ب : هدیّه ، ل : هدیه ، گ : هدیه را
۲۰- ل ، ب : آید.

و در ایام صحبت شریفش تحقیق شده است که مکسور آن جناب مجبور(۱) است زیرا که غضب او سبب ترقی می بود(۲) و سرّ این سعادت آن است که حضرت (۳) سیادت مجلای (۴) جمال و جلال ذات آمده بود و در این حدیث به آن سرّ اشارت است قَالَ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّم :

« خِیَارُ اُمَّتِی احدَاءُ هَا اَلّذِیْنَ إذَا غَضَبُو رَجَعُوا(۵) »

و جناب سیادت در « ذخیره » (۶) آورده است که (ب) (۷) در بعضی اخبار آمده است که (۸):

کَانَ رَسُولَ اللّه (آ : برگ ۷۰ الف) صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّم :

«یَغْضَبُ حَتَّی تَحسرَّ عَیْنَاهُ وَ وجنتَاهُ (۹-۱۰) وَ یَقُولُ(۱۱) اَللّٰهُمَّ اَنَا بَشَرٌ اَغضَبَ کَمَا یَغْضَبُ اَلْبَشَرُ (۱۲) فَاَیّمَا مُسْلِمٍ سَبَّبَعه (۱۳) اَوْ لعنتُهُ اَوْ ضَرَبْتُهُ فَاجْعَلْهَا مِنّیْ صَلوة (۱۴)»

و هم در « ذخیره » آورده است که امام محقق (گ)(۱۵) سابق جعفر(۱۶) صادق را عَلَیْهِ و عَلَی آبائـه السَّلام گفتند « انَّ فِیْكَ کُلُّ فَضِیْلَةٍ الاَّ اِنَّكَ بِمستَکبِرٌ (۱۷) » قَالَ لسْتُ بِمُتکبِرٍ وَ لِکنُ کِبْرِیَاءُ اَلْحَقِ قَامَ مِنِّیْ مَقَامَ التَّکبرِ (۱۸) .

۱- ب : محصور مجبور . ۲- گ : می بود .
۳- گ : جناب . ۴- ل : جناب . ۵- از حاشیه ب برگ ۶۱ ب.
یعنی بهترین امت بدان امّت من اند که چون غضب کنند فرود آیند از آن غضب. احیاء علوم الدین ، ج ۳، ص ۱۶۵ ، خیر امتی احداء ها ، کنز العمال ، ج ۲، ص ۲۸.روضة الفردوس همدانی برگ ۳۵۰ ب ، ذخیرة الملوك ، ص ۲۵۱ . یعنی بهترین امت من تیز طبعان اند آنها که غضب کنند و زود باز آیند .
۶- ذخیرة الملوك تصنیف سیّد علی همدانی . گ : در کتاب ذخیرة الملوك .
۷- ب : برگ ۶۲ الف. ۸- آ ، ب ، ن : ندارد. ۹- آ : وحتاه .
۱۰- غزالی : احیاء علوم الدّین ، ج ۳، ص ۱۶۷ (حدیث کان صَلَّی اللّه عَلَیْهِ وَسَلَّم ، مسلم).
۱۱- ب : و کان یقول ، ل : یقول . ۱۲- احمد بن حنبل الجزء ۱۳ حدیث : ۷۳۰۹.
۱۳- ب : سبته .
۱۴- ب : حاشیه برگ ۶۲ الف یعنی حضرت رسالت به غضب می افتند تا به حیثیبی که چشم و رخسار مبارکش سرخ می شدی و گفتی که ای بار خدایا من غضب می کنم چنانك بشر غضب می کند پس هر مسلمی را که بد می گویم یا لعنت می کنم یا می زنم نسبت به او به گردان بگردانیم خود اینها از من دعای قب : مسلم ، ج ۴ ، ص ۲۰۰۸. ۱۵- گ : ص ۴۳۹.
۱۶- گ : « جعفر صادق علیه و علی ابایه السلام را گفتند که » :
۱۷- ب ، ل : متکبر (بجای بمتکبر).
۱۸- ب : حاشیه برگ ۶۲ الف یعنی به درستی در تو همه فضیلت هاست و گر همین که متکبری بعده فرمودند که نیستم من متکبر و لیکن کبریای حق ایستاده است از من به جای تکبر.

یعنی طایفه ای که اخلاق نفسانی را در مقام فنا در بازند و خانهٔ وجود را از صفات بشریت بپردازند و خاشاك هستی را در زاویهٔ نابود اندازند هر آینه مقبولان را بعد از تَجَرُّع (۱) مرارت (۲) فنا شربت بقا چشانند (۳) در(۴) بارگاه لقا بعضی را لباس حلم و حیاء پوشانند (۵) و جمعی را (ل)(۶) به خلعت تَعزّز و کبریا مخصوص گردانند ، پس چون در مقام صحو (۷) آثار آن صفات را در وجود عزیز ایشان به ظهور رسانند « عَوام (۸) كَالْانعَام آن را (۹) از ایشان تکبر نامند(۱۰) .

امّا عارف محقق می دانند که آن تَعَزّز بحق و تجلّی سلطنت کبریاء مطلق است که در ابدان زکیه (۱۱) و اجسام طاهرهٔ (۱۲) ایشان به ظهور می رسد (۱۳) نه ایشان را نزد خود مقداری و نه با ردّ و قبول خلق آرامی(۱۴) و قراری و نه در ظهور (آ : برگ ۷۱ ب) آن صفات اختیاری بل « یَفعلُ اللهُ مَا یَشَآءُ(۱۵) وَ یَحکُمَ مَا یُرِیْدُ(۱۶) ».

و آنکه باب مدینهٔ علم ، و منبع کرم و حلم ، شاهباز فضای(۱۷) ازلی(۱۸) امیر المؤمنین علی کَرَم اللّه وَجهه (۱۹) فرمود که :

«مَا اَحْسَنَ تَواضعُ الغَنيّ فِي مَجْلسِ الْفقَرَاءِ رَغْبَةً فِي ثَوَابِ اللّه تَعَالی وَ اَحْسَنُ مِنْ ذلِكَ تِيهُ الفُقَرَاءِ عَلَی الاَغْنِيَاءِ ثِقَةً باللّه تَعَالی(۲۰) »

۱- تجرّع جرعه ، جرعه خوردن (لغت نامه دهخدا).
۲- سید علی همدانی : ذخیرة الملوك ، باب دهم ، ص ۲۳۱ مرادات .
۳- ب : جشانند ، سید علی همدانی : ذخیرة الملوك ، ص ۲۳۱ چشهانیدند .
۴- ایضاً ذخیرة الملوك : به . ۵- ایضاً : ذخیرة الملوك ، ص ۲۳۱ : پوشانیدند .
۶- ل : برگ ۴۹ الف . ۷- ایضاً : ذخیرة الملوك ، ص ۲۳۱ محو .
۸- ایضاً : ذخیرة الملوك ، ص ۲۳۱ عام . گ : عام .
۹- ایضاً : ذخیرة الملوك ، ص ۲۳۱ آن معنی را . ۱۰- آ ، ل : دانند .
۱۱- گ : زاکیه . ۱۲- ب :ظاهره . ۱۳- گ : می رسانند . ۱۴- گ : آرام .
۱۵- قرآن مجید:۱۴(سوره ابراهیم):۲۷. ۱۶- انّ اللّه یحکم ما یرید قرآن مجید۵(سوره المآئدة):۱.
۱۷- ل : فضا . ۱۸- ب برگ ۶۲ ب. ۱۹- گ ، ل : علیه السّلام .
۲۰- ب : از حاشیه برگ ۶۳ ب یعنی خوب است فروتنی غنی در مجلس فقراء رغبت در ثواب و خوبتر از تکبر . فقراء در مجلس اغنیا از بهر ثقة قب : ابو طالب مکی: قوت القلوب ، ج ۳، ص ۷۸: قال الفتح بن شحرف رأیت علی بن ابی طالب فی النوم فقلت اتینی به حرف خیر، فقال ما احسن تواضع الاغنیاء الفقراء رجا ثواب اللّه و احسن من ذلك تیه الفقرا علی الاغنیاء ثقة باللّه . سید علی همدانی : ذخیرة الملوك ، ص ۲۳۱ چه نیکوست فروتنی کردن توانگر در صحبت درویشان از برای امید ثواب خدای عزّوجلّ و نیکوتر است از آن بزرگی کردن درویشان بر توانگران به جهت اعتماد ایشان به کرم خدای تعالی .

اشارت به آن معنی بود ، زیرا که تکبر اغنیا به سبب نخوت نفسانی و عوارض امور فانی باشد(۱) که آن تغیر الحق است و تکبر درویش عارف الله و بالله بود و این احسن احوال(گ)(۲) فقیر است زیرا (۳) که این دالست (۴) بر قوت یقین او و از اینجا بدانی که آنچه موجب نقصان عاقل است (۵) کمال عارف است (۶) .

و (۷) بعد از سه ماه از سفر (۸) بدخشان به خطهٔ مبارکه (۹) ختلان رجوع نمود(۱۰) و سه ماه دیگر(۱۱) به شرف وفای آن وعده تشریفات فرمود به حسب افاضهٔ اسرار از کتب اهل طریقت و انوار آن(۱۲) صحبت با رحمت ، آنگاه متوجه سفر ملك ختا(۱۳) گشت و حال آنکه مرا در بعضی از مسایل صوفیه قَدَّس الله اسرارهم ترددی(۱۴) می بود به سبب قصور فهم ، لاجرم آنرا (۱۵) به جناب سیادت عرضه کردم ، پس جناب سیادت فرمود که :

وقتی بیاید (۱۶) که آن مشکلات (آ : برگ ۷۱ الف) حل گردد و اضعاف آنچه بر من خواندی و از من شنیدی(۱۷) و فهم کردی نیز بر تولایح گردد زیرا که همّت این درویش به جانب تو مصروف می باشد(۱۸) فلاجرم سر بر قدمش نهادم از روی اخلاص و وداع کردم و چون مرا عقیده آن بود که نفس نفیس او (ل) (۱۹) از قبیل یقین است و به مطالعه مقروعات(۲۰) مشتغل شدم با ریاضت نفس بهم و حال آن بود که در زمان گذشته مدتی ریاضت کشیده بودم و بی نوایی خلق من شده بود (ب)(۲۱) لاجرم به اندك فرصت

۱- ایضاً : ذخیره الملوك ، ص ۲۳۱. بود. ۲- گ : ص ۴۴۰ .
۳- ایضاً ذخیرة الملوك : چه این معنی . ۴- آ : دانست (بجای دالست و تصحیح از روی ل ، ب .
۵- سید علی همدانی : ذخیرة الملوك ، ص ۲۳۱ جاهل غافل است . ب : ندارد . سید علی همدانی : ذخیرة الملوك ، ص ۲۳۱. مورث کمال کامل است .
۶- این همه عبارت از او هم در ذخیره است که امام محقق سابق جعفر صادق ... کمال عارف است از روی ذخیرة الملوك باب دهم ، ص ۲۳۱ به بعد چاپ ۱۳۲۱ هـ تألیف سید علی همدانی نقل کرده شده .
۷- گ ، ل : و چون .
۸- گ : سفر اوّل . ۹- گ : مبارك .
۱۰- آ : ندارد ، فقط «د » نوشته . ۱۱- گ : دیگر در ختلان .
۱۲- گ ، ل : از ۱۳- گ : آ ، ل : خطای .
۱۴- ل : تردد. ۱۵- ل : ندارد . گ : آن را به جناب سیادت .
۱۶- گ ، ل : آید . ۱۷- گ : شنودی .
۱۸- ب : مصروف است .
۱۹- ل، برگ ۴۹ ب .
۲۰- ب ، ل : مقردات ، گ ، ن : مقرواست . مقروء خوانده شد، (فرهنگ آنندراج).
۲۱- ب : برگ ۶۳ الف.

گشاد بسیار در من پدید آمد و آن مشکلات حل گشت و اضعاف آن لایح شد و می شود تا اکنون (۱) به برکت آن نفس.

نظم (۲)

هر که یابد چشم دل را کحل پیر　　صاف گردد چشم جانش حق پذیر

و چون از سفر ملك ختا(۳) باز آمد به خطهٔ مبارکهٔ ختلان این فقیر (گ)(۴) رفته کوچ (۵) به ولایت روستا (۶) آمده (۷) بود پس آفتاب جناب سیادت نیز از مشرق سعادت (۸) ولایت روستا طلوع نمود و حضرت با رفعت (۹) شاه شیخ محمّد جعله (۱۰) الله محمدا(۱۱) کمایسمی(۱۲) به محمد به نور صحبت جناب سیادت منور آمد و باز دیار نور به شرف توبه مشرف گشت و به اقصی (آ : برگ ۷۱ ب) انعایات (۱۳) الاکرام به تجمیل (۱۴) و انعام و تبذیل(۱۵) پادشاهانه نمود (۱۶) جزاه الله تعالی خیراً.

و بعد از صحبت مکرره به حضرت شاه (۱۷) جناب سیادت فرمود که به صحبت شاه برو گاه گاه لاجرم تا امروز آن را می دارم نگاه به حضرت آن پادشاه و حضرت (۱۸) سیادت فرمود که شیخ محمد شاه دنیا و آخرت است و در هنگام (۱۹) دیگر فرمود که :

زود باشد که مملکت بدخشان به شیخ (۲۰) محمّد باز گردد.

۱- ل : ندارد .　　۲- ب : فرد (به جای نظم) گ ، ل : بیت .

۳- گ، ل : خطا بجای ملك ختا .　　۴- گ : ص ۴۴۱.

۵- ب : کوج .

۶- روستا که در بعضی کتب روستاق نوشته شد قصبه ای است در بدخشان رك .

Barthold : Turkistan: Down to the Mongol Invasion

Imperial Ghazetter of India Vol.XXV.P.81

۷- گ ، ل : رفته .　　۸- آ ، ب : ندارد .

۹- گ ، ل : جناب .

۱۰- آ : جعل .　　۱۱- گ ، ل : محمودا .

۱۲- ل : سمی .　　۱۳- گ : انعایة .

۱۴- آ ، ب ، ن به تجبیل، نیکو کردن (لغت نامه دهخدا).

۱۵- گ : تبذیل .

۱۶- گ : بنمود .

۱۷- آ : ندارد ، ل : به شاه .

۱۸- ل : جناب .

۱۹- ل : هنگام .　　۲۰- ل : به شاه .

و بعد از فوت (۱) بهرام شاه کشیمی(۲) رحمة الله در طریق زیارت بیت الله (۳) مملکت بدخشان به تمامی(۴) بازگشت به حضرت آن شاه (۵).

« در مدتی که خواست حضرة (۶) الله جناب سیادت وقتی (۷) فرمود که شیخ محی الدّین شمس الدین (۸) قدس الله سره (۹) در بعضی از مصنفات خود ذکر کرده است که وقتی(ب)(۱۰) هفتاد روز چیزی نخوردم،پس این درویش نیز خود را آزمود. بنا به ناخوردن و صد و هفتاد روز چیزی نخوردم (۱۱) و اگر چیزی خوردن سنّت نبودی در باقی عمر این

۱- ب : قوت .

۲- بهرامشاه الخوشی ، حیدر بخشی : مستورات (۳۷۰ الف) کیسکی از بهرامشاه الخوشی که یکی از خلفای آن جناب بود و پادشاه تمام بدخشان بود ، می گفت که شبی شراب خورده بودم و درعالم مستی خواستم که کار بدی کنم، هر چند که سعی می کردم و نیتی پیدا می شد و مرا می گرفت ، چون به هوش آمدم ، تمام خدمتکاران خود را جمع کردم و گفتم که امشب مرا دست که گرفته است ، هیچ کس جواب نداد چون تمام ملوك و وزراء حاضر شدند از اینها نیز پرسیدم که من در عالم مستی بودم ، خواستم که خونی ناحق کنم، هر زمان دستی پیدا شد و ما را از آن کار باز می داشت و همه از این معنی متحیر شدند و از جواب عاجز آمدند و چون شب در واقعه دید (برگ ۳۷۰ ب) که خدمت میر سید علی همدانی حاضر شد ، فرمود که ای پادشاه مجازی گرچه در این ملك پادشاهی می کنی ، امّا فکر بر اصل کن که فردای قیامت شرمسار و سرنگون نشوی ، گفتم چون بیدار شدم از بستر خواب برخواستم و به خدمت شریف برفتم و تایب شدم و خواستم که ترك سلطنت بکنم ، آن جناب مانع شد ، بعد از آن سر در خدمت آن جناب نهادم ، هر چه فرمودند بجای آوردم . و هیچ کاری بی رخصت شیخ خود نکردم . گ : کشمی .

۳- آ : نیت (بجای بیت و تصحیح از روی ب) .

۴- ب : ندارد . ۵- گ ، ل : بدان شاه .

۶- گ ، ل : ندارد .

۷- آ ، ب ، ن : و حضرت سیادت در مدتی که خواست حضرة الله جناب سیادت وقتی فرمود. ل : در مدتی که خواست الله جناب سیادت وقتی فرمود . حضرة را به اسمای الهی هم استعمال نمایند (فرهنگ آنندراج) .

۸- ل : غربی -

شیخ محی الدین محمّد بن علی بن العربی قَدّس الله سره مصنفات بسیار دارد بیشتر در تصوف و نسبت خرقه وی به تصوف به یك واسطه به شیخ محی الدین عبدالقادر گیلانی قَدّس الله سرّه می رسد ، (ص ۶۳۵) و نسبت دیگر وی به خضر می رسد علیه السّلام به واسطهٔ ولد الشیخ رحمة الله علیه بمرسیة من بلاد اندلس لیلة الاثنین السابع عشر من رمضان سنة (۵۶۰) ستین و خمسمایه و تو فی لیلة الجمعة الثانیه و العشرین من شهر ربیع الآخر سنة (۶۳۸) ثمان و ثلثین و ستمائة به دمشق . جامی : نفحات الانس ، ص ۶۳۳ و اردو دائره معارف اسلامیه تحت اسم ابن عربی.زرکلی : قاموس الاعلام ، ج ۷، ص ۱۷۵. ۹- آ : ندارد .

۱۰- ب : برگ ۶۳ ب . ۱۱- گ : نخورد .

درویش چیزی نخوردی (۱)».

و حضرت (۲) سیادت فرمود که وقتی در دیار روم در مسجدی به نیت اقامت کرده بودم در فصل شتا و هوا بغایت سرد بود (ل)(۳) ناگاه شبی احتلام افتاد و نفس از غسل (آ : برگ ۷۲ الف) متکاسل آمد . پس غیرت کردم و بر نفس واجب گردانیدم به حسب نیت (گ)(۴) که تا چهل شب در آب یخ بسته غسل آرام (۵) و سنگ گرانی در مسجد بود ، برداشتم و بر سر آب یخ بر بسته رفتم و به آن سنگ یخ را بشکستم و غسل آوردم و حال آنکه از جامه جز خرقهٔ کهنه نداشتم و همچنین تا چهل روز هر شب آن سنگ را می بردم ، و یخ را می شکستم و غسل می آوردم (۶).

جناب سیادت فرمود که هفت سال (جز) کرته ای (۷) نپوشیدم و از طعام جز نان جو(۸) نخوردم و بعد از(ن)(۹) هفت سال بزرگی کرته خوبی و طعام لذیذی آورد(۱۰) و التماس نمود که این را قبول باید کردن که به اشارت حضرت مصطفی صَلَّی اللّٰه عَلَیْهِ وَسَلَّم آورده ام (۱۱) در جواب گفتم که بر این دعوی شاهد باید ، آن بزرگ تَبَسّم نمود فرمود که چگونه شاهد باید ؟(۱۲) گفتم همچنین که مرا نیز اشارت فرماید ، لاجرم گفت(۱۳) : ترا نیز توجه باید

۱- حیدر بخشی : مستورات برگ ۳۶۹ ب از نور الدّین جعفر بدخشی و از شیخ عبداللّٰه رکن الدّین شیرازی آنکه روزی از زبان مبارك شیخ نظام الدّین غوری شنیدم که حضرت شیخ عبدالرّحمن الاسفراینی قدّس سرّه در مکه در دو اربعین افطار نکردند، در خاطر گذشت که باری بآزمایم ، چون آزمودم یك صد و هفتاد روز احتیاج خوردن نشد.

۲- گ ، ب ، ل : جناب (بجای حضرت). ۳- ل : برگ ۵۰ الف.

۴- گ : ص ۴۴۲. ۵- آرام و گ : ارم .

۶- قب : مستورات برگ ۳۷۱ الف ، ب .

۷- ن : کورته (بجای کرته) ۵ : قب : حیدر بخشی : مستورات برگ ۴۱۲ ب نقل است که آن جناب سیادت به زبان مبارك فرمود که چهل سال در یك کرته به رنگ سیاه بود رقعه پاره ها که از مشایخ گرفته بودم بدو بدوخته ام و تا هنوز در بردارم و در این (برگ ۴۱۴ الف) چهل سال بغیر از نان جوین نیم پخته نخوردم ، روزی در نفس من خبر شده و گفت که گوشتی می خورم و در دل کردم که به یکی فرمایم تا پخته آرد ، ناگاه خواب در من غلبه کرد آن حدّ بزرگوار خود را دیدم که حاضر شد و به زبان مبارك فرمود : اعداء عدّوك نفسك التی بین جنبیك

چون بیدار شدم آن گوشت به سگ انداختم و دو سال از خانقاه بیرون نیامدم و نفس را در گوشمال گرفتم و هرگز محکوم او نشدم .

۸- آ ، ب ، ن : ندارد و زیادت از روی ل . ۹- ن : برگ ۱۱۶ الف .

۱۰- ب : کرته خوبی آورد و طعام لذیذی . ۱۱- آ ، ب ، ن : ندارد .

۱۲- گ ، ل ، ن : شاهدی (بجای شاهد باید) . ۱۳- گ ، ل : گفت ، ن : گفت لاجرم .

کردن(۱) و چون از آن صحبت(۲) فراغ (۳) حاصل آمد توجه کردم حضرت مصطفی را دیدم صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ وَسَلَّم(۴) تَبَسّم نمود و فرمود که آن التماس به اشارت من است لاجرم (۵) اجابت کردم .

نظم (۶) (ب)(۷)

هم (۸) ولی را ولی تواند دید مصطفی را علی تواند دید(۹)

جناب سیادت فرمود که (آ : برگ ۷۳ الف) وقتی در سفر بودم به خدمت شیخ محمود قدس اللّه سرّه حال آنکه خدمت شیخ با درویشان به روزه (۱۰) بودند و آب افطار شیخ را من برداشته بودم و (۱۱) چون از آن(۱۲) منزل که آب برداشته بودم شش فرسنگ راه برفتند(۱۳) و در اوّل وقت عصر به ادای (۱۴) عصر اشتغال نمودند ، درمیان نماز بودم که یکی از سفها همراه بودند(۱۵) از آن آب بخورد (گ)(۱۶) لاجرم آن بقیه (۱۷) را ریختم و باز سوی آن منزل که آب بود برفتم و آب گرفتم و به منزل(۱۸) بیوتتهٔ (۱۹) رسیدم در وقت افطار و شیخ بغایت حدید در من بدید و نفحهٔ (۲۰) تبسم نمود و در آن شب گشود بر من اسراری که هرگز نبود(۲۱) (ل)(۲۲) به اربعینات مرا در وجود به برکه نظر آن صاحب وجود (۲۳) .

۱- گ : کرد . ۲- گ : مجلس . ۳- آ ، ب ، ن : فارغ .
۴- آ ، ب : رسول ، گ ، ل : مصطفی صلوات اللّه علیه را دیدم . ۵- ن : ندارد.
۶- ب فرد . گ ، ل : بیت . ۷- ب : برگ ۶۴ الف. ۸- گ ، ل : چون ن : بس هم .
۹- این شعر سروده سید علی همدانی است رك به : رساله در معرفت سیرت و صورت انسان برگ ۱۸۰ ب . ۱۰- ن : با روزه . ۱۱- آ ، ل : ندارد . ۱۲- آ : ندارد .
۱۳- آ ،ب : حیدر بخشی :رسالهٔ مستورات برگ ۳۵۱ الف ، ب روزی حضرت شیخ (شرف الدّین محمود مزدقانی) در سفر بودند تمام مردم که همراه شیخ بودند ... مشکی که بر سر اسپ می بود آن را به دوش خود کرده بعد از نماز عصر به بیست و چهار فرسخ راه برفتم بر سر چاهی رسیدم نه ریسمان داشت و نه دلو، لاجرم حیران شده ماندم گفتم که بار خدایا از میان یاران این قدر راه آمدم که آب طهارت برای برادران دینی خود چطور برم ، الحال وقت نماز ...با این قدر مسافت راه آمده به چه رو روم ، چون این تضرّع کردم ، حضرت خضر پیدا شد گفت که یا سیّد که بگیر این (برگ ۳۵۱ ب) دلو و ریسمان را ، چون بگرفتم غایب شد آب را گرفته پیش از مغرب رسیدم ، آنقدر آب گرفتم که دو روز در آن مقام قرار کردند کفایت خوردن و طهارت تمام یاران کرد .۱۴- آ : یادا . ۱۵- آ : بود .
۱۶- گ : ص ۴۴۳ . ۱۷- ن : باقیه . ۱۸- ل : در منزل . ۱۹- گ : بیتوته .
۲۰- گ : ندارد . ۲۱- آ : بر من در اسراری که هرگز نبود ، ب : بر من اسراری که هرگز نبود . گ ، ل : بر من اسراری که نبود .ن : اسراری که در من نبود . ۲۲- ل : برگ ۵۰ ب .
۲۳- گ : « مرا بار به عنایات در وجود ببرکه نظر آن صاحب وجود » در حاشیه آمده .

جناب سیادت (۱) فرمود که در همدان خانقاهی بود بغایت وسیع امّا بنای آن خانقاه هنوز(۲) تمام نبود ، لاجرم (۳) چون شب درآمدی و برفتی(۴) و خشت مالیدمی تا به نزدیك (۵) صبح و باز به خانقاه آمدی و (۶) به جماعت نماز ادا کردمی(۷) و بعد از سه ماه تمام کردم و فقراء در ایام اربعین در آن (۸) خانقاه جمع می شدند در فصل شتا.

حضرت سیادت(۹) فرمود که نصف قریه که حق شُرکا بود (۱۰) به دوازده هزار دینار بخریدم و وقف خانقاه کردم(۱۱) و چون به خدمت شیخ عرضه داشتم(آ : برگ ۷۳ الف) غضب کرد و فرمود که پیشتر از بیع چرا نگفتی تا به جهتی انفع(۱۲) از آن قریهٔ معروف(۱۳) (ب)(۱۴) آمدی ؟ و در غیبت من فرموده است که بحمدالله که سید ملامت را از خاطر ما دفع کرد به سبب وقف کردن باقی(۱۵) قریه .

جناب سیادت فرمود که وقتی در سفر بودم و می رفتم ناگاه چند سواری(۱۶) ملاقات نمودند و یکی از آن سواران فرود(۱۷) آمد و سر بر قدم این درویش نهاد و بسیار بگریست پس از او سؤال کرده آمد(۱۸) که تو کیستی ؟ گفت من فلان ترکم بندهٔ شما که حضرت امیر(۱۹) شهاب الدّین مرا به فلان امیر بخشیده بود و دویست دینار آورد و التماس نمود که باید قبول کردن (۲۰) لاجرم آن مقبول(۲۱) آمد و صد دینار را (۲۲) یك دعوت ساخته شد(۲۳) از بهر فقراء که مانده شده بودند از تعب راه (۲۴) و من نیز از آن دعوت تناول

۱- ل : سیادت مآب . ۲- گ : ندارد . ۳- گ ، ل : ندارد.
۴- گ : برفتمی (بجای و برفتی). ۵- گ : نزدیك (بجای به نزدیك).
۶- ن : ندارد . گ : آمدمی و . ۷- ب : گذارد می .
۸- ب : ندارد . ۹- آ ، ل ، گ : جناب . ۱۰- آ ، ب : ندارد .
۱۱- آ ، ب : ندارد . قب : حیدر بخشی : رسالهٔ مستورات برگ ۴۱۳ الف . نقل است از آن جناب سیادت که چون خانقاه برای درویشان و مریدان خود ساخت و آنقدر صاحب استعداد بود که اگر فرمایش به مریدان خود می کرد تمام خانقاه از زر و نقره می ساختند ، باوجود آن کمال هر شب از دست مبارك خود هزار خشت می مالید و روزانه خشك می شدند شب دوم خاشاك جمع می کرد ، چون شب سوم می شدی (برگ ۴۱۳ ب) هزار خشت بر دیوار خانقاه می چسپانید ، تا مدت یك ماه خانقاه طیار می گردید و درویشان در همان خانقاه حرکت و اربعون می کشیدند .
۱۲- ن : الفع . ۱۳- ل ، ن : نصف . ۱۴- ب : برگ ۶۴ ب .
۱۵- نصف قریه . ۱۶- گ، ل : سواری . ۱۷- ل : فرو .
۱۸- ب ، ل : کردم . ۱۹- ل : امیر سید ، ن : سید.
۲۰-گ ، ل : قبول باید کرد . ۲۱- گ ، ل : قبول آمد.
۲۲- ن : ندارد . ۲۳- ل : دعوتی کرد . گ : کرده شد .
۲۴- ل : ندارد . گ : « از تعب راه » ندارد .

کردم (۱)(گ)(۲) و بعده (۳) در واقعه دیدم که (۴)حضرت رسول (۵) صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ وَسَلَّم فرمود که (۶) بعد از ریاضت (۷) سالها حرام نباید خوردن ، چون بیدار شدم (۸) به تکلف قی آوردم (۹).

و دیگر بار حضرت مصطفی را صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ وَسَلَّم(۱۰) در واقعه دیدم فرمود(۱۱) که از کسب خود باید خوردن گفتم کدام کسب ؟ گفت کلاه دوزی (آ : برگ ۷۳ ب) و بعد از آن واقعه عزیزی آمد و یك گز شانه بافت فتوح آورد و بعده (۱۲) دیگری آمد(۱۳) و انگشتانه(۱۴) آورد و بعده (۱۵) دیگری سوزنی آورد (۱۶) و دیگری مقراضی آورد ، پس کلاهی(۱۷) بریدم و چون دوختم (ن)(۱۸) نیك نیامد ، زیرا که وقتی(۱۹) ندوخته بودم ، پس شرم داشتم که به بازار برم لاجرم (۲۰) بیرون از(۲۱) شهر (ل)(۲۲) بردم و درخاك(۲۳) دفن کردم و به حجره باز آمدم و چون زمانی بگذشت عزیزی به حجره(۲۴) درآمد و آن کلاه در دست گرفته بود پس پرسید(۲۵) که (ب)(۲۶) این کلاه را(۲۷) شما دوختید ؟ گفتم آری ، تبسم نمود و گفت اگر مرا اجازت شود(۲۸) این کلاه را که شرف دست شما بافته (۲۹)است از راه تبرك بر سر خود تاج سازم (۳۰) ، گفتم : اجازت است آن قطعه (۳۱) باقیه (۳۲)

۱- گ ، ل : بخوردم . ۲ - گ : ص ۴۴۴.
۳- گ : « و بعده » ندارد. ۴ - آ ، ل ، گ : ندارد .
۵- گ ، ن ، ل : مصطفی (به جای رسول).
۶- گ ، ل : در واقعه حضرت مصطفی صَلَّی اللّه عَلَیْهِ وَسَلَّم را دیدم فرمود که .
۷- آ : زیادت و تصحیح از روی گ ، ل ، ن ، آ .
۸- ن : آمدم (به جای شدم) گ ، ل : گشتم .
۹- گ ، ل : کردم . ۱۰- گ ، ل : صلوات اللّه علیه را .
۱۱- آ : گفت . ۱۲- گ : ندارد . ۱۳- گ : ندارد.
۱۴- آ : انگشتانی ، ب : ندارد ، گ ، ل : انگشت وانه ، ن : انگشت بانه .
۱۵-گ : ندارد . ۱۶- گ : ندارد. ۱۷- ب : کلاه . ۱۸- ن : برگ ۱۱۶ ب.
۱۹- گ ، ل : دیگر . ۲۰- گ ، ل : ندارد . ۲۱- گ : ندارد.۲۲- ل : برگ ۵۱ الف .
۲۳- گ ، ل : زیر خاك . ۲۴- فقط ن : در حجره . ۲۵- گ : گرفته پرسید.
۲۶- ب : برگ ۶۵ الف. ۲۷- آ : ندارد . ۲۸- گ ، ل، ن : فرمائید ، ب : رسد.
۲۹- گ: یافته .
۳۰- ب ، ل، ن : این جمله به این ترتیب نوشته است از راه تبرك این کلاه را که شرف دست شما بافته است بر سر خود تاج سازم .
۳۱- فقط آ : واقعه و تصحیح از روی ن ، ب .
۳۲- فقط آ ، ن : بافته و تصحیح ازروی گ ، ل ، ن .

شانه بافت (۱) را چند کلاهی(۲) برید و دوخت و مرا بریدن و دوختن تعلیم داد و بعد از طول صحبت گفتم که مرا خود یقین شد که شما (۳) از اولیاء اللّٰه هستید (۴) و لیکن بفرمائید که شما را که خبر کرد به دفن کلاه ؟(۵) گفت حضرت مصطفی(۶) صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّم .

جناب سیادت فرمود که وقتی عزیزی کرپاس آورد و التماس نمود که کرته ای باید بریدن و دوختن (۷) از بهر من و حال آنکه این درویش نمی دانست و لیکن غیرت آمد که (آ : برگ ۷۴ الف) چون گویم که من (۸) نمی دانم ، پس گفتم (۹): کرپاس را بگذار و تو برو تا من به فرصت به آن مشغول شوم ، لاجرم کرتهٔ (گ)(۱۰) خود را بگشادم (۱۱) و به همان طریق کرته بریدم و دوختم .

جناب سیادت فرمود که هر ریاضتی که مشایخ سلف کرده اند من آن همه ریاضات(۱۲) کرده ام (۱۳) اگر اسرار آن ریاضات در من ظهور(۱۴) کرده باشد و یا نکرده باشد(۱۵) امیدوارم (۱۶) که حضرت(۱۷) پادشاه عالم اسرار آن (۱۸) ریاضات را در تبع(۱۹) به اخلاص ظهور بخشد(۲۰) زیرا که در(۲۱) بعضی از آن صحبت خاصهٔ مصطفویه در خاطرم (۲۲) آمده بود که(۲۳) تیغ را نیز از سعادت کبری(۲۴) نصیب باشد به همین(۲۵) همّت(۲۶) مصطفی و حضرت مصطفی صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّم (۲۷) فرموده است (۲۸) که نعم (۲۹) وَ مَنِ اتَّبَعَكَ.

۱- آ ، ب ، ل ،گ : باف. ۲- گ ، ل : کلاه .
۳- ن : ندارد . ۴- آ : بودید . ل ، گ ، ن : بوده اید.
۵- گ ، ل : بدین کلاه ، ن به دوختن و دفن کلاه .
۶- آ ، ب : رسول . ۷- گ : باید بریدن و دوختن .
۸- آ ، ب : ندارد . ۹- ن : گفتم که . ۱۰- گ : ص ۴۴۵.
۱۱- گ : بگشادم و بدیدم . ۱۲- گ ، ل ، ن : ریاضت .
۱۳- حیدر بخشی : رساله مستورات برگ ۴۱۴ الف جناب سیادت فرمود هر ریاضتی که تمام اهل سلف کردند ، من تنها آنقدر کشیدم چنانچه روزی آن سرور کاینات و فخر موجودات در واقعه دیده شد فرمود که یا ولدی (برگ ۴۱۴ ب) بر جان خود چندان محنت مده که مقبول حق شده .
۱۴-گ ، ل : اثر . ۱۵- ب : ندارد . ۱۶- آ : امید است ، گ ، ل : می دارم .
۱۷- آ ، ب ، ل ، گ : ندارد. ۱۸- ن : ندارد .
۱۹- گ ، ل : این فقیر (به جای به اخلاص).
۲۰- ب : می بخشد .
۲۱- ل : ندارد . ۲۲- گ ، ب : خاطر . ۲۳- گ : که باید که .
۲۴- گ ، ل : کبرا . ۲۵- آ ، ن : همین . ۲۶- ل : همت حضرت .
۲۷- گ ، ل : صلوات اللّٰه علیه . ۲۸- گ ، ل ، ن : فرمود.
۲۹- ب : نعمته (به جای نعم).

و جناب سیادت فرمود که از حضرت مصطفی (ب)(۱) صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّم پرسیدم که مَا مَعنَی الْفُصُوص ؟ جواب فرمود که اَلْفَصُوص هُوَ الله (ل)(۲).

حضرت (۳) سیادت فرمود که اگرچه ادعیه بسیار آمده است بعد از طعام امّا این دعای جامع است که حضرت مصطفی صَلَّی اللّٰهُ وَ عَلَیْهِ وَسَلَّم مرا تعلیم داده است .

« اَللّٰهُمَّ اغْفِرْلِصَاحِبِ الطَّعَامِ (۴) وَ لآکِلِیْهِ (۵) وَ لِمَنْ کَانَ سَبَباً (۶) فِیهِ اَللّٰهُمَّ زِدْ نِعمَتَكَ عَلَی عِبادِكَ(آ : برگ ۷۴ ب) وَلاَ تَنْقُصهُمْ (۷) بِفَضْلِكَ وَجُوْدِكَ وَ کَرَمِكَ یَا اَکْرَمَ الاَکْرَمِیْنَ وَ یَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِیْنَ ».

و فرمود که اگرچه روایت باشد به اسم (۸) اشارت (۹) آمده است امّا حضرت مصطفی (ص) مرا چنین تعلیم داده است که ذکر کرده شد .

جناب سیادت وقتی در قریۀ علیشاه رحمة اللّه عَلَیْهِ بر اصحاب غضب کرد و فرمود که نام اهل طلب بر خود نهاده آید و بر آنچه ایشان (۱۰) اهتمام نموده اند(۱۱) شما استقامت ندارید(۱۲) (گ)(۱۳) پس شما را شرم نمی آید که با این(۱۴) رنگ و بوی درویش(۱۵) فرح می طلبید به خوردن و خفتن(۱۶) ، واللّه که (۱۷) پنجاه سال است که (۱۸) به اختیار خود (۱۹) پهلوی خود (۲۰) بر زمین ننهاده ام (۲۱) به خواب (۲۲) نرفته ام و با آن همه محنت هنوز خود را از هیچ سگی بهتر نمی دانم .

نظم (۲۳)

سگ به ز کسی باشد کو پیش سگ(۲۴) کویت
دل را مجلّی(۲۵) بیند و جان را(۲۶) خطری داند

۱- ب : برگ ۶۵ ب. ۲- ل : برگ ۵۱ ب.
۳- گ ، آ : جناب . ۴- ن : هذ لطعام (به جای الطعام).
۵- ل : لآ کله . ۶- آ : ندارد، ل : سبب.
۷- ل : یبغضم . ۸- آ : ندارد . ن : باشم . گ : « باشد » ندارد.
۹- ل : ندارد . ۱۰- ن : ندارد . ۱۱- آ : ید .
۱۲- ن : ننماید . گ : نمی نمایید. ۱۳- گ : ص ۴۴۶ .
۱۴- گ : به این . ۱۵- گ : درویشی .
۱۶- به خفتن و خوردن . ن : خفتن .
۱۷- ب : تا . ۱۸- گ : که من .
۱۹- ل ، ن : ندارد. ۲۰- گ : ندارد .
۲۱- گ ، ل : ننهاده ام . ۲۲- گ : در خواب . ۲۳- گ ، ل : شعر. ۲۴- ن : سگی .
۲۵- ل : محلّی . ۲۶- گ ، ل : و جان .

گمراه کسی باشد که او(۱) در همهٔ عمر خود جز تو دگری (۲) بیند(۳) جز تو دگری داند

و مُحَمَّد رَسُول اللّه (۴) با کمال مقام (۵) اِصْطَفَا چندان ریاضت (ب)(۶) کشید که پای مبارکش ورم آورد ، به سبب کثرت قیام به صدر قدم در لیالی و ایام ، و تا سوره طه (۷) نزول نکرد ، تمام قدم بر زمین ننهاد و می گفت (۸) :

« شَیَّبَتْنی سُوْرَة هُود(۹) »

زیرا که آیت « فَاسْتَقِمْ کَمَا أُمِرْتَ(۱۰) » در سوره (آ : برگ ۷۵ الف) هود است و صعوبت استقامت موجب شیبت باشد.

ای دوست بدان که شبی (ن)(۱۱) در جماعت خانهٔ کهنه(۱۲) امیر عمر خوشی(۱۳) خدایش بخشد وقت خوشی به خدمت حاجی اسحاق مصاحب(۱۴) بودم در آن وقت که حضرت(۱۵) سیادت (۱۶) از سفر کعبه باز آمد.

و چون در خواب شدم(۱۷) و باز بیدار آمدم (۱۸)حالی روی نمود که محلل(۱۹) وجود و محصل شهود بود و در آن حال دیده آمد که کوچه ای است دراز(۲۰) که آن کوچه راه مردم است (ل)(۲۱) و از دو طرف کوچه بامهای بلند بود(۲۲) از میان دو دیوار آن بامها بود(۲۳)

۱- گ : کو . ۲- ل ، ن : دیگری .

۳- ن : و بیند . ۴- گ ، ل : حضرت مصطفی صَلَّی اللّٰه عَلَیْهِ وَسَلَّم .

۵- گ ، ل : ندارد. ۶- ب : برگ ۶۶ الف.

۷- قرآن مجید : ۲۰ (سوره طه) طه ما انزلنا علیك القران تشقی .

۸- ب : می . ۹- غزالی : احیاء علوم الدین ، ج ۳، ص ۶۲. گ : و می گفت ... تا ... هود است، در حاشیه نوشته شده .

۱۰- قرآن مجید : ۱۱(سورة هود) : ۱۱۱. ۱۱- ن : برگ ۱۱۷ الف . گ ، « شبی که » ندارد.

۱۲- آ ، ب : فقط خانه امیر عمر سرخ که همدانی در کولاب به منزل وی رفت . رك به : حیدر بخشی : رسالهٔ مستورات ، برگ ۴۲۰ الف .

۱۳- ب : خوشی که . ۱۴- حاجی اسحاق شمس الدّین ختّلانی یکی از مریدان سید علی همدانی و خلیفهٔ وی بود که رك به : حیدر بخشی : رسالهٔ مستورات ، برگ ۳۶۲ الف ، ۳۶۳ الف ، ۳۹۷ الف ، ۴۱۹ الف، اورینتل کالج میگزین فوریه ۱۹۲۵م ، ص ۵ .

۱۵- ل : جناب . ۱۶- ن : ندارد .

۱۷- ب : رفتم . ۱۸- ل : شدم .

۱۹- آ ، ن : محتل . ۲۰- ن : درازی است ، ل، گ : دراز است .

۲۱-ل ، برگ ۵۲ الف . ۲۲- گ ، ل :است .

۲۳- ل : ندارد . گ : « از میان ... تا ... بود » ندارد .

و حضرت سیادت (۱) را دیده آمد بر یك طرف کوچه بر بالای بام بلندی (۲) به دو زانو نشسته بود (۳) و روی به جناب سیادت کرده و هم به چشم جناب سیادت را در کمال جمال حالش مشاهده می نمایم که در تجلّی حق قدیم مستغرق است و سلطان تجلّی آن حال کلمات عجیبه (گ)(۴) می گفت به لغت (۵) عربیه که من فهم نمی کردم الاّ اندکی(۶) و آنچه فهم کردم از کلمات سلطان تجلّی آن حال این بود(۷) که به لغت(۸) فارسیه فرمود که اگر چهل « نعمة اللّه » (۹) در عالم باشند به مقام سیّد علی همدانی نرسند (۱۰) و چون موج آن (آ : برگ ۷۵ ب) حال بگذشت و حال (۱۱) حاکم عقل در میدان (۱۲) حس خیمهٔ درك نصب کرد خدمت (ب)(۱۳) حاجی اسحاق فرمود که این چه حال بود که در من نیز اثر کرد .

حضرت (۱۴) سیادت از خدمت خواجه عبداللّه رحمة اللّه (۱۵) سؤال کرد در بدخشان(۱۶) که از شیخ تمیمی چه کرامت دیدی ؟ خواجه فرمود که وقتی در خوارزم شیخ یعنی والدم(۱۷) به زیارت شیخ تمیمی رفته بود و حال آنکه شیخ تمیمی در مسجدی ساکن می بود و همه شب قرآن را به تارك سر افتاده می خواند(۱۸) و علماء و فقرای خوارزم نیز در آن وقت به زیارت آمده بودند و نشسته که (۱۹) عروس پادشاه هم(۲۰) به زیارت آمد و شیخ تمیمی به عروس

۱- ن : حضرت سیادت را ، ل : جناب سیادت را.
۲- گ ، ل : بامی (به جای بام بلندی).
۳- گ ، ل : ام . ۴- گ : ص ۴۴۷ ، کلمات عجیبه به لغات غریبه می گفت .
۵-ب ، ن : لغات . ۶- گ ، ل : اندك . ۷- آ : ندارد .
۸- آ ، ن ، ل : به لغت .
۹- سید امیر نور الدّین نعمت اللّه بن امیر عبداللّه ۷۳۰هـ/۱۲۲۹م - ۸۳۴ هـ/۱۳۳۱م . رك به : دولتشاه : تذکرة الشعراء ، صص ۱۸، ۳۳۳. آذر : آتشکده ، بخش دوم ، ص ۶۲۰. مقدمه کلیات دیوان شاه نعمت اللّه ، ۱۳۲۸ هـ . دیوان صُنعی به ضمیمهٔ تاریخچهٔ تصوف و بیوگرافی شاه نعمت اللّه ، علی اکبر ، تهران ، ۱۳۲۸ هـ ، ص ۳.
۱۰- ل : نرسد . ۱۱- گ : « حال » ندارد .
۱۲- فقط آ : میان . ۱۳- ب : برگ ۶۶ب .
۱۴- گ ، ل : جناب .
۱۵- آ ، ل ، ن : ندارد . خواجه عبداللّه رکن الدّین شیرازی ، یکی از معاصرین سید همدانی بود . حیدر بخشی : رسالهٔ مستورات ، برگ ۴۶۹ ب.
۱۶- گ ، ل : جناب سیادت در بدخشان از خدمت خواجه سؤال کرد .
۱۷- ب ، ل ، ن : والد.
۱۸- ن : می خواندم . گ : همه شب بتارك سر استفاده قرآن را می خواند.
۱۹- آ ، ب : ندارد . ۲۰- ن : ندارد.

پادشاه عتابی نمود و گفت چرا مرید ما نشدی که مرید دیگری (۱) شدی ؟ و آنگاه به زیارت ما آمدی ؟ لاجرم لرزه بر عروس پادشاه غلبه نمود (۲) و بر روی (۳) در افتاد و می لرزید به غایت شدید (۴) پس خدمت سیّد جلال التماس نمود از والدم (۵) که عروس پادشاه را باید خلاص ساختن(۶) ، والدم (۷) اجابت نمود و به شفاعت متوجه آمد ، فلاجرم شیخ تمیمی دست بر پشت عروس پادشاه زد و عروس پادشاه برخاست(۸) (ل)(۹) و چهره آن محترمه بغایت (آ : برگ ۷۶ الف) متغیر(۱۰) شده (۱۱) از هیبت آن عتاب .

پس حضرت سیادت فرمود که شیخ تمیمی(۱۲) بروجه سنّت سلوك نکرده بود بلکه طریق جوگیان داشت و این نوع تصرف که شیخ تمیمی را (گ)(۱۳) در کبرسن دست(۱۴) داده است(۱۵) این درویش را در پانزدهم (۱۶) اربعین اوّل دست داده بود و لیکن هرگز تصرف نکردم (۱۷) الاّ وقتی که به صحبت شیخ تمیمی رسیدم (۱۸) و با یکی (ب)(۱۹) از رفقای این درویش نیز(۲۰) همان معامله کرد به سبب سخنی که گفته بود ، فلاجرم اعادهٔ آن تصرّف از رفیق خود ضرورت آمد.

پس خدمت خواجه فرمود که از شیخ تمیمی شنوده(۲۱) شده است که او گفت که هیچ احدی کارخانهٔ ما را پیش برنیامد الاّ یك جوان سیّدی(۲۲) سیاحی(۲۳) غیوری که مثل او سالك(۲۴) دیگر دیده نشد.

و خدمت کاکای شیرازی(۲۵) تقریر کرد که مدّتی از موضعی(۲۶) که مقام حضور من بود آوازی می شنودم که مرا علم تعلیم دادی پس پرسیدم که این آواز کیست ؟ جواب

۱- ل : دیگر . ۲- گ ، ل : اعضای عروس پادشاه افتاد .
۳-آ ، ل : بروی ، تصحیح از روی ن ، ب . ۴- ل : ندارد. گ : « بغایت شدید» ندارد.
۵- گ : والد. ۶- ل : او را خلاص باید ساختن .
۷- گ : والد. ۸- خواست (به جای خاست).
۹- ل : برگ ۵۲ ب . ۱۰- ن : متغیره (متغیر).
۱۱- گ ، ل : شده بود . ۱۲- آ ، ب : ندارد .
۱۳- گ : ص ۴۴۸ .
۱۴- ب : ندارد. ۱۵- گ ، ل ، ن : بود (به جای است).
۱۶- ب : یازدهم ، ل : پانزده .
۱۷- آ ، ب : نکرد . ۱۸- آ، ب : رسید .
۱۹- ب : برگ ۶۷ الف . ۲۰- ن : ندارد .
۲۱- ب : شنیده . ۲۲- آ : یك جوانی . ب : جوانی .
۲۳- ن : صیّاحی . ۲۴- ل : سالکی .
۲۵- معلوم نشد کیست . ۲۶- ب : موضع.

شنودم (۱) که آواز سید علی همدانی(۲) ، و چون به ماوراء النهر آمدم آوازهٔ سید (۳) علی همدانی شنودم ، پس به زیارت او برفتم و دیدم که کمال او را نهایت نیست و چون (۴) سخن گفت شناختم که این آواز(۵) همان آوازی است(۶) که (آ : برگ ۷۶ ب) من در آن موضع شنیدم (۷) لاجرم صحبت شریفش را گزیدم زیرا که به همّت عالی (ن)(۸) او مرا از علم بهره (۹)،شد.

نظم (۱۰)

«وَ مَا سَارَ فَوْقَ ٱلْمَاءِ أَقْطَارَ(۱۱) فِي ٱلْهَوَاءِ أَوَ اقْتَحَمَ النِّيرَانِ إِلاَّ بِهِمَّتِيْ (۱۲) »

و این (۱۳) کمال خود در جناب سیادت ظاهر بود زیرا که تا دیگری چند قدم (۱۳)برفتی(۱۴) حضرت(۱۵) سیادت مسافتی قطع کردی و در وقت قرآن خواندن تا دیگری ، به سعی تمام چند کلمه بخواندی جناب سیادت بسیاری(۱۶ از قرآن خواندی(۱۷) و این سرعت (۱۸) ازغلبهٔ روحانیت است .

و این فقیر از خدمت (گ)(۱۹) خواجه عبدالله رحمة الله علیه شنود(۲۰) که فرمود که(۲۱) چون جناب سیادت از منزل بدخشانی(۲۲) مسافرت(۲۳) نمود به جانب (ب)(۲۴) اصحاب خطهٔ ختلان من در آن حجره که خدمت(۲۵) سیادت می بود (ل)(۲۶) در آمدم دیدم که خدمت(۲۷) امیر نشسته است ، پس تأمل گردم که سلام بایدکردن آنگاه پرسیدن(۲۸) که

۱- ب ، گ : شنیدم . ۲- گ ، ل : همدانی است .
۳- گ ، ل : امیر سید. ۴- ل : ندارد.
۵- ل : آواز است . گ : این همان آواز است . ۶- ن : آواز سخن .
۷- ب : شنودم ، گ : می شنودم . ۸- ن : برگ ۱۱۷ ب.
۹- آ ، ب : ندارد. ۱۰- ل : ندارد . گ: بیت ، در حاشیه آمده . ۱۱- ن : اوطار .
۱۲- ب حاشیه برگ ۶۷ الف یعنی سیر نکردند فوق الماء قطره های هوا مگر به همت من دعوی سوزش نمی رسد آتشها را مگر به همّت من . ل : بیت فاقد است رك به : دیوان ابن الفارض،ص ۱۵۲.
۱۳- گ : ندارد . ۱۴- گ : قدمی . آ : قدمی برفتمی. ۱۵- آ ، گ : جناب .
۱۶- ن : بسیار . ۱۷- گ ، ن : خوانده بودی . ۱۸- آ : شریعت .
۱۹- گ : ص ۴۴۹ . ۲۰- گ ، ل : شنودم . ۲۱- ب : ندارد .
۲۲- گ ، ل ، ن : بدخشان . ۲۳- گ ، ل : مسافت فرمود .
۲۴- ب : برگ ۶۷ ب . ۲۵- گ ، ل ، ن : جناب . .
۲۶- ل : برگ ۵۳ الف. ۲۷- گ : حضرت . ۲۸- ب : پرسید.

چگونه شد که از سفر ختلان باز ایستاده آمد (۱) و خواستم که به سخن در آیم که آن صورت امیریه از چشم من نهان گشت (۲) و من در تحیّر افتادم که این چه حال بود که نمود و زود ربود.

و این فقیر در بعضی اوقات چون (۳) نظر می کرد در آیینه (۴) صورت (آ: برگ ۷۷ الف) روی حضرت سیادت (۵) در آیینه می دید (۶) و بعد از ادامت نظر در آیینه روی خود می دید (۷) .

نظم (۸)

« من با تو چنانم ای نگار خُتنی (۹) کاندر غلطم که من توام یا تومنی(۱۰) »

ای دوست بدانکه حقیقت بروز (۱۱) بر ذات کُمّل (۱۲) مشهود است درمیان صوفیه قَدّس اللّه (۱۳) أسْرارهُم در حال حیات و ممات .

و از خدمت خواجه شنودم که از والد بزرگوارش نقل می کرد(۱۴) که والدم فرمود که در شیراز ولی بود مشهور شده به صفت(۱۵) بروز(۱۶) تا حدی که من در صحبتش بودم به جماعتی(۱۷) و طعام به پختن(۱۸) نزدیك آمده بود که شخصی آمد(۱۹) و اشتری(۲۰) بیاورد و تقریر کرد که به خدمت آن ولی که در مزار شیخ سعدی(۲۱) جمعی نگران صحبت شریفند(۲۲) و مرا فرستاده اند به التماس که بآید که به تشریف صحبت آن بزرگوار

۱- گ ، ل : آید. ۲- ب : پنهان گشت .
۳- آ : ندارد . گ : چون در آیینه . ۴- ب : نظر می کرد بعضی اوقات در آینه صورت .
۵- ب : حضرت امیر ، گ ، ل : جناب سیادت .
۶- گ ، ل : می دید در آینه . ۷- گ ، ل : می دیدم .
۸- ب : فرد . گ ، ل : بیت . ۹- ن : ختّی .
۱۰- رباعیات رومی ، ص ۲۲، گ : کندر غلطم که من تویم یا تومنی .
۱۱- آ ، ب، ن : ندارد . ۱۲- آ ، ب : کل متن .
۱۳- ل : ندارد . ۱۴- گ ، ل : کرد .
۱۵- ن : صفات . ۱۶- آ : پرواز.
۱۷- گ : با جماعتی. ۱۸- ب : طعام پخش ، گ : طعامی به پختن .
۱۹- ن ، ل، گ : بیامد . ۲۰- ل : استری .
۲۱- شیخ مصلح الدّین سعدی شیرازی شاعر معروف و نویسندهٔ شهیر به سال ۶۹۱هـ/۱۲۹۲م به جهان باقی شتافت . رك به : دائرة المعارف اسلامیه، لندن ج۴ ، ص ۳۶. براون : تاریخ ادبیات ایران ، ج ۲، ص ۵۲۵.
۲۲- ن ، ل : شویم .

مشرف گردیم (۱) پس آن جماعت که من در صحبت ایشان بودم از آن ولی التماس توقف نمودند (۲) (گ)(۳) اجابت کرد و علی الفور مراقب شد و اهل آن مجلس شخصی(۴) را (۵) بر اسپ سوار ساختند و فرمودند (۶) که (ب)(۷) به تعجیل تمام برو نظر کن این ولی را در مزار شیخ سعدی به آن جماعت نشسته است یا نی ، پس آن سوار زود برفت و زود باز آمد (۸) و به مجرد باز آمدن (۹) (آ : برگ ۷۷ ب) و خبر آوردن آن ولی سر از جیب مراقبه برآورد و انگشت بر دهان نهاد به طریق اشارت که هیچ مگوی ، و لیکن در خفیه از مخبر سؤال کردند ، جواب گفت (۱۰) که آری در مزار شیخ سعدی به آن جماعت نشسته بود و این شکر و مغز بادام را او با من (۱۱) داد.

و نقل است (ل)(۱۲) که بعضی از(۱۳) مشایخ(۱۴) فرموده اند(۱۵) که کرّات(۱۶) از آخرت به دنیا آمدیم(۱۷) و از دنیا به آخرت رفتیم و تحقیق(۱۸) مسئلهٔ (۱۹) بروز این است که در مقام(۲۰) خود مثل صورت جسد از روحانی می گذارند به واسطهٔ غلبهٔ روحانیت و می روند به مقامی که تعلق خاطر باشد ایشان را با اهل آن مقام (۲۱) یا اهل آن مقام را با ایشان .

و(۲۲) نقل است که حضرت مولانا جلال رومی(۲۳) را قدّس الله سرّه در یك شب به هفده مقام (۲۴) طلب کردند مولانا(۲۵) اجابت نمود ، پس خادم متحیر گشت که در این(۲۶) یکشب

۱- گ ، ن، ل : شویم . ۲- ل : نمودند .
۳- گ : ص ۴۵۰ ۴- گ ، ل : یکی را .
۵- آ : ندارد. ۶- گ ، ل : گفتند .
۷- ب : برگ ۶۸ الف .
۸- آ : بیآمد . ۹- گ : آمدن .
۱۰- گ : گفت (به جای جواب گفت). ۱۱- گ : به من .
۱۲- ل : برگ ۵۳ الف . ۱۳- ل : ندارد .
۱۴- گ : مشایخ قدس الله اسرارهم . ۱۵- ن : فرمودند .
۱۶- گ ، ل : به کرامات . ما به کرامات . ۱۷- گ : آمده ایم .
۱۸- ن : به حقیقت ، آ : به حقیق . ۱۹- آ ، ن : ندارد
۲۰- گ ، ل : به مقام . ۲۱- در آ ، ن ، ل ، گ : ندارد . ۲۲- ل : ندارد.
۲۳- جلال الدین محمّد رومی شاعر شهیر عرفان و تصوف که در سال ۶۷۲ هجری ۱۲۳۱ م وفات یافت رك به : براون : تاریخ ادبیّات ایران ، ج ۳، ص ۵۱۵ به بعد . جامی : نفحات الانس ، ص ۵۰۳ و رساله در تحقیق و زندگانی مولانا جلال الدّین ، محمّد بدیع الزمان فروزانفر، چاپ دوم ، تهران .
گ : رومی را قدس الله سرّه .
۲۴- ن :مقام رفتن . ۲۵- ل ، ن ،گ : همه را .
۲۶- آ ، ن : ندارد، آ، ل ، ن : در یکشب.

به هفده مقام رفتن چگونه (۱) میّسر شود ، چون حضرت مولانا به نور ولایت دریافت که خادم در تشویش است به خانه در آمد و فرمود که در خانه را از بیرون زنجیر کن که به همه جای بروم و از خانه بیرون نیایم ، چون بامداد شد از آن هفده جای (گ)(۲) هفده غزل نو(۳) نوشته آوردند و شکرانهٔ قبول دعوت(۴) نیز حاضر آوردند و هر یك (آ : برگ الف) از اهل آن هفده مقام تقریر کرد که امشب تا (ن)(۵) به نزدیك صبح در صحبت(۶) شریف مولانا بودیم و حال آنکه (ب)(۷) از خانه بیرون نیامده بود (۸).

و در شریعت این معنی را سندی باشد و سند آن است که علمای دیندار و فقهای نامدار در کتب ذکر کرده اند(۹) که روا باشد که هزار نایم در یك وقت حضرت مصطفی را صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّم در خواب به صور مختلفه بیند(۱۰) و در آخرت نیز اگر جمیع اهل جنت را از روی صحبت مصطفی (ص) (۱۱) بود در یك وقت هر آینه که آن(۱۲) همه را آن صحبت میّسر شود و این(۱۳) غلبه روحانیت از عالم قدرت باشد.

« وَ اللّٰهُ عَلَی کُلِّ شَیءٍ قَدِیْرٌ (۱۴) »

و لیکن به دل (۱۵) را علم باشد به آن صورت که به دل گذاشته باشد(۱۶) و اولیای دیگر را اگرچه آن عوض مثلی باشد ، امّا اطلاع نباشد برگذاشتن آن مثل ، زیرا که کُمّل اگرچه اطلاع دارند برجمیع مراتب وجودیه امّا نه به دفعهٔ واحده بل به دفعات، فلاجرم بعضی اشیاء بر کُمّل نیز(۱۷) مخفی باشد به حسب عدم التفات و استغراق ، در ذات و صفات از

۱- ب : چگونه رفتن . ۲- گ : ص ۴۵۱.
۳- آ ، ب ، ل : ندارد . ۴- گ : ندارد.
۵- ن : برگ ۱۱۸ الف - برگ ۱۱۸ از نسخه افتاده است .
۶- گ : خدمت . ۷- ب : برگ ۶۸ ب .
۸- در مناقب العارفین این حکایت ننوشته و واقعه دیگری از زندگانی ملای رومی ضبط شده است که حضرت مولانا را محبان صادق به چهل جا به سماع دعوت کردند همه را اجابت فرمود که بیایم گفت که همانا برخاست و به خلوت در آمد تا سحرگاه به نماز و عبادت اللّٰه مشغول شد چون روز شد از خانه هر چهل کس که خوانده بودند یك یك کفش مولانا را آوردند که آنجا بگذاشته رفته بود ...افلاکی، مناقب العارفین، آگره ، ۱۸۹۷م ، ص ۲۷۹.
۹- ب : کردند . ۱۰- گ : بینند.
۱۱- گ ، ل : آن حضرت شود . ۱۲- گ : ندارد .
۱۳- گ : آن .
۱۴- قرآن مجید : ۲ : (سورة البقرة) : ۳.۲۸۴ (سورة آل عمران): ۲۶.
۱۵-گ ، ب ، ل : بدلا. ۱۶- گ : باشند
۱۷- گ : ندارد .

اینجاست که مشایخ اختلاف (ل)(۱) کرده اند که در نفس مطهر(۲) مصطفی صَلّی اللهُ عَلَیْهِ وَسَلَّم مُستر حق تعالی (آ : برگ ۷۸ ب) باقی بود یا نه ، و این اختلاف در دوام استغراق به تجلی صفات است (۳) و امّا دوام استغراق به تجلی ذات (۴) در دنیا ممکن نباشد بلکه یك لحظهٔ باشد، قَالَ صَلّی اللهُ عَلَیْهِ وَسَلَّم (ت) :

« لِیْ مَعَ اللّه وَقْتٌ لاَ یَسعَنِی فِیْهِ مَلَكٌ مُقَرَّبٌ (گ)(۵) وَ لاَ نَبِیٌّ مُرْسَلٌ (۶) »

و از جناب سیادت شنودم که فرمود که (۷) اگرچه سالك قوی باشد از دو نیم (۸) ساعت یا سه ساعت بیشتر طاقت ندارد و این (ب) (۹) حدیث که :

« اَلْاِیمَانُ ثَابِتٌ وَ الْیَقِیْنُ خَطَرَاتٌ (۱۰) »

جمیع تجلیات را مشتمل باشد به حسب اجمال زیرا که یقین عین ذات احدیت است که به صورت صفات و افعال ظاهر شده است و ایمان گشته ، قَالَ صَلّی اللهُ عَلَیْهِ وَسَلَّم :

« اَلْاِیْمَانُ یَقِینٌ کُلُّه (۱۱) »

پس ایمان مکاشفهٔ (۱۲) افعال و مشاهدهٔ (۱۳) صفات دایم بود بعد از تمکین و ایمان معاین ذات مثل خطرات باشد اگرچه در مقام تمکین بود .

۱- ل : برگ ۵۴ الف . ۲- ل : مطهر حضرت ، گ : در نفس حضرت.

۳- تجلی صفات : مقابل تجلی ذاتی و تجلی سه قسم است : یکی تجلی ذات و دوم : تجلی صفات و سوم : تجلی افعال و اوّل تجلی که بر سالك آید در مقامات سلوك تجلی افعال بود و آنگاه تجلی صفات و بعد از آن تجلی ذات و (لغت نامه دهخدا).

۴- تجلی ذات : تجلی است که مبدأ آن ذات بود بی اعتبار صفتی از صفات هر چند که این تجلی جزء به واسطه اسماء و صفات حاصل نمی شود چه حق تعالی از حیث ذات بر موجودات تجلی نکنند و تجلی او از وراء حجابی از حجابهای اسم بود . (لغت نامه دهخدا).

۵- گ : ص ۴۵۲، ت : برگ ۵۷ ب.

۶- ب : حاشیه برگ ۶۸ ب یعنی مرا با حضرت حق تعالی وقتی مخصوص است که نمی گنجد در آن وقت فرشتهٔ مقرب و نه نبی مرسل . محی الدّین النووی : ریاض الصالحین ، ج ۱، صص، ۳۶۵ ، ۴۸۰. هجویری : کشف المحجوب ، ص ۳۶۵. نجم الدّین رازی : مرصاد العباد ، ص ۷۷. اللؤلؤ المرصوع ، ص ۶۱.

۷- آ : ندارد. ۸- ب : ندارد.

۹- ب : برگ ۶۹ الف ،

۱۰- کنز العمال ، ج۲، ص ۹۰. ابو نعیم اصفهانی : حلیة الاولیاء ، ج ۳، ص ۱۸۵.

۱۱- ابو طالب مکی : قوت القلوب ، ج ۳، ص ۱۷. غزالی : احیاء علوم الدین ، ج ۱، ص ۷۸.

۱۲- آ ، ت ، ل : مکاشف .

۱۳- گ : مشاهد

نظم (۱)

چو تو پیدا شوی از اهل دینم   چو تو پنهان شوی از اهل کفرم

وَ لَهَ قَدَّسَ اللّهُ سِرَّهُ الْعَزِیز.

و حضرت (۲) سیادت نیز جمیع تجلیات را به نسبت باجمال (۳) در این نظم ذکر کرده است قَدَّسَ اللّهُ سِرَّهُ وَ کَثَّرَلنا (۴-۵) برّه .

وَ لَهُ قَدَّسَ اللّهُ سِرِّهُ الْعَزِیز (۶) .

نظم (۷)

از کنار خویش می یابم دمادم بوی یار

(آ : برگ ۷۹ الف)

زان همی گیرم به هر دم خویشتن را در کنار
چون کنارم را میانی نیست پیدا هر زمان
درمیان خون دل جانم (۸) غمش گیرد کنار
چون میانش را کناری نیست زان در حیرتم
کان چنان (۹) نازک میانی هست دایم بی کنار(ت)
نی میانش را کناری نی کنارم را میان (۱۰)
و ز (۱۱) میان آتش عشقش نمی یابم کنار
بر کنار است آنکه سودای میانش در سرست
و ز(۱۲) میان آن خورد گو کز بدو شد بر کنار(۱۳)

۱- گ ، ل : بیت ، ت : فرد . ۲- گ : جناب .
۳- گ : اجمال .
۴- ب : زادلنا . ۵- ل : ندارد. ۶- گ : « قدس الله .... تا ... العزیز » ندارد.
۷- ل : شعر، ت : غزل .
۸- گ ، ل : دایم . ۹- ب : چنان ، ت : برگ ۵۸ الف .
۱۰- ب : میانی : اصطلاحات عراقی ، ص ۴۲۳. سابقه را گویند که درمیان طالب و مطلوب مانده از سیر و مقام و حجاب و غیر آن ، میان باریك حجاب وجود سالك را گویند وقتی که حجاب دیگر نباشد.
۱۱- ب : ندارد . ۱۲- گ : «و» ندارد .
۱۳- ب: آنکه خود شد بر کنار ، ل : کز بود خود شد با کنار . کنار ، اصطلاحات عراقی ، ص ۴۲۳. دریافت اسرار و دوام مراقبت را گویند برای غزل مزبور رك به : آتشکده وحدت ، ص ۴۳۷. چهل اسرار نسخهٔ خطی متعلق به کتابخانهٔ موزه بریتانیا برگ ۱۹۳ ب . چهل اسرار ، چاپ امرتسر ، ص ۱۳.

نیست کس را از میانش جز کنار اندر(۱) دو کون
(ب)(۲) از میان این چنین دولت کسی جوید کنار
از کناری گر علی بوی میانش یافتی
در خیال آن میان از خویش گشتی با کنار (۳)(ل)(۴)

و بدان که مراد از « کنار » اوّل دل باشد و از « کنار» دوم (۵) مراقبه و مراد از میان اوّل وجود مطلق بود و از میان دوم تجرد صفات و ثبات (۶) بر مراقبه (۷) و مراد از « بوی » نفحات ربانیه باشد (گ)(۸) که در این حدیث مذکور است قَالَ صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ وَسَلَّم :

« إنَّ لِرَبِّکُمْ فِی أیَّامِ دَهْرِکُمْ نَفَحَاتٌ ألاْ فَتَعرَضُوا (۹) لَهَا (۱۰) »

یعنی به درستی و راستی که مر پروردگار شما را(۱۱) در روزهای روزگار شما تجلیات ربانیه است ، آگاه باشید ، پس تُرَقُّب و توجه را لازم گیرید از برای آن تجلیات (آ : برگ ۷۹ ب) و مراد از « یار» بود (۱۲) حضرت پروردگار که رفیق اعلی اوست چنانکه حضرت مصطفی صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ وَسَلَّم در حالت نزع می فرمود که :

« اَلرَّفِیْقُ الْاَعْلَی(۱۳) »

و نیز چون (۱۴) در زمان حیات سفر اختیار کردی(ت)(۱۵) فرمودی که :

۱- گ : از (به جای اندر). ۲- ب : برگ ۶۹ ب.
۳- در این غزل گرچه صنایع شعری را به کار برده و در همه ابیات التزام میان و کنار را مراعات کرده لکن قوافی این غزل ناقص و معیوب است . ملای رومی هم غزلی به این مطلع سروده است :
از کنار خویش یابم هر دم بوی یار چون بگیرم خویشتن را اندر کنار
۴- ل : برگ ۵۴ ب. ۵- ل : دریم .
۶- ب ، ل ، گ : تجدد ثبات .
۷- آ : مراقب.
۸- گ : ص ۴۵۳.
۹- ب : الا فتعر ، ل : الافتعر .
۱۰- مجلسی : بحار الانوار ، ج ۲، ص ۲۳۴. سُنَن الکبری ، ج ۵، ص ۲۵۰. ابو نعیم اصفهانی : حلیة الاولیاء ، ج ۱، ص ۱۶۲. قب : غزالی : احیاء علوم الدین ، ج ۱، صص ۱۳۴، ۱۹۲(الحکیم فی النوادر . ابن عربی : الفتوحات المکیه ، ج ۱، ص ۲۴. نجم الدّین رازی : مرصاد العباد ، ص ۷۴ .
۱۱- ل : ندارد . ۱۲- آ : بودن .
۱۳- احادیث مثنوی ، ص ۱۳۵. نهایة ابن اثیر ، ج ، ۲، ص ۳.
۱۴- ب : ندارد . گ : نیز در زمان حیات چون .
۱۵- ت : برگ ۵۸ ب.

« اَللّٰهُمَّ أَنْتَ الصّاحِبُ (۱) فِی السَّفَرِ وَ الْخَلِیْفَةُ فِی الْأَهْلِ (۲) »

و مراد از « حیرت (۳) » این حیرت باشد (۴) که در این (۵) حدیث مذکور است .
قَالَ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّم :
« رَبِّ زِدْنِی فِیْكَ تَحَیُّراً (۶) »

و از مطلع و تخلص که بهم (۷) انضمام (۸) یابد معلوم شود که حضرت (۹) سیادت در مقام اطلاق بوده است اگرچه هادی بود در صورت جمال و (۱۰) جلال ذات ، و اگر عزیزی (۱۱) را معانی دیگر(۱۲) روی نماید از این نظم مبارکش (ب)(۱۳) باد که کلام ذو وجوه است(۱۴) .

فرد (۱۵)

وقت سخن چون که به عیسی رسید عیب رها کن به معنی رسید

رَزَقَنَا اللّٰهُ کِبرِیاءُه (۱۶) مَقَامَ الْإِطْلَاقِ وَ شَرَّفَنَا بِنَوَالِهِ (۱۷) اَلْإِبَاق (۱۸) بِهِ مُحَمَّد وَ آلِهِ الْبَرَاقِ.

ای دوست بدان که (۱۹) بعد از انشاء سواد این « خلاصة المناقب » و قبل تحریر البیاض به التماس جلالت(۲۰) جلاله ابناء الامراء و خلاصة اوتاد الکبری(۲۱) که به نام (گ)(۲۲)

۱- آ : صاحب ، ت : صاحبی .
۲- قب : مجلسی : بحار الانوار، ج ۲، ص ۲۳۴.
۳- آ : حیر ، ت : حرس . ۴- ب : حیرت است .
۵- گ ، ل : در (بجای در این). ۶- نجم الدّین رازی : مرصاد العباد ، ص ۱۸۲.
۷- ب : باهم (بجای بهم). ۸- گ ، آ : انتظام .
۹- گ ، ل : جناب .
۱۰- گ ، ل ، ت : ندارد .
۱۱- گ ، ل : عزیزی دیگر را معانی روی نماید. ۱۲- گ : معانی روی ...
۱۳- ب : برگ ۷۰ الف.
۱۴- ل : از وی و خواست که فرموده است . گ : که کلام را روی وجوه است که فرموده است .
۱۵- آ : نظم (بجای فرد) گ ، ل : بیت . ۱۶- آ ، ت : ندارد ، ل : کبراه .
۱۷- ل : بنواله . ۱۸- ل : الافاق ، گ : الاتاق .
اباق : لغة الاستخفاء و شرعا استخفاء العبد من المولی کذا فی جامع الرموز فی فعل صح شراء ما لم یره و فیه فی کتاب القیط و الآبق صفة من ابق اباقا ای ذهب بلا خوف ولا کد عمل او استخفی ثم ذهب و شرعا مملوك فر من مالکه تمردا و عناد السواء خلقه . کتاب کشاف اصطلاحات الفنون ،ج ۱، ص ۸۳.
۱۹- گ ، ل : چون . ۲۰- گ : ندارد .
۲۱- آ : الکبراء، ل : کبرا. ۲۲- گ : ص ۴۵۴.

محمّد است لقبه (۱) میرکاو وَفَقَهُ بِمَا یُحِبُّ و یرضی(۲) در شرح این نظم مذکور شروع حاصل آمد و زیبا نمود که این شرح را در این (۳) مناقب باید افزود (ل)(۴) (آ: برگ ۸۰ الف) تا تفصیلی باشد(۵) بعد از اجمال و فواید بیشتر باشد (۶) مطالع و مسامع را یَجْعَلَهُ (۷) اللّه فِی قُلُوب الْمَطَالِعِیْنَ وَ السَّامِعِیْنَ بِحَقِّ (۸) مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ أَجْمَعِیْن و آن (۹) شرح این است(ت) .

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیْمِ

اَلْحَمْدُ لِلّهِ رَافِعِ الْحِجَابِ وَ مُلْهِمِ الصَّوابِ وَ الصَّلٰوةُ عَلَی صَاحِبِ الْمَقَامِ(۱۰) الأَدْنَی مُحَمَّدٍ(۱۱) انَّ الْمُصْطَفَی وَ آلِهِ وَ اَصْحَابِهِ الذِّیـن (۱۲) الَتَزَمُوا الصَّفَاء وَ مَا التَّوْفِـیـقَ الاَّ مِنَ اللّهِ ذِی الْوَفَاء (۱۳) یَا حَبِیْبَ لبیب(۱۴).

بعضی اهل اللّه را حال شهود ذات باشد و بعضی را حال شهود صفات و بعضی را حال شهود افعال امّا حال شهود ذات در دنیا به مقادیر لمعات (۱۵) و برقات بود امّا دوام حال

۱- میر سید محمّد همدانی فرزند سید علی همدانی که در سال ۷۱۱هـ/۱۳۷۲م متولد گردید و در زمان وفات پدرش دوازده ساله بود وی در زمان سلطان سکندر به کشمیر آمد و اینجا بیست و یك سال اقامت ورزید و مثل پدرش در راه تبلیغ تعلیمات دینی مانند پدرش کار شایانی کرده است . رك به : Kashir Vol.I.P.92. محنة الفردوس ،صص ۸۷ ، ۸۹. اعظم : واقعات کشمیر، برگ ۴۳ ب . ل ، ن : عقب ، ب : به لغت و تصحیح قیاسی . نرائن کول : تاریخ کشمیر برگ ۶۱ ب . ابو محمد : تحایف الابرار ، ص ۱۹.

۲- در ل : از کلمه « و عقب تا یرضی» را ندارد .

۳- گ : در (بجای در این).

۴- ل : برگ ۵۵ الف .

۵- ل ، گ : بود .

۶- ب : ندارد .

۷- آ : اتجعله ، ت ، گ ، ل : تجعه ، ب ، ن : جعل.

۸- ل : ندارد .

۹- گ : ندارد، ت : برگ ۵۹ الف .

۱۰- آ : مقام .

۱۱- ب : ندارد . مقام الازنی : قرآن مجید : ۵۳. (سورة النجم) : ۹ «فکَانَ قَابَ قَوْسَیْنِ أَوْ اَدنی».

۱۲-آ ، ب ، ن : ندارد و زیادت از روی ل .

۱۳- آ : وفایا .

۱۴. از حاشیه ب برگ ۷۰ الف . یعنی سپاس و ستایش مر خدای را ....

۱۵- ل، ب : لمحات .

شهود صفات مختلف فیه باشد و (۱) امّا دوام حال (۲) شهود افعال متفق (۳) است بعد از تمکین و در محل استار (۴) از وجود مبارك مُحَمَّد رَسُول اللّه(۵) اختلاف است و بعضی برآنند که حال شهود صفات مر حضرتش را دایم بود و بعضی (ب)(۶) بر آنکه (۷) دایم نبود بلکه در اکثر اوقات می بوده است و حدیث.

« لِیْ مَعَ اللّهِ وَقْتٌ لاَ یَسْعَنِیْ فِیْهِ مَلَك مُقَرَّبٌ وَ لاَ نَبِیٌ مُرْسَلٌ (۸) »

دلالت می کند بر تجلّی ذات احیانا و بر تجلّی صفات در اکثر اوقات و تجلّی ذات علی الدوام (گ)(۹) موعود است در آخرت (۱۰) و عبارت از دوام آن (آ : برگ ۸۵ ب) شهود ، مقام محمود است و آنکه بعضی اولیاء اللّه (۱۱) فرموده اند که ما دایم مشاهد حق تعالی می باشیم و بعضی گفته اند که اگر لحظه ای محجوب باشیم(ت) مرتد گردیم ، و بعضی گفته اند که اگر لحظه ای (۱۲) محروم باشیم بمیریم ، در حال شهود صفات و افعال تواند بود نه در حال شهود ذات چنانکه این حدیث که :

« أَلْإِیْمَانُ ثَابِتٌ وَ اْلیَقِیْنُ خَطَرَاتٌ (۱۳) »

دلیل است بر آن زیرا که یقین عبارت از ذات است و ایمان مظهر تجلّی(۱۴) صفات و افعال (ل)(۱۵) از بهر آنکه احسان مقام شهود صفات است و لازم ایمان است که مقام شهود افعال باشد، لاجرم :

نور ایقان (۱۶) ذاتی بود

نور احسان صفاتی و

نور ایمان (ن)(۱۷) افعالی

و اگر قوت شنودن باشد به یقین بشنود و فهم کند که یقین است که در مراتب ایقانی و احسانی و ایمانی ظهور نموده است چنانکه این حدیث :

۱- ب : عشق ، ت : اما دوام حال ... و ندارد. ۲- گ : ندارد .
۳- ل : ندارد . ۴- گ ، ب ، ل : استاد .
۵- ل، گ : حضرت مصطفی صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ وَسَلَّم .
۶- ب : برگ ۷۰ ب. ۷- برانند که .
۸- محی الدّین النووی : ریاض الصالحین ، ج ۱، صص ۳۶۵ ، ۴۸۰.
۹- گ : ص ۴۵۵ . ۱۰- گ : در آخرت موعود است .
۱۱- صوفیه . ۱۲- ت ، ب : یك لحظه، ل : لمحه .گ : لمحه ای محروم کردیم ، ت : برگ ۵۹ ب .
۱۳- کنز العمال ، ج ۲، ص ۹۰. ابو نعیم اصفهانی : حلیة الاولیاء ، ج ۳، ص ۱۸۰.
۱۴- ل : ندارد . ۱۵- ل : برگ ۵۵ ب .
۱۶- ب : ایمان : ۱۷- ن : برگ ۱۱۹ الف.

« اَلأیْمَانُ یَقِیْنُ کلّه »
دلالت می کند بر آن .

و این معنی از برای تقریب (۱) فهم تمثیلی(۲) باشد(۳) مثلاً ناظر به اثر قبل الطلوع (۴) به یقین فهم کند وجود آفتاب را چون شعاع آفتاب بر قلهٔ کوهی بتابد و ناظر آن نور را بینند به عین الیقین به وجود (ب)(۵) آفتاب دانا شود و چون قرص خورشید طلوع نماید(آ : برگ ۸۱ الف) به حقیقت خورشید بینا گردد ، همچنین مکاشف توحید افعال را (ت) وحدت حق تعالی به کشف علم الیقین حاصل آید چنانکه مُستدِل را به استدلال از اینجاست که مشایخ طریقت (گ)(۶) فرموده اند .

« اَلْیَقِیْنُ اَوَلُ قَدَمِ الْمُرِیْدِ الصَّادِقِ وَ آخَرُ قَدَمِ الْفَقِیْهِ الزَّاهِدِ »

و مشاهد (۷) اتحاد صفات را وحدت حق تعالی عین الیقین شود و معاین وحدت ذات را وجود قدیم حق تعالی حق الیقین گردد و بعضی را سه روز شهود بود و بعضی را در شبا روزی هفتاد هزار بار مشاهده باشد (۸) و بعضی را گاه گاه شهود دست دهد ، یا (۹) حبیب لبیب(۱۰).

اولیاء الله اول به معنی عارف شوند از عین بصیرت (۱۱) چنانکه این حدیث مبیّن است که :

« إِذَا أَرَادَ اللهُ بِعَبْدٍ خَیْراً فَتَحَ بَصِیْرَتَهُ (۱۲) »

آنگاه لفظی بازاء آن معنی(۱۳) وضع کنند به خلاف اهل ظاهر که اول تصحیح لفظ کنند آنگاه تصحیح معنی از لفظ لیکن اهل الله گاه معنی(۱۴) در لفظ می(۱۵) آرند که آن(۱۶) لفظ موافق ظاهر شرع باشد و گاه در لفظی که موافق باطن شرع باشد(۱۷) عَنْ

۱- آ : تقریت . گ : معنی را .   ۲- ب : ندارد .
۳- آ : بود .   ۴- گ : آفتاب قبل الطلوع
۵- ب : برگ ۷۱ الف . ۶- گ ، ل : طریقت قدس الله اسرارهم ، گ : ص ۴۵۶، ت : برگ ۶۰ الف .
۷- ب : ندارد .   ۸- آ ، ب : شود ، ن ، ل : باشد .
۹- آ : یا .   ۱۰- ب : ندارد .
۱۱- ن : به صورت .
۱۲- از ب حاشیه برگ ۷۱ الف یعنی بینائی دل برای حدیث قب : در بیان آداب مبتدی و طالبان حضرت صمدی ، برگ ۲۰۲ الف . اللئالی المصنوعه ، ص ۶۱.
۱۳- ت ، گ ، ل : این (معنی ندارد).
۱۴- ل ، ن : معنی را .   ۱۵- ن : ندارد .
۱۶- گ : ندارد .   ۱۷- آ ، ب ، ت ، ل : ندارد . گ : «و گاه در .... باشد » ندارد.

علی کَرمَ اللّه وَجْهَه (۱) (ل)(۲) مِنْ قَوْلِهِ و روی ایضاً مَرْفوع (۳) إِلَی النَّبِیِّ صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ وَسَلَّم إِنَّهُ قَالَ :

« لِکُلِّ آیَةٍ ظَهْرٌ وَ بَطْنٌ وَ لِکُلِّ حَرْفٍ حَدٌّ وَ مَطْلَعٌ (۴) (ت) »

و عَنِ النَّبِی صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ وَسَلَّم إِنَّهُ قَالَ(۵) :

« مَا مِنْ آیَةٍ مِنَ الْقُرْآنِ إِلاَّ وَ لَهُ ظَهْرٌ، (آ : برگ ۸۱ ب) وَ بَطْنٌ وَلِبَطْنِهِ بَطْنٌ إِلَی تِسعَه (۶) أَبْطنٍ (۷) »

وَ قَالَ صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ وَسَلَّم فِی حدیثِ آخر : إِلَی سَبْعَةِ (۸) أَبْطُنٍ و فی روایته : إِلَی سَبْعِیْنَ بَطْناً .

و فی روایة أَبی ذرعَنِ النَّبِیِّ صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ وَسَلَّم :

مَا مِنْ حَرْفٍ مِنَ الْقُرْآنِ إِلاَّ (ب)(۹) وَ لَهُ سِتُّونَ(۱۰) أَلْفَ فَهْمٍ(۱۱).

« و ظهر » قرآن آن بود که از صیغه (۱۲) مفهوم شود و « بطن » آنکه لازم مفهوم اوّل باشد و « حد » (۱۳) آنکه ادراك عقول به آن (۱۴) منتهی گردد.

و « مطلع » آنکه به کشف بصیرت لایح شود چنانکه جناب سیادت (گ)(۱۵) و خلاصهٔ نبوت فرموده است(۱۶) .

« از کنار خویش می یابم دمادم بوی یار »

چون نظر به معیت نمود که

« و هو مَعَکُمْ أَیْنَمَا کُنْتُمْ(۱۷) »

۱- ت ، ل : عن امیر المؤمنین علی علیه السّلام . ۲- ل : برگ : ۵۶ ب. ۳- گ : مرفوعاً.

۴- ب : حاشیه برگ ۷۱ الف یعنی هر آیتی را ظاهر است و باطنی و باطن او را تا صفت باطن {......آب زده} و در روایتی {... آب زده } و بطن است و در روایت آید که نقل می کنند .از رسول خدا آن است که نیست هیچ حرفی از قرآن مگر آنکه وی را شصت هزار جزم باشد و مراد از {... آب زده } معنی بود . کتاب سُلیم ، ص ۱۲۱. غزالی : احیاء علوم الدین ، ج ۱، صص ۱۰۵، ۲۹۶، ت : برگ ۶۰ ب .

۵- ل : از « لکل آیة تا قال » را ندارد . گ : در حاشیه آمده است . ۶- گ : ل : سبعة .

۷- تفسیر طبری ، ج ۱، ص ۲۲. احادیث مثنوی ، ص ۸۳ . لغات الاحادیث (کتاب ب) ، ص ۳.

۸- گ : تسعه . ۹- ب : برگ ۷۱ ب. ۱۰- گ : ستون (در بعضی نسخه ها مستون آمده).

۱۱- گ ، ل ، ما فهم ، احادیث مثنوی ، ص ۸۳ . انّ القرآن ظهراً و بطنا و لبطنه بطنا الی سبعة ابطن . غزالی : احیاء علوم الدین ، ج ۱، ص ۲۹۶. مکتوبات امیریه همدانی (برگ ۲۲۱ الف).

۱۲- ل : صیغه . ۱۳- ب : چنانکه . ۱۴- آ : با من . ۱۵- گ : ص ۴۵۷ .

۱۶- ل : است مصراع . گ : ع . ۱۷- قرآن مجید : ۵ (سورة الحدید) : ۴.

(بقیه پاورقی به صفحه بعد)

«وَ أَفْضَلُ إِيمَانُ ٱلْمَرْءِ إِنْ يَعْلَمَ أَنَّ اللّٰهَ مَعَهُ حَيْثُ كَانَ »
فرمود که : از کنار خویش می یابیم (۱) .
و چون دایم در شهود بود که (۲) فرمود که « دمادم بوی یار(۳) و بوی که متعلق است » «به می یابم» (۴) اشارت بود به نفحات ربانیه که در ایام دهر بر قلوب اهل اللّٰه فیضان می نماید و به تبعیت ایشان بر هر ذره نیز (۵) فایض می شود (۶) قَالَ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّم :
« إِنَّ لِرَبِّكُمْ (۷) فِي أَيَّامِ دَهْرِكُمْ نَفَحَاتٍ أَلاَ فَتَعَرَّضُوا (۸) لَهَا (۹) »
و یار حضرت(۱۰) پروردگار بود .
قَالَ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّم عند خروجه إِلَى السَّفَرِ :
« اَللّٰهُمَّ أَنْتَ الصَّاحِبُ(۱۱) فِي السَّفَرِ وَ ٱلْخَلِيْفَةُ فِي ٱلْأَهْلِ(۱۲) »
(آ : برگ ۸۲ الف) وَ قَالَ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّم عِنْدَ الرِّحلة
« الرَّفِيْقُ ٱلْأَعْلَى(۱۳) »
وَ قَالَ سَيِّدنَا و سُندنَا (۱۴) قَدَّسَ اللّٰهُ رُوْحَهُ و دَامَ ، لَنَا فَتُوحَهُ (۱۵) عِنْدَ الرِّحله
« يَا اللّٰهُ يَا رَفِيْقُ يَا حَبِيْبُ » .

(بقیه پاورقی از صفحه قبل)
از ب : حاشیه برگ ۷۱ ب و نزد اهل تحقیق معنی این آیت چنین است . چو وجود شما را سبب اوست و ظهور او در ظاهر شماست فلاجرم معیت ثابت شود یعنی حضرت با شما است آنجا باشد شما و فاضلترین ایمان آن است که بداند که حق تعالی باوست آنجا که باشد و نزد اهل تحقیق معنی آیت چنین است چون وجود شما را سبب اوست و ظهور و در مظاهر شماست فلاجرم معیت ثابت بود .
نجم الدّین رازی : مرصاد العباد ، ص ۷۴.
۱- گ ، ل : می یابم دمادم بوی یار. ۲- ت ، ن : ندارد .
۳- ب : ندارد . ۴- ن : ندارد .
۵- ت ، ب : ندارد. ۶- گ ، ب ، ل ، ن : است .
۷- ن : ربك .
۸- آ، ن : الاّ فتعصو.
۹- غزالی : احیاء علوم الدین ، ج ۱، ص ۱۹۲. ابو نعیم اصفهانی : حلیة الاولیاء ، ج ۱، ص ۲۲۱، ج ۳، ص ۱۶۳. ابن عربی : الفتوحات المکیه ، ج ۱ ، ص ۲۴. جامع صغیر ، ج ۱ ، ص ۹۵ . احادیث مثنوی ، ص ۲۰.
۱۰- گ ، آ ، ل ،ن : ندارد. ۱۱- آ : صاحب ، ت : صاحبی.
۱۲- گ ، ل، ن : اهلی . قب : مجلسی : بحار الانوار ، ج ۲، ص ۲۳۴.
۱۳- قب: احادیث مثنوی ، ص ۱۳۵. نهایة ابن اثیر ، ج ۲ ، ص ۹۳ . جامع صغیر ، ج ۱، ص ۵۵. سُنَن الکبری ، ج ۵، ص ۲۵۰. ۱۴- گ : ندارد . ۱۵- گ : « روحه .... فتوحه » ندارد.

و چون دوام شهود بعد از استحکام توجه (۱) باشد گفت :

« زان همی گیرم (ن)(۲) به هر دم خویشتن را در کنار »

زیرا که قلب محبّ که (۳) مقلب القلوب است منقلب گردد در هر(۴) آنی به انقلاب شان منقلب کَمَا قَالَ اللّهُ تَعَالَی :

« كُلُّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأنٍ(۵) »

(ب)(۶) و چون مقصود (ل)(۷) توجه را در سیر فی الله نهایت نبود فرمود .

« چون کنارم را میانی نیست پیدا هر زمان ».

و چون کمال معرفت موجب هیمان است و هیمان موجب اضطرابات کثیره و امور عجیبه که والهوی یأتی بُکلِّ غریبة لاجرم گفت :

« درمیان خون دل جانم غمش گیرد کنار ».

و چون ذات او را به کمال معرفت (گ)(۸) احاطت (۹) ممکن نبود در سیر فی(۱۰) الله فرمود :

« چون میانش را کناری نیست زان در حیرتم ».

و چون عارف مشهود را منتهی ندید در هیچ مراتبی در سیر عن(۱۱) (ت)الله گفت .

« کاین(۱۲) چنان نازك میانی هست دایم در(۱۳) کنار ».

قَالَ اللّهُ تَعَالَی :

۱- گ : موجب دوام توجه. ۲- ن : برگ ۱۱۹ ب.

۳- آ ، ب ، ل ، ن : قلب که محبّ. ۴- ن : ندارد .

۵- از حاشیه ب برگ ۷۱ ب : یعنی در هر وقت و زمان احداث امور بکند و به تجدید چندی می سازد چنانکه از حضرت رسالت می خواندند و پرسید که وَ مَا ذلك الشان ، یعنی حقیقت آن شان چیست فرمود که من شاء یغفر... ذنباً و یفرح [... آب زده] قوماً یعنی شان امر آن است که بیامرزد گناه را از اهل گناه ببرد و غم را از اهل غم و عزیز گرداند غیر قوی را و ذلیل گرداند قوی را و نزد اهل تحقیق مر خدا راست و در هر وقتی در هر خلقی رسانیدن آنچه او مستحق آن است پس به تصفیه و تزکیه کسی که مستعد کمالات جزیل گردد . لاجرم برو کمالات مذکور فایض باشد بر وجود استعداد درمیان است و کسی که به سبب مغیبات مظلمه و لوث عقاید فاسده و خباث و رذائل مکروه مستعد جوهر نفس خود [... آب زده] لاجرم برو همان فایض گردد چون قابلیت و استعداد همان دارد . قرآن مجید :۵۵ (سورة الرحمن) : ۲۹.

۶- برگ ۷۲ الف .

۷- ل ، برگ : ۵۶ ب. ۸- گ : ص ۴۵۸.

۹- گ : احاطه . ۱۰- گ ، ب ، ل ، ن : بالله.

۱۱- ل : عند الله ، گ : بالله، ت : برگ ۶۱ ب. ۱۲- گ ، ب ، ت : کان .

۱۳- ت ، گ ، ب ، ل : بی کنار .

« وَ هُوَ اللَّطِيْفُ الْخَبِيْرُ(۱) »

و چون عارف مشهود را در هیچ سیری (۲) منتهی (آ : برگ ۸۲ ب) ندید به حسب شئون فرمود :

« نی میانش را کناری نی کنارم را میان »

و چون کثرت شئون با عدم انتها موجب حیرت آمد و حیرت موجب حرقت (۳) گفته :

« و ز میان آتش عشقش نمی یابم کنار »

و چون کمال معرفت آن تقاضا کرد که طالب کنه ذات متعشق باشد (۴) فرمود .

« بر کنارست آنکه سودای (۵) میانش در سرست »

و چون آن طالب معلم ادیب آمد(۶) هر سایر را به رعایت (۷) قدر و منزلت خود که آن فناست فی الله است و بقاست بالله (۸) گفت :

« و ز میان آن خورد هرکو بدو شد بر کنار(۹) »

و چون نظر حق بین عارف منعم را محیط دید بر جمیع موجودات فرمود .

« نیست کس را از میانش جز کنار اندر دو کون »(ت) .

با خود چنین گفته شود که چون (ب)(۱۰) حقیقت ذات در آیینهٔ روح بلاکیف نماید هر آینه مشاهد صفای مَعنی(۱۱) روح خود را دیده باشد نه ذات را کالقمر فِی الْمَاء لاجرم فرمود :

« نیست کس را از میانش جز کنار اندر دو کون »(ت)

به تقدیر(۱۲) اوّل معنی مصراع ثانی چنین گفته شود که چون نعمت الهی جمیع موجودات را مشتمل است چرا به طرف غفلت میل باید کردن(۱۳) ؟ (ل)(۱۴) و به تقدیر(۱۵) ثانی چنین گفته شود که اگرچه(۱۶) به کنه مقصود(۱۷) نتوان رسید(برگ ۸۳ الف) و

۱- قرآن مجید : ۶(سورة الانعام) : ۱۰۳ . از حاشیه ب برگ ۷۲ الف . لکل لطیف فهو درك الابصار یعنی یلطف ان یدرك الابصار.

۲- ل : ندارد . گ : « در هیچ سیر » ندارد.

۳- آ : فرقت . ۴- ب، ل : متعسف آمد . ۵- ب : سواء.

۶- در آ : ندارد و زیادت از روی ب ، ل ، ن . ۷- ن : بر رعایت (به جای به رعایت).

۸- ل: فنا فی الله و بقا بالله است . گ : فنا فی الله است و بقا بالله.

۹- ب : فقط کنار نوشته به جای آن همه عبارت . ۱۰- ب برگ ۷۲ ب.

۱۱- گ : معنی روح. ۱۲- آ، ن : به تقریر (به جای به تقدیر)، ت : برگ ۶۲ الف.

۱۳- ب : نمودن ، ن : کرد ، گ ، ل : کرد . ۱۴- ل :برگ ۵۷ الف.

۱۵- آ ، ن : به تقریر(به جای به تقدیر) ۱۶- ن ، ل : گر . ۱۷- گ : ندارد.

لیکن شهود بلا کیف دولتی است موجود (گ)(۱) و منزلتی است محمود لاجرم چرا باید (۲) که از آن شود مفقود (۳).

پس فرمود :

« از میان این چنین دولتی کسی جوید کنار ».

و چون عارف مکین و محقق مبین (۴) در هیچ مقامی(۵) و صفتی مقید نیست(۶) تا از آن ترقی یابد (۷) گفت :

« از کناری گر علی بوی میانش یافتی   در خیال آن میان از خویش گشتی با کنار»

یعنی اگر از هستی مقید خود مقّید آمدی به حظی از حظوظ عبودیت که آن تلذذست از جمال مشهود در مقام شهود هر آینه بروی واجب بودی انحراف نمودن از آن به واسطهٔ ترقی در مقام اِمْتِثال که عبودیت است ، یا چنین گفته شود که اگر به تجلّی از تجلیات حق عارف را حصر وجود حقیقی حاصل (۸) آمدی ، هر آینه در شهود آن از خودی خود منحرف گشتی و لیکن نه چنان است و از بیت اوّل و آخر که بهم انضمام یابد(ت) معلوم شود که جناب سیادت در مقام اطلاق بوده است اگرچه حضرتش (ن)(۹) هادی بوده است(۱۰) در مجلّی جمال جلال زیرا که در مطلع و مادون آن (ب)(۱۱) در اثبات شهود(۱۲) یدبیضا نمود و در(۱۳) تخلص به نفی آن اشارت فرمود و مقام اطلاق عبارت است از تنزهٔ عارف از آنکه متصف (آ: برگ ۸۳ ب) باشد به اوصاف الهیه یا متصف نباشد(۱۴) كَمَا قَالَ الشَّيخ جُنَيْد اَلْبَغْدادی قَدَّسَ اللّهُ سِرَّه :

« حِینَ(۱۵) سُئِلَ عَنِ العَارِفِ لَوْنَ اَلْمَاءِ لَوْنَ(۱۶) إِنَائِه (۱۷-۱۸) »

۱- گ : ص ۴۵۹.

۲- ب : نباید (به جای چرا باید).

۳- آ : مفود . ن : مقصود (مفنود) به معنی بددل (فرهنگ آنندراج) گ : مفقود.

۴- ت ، ل : متین .

۵- ب : حالی ، آ :جای .

۶- آ : نباشد ، گ ، ل، ن : نبود .

۷- ل ، ن ، گ : نماید .

۸- ن ، ل، حاصل.

۹- ن : برگ ۱۲۰ الف ، ت : برگ ۶۲ ب .

۱۰- گ ، ل : بود .

۱۱- گ : در مجلاء بْ : برگ ۷۳ الف،

۱۲- ب : ندارد .

۱۳- ن : ندارد .

۱۴- گ ، ل : نباشد به اوصاف الهیه.

۱۵- آ : چنین .

۱۶- آ : ندارد .

۱۷- ن : انایة .

۱۸- طبقات الکبری ، ج ۱، ص ۸۴. ابن عربی : فصوص الحکم ، ص ۲۲۵ (کما قال الجنید حین سئل عن معرفة بالله و العارف فقال .... لون الماء لون انائه).

نظم (۱)

رنگ عارف رنگ معروف است و بس　　رنگ معروفی نه پیش است و نه پس

و اگر المعی(۲) را جمال معنی(۳) دیگر از جلابیب (۴) ابیات روی نماید مبارکش باد که کلام ذو (۵) وجوه است .

نظم (۶)

وقت سخن چون که به عیسی رسید (گ)(۷)　　عیب رها کن که به معنی رسید (۸)

رَزَقَنَا اللّٰهُ مَعَ الطَّالِبِیْنِ مِنْ بَرَکَاتِ النَّفَحَاتِ (۹) المتَعالِیَة (۱۰) مِنْ طَیِّبَاتِ الْأَلفاظِ(۱۱) الْأَمِیْریة بِمُحمّد وَ آلِهِ أَجْمَعِیْن.

و خدمت برادر دینی و دوست یقینی مولانا قوام الدّین (۱۲)(ل)(۱۳) جَعَلَ اللّٰهُ بَرَکَاتَه(۱۴) قِیَام الدّین بِمُحَمَّدٌ وَ آلِهِ أَجْمَعِیْن(۱۵) چنین تقریر نمود که خواب(۱۶) دیدم که حضرت(۱۷) سیادت فرمود که من حقّ گشته ام و پیش از این می گفتم (۱۸) که من حقّم و لیکن اکنون(ت) نمی گویم(۱۹) و خاموش کرده ام .

و این خواب نیز دلالت می کند بر اطلاق مقام جناب(۲۰) سیادت زیرا که حق نیز(۲۱) یکی از اسماء اللّه است که اطلاق نکنند الاّ به وجود(۲۲) مطلق به اصطلاح(۲۳) صوفیه .

۱- گ ، ل : بیت .　　۲- آ ، ل ، ن : المعنی.

۳- گ ، ل : معاینی.　　۴- ب : جلایب ، ن : جلایت .

۵- ل ، ن : را دو . گ : را وجوه .　　۶- گ : ندارد.

۷- گ : ص ۴۶۰.　　۸- ل ، ن : ذو .

۹- ل، ن : نفحات .　　۱۰- ل : المتلالیته.

۱۱- ن : الفاظ .　　۱۲- گ ، ب ، ل ، ن : قیام .

قوام الدّین بدخشی که یکی از خلفای سید علی همدانی می بوده و چهل سال در سفر و حضر در خدمت سید گذرانده است . حیدر بخشی : رسالهٔ مستورات ، برگ ۳۶ ب، ۳۸۵ب. ۴۱۹ الف . ۳۲ ب و اعظمی : واقعات کشمیر ، برگ ۳۶ الف . غلام سرور : خزینة الاصفیاء، ج ۲، ص A - ۲۹ .

۱۳- برگ ۵۷ ب.　۱۴- ن : به اللّه کامه ، ل : اللّه کاسمه .

۱۵- ل : ندارد . گ : « به محمّد و .... اجمعین » ندارد . ۱۶- ل : در جواب ، گ : درخواب .

۱۷- گ ، ل : جناب .　۱۸- ن : می گفت .　۱۹- آ : ندارد، ت : برگ ۶۳ الف .

۲۰- گ : ندارد .　۲۱- گ ، ل، ن : ندارد .

۲۲- ن : بر وجود. گ ، ل : بر وجود .　۲۳- آ : در امطاح .

و وقتی دیگر در خواب دیده بود سَلَّمَهُ اللّه که جناب سیادت فرمود که هر چند تعین خود را نفی می کنم به کلی منتفی (آ : برگ ۸۴ الف) نمی شود ، و این معنی اشارت است بدان که حکم تعین در هیچ مقامی(۱) منتفی نگردد کَمَا قَالَ صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ وَسَلَّم خبر اعَنِ اللّهَ تَعَالَی :

« کُنْتُ سَمعَهُ وَ بَصَرَهُ (۲) »

الحدیث :

الاَّ بِنِسْبَةِ (۳) حَالِ مَقَامِ إطْلاَقٍ مِنْ حَیْثُ هُوَ هُوَ (ب)(۴) .

که فی تعین را بدان حضرت راه و نی عدم تعین (۵) را نسبتی بدان درگاه زیرا که عبارت (۶) و اشارت نپذیرد الاّ از حق تعالی از بهر ترغیب عبید به تقرب (۷) آن حضرت کَمَا قَالَ اللّهُ تَعَالَی :

« شَهِدَ اللّهُ أنَّهُ لاَ إلَهَ إلاَّ هُوَ وَ الْمَلاَئِکَةُ وَ أُولُوا الْعِلْمِ قَائِماً بِالْقِسْطِ لاَ إلَهَ إلاَّ هُوَ الْعَزِیْزُ الْحَکِیْمُ (۸-۹) »

بعضی از الفاظ خواب اوّل و جملهٔ خواب دوم دلیل هادی بودن حضرت سیادت است زیرا که در خواب اوّل فرمود که حق گشته ام و لیکن نمی گویم (۱۰) اکنون که حق گشته ام اگرچه پیش از این گفته ام ، یعنی در حال سلوك (گ) (۱۱) و غلبات حال(ت) ، و در خواب دوم اشارت است به رعایت آداب شرعیه .

مع تحققه فی نفی تعینه من حیث انّ وجود تعینه مشهوداً له انه عین وجود المطلق عرفه من هو اهله .

۱- گ ، ن : مقام . ۲- اسرار التوحید ، ص ۱۲. جامع الاخبار ، ص ۹۳، ابن عربی : الفتوحات المکیه ، ج ۴، ص ۱۰۲ (لغات الحدیث ، ص ۱۶۶). ۳- گ ، ل : به نسبت .۴- ب : برگ ۷۳ ب.

۵- آ ، ب : ندارد . ۶- ب : عبادت .

۷- گ ، ل : به تقریب . ۸- گ ، ب، ل : الایة (به جای لا اله ... الحکیم).

۹- قرآن مجید : ۳ (سورة آل عمران) : ۱۸ . ب : حاشیه برگ ۷۳ ب.

یعنی ذات در مقام جمع گواهی داد بر وحدانیت خود چه آنجا غیر او نخواهد بود و نه مشهود بعده رجوع کرد سوی مقام تفصیل پس به نفسه گواهی داد بر وحدانیت خود در آن مشهد پس گفت که و الملائکه و أُوتُوالْعِلم قَائماً بِالْقِسط أین مقیما للعدل مقیما یقسم من الارزق و الاجل و یثیب و یعاقب عند اهل الظاهر و نزد اهل تحقیق مراد از این عدل نسبت به تفاصیل مظاهر حق است و بصور کثرتی که ظاهر حق عبارت ازوست در عین جمع حقی را به حسب استعداد و استحقاق او بدو فطرت از وجود کمال [آب زده] متجلی و غایت یافته شده (الکشاف فی اصطلاحات الفنون ، ج ۱، ص ۳۴۳).

۱۰- در آ : ندارد . ۱۱- گ : ص ۴۶۱ ، ت : ۶۳ ب .

ای دوست قدر این کلام نداند الاّ سالك راه خدای و به یقین بباید دانستن که بعضی از اصحاب جناب سیادت به عین کشف نور جمال ولایت جناب (ل)(۱) سیادت را دیدند و از ادراك کنه (آ : برگ ۸۴ ب) کمال جناب سیادت عاجز شدند و متعجب آمدند و بعضی را(۲) آن معنی در(۳) مرآت(۴) رویای صالحه جمال نمود و بعضی از (۵) راه صدق از انفاس شریفهٔ جناب سیادت هدایت یافتند(۶) و فی الجمله همه احبًا در دایره حسنی دایر آمدند.

كَمَا قَالَ اللّه تَعَالَى :

« وَ كُلاًّ وَعْدَ اللّهُ اْلحُسْنى (۷) » الأية (۸) .

و جناب سیادت فرمود در حالت غیرت که علاء الدّین حصاری(۹) اگرچه خاطر صافی کرده است امّا (ب)(۱۰) هنوز از خود بیرون نیامده است بلکه در دید(۱۱) به طفلان ما محتاج است .

و علی همدانی نه تنها در زمین درویش است بلکه (۱۲) هر گه درویش است(ت) ، در زمین درویش است و در آسمان درویش است با آنکه مبرا(۱۳) از همه چیز درویش است ، و این سخن(۱۴) نیز دلالت می کند برآن بیان گذشته زیرا که از لاهوت(۱۵) خبر داد به درویشی خود و آن تنزیه (۱۶) دست (ن)(۱۷) ندهد الاّ بعد از عبور از تجلیات جمال و جلال (۱۸) ، و این فقیر را وقتی حالی روی نمود و در آن حال از حضرت امیر المؤمنین علی(۱۹) کرم اللّه وجهه شنودم (۲۰) که فرمود که چون افاضه و استفاضه (۲۱) (گ)(۲۲) به کمال رسید (۲۳) از حضرت جمال و جلال فارغ آیی.

۱- ل : برگ ۵۸ الف . ۲- ن : ندارد .
۳- ل : ندارد . ۴- آ : جرات و تصحیح از روی ب ، ن ، ل .
۵- گ ، ل : در . ۶- آ : ندارد .
۷- قرآن مجید :۴ (سورة النساء) : ۹۵ . ۸- ب : ندارد .
۹- معلوم نشد کیست . ۱۰- ب : ۷۴ الف.
۱۱- گ ، ل ، ن : دیدن (به جای دید) . ۱۲- آ : بل ، ت : برگ ۶۴ الف.
۱۳- گ ، ل ، ن : از همه چیز مبرا . ۱۴- ب : ندارد .
۱۵- آ : هوت(به جای لاهوت).
۱۶- ل : تنزیه است ، آ ، ن : بتربت .
۱۷- ن : برگ ۱۲۰ ب. ۱۸- ب : جلال و جمال .
۱۹- ن : ندارد ، ت : علی علیه السّلام . ۲۰- گ ، آ، ل : شنود، ت : بشنود.
۲۱- ل : استقامت . ۲۲- گ : ص ۴۶۲.
۲۳- گ : رسد .

نظم (۱)

دورویش نه این است و (۲) نه آن است و نه اوست
بر نقش (آ)(۳) طراز او نه پشتست و نه رُوست
خطیست میان ظلمت و نور بهم
کورا نه سر و پای نه رنگ است و نه بوست

و حضرت سیادت و (۴) خلاصه سادات و منبع سعادات و مطلع سبحات در رسالهٔ واردات (۵) فرموده است که خازنان قضا چون سفرهٔ (۶) عطار را(۷) باز کردند لائق هر واردی نواله ای از آن ساز کردند خرقانی(۸) از آن خوان در (۹) وی دید که بقای آن با(۱۰) بقای خداست همدانی گنجی یافت که از افهام و عقول مُبراست ، ظهور سطوت (ل)(۱۱) جمال(ت)و جلال (۱۲) حاجب کمال (۱۳) شیخ (۱۴) خرقانی شد(۱۵) و بروز لطایف جمال و جلال(۱۶) جابر کسر درویش همدانی گشت(۱۷) و تحریر و تقریر(۱۸) این نوع کلمات از اهل اللّه به طریق کبر و عجب نباشد بلکه حامل بدین(۱۹) نوع کلمات غلبهٔ (ب)(۲۰) حالی و ظهور غیرتی و رعایت منزلتی و تحدّث نعمتی و تایید عقیدتی باشد چنانکه حضرت مصطفی صَلّی اللّه عَلَیْهِ وَسَلَّم فرمود :

۱- ب ، ل ، گ : رباعی . ۲- ن : ندارد .
۳- آ : برگ ۸۵ الف. ۴- گ ، ل ، ن : ندارد.
۵- رساله واردات نوشته ، سید علی همدانی .
۶- ل : سر سفره . ۷- ت ، ل ، گ : ندارد.
۸- آ : خرقان ، مراد از خرقانی : شیخ ابو الحسن علی بن جعفر احمد الخرقانی از اجلّه مشایخ یگانه و غوث روزگار خود بوده و انتساب وی در تصوف به سلطان العارفین شیخ ابو یزید بسطامی است علی هجویری گفته است که از ابوالقاسم قشیری شنیدم کی چون من به ولایت خرقان آمدم به مصاحبتم برسید و عبارتم نماند از حشمت آن پیر تا پنداشتم کی از ولایت خود معزول شدم وی در سنهٔ ۴۲۵ هجری وفات یافت برای تفصیل رك به :هجویری :کشف المحجوب، ص ۲۰۵. عطار :تذکرة الاولیاء، صص۱ :۲-۲۲۵. جامی : نفحات الانس ، ص ۳۳۶. هدایت : ریاض العارفین ، ص ۴۷. رسائل خواجه عبداللّه انصاری ، ارمغان ، ۱۳۱۹ شمسی، ص۵ . آذربیگدلی : آتشکدهٔ آذر بخش نخست ، ص ۵۹.
۹- ل : دردی . ۱۰- آ : ندارد. ۱۱- ل : برگ ۵۸ الف، ت : برگ ۶۴ب. ۱۲- ت، ل : جلال جمال .
۱۳- ل ،گ : حال . ۱۴- ب : ندارد . ۱۵- گ ، ل : گشت . ۱۶- ت، ل : جمال جلال .
۱۷- ب : شد . برای عبارت رك به : رسالهٔ واردات همدانی برگ ۳۸۷ ب.
۱۸- ب : تقریر کرد و تحریر . ت ، ل : تقریر و تحریر .
۱۹- ل : ندارد . گ : این نوع .
۲۰- ب : برگ ۷۴ ب .

« أَنَا سَیِّدُ ولد آدَمَ وَ لاَ فَخرَ (۱) »

« وَ کُنْتُ نَبِیّاً وَ آدَمَ بَیْنَ الْمَاءِ وَ الطِّیْنِ (۲) »

و اصحاب خود را نیز در روی ایشان مدح گفته است با آنکه قرآن نازل است قَوْلُهُ تَعَالَی(۳) :

« فَلاَ تُزَکُّوا أَنْفُسَکُمْ (۴) »

و حدیث وارد که :

« أُحسُوا (۵) التُّرَابَ فِی وَجْهِ الْمَدَّاحِیْنَ (۷) »

فلاجرم آن وجوه (۶) مذکوره نه مشروع (آ : برگ ۸۵ ب) باشد . قَالَ اللّٰه تَعَالَی(۸) :

« وَ أَمَّا بنعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ (۹) »

وَ قَالَ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّم :

إِنَّ اللّٰهَ تَعَالَی إِذَا أَنْعَمَ عَلَی عَبْدٍ أَحَبَّ أَنْ تُرَی(گ)(۱۰) آثَار نِعْمَتِهِ علیه »(۱۱)

۱- المسند احمد بن حنبل ،ج ۴، صص ۲۵۴۶ ، ۲۶۹۲. ابن ماجه ، ج ۱، ص ۵۶۶. شیخ ولی الدّین محمّد :مشکوة المصابیح ، ص ۵۰۵. (عن ابی سعید) الاتحافات السنیة ، ص ۱۰۳. تفسیر فرات ، ص ۱۲۳. ابن عربی: الفتوحات المکیه، ج ۱، ص ۱۵۱. انا سیّد ولد آدم ولا فخر.

۲- از حاشیه برگ ۷۴ ب - بودم من پیغامبر و حالانکه آدم میان آب و گل بود .ابن عربی: الفتوحات المکیه ، ج ۱، ص ۵۱. ۳- آ ، ب ، ن : ندارد .

۴- قرآن مجید : ۵۳ (سورة النجم) : ۳۲. از حاشیه ب { ...آب زده } ... نفس های خود را .

۵- آ : اختوا ، ل : احیوا. ۶- فقط آ : وجوه .

۷- از حاشیه برگ ۷۴ ب یعنی بپاشد خاك را

در روی مدح گویان مسلم ، ج ۴، ص ۲۲۹۷. غزالی : احیاء علوم الدین ، ج ۳، ص ۱۵۸، ج ۴، ص ۲۸۲. النووی ، ج ۵، ص ۴۴۰. قب : عباس القمر : کنز العمال ،ج ۲، ص ۱۱۶(مسلم من حدیث المقداد).

۸- گ : قال اللّٰه تعالی از روی گ اضافه شده .

۹- قرآن مجید : ۹۳ (سورة الضحی) : ۱۱، حاشیه برگ ۷۴ یعنی تحدیث نبوت کن که آن اجل نعم است و بقلم قرآن و شرایع نیز مراد است و نزد اهل تحقیق مراد از نعمت علم و حکمت که فایض است برتو در مقام بقا فمن تعلم الناس و اهل {... آب زده } . قب : محمّد علی تهانوی : کتاب الکشاف فی اصطلاحات الفنون ، ج ۴، ص ۷۶۹.

۱۰- گ : ص ۴۶۳ .

۱۱- ابن عربی : الفتوحات المکیه ، ج ۴، ص ۱۰.

شیخ ولی الدّین محمّد : مشکوة المصابیح ، ص ۳۶۷، ابی داود ، ج ۴، ص ۲۵۴. المسند احمد بن حنبل، الجزء ۱۰ : ص ۶۷۰۸، حاشیه ب برگ ۷۴ ب یعنی حضرت حق تعالی چون انعام کند بر بنده دوست می دارد که آثار نعمت حق بروی هویدا گردد.

و این وجوه اگر به طریق کبرء و عجب باشد مشروع نباشد ، چنانکه در آن آیت و حدیث گذشت (۱).

نظم (۲)

با دل خود گفتم :ای (۳) بسیار گوی　　چند گویی تن زن و اسرار جوی
گفت : غرق آتشم عیبم مکن　　می بسوزم گر نمی گویم سخن

(آ)(۴) ذکْر أَسْفاره بأمْر کبَاره قَدَّسَ اللّهُ سرَّهُ وَ رَسَخَ (۵) لَنَابرَّهُ

و حضرت (۶) (ت)سیادت فرمود (۷) که چون از صحبت اخی(۸) باز به صحبت شیخ آمدم خدمت شیخ (۹) مرا به سفر اشارت فرمود و این اشارت نتیجهٔ آن واقعه باشد که خدمت اخی وقتی فرمود که یا سیّد دیگهای بسیار می بینم که در جوش است و تو از هر دیگی کفلیزی(۱۰) می برداری (۱۱) ، گفتم : چگونه می باشد(۱۲) ؟ گفت : مبارك باشد(۱۳)، زیرا که صورت استفاضه است(۱۴) از اولیاء .

۱- گ : « و این وجوه ... گذشت » ندارد.
۲- گ ، ل : مثنوی.
۳- گ ، ل : با دلم گفتم که ای ، ن : دلم گفتم که این .
۴- آ : برگ ۸۵ ب، ب : ۷۴ ب ، ل : ۵۸ ب ، ن : ۱۲۰ ب .
۵- ن : رشیخ ، ت : ۶۵ الف.
۶- گ ، ل : جناب ، ت : ۶۵ الف.
۷- ل، ن : فرموده بود .
۸- مراد از اخی ، ابوالبرکات اخی علی دوستی است.
۹- مراد از شیخ ، شیخ محمود مزدقانی است .
جامی : نفحات الانس ، ص ۵۱۵ . شوشتری : مجالس المؤمنین ، ص ۳۱۱. غلام سرور : خزینة الاصفیاء ، ج ۲، ص ۱۹۸. محمّد معصوم علی : طرایق الحقایق ،ج ۲، صص ۳۲۱ . ۳۳۹.
۱۰- ل : کفلیز و کفلیزه کفچه و چمچه سوراخ دار (فرهنگ آنندراج).
۱۱- ل : بر می داری .
۱۲- ب ، ل ، ن : ندارد .
۱۳- ن : است .
۱۴-ن : باشد .

و نیز (۱) آن اشارهٔ شیخ قریب است بدانکه خدمت اخی وقتی فرمود که مردانه باشید و بر مشاق خلوات صبر کنید که همین یك طبقه مانده است (ب)(۲) فلاجرم (۳) خدمت شیخ مرا به سفر اشارت فرمود تا از آن دیگها (ل)(۴) کفلیزها بردارم (۵) .

و آحاد طُلاب با وفاق(۶) را که در اطراف دنیا باشند ارشاد نمایم زیرا که در(۷) اقامت این نوع (۸) استفاضه و افاضه میسر نگردد.

قَالَ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ :

« فِي آخِرِ الزَّمَانِ لَا يَبْقَى صَاحِبُ مَوَافِقٍ (۹) اِلاَّ اَلأَحَادُ فِي اَلأَطْرَافِ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُم أَجْرُ مِائَةِ شَهِيْدٍ فِي كُلِّ يَوْمٍ »

حضرت(۱۰) سیادت فرمود که :

سه بار از مشرق تا به مغرب سفر کردم(۱۱) بسی عجایب (آ : برگ ۸۶ الف) در بّر و بحّر(۱۲) دیده شد (ن)(۱۳) و هر بار که به شهری(۱۴) و ولایتی رسیدم (۱۵) (ت)رسم و عادت اهل آن موضع طریق دیگر دیدم (۱۶) .

حضرت (۱۷) سیادت فرمود که :

حضرت (گ)(۱۸) خواجه خضر را عَلَيْهِ السَّلام دیده شده است(۱۹) که در یك(۲۰) کرانهٔ محیط عروس خواسته است(۲۱) و ده(۲۲) فرزند(۲۳) شده و عروس (۲۴) و فرزندان خبر ندارند(۲۵) که کدخدای خانهٔ ایشان خواجه خضر است . و حضرت خواجه خضر وقتی در

۱- آ : ندارد . ۲- ب : برگ ۷۵ الف.

۳- گ : لاجرم ۴- ل : برگ ۵۹ الف. ۵- ب : برگیرم .

۶-گ ، ل ، وقاف . ۷- آ : ندارد .

۸- گ : این نوع کلمات . ۹- گ : ندارد .

۱۰- گ : جناب. ۱۱- ن : کرده ام .

۱۲- گ ، ل : بحر و بر .

۱۳- ن : برگ ۱۲۱ الف. ۱۴- ن : جهر شری .

۱۵- ن : رسیده ام، ت : برگ ۶۵ ب .

۱۶- آ ، ن : عبارت متلوب شده . از اینجا ... تا طریق دیگر دیده ام .

گ : طریقی دیگر دیدم . برای این مطالب قب : به رسالهٔ مستورات . برگ ۳۶۱ب.

۱۷- ب ، ل ، ن ، گ : جناب . ۱۸- گ : ص ۴۶۴.

۱۹- گ : دیده شده است . ۲۰- آ : ندارد .

۲۱- گ : خواسته بود . ۲۲- ب ، ل ، ن : دو. ت : ندارد.

۲۳- ل : فرزندان ، گ : و فرزندان شده .

۲۴- گ : عروس (به جای زن). ۲۵- گ : نداشتند .

سفرگفت که یا سیّد بر آن بلندی برآی ، تا اعجوبهٔ دیده شود (۱) ، چون اجابت کردم دیدم پلنگی کور(۲) در پس سنگی قایم(۳) بود و در این حال کلنگ(۴) زاغی آمد و شرحه ای در منقار(۵) آورد(۶) و در دهان آن (۷) پلنگ نهاد و باز رفت (۸) .

جناب سیادت فرمود که :

وقتی در منزلی نزول حاصل(۹) آمد که در حجره ای بود قفل کرده گفتم : در این حجره باید گشادن ، سُکانِ آن منزل گفتند که هر که در این حجره شب می باشد (آ : برگ ۸۶ ب) بلا شك صباح بر جنازه بود ، پس التماس نمودم که در را (۱۰) باید گشادن ، اجابت کردند. و شب در آنجا مقام کردند (۱۱) و چون پاره ای(۱۲) از شب گذشت در گشاده شد و کنیزکی در آمد شمعی در دست و در عقب آن کنیزك مراة حسنا و کامله در حسن(۱۳) آمد(۱۴) و بنشست (ب)(۱۵) و به تدریج سوی من می آمد تا میان من و میان آن(۱۶) (ت)مراة قدر ذراعی ماند یا هنوز کمتر ، و مرا از حرکت آن مراة غیرت(۱۷) به جوش آمد ، به عزت(۱۸) و حمیت به سوی آن مراة نظر کردم (ل)(۱۹) پس وجودش منتشر گشت مثل ارزنی (۲۰) که در زمین پاشیده شود به آواز و ناپدید شدند و چون مرا اهل آن دیار(۲۱) صباح(۲۲) به سلامت دیدند و (۲۳) تعجب نمودند و به واسطهٔ آن(۲۴) به من اعتقاد کردند و آن اعتقاد ایشان (۲۵) سبب انتقال من آمد از آن منزل(۲۶) .

۱- ل ، گ : بینی .
۲- آ ، ب ، ن ، ت . گ : که کور پلنگی.
۳- به معنی مخفی (فرهنگ نفیسی).
۴- گ : ندارد.
۵- آ ، ب ، ن : ندارد.
۶- گ : ندارد .
۷- ل، گ : ندارد.
۸- گ : برفت .
۹-گ : نزول کردم .
۱۰- گ : « در را » از گ اضافه شد .
۱۱- گ : « و شب در آنجا مقام کردند » از گ اضافه شد.
۱۲- ن : شب و ویا .
۱۳- ل : حس .
۱۴- گ : درآمد .
۱۵- ب : برگ ۷۵ ب .
۱۶- گ : میان من و آن ، ت ، برگ ۶۶ الف .
۱۷- آ : عبرت .
۱۸- ب : حدت ، ن : به جرات . گ : به جدت .
۱۹- ل : برگ ۵۹ ب.
۲۰- گ ، آ، ل : ارزن .
۲۱- گ ، آ، ب ، ن : ندارد.
۲۲- ل : ندارد .
۲۳- ل : ندارد .
۲۴- گ : « به واسطهٔ آن » ندارد.
۲۵- آ : ندارد.
۲۶- برای این مطالب قب : حیدر بخشی : رسالهٔ مستورات برگ ۳۶۴ الف ، ۳۶۶ الف .

و بدان که آن نوع حرکت از جنس تصرف (گ)(۱) جنّ باشد و جنّ بر انواع باشند زیرا که بعضی از لطایف ایشان تحت فلك قمر (۲) در کرهٔ اثیر مسکن دارند و چون به سوی سَمَا عروج کنند تا کلام ملائکه بشنوند مَرْجُوم آیند (۳) و گاه بود که آتش را فرو (۴) فرستند و برق و صاعقه پدید(۵) آید و بعضی چیزها بسوزد و گاه بود که بعضی از کرهٔ اثیر را نزدیك زمین آرند (۶) و زمین سرخ نماید .

و بعضی لطایف را مسکن در سحاب بود (۷)(آ: برگ ۸۷ الف) و بعضی را مسکن در ریاح باشد و در ریاح تصرف کنند مثل گرد باد تا خاك و برف و گیاه را در سر مردم اندازند ، و بعضی را مسکن در صَحاری (۸) و جبال و بُیوت باشد و خدّام ایشان در مُغتَسل و مُتَوضّی(۹) باشد و مراکب(ت) در مبارز و اصْطَبل.

و بعضی کثایف در صورت کِلاب(۱۰) بود(۱۱) و بعضی در صورت حُمرُ (۱۲) باشد و بعضی در صورت حیّات .

فلاجرم اگر ماری(۱۳) پدید آید سه بار به عهد سلیمان سوگند دهند اگر برود نکشند و اگر نرود بکشند.

و در بعضی روایت این است(۱۴) که در (ب)(۱۵) کرّتِ اوّل که پدید آید سوگند دهند و نکشند و اگر بار دیگر پدید آید بکشند .(۱۶) .

۱- گ : ص ۴۶۵. ۲- ل : ندارد.

۳- احمد بن حنبل ،ج۴، ص ۲۹۷۹ کانت للشیاطین مقاعد فی السماء فکانوا یستمعون الوحی ، قرآن مجید: و لقد زیناالسماء الدنیا مصابیح و جعلنا ها رجوماً للشیاطین . کتاب الکشاف ج ۳، ص ۲۲۲.

۴- آ : آتش فرود . ب : آتش فرو . ل ، ن : آتش را فرو.

۵- ل : بدید.

۶- ل : بعضی از لره اسر را سر سردمك رمن ارند و رس سرخ ماند. گ : نیز نزدیك زمین آرند .

۷- ل ، ن : باشد.

۸- ل : صحار ، ن : صحارا.

۹- ل : متوضا . گ : متوضا باشند ، ت : برگ ۶۶ ب . ۱۰- ن : کلدن .

۱۱- آ ، ل ، ن : بود .

۱۲- ل : حمید . ت ، گ : حمیر باشند .

۱۳- آ ، ب ، ل ، گ : مار . ۱۴- ب : آن است . ۱۵- ب : برگ ۷۶ الف.

۱۶- ترمذی ، ص ۱۷۹ ، اذا ظهرت الحیّة فی المسکن فقولوا انا نسألك بعهد نوح و بعهد سلیمان بن داود الا توذینا فان عادت فاقتلوها . نیز قب شرح النووی ، ج ۵ ، ص ۶۲ . خواجه عبدالله انصاری : کشف الاسرار وعدة الابرار ، ج ۱، ص ۱۵۲. حیدر بخشی : رسالهٔ مستورات ، ۳۶۲ ب.

و آن جنّی که به حضرت مصطفی صَلّی اللّهُ عَلَیْهِ وَسَلَّم (۱) آمد و ایمان آورد عَبْدالرّحمان نام هنوز در حیات باشد و هر ملت (۲) که (۳) در آدمیان بود(۴) درمیان (۵) جنّیان نیز (۶) باشد(۷) و بعضی از جنیان در أسرع زمان خبر آرند و برند(۸) از موضع دور و غذاء لطیف(۹) ایشان آن است که (۱۰).(۱۱) استخوان را بوی کنند و شاید که (ل) (۱۲) بغیر از بوی استخوان غذای دیگر نیز(گ)(۱۳) باشد هم از بویها .

و آن جنّیان که در جبال و صحاری(۱۴) باشند گاه بود که آدمی را به خود برند و ازْدواج نمایند و فرزند شود (آ : برگ ۸۷ برگ) و لیکن غالب آن بود که چون به آدمیهٔ دیگر باز(۱۵) ازدواج (ن)(۱۶) نمایند(۱۷) او را هلاك کنند و آن جنیان که در خانه ها (۱۸) باشند

۱- ل : صلوات اللّه. ۳- مر .

۲- ب ، ل، ن : درمیان . گ : که درمیان .

۳- ل : ندارد. ۴-گ ، ل : باشد.

۵- آ : از . ۶- ب : ندارد.

۷- ب ، ن : باشند . ۸- ل : پردند . گ : پروند .

۹- گ ، ل ، ن : لطایف. ۱۰- ن : ندارد.

۱۱- جن: آملی ، کشکول ، ج ۴، ص ۳۴۳ الصوفیة یقولون إن الجنّ أرواح متجسده فی أجرام لطیفة الغالب علیه النار و الهواء کما ان الغالب علی بدن الانسان التراب و الماء و هم قادرون علی التشکل بالأشکال المختلفة و خلع الصور والدخول فی الصورة الاخری ، و مزاولة الاعمال الخارجة عن طوق البشر و غذاؤ هم الهوا المتکثف براکة الطعام . فهرست فقه اللغة ، ص ۹۵، قال انّ العرب تنزل الجنّ متراتب ، فان ذکر و الجنس قالو الجنّ فان ارادو (۹۱) انه یسکن مع النّاس قالوا عامر الجمع عمّار خان کان یتعرض للصبّیان ، قالو ارواح . فان حیث و تعرّم ، قالوا شیطان ، فان زاد علی ذلك قالوا . مارد فان زاد علی القوّة ، قالوا عفریت رسالة فی لغة ابی علي بن سینا ، ص ۸ . الجنّ هم خلق اللّه مستورون .... و انّ ابلیس کان من الجنّ و الشیاطین کفرة الجنّ. مروج الذهب ، ج ۱، ص ۲۹ و هم حزب ابلیس .

علامه ابن جوزی در « ذکر مصطفین من الجنّ » راجع به جنّ مطالب گفته ولی عبدالرّحمن نامی جنّ را اسم نبرده . رك به : صفة الصفوة ، ج ۴، ص ۴۰۲ . برای جن رك به : غلام احمد پرویز : لغات القرآن ج۱، ماده جنّ ، ابلیس و آدم .

دائره معارف اسلامیه (اردو) تحت کلمه ابلیس . بلوغ الأرب فی معرفة أحوال العرب ، ج ۲، ص۳۵۰.

Macdonald : Religious Attitude And Life in Islam. P.144.

غزالی : احیاء علوم الدین ، ج ۳، ص ۳۸.

۱۲- ل ، ب : برگ ۶۰ الف. ۱۳- گ : ص ۴۶۵ .

۱۴- آ ، ت ، ن : صحارا . ل : در جبال باشند و صحارا . گ : در کوهها و صحراها.

۱۵- ل : به آدمی دیگر . ۱۶- ن : برگ ۱۲۱ ب .

۱۷- گ، آ ، ب ، ل ، ن : نماید. ۱۸- آ : خانه .

تصرفات مختلفه نمایند(۱) مثل آنکه از خانه ها آواز آید و از بالای بام آواز رفتن و دویدن آید و مردم را به سنگ(ت) و کلوغ بزنند(۲) و زننده پیدا نبود و ابواب (۳) بیوت را ببندند (۴) و بگشایند و بندنده و گشاینده (۵) پدید (۶) نبود.

و اگر آدمی از ایشان کسی را (۷) بکشد به ناحق در دنیا و یا (۸) در عالم غیب از او(۹) قصاص طلب دارند چنانکه شیخ محی الدّین عربی (۱۰) قَدَّسَ اللّهُ سِرَّهُ ذکر کرده است که نفری از جنّ آدمی را به مقتل می بردند ، گفتم بروی قصاص نباشد به سبب تغییر صورت به صورت کریهه که در حدیث چنین آمده است (۱۱) و (۱۲) آن نفران گفتند که به محکمهٔ (۱۳) قضا باید رفتن ، پس برفتم و حدیث را بر قاضی خواندم که در حدیث چنین است(۱۴) که برو قصاص نباشد ، فلاجرم آن آدمی را گذاشتند(۱۵) از شرّ آن جنّ خلاص یافت (۱۶) و مرا دعای خیر کردند .(۱۷)

و شریران(۱۸) (ب)(۱۹) جنّ را شیاطین خوانند ، پس شیاطین دو نوع باشند (۲۰) :

ظاهری : چنانك(۲۱) آدمِ شریران و پریان (۲۲) و

باطنی : چنانك ذکر کرده شده است پیشتر از این محل .

و مَرَدَهٔ مُصفده در رمضان (۲۳)، قَالَ النَّبِیّ صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ وَسَلَّم (۲۴) : (آ : برگ ۸۸ الف) اِذَا دَخَلَ شَهْرَ رَمَضَان صُفِدَتْ قِرَدَةَ الشَّیَاطِیْن».

۱- آ : که تصرفات که مختلفه .

۲- ل، گ : زدن ، ت : برگ ۶۷ الف.

۳- ن : ابوات .

۴- گ : بر بندند

۵- گ ، ل : بندنده و گشاینده .

۶- ب : پیدا .

۷- گ ، ل : کسی از ایشان را .

۸- گ ، ل ، ن: ندارد.

۹- ت، ل : از وی.

۱۰- برای شیخ رك به اوراق فوق . ل : محیا الدّین .

۱۱- آ : دیگر . گ : نفر .

۱۲- ل : ندارد . گ : چنین است .

۱۳- آ : به محکم ، ب : به محله .

۱۴- ل، ن : ندارد . گ « که در .... برو » ندارد. ۱۵- ل : پس آن آدمی را رها کردند .

۱۶- آ، ب، ت ، ل : ندارد. گ : « و از شر آن جنّ خلاص یافت » ندارد.

۱۷- گ ، ل : گفتند ، ن : کرد .

۱۸- ن : شریر .

۱۹- ب : برگ ۷۶ ب.

۲۰- گ : باشد. ۲۱- گ : چنانکه.

۲۲- آ : آدمی شریران . ب : آدمی شریر . گ ، ل : آدمیان شریر و پریان . ت، ن : آدمیان شریر و پریان شریر.

۲۳- ب : مفرده مصفده ، ل : ندارد .

۲۴- ابن ماجه ، ج ۱، صص ۶۵، ۵۲۶، مسلم ، ج ۱، ص ۲، نسائی : ج ۴، ص ۱۲۶. ولی الدّین محمّد: مشکوة المصابیح ، ص ۱۶۵. ل ، ن : از « قال النبی .... شیاطین » را ندارد.

از نوع باطنی باشند(۱) .

و شیاطین جنّ بعضی از آدمیان را(۲) اضلال کنند ، زیرا که گاه باشد که به صورت اموات ایشان ظاهر شوند و به کلامی که شبیه بود به کلام (۳) اموات ایشان تکلم کنند(ت) ، فلاجرم عبده اصنام شوند و اگر مخالفت (۴) امر شیاطین کنند مضرّتی به ایشان (۵) رسد مثل آنکه کور شوند و مال از(۶) ایشان برود (گ)(۷) .

و بعضی شریران جنّ را « غُول» نامند و غُول نیز (۸) به مردم مضرت رساند ، چنانك(۹) آواز دهد(۱۰) بر در خانه و یا در بادیه (ل) (۱۱) که یا (۱۲) فلان بیا و یا برو و یا کجا می روی ؟ و گاه بود که آن(۱۳) به آواز معروفی مانند باشد(۱۴) و گاه باشد که چراغ و آتش به وی نمایند تا(۱۵) او بدان میل کند ، پس آدمی در غلط افتد و برود تا (۱۶) در بادیه هلاك(۱۷) شود یا غول هلاك کند یا(۱۸) مضرّتی به وی رسانند(۱۹) اگر به طبع او موافق نیاید (۲۰). و اگر موافق آید ازدواج کند و بدن او را بلیسد(۲۱) تا موی بر آید بر همه بدن(۲۲) مثل موی بُز.

۱- گ : «و مردهٔ ... باطنی باشند » در حاشیه آمده است.

۲- ب : بعضی را از آدمیان . ۳- ل : ندارد .گ :« ظاهر شوند ... اموات » ندارد، ت : برگ۶۷ب.

۴- ب : متابعت . گ : مخالف. ۵- ل : بدیشان .

۶- ل ، ن : ندارد . ۷- گ : ص ۴۶۷.

۸- آ : کلمه « غول» را ندارد و گ : ل ، ن : کلمه « نیز » را ندارد.

العرب یزعمون ان الغول یتغول لهم فی الخلوات ، و یظهر لخواصهم فی انواع من الصور . رك به : مروج الذهب ، ج ۲، ص ۱۵۵.

۹- گ : چنانکه .

۱۰- ب : ندارد .۱۱- ل : برگ ۶۰ ب.

۱۲- گ ، ل : ای .

۱۳- آ ، ب : ندارد . گ : آن آواز به آواز .

۱۴- گ : بود .

۱۵- آ ، ب : ندارد.

۱۶- آ ، ل : یا ، ب : ندارد . گ : و (بجای تا).

۱۷- ن : و هلاك . ۱۸- ن : تا .

۱۹- گ : رساند و .

۲۰- گ ، ل : ندارد . گ : اگر به طبع او موافق آید.

۲۱- آ : پلید ، ل : بلید .

۲۲- ل : اعضا .

و این فقیر وقتی از قریهٔ (۱) خرّم (۲) به جانب بغلان(۳) آمدم (۴) از راه میان کوه و(۵) چون وقت عصر درآمد(۶) و در منزلی که رود شیخ (۷) نامند نزول کرده شد و پنج شخص (۸)(آ : برگ ۸۸ ب) از خرمیان(۹) که مهتر ایشان را سیّد علی نام بود و در طریق(۱۰) به این(۱۱) فقیر رفیق بودند و (۱۲) آتش ساختند (۱۳) تا گرم شوند که اوّل فصل ربیع بود و سرما و (۱۴) چون گرم شدند در وقت طعام خوردن (۱۵) سخنی به غایت(۱۶) فریب گفتند و(۱۷) این فقیر بشنود و لیکن(۱۸) باور نداشت ، امّا چون در غایت حُزن شدند(ت) پرسیده آمد از سبب حُزن(۱۹) گفتند (۲۰): در این کوه در فصل ربیع غول(۲۱) می باشد ، و مردم را می رنجاند ، پس (۲۲) این فقیر گفت(۲۳) شما در خواب شوید(۲۴) تا این فقیر پاسبانی نماید(۲۵) و چون رفقاء(۲۶) طریق همه (۲۷) در استراحت شدند و این فقیر متوجه به جانب قبله بنشست(۲۸) و « حرزیمانی »(۲۹) خواندن آغاز کرد و تمام بخواند به تأنی وتأمل(۳۰)

۱- آ : قوی . ن : قرای .

۲- خرم در افغانستان . Times Atlas : 350 55 Nord 68,0.El.Vol.I.P

۳- گ : بقلان . بغلان : قال ابو سعد بغلان بلدة به نواحی بلخ وظنّی انها من طخارستان و هی العلیا و السفلی و هما من انزه بلاد الله علی ما قیل بکثرة الانهار والتفاف الاشجار و بین بغلان و بلخ ستة ایام معجم البلدان ، ج ۱، ص ۶۶۵ (چاپ ۱۸۶۶).

۴- گ ، ل : می آمدم . ن : می آمد.

۵- ل : ندارد .

۶-ل، ن : ندارد .

۷- ت ، گ ، ل ، ن : زرد شیخ .

۸- ب، ن : نفر . گ : کس، ت : شخصی.

۹- آ ، ب : حزمیان .

۱۰- آ : راه .

۱۱- گ ، ل ، ن : با این .

۱۲- آ ، ب ، ن : لاجرم .

۱۳- ب : ندارد . گ : آتش کردند .

۱۴- ل : ندارد .

۱۵- گ ، ل ، ن : و طعام خوردند.

۱۶- گ ، ل : ندارد، ت : خوردند.

۱۷- گ ، ل : که .

۱۸- ل : ندارد . گ : که این فقیر باور نداشت .

۱۹- گ ، ل : از سبب حزن پرسید، ت ، برگ۶۸ الف.

۲۰- ل : گفتند که .

۲۱- ب : غوك .

۲۲- ت، ل ، ن : ندارد .

۲۳- ل : گفت که .

۲۴- ب : روید .

۲۵- گ ، ل : کند ، ت : نمایم .

۲۶- گ ، ل :رفیقان .

۲۷- ل : ندارد ، گ : « طریق همه » ندارد.

۲۸- گ: به جانب قبله متوجه بنشست .

۲۹- حرزیمانی معروف به دعای سیفی خطی مندرج در فهرست کتابخانهٔ آصفیه .

۳۰- ت ، ن : ندارد.

و بار دیگر خواندن آغاز کرد و لیکن(۱) چون به نصف رسید، خواب غلبه نمود(۲)، فلاجرم(۳) بعضی از رفقا(۴) به پاسبانی قیام نمودند.

و چون چهار دانگ از شب بگذشت ، بعضی از رفقا (گ)(۵) فریاد کردند که از جانب ستوران مثل سگی سفید در راه پیدا شد(۶) و(۷) این فقیر گفت که از این منزل (۸) (ل)(۹) باید ارتحال(۱۰) نمودن و(۱۱) چون اندك مسافتی رفتند این فقیر زمانی توقف نمود ، پس آواز دادند که زود باید آمدن تا غول مضرت نرساند.

و چون به رفقا(۱۲) (ن)(۱۳) وصول به حصول (آ : برگ ۸۹ الف) پیوست(۱۴) صوتی رفیع شدید و(۱۵) با صدای(۱۶) مهیب شنید و پرسید (۱۷) که این چه صوت است ؟ گفتند این صوت غول است و در حال مثل قطعهٔ صخرهٔ سفید(۱۸) پدید(۱۹) آمد و بلندی(۲۰) آن بقدر قدی بود و به سوی مردم روان شد (ب)(۲۱) و چون نزدیك آمد مثل آدم(۲۲) مضخم میانه بالا نمود و مویها بر بدن او می نمود مثل موی بُز و این فقیر(ت) او را(۲۳) سوگند داد تا برود و(۲۴) نرفت پس « حرزیمانی» خواندن آغاز کرد و بلند بخواند هم نرفت(۲۵) و در بعضی راه (۲۶) سایه بود و در بعضی (۲۷) ماهتاب و چون در سایه (۲۸) می رسیدند غُول نزدیك می آمد در ماهتاب دور می رفت و نعره می زد باهیبت(۲۹) و صدای شدید در

۱- ت ،گ ، ل : ندارد. ۲- گ ، ن : کرد . ۳- گ ، ل : ندارد.
۴- ل ، گ : رفیقان . ۵- گ : رفیقان ، ص ۴۶۸.
۶- آ ، ب ، سگی در آید . گ، ل : سگ . (به جای سگی) . گ : سگ سفید درآمد.
۷- ل : ندارد . ۸- ت ، ل : مقام ارتحال باید نمودن .
۹- ل : برگ ۶۱ الف.
۱۰- ارتحال . از مکان به مکانی دیگر شدن کوچ کردن (لغت نامه دهخدا).
۱۱- ل : ندارد. ۱۲- گ ، ل : رفیقان .
۱۳- ن : برگ ۱۲۲ الف . ۱۴- ن : حاصل آمد . گ : وصول حاصل رسید.
۱۵- ت ، ل : ندارد . ۱۶- گ : صدایی
۱۷- ل ، ن : شنیده آمد و پرسیده شد از رفقا . گ : شنیده آمد پرسیده شد از رفیقان .
۱۸- آ ، ب : صحره ، گ ، ل ، ن : از صخره سفید . ۱۹- ل : پدید .
۲۰- ل ، گ : درازی . ۲۱- ب : برگ ۷۷ ب.
۲۲- گ : آدمیی. ۲۳- ل : اوَ ازو . ت، گ : این فقیر چندانکه او ازو ، ت : برگ ۶۸ ب .
۲۴- آ : ندارد . گ ، ل : « تا برود و » را ندارد .
۲۵- ل : ندارد ، گ : « و بلند بخواند هم برفت » ندارد.
۲۶- آ : ماه . ۲۷- ت ، گ ، ل : ندارد.
۲۸- گ ، ل : به سایه . ۲۹- ب : ندارد ، گ : با هیبت که .

کوه پدید(۱) می آمد و چون صبح نزدیك شد (۲). سنگی پدید آمد (۳) در راه و راه را شق کرد دو شخص کارد گرفتند و در پناه آن سنگ قصد غول کرده و غول به سنگ نزدیك آمد و دراز شد مثل خیْك و سر خود را از سر سنگ بگذرانید و آن دو شخص را بدید (۴) و زود خود را باز کشید و نعره زد (۵) بلندتر از نعره های سابقه(۶) و به شکل دلو مثلّث مستطیل که آسیا را باشد ، گشت و رقیق مثل کاغذ و طیران نمود بر سر درختی که بر قلّهٔ کوه خوردی (۷) بود (۸) و چون (آ : برگ ۸۹ ب) مردم نزدیك آن درخت رفتند و سنگ انداختند مثل مشکوة کاغذی گشت(۹) و طیران نمود و بر قلّهٔ کوه بلندی بنشست(۱۰) بر سر درختی (گ) (۱۱) و در این حال صبح پدید آمد (۱۲) و مردم از شر او خلاص شدند.

و اگر در بادیه ای جنّی پدید آید در نظر صاحب کلب (۱۳) (ت) و در مضرت او کوشد و آن کلب (۱۴) نیز گاه بود که (ل)(۱۵) با جنّی موافقت کند و قصد مضرت صاحب خود کند(۱۶) ، نعوذ باللّه مِنَ شُرورِ الشّیاطینِ الجنّ و الانس.

و نقل است که(۱۷) سعد نامی(۱۸) از صحابه در حالت (ب))(۱۹) بول (۲۰) بی هوش گشت و بمرد و بعضی از صحابه از سوراخی که سعد(۲۱) بول کرده بود آوازی شنیدند که :

« رمَیْنَا سَعْدا وَ لم یَحطُ فُؤادُه (۲۲) »

۱- ب : پیدا ، ل، گ : پدید. ۲- آ : آمدمی، ت : آم . ۳- آ : بدر آمد . ل : پدید آمد.
۴- ل : ندارد ، گ : « و آن دو .... بدید » ندارد.
۵- ب : بدر . ۶- ل : ندارد . ن : اجهر از نعرات سابقه . گ : « بلندتر ... سابقهٔ » ندارد.
۷- آ ، ب ، ت ، گ : خردی . گ : بر سر کوه خردی.
۸-گ ، ل : بود نشست . ۹- گ ، ل : شد .
۱۰- گ : نشست . ۱۱- گ : ص ۴۶۹.
۱۲- گ : بدمید.
۱۳- ل : هر که سگ داشته باشد. ن : است (به جای کلب)، ت : برگ ۶۹ الف.
۱۴- گ ، ل : سگ ، گ :و آن سگ باشد که با .
۱۵- ل : برگ ۶۱ ب . ۱۶- ترمذی : ج ۲، ص ۱۷۹. ان الکلب الاسود البهیم الشیطان .
۱۷، ۱۸- ل ، ن : ندارد . گ : نام یکی از . ۱۹- ب : برگ ۷۸ الف.
۲۰- گ ، ل : بول کردن . ۲۱- گ ، ل : سعد در آنجا .
۲۲- ولی چون حضرت پیغامبر صلوات اللّه علیه به عالم جاودانی رحلت فرمود ، سعد در حین حیات بود چنانکه مؤلف اسد الغابه می نویسد سعد بن عبادة بن دلیم بن حارثة بن ابی حزیمة .... طمع فی الخلافة ، جلس فی سقیفة بنی ساعدة یبایع لنفسه ... فلم یبایع سعدا با بکر ولا عمر و سار الی الشام فاقام به بحوران الی ان مات سنة خمس عشرة و قیل سنة اربع عشرة و قیل مات سنة احدی عشرة و لم یختلفوا انه

(بقیه پاورقی به صفحه بعد)

و چون به حضرت مصطفی(۱) صَلَّی اللّه عَلَیْهِ وَسَلَّم رفـع (۲) کردند فرمود که سعد را جنیان تیر(۳) زدند به سبب بول کردن در مسکن ایشان ، فلاجرم (۴) در سوراخها بول نباید کردن تا پریان مضرّت نرسانند .

و(۵) نقل است که جنّیان در وجود بعضی آدمیان هفتاد و دو نوع تصرّف (۶) کنندگاه به فرمان و گاه بی فرمان مثل آنکه بر وجود آدمی(۷) استیلا آرند تا (۸) فارسی عربی گوید و عربی فارسی و غیر(۹) ازاین از زبانها و اشیای مختلفه که از آدمی(۱۰) به استیلاء جنّ ظاهر شود (۱۱) نَعُوذ باللّه (آ : برگ ۹۰ الف) مِنْ إستیلاءِ الجن وَ الإنْس و اسْتیلاءِ (۱۲) ألخَلق کُلهُمْ أجْمَعیْن .

و خدمت امیر قَدَّسَ اللّهُ سِرَّهُ العزیز(۱۳) فرمودند(۱۴) که این دعا را بر هر(۱۵) دو دست مَصْرُوع بنویسند و در هر دو گوش مَصْرُوع (۱۶) بخوانند و تعویذ سازند شفا یابد اِنْ شَآءَ اللّهُ تَعَالَی(۱۷) و دعا (۱۸) این است .

(بقیه پاورقی از صفحه قبل)
وجد میتا علی مغتسله و قدا خضر جسده و لم یشعروا بصوته بالمدینة حتی سمعوا قائلا یقول من یرولا یرون احدا .

نحن قتلنا سید الخزرج سعد بن عبادة فرمیناه بسهمین فلم نحط فواده

فلا سمع الغلمان ذلك ذعروا محفظ ذلك الیوم فوجدوه الیوم الذی مات فیه سعد بالشام. قیل ان البر التی سمع منها الصوت بترمنه و قیل بثر سکن قال ابن سیرین بیتا سعد یبول قائما اذا نکافات قتلته الجن رك به اسد الغابة فی معرفة الصحابة ، ج ۲، صص ۲۸۳-۲۸۵.

۱- ل ، ن : ندارد .
۲- گ ، ل : عرضه . رفع کردن قضیه پیش حاکم بردن (فرهنگ آنندراج) .
۳- ب : قصد کردند و تیر .
۴- ل : پس - سنن ابی داود ، ج ۱، ص ۷ اتقو الملاعن الثلاث البراز فی الموارد و قارعة الطریق و الظل.
۵- گ ، ل : ندارد . ۶- گ : مضرت . ۷- گ : آدمیان .
۸- آ : ندارد .
۹- ب : آن . ل : از این . ۱۰- ل : آدمی مبتلی ، گ : آدمی مبتلا.
۱۱- گ ، ل : گردد . ۱۲- گ : و ابقاء الخلق در کلهم .
۱۳- گ : ل ، ن : ندارد . ۱۴- گ : فرمود .
۱۵- آ ، گ : ندارد . ۱۶- ل : ندارد .
۱۷- ب : انشاء اللّه ، گ ، ل : « ان شاء اللّه تعالی » ندارد.
۱۸- ل، گ : دعاء صرع .

« دخول الجن فی المصروع» رك به : کتاب الروح شمس الدین أبی عبداللّه محمّد الشهیر به ابن قیم ، حیدرآباد دکن ، ۱۳۲۴ هـ ، ص ۳۴۱. گ : «بنویسند ... مصروع » در حاشیه صفحه آمده .

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

ارقاش قَاعش (۱) مَرْقَاش (۲)
استطاف(۳) أَسْتِسَطَاف خَطُوف خَطّاف
شغداث (۴) وَ فِرْدَاس
اللّٰهُ رَبُّ العِزَّة (۵)

يا طهسلوا شَبُوح أَرْفَع شَنُوح أَرْمُوخَشِيثَا(۶) الْقَدِيْمُ الْأَزَلِيُّ الْأَبَدِيُّ ان (ن)(۷) الَّذِيْنَ فَتَنُوا الْمُؤمِنِيْنَ (گ)(۸) وَ الْمُؤمِنَات.

ثم لَمْ يَتُوبُوا فَلَهُمْ (۹) عَذَابُ جَهَنَّم وَ لَهُمْ عَذَاب الْحَرِيْق

انشدكُمْ يَا مَعْشَرَ الْجِنّ بِاللّٰهِ الْعَزِيْزِ الْقَهَّارِ الْوَا فِى وَ بِالعَهْدِ الذى أَخَذَ عَلَيْكُمْ سُلَيْمَانُ بْنُ دَاوُدَ

ان لاَتَضُرُّوا حَاملَ هَذَا الْهَيْكَلِ فَلاَنَ بْنَ فُلان

و ان تَتْرُكُوهُ فِى حِرْزَاللّٰه (۱۰)وَ حِمَايَتِه بِحَقِّ النَّبِيِّ مُحَمَّدٍ وَ آلِه أَجْمَعِيْن(۱۱)(ب)(۱۲)(ل)(۱۳)

جناب (۱۴) سیادت فرمود که :

وقتی در کشتی نشسته بودم با جمع(۱۵) کثیره ، ناگاه کشتی بشکست و بر تختهٔ پارهٔ چند روزی در دریا برفتم(۱۶) و چون نجات یافتم سه ماه بایست رفتن(۱۷) تا به موضعی رسیدم که طعام موجود(۱۸) بود .

و در وقتی دیگر در کشتی بودم ناگاه ملاح را اضطرابی پدید(۱۹) آمد ، پرسیدم که (آ : برگ ۹۰ ب) حال چیست ؟ جواب داد (۲۰) که در این منزلی(۲۱) که حالی می رسیم

۱- آ ، ل : ندارد . ۲- ل : ندارد .
۳- ل : استعطاف . ن : استطفات ، گ : استطاوا ، ت : ندارد.
۴- آ : شغیداس ، ب : سعداس ، ل، گ : شغداس
۵- ب : ربّ العرش . ۶- ل ، گ : شیوح ارفع ارحشیثا .
۷- ن : برگ ۱۲۲ ب. ۸- گ : ص ۴۷۰.
۹- ل : ولهم ، گ : اهلهم . ۱۰- آ : حرز اللّٰه.
۱۱- ل ، ن : ندارد. ۱۲- ب : برگ ۷۸ الف .
۱۳- ل : برگ ۶۲ الف. ۱۴- ل : و جناب .
۱۵- آ، ن : جمعی ، گ : جمعی کثیر، ت : جمیع . ۱۶- ل، ت : ندارد .
۱۷- گ ، ل : رفت . ۱۸- گ ، ل : ندارد . ۱۹- ل : بدید .
۲۰- گ ، ل : گفت . ۲۱- گ : منزل.

قومی است (۱) که سر ایشان(ت) مثل سر زاغ است و مسکن ایشان در این جای دریاست و هیچ کشتی از ملاقات ایشان(۲) نجات نیافته است ، پس کشتیبان را گفتم که(۳) مَترس که خدای تعالی(۴) ما را معین و یاور(۵) و حافظ است و کشتیبان سربر(۶) قدم این درویش (۷) نهاد و نذرها کرد و آن جمع کثیر (۸) که در کشتی بودند، در تعزیت شدند و نذرها کردند و حال آنکه زاغ سران بیرون نیامدند و کشتی از(۹) آن منزل که خوف بود سلامت بگذشت(۱۰) .

و چون آب شیرین تمام شد اهل کشتی بغایت تشنه شدند و از ملاح التماس کرده شد(۱۱) که باید که (۱۲) آب شیرین پیدا کنی(گ) (۱۳) ملاح مشکها گرفت و دو چشم در دریا نهاد و مسافتی(۱۴) نظر کنان ما در ملاح و ملاح در (۱۵) دریا برفتیم ، ناگاه ملاح غوطهٔ خورد در دریا و مشکها را از(۱۶) آب شیرین پر کرده بیرون آورد و ملاح را(۱۷) پرسیدند که آب شیرین چگونه حاصل گشت ؟(۱۸) جواب(۱۹) گفت که در تك(۲۰) این(۲۱) دریا آب شیرین است ، گفتند : چگونه دانستی ؟ گفت : بسوزنی خدای تعالی کشتی را هدایت می بخشد ، من خود کمتری(۲۲) از سوزنی نباشم :

جناب سیادت (آ : برگ ۹۱ الف) در تقریب(۲۳) این سخن فرمود که(۲۴) در تفسیر این آیت (۲۵) که :

« قَدَّرَ فَهَدَى(۲۶) ».

۱- گ ، ل : رسیدیم قومی اند ، ت : برگ ۷۰ ب . ۲- ت ، گ ، ل ، ن : این زاغ سران .
۳- گ : که ندارد . ۴-گ : خدای (بجای خدای تعالی)
۵- آ : یار ، ت ، گ ، ل ، ن : ندارد . ۶- ب : در .
۷- گ : فقیر .
۸- آ : جمعی کثیر ، گ ، ل : آن جماعت .
۹- آ : ندارد . ۱۰- ت ،گ ، ل : کشتی به سلامت از آن منزل مخوف بگذشت مان: کلمه « سلامت » ندارد.
۱۱- گ ، ب : کردند ، ل : کرد . ۱۲- ب : ندارد .
۱۳- گ : ص ۴۷۱. ۱۴- ل : مدتی، ت : مسافتی رفت .
۱۵- آ: مشك . ۱۶- گ ، ل ، ن : ندارد .
۱۷- ل ، ن : از ملاح . ۱۸- ل : چون پیدا کردی .
۱۹- ب : ندارد . ۲۰- ب : ته .
۲۱- ن : این منزل . ۲۲- ن : کمتر .
۲۳- گ : به تقریب . ۲۴- آ : فرمود که در تقریت این سخن.
۲۵- گ : که در تفسیر است .۲۶- قرآن مجید : ۸۷ (سورة الاعلی) : ۳ . تقدیر کرد پس هدایت نمود (کشف الآیات). (مارهای زهرناك و گویند که افعی از دیدن زمرد کور می گردد(فرهنگ آنندراج).

اهل تفسیر گفته اند که بعضی افاعی را(ت) هزار سال عمر باشد و بعد از هزار سال کور گردد(ل)(۱) و از بادیه به عمران آید و سه روز در زیر درخت بادیان باشد(۲) و چشم خود را می مالد در بادیان (۳) و بعد از سه روز ، به قدرت خدای تعالی قدیر(۴) چشم او روشن گردد و باز(۵) در بادیه رود.(۶)

نظم (۷)

هر ذره از ذرایر(۸) اجزای کاینات در آشکار آدم و در پرده احمدی است

جناب سیادت فرمود که :

وقتی ضرورتی بود در سفر(۹) بیست و چهار فرسنگ راه رفتم در یك روز بلا طعام و بلا(۱۰) شراب .

جناب(۱۱) سیادت فرمود که :

چــون (۱۲) خدمت شیخ مرا به سفر اشارت فرمود(۱۳) وصیّت نمود(۱۴) که یا سیّد آن مَرْدود(۱۵) را از سعادت إسْتِمْسَاك به فتراك خود محروم نگردانی ، لاجرم مصاحبت او در أسفار واجب گشت (گ)(۱۶) و لیکن از دست او در اکثر اوقات در رنج می بودم به واسطهٔ

۱- ل : برگ ۶۲ ب، ت : برگ ۷۰ ب.
۲- گ ، آ : بایستد.
۳- گ : در بادلیان می مالد.
۴- ب : خدای قدیر ، گ ، ل : خدای تعالی، ت : ندارد .
۵- گ : بعد از آن .
۶- قدّر فهدی : قدر لکل حیوان ما یصلحه فهداه الیه و عرّفه وجه الانتفاع به یحکی ان الافعی اذا أتت علیها الف سنة عمیت و قد ألهمها اللّه أن مسح العین بورق الرازیانج الفض یرد إلیها بصرها فربما کانت فی بریة بینهما و بین الریف مسیرة أیام فتطوی تلك المسافة علی طولها و علی عماها حتی فهجهم فی بعض البساتین شجره الرازیانج لا تخطئها فتحك لها عینیها و ترجع باصرة باذن اللّه(تفسیر کشاف ، چاپ مصر ، ۱۳۳۹ هـ. ، ج ۳، ۴ ، ص ۲۶۵ به بعد).
۷- ت ، گ ، ل : بیت .
۸- ل : ذرایت . گ : ذرایر ذرات .
۹- ل : در سفری وقتی ضرورتی بود . گ : سفری .
۱۰- آ، ن : لا، ل : ندارد ، گ : بی طعام و شراب .
۱۱- ب : حضرت . ۱۲- آ ، ب : ندارد .
۱۳- گ : کرد . ۱۴- ن : کرد .
۱۵- آ : ندارد ، ل : آن در مرد ، گ : آن دو مردود را .
۱۶- گ : ص ۴۷۲ .

آنکه علّت ردّ(۱) از او زایل نمی شد و آن علّت این بود که چون او را فتح شد.(۲) احوال خود را(۳) با محرم و غیر محرم حکایت کردی و بعد از ملامت(۴) بسیار چون از آن مُنْزَجِر(۵) نیامد (آ : برگ ۹۱ ب) خدمت شیخ او را (ت) از صحبت خود ردّ (۶) کرد تا باشد که (ن) مُنْزَجِر آید از آن و مُنْزَجر نمی آمد(۷) تا وقتی(۸) در مسجدی نزول کردیم و اهل آن مسجد (ب)(۹) نماز گزارده بودند و نشسته آواز بلند کرد که فلان در جنابت نماز گزارده است و ایشان مسلّم نداشتند و به ایذاء بسیار ما را از مسجد اخراج(۱۰) کردند و در وقت صحبت(۱۱) شیخ محمّد خلوتی(۱۲) با او منازعت کرد و چون شب(۱۳) به حجرهٔ خود در آمد جنیان را به ایذاء (۱۴) او فرستاد و او متغیر اللّون در حجرهٔ من در آمد مرا نیز غیرت به جوش آمد و جنّیان از جوش(۱۵) آن غیرت بگریختند . و در وقت صحبت(۱۶) شیخ تمیمی(۱۷) نیز مخاصمت کرد و شیخ در غضب شد(ل)(۱۸) و او بروی(۱۹) افتاد و می لرزید ، فلاجرم(۲۰) بغیرت دست بر پشت او زدم ، برخاست و همچنان جوشان از صحبت شیخ تمیمی برخاستیم و برفتیم (۲۱) .

و امثال این حکایت مُشَوّشه (۲۲) بسیار از او (۲۳) در وجود می آید(۲۴) و به ضرورت صبر می بایست کردن(۲۵) در تشویش صحبت او و بنا بر وصیّت شیخ قَدَّسَ اللّهُ سِرَّهُ .

۱- رد: الردفی اللغة الصرف و فی الاصطلاح حرف ما فضل عن فرض ذوی الفروض ولا یستحق له أحدٌ من العصبات الیهم بقدر حقوقهم هکذا فی الجرجانی و هو ضد العول اذ بالعول ینقص سهام ذوی الفروض و یزداد اصل المسئلة و بالرد یزداد السهام و ینقص اصل المسئلة . برای تفصیل رك به : کتاب کشاف اصطلاحات الفنون ، ج ۲، ص ۵۵۰.و در فرهنگ آنندراج معنی کلمه ردّ چنین آمده است ، روی و زبون و هیچ کاره مخالف سنت و گرفتگی زبان.

۲- ت، ل ، گ : شدی.

۳- آ، ب : ندارد.

۴- گ ، ل، ن : ملالت .

۵- باز ایستنده (فرهنگ آنندراج).

۶- ن : برگ ۱۲۳ الف ، ت : برگ ۷۱ الف.

۷- ل : نمی شد.

۸- ل ، ن : وقتی که.

۹- ب : برگ ۷۹ ب.

۱۰- ن : بیرون .

۱۱- ل : صبح.

۱۲- معلوم نشد کیست .

۱۳- ل : ندارد .

۱۴- گ : ندارد .

۱۵- ل : ندارد . گ : از جوش غیرت .

۱۶- ل : با شیخ ، ت : شیخ صحبت .

۱۷- معلوم نشد کیست .

۱۸- ل : برگ ۶۳ الف.

۱۹- ل ، گ : « و او بر وی افتاد » ،ندارد.

۲۰- گ: لاجرم.

۲۱- گ ، ل ، ن : کلمه « برخاستیم و » را ندارد .

۲۲- ن : مشویشه .

۲۳- گ ، ل : از او بسیار .

۲۴- گ ، ل : آمد .

۲۵- ب ، ن : کرد ، گ : بایست کردن .

و بدان که ردّ دو قسم باشد :

قسم (۱) اوّل ردّ (۲) از صحبت شیخ از بهر اِنزجار مردود از علّتِ ردّ با بقای (۳)علاقهٔ محبت از جانب (گ)(۴) شیخ به مردود چنانکه ذکر کرده شد .

نظم (۵) (ت)

(آ : برگ ۹۲ ب)

هَلَه نومید نباشی که ترا (۶) یار براند
گرت امروز براند ، نه که فردات بخواند ؟
در اگر برتو ببندد که مرو صبر کن آنجا
که پس از(۷) صبر ترا او به سر(۸) صدر نشاند(۹)
یار(۱۰) اگر بر تو ببندد همه رهها و گذرها
ره پنهان بگشاید که کس آن راه نداند

و قسم دوم(۱۱) ردّی است از صحبت به انقطاع علاقهٔ محبت چنانکه حضرت مصطفی صَلّی اللّهُ عَلَیْهِ وَسَلَّم مروان(۱۲) و ثعلبه (۱۳) را ردّ کرد نُعوذُ بِاللّه مِنْ ذلِك.

فرد (۱۴)

گلیم بخت کسی را که بافت(۱۵) سیاه ؟(ب)(۱۶)
سفید کردن آن (۱۷) نوعی(۱۸) از محالات است

۱- ن : ندارد . ۲- گ ، ل، ن : ردّ است . ۳- ل : یا به بقا .
۴- گ : ص ۴۷۳, ۵- آ ، ن : ندارد . گ : ل : شعر، ت : برگ ۷۱ ب ، بیت .
۶- گ ، ل : اگرت . ۷- گ : که پس صبر . ۸- ن : به سیر .
۹- آ، ب : ندارد. ۱۰- آ ، ب : در گ ، ل : اگر او . ۱۱- گ ، ل : دویم .
۱۲- مروان : مروان بن حکم بن ابی العاص متوفی ۲ رمضان ۶۵ هـ/۶۸۵ م و هو طرید ابن طرید. دائره المعارف اسلامی ، لندن ، ج ۱ ، ص ۳۰۶.
مروان مدتی در مدینه بالظاهر با سلام نزد پیغمبر (ص) بود و در دستگاه او برای مشرکان و منافقان مدینه جاسوسی کرد ، پس پیغمبر او را با پدرش حکم از مدینه تبعید کرد تاریخ اسلام علی اکبر فیاض ، ص ۱۵۷. برای تفصیل رك به : أسد الغابه فی معرفة الصّحابة ، الجزء ص الثانی ۳۴. الجزء رابع ، ص ۳۴۹ . قاموس الاعلام، الجزء ۸ ، ص ۹۴ .
۱۳- ثعلبه : ثعلبه بن ودیعة الانصاری یکی از آنان بود که از غزوهٔ تبوك تخلف ورزیدند و حضرت پیغامبر صَلّی اللّه عَلَیْهِ و آله وَسَلَّم هدایا آنها را ردّ کرد رك به : کتاب الاصابة فی تمیز الصحابة، المجلد الاوّل ، ص ۱۶۵، ج ۲، ص ۴۰۹. ۱۴- آ : شعر . گ ، ل : بیت ، ن : نظم . ۱۵- گ : بافتد .
۱۶- ب : برگ ۸۰ الف. ۱۷- گ : او . ۱۸- ل : او نوعی ، ن : او نوع .

و حضرت (۱) سیادت فرمود که (۲) :

وقتی که (۳) به زیارت قدمگاه (۴) آدم صفی عَلَیْهِ السَّلام به سر اندیب می رفتم (۵) سه روز درمیان آب و دیوچه بایست رفتن و در هر(۶) اندك مسافتی پای را به چوب تراشیدن و دیوچه را از پای (۷) انداختن و از برای شب باشیدن سُمچها کنده اند در جایها که اندك خشکی باشد و چون به قدمگاه شریف آدم (۸) علیه السّلام رسیدم ، زنجیری(۹) دراز(۱۰)

۱- گ : جناب . ۲- گ : ندارد .

۳- آ ، ب، ل : ندارد. ۴- ل : به زیارتگاه .

۵- گ ، ل : می رفتم به سرانديب . سرانديب : نام كوهی است معروف و جزيره معروف و آن را سيلان گويند به طرف جنوب هندوستان ... و كوهی بلند در وسط آن ملك واقع و اثر قدم آدم عليه السّلام در آنجا ظاهر .... اعراب آن را سرانديب و هنوز لنكا گويند و گويند آدم ابو البشر را هبط است . و در پايان كوه دريای كم عمقی بود و سنگهای بزرگ از آن آب بيرون آمده كه آن را پل آدم گويند چه آدم پای خود را بر آن سنگ ها نهاده (فرهنگ آنندراج)و نيز رك به : اردو دائره معارف اسلام ، ج ۱، كراسه تحت « آدم » تاريخ طبری ، ج ۱، ص ۱۵. ذكر « آدم و حوا » خواجه عبدالله : كشف الاسرار وعدّة الابرار ج ۱، ص ۱۴۷، ذكر جبل سرانديب و هو من اعلى جبال الدنيا ... و فيه كثير من الاشجار التی لايسقط لهاورق و لا زاهر الملوّنة .... و فی الجبل طريقان الی القدم احدهما (ص ۱۳۵) يصرف بطريق (بابا) و الآخر بطريق (ماما) يعنون آدم و حوا عليهما السّلام فاما طريق ماما بطريق سهل عليه يرجع الزوار اذارجعوا و من مضى عليه فهو عندهم كن لايزر و امّا طريق بابا فصعب و عر المرتقى و فی اسفل الجبل حيث دروازته مفارة تنسب ايضا لاسكندر و عين ماء و تحت الاوكون فی الجبل شبه درج يصعد عليها و غرزوا فيها اوتاد الحديد و علقوا منها السلاسل يتمسك بهامن يصعده و هی عشر سلاسل ثنتان فی اسفل الجبل حيث الدروازة و سبع متوالية بعدها و العاشرة هی سلسلة الشهادة لان الانسان اذا وصل اليها و نظر إلى أسفل الجبل ادركه الوهم فيتشهد خوف السقوط ثم اذا جاوزت هذه السلسلة و جدت طريقا مهملا و من السلسلة العاشرة الی مفازة الخضرسبعة اميال و هی فی موضع فسيح عندها عين ماء تنسب اليه ايضاً ملآی بالحوت و لا يعسطاده احد و بالقرب منهما حوضان منهوتان فی الحجارة عين جنبتی الطريق و بشارة الخضر يترك الزوار ما عندهم و يصعدون منها ميلين الى أعلى الجبل حيث القدم (ذكر القدم) و أثر القدم الكريمة قدم أبيناء آدم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّم فی صخرة سوداء مرتفعة بموضع فسيح و قد غاضت القدم الكريمة فی الصخرة حتى عاد موضعها منخفضاء طولها احد عشر شبرا و اتی اليها أهل الصين قديما فقطعوا من الصخرة موضع الابهام و مايليه و جعلوه فی كنيسة بمدينة الزيتون يقصدونها من اقصى البلاد و فی الصخرة حيث القدم تسع حضر منحوتة . جعل الزوار من الكفار فيها الذهب و اليواقيت و الجواهر فترى الفقراء اذا و صلوا مفازة الخضر يتسابقون منها لاخذ ما بالحضر و لم نجد نحن بها الايسير حجيرات و ذهب أعطيناها الدليل و العادة ان يقيم الزوار بمنازة الخضر ثلاثة ايام ياتون فيها الی القدم غدوة و عشيا (كتاب رحلة ابن بطوطه المسماة تحفة النظار فی غرائب الامصار، الجزء الثانی، ص ۱۳۴ به بعد).

۶- گ : در اندك ، ن : ندارد. ۷- ب : ميان .

۸- آ، ب : ندارد . ۹- گ : زنجبری . ۱۰- ب ، ل ، ن : درازی .

از آهن دیدم (۱) که از قله صخرهٔ (۲) عالیه آویخته است ، پس(۳) از دلیل پرسیدم که با این(۴) زنجیر بر بالا می باید بر آمدن ؟ گفت : آری، لاجرم آن زنجیر را گرفتم و برآمدم (ل)(۵) و سه روز بر بالای(۶) آن صخره بودم و لیکن یك قدم آدم عَلَیْهِ السّلام (۷) را بریده اند و به دیار دیگر(۸) برده اند و آن را نیز (ت) زیارت کرده ام (آ : برگ ۹۲ ب) و این قدمگاه آدم(۹) نشان کف پای اوست (گ)(۱۰) که در آن صخره فرو(۱۱) رفته است ، در آن وقت که از بهشت به دنیا هبوط نموده (۱۲) از حوا جدا گشته (۱۳).

فرد (۱۴)

سالها سجدهٔ صاحب نظران خواهد بود
بر(۱۵) زمینی که نشان کف پای تو بود(۱۶)

نقل است که بعد از هفتاد سال درعرفات(۱۷) همدیگر را دیدند(۱۸) و شناختند(۱۹) و به روایت دیگر(۲۰) بعد از سیصد سال و در آن وقت قامت آدم علیه السّلام چنان بلند بوده است که تارك سر مبارکش به آسمان مساس می(۲۱) نموده است(۲۲) و کلام ملائکه و سکان

۱- ب : دیدم از آهن . ۲- آ ، ب : ندارد .
۳- ل : ندارد. ۴- گ ، ن : به این .
۵- ل : برگ ۶۳ ب. ۶- گ : بالای (بجای بر بالای) .
۷- گ : آدام را علیه السّلام . ۸- گ : به دیاری دیگر ، ت : برگ ۷۲ ب.
۹- گ : آدم علیه السّلام . ۱۰- گ : ص ۴۷۴.
۱۱- آ : فرود . ۱۲- گ : نموده است .
۱۳- گ : شده .
۱۴- ت ، گ ، ل : بیت .
۱۵- ن : به زمینی .
۱۶-گ ، ن : خواهد بود سالها ... بود این بیت با تقدیم و تاخیر مصراعها در دیوان حافظ ص ۱۱۹، مندرج است آقای پژمان بیت مزبور را به همام تبریزی هم انتساب داده است .
۱۷- عرفات نام کوهی است که شرق مکه واقع است . برای تفصیل رك به : اردو دائره معارف، اسلامیه ، ج ۱، کراسه ، تحت کلمهٔ آدم .
۱۸- گ : دیده اند (در حاشیه آمده).
۱۹- گ ، ل : شناخته اند .
۲۰- گ :روایتی دیگر.
۲۱- ن : ندارد.
۲۲-گ ، ل : در وصف نیکید (گ : نیاید) (به جای تارك ... است).

سموات می شنوده (۱)، امّا جبرئیل عَلَیْهِ السّلام به فرمان خدای علیم و حکیم (۲) بال خود را بروی مالید(۳) قامت او به مقدار (ب)(۴) شصت گز گشت (۵) (ن)(۶).

و در بعضی روایات آمده است که اهل بهشت (۷) بر قامت مقصورهٔ آدم باشند عَلَیْهِ السّلام (۸) و بر سن (۹) عیسی عَلَیْهِ السّلام که سی و سه سال بود.

و اُمّ البشر خدمت(۱۰) حوا عَلَیهَا السّلام هزار(۱۱) شکم فرزند آورده (۱۲) است و در(۱۳) هر شکمی دو فرزند بود(۱۴). یکی پسر و یکی دختر و ابو البشر (ت)حضرت(۱۵) آدم عَلَیْهِ السّلام دختر شکم پیشین را (۱۶) به پسر شکم پسین می داده است به فرمان خدای تعالی فَعّالٌ (آ: برگ ۹۳ الف) مرید(۱۷) مطلق (۱۸) و دختر شکم پسین را به پسر شکم پیشین(۱۹) و سبب عداوت قابیل(۲۰) به هابیل(۲۱) این تصرف بوده است.

و در خبر است که در ایام حیات(۲۲) آدم عَلَیْهِ السّلام اولاد و احفاد او به چهل هزار رسیده بوده اند(۲۳) واللّه أعلَمُ بِالصَّواب وَ إلَیْهِ الْمرجع و المآب (۲۴).

۱- گ : سماوات می شنیده . ۲- گ،ل : عزّ و جلّ . ۳- گ : بر آدم مالید. ۴- ب : برگ ۸۰ ب.

۵- قال رسول اللّه صَلّی اللّه عَلَیْهِ وَسَلّم . خلق اللّه عزّ و جلّ آدم عَلی صورته طُولة ستُّون ذراعا .... فَکُلّ مَن یُدْخُلُ الْجَنّة عَلی صُورةِ آدَمَ و طُولُهُ ستُّون ذراعا فلم یَزال الْخلق یَنْقص بعده حتّی الان . رك به المسلم ، ج ۴، ص ۲۱۸۳ . صحیح بخاری ، ج ۲، ص ۲۵۱ ، مسند احمد بن حنبل، الجزء ۱۲ : ۷۱۶۵ ، الجزء ۱۳: ۷۴۲۹ . مشکوة المصابیح ، ص ۳۸۹ (عن ابو هریره) . خواجه عبداللّه : کشف الاسرار وعدة الابرار. ج ۱، ص ۱۶۳.

۶- ن : برگ ۱۲۳ ب.

۷- ل ، ن : بیست .

۸- گ : آدم علیه السّلام باشند .

۹- گ : به عمر

۱۰- گ: ندارد .

۱۱- گ : بیست (در حاشیه هزار)

۱۲-آ : آمده .

۱۳- ب : ندارد.

۱۴- گ، ل : بوده .

۱۵- گ ، ل : ندارد ، ت : برگ ۷۲ ب .

۱۶- ن : ندارد

۱۷- قرآن مجید : ۸۵ (سوره البروج) : ۱۶ فعّال لما یرید .

۱۸- ل : تعالی مرید مطلق . ل : عزّ و جلّ . گ : خدای عز و جل.

۱۹- ن : پیشین می داده است .

۲۰- قابیل نام پسر آدم علیه السّلام که قاتل هابیل بود و اوّل کسی که کافر شد از بنی آدم او بود (فرهنگ آنندراج) . رك به : تاریخ طبری ، ج ۱، ص ۱۳۷. مسعودی : مروج الذهب ، ج ۱، ص ۳۵.

۲۱- گ : قابیل و هابیل.

۲۲- ل : زمان حیات .

۲۳- آ ، ب : عبارت (از خبر تا بوده اند را) ندارد.

۲۴- ل ، ن ، گ : ندارد . ت ، گ : « واللّه اعلم ... و المآب » ندارد .

ذکر حجّه و فخر ضجّه
قَدَّس اللّهُ رُوحهُ وَ زَادلنَا فَتُوحهُ (۱)

حضرت سیادت فرمود که کرّات به حج رفته ام به هر کیفیتی که قضا و قدر برده است . و (۲) وقتی به توکل قدم در بادیه نهادم به موافقت حاجیان (ل)(۳) و بیست و هشت روز (گ) (۴) بلا طعام و بلا شراب(۵) برفتم که نفس هیچ میلی به آن (۶) نداشت و بعده طالب آن گشت و حال آنکه هیچ چیز(۷) نبود از دنیاوی (۸) (کذا) که به آن(۹) طعام گیرم(۱۰) و نفس را سیر سازم ، پس کاسه پارهٔ گرفتم و به چند(۱۱) خیمه رفتم ، ناگاه به خیمهٔ عزیزی رسیدم که التماس رعایت نموده بود ، در اوّل بادیه(۱۲) و من آن را(۱۳) قبول نکرده بودم (۱۴) ، لاجرم نفس شرمنده شد و آن کاسه پاره را برزمین زدم و در گوشه رفتم و مراقب شدم و غَیبَت کردم و(۱۵) چون از آن(۱۶) باز آمدم قافله رفته بود و من نیز (ب)(ت)(۱۷) در عقب قافله برفتم (۱۸) و به چاهی رسیدم و چیزی(۱۹) نداشتم که آب را (۲۰) از چاه بیرون آرم، لاجرم (۲۱) خود را در آن چاه انداختم و آب بسیار خوردم و زمانی در چاه (۲۲) توقف نمودم(۲۳) بدان سبب که چاه بلند بود (آ: برگ ۹۳ الف) و به آسانی بیرون آمدن ممکن نبود(۲۴) ناگاه دیدم که بر سر چاه شخصی(۲۵) آمد و مرا دید و تبسم نمود(۲۶) و دستار از سر خود برداشت

۱- ل ، گ : گفتار در حج جناب سیادت مآب و گ : ذکر ... فتوحه در حاشیه صفحه آمده است .
۲- گ : تا (به جای و) .
۳- ل : برگ ۶۴ الف .
۴- گ : ص ۴۷۵.
۵- گ ، ل : بی طعام و شراب .
۶- ن : به آن میل، ت : میل به آن .
۷- ب : ندارد . گ : با من هیچ نبود ، ت : با من هیچ چیز .
۸- گ ، ل ، ن : دنیائی .
۹- گ ، ل : بدان .
۱۰- گ ، ل ، ن : بگیرم .
۱۱- ب : بحد .
۱۲- گ : « در اوّل بادیه و » ندارد
۱۳- گ ، ل : را از وی (به جای او).
۱۴- گ : نکردم .
۱۵- ل : ندارد .
۱۶- ب : ندارد .
۱۷- ب : برگ ۸۱ الف، ت : برگ ۷۳ الف .
۱۸- ل : بر .
۱۹- آ : حیرت .
۲۰- ن : ندارد .
۲۱- ب : آب . گ : ندارد.
۲۲- آ : حاه
۲۳- ن : ندارد .
۲۴- گ ، ل : متعذر بود .
۲۵- گ : شخصی بر سر چاه ایستاده ، دستار از سر خود ... ل، ن : شخصی بر سر چاه .
۲۶- ل : ایستاده .

و یك سر(۱) دستار به طرف (۲) من فرو (۳) گذاشت و من گرفتم و از چاه بیرون آمدم و چون خواستم که از او بپرسم (۴) که تو کیستی ؟ او (۵) ناپدید شد و (۶) من برفتم و به قافله رسیدم و اهل قافله(۷) تعجب نمودند که چگونه سلیم آمدی از شَرِ اعراب و چون درمیان قافله معروف شدم بیشتر اوقات (۸) از قافله جدا می رفتم و شب درمیان قافله می بودم اگرچه شدّت خوف بودی از اعراب .

جناب (۹) سیادت فرمود که :

چون از قریه علیشاه ولایت ختلان(۱۰) به نیت حج بیرون آمدم و آنچه بود از خرجی بر مستحقان(۱۱) صرف می کردم تا به یزد(۱۲) رسیدم (گ)(۱۳) خرجیی اندك مانده بود ، ناگاه صالحه ای آمد درآن منزل که من نزول کرده بودم و دوازده (۱۴) هزار دینار(ت)نقره (۱۵) آورد و التماس قبول نمود و گفت : این به اشارت حضرت (۱۶) (ل)(۱۷) مصطفی صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ وَسَلَّم (۱۸) است (۱۹) ، لاجرم (۲۰) قبول کردم و بعده (۲۱) از آن صالحه پرسیدم(۲۲) . که آن اشارت چگونه بود ؟ گفت(۲۳) : این درمها را(۲۴) به نیّت حج نگاهداشته بودم و در استعداد (آ : برگ ۹۴ الف) آن بودم که حضرت مصطفی را صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ وَسَلَّم به خواب(۲۵) دیدم و(۲۶) مرا (ب)(۲۷) فرمود که این درمها را نگاه دار(۲۸) تا به فرزندی از

۱-گ ، ل : طرف
۲- ل : به جانب .
۳- گ ، آ ، ب ، ل : ندارد.
۴- گ ، ل ، ن : بپرسم .
۵- گ : ندارد.
۶- ل : ندارد.
۷- ل ، ن : ندارد .
۸- گ ، ل : وقت .
۹- ب : حضرت .
۱۰- آ، ب ، ن : علیشاه رحمة اللّه. ل : علیشاه ولایت ختلان .
۱۱- آ : محقان ، ن : به مستحقان .
۱۲- یزد : مدینة متوسطة بین نیسابور و شیراز و اصفهان معدوة فی اعمال فارس معجم البلدان ، ج ۵، ص ۴۳۵.(چاپ بیروت)
۱۳- گ : ص ۴۷۶ .
۱۴- ل : دو هزار، ت : برگ ۷۳ ب .
۱۵- ب : از نقره . گ : دینار آورد.
۱۶- گ ، آ ، ب ، ت ، ن : ندارد.
۱۷- ل : برگ ۶۴ ب.
۱۸- آ، ت : ندارد، ب : علیه السّلام.
۱۹- ت، ن : باشد.
۲۰- ل : به جانب ، گ : ندارد.
۲۱- گ : بعد از آنکه .
۲۲- ب : سؤال کردم .
۲۳- گ ، ل : گفت که .
۲۴- ت ، ل ، ن : ندارد .
۲۵- ن : در خواب
۲۶- گ ، ل : ندارد .
۲۷- ب : برگ ۸۱ ب.
۲۸- ن : ندارد

فرزندان من (۱) که به حج رود و در این منزل نزول کند بدهی و (۲) من سؤال کردم که آن فرزند را چه نام باشد ؟(۳) فرمود که علی همدانی و از این خواب تا اکنون یك (ن)(۴) سال تمام است و در این یك سال دایم از این منزل (۵) با خبر بوده ام و از احوال مسافران تفتیش می کرده ام (۶). تا اکنون که به لقای مبارك حضرت (۷) سیادت مُشرَّف شدم (۸).

و چون آن درمها را به بغداد رسانیدم و در وقفهٔ آن سال مصلحت نبود رفتن به مکه ، لاجرم از بغداد بگذشتم (۹) و به شام رفتم و در وقت خروج از بغداد سه اشتر را آب و نان(۱۰) بار ساختم و دو اشتر را از حوایج دیگر (۱۱) و برفتم ، پس مردم کاروان تعجب می نمودند که سیّد چیزی اندك(۱۲) می خورد و توشهٔ (ت) بسیار می گیرد و حالانکه در چهارده روز به معمور(۱۳) می رسیم.

و چون کاروان چند روزی(۱۴) برفتند ، راه غلط (۱۵) کردند و چند روزی بیرون از راه توقف کردند ، پس(۱۶) توشه های اهل کاروان(۱۷) تمام شد و از من توشه طلب داشتند(۱۸) و به قوت (گ)(۱۹) آن توشه (آ: برگ ۹۴ ب) به معمور(۲۰) رسیدند و چون به شام رسیدم(۲۱) بغایت عسرت بود ، لاجرم(۲۲) از آن درمها هر روز طعامی(۲۳) می گرفتم از برای محتاجان(۲۴) و تا وقفهٔ دیگر نزدیك شد از آن (۲۵) درمها هنوز اندکی(۲۶) مانده بود که(۲۷) متوجه مکه آمدم (۲۸) و حج گزاردم و باز به خطهٔ مبارکه (۲۹) ختلان آمدم (۳۰) به سابقهٔ قضا و قدر .

۱- ل : ما .
۲- گ ، ل : ندارد. ۳- ن : نام چه .
۴- ن : برگ ۱۲۴ الف.
۵- ب : محر . گ : از این منزل دایم با خبر بوده ام.
۶- ل : «و از احوال ... می کرده ام » ندارد. گ : در حاشیه آمده است .
۷- ب : ندارد ، گ : جناب .
۸- گ : شده ام . ۹- گ : بازگشتم (در حاشیه بگذشتم).
۱۰- آ : آب ، گ ، ل ، ن : نان و آب . ۱۱- گ : دیگر بار کردم .
۱۲- گ : اندك چیزی . ۱۳- ب : در معمور . گ : روز را به ...، ت : برگ ۷۴ الف.
۱۴- گ ، ل : روز . ۱۵- ل : و راه .
۱۶- گ ، ل : بی راه می رفتند . ۱۷- « اهل کاروان » در حاشیه نسخهٔ گ آمده است .
۱۸- ل ، گ : می داشتند . ۱۹- ص : برگ ۴۷۷.
۲۰- گ : به معموری . ۲۱- ت ، ن : رسیدند . ۲۲- گ : ندارد . ۲۳- آ : ندارد . گ : طعام .
۲۴- گ ، ل : ندارد . ۲۵- ن : و از . ۲۶- ن : اندك . ۲۷- آ ، ب، ل ، گ : ندارد.
۲۸- گ : شدم ، ت : آمدم . ۲۹- گ : ندارد . ۳۰- آ، ب : رسیدم .

و این فقیر چون در قریهٔ (۱) علیشاه رحمةُ الله (۲) به شرف ملاقات (ب)(۲) جناب سیادت مُشرّف آمدم (۳) در وقت رجوع ازحج فرمود که ده ماه است که (ل)(۴) هر جا که ساکن شدم حضرت حکیم ، مطلق فرمود(۵) که برو (۶) و مردم را ارشاد کن و امشب که در این قریه رسیدم فتنه ای در واقعه دیدم و بر اهل این دیار اعتمادی نمی توان کردن (۷) .

و چون آن فتنه واقع شد فرمود که ما را ده ماه هیچ جای قرار ندادند (۸) و چون در اندك زمانی متوجه ارشاد آمدیم (۹) فتنه بر انگیختند(ت) که موجب قول :

« إن هِیَ إلاّ فِتنَتُكَ (۱۰) »

باشد . فلاجرم اگر(۱۱) کسی راسخ باشد در علم و حکمت هرگز بکنهِ اسرارِ حکمت حکیم مُطلق نرسد وَاللهُ أعلَمُ بِأسْرارِهِ وَ أحْكَمُ بِأقْرارِهِ (۱۲).

و خدمت برادر دینی حاجی علی قزوینی نقل کرد که جناب سیادت دوازده (۱۳) بار به حج رفته است(۱۴) وَاللهُ أعلَمُ بِالأبْرارِ(۱۵) وَ أحكَمُ بِالأسْفارِ.

۱- گ ، ل : ندارد .

۲- ب : برگ ۸۲ الف.

۳- ل : شدم . گ : شد.

۴- ل : برگ ۶۵ الف .

۵- گ : در سر من ندا فرمود .

۶- ن : رو .

۷- گ ، ل : کرد .

۸- گ : که برو و طالبان را آنجا بخوان ، در حاشیه صفحه آمده است .

۹- گ : شدم ، ت : برگ ۷۴ ب .

۱۰- قرآن مجید : ۷(سوره الاعراف): ۱۵۵ نیست آن مگر بلای تو (کشف الآیات).

۱۱- گ : لاجرم اگرچه .

۱۲- ل : ندارد . گ : در حاشیهٔ صفحه آمده .

۱۳- رساله نوریه : (برگ ۱۵۶ الف) نسخهٔ خطی متعلق به موزهٔ بریتانیا . چون جناب سیادت از دوازدهم حج رجوع نمود .

۱۴- ب : بود .

۱۵- گ : بالاسرار بالابرار (بالاسرار در حاشیه صفحه آمده است).

(آ)(۱) ذکر إبْتِلائِهِ و سببِ جِلائِهِ روّح اللّهُ روحه زادلنا فتوحه (۲)

حضرت (۳) سیادت فرمود که بسی ابتلا(۴) به ما رسید در سفر و حضر که (۵) بعضی از آن ابتلا به سبب فقها رسید و علماء و (۶) بعضی به سبب ملوك و امراء و بعضی شاید که بود(۷) بشرور نفس ما(۸) و آن بلاها از حضرت حق تعالی باشد بر ما محض عطا (۹). اگرچه به صورت (گ)(۱۰) آن نمود بلا(۱۱) چنانکه فرمود حضرت مصطفی صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ وَسَلَّم (۱۲).

« أَشَدُّ(۱۳) الْبَلَاءِ عَلَى الأَنْبِيَاءِ ثُمَّ عَلَى الأَوْلِيَاءِ ثُمَّ عَلَى الأَمْثَلِ فَالأَمْثَلِ(۱۴) ».

نظم (۱۵)

دلی را کز غم عشقش سر موئی خبر باشد
ز تشریف(۱۶) بلای دوست بروی صد اثر باشد(ب)(۱۷)
کسی کز غمزهٔ مستش (۱۸) چو زلف او پریشان شد
(ت) (۱۹) ز نام و ننگ و کفر و دین به کلّی بی خبر باشد

۱- آ : برگ ۹۵ الف، ب : برگ ۸۲ الف ، ل : برگ ۶۵ الف ، ن : برگ ۱۲۴ الف .
۲- گ ، ل : ندارد، ت : زادلنا فتوحه آ : سبوح فتوحه . ۳- گ ، ل : جناب .
۴- ابتلا : به بلا امتحان دوستان خواهند بگونه گونه مشقتها (ص ۵۰۴) و بیماریها و رنجها که هر چند بلا بر بنده قوت بیشتر پیدا می کند قربت زیادت می شود .... و فی الجمله بلا نام رنجی باشد که بر دل و تن مؤمن پیدا شود که حقیقت آن نعمت بود .هجویری: کشف المحجوب ، ص ۵۰۳ به بعد. برای این عبارت قب: حیدر بخشی : رسالهٔ مستورات برگ ۳۹۰ الف . محمّد علی تهانوی : کتاب کشاف اصطلاحات الفنون ، ج ۱، ص ۱۵۸ . لغت نامه دهخدا تحت کلمه ابتلا .
۵- ل : و . ۶- گ ، ل : فقها و علما رسید .
۷- گ ، ل : بود که و شاید ندارد . ن : باشد .
۸- ل : ندارد . ۹- گ ، ل : که بر ما محض عطا باشد . ۱۰- گ : ص ۴۷۸.
۱۱- ل : بلا نمود . ۱۲- ل : حضرت مصطفی صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ وَسَلَّم فرموده است .
۱۳- گ ، ل ، ن : انّ اشد .
۱۴- ابن ماجه ، ج ۲، ص ۱۳۳۴ . ترمذی ، ج ۲،ص ۶۲. کنوز الحقایق ، ص ۱۳. مسند احمد بن حنبل، الجزء ۳: صص ۱۴۸۱، ۱۴۹۴، ۱۵۰۰، ۱۶۰۷. شیخ ولی الدّین محمّد : مشکوة المصابیح ، ص ۱۲۸. السُنن الکبری ، ج ۳ ، ص ۳۷۲ . کنز العمال ، ج ۲، ص ۶۷.
۱۵- گ ، ل : شعر، ت : غزل امیر . ۱۶- ل : لسرلف . ۱۷- ب : برگ ۸۲ ب.
۱۸- چهل اسرار نسخهٔ چاپ امرتسر ، ص ۹: چشمش. ۱۹- ت : برگ ۷۵ الف.

گدایی را که با سلطان بی همتای بود سودا
دلش پیوسته ریش و عیش تلخ و دیده تر باشد
علی گوهر کسی یابد که او از سر قدم سازد
کسی افتد گوهر معنی ترا گر قدر سر باشد(۱)(ن)(۲)

و فتنهٔ علمای اگرچه (۳) بسیار است امّا یکی از آن فتنه ها این بود که وقتی مرا زهر دادند و حق تعالی از هلاکت نگاه داشت(۴) و لیکن اثر آن در تن باقی است(۵) تا در سالی(۶) یکبار اندك ورمی پیدا می شود(۷) و زردآب (آ : برگ ۹۵ ب) می رود(۸) (ل)(۹) و باز خشك می شود(۱۰) و قصه آن بود که در بعضی دیار با علماء در مجلسی(۱۱) نشسته بودم و چند(۱۲) کلمه ای از قول حق گفته و علماء را (۱۳) از آن سخت(۱۴) ناخوش آمده (۱۵) و با هم دیگر گفته(۱۶) که اگر این نوع سخنان را بار(۱۷) دیگر عوام از این(۱۸) سیّد بشنوند از علماء عقیده بردارند ، پس تدبیری باید کرد تا (۱۹)سیّد دفع شود به حیات یا ممات(۲۰) و بعد از مشورت اتفاق کردند(۲۱) که سیّد را زهر باید دادن که میراث است(۲۲)، لاجرم دعوت(۲۳) شگرف ساختند و مرا طلب داشتند و التماس نمودندکه البته خدمت

۱- ابیات فوق از غزل سیّد علی همدانی منتخب شده است رك به : چهل اسرار، چاپ امرتسر ، ص ۹ . چهل اسرار نسخهٔ خطی متعلق به موزهٔ بریتانیا ، برگ ۱۸۹ ب.
۲- ن : برگ ۱۲۴ ب . ۳- ن : ندارد.
۴- ب : از هلاك نگاه داشت . گ : ل : نگاه داشت . از هلاك ، ن : داشت .
۵- گ ، ل: ن : بود، ت : باشد . ۶-ت ، ل :تا در هر سال ، ن :در هر سالی . گ : تا هر سال در تن .
۷- گ ، ل ، ن : می شد، ت :شود . ۸- گ ، ل ، ن : می رفت .
۹- ل : برگ ۶۵ ب. ۱۰- گ ، ل : بهتر می شود ، ت ، ن : خوش می شود .
۱۱- ل : ندارد، ت :مجلس . ۱۲- ب : صد .
۱۳- گ ، ل : ندارد . ۱۴- گ ، ل : سخنان ، ن : سخن .
۱۵- گ : شده بودند. ۱۶- ل : گفتند . گ ، با یکدیگر گفتند .
۱۷- ن : ندارد . ۱۸- گ ، آ ، ت ، ل : از . ۱۹- گ ، ب، ن : باید کردن ، ل : ندارد.
۲۰- ل، گ : « از علماء عقیده ... به حیات الی ممات » در حاشیهٔ صفحه آمده است .
۲۱- گ ، ل : کرده بودند.
۲۲- کنایه است زهر دادن به حضرت سیّد امام حسن علیه السّلام و چون به عقیدهٔ شیعه دوازده امامی حضرت امام حسن علیه السّلام و همه امامان دیگر از حضرت سیّد الساجدین علی زین العابدین تا حضرت امام حسن عسکری تقی علیهم السّلام مسموماً شهید گردیدند .
۲۳- گ ، ل : دعوتی .

سیّد را (۱) باید که حاضر شود در مجلس جمعیت (۲) (ت) تا برکت صحبت (۳) سیّد به اهل مجلس (۴) برسد ، پس اجابت نمودم و برفتم (۵).

و (۶) در راه با ولی ملاقات افتاد و آن ولی چند دانهٔ (۷) حَبُّ المُلوك (۸) در دهان (۹) من نهاد و گفت بخور از برای (ب)(۱۰) خدا و من نیز(۱۱) خوردم (۱۲) و گفتم : موافقت باید کردن(۱۳) ، اجابت نکرد (گ)(۱۴) و چون به آن مجلس رسیدم اهل آن مجلس(۱۵) بغایت(۱۶) تعظیم نمودند و در قدح(۱۷) شربت آوردند و به عزت تمام عرضه تَشَرُّب(۱۸) داشتند و من نیز تَشَرُّب نمودم از آن قدح(۱۹) و بعده معلوم شد که در آن شربت زهر بوده است ، لاجرم (۲۰) (آ : برگ ۹۶ الف) زود از آن مجلس برخاستم(۲۱) و اهل مجلس هرچه تمامتر بود(۲۲) التماس تَوَقُّف نمودند(۲۳) امّا(۲۴) اجابت نکردم (۲۵) بلکه مسارعت نمودم تا به حجرهٔ خود(۲۶) و قی و اسهال قوی پدید(۲۷) آمد و زهر از من دفع شد و بعد از اذای کثیر(۲۸) خوش(۲۹) شدم ، فلاجرم(۳۰) بعد از آن از صحبت علمای بی دیانت(۳۱) احتراز کردم (۳۲)

۱- آ ، ت، ل ، ن : ندارد . گ : البته سیّد باید که .

۲- گ ، ل : در مجلس حاضر شود، ت : برگ ۷۵ ب. ۳- گ ، ل : جمعیت . ۴- گ ، ل : محبت .

۵- حکایت در حیدر بخشی : رسالهٔ مستورات (برگ ۳۹۲ الف - ۳۹۳ ب) و شوشتری : مجالس المؤمنین ، ص ۲۹۹ از روی خلاصة المناقب درج شده .

۶- ل : ندارد . ۷- گ ، ل : ندارد .

۸- ل : ندارد . صاحب تحفة المؤمنین تحت کلمه قراصیا گوید ، قراصیا اسم رومی است و به عربی حبّ الملوك و به فارسی آلبالو نامند ، فاهودانه(فرهنگ نفیسی) ذکر حب الملوك کتاب رحلة ابن بطوطه الجزء الاولّ ، ص ۴۶ و در لغت فُرس اسدی تحت کلمه غنجال آورده است میوه می باشد ترش که آن را حبّ الملوك خوانند در لغت نامه دهخدا معنی کلمهٔ مذبور چنین نگاشته شده است :به پارسی ماهودانه گویند گرم و خشك است در دوم سهلی که طبیبان و جراحان به خلق خدا می دهند و بیشتری را می کشند و کمتری را که زنده می گذارند چنان معیوب می سازند که به اصلاح نمی توان آورد... و نام دیگر آن حبّ الملوك است جهت آن است که گرد آن نگردند (لغت نامه دهخدا).

۹- گ : دهن . ۱۰- ب : برگ ۸۳ الف . ۱۱- گ ، ل : ندارد . ۱۲- گ : بخوردم .

۱۳-گ ، ل : کرد . ۱۴- گ : ص ۴۷۹. ۱۵- ل : ندارد ، گ : اهل مجلس.

۱۶- ب : بسیار . ۱۷- گ ، ل : بعد آن ، ت ، ن : در قدحی .

۱۸- گ ، ل : قدحی پیش من آوردند . ۱۹- گ ، ل : از آن قدح شربت بخوردم .

۲۰- ل، گ : ندارد . ۲۱- ب : برخواستم . ۲۲- ل : ندارد .

۲۳- ب ، ن : از التماس توقف بنمودند ، ل : مبالغه نمودند ، گ : اهل مجلس مبالغه نمودند که می باید بود. ۲۴- ل ، گ : ندارد . ۲۵- ن : ننمودم . ۲۶- گ ، ل : خود رسیدم .

۲۷- ت، ل، ن : پیدا آید ، گ : پیدا آمد . ۲۸- ل ، گ : « بعد از اذای کثیر » ندارد.

۲۹- ل، گ : خوش تر . ۳۰- گ ، ل : ندارد . ۳۱- آ ، ب : ندارد. ۳۲- گ : پرهیز کردم .

اگرچه (۱) ایشان در غیبت و تهمت بسیار(۲) کوشیدند ، جَزَاهُمَ اللّه بِمَا یُرِیْدُ اِذْهُمْ أوْلاد یَزِیْد (۳) فَعَلَیْهِ اللّعنة بِالْمَزِیْد.

امیر ضیاء الدّین کاشغری علیه الرحمه فرماید (۴) :

بیت (۵)

اللّعَنُ عَلَی یَزِیْدِ فِی الشّرع یَجُوزُ(۶) وَ اللا عِن یَحْوِی حَسَنَاتٍ (۷) وَ یَجُوزُ

و فتنهٔ ملوك و امراء(ت) نیز اگرچه بسیار است امّا یکی از آن فتنه ها این بود که در بعضی دیاز رسیدم و سلطان آن دیار طالب صحبت آمد (ل)(۸) و به اکرام و اعظام (۹) و اجلال تمام به نزدیك خود طلب نمود و (۱۰) من اجابت نکردم و آن سلطان را غضب آمد و اسبی(۱۱) از مس ساختن فرمود(۱۲) و چون آن اسب تمام شد(۱۳) بر آتش نهادند(۱۴) ، تا مس آتش گشت(۱۵) و آن سلطان تهدید شدید می فرستاد و می فرمود(۱۶) که در شهر ندا کنند که سیّد را باید به صحبت سلطان آمدن و الأ(۱۷) بر آن اسب(۱۸) آتشین(۱۹) او را سوار سازند(۲۰) و همچنین (ب) (۲۱) تا چهل روز اسب را گرم (آ: برگ ۹۱ ب) می ساختند (۲۲) و باز خنك می شد و بعد از تهدید و ندای او(۲۳) من در صحبت آن به سلطان نرفتم (۲۴) ، و بعد از چهل روز سلطان در صحبت آمد(۲۵) و بــه ادب (۲۶) تمام قیام نمود و عذر مَا

۱- گ : اگرچه . ۲- آ ، ل ، ن ، گ : ندارد .

۳- یزید بن مُعاویه ، ۲۵-۶۴ هـ/ ۶۴۵-۶۸۳ م رك به : زرکلی : قاموس الاعلام ، الجزء ۹ ، ص ۲۴۴، دائره المعارف اسلامی ، لندن ، ج ۴، ص ۱۱۶۲ . مسعودی : مروج الذهب ،ج ۳، ص ۸۱ .

۴- آ ، ب : ندارد . ن : رحمة اللّه علیه . معلوم نشد کیست .

۵- آ ، ب، ن : ندارد، ت : عربیه . ۶- ب : یحول .

۷- آ : محوی حسنات . ۸- ل : برگ ۶۶ الف، ت : برگ ۷۶ الف.

۹- ل ، ن : اعزاز . ۱۰- گ ، ل : ندارد.

۱۱- آ : اسپ .۱۲- گ ، ل : و فرمود که اسبی از مس ساختند . ۱۳- گ : چون تمام شد.

۱۴- ب : بر آتش راند . گ ، ل: فرمود که آن را به آتش بتافتند .

۱۵- ل : ندارد . ۱۶- ل ، گ : « و می فرمود که در شهر ندا کنند » ندارد .

۱۷- گ : الأ او را . ۱۸- آ : اسپ . ۱۹- ل ، ن : آتش . ۱۹- گ ، ل : کنند .

۲۰- ب : برگ ۸۳ ب . ۲۱- گ ، ل : می کردند. ۲۲- ن : و ندا و .

۲۳- گ ، ل : « و باز خنك می شد و بعد از تهدید و ندای او من » ندارد . گ : چون به صحبت او نرفتم.

۲۴- گ : بعد از آن، آن سلطان به صحبت آمد . ۲۵- ن : با ادب .

۲۶-

مضَی (۱) خواست (۲) .

و امّا ابتلای شدید و بلای مدید(۳) که در دیار ماوراء النهر به آن جناب رسید تا به حدی بود(۴) که باد سبب جلای وطن وزید(۵) و عنان براق برّاق سیادت را در آن سفر(۶) به کشمر (کشمیر) کشید و اهل بیت شریف که بودند و (۷) احباب آن جناب و اَحِبّا(۸) و اخِلّا(ت) منتظران (۹) لقای (۱۰) مبارکش گشتند تا روز حساب ، بر هیچ احدی پوشیده نَباشد چنانکه آفتاب اِلاّ مَا شَاءَ اللّٰهُ الْعَزِیْزُ الْقَدِیر وَ الْحَکِیْم النَّصِیْر(۱۱) .

نظم (۱۲) (ن)(۱۳)

خوشا سری که بود ذوق سرما (۱۴) دیده / به چشم دل رخ اسرار آن سرا دیده
ز روزن دل خود گوش کرده راز ازل / و زان دریچهٔ یقین (۱۵) سرّ ماجرا دیده
بر آستان وفا هردمی(۱۶) ز دشمن و دوست / هزار محنت و ناکامی و جفا دیده (۱۷)
بهر (۱۸) جفا که کشیده به روزگار دراز / برای دوست در آن شیوهٔ وفا دیده
بهر وفا که نموده به زیر تیغ جفا / ز روی دوست دو صد خلعت صفا دیده
میان آتش شبهای هجر هر دم صبح / هزار روح صفا (۱۹) از دم صبا دیده
میان ظلمت امکان و کثرت صوری / نسیم صبح وصال از ره فنا دیده (آ)(۲۰)
چو از رُسُوم مجازی فنا شده به کلّی(۲۱) / درون زهر (۲۲) فنا شربت بقا دیده

۱- گ ، ن : ماضی .
۲- قب : حیدر بخشی : رسالهٔ مستورات ، برگ ۳۴۲ ب.
۳- ل : ندارد . گ : در حاشیه آمد، گ : ص ۴۸۰ .
۴- گ : ندارد.
۵- گ ، ل : جلای وطن کرد (به جای باد سبب جلای وطن وزید). کلمهٔ وزید در ن : « مزید» نوشته شده.
۶- آ : ندارد ، ب : آب زده ، گ : سفر به محشر . ۷- آ ، ب ، ن : ندارد .
۸- گ : ندارد، ت : برگ ۷۶ ب .
۹- گ : منتظر . ۱۰- آ : بیاض .
۱۱- آ ، ب : الحکیم الوهاب ، ل : و الحکیم البصیر من الحلیم النصیر . گ : البصیر ، ت : ندارد.
۱۲- گ ، ل : شعر، ت : غزل . ۱۳- ن : برگ ۱۲۵ الف .
۱۴- چهل اسرار نسخه خطی موزهٔ بریتانیا - سرا گ : سرها. ۱۵- ل : بعین .
۱۶- ب : هر زمان ، ل : مردمی ز . ۱۷- آ : ندارد ، ب : آب زده .
۱۸- چهل اسرار نسخهٔ خطی بریتانیا . زهر .
۱۹- ت ، گ ، ل ، ن : روح و صفا . ۲۰- آ : برگ ۹۷ الف .
۲۱- گ : کلی . ۲۲- آ : نهر ، ب : حرف .

ز جام شوق شده مست و شیشه بشکسته
میان عربده محبوب خوش لقا دیده (ل)(۱)
زننگ خود شده یك سو (۲) در حریم ذات (۳)
جمال آن مه بی چون و بی چرا (۴) دیده
علایی از چه شدی مست چون نخوردی می
ز دیده مست شود (۵) هر کس و تو نادیده (۶) (ب،ت)(۷)

ذکر خاتمة عمره (۸)

لاحت(۹) الأنوارُ فِیْ قَبْرِهِ کَمَا فَاحت (۱۰) الأسْرارُ فِیْ صَدْرِهِ
قَالَ اللّٰهُ تَعَالَی :
« اَللّٰهُ یَتَوَفَّی الأنفُسَ حِیْنَ مَوْتِهَا وَ الَّتِی لَمْ تَمُتْ فِی مَنَامِهَا فَیُمْسِكُ الَّتِی قَضَی عَلَیْهَا المَوْتَ وَ یُرْسِلُ الأُخْرَی إلَی أجَلٍ مُسَمًّی (۱۱) »
وَ قَالَ اللّٰهُ تَعَالَی(۱۲) :
« وَ لاَ تَحْسَبَنَّ الَّذِیْنَ قُتِلُوا فِی سَبِیْلِ اللّٰهِ أمْوَاتاً بَلْ أحْیَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ (گ)(۱۳) یُرْزَقُوْنَ فَرِحِیْنَ(۱۴) » الآیة.

۱- ل :برگ ۶۶ ب. ۲- آ، ب ، ت : فانی .
۳- گ : حریم شهود . ۴- ب : چرا (بجای چرا).
۵- ب : شود مست . ۶- غزل فوق یکی از غزلهای چهل اسرار سیّد علی همدانی است . رك به : چهل اسرار نسخهٔ خطی متعلق به موزهٔ بریتانیا . برگ ۱۹۱ ب . چهل اسرار چاپ امرتسر ، ص ۱۰. آتشکدهٔ وحدت ، ص ۳۹۸.
۷- ب : برگ ۸۴ الف، ت : برگ ۷۷ الف. ۸- گ : « قدس سره و نور مرقد » در حاشیه آمد.
۹- ل : لاحه.
۱۰- ل : فاجب . ۱۱- قرآن مجید : ۳۹ (سوره الزمر) : ۴۳.
ب : حاشیه برگ ۸۴ الف یعنی اللّٰه بردارد و بستاند جانها از تنها به وقت مرگ [آب زده] جانها از تن ها آنك بمیرد در خواب و قبض جان به وقت (مرگ) قبض حقیقی است و در خواب حقیقی نیست چه [آب زده] زندگانی است و لیکن مراد از این موت .
۱۲- ب : ندارد . گ ، ل : و قال عزاسمه . ۱۳-گ : ص ۴۸۱ .
۱۴- قرآن مجید : ۳ (سوره آل عمران) : ۱۶۳
ب: حاشیه برگ ۸۴ الف :یعنی مپندارید مرده آنانی را که کشته شدند در راه خدای بلکه ایشان
(بقیه پاورقی به صفحه بعد)

و قَالَ صَلّی اللهُ عَلَیْهِ وَسَلَّم :

« ألاَ إنَّ أوْلِیَاءَ اللهِ لاَ یَمُوتُونَ وَ لکِنْ یَنْتَقِلُون مِنْ دَارٍ إلی دَارٍ (۱) »

نظم (۲)

گر شمس فرو شد به غروب (۳) أو نه فنا شد کز بُرج دگر آن شه انوار (۴) بر آمد (۵)

ای دوست بدان که در اوایل صفر سنه سبع و ثمانین و سبعمائة (۶)خدمت سیّد زاده شمس الدّین ماخانی(۷) فَتَحَ اللهُ عَلَیْهِ بَابَ الذَّوْقِ الْوَجْدَانی(۸) حاضر آمد به خانقاه(۹) فتح آباد که در قصبه روستا بازار(۱۰) است آباد و مکتوبی آورد مَمْلو از کباد(۱۱) و درد جگر (۱۲)(آ : برگ ۹۸ ب) شب(۱۳) شنبه آن مکتوب را به این فقیر(۱۴) داد.

و چون بـه مـکـتـوب(۱۵) نظر کردم دیدم(۱۶) که به خط برادرم(۱۷) قـوام الدّیـن (۱۸)

(بقیه پاورقی از صفحه قبل)

زنده اند خطاب مُحَمَّد (ص) راست یاکل {آب زده} و فاعل او رسول بود یا حبیب او می تواند { دو سه کلمه محو شده } از مطاعم و مشارب و مناکح و ملابس و سایر مستنها (کذا) { محو شده .... } موجود است در آخرت نیز موجود گشت بلکه در طبقات آسمان اگر {یك کلمه محو شده} و اصفی است از {...} در دنیا.

۱- اسرار التوحید چاپ بهمنیار ، ص ۱۶۱. خواجه عبدالله : کشف الاسرار وعدة الابرار ،ج ۲، ص ۳۵. احادیث مثنوی ، ص ۱۶۹، ت : ولکن ینقلبون .

۲- ت ، گ ، ل : بیت . ۳- ب : غروب .

۴- ن : شمس به اظهار، ت : مه انوار .

۵- کلیات شمس تبریزی ، ص ۳۷۷.

۶- صفر ۷۸۶ هـ (مارس ۱۳۸۵ میلادی) گ : بود که خدمت .

۷- ل : ندارد . گ : « شمس الدّین » ندارد . معلوم نشد کیست .

۸- آ، ن : الوجدانی. ۹- گ : در خانقاه .

۱۰- برای فتح آباد رك به : رحلة ابن بطوطه، بیروت ۱۹۶۰ ، ص ۳۶۸.

Rustak: On the West of Badakhshan: Encyclopaedia of Britannica Vol.II. (Badakhshan)

رستـاق : در جنـوب بـدخـشـان قـرار دارد.

۱۱- ب : خون کباد.

۱۲- آ ، ت : در درد جگر ، گ ، ل ، ن : ندارد.

۱۳- گ : در شب .

۱۴- آ ، ب : بمن ، گ : ل : بدین فقیر .

۱۵- ب ، ل ، گ : در آن مکتوب ، ن : در آن.

۱۶- گ ، ن : ندارد . ۱۷- آ : برادر .

۱۸ - قوام الدّین بدخشی.

رَزَقَنَا اللّهُ (۱) الاحتظاءِ بأسْرار(۲) الدّین ، کتابت یافته بود ، فلاجرم باد غم (۳) از کوی فراق آن محبوب اعلی وزید(ت) و اریج (۴) عروج (۵) براق آن مطلوب احلی(۶) به مشام جان رسید.

نظم (۷)

ساکنان فرش اغبر ماه انور بر (۸) اُفق
مضطرب چون ماهیی در بحر اخضر دیده اند
صفرتی(۹) در عارضش دیدند از عین حزن
لاجرم خود شبش(۱۰) از دوش اصغر دیده اند(ب)(۱۱)

نظم (۱۲)

در دُرج لَحَد گشت نهان گوهر شاهی
در پرده شد از دیدهٔ ما نور الهی (ل)(۱۳)
شکرست که رُو سرخ به دیوان قضا رفت (۱۴)
آن سبط (۱۵) که بر معرفتش داد گواهی
این اشك که از خرمن(۱۶) چشمم(۱۷) نشود پاك
صد دانه به یك جو دهد از چهرهٔ کاهی
وین زمرهٔ اخیار که از غربت (۱۸) شمش (۱۹)
از مشرق و مغرب همه گویند آهی
یعنی که خود آن طلعت انگشت نما را
در جان جهان (۲۰) هیچ ندیدم کَمَاهِی

۱-گ : رزقه الله . ۲- ل : باختطاء با شرار. ۳- گ : فهم .
۴-آ ، ب ،ت : ازیج - اریج بر انگیخته و شدن و بوی خوش دادن و داروی خوشبو که در طعام کنند (فرهنگ آنندراج)، ت : برگ ۷۷ ب .
۵- گ ، ل : روایح عروق . ۶- گ ، ل : اصلی . ن : اجلی .
۷- گ ، ل : شعر، ت : مرثیه . ۸- آ ، ب ، ل ، گ : نور ابر .
۹- گ ، ل : صورتی. ۱۰- گ : امشسش.
۱۱- ب : برگ ۸۴ ب. ۱۲- گ ، ل : و ایضاً ، ت : ندارد.
۱۳- ل : برگ ۶۷ الف. ۱۴- ل : رخت .
۱۵- گ : آن صیت (در حاشیه آن سبط آمد). ۱۶- ل : خدمت .
۱۷- آ : چشم . ۱۸- آ : عرس ، ب : غرب ، ل ، ن : عرس.
۱۹-گ ، ل : شمش . ۲۰- آ، ب ، ت ، ل ، گ : جان و جهان .

آن روز که از خاک لحد روی نماید
خود باز دهد آب رُخ یوسف چاهی(گ)(۱)

و از صعوبت آن رایحهٔ مزلزلهٔ نفس هَلُوع (۲) رخت حیات به لب حرص (۳) ممات کشانید و صد هزار (آ: برگ ۹۸ الف) قطرات حسرت از موج بحار غموم (۴) هجران آن حبیب حقانی بروجنات (۵) چشمان (۶) چکانید و هزاران هزار(۷) (ت) لهبات نار فراق(۸) از خلیل رحمانی بر طلعات جنان شعله زر و (۹) سوزانید و از شدت احراق (۱۰) آن شعل(۱۱) محیرهٔ مُجیره (۱۲) شب فراق از روز وصال معلوم نگشت و از قوت آن حدت ناریه جبل وجود را تدکدک حاصل گشت(۱۳) .

شعر:

وَ لَوْ أنَّ مَالی(۱۴) بالْجِبَالِ وَ كَانَ طُو(۱۵)
رُسِینَا بِهَا قَبْلَ التَّجَلّی لَدُكَّت
فَطُوفَانُ نُوحٍ عِنْدَ نُوحِی كَأدْ مُعی
وَ إیْقَادُ نِیْرَانِ الْخَلِیْلِ(۱۶) كَلَوْعَتِیْ (ب)(۱۷)(ن)(۱۸)

۱- گ : ص ۴۸۲.
۲- هلوع سخت نا شکیبها و ترسنده از بدی و آرزومند و بخیل بر مال و طپان سخت نالان که بر مصیبت صبر نتواند . (فرهنگ آنندراج) . قَالَ اللهُ تَعَالَی: إنَّ الإنسَانَ خُلِقَ هَلُوعاً .قرآن مجید : ۷۰ (سورة المعارج) : ۱۹ .
۳- گ : حوض . ۴- آ ، ن : عموم .
۵- ن : برو جناب ، گ : بروضات . ۶- ن : جسمانی
۷- ل : هزار هزار، ت : برگ ۷۸ الف.
۸- آ ، ب : فرقان، ت : فرقت .
۹- آ : ندارد.
۱۰- گ ، ل : فراق . ۱۱- آ : شغل . ب : شعله .
۱۲- آ، ن ، گ : محیره ، ل : مجیره ، ت : ندارد.
۱۳- ن : تدکدک را، ت : مدکوک .
۱۴- آ ، ب : مابی . ل : ما معی . ن : ماتی . گ : ماهٖ ، ت : جالی.
۱۵- گ : طوعتی ، مصراع دوم در شعر اوّل بجای مصراع اول آمده .
۱۶- ن : الجلیل .
۱۷- ب : برگ ۸۵ الف .
۱۸- ن : برگ ۱۲۵ ب .

وَ لَولاَ(۱) زَفِيرِیْ أغْرَقَتنی أدْ مُعی(۲) وَلَولاَ دُمُـوعی أحْرَقَتنی زَفْرَتِی
وَ حُزنِی مَـا یَعْقُوبُ بَثٌّ (۳) أقَلُّهُ وَ کُلُّ بَلاَ أیُّوبَ یَقضُی بَلِیَّتیْ (۴-۵)
و بدان (۶) از اندوه آن چنان (۷) ضعیف شد که خَفَقان پدید آمد در جنان .

نظم (۸)

ای آتش فراقت دلهـا کباب کرده سیلاب اشتیاقت جانها (۹) خراب کرده (۱۰)

و بعده واعظ عقل بر منبر نفس برآمد و بتَبصیر (۱۱) وجود مدکوك(۱۲) اشتغال نمود وجود نیز متعظ آمد ، به آنچه فرمود و ثبات قدم در مقام صبر از حق تعالی طلب نمود و از تثبیت اللّٰه الْحَکِیم الصَّبُور الْجَلِیل عطای ثبوت قدم بیافت در مقام (آ: برگ ۹۸ ب) صبر جمیل (۱۳) چنانکه جناب سیادت در اوّل کتاب واردات (۱۴) فرموده است که (۱۵) :

ای مرهم جراحت هر دل ریشی وای مونس و راحت هر درویشی (ل)(۱۶)
ای کرمت(۱۷) دستگیر هر بیچارهٔ وای راحت (۱۸) پای مرد (۱۹) هر آوارهٔ

۱- آ : و لاو ۲- ب : آد معی ۳- آ : ثب. ۴- آ : بیتّی.
۵- دیوان ابن الفارض التائیة الکبری المسماه بنظم السلوك ص ۵۳ به بعد (حاشیه ب : برگ ۸۴ ب) یعنی اگر آنچه به ما رسیده به کوه طور پیش آمد از تجلی حق یکی از آن کوهها نبود هر آینه پاره شود .
(۲) یعنی طوفان نوح نزد گریه های زار من همچو آب چشم من است به ادعا آنك آبِ چشم من اکثر از طوفان نوح است .و افروختن آتش خلیل همچو سوزش دلِ ماست یعنی سوز دل ما اتم و اکمل از آن است .
(۳)- و افروختن آتش خلیل همچو سوزش دل ماست یعنی سوز دل ما اتم و اکمل از آن است .
(۴) از حاشیه برگ ۸۵ الف اگر بالما ، زاری نبود ، هر آینه غرق کردی و فانی گردانیدی مرا آب چشم من و بلایی که ایوب بود آن بعض بلاهای ما بود .
۶-ن : بدان . ۷- ل : حال . گ: آن حال چنان. ۸- ب : فرد، گ ، ل : بیت .
۹- آ، ب: جان را . ۱۰- برای بیت قب : حیات امیر خسرو ، ص ۵۱.
۱۱- ل ، ن : بتصبیر. ۱۲- ل : مدلول . گ : مدکول. ۸ قرآن مجید.
۱۳- ل : ندارد . گ : و از تثبیت ... جمیل ، در حاشیه آمد. قرآن مجید : ۷۰(سورة المعارج):۵ فَاصْبِر صَبْراً جَمِیْلاً .
۱۴- رسالهٔ واردات . رساله واردات نوشته سیّد علی همدانی است نسخه خطی متعلق به کتابخانهٔ موزه بریتانیا .
۱۵- گ ، ل ، ن : ندارد.
۱۶- ل ، بر گ ۶۷ ب. ۱۷- ل ، ب : کرمت و .
۱۸- آ ، ب ، ل ، ن : رحمت و تصحیح از روی رسالهٔ واردات (برگ ۳۸۵ ب)، گ : رحمتت.
۱۹- پایمرد : شفیع ، خواهشگر، شفاعت کننده یاری دهنده ، دستگیر.(لغت نامه دهخدا).

ای خواطف غیرتت بصایر قدسیان را از ملاحظهٔ اسرار(۱) جمال تو بر دوخته(گ)(۲)
و ای عواطف را فتنت (۳) هزاران (۴) شمع صفا در گوشهٔ دل هر شکسته بر افروخته (۵)
ای آثار نفحات لطفت (۶) سرمایهٔ هر فتوحی و
ای هُبُوب (۷) نَسَماتِ فضلت راحت جان هر مجروحی
ای نسیم صبح وصالت امیدگاه سوختگان آتش فراق و
ای زلال دریای افضالت حیات بخش خستگان (۸) بادیهٔ اشتیاق
ای سوابق الطاف عنایتت دستگیر هر بی قدری و
ای لطایف عفوبی غایتت (۹) عذر پذیر هر بی عذری(۱۰)

و آنچه در (ب) (۱۱) آن (۱۲) مکتوب نوشته بود دیگر باره در نظر آوردم و این بیت می خواندم .

نظم (۱۳)

داشتم وقتی نگاری یاد می آید مرا   هر زمان از یاد او فریاد می آید مرا
های ، های، های

و بعضی از الفاظ شریفهٔ آن مکتوب این بود (ت)(۱۴) :
هُوَ الْبَاقی ، قَالَ اللهُ تَعالَی :
« کُلُّ شَیءٍ هَالِكٌ إلاّ وَجْهَهُ (آ : برگ ۹۹ الف) لَهُ الْحُکْمُ وَ إلَیْهِ تُرجَعُونَ » (۱۵)

۱- ل، ن : ندارد .   ۲- ب : بر دوختند ، گ : ص ۴۸۳.
۳- ب : رحمتت .   ۴- سیّد علی همدانی : رسالهٔ واردات : هزار
۵- ب : افروختند .   ۶- سیّد علی همدانی : رسالهٔ واردات : مصلت .
۷- بضمتین وزیدن باد و بیدار شدن و نشاط رفتن و جز آن (فرهنگ آنندراج).
۸- ن : سوختگان .   ۹- آ، ن : عنایتت.
۱۰- مؤلف عبارت فوق را از رسالهٔ واردات سیّد علی همدانی (برگ ۳۸۵ ب)آورده است .
۱۱- ب : برگ ۸۵ ب .
۱۲- آ ، ل، ن ، گ : ندارد.   ۱۳- ب ، ت، ل : بیت ، گ : ندارد.
۱۴- ت : برگ ۷۹ الف.
۱۵- قرآن مجید : ۲۸ (سورة العنکبوت) : ۸۸

ب : حاشیه ۸۵ ب یعنی مر او راست حکم و رجوع إلیه هم به اوست یعنی هر چیز که فانی شده است مگر ذات حق :

کی بود ما ز ما جدا مانده   من بمردم تو رفته و خدا مانده

اینجا هلاك به معنی فناست هر چه غیر اوست در و فانی است چه موجود حقیقی بجز ذات خدا نیست. ما هم صفات و صفت از ذات جدا نیست و الیه ترجعون بالفناء فی ذاته هم بدین ناطق.

شعر:

لِکُلِّ اجْتِماعٍ مِنْ خَلِیلَیْن (۱) فُرْقَة　　وَ کُلُّ الَّذِیْ دُوْنَ الْفِراقِ قَلِیْلُ
وَ إنَّ افْتِقَادِی وَاحِداً بَعْدَ وَاحِدٍ(۲)　　دَلِیْلٌ عَلی أنْ لایَدُوْمَ خَلِیْلُ (۳)

معلوم فرمائید(۴) که در ماه ذی القعده (۵) حضرت امیر از ولایت سری(۶) به نیّت سفر حجاز بیرون آمد و چون در(۷) حدود ولایت ملك خضر شاه رسید(۸) ، خدمت ملك خضر شاه التماس نمود که حضرت امیر می باید که چند روزی اقامت تشریف فرمایند تا از منبع فواید جناب سیادت فایده گیرد (۹) لاجرم (۱۰) اجابت نمود(۱۱) وچون ماه ذی الحج(۱۲)

۱- ن : خلیل .
۲- مصرعه دوم در دیوان حضرت علی دیوان بدیع البیان ، ص ۱۴۱ اینطور نوشته :
و انّ افتقادی فاطما بعد احمد
فواتح میبدی ، ص ۳۵۵ . به درستی که نیافتن من فاطمه را بعد از احمد دلیل است بر آنکه دایم نیست هیچ درست و چگونه باشد اینجا زیستن از پس نایافتن ایشان.
۳- از حاشیه ب : برگ ۸۵ ب .
یعنی هر اجتماعی را فرقتی است و هر اجتماع که بغیر فراق است قلیل الوجود است .
بیت : ملك را زین مهم تر نیست کاری　　که گرداند جدا یاری ز یاری
به درستی که جستن من یکی را بعد یکی دلیل بر آن است که دوام ندارد در جهان ، بیت :
فراق را که بیاورد در جهان یارب　　که باد تا ابد اقبال در جهان فراق
این اشعار گفتهٔ حضرت علی کرم الله وجهه است. رك به: دیوان حضرت علی ، ص ۸۹.
دیوان بدیع البیان ، ص ۱۴۱، فواتح میبدی ، ص ۳۵۵.
این ابیات در کشف الاسرار وعدة الابرار ، خواجه عبدالله انصاری ، ج ۱، ص ۶۲۷ مثل متن درج شده است .
۴- گ، ل : فرمایند .
۵- ت ، گ : ذی القعده.
۶- ب، ن : بنیری ت ، تیری ، مراد است سرینگر.34.12 N,74.50 E.
Encyclopaedia of Britannica's Atlas: Sarinagar means the City of Sri or
Lakshi
Gazetteer of India : Kashmir and Jammu. P.118.
۷-گ : به
۸- ل ، ن : رسیدند .حیدر بخشی : رسالهٔ مستورات برگ ۴۲۰ ب ولایت سواد و کبر رسیدند .
۹- آ، ب ، گیرم . ۱۰- گ ، ل : ندارد . ۱۱- گ : نمودند . ۱۲- ل : ذی حج ، گ : ذی الحجه .

در آمد ، حضرت امیر با درویشان بهم (۱) صحبت (۲) و عزلت اختیار کردند و در همان روز بعد از نماز پیشین (گ)(۳) حضرت امیر را علالتی(۴) پیدا شد و تا پنج روز آن ملالت (۵) کشید (ل)(۶) و در این پنج روز هیچ چیز از طعام دنیاوی(۷) تناول ننمود (۸) مگر در روز آخر که چند کرت آب می خورد(۹) و چون شب چهار شنبه (۱۰) ششم ماه ذی الحجه (۱۱) در آمد و وقت نماز خفتن شد(۱۲) ، اصحاب را طلب کرد (ت)و نصیحت فرمود و وصیت کرد که:

همیشه با حق باشید و

بر ملازمت (ب) (۱۳) اوراد و اوقات ثابت قدم باشید و

خاطر با ما دارید و

ما را بحل کنید و

تا یك سال (آ : برگ ۹۹ ب) اگر در وفاداری ثابت قدم باشید نزد مشهد ما مجاور باشید و اوراد می خوانید.

پس این نصایح قبول کنید تا به سعادت دنیا و آخرت برسید و اگر بر غیر این باشید ، شما دانید ، بعده فرمود که :

« خیر باد بروید و نماز بگزارید (۱۴)»

فلاجرم (۱۵) اصحاب بیرون آمدند و آنچه فرمود بجای آوردند و به وظیفه مشغول شدند و شنوده می آمد که بر زبان مبارك (۱۶) حضرت امیر قدس الله سرّه این اذکار جاری بود که :

« يَا اَللّٰهُ يَا رَفِيْقُ يَا حَبِيْبُ (۱۷) » .

۱- ب ، ن : ندارد .
۲- ت ، ب ، ل ، گ : صحت .
۳- گ : ص ۴۸۴.
۴- گ : ملالتی.
۵- ت، گ ، آ ، ل ، ن : ندارد.
۶- ل : برگ ۶۸ الف.
۷- ب ، ن : ندارد.
۸- گ، ل : هیچ نخورد.
۹- ب : نوشید ، گ : خورد.
۱۰- آ : چهل شنبه .
۱۱- ل : ذی حج.
۱۲- گ ، ب ، ل : ندارد، ت : برگ ۷۹ ب.
۱۳- ب : برگ ۸۶ الف.
۱۴-آ ، ب ، ن : بگذرانید.
۱۵- ل : ندارد ، گ : لاجرم.
۱۶- فقط ل : ندارد .
۱۷- حیدر بخشی : در رسالهٔ مستورات برگ ۴۲۱ ب همه این مطالب از روی خلاصة المناقب مندرج شده و در آن این هم تزاید است که نقل کردند که در وقت نزع به زبان مبارك خود بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيم فرمودند . چون درویشان آن را قلم آوردند، تاریخ وفات آن جناب سیادت همان افتاد (حیدر بخشی: رسالهٔ مستورات ، ۴۲۱ ب).

تا نیم شب و بعده بحکم الهی حضرت امیر از مضیق عالم فانی به فضای سرای باقی رحلت نمود (۱)، إنّا لِلّه وَ إنّا إلَیْهِ راجِعُوْنَ (۲).

نظم (۳)

إنَّ یَوْمَ اَلفِرَاقِ أحْرَقَ قَلْبِیْ أحْرَقَ اللّهُ قَلْبَ یَوْمِ الْفِرَاقِ (۴)
لَوْ وَجَدْنَا إلَی اَلْفِرَاقِ سَبِیْلاً لَأذَقْنَا اَلْفِرَاقَ طَعْمَ فِرَاقِ (۵)

و در آن حال همه اخوان با دیدهٔ گریان و جگر بریان و دل پریشان گشتند حیران و هر یك به زبان حال با خود می گفت (۶).

نظم (۷)

آن کس داند حال دل مسکینم(ت) کورا هم ازین نَمَد کُلاهی باشد

تحریر آن (۸) مکتوب

روز جمعه پانزدهم ذی الحجه (۹) سنه ست و ثمانین و سبعمائة هجریه (۱۰)، هلالیه کَتَبَهُ الدّاعِی اَلْفَقِیْرُ قوام الجرمی(۱۱).

تاریخ نقل حضرت امیر که (۱۲) مولانا مُحَمّد سرای اَیْسَنی راست(۱۳) سَلّمَهُ اللّهُ.

۱- گ ، ل : فرمودند .
۲- قرآن مجید : ۲(سورة البقرة) : ۱۵۶.
۳- گ ، ل : بیت ، ت : شعر .
۴- ل : یوم فراق .
۵- ل : این شعر لو وجدنا.... طعم فراق را ندارد ، گ : این شعر در حاشیهٔ صفحه آمده . ب: حاشیه برگ ۸۶ الف و سوخته گرداند اللّه روز فراق را ، اگر می یافتم سوی فراق راهی هرآینه می چشانیدیم فراق را لذت فراق.
۶- گ ، ل ، ن : می گفتند .
۷- آ، ب، ن : ندارد . گ : بیت ، ت : برگ ۸۰ الف .
۸- آ : آن . ب ، ل : تحریر ، ن : بر . ۹- ل : ذی حجه.
۱۰- آ : روية ، ت : الهجریه .
۱۱- ل : ندارد . مراد از قوام الدّین بدخشی ، گ : کلمات « پانزدهم ذی الحجه و هجریه ... جرمی » در حاشیه صفحه آمده ، به جای قوم « قیام » نوشت ، ت : الحرمی .
۱۲ -آ ، ت ، ب ، ن : ندارد.
۱۳- گ ، ل : مولانا محمّد سرای ایسنی فرموده . ن : مولانا سرای ایسنی فرماید :
قب : حیدر بخشی : رسالهٔ مستورات ، برگ ۴۲۱ ب - ۴۲۲ الف .
شیخ محمّد سر الیشی از صلحا و بلغاءِ وقت بود . اعظمی : واقعات کشمیر . برگ ۳۶ الف.

نظم (۱) (آ : برگ ۱۰۰ الف)

چو شُد از گاه احمد خاتم دین ز هجرت هفتصد و شصت و ثمانین
برفت از عالم فانی به باقی امیر هر دو عالم آل یس (۲) (ب)(۳)

لآخر (۴)

شرح غم تو لذت شادی به جان دهد لعل لب تو طعم شکر در دهان (۵) دهد
طاووس جان به جلوه در آید ز خُرّمی گر طوطی لبت به حدیثی زبان دهد(۶)

و بدان که احوال اولیاء در زمان نزع مختلف باشد زیرا که هیبت غالب بود(۷) (ل)(۸) بر بعضی و رجا بر بعضی و بر بعضی در آن زمان چیزی کشف شود که موجب ثقت (۹) باشد.

حسن بن علی رضی الله عَنْهُما(۱۰) در آن زمان بگریست(۱۱) و بلال گفت : وَ أَطْرَبَاهُ در جواب عروس خود(۱۲) که (۱۳) گفته بود وَ احُزْنَاهُ (۱۴) و عبدالله بن مبارك چشم بگشاد

۱- گ : ندارد ، ص ۴۸۵.

۲- سوره (۳۶) قرآن مجید است و لقب حضرت سرور کائنات مُحَمَّد مصطفی صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَسَلَّم.

۳- ب : برگ ۸۶ ب. ۴- آ ، ب، ت ، ل : ندارد. ۵- ب : به دهان ، ن : بادهان .

۶- اشعار ظهیر فاریابی که در مدح قزل ارسلان سروده . رك به : دیوان ظهیر فاریابی ، ص ۲۵، گ : این دو شعر در حاشیهٔ صفحه آمده .

۷- ب : باشد .

۸- ل : برگ ۶۸ ب .

۹- آ، ب : ثقة .

۱۰- ت ، گ : علیه السّلام.

۱۱- در کتاب کفایه جناده بن امیه روایت کرده که در مرض حضرت امام حسن که به آن مرض از دنیا برفت ، به خدمت او رفتم و در پیش او طشتی گذاشته بود و پاره پاره جگر مبارکش در آن طشت می افتاد... پس طشت را از پیش حضرت برداشتند ، حضرت بگریست . مجلسی : جلاء العیون ، ص ۱۶۵. حسن بن علی بن أبی طالب مسموعاً شهید گردید . به سال ۴۰ هجری . ابن جوزی : کتاب صفة الصفوة ، ج ۱، ص ۳۱۹. زرکلی : قاموس الاعلام ، ج ۸، ص ۷۲.

۱۲- گ : بلال رضی الله عنه و اطرباه در جواب عروس خود گفت که .

۱۳- آ ، ت : ندارد.

۱۴- وفات یافتن بلال رضی الله عنه با شادی . مثنوی مولوی دفتر سوم ، ص ۹۳. متوفی ۲۰ هجری / ۶۴۱ میلادی .رك به أسُد الغابة فی معرفة الصحابة ، الاثیر ، ج ۱، ص ۲۰۶.زرکلی: قاموس الاعلام، ج ۷، ص ۴۹، دائرة المعارف اسلامی ، لندن ، جلد ۱ ، ص ۷۱۸.

و بخندید (۱) .

و خدمت شیخ روز بهان بقلی قدس الله سرّه (۲) فرموده است که خدای را برگزیدگان اند(۳) که در هر روزی هزار هزار بار تجلّی نثار(ت) ایشان فرماید که نزدیك بود که بگذارند(۴) از سبحات جلال الله تعالی ، لاجرم چنان لطیف شوند که در وقت رحلت (۵) از دار فنا به دار بقا ارواح ایشان اشباح را جذب کنند(۶) به سوی جنّات نعیم و نعیم مقیم (۷) و از تعب موت طبعی خلاص یابند چنانکه محمّد رَسُولُ الله صَلّی اللهُ عَلَیْهِ وَسَلَّم در شب معراج به روح و بدن (آ : برگ ۱۰۰ ب) طیران نمودند(۸) و عیسی و ادریس عَلَیْهِمَا(۹) (السّلام) نیز طیران نمودند به سَما به روح و بدن .

و(۱۰) نقل است که جوانی از اکراد (۱۱) در هوا طیران نمود و غایب شد و دیگر هرگز(۱۲) باز نیامد و بعضی در جنت مشهوده (۱۳) نروند(۱۴) بلکه :

قَالَ صَلّی الله عَلَیْه وَسَلَّم (۱۵) :

« لاَ یَدْخُلَ الْجَنَّةَ أَقْوَامٌ أَفْئِدَتُهُمْ مِثْلَ أَفْئِدَةِ الطَّیْرِ (۱۶) »

۱- چون وقت وفاتش نزدیك رسید همه مال خود به درویشان داد پس در وقت مرگ چشمها را باز کرد و می خندید . عطار : تذکرة الاولیاء ، ج ۱، ص ۱۷۹ . ابن جوزی : صفة الصفوة ، ج ۴، ص ۱۰۹ ایضاً المنتظم فی تاریخ الملوك و الامم ،ج ۶، ص ۳۳۲.

گ : « و خدمت ... سرّه » در حاشیه آمده .

۲- گ ، ل : یکی از بزرگان .

شیخ روز بهان بقلی ابو محمّد بن ابی نصر البقلی الفسوی ثم الشیرازی سلطان عرفا بود و برهان علماء و قدوه عشاق در بدایت حال سفر عراق و حجاز و شام کرده است ، با شیخ ابو النجیب سهروردی در سماع صحیح بخاری در ثغر اسکندریه شریك بوده است وی را تصنیفات بسیار است ، چون تفسیر عرایس و شرح شطحیات عربی و فارسی ، کتاب الانوار فی کشف الاسرار و غیر آن (نفحات الانس ، ص ۲۸۸) ، صاحب فتوحات گفته که وی عمری در مکه مجاور بوده و در حال غلبه سخنان بلند که هر کس فهم آن نداشت ظهور می کرد مجملاً در سنه ۶۶۵ هجری رحلت کرد . هدایت : ریاض العارفین ، ص ۱۲۸. نیز رك به : محمّد معصوم علی : طرائق الحقایق ، ج ۲، ص ۶۴۰. ۳- آ : برگزگانند . ل : بندگانند برگزیدگان . ۴- گ ، ل، ن : بگدارند ، ت : برگ ۸۰ ب.

۵- ت ، ن : رحیل .

۶- گ ، ل، ن : کند . ۷- ب : نعیم ، گ ، ل : ندارد .

۸- گ : نمود . ۹- آ ، ب ، ت، ن : ندارد . ۱۰- آ، ت : ندارد .

۱۱- ت : ندارد . ۱۲- ل : هرگز دیگر .

۱۳- گ ، ل : مشهوره . ۱۴- آ : ندارد.

۱۵- گ ، ل : علیه الصّلوة و السّلام .

۱۶- مسلم ، ج ۴، ص ۲۱۸۳. امام محی الدین : ریاض الصالحین ، ج ۱، ص ۹۳.

و بعد از آن اتّعاظ (۱) استعداد سفر ساخته آمد(۲) از بهر رفتن به ولایت کنر(۳) امّا حضرت شاه مظفر و سلطان منّصر موید به تأیید احد ، جناب رفیع (۴)(گ) شیخ مُحَمَّد(۵) وَفَّقَهُ اللّهُ تَعَالَی بِمَا یُحِبُّ و یَرْضَی از آن سفر مانع آمد به سابقهٔ قضا و قدر .

و خدمت مولای عظیم و مفخر کریم که معروف است (۶) به محمّد سرائی همیشه بادا محفوظ (۷) به اسرار خدائی با جمعی از سعدای دیگر مشتاق (۸) آن سفر اختیار کردند(ت) تا به ولایت کنر (۹) و بلقای تابوت معطر و صندوق منور ، مشرف آمدند و مظفر(۱۰) و چون تابوت را از آن زمین برداشته اند (۱۱) بوی مشك ناب (۱۲) به دماغ آن نیك بختان رسیده است .

و این فقیر به حضرت(۱۳) شاه دین دار(۱۴) ، شیخ مُحَمَّد نامدار حاضر بود که روزی(۱۵) یکی از امرای آن حضرت (۱۶) گفت که عجب باشد(ل)(۱۷) که(۱۸) تابوت سیّد را در هوای گرم بتواند آورد به سبب آنکه بوی گرفته باشد (آ: برگ ۱۰۱ الف) لاجرم حضرت(۱۹) (ن) (۲۰) شاه فرمود که این (۲۱) چنین سخن نشاید گفتن زیرا که خدمت سیّد صاحب کمال بود و ما را اعتقاد آن است که از تابوت سیّد بوی خوش آید.

و به تقریب این سخن(۲۲) این فقیر تقدیر نمود که صوفیه قَدَّسَ اللّه أسْرارهم در کتب ذکر کرده اند که :

۱- ل ، ن : اتعاظ پند گرفتن (فرهنگ آنندراج) ، گ : اتعاظ و، ت : ایعاظ .
۲- ل : اند . ۳- ل : کنر، آ ، ن : کہر.
۴- آ : ندارد ، گ : « امّا ... جناب » در حاشیه آمد ، گ : ص ۴۸۶ .
۵- گ ، ل : شاه شیخ محمّد ، « و فقه اللّه تعالی بما یحب و یرضی » ندارد .
۶- گ ، ل : مولانا محمّد سرایی (بجای آن همه عبارت).
۷- ل : باد محفوظ . ۸- گ : مشاق ، ت : برگ ۸۱ الف.
۹- گ : کنر (کنر نام ولایت است که ما بین جلال آباد و پیشور (پیشاور) است . وفات حضرت امیر کبیر در آنجا شده است و از آنجا به ختلان آورده اند . این عبارت در حاشیه صفحه آمده است .
۱۰- گ ، ل : ندارد . ۱۱- ن : برداشتن .
۱۲- آ : تابوت . ۱۳- گ ، ل : به حضور
۱۴- گ ، ل : ندارد. ۱۵- گ ، ل : ندارد .
۱۶- گ ، ل : ایشان. ۱۷- ل : برگ ۶۹ الف.
۱۸-آ، ن : ندارد. ۱۹- گ : « لاجرم حضرت » ندارد .
۲۰- ن : برگ ۱۲۶ ب .
۲۱- آ : ندارد.
۲۲- گ ، ل : سخن را . در ت نقطه حذف شده .

صنفی باشند از طُیور که در هوا پرند و چهل روز چیزی نخورند و بعد از چهل روز بوی مُشك اذفر از آن صنف می آید ، پس چگونه باشد؟ حال آن صاحب کمال که شصت سال در راه خدای تعالی به قدم اخلاص ثابت قدم بوده باشد و از تشریف کمال حال او مخلصان دیگر را (۱) نیز (۲) اوقات خوش (۳) و اذواق دلکش و علوم نور بخش حاصل آمده باشد. (ت)(۴).

نقل است که خدمت شیخ ابو سعید ابو الخیر(۵) قَدَّسَ اللهُ سِرَّه (۶) چهارده سال در غار خاوران عزلت کرد و چون بیرون آمد و دوازده سال از آن بگذشت ، ولی دیگر در آن غار به زیارت در آمد و بیرون آمد و فرمود که اگر این غار از مشکناب مَمْلو بودی چنین بوی ندادی که بعد از دوازده سال از اثر صحبت شیخ ابو سعید بوی خوش دلکش می آید. (۷)

۱- ل : ندارد . ۲- گ : ندارد. ۳- گ : ندارد . ۴- ت : برگ ۸۱ ب. ۵- آ ، ن : ندارد.

۶- ابو سعید فضل الله بن ابو الخیر ابو سعید در شهر کوچك میهنه در اوّل محرم ۳۵۷ هجری به جهان آمده قصبه میهنه که زادگاه و آرام گاه ابو سعید است از توابع خاورانست نخست در همان زادگاه خویش دانش آموخته و پس از آنکه صرف و نحورا فرا گرفته ، به شهر مرو رفته و از شاگردان ابو عبدالله خضری شده ، پس از مرگ وی نزدیك ابوبكر قتال شاگردی کرده است ، پس از ده سال که در مرو دانش آموخته به سرخس رفته و در آنجا در حلقهٔ شاگردان ابو علی زاهر بن فقیه آمده است .از آن پس همه عمر را در طریقه تصوف بسر برده و در باز گشت به میهنه هفت سال را به ریاضت گذرانده و باز نزد ابو الفضل سرخسی بازگشته و به اشاره وی به نیشابور رفته است که از ابو عبدالرّحمن سلمی خرقه ارشاد بستاند ابو العباس قصاب نیز با وی خرقه داده است . مدتی ریاضت کشیده مجلس وعظ ترتیب داده در ۸۳ سالگی به میهنه به سال ۴۴۰ هجری /۱۰۴۹ میلادی در گذشته است . اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید به اهتمام احمد بهمنیار، دکتر ذبیح الله صفا . مقدمه دیوان ابو سعید ابوالخیر . براون : تاریخ ادبیّات ایران، ج ۱، صص ۲۵۶ ، ۳۰۸، ۴۵۲، ۴۵۶، ۴۵۷، ۶۰۷ تا ۶۰۹ . عطار ، تذکرة اولیاء ، چاپ لندن ، ج ۲، ص ۳۲۲ تا ۳۳۷. سمرقندی : تذکرة الشعراء ، صص ۸۴۱ ،۵۲۱ . غلام سرور : خزینة الاصفیا، ج ۲ ، صص ۲۲۸ ،۲۰۹. لغت نامه دهخدا ، دیباچه ، سخنان منظوم ابو سعید ابوالخیر ، سعید نفیسی تهران ، ۱۳۳۴ خورشیدی. اردو دائره معارف اسلامیه ، تحت ابو سعید .

این واقعه که منسوب به ابو سعید است در اسرار التوحید هیچ جا متذکر نشده بود ، ولی آنطور که در ل : نوشته در تذکرة الاولیاء ،ج ۱، ص ۸۸ مندرج شده. معلوم می شود که نسخه ل صواب دارد.

۷-گ ، ل : این واقعه ابو سعید چنین آمده است نقل است که خدمت شیخ ابو سعید ابو الخیر قَدَّسَ اللهُ سِرَّه در نیشابور به زیارت غاری که سلطان ابراهیم ادهم .(ابراهیم بن ادهم بن منصور بن زید بلخی) نام یکی از اکابر زهاد نیمه اوّل قرن دوم هجری است که به سال ۱۶۵هـ/۷۷۶ م یا ۱۶۶ هـ/۷۸۳ م در غزای بیزنطیه به شهادت رسیده است و گویند او شاهزاده بلخ بود ، روزی به شکار گاه، هاتفی در گوش سر او ندا داد که ای ابراهیم آیا تو بدین کار آمدی ، از شنیدن آواز شوری در درون او افتاده از اسب به زیر آمد

(بقیه پاورقی به صفحه بعد)

لاجرم از تابوت جناب سیادت بوی خوش چه عجب باشد که جناب سیادت (آ : برگ ۱۰۱ ب) دوازده ساله (۱) بوده است که به سلوك راه خدای توجّه نموده (۲) و در سنّ هفتاد و سه از دارفنا به دار بقا رحلت کرده ، پس مدت توجه آن جناب به حضرت ربّ الارباب شصت و یك سال بوده باشد .

و این فقیر که خوشه چین آن جناب است، چون بعضی درویشان را به عزلت در مدت سه ماه تربیت کرده است از همه اجزای مسکن و اعضای(۳) بدن ایشان آواز ذکر شنوده است و عطر شمیدهٔ (۴) و از تك (۵) دندان خود عسل سلوك چشیده (ل) (۶) و این همه آثار فروع (۷) آن جناب است که با این گدایان (۸) خوشه چین رسیده است .

« فَكَيْفَ آثَارُ أُصُولِه الَّتِي رَسَخَتْ(۹) فِيْ وُجُودِه الْمُبَارَكَ (۱۰) ».

و خدمت ملك خضر شاه(ت) وَفَّقَهُ اللّٰه بِمَا يُحَبُّ وَ يَرْضَى(۱۱) یك روز (۱۲) راه از برای اللّٰه به تشییع تابوت (۱۳) خلاصهٔ موجودات و زبدهٔ کائنات آمده است و ولد سعید او که به نام سلطان شاه است در این زمان از سکان خانقاه است زَادَ اللّٰه صدقا و صفا و رَسخ (۱۴) فِيهِ یقینا و وفا به مُحَمَّدصَلّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّم و آلِهِ الأَصْفى (۱۵) .

(بقیه پاورقی از صفحه قبل)

و جامه خویش به شبانی از شبانان بدر داده و پشمینه او در پوشیده روی به صحرا نهاد دیر زمانی شوریده و پریشان در جبال و مفاوز بسر برد سپس به مکه عازم شد و مجاورت خانه گزید. لغت نامه دهخدا ،ذیل ابراهیم، ابن جوزی : صفة الصفوة ، ج ۴، ص ۱۲۷. عطار : تذکرة الاولیاء ج ۱، ص ۸۸. محمّد معصوم علی : طرائق الحقایق ، ج ۲، ص ۷۹ . اردو دائرة معارف اسلامیه تحت کلمه ابراهیم بن ادهم قَدَّسَ اللّٰه روحه چند وقت در آنجا بوده و حالا به غار سلطان ابراهیم (گ : ص ۴۸۷) مشهور است رفت ، چون بیرون آمد ، فرمود که اگر این غار از مشك مملو بودی ، چنین بوی ندادی که از اثر صحبت آن جوانمرد بوی خوش دلکش می آید . رك به : عطار :تذکرة الاولیاء ج۱، ص ۸۸.

۱- آ ، ت : سال . ۲- گ ، ب : نموده است ، ت : نموده بود.

۳- آ، ت، ن : اجزا . ۴- گ ، ل : عطر شمیده ندارد.

۵- ل : ت ، گ : بن . ۶- ل : برگ ۶۶ ب.

۷- آ ، ل : فروغ. ۸- ل : گدای . گ : به این گدای.

۹- گ ، ل : رشحت . ۱۰- ل : المبارکت .

۱۱- گ ، ل : « و فقه اللّٰه بما یحب و یرضی » ندارد ، ت : برگ ۸۲ الف.

۱۲- گ : یك روزه .

۱۳- ل : ندارد . ملك خضر شاه حاکم . گ: جنازه (به جای تابوت) . ۱۴-ن : رشح .

۱۵- گ : زاد .... وسلم » در حاشیه صفحه آمده ، صَلّى اللّٰهُ عَلَيْهُ وَسَلَّم از روی نسخه گ اضافه شده است .

و در چهار شنبه بیست و پنجم جمادی الاولی(۱) تابوت بر تابع (۲) الهی و مخزن پادشاهی(۳) به خانقاه میمون که به خطهٔ مبارکهٔ ختلان بیت المعمورست (آ : برگ ۱۰۲ الف) رسید (۴) و از لمعان نور حضرت جناب سیادت (۵) ابصار منتظره و انظار مُبصره رخشید.

نظم

ای دیده ها از روی تو روشن شده و ای روشنان از بوی تو گلشن شده (۶)

ای دوست بدان که در آن وقت که تابوت جناب سیادت(۷) را(۸) از ولایت کنر(۹) به جانب ماوراء النهر می آوردند در واقعه دیده آمد که فرشتگان بسیار بی شمار(۱۰) بر مثال ابرهای سفید(۱۱) متصل بر آسمان روان تشییع تابوت حضرت سیادت(۱۲) می نمودند و چون بر سر بالای(۱۳) این فقیر رسیدند. حقیقت را در وجود ایشان بدید و وجود سَحابی(۱۴) ایشان بگداخت و بر زمین (۱۵) رسید و به شکل مرغان سفید و سبز پدید آمد(۱۶) به روی آب(۱۷) (ت) بزرگی که آن آب هم از وجود ایشان پیدا شد در غایت صفا و جاری(۱۸) به جانب این فقیر و آن ملائکه این فقیر را به غایت احترام می نمودند و فهم کرده می شد (۱۹)(ن)(۲۰) که آن احترام از جهت تعلق خاطر جناب سیادت است با این فقیر(۲۱) .

نظم (۲۲)

زهی وقت و زهی وقت و زهی وقت که من قدرش ندانستم(۲۳) جز این وقت

۱-گ ، ل : جمادی الاولّ. ت : جمادلاول.
۲-گ ، ل : ریامع . ت، ن : برنامع .
۳- گ : پادشاهی را .
۴- ل، ن : ندارد، ت : الهی و نحر حضرت .
۵- گ ، ل : سیادت مآب . منورست آوردند .
۶- گ : این شعر را ندارد .
۷- گ : ص ۴۸۸ . جناب سیادت مآب.
۸- گ : ندارد .
۹- ل : کبر و سواد . گ : سواد و کنر .
۱۰- گ : بی شمار ندارد .
۱۱- ن : سپید .
۱۲- آ : سیّد .
۱۳- ب ، ل ، ن ، گ : بر بالای سر .
۱۴- آ : سمانی ، ب ، ن : سبحانی.
۱۵- آ : به زمین .
۱۶- ت ، گ ، ل : آمدند .
۱۷- آ : آبی ، گ : بر روی آبی بزرگ ، ت : برگ ۸۲ ب..
۱۸- آ ، ب : ندارد .
۱۹- گ ، ل : فهم می کردم ، ت : می شود .
۲۰- ن : برگ ۱۲۷ الف .
۲۱- ن : فقیر سلمه الله، گ : به این فقیر .
۲۲- ل : بیت .
۲۳- آ : نمی دانستم ، ت : این شعر را ندارد.

لاخر رحمه الله (۱)

نرسد قربت ما را خلل از بُعدِ مکان
که (۲) میان من و او کون و مکان حایل نیست
نشنود از لب او مژدهٔ هل من سایل
آنکه خون جگرش از مژه ها سایل (۳) نیست(۴) (ل)(۵)

رباعی(۶)

آنجا که منم (۷) صومعه و دیر (آ)(۸) یکیست
در مسجد و بتخانه (۹) مرا سیر یکیست
تا یافت دلم خلعت یکتایی را
در چشم دلم عین (۱۰) یك و غیر یکیست

و حضرت سیادت(۱۱) قَدَّسَ اللهُ رُوحهُ الْکَبیر در حال حیات این فقیر را به تاخیر صلات معذور داشته بود ، فلاجرم در حال ممات به تاخیر زیارت عذر(۱۲) دارد زیرا که سلطان کمال حالش در جان این فقیر گدا سرا پردهٔ (۱۳) اقامت نصب نموده است .

نظم (۱۴)(گ)

گر آب و گلت دور بود باکی نیست
چون جان و دلت (۱۵) عاشق و دیوانه ماست

عاشقان خویشتن (۱۶) آزاد کن
بر امیدی(۱۷) جا نشان (۱۸) دلشاد کن(۱۹)

۱- ل : شعر . ت، گ : ندارد.
۲- گ ، ل : چون ، ن : چه .
۳- آ ، ب ، ن : مژده ایل .
۴- آ ، ب ، ت : این بیت را ندارد .
۵- ل: برگ ۷۰ الف .
۶- آ ، ب ، ن : ندارد .
۷- آ : معنم .
۸- آ : برگ ۱۰۲ ب .
۹- ل ، ن : صومعه .
۱۰- ل ، ن : عیش .
۱۱- آ : حضرت امیر ، ل : جناب سیادت . ۱۲- ن : اعذر . ۱۳- آ : که اسرار برو .
۱۴- گ ، ل : بیت . گ : ص ۴۸۹. ۱۵- آ : دل .
۱۶- آ ، ب ، ل ، ن : خواشتن و تصحیح قیاسی، ت : عاشقان را خویشتن .
۱۷- گ ، آ : امید . ۱۸- گ : وصلشان (بجای جانفشان)
۱۹- ل : (این بیت را) ندارد . و در گ در حاشیه آمده است.

و ایضاً (۱)

هر کرا(۲) در بند عشق آزاد کردی، ای کریم(ت)
بوی وصلت دایما در بند او گردد مقیم

ای دوست بدان که سعی بلیغ (۳) باید نمودن و از انوار جناب (۴) سیادت رخشیدن (۵) .

نظم (۶)

دل شکسته هین اچرایی؟(۷) بر شکن قلبها و قلبها و قلبها
جزو جزو (۸) تو فکنده در (۹) فلك رَبّنَا و رَبّنَا و رَبّنَا (۱۰)

و به قدم اخلاص از برای خلاص به خدمت قرة العین جناب سیادت که اوست بقیهٔ هدیهٔ الهی و خلعت سُرادق پناهی ، در راه صدق اقبال نمودن(۱۱) البّته البّته البّته (۱۲).

قَالَ صَلّی اللّهُ عَلَیْه وَسَلّم :

« أحبّ اللّه(۱۳) (آ : برگ ۱۰۳ الف) لما ارفدکم من نعمة و احبّونی لحُب اللّه و احبّو اهل بیتی(۱۴) لحبّی(۱۵) »

و از حضرت (۱۶) سیادت شنوده آمد(۱۷) که فرمود که در واقعه دیدم که خدمت(۱۸)

۱- آ ، ن ، گ : ندارد .
۲- گ ، ل : کرا از ، ن : که از ، ت : برگ ۸۳ الف.
۳- آ : بسیار .
۴- ل : سیادت ماب .
۵- آ : رخشیدن بلیغ .
۶- گ ، ل : شعر، ت : رباعی .
۷- ل ، گ : چرایی، ن : جرایی.
۸- گ ، ل : چند جزو .
۹-آ، ت : بر .
۱۰- ن : ربنائی .
۱۱- ن : نمودند ، گ : نمود .
۱۲- ل : ندارد .
۱۳- ن : ندارد .
۱۴- آ : شئی .
۱۵- بخاری ، ج ۲، ص ۲۸. مسلم ج ۴، ص ۲۰۲۲. امام محی الدین : ریاض الصالحین ،ج۱، ص ۵.
۱۶- ب ، ل ، گ : جناب . ۱۷- ت : شد.
۱۸- گ ، ل، ن : ندارد .

شیخ محمّد اذکانی(۱) خَصّهُ اللهُ بِالْفَیْضِ السُّبْحَانی باز سفیدی(۲) به من داد و فرمود که این باز را حضرت حق تعالی(۳) جَلَّ جَلاله از برای تو هدیه فرستاده است ، گفتم این باز را چه سازم ؟ گفت در خانقاه بگذار تا بباشد ، و چون از ورای شیخ نظر کردم تا حدّ (۴) بصر اولیاء دیدم که حاضر آمده بودند از برای تعظیم این هدیه (ل)(۵) و این واقعه(ت) اشارت باشد به ظهور فرزندی .

نظم (۶)

هر کرا خود (۷) نور عزت پرورد از فیض خویش
شاهباز قدس گردد ز آشیان و بیض (۸) خویش

و بعد از آن واقعه (۹) خلاصهٔ سادات و زبدهٔ مکونات حضرت (۱۰) امیر سیّد محمّد(۱۱)

۱- شیخ محمّد اذکانی الاسفرائنی: رك به : داراشکوه : سفینة الاولیاء ص ۱۰۰ . غلام سرور : خزینة الاصفیا ج ۲، ص ۲۹۰.

این مضمون که حیدر بخشی : رسالهٔ مستورات برگ ۴۱۵ ب به قرار زیر آمده . نور الدّین جعفر و قوام الدّین بدخشی قدس الله تعالی سر هما در خدمت آن جناب سیادت حاضر بودند و از زبان مبارك ایشان شنیده اند که شبی در خانقاه قطب الواصلین و سلطان العابدین شیخ محمّد اذکانی ...بودم در واقعه دیدم که حضرت شیخ ما را باز سفید داد و به زبان مبارك خود فرمود که یا سیّد بگیر این باز را خدای تعالی این هدیه برای تو فرستاده است در جواب گفتم : یا مرشدی باز را چه خواهم کرد ؟ فرموده اند که در خانقاه بگذار تا از یمن این مزین و روشن گردد فلاجرم بر دست خود گرفتم و دیدم که تمام اولیاء الله حاضر آمده بودند (برگ ۳۱۶ الف) از برای مبارکبادی این هدیه چون در خود فکر کردم دانستم که این اشارت به فرزندی شد، چون صبح روشن شد در خدمت شیخ خبری کردم و پرسیدم که یا بزرگوار چنین در واقعه دیدم تعبیر آن چه باشد از زبان مبارك خود فرموده اند که یا سید اشارت به فرزند شده است و حال آنکه من در عالم تجرید بودم ، بعد از آن به حکم آن بزرگوار چون در سنّ چهل رسیدم متأهل شدم خدای تعالی ما را فرزندی داد مُحَمّد نام .

۲- ل ، ن : سپیدی .

۳- گ ، ل : حضرت جل جلاله . ن : حضرت حق. ۴- آ ، ن : سیّد . ۵- ل : برگ ۷۰ الف ، ت : برگ ۸۳ ب . ۶ - ب ، ت ، ل ، گ : بیت .

۷- گ ، ل : که او را . ۸- ب : به یقین . ۹- گ ، ل : ندارد. ۱۰- گ ، ل : جناب .

۱۱- میر سیّد محمّد همدانی . فرزند ارجمند حضرت امیر سیّد علی همدانی و خلیفه وی است و به عمر بیست و دو سالگی بعد از وفات پدر در کشمیر آمد و تا دوازده سال به هدایت خلق و ترویج اسلام سعی نمود و چون بعد از ادای حج کعبه به مقام کولاب جایی که قبر سیّد علی همدانی بوده رسیده رخت به سرای جاوید افکند . رك به : نرائن کول : تاریخ کشمیر ، برگ ۶۱ ب. کرپا رام : تواریخ کشمیر ، ص ۱۶۲. اعظمی : واقعات کشمیر اعظم برگ ۴۳ ب . غلام سرور : خزینة الاصفیاء ، ج ۲ ، ص ۲۰۵. نور الدّین داود : محنة الفردوس ، صص ۸۷-۹۰.

ابقاء اللّه اَلْبَاقی به محمّد و آل محمّد از آشیان (۱) غیب طیران نمود(۲) و بر کنگرهٔ شهادت نزول فرمود (گ)(۳) ، لاجرم چون جناب سیادت مطلع آفتاب عالم(۴) حقیقت بود ، هر آینه که فرزند عزیزش نیز منار انوار عالم حقیقت (۵) باشد.

قَالَ صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ وَسَلَّم :

« اَلْوَلَدُ سرّ أَبِیْه (۶) »

یعنی فرزند باطن پدر خود است .

نظم (۷)

ای سندی کـه آفتاب از پی(آ)(۸) تحصیل نور
خدمت روی تـرا گشته (۹) به جان مشتری
هیچ شبی نگذرد تا نکند رای تو
کوکبهٔ روز را سوی جهان رهبری

از نام محمّد است مسمّی
حلقه (۱۰) شـده این بلند طارم
تو در(۱۱) عدم و گرفته قدرت
اقطاع وجـــود زیر خاتم

سعادت به بخشـــایش داورست
نه در چنـگ و (۱۲) بازوی زور آور است(۱۳)

حضرت(۱۴)سیادت فرمود که خدمت(۱۵) بهرامشاه(ت)کشیمی حاجی رَحْمَهُ اللّه عَلَیْهِ (۱۶) سعادتی یافت که از آل ذوالقرنین هیچ دیگری(۱۷) نیافت .

۱- ن : آشیانه . ۲- ب : کرد . ۳- گ : ص ۴۹۰ .
۴- گ : ندارد . ۵- ت ، ل : منابر عالم تحقیق . گ : منار انوار حقیقت .
۶- احادیث مثنوی ، ص ۱۳۵ (مؤلف اللؤلؤ المرصوع ، ج ۹۹ ، دربارهٔ آن گفته لا اصل له)...گ ، ل: الولد سرّ ابی .
۷- گ ، ل : شعر . ۸- آ : برگ ۱۰۳ ب . ۹- آ : گشت . ۱۰- آ : از حلقه .
۱۱- گ : در تو . ۱۲- ن : ندارد.
۱۳- بوستان سعدی (دربارهٔ رضا) ص ۱۵۳. ۱۴-گ : جناب . ۱۵- گ : ندارد، ت : برگ ۸۴ الف.
۱۶- ل ، ن : کشمی . آل ذوالقرنین ، گ : « حاجی رحمة اللّه علیه » ندارد.
۱۷- گ، ل ، هیچ کس دیگر ، ن : دیگری .

و خدمت برادر دینی(۱) مولانا قوام الدّین (۲) وَفَّقَهُ (۳) الثبات عَلَی الاطلاع بأسْرار الدّین به مُحَمَّدٍ و آلِه أجْمَعِین (۴) چنین تقریر کرد که جناب سیادت فرمود که خدمت بهرامشاه (ن) (۵) خوانتی (۶) سَلَّمه اللّهُ عَلَیه فرزندی پسندیدهٔ ماست و کتاب مرآة التائبین (۷) را به التماس آن فرزند در تحریر آوردم (۸) .

جناب سیادت فرمود در خطهٔ دشت کولك(۹) به مشهد شریف ،امیر بهرام عَلَیْهُ الرَّحمة بَالاحترام (۱۰) که میرکا(۱۱) اگرچه به سنّ(۱۲) صغیر است اما بس باقر است(۱۳) و دوست دارنده اهل حق است(۱۴) .

وقتی دیگر فرمود که مردم ماوراء النهر(۱۵) صادق اند .

وقتی دیگر فرمود که مردم کهستان(۱۶) بدخشان (آ: برگ ۱۰۴ الف) (ل)(۱۷) بغایت مسکین و نیازمند باشند(۱۸) .

وقتی دیگر فرمود(۱۹) که درخواست مردم نیك بسیار است(۲۰)

وقتی دیگر فرمود که طالقانیان مردم(۲۱) مخلص اند .

وقتی دیگر(۲۲) فرمود که سرای آیْسنیان(۲۳) پهلوانند .

۱- آ : دین . ۲- گ : قیام الدّین . ۳- گ : وفقه الله.

۴- گ : « به محمّد و آله اجمعین » ندارد. ۵- ن : برگ ۱۲۴ ب.

۶- ل : ندارد . گ : «خوانتی سلمه الله علیه » ندارد. ن : خواستی سلّم الله. محتملاً بهرام شاه الخوشی که یکی از خلفای آن جناب بود و پادشاه تمام بدخشان بود . رك به : حیدر بخشی : رسالهٔ مستورات ، برگ ۳۷۵ الف.

۷- مرآة التائبین رساله سیّد علی همدانی است .

۸- ب : آوردیم . ۹- شامی ، صص ۲۲، ۲۴.

۱۰- ب : والاحترام . ۱۱- میرزاده (مکتوبات همدانیه) .

۱۲- گ : صغیر است سن . ۱۳- ب : باقر ، گ : در اصل : پس بافراصت .

۱۴- ل : عبارت از « جناب سیادت تا است را ندارد . و گ : در حاشیه آمده است .

۱۵- فهو خراسان و ولایة خوارزم . معجم البلدان، چاپ بیروت ، ج ۵ ، ص ۵.

۱۶- آ ، ن : کهستان . ب : کهستان از بدخشان ، گ : کوهستان بدخشان .

۱۷- ل : برگ ۷۱ الف . ۱۸- گ ، ل، ن : نیازمندند ، ت : این جمله را ندارد.

۱۹-آ : فرمودند، ت : این جمله را ندارد. ۲۰- گ ، ل : این جمله را ندارد .

۲۱- ل : طالقانیان . ن : طایقانیان مردمان . طالقان : بلدتان احداهما.به خراسان بین مرو الروز . بلخ ، بینهما بین مرو الرود ثلاث مراحل معجم البلدان، چاپ بیروت ، ج ۴، ص ۶. گ : مخلص باشند .

۲۲-ن : ندارد . گ : « وقتی دیگر فرمود » ندارد .

۲۳- آ : سرای اتسنیان ب : سرای نشینیان، گ : این جمله در حاشیه آمده است .

وقتی دیگر(۱) این فقیر از جناب سیادت پرسید که درمیان مردم ختلان مشهور است که علیشاه رحمه الله حضرت خواجه خضر را دریافته است و از حضرت خواجه دین و دنیا و اموال و اولاد(۲) طلب نموده این نقل مشهور درست باشد و دریافته بود (ت)یا نی ؟(۳)

جواب فرمود که دریافته باشد زیرا که علیشاهیان(۴) را حق تعالی سعادتی و برکتی بخشیده است در دین و دنیا(۵) .

وقتی دیگر پرسیدم (۶) که در اطراف ختلان وغیر آن از اماکن (۷) صادقان می باشند که به شما (۸) محبت عظیم دارند (گ) (۹) امّا به صحبت شما آمدن نمی توانند (۱۰) به واسطهٔ مانعی ، پس (۱۱) احوال ایشان چگونه باشد؟ جواب (۱۲) فرمود که در آخرت با ما باشند ، زیرا که حضرت مصطفی صَلّی اللّهُ عَلَیْهِ وَسَلَّم فرمود که :

« یحشر المرء علی دین خَلیله فلینظر احدکم من یخالل (۱۳) » (۱۴)

و فرمود که :

« أَنْتَ مَعَ مَنْ أَحَبَ یَا أَبَاذَر (۱۵) »

وقتی دیگر فرمود که اگر نیك باشی ، با ما باشی و اگر بد باشی ترا به ما بخشند(۱۶)

۱- گ : ندارد . ۲- آ : از اموال و اولاد . ن : و اولاد و اموال .

۳- آ : ندارد، ت : برگ ۸۴ ب . ۴- مراد از مردم قریهٔ علیشاه.

۵- ل : عبارات : وقتی دیگر فرمود که درخواست الخ ، وقتی دیگر فرمود که طالقانیان ... الخ وقتی دیگر این فقیر ... در دین و دنیا را ندارد.

۶- گ : از عبارت « مردم ختلان ... تا .. پرسیدم » در حاشیه آمده است .

۷- آ : ماکن . ۸- ل : باسما .

۹-گ : ص ۴۹۱ .

۱۰- گ : به صحبت نمی توانند رسید.

۱۱- گ : ندارد. ۱۲- گ ، ل : ندارد . ۱۳- آ، ب : محالك .

۱۴- از ب : حاشیه برگ ۹۲ ب یعنی بر انگیخته شود مرد بر دین دوست خود ، پس نظر کن کویکی از شما که کرا دوست می دارید. قب : ترمذی ، ج ۲ ، ص ۶۰. از ب : حاشیه برگ ۹۲ ب یعنی تو با آن کسی که دوست گرفت ترا اباذر.

۱۵- ابوذر غفاری جندب بن جناده رضی الله عنه یکی از صحابه کرام رسول صَلّی اللّه عَلَیْهِ وَسَلَّم . متوفی ۳۲ هجری ، اصابه ابن حجر، ج ۴، ص ۱۱۲. زرکلی : قاموس الاعلام ، ج ۲، ص ۱۳۶. اردو دائرة المعارف اسلامیه ، ج ۱، ص ۸۶. بخاری ج ۲، ص ۴۲۸. مسلم ، ج ۴، ص ۲۰۳۲. شرح النووی، ج ۵ ، ص ۲۶۷. غزالی : احیاء العلوم الدین ، ج ۳، ص ۱۲۶. ابو نعیم اصفهانی : حلیة الاولیاء ج۳، ص ۱۱۲.

۱۶- ب : بر ما ، گ : وقتی دیگر ....

(آ : برگ ۱۰۴ ب) و به لفظ جمع نیز فرمود که اگر نیك باشید از ما باشید و اگر بد باشید (ب)(۱) شما را به ما بخشند (۲).

وقتی دیگر در نصیحت امیر عمر خوشی(۳) ، خدایش بخشد ، وقت خوشی فرمود که : ای عمر اگر نیك باشی از ما باشی و اگر بد باشی ترا به ما بخشند(۴).

وقتی دیگر فرمود که محمّد ما شك بغایت صادق است امّا هنوز به سال خورد است(۵) .

وقتی دیگر فرمود که حاجی یعنی اخی(۶) به سبب سعادت به این(۷) دیار آمده است (۸)، زیرا که بیشتر(۹) از جمیع اتباع و احباب او حقوق صحبت و نعمت برما ثابت کرده است .

و این سخن در آن اوان فرمود (ت)(۱۰) که :

ستون(۱۱) در خانقاه به سوی اخی افتاد و حضرت امیر(۱۲) به آواز بلند اخی را(۱۳) تنبیه کرد تا حذر کند و بعد از حذر او را در کنار گرفت و فرمود که دعوت باید دادن شکرانه خلاص را.

و وقتی دیگر فرمود که مولانا محمّد سرای مرد(۱۴) ذاکر و ساهر است و لایق خانقاهداری(۱۵) است ، امّا این معلول چاه نیم کاره است که اگر آبهای عالم را در وی ریزند پر نشنود .

حضرت(۱۶) سیادت در خانه امیر سرخ رَحْمَهُ اللّه (۱۷) بر این فقیر معلول غضب نمود و فرمود که آنچه گفتم چرا چنین(۱۸) نکنی تا ساعة فساعة(۱۹) بر مزید باشی؟ و

۱- ب : برگ ۹۳ الف.

۲- گ : وقتی دیگر فرمود به لفظ جمع که اگر نیك باشید از ما باشید و اگر بد باشید شما را به ما بخشند، در حاشیه صفحه آمده است و ل، ن ،گ :عبارت « وقتی دیگر فرمود ... به ما بخشند» .ندارد.

۳- معلوم نشد کیست . ۴- ت : این جمله را ندارد.

۵-گ ، ل : «وقتی دیگر .... است » ندارد.

۶- یعنی اخی حاجی بن المرحوم طوطی علیشاه الختلانی . آ، ب : مندو.

۷- آ ، ب ، ل، ن ، گ : این . ۸- ت ، ل : آمد .

۹- آ : بیشش. ۱۰- ت : برگ ۸۵ الف.

۱۱- آ، ت ، ل ، گ : ستوفی .

۱۲- حضرت امیر سیّد علی همدانی.

۱۳-گ ، ل : اخی را به آواز بلند . ۱۴- گ ، ل : مردی .

۱۵- آ ، ب ، ل : خانقای داری . ۱۶- ب : جناب .

۱۷- گ ، ل : ندارد . حیدر بخشی : رسالۀ مستورات، برگ ۴۱۷. ب : وقتی جناب سیادت با جمعی کثیر رو به طرف کلاب نمود و فلاجرم چون (۴۱۸ الف) در آنجا نزول کردند آن شب ضیافت امیر سرخ شد.

۱۸- گ ، ل : ندارد ، ت ، ن : چنان . ۱۹- ل : ساعت فساعت ، گ : ساعت بساعت .

شمس الدّین(۱) (آ : برگ ۱۰۵ الف) و اسحاق (۲) را نظر کن (۳) که چگونه متمثل(۴) فرمایند ، فلاجرم چنان پیش راه (ل)(۵) شما را گرفته اند که اگر پنجاه سال ریاضت کشید(۶) ، با ایشان نرسید.

وقتی دیگر فرمود که شمس الدّین(۷) سالك (۸) به قوت است ، امّا اسحاق نیز پهلوان است (گ)(۹) .

حضرت سیادت فرمود که مولانا بدر الدّین وخشی(۱۰) و محمّد بن شجاع (۱۱) به نزدیك نور الدّین چیزی بخوانند(۱۲) امّا محمّد بن شجاع را « حلّ فصوص(۱۳) » گوید و مولانا بدر الدّین را مقدمهٔ « شرح قصیده(۱۴) » و لیکن سبق مولانا بدر الدین را به حضور من گوید تا من بشنوم که او(ت) از تصوف (ن)(۱۵) چه فهم کرده است (ب)(۱۶) و چون چند سبقی(۱۷) گفته شد به حضور آن جناب ، روزی در سبق مولانا بدر الدّین ، ناگاه بر زبان این فقیر برفت که « و فیها یضلان(۱۸) » و حالانکه « فصلان » می بایست گفتن(۱۹) و(۲۰) آن جناب ضَحکی در غایت خوشی فرمود(۲۱) و اصحاب که حاضر بودند نیز (۲۲) موافقت نمودند و این فَقیر هم موافقت نمود و مُنُفَعِل نشد و بعد از آن فرمود که این ابله هیچ غم ندارد و اگر غیر او چنین گفتی شرمنده شدی ، بعد از اتمام سبق فرمود که :

از مشرق تا به مغرب سفر کردم و هیچ احدی به حضور من(۲۳) معرفت نتوانست گفتن

۱- شمس الدّین ختلانی، رك به : حیدر بخشی : رسالهٔ مستورات برگ ۳۶۲ الف. گ : و در برادرم .
۲- اسحاق ختلانی . ۳- ب : کنی .
۴- ن : ممثل . ۵- ل : برگ ۷۱ ب.
۶- آ ، ب ، ل : کشید . ۷- گ : که برادرم شمس الدّین (برادرم در حاشیه آمده است).
۸- گ ، ل : سالکی . ۹- گ : ص ۴۹۲.
۱۰- آ : الوحشی . ۱۱- گ ، ل : شجاع کشمی ، ن : شجاع کشح .
۱۲- گ ، ل ، ن : خوانند .
۱۳- شرح فصوص الحکم را سیّد علی همدانی نگاشته است. رك به : ریو ، ج ۲ ، ص ۸۳۶.
۱۴- قصیده میمیه خمریه عمر بن فرید ابن الفارض ، سید علی همدانی بر آن با عنوان مشارب الاذواق نوشته است رك به : نسخهٔ خطی رسالهٔ مشارب الاذواق متعلق به کتابخانه دانشگاه پنجاب . ل : مقدمه قیصریه. ل : قیصریه (به جای قصیده) ، ن کلمه « شرح » را ننوشته ، ت : مقدمه ننوشته است .
۱۵- ن : برگ ۱۲۸ الف، ت : برگ ۸۵ ب. ۱۶- ب : برگ ۹۳ ب.
۱۷- ت ، گ ، ل : سبق . ۱۸- آ : و فیها یصلان ، گ ، ل وقتها یصلان .
۱۹- گ ، ل : گفت . ۲۰- گ ، ل ، ندارد.
۲۱- آ ، ت : نمود . ۲۲- گ ، ل : و اصحاب نیز که حاضر بودند .
۲۳- گ : پیش من .

الاّ نورالدّین که (آ : برگ ۱۰۵ ب) حقیقت تصوف (۱) را دریافته است و آنچه در عبارت می گنجد (۲) می گوید و خوب می گوید .

و بدان که این فقیر اگرچه از هر(۳) فن از علم حظی داشت امّا به نسبت کمال علم و معرفت حضرت(۴) امیر قدس الله سره چنان نادان بود که غلام (۵) عجمی به نسبت خواجه مُتَبحرَ در جمیع علوم ظاهر و باطن .

نظم (۶)

اهل دل کوی ترا جنّت اعلی(۷) دانند(۸) پرتو (۹) روی ترا نور تجلّی خوانند(۱۰)
اهل فتوی که گذشتند بر اطوار علوم همه در مکتب عشقت الف و با(۱۱) خوانند

وقتی جناب سیادت بر سر پالیز(۱۲) رفته بود و سنگ پشتی را در بغل گرفته(ت) و برگ پاره(۱۳) بر آن پشت (ل)(۱۴) عرضه می داشت که من حاضر آمدم ، جناب سیادت بنا بر تقریب(۱۵) سخن گذشته(۱۶) فرمود که :

اگر نور الدّین ما را بفروشد بهای ما(۱۷) او را حلال باشد و هیچ احدی را شك نباشد در آن که این فقیر را استحقاق آن تصرف نباشد ، فلاجرم(۱۸) آن سخن از آن جناب اظهار کمال شفقت و ابراز جمال (۱۹) محبّت باشد چنانکه وقتی دیگر فرمود که :

« به نور الدّین بیعت کردن (۲۰) اولی بود از بیعت کردن(۲۱) به من ».

۱- ن : تصفوف . ۲- آ، ب ، ن ، ل : گنجید . گ : گنجد.
۳- گ ، ل ، ن : درده . ۴- گ : جناب.
۵- ن : غلامی ، ت : چنان تا باطن را ندارد . ۶- گ ، ل : شعر، ت : رباعی .
۷- ل : اعلا.
۸- ب ، ت، ل ، ن : خوانند .
۹- ب ، ل ، ن : پرتوی .
۱۰- گ ، ل : پرده بردار که روشن تر از این تا خوانند ، مصراعی که در متن آمده در حاشیه صفحه آمده است .
۱۱- آ ، ب ، ن : بی .
۱۲- ل : خالیزی ، گ : فالیزی .
۱۳- ل : برگ و رایه . ن : برگ را به ، گ : برگ و پارهٔ، ت : برگ ۸۶ الف.
۱۴- ل : برگ ۷۲ الف . گ : سنگ پشت .
۱۵- آ : تقرب . ۱۶- آ : گذشتند .
۱۷- گ ، ل : آن . ۱۸- گ ، ل : پس .
۱۹- ل : اثر ، گ : جمال در حاشیه آمد .
۲۰- ل : ندارد . ۲۱- گ : ندارد.

و حال آنکه (۱) کیفیت بیعت از تعلیم آن جناب معلوم شده است این فقیر (آ : برگ ۱۰۶ الف) را و پاکی آن جناب از حَمَلَهٔ عرش درگذشته و این فقیر معلول در رعایت وضو عاجزست و در اکثر اوقات به یك وضو دو نماز نتواند گزاردن و اکثر اصحاب را معذوری این فقیر معلوم است و فواید دین و دنیا به این فقیر آن جناب بخشیده است .

و صورت تعلیم بیعت آن بود که جماعتی آمدند در خانهٔ امیر عمر خوشی (۲) تا (۳) به خدمت امیر بیعت کنند خدمت امیر فرمود (۴) که:

« دستها بر دست (۵) نور الدّین بدهید ».

چون فرمان را امتثال نمودند الفاظ بیعت جناب سیادت فرمود و گفت که :

« دست او دست ماست نگران نباید بودن ».

جناب سیادت این فقیر را دوبار (۶) اجازت فرمود به قبول توبهٔ طریقت و اشهر آن این بود که جناب سیادت از قریهٔ علیشاه رَحِمَهُ اللّه (۷) به نیت سفر حجاز (۸) بیرون آمد (۹) و چون در دشت چوبك رسید از مرکب فرود آمد به حضور اکابر اصحاب و دست مرا بگرفت و از میان اصحاب بیرون آورد و فرمود (گ) (۱۰) که :

چون من بروم مردم روی به تو خواهند آوردن(۱۱) ، باید که به خلق حسن زندگانی کنی که ترا اجازت کردیم(۱۲) بتحبیب(۱۳) حبیب حقیقی در دل طالبان صادق و امیدوارم (آ : برگ ۱۰۶ ب) به حضرت پادشاه عالم که آنچه اهل طلب از من می یابند(۱۴) از(۱۵) تو نیز بیابند (ل)(۱۶) إنْ شَآءَ اللّٰهُ اللَّطیف الْخبیر(۱۷).

و به اخفاء وصیت پسند(۱۸) نکرد بلکه دست مرا گرفته به نزدیك اصحاب باز آورد و فرمود که ما نور الدّین را اجازت کردیم به قبول توبهٔ طالبان و تعلیم ذکر و بیان اسرار

۱- آ : ندارد.

۲- حیدر بخشی : رسالهٔ مستورات برگ ۴۱۷ ب . نقل است که وقتی جناب سیادت با جمعی کثیر رو به طرف کلاب نمودند فلاجرم چون (برگ ۴۱۸ الف) در آنجا نزول کردند آن شب ضیافت امیر سرخ شد، ت: امیر عمر رحمة اللّه .

۳- ل : که .

۴- فلاجرم خدمت امیر فرمودند.

۵- گ ، ل : به دست .

۶- ل : دوبار این فقیر را.

۷- گ ، ل : ندارد .

۸- آ : حج .

۹- ن : ندارد .

۱۰- گ : ص ۴۹۴.

۱۱- ب ، ت : آورد .

۱۲- آ، ن ، ت : کردم ، گ ، ل : کرده ام .

۱۳- آ : ببحیب.

۱۴- گ : یابند .

۱۵- آ : دوید . آ : در .

۱۶- ل : برگ ۷۲ ب.

۱۷- آ ، ت ، ل، ن ،گ : ندارد .

۱۸- گ : پسنده.

بر طالبان صادق و مرا به قوت تامه در کنار (ن)(۱) گرفت (۲) و دعای طویل خواند (۳) و بر من دمید (۴) و به حق تعالی تسلیم نمود (۵) و وداع فرمود (۶) و مرا گفت (۷) برو به خانهٔ خود بنشین (۸) .

فلاجرم به سعادت (۹) دین و دنیا(۱۰) متوجه اهل بیت(۱۱) خود آمدم و حال آنکه پوستین مبارك خود(۱۲) و آفتابه شریف خود به من عطا فرموده بود و در اوان(۱۳) پوشیدن آن پوستین امر عجیب (۱۴) در وجود (۱۵) خود یافتم که پیشتر از آن در من نبود .

جناب سیادت چون از سفر حج (۱۶) باز آمد ، روزی بر من غضب نمود (۱۷) و فرمود که تصوّر نکنی که این (۱۸) سعادت به سعی خود یافتی بلکه مدتهاست که همّت این درویش در سفر و حضر به جانب تو مصروف است تا در شب جمعه در حرم کعبه از برای سعادت یافته (۱۹) تو هزار بار(۲۰) فاتحه خوانده ام و از حضرت پروردگار سعادت تو خواسته ام (۲۱).

و بعد(برگ ۱۰۷ الف)از آن در واقعه دیدم که حضرت رسول صَلّی اللّهُ عَلَیْهِ وَسَلّم (۲۲) سه چیز به من داد ، بعد از واقعه جناب سیادت خلالی و چرك گوش گیری از نقره و موی بینی گیری از آهن (گ) (۲۳) که متصل بود بهم دیگر (۲۴) به من داد و فهم کردم که (۲۵) این (۲۶) سه چیز متصل آن سه چیز است که حضرت رسول صَلّی اللّهُ عَلَیْهِ وَسَلّم به من داده بود .

۱- ن : برگ ۱۲۸ ب . ۲- گ ، ل ، ن : گرفتند .
۳- ن ، ب ، گ : خواندند . ۴ - ب ، ن : دویدند ، گ : دمیدند .
۵- گ ، ل ،ن : نمودند، ت : سپرد و تسلیم نمود . ۶- گ : فرمودند
۷- گ ، ل ، ن : گفتند . ۸- آ ، ل ، ن ، گ : ندارد.
۹-آ ، ن : سعادات ، گ : پس به سعادات .
۱۰- گ : دینی و دنیایی . ۱۱- گ : اهل و بیت .
۱۲- گ ، ل ، ن : ندارد . ۱۳- آ ، ب ، ت، ل : اول .
۱۴- گ : امری عجب . ۱۵- گ : ندارد .
۱۶- ب : حجاز، ت : ندارد . ۱۷- گ ، ل ، ن ، ت : کرد .
۱۸- ل : ندارد . ۱۹- ب :ندارد .
۲۰- گ : ندارد . ۲۱- گ ، ل : خواسته
۲۲- آ : حضرت سیادت ، گ : «صَلّی .... وَسَلّم» ندارد.
۲۳- گ : برگ ۴۹۵.
۲۴- ل : چرك گوش گیری و موی گیری از نقره که متصل یکدیگر بود ، گ : که متصل یکدیگر بود .
۲۵- ن : ندارد . ۲۶- گ : آن .

نظم (۱)

طواف کعبهٔ دل کن اگر دلی داری — دل است کعبهٔ معنی تو گل چه پنداری
طواف کعبهٔ صورت از آن حقت (۲) فرمود — که تا به واسطهٔ این (۳) دلی به دست آری
برای یکدل موجود گشت هر دو جهان — شنو تو نکتهٔ لَوْلَاكَ را ازان قاری
دل خراب که منظر گهِ اله بود — زهی سعادت جانی که کرد معماری(ل)(۴)

ای دوست بدان که محبّت دین حق و محبت اهل دین حق که (۵) همیشه(ت) باقی خواهد بود فرض عین است بر هر عاقل بالغ ، قَالَ اللّهُ تَعَالَی :
« وَ مَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الإِسْلَامِ دِيناً فَلَنْ يُقْبَلَ (۶) مِنْهُ وَ هُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِيْنَ (۷) »
وَ قَالَ صَلَّى اللّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّم :
« لاَ يُؤمِنُ أَحَدُكُمْ حَتَّى أَكُونَ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنْ وَلَده وَ وَالده وَ النَّاسِ اجمَعِيْنَ (۸) » و قَالَ عمر (۹) : يَا رَسُولَ اللّه أَحَبُّ أَنْتَ إِلَيَّ مِنْ وَالدِی (آ : بــرگ ۱۰۷ ب) و ولدی وَ النَّاس أَجْمَعِيْنَ إِلاَّ نَفْسِي فَقَالَ لاَ حَتَّى أَكُونَ أَحَبَّ إِلَيْكَ مِنْ نَفْسكَ فَقَالَ يـا عُمـر : أَنْتَ الآنَ أَحَبُّ إِلَيَ مِنْ وَالدِي وَ وَلَدِيْ وَ نَفسيْ وَ النَّاسِ أَجْمَعِيْنَ، فَقَالَ : الان يَا عُمر ».
و لیکن اوّل حق را بشناس تا اهل حق را به آن بشناسی ، قَالَ علی(۱۰) كرَّمَ اللّهُ وَجْهَهُ :
« لاَ تَعْرِفِ الْحَقَّ بِالرِّجَالِ أَعْرَفِ الْحَقَّ تَعْرِفُ أَهْلَهُ(۱۱) ».
نقل است که فقیهی با سلطان العارفین(۱۲) عداوت کردی(۱۳) و چون در حال نزع شد ، حاضران مجلس را معلوم گشت که آن فقیه تباه رفت نعوذُ بِاللّه مِنْ ذَلكَ و حاضران مجلس

۱- گ ، ل : شعر . ۲- گ ، ن : حقت ازان . ۳- آ : وین ،گ ، ل ، ن : آن .
۴- ل : برگ ۷۳ الف. ۵- ل ، ن : ندارد، ت : برگ ۸۷ ب. ۶- گ ، ل : يتقل .
۷- قرآن مجید ۳: (سوره آل عمران) : ۸۵ و هر که بجوید بجز اسلام دینی را پس هرگز پذیرفته نشود از او و او در آخرت از زیانکارانست .
۸- ل : و قال عمر رضی اللّه عنه انت احب الی من والدی و ولدی و الناس اجمعین. ولی الدّین محمّد : مشکوة المصابیح ، ص ۴. شرح النووی ، ج ۱، ص ۱۳۳. کنز العمال ، ج ۱، ص ۱۵. ابو طالب مکی: قوت القلوب ، ج ۳، ص ۷۴.
۹- گ : عمر رضی اللّه عنه . ۱۰- گ ، ل : امیر المؤمنین علی علیه السّلام .
۱۱- این بیت در دیوان حضرت علی ، چاپ کانپور ۱۳۳۱ هـ ق و نولکشور یافت نشد .
۱۲- گ : سلطان العارفین با یزید بسطامی قدس سره . دولتشاه : تذکرة الشعراء ، ص ۳۲۵. سیّد علی همدانی را سلطان السادات و العارفین نوشته است . ۱۳- گ، ل ، ن : کرد .

آن حال را مشاهده نمودند (۱) که این سوء حال فقیه مشارٌالیه بود، در آن کلام که حضرت سلطان در زمان گذشته فرموده بود (۲) که :

عداوت دوستان حق در دل با ایمان جمع نمی آید و اگر آید نمی پاید (۳) و بعد از آن حال (۴) حضرت سلطان فرمود که هیچ کاری در دین مر دین دار را (۵) یاری(ت) دهنده تر از تعظیم برادران دین (۶) نیست و هیچ کاری دین را زیانکارتر از خوار داشت و فروگذاشت حق برادران مسلمان نیست .

فرد (۷)

منکرست آن رو سیه مردود و ملعون آمده (۸-۹)
کز حسد همچون سگان از دور عو عو می کند (۱۰)

(آ : برگ ۱۰۸ الف) و این فقیر از جناب سیادت پرسید که اگر کسی به صدق در صحبت شما نیاید بلکه به هوای (ن) (۱۱) نفس خود می آید حال او چگونه باشد ؟ جواب (۱۲) فرمود که هر که بر ما سنگ زند (۱۳) در بهشت رود (۱۴) زیرا که حرکت حبّی باشد(۱۵).

نظم (۱۶)

هر که ما را یار کرد ایزد مرورا یار باد
هر که ما را خوار کرد از عمر برخوردار باد (ل)(۱۷)

۱- آ : نمودند که . ل : کردند. گ ، ت ، ن : نمودند گفتند .
۲- ن : فرمود ، گ ، ل : حضرت سلطان فرموده در زمان گذشته .
۳- آ ، ب ، ن : باید. ۴- گ ، ل، ن : ندارد .
۵- آ : وین وار را . گ ، هر دین دار را، ت : برگ ۸۸ الف .
۶- ل : برادر . ت ، گ : برادران دینی.
۷- ن : نظم مولانا رومی راست . ت ، گ : بیت .
۸- ل : منکرست آن روسیه مردود مندود اید ، گ : ملعون و مردود آید. ۹- ن : آید .
۱۰- ن : بف بف می زند ، گ : بق بق می زند .
۱۱- ن : برگ ۱۲۹ الف . ۱۲- گ : ندارد .
۱۳- گ ، ل : سنگی بر ما زند .
۱۴- ن : در آید. ۱۵- ل : ندارد ، گ : در حاشیه آمده .
۱۶- گ ، ل : شعر ، ت : رباعی. ۱۷- ل : برگ ۷۳ ب.

هر که اندر راه ما خاری فکند (۱) از دشمنی
هر گلی کز باغ وصلش بشکفد بی خار باد
در دو عالم نیست ما را با کسی گرد و غبار
هر که ما را رنجه دارد راحتش بسیار باد (۲)

و اقسام حبّ و بغض ذکر کرده شده است ، پس این فروع را به آن اصول باز بردن باید (۳) تا هر یك (۴) از فروع به کدام یك از (۵) اصول موافق آید .

و بدان که (۶) هیچ چیزی و هیچ احدی را (۷) از موت مانع نتواند شد (۸) . قَالَ اللّهُ تَعَالَی :

« كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ (۹) (ت) »

وَ قَالَ السیّد المعروف به ناصر بن (۱۰) خسرو رَحْمَهُ اللهِ عَلَیْهِ (۱۱) :

نظم (۱۲) (ب)(۱۳)

نهاد عالم ترکیب و چرخ هفت اختر
شد آفریده به تدبیر(۱۴) ازان چهار گهر
از آب روشن و از خاك تیره و آتش و باد
چهار جوهر و هر چهار ضدیکدیگر (۱۵)

۱- گ ، ل : خاری نهاد . ن : خواری فکند .

۲- این ابیات سروده سیّد علی همدانی است رك به : حیدر بخشی : رسالهٔ مستورات ، برگ ۴۱۵ الف.

۳- ل : پس این فروع بدان اصول موافق آید. گ : باز باید کردن ، عبارت باز باید ... اصول در حاشیه آمده است .

۴- آ : که یك . ۵- ن : ندارد. ۶- ن : که و ۷- ل : ندارد . گ : نتواند آمد.

۸- آ : شد امّا . ل ، ن : آمد . ۹- قرآن مجید : ۵۵ (سورة الرحمن) : ۲۶، ت : برگ ۸۸ برگ .

۱۰- ن : سیّد و کلمه « بن » را ندارد ، گ : و سید ناصر خسرو علیه الرحمه گوید، ت : شاه ناصر الدّین فرماید.

۱۱- ب و قال السیّد المعروف به ناصر بن خسرو رحمه الله مجمل الجنة مثواه . حکیم ابو معین ناصر بن خسرو بن حارث القبادیانی البلخی المروزی از سخنسرایان برجسته و گویندگان درجه اوّل زبان فارسی است وی در ماه ذی قعده سال ۳۹۴ هجری در قبادیان از نواحی بلخ متولد شد و در سال ۴۸۱ هجری دریمگان بدخشان در گذشت .برای تفصیل رك به : مقدمه آقای سیّد حسن تقی زاده بر دیوان ناصر خسرو ، تهران ، ۱۳۰۴- ۱۳۰۷هجری و تاریخ ادبیّات ایران (صفا)ج ۲، ص ۴۴۳ .

۱۲- گ ، ل : شعر ، ت : ندارد. ۱۳- ب : برگ ۹۰ الف .

۱۴- دیوان ناصر خسرو : به ترتیب . ۱۵- گ ، ن : هر دو بیت بالا را ندارد.

یکی (۱) شناس جهان را و تو رسیده بدو
مکن عمارت و بگذار و خوش از او بگذر
بدانچه (آ) (۲) داری در دست شادمانه مباش
و ز آنچه رفت ز دست غم و دریغ مدار (۳)
ز مرگ امن مجوی و به عمر تکیه مکن
به سیم دین مفروش و ز دیو عشوه مخر
ز نام های کهن نام کهنگان بر خوان
یکی جریده پیشینیان پیش آور (۴)
کرا شنیدی و دیدی که مرگ داد (۵) امان
ز خاص و عام و بد و نیك از صغیر (۶) و کبیر (۷)
اگر بماندی در دهر خود کسی جاوید (۸)
نهان نگشتی در خاك هیچ پیغامبر (۹)
کجا شد آنکه بُد از خاك پاك كُنْ فیَكُون
نه نطفه (۱۰) پدرش بود (۱۱) نه مایهٔ مادر
به نام آدم و کنیت ابو البشر بُد اُو
که او ز رُوی زمینست و اوست (۱۲) اصل بشر
چو عمر خویش بسر برده (۱۳) نهصد (۱۴) و سی سال
سپرد روز (۱۵) بسر برده را به دست پسر
چنانکه آمده از خاك باز رفت (۱۶) به خاك
بلی (۱۷) که باز شود هر عرض (۱۸) سوی جوهر (۱۹)

۱-گ ، ن : پلی.
۲- آ : برگ ۱۰۸ ب. ۳- دیوان ناصر خسرو : وز انچه از کف تو رفت ازان دریغ مدار . گ : مخور.
۴- گ ، ل ، ن : این شعر را ندارد . ۵- ن : داد مرگ . ۶- ل ، آ :کثر، ت: صغار.
۷- آ، ب، ت ،ل ، ن : صفار و تصحیح از روی دیوان ، گ : صغار و کبر.
۸- دیوان : اگر به حرمت و قدر و به جاه کس ماندی . ۹- گ ، ل : پیغمبر .
۱۰- دیوان : طعنه . ۱۱- دیوان : بد . ۱۲- دیوان : ازوست .
۱۳- گ : برد. ۱۴- دیوان : هفصد .
۱۵- دیوان :عمر . ۱۶- ن : رفته .
۱۷- دیوان : یقین . ۱۸- دیوان :کسی .
۱۹- گ : این شعر را ندارد .

به شیث آمد دوران ملك هفتصد (۱) سال
نماند آخر و خورد از کف اجل خنجر
هزار سال چو بگذشت عمر (۲) نوح نبی
که جز عبادت و دعوت نکرد هیچ دگر (۳)
بقای صالح اندر جهان صد و هشتاد (۴)
خداش ناقه فرستاد از میان حجر ؟
کجاست صالح و کو ناقه کجا شد هود ؟
کز آتش اجل اندر اجل (۵) زدند شرر (۶)
دویست و پنجه و سه (۷) سال عمر هدیه هود (۸)
بدست مرگ بدر (۹) شد همه هبا و هدر (۱۰)
دویست بود کم از پنج عمر ابراهیم
گزیده که ز رحمت نسوختش آذر (۱۱)(آ)(۱۲)
ذبیح چون صد و سی و چهار سال بزیست
که بد بنام اسماعیل (۱۳) و مادرش هاجر
سحاق (۱۴) چون صد و سی و چهار سال بماند
بخورد تیر اجل چون برادر مهتر (۱۵)
رسید نوبت یعقوب تا صد و هفتاد
گذشت و رفت و ببُرد از جهان دل غمخور(ل) (۱۶)

۱- گ ، ل : ششصد . ن : و هشت، ت : هشتصد .
۲- گ ، ل : هزار سال و گر بود عمر نوح نبی . ن : ز عمر . ۳- دیوان: جز عبادت ایزد نکرد کار دگر .
۴- دیوان : بقای صالح و بد عمر او صد و هفتاد ، گ : بماند صالح ، ت : هفتاد .
۵- آ ، ب ، اجل .
۶- گ ، ل ، ن : این شعر را ندارد . ۷- ن : سی .
۸- گ ، ل : مدت هود . ۹- گ ، ن : بیرون . ۱۰- دیوان ندارد ، ت : برگ ۸۹ الف .
۱۱- دیوان : بشد بر و گل و ریحان به سوختن آذر .
۱۲- آ : برگ ۱۰۹ الف. ۱۳- گ ، آ ، ل : سماعیل ، ب : سماعیل ، ن : اسماعیل.
۱۴- گ ، ن : اسحاق .
۱۵- بجای این بیت در دیوان ، و در نسخه ت نیز نوشته :
گذاشت ملك و جهان را بماند بر اسحق سپرد ملك بدست برادر کهتر
۱۶- ل : برگ ۷۴ الف . گ : دل غمخور .

به یوسف آمد چون نوبت نبّوت و ملك (۱)
جلال و زیب جمالش به ملك گشت سَمر (۲)
چو بر (۳) گذشت ز عمـر عزیز او صد و بیست
بشـد نقاب بقایش ازان رخ چو قمر (۴)
ز بعد یوسف ایوب (۵) صابر آمد باز
به دهر بد صد و هفتـاد و کرد عزم سفر
یا به قصه ایوب (۶) صابر مسکین
بلای کرم کشید و نخفت بر بستر
بشکر بود بسی سـال تا خلاصی یافت
به امر خالق بیچون و واحد اکبر
چو از جهان سـوی دارالبقا بشد ایوب
شعیب آمد با (۷) دختران نیك اختر
دویست و پنجه و چارش (۸) ز عمر چون بگذشت
بشد شعیب و عیال کلیم شد دختر
کلیم آمد و با او نشان (۹) معجز حق
عصا و لوح و کلام و ذکر کف انور (۱۰)
بقای او چو به صد سال و بیست و سه برسید (۱۱)
ز شربت اجل آخر بخـورد یك ساغر (۱۲)
زدند آنکه سـکه به دولت داود (۱۳)
کجا (۱۴) گرفت ازو دهر زیب و زینت و فر
بقاش بود نود سـال ناگهان (۱۵) روزی
عقاب مرگ بکند از هُمای عمرش پر (۱۶)

۱- دیوان : ازو یافت باز نوبت ملك. ۲- آ : شمر . ۳- دیوان : در گذشت .
۴- گ ، آ ، ل ،ن : بقانا که از . ۵- ن . و ایوب .
۶- آ ، ب ، ت، ل ، ن ، گ :این سه شعر بالا ندارد ، و این ابیات از روی دیوان ناصر خسرو نوشته شد .
۷- ن : و با . ۸- ن : چهارش. ۹- ل : نه نشان .ن : نشان و . دیوان کلیم آمده خود با نشان معجر .
۱۰- دیوان : و کف رخ انور . ۱۱- ت، گ ، ل ، ن : بقای او بد صد سال و بیست سال و سه سال .
۱۲- دیوان : ز جام مرگ بناکام خود یك ساغر.
۱۳- دیوان : زدند سکه پس آنکه بدولت داد. ۱۴- گ : که تا گرفت . ۱۵- دیوان : جهان .
۱۶- دیوان : [illegible] : عمرش سر .

رسید ازُو به سلیمان چو باز نوبت مُلك(۱)
ز باختر بگرفت او بحکم تا خاور(ت)
(گ)هوای(۲) انس و وحوش و طیور و دیو و پری
شدند جمله مر اورا مطیع و فرمان بر
به دهر چون صد و هشتاد سال عمر براند
گذشت و تخت (۳) ازو ماند و خاتم و افسر (۴)
ز بعد او زکریا بماند سیصد (۵) سال
که شد بریده (۶) بدو نیم درمیان شجر(آ)(۷)
بجای بُد زکریا که کشته شد یحیی
خیاره (۸) که به پاکی بُد از جهان أخْیَر
به دار دنیا هشتاد سال عمر براند (۹)
که بر طریق (۱۰) خطا خاطرش نکرد گذر
ز بعد یحیی عیسی بماند (۱۱) سی و سه سال
ز بعد سی و سه (۱۲) شد او به گنبد اخضر
بریده گشت پس آنگاه وحی ششصد سال
سیاه شد همه گیتی ز کفر و از کافر (۱۳)
خدای مهر نبوّت نمود باز به خلق (۱۴) (ن)(۱۵)
از آن رسول نکو محضر(۱۶) و نکو منظر
مُحَمَّد اسم (۱۷) ابوالقاسم آن خلاصهٔ دین(۱۸)
به جاه و مرتبه از جمله انبیا برتر

۱- ل : ملکی ، ن : و ملك .
۲- گ : ص ۴۹۸ این صفحه کمی آب خورده ، گ ، ل ، ن : هوا و ، دیوان : ز جن و،ت،برگ۸۹ب .
۳- آ : بخت ، دیوان . رفت ، گ : گذاشت تخت و . ۴- ل : گذاشت تخت و ازو ماند خاتم و افسر.
۵- دیوان : هفصد . ۶- دیوان : بریده گشت . ۷- آ : برگ ۱۰۹ ب. ۸- دیوان : گزیده .
۹- گ : یافت . ۱۰- آ : فریق .
۱۱- دیوان : بکرد. ۱۲- دیوان : محر .
۱۳- گ، ل، ن : این بیت ندارد . دیوان : ششصد و سی سال . ۱۴- ن : بخلف .
۱۵- ن : برگ ۱۲۹ ب . ۱۶- دیوان : مجر .
۱۷- گ: نام . ۱۸- ل : گزیده خلق .

چراغ دولت دین محمدی افروخت
به شرق و غرب جهان یکسر و به بحر و بر(۱)
سترد(۲) نور جمالش ز دهر ظلمت (۳) کفر
زدند (۴) رایت عدلش (۵) ز فخر تا محشر
بدان بزرگی و قدر، بلند عزّ و شرف
به سال شصت و سه شد او از این دیار بدر(ت)
اگر به حرمت و قدر و به جاه در عالم (۶)
کسی بماندی، ماندی رسول تا محشر(۷) (ل) (۸)
اگر به صدق بماندی کسی (۹) بُدی صدیق
و اگر به عدل بماندی کسی (۱۰) بدی عُمر(۱۱)
و گر به شرم بماندی کسی (۱۲) بُدی عثمان
و گر به جود بماندی یقین بُدی حیدر (۱۳)
به نسبت و شرف از دو جهان نمی آمد (۱۴)
به خاک تیره کجا می شدی (۱۵) شبیر و شبر
رسول کو؟ و مهاجر کجا؟ و کو انصار؟
کجا صحابهٔ اخیار و تابعین خیر؟
اگر هزار بمانی دگر هزار هزار(۱۶)
به عاقبت ملک الموت آیدت بردر(۱۷)

۱- ل : به شرق و غرب جهان یکر سه به بحر و به بر .
۲-گ ، ل : زدود . ۳- ن : ز هر ظلمت و . ۴- ل : زنند .
۵- دیوان : عالیش .
۶- گ ، ل : و با ، جاه در همه عالم ، ت : برگ ۹۰ الف.
۷- آ ، ب ،ن : منتشر . دیوان : کسی بماندی ماندی رسول انور. ۸- ل ، برگ ۷۴ ب .
۹- گ ، ل : کسی ماندی .
۱۰- ایضاً - ایضاً. ۱۱- این بیت در دیوان ناصر خسرو ننوشته ،ت : ندارد.
۱۲- گ ، ل : کسی ماندی .
۱۳- ل : و گر به جود و سخا و شجاعت و مردی کسی بماندی ماندی ولی حق حیدر
۱۴- ت، ل ، ن ، دیوان : کسی بودی . گ : ن : اگر هزار بمانی دگر هز سال در جهان کسی ماندی.
۱۵- گ ، ل : نهان کی شدی. ۱۶- ل : هزار سال بمانی دگر هزار هزار
۱۷ - این بیت در ن : بعد از « ز گفت ... حذر » نوشته شده .

کجاست رفتن عمر امیهٔ زهری (آ)(۱)
کجاست اشقر و گلبانگ عم پیغامبر
بدان که هیچ کس از مرگ جان نخواهد برد
بسیار توشهٔ راه و بساز برگ سفر
به ملکت از ملك الموت نامدی نشدی
به ملك جمله ملوکان و هر کار پسر (۲)
ز گفت ناصر خسرو تو بشنو(۳) این پندی
حذر کنید از این روزگار (۴) سفله حذر(۵)

فی اظهار الحُزن علی رحلة حضرة السیّادت قَدَّسَ اللّه سِرّه و زادلنا بره

ثُم علی یوسفنا یا أسفی(۶) و الف ألفی(۷) یا اسفا از ذاته مستند الأشیا، اوصافه مقتبس الاضواء و لفظه مروّح الأرواح و لحظه مفرّح الأشباح و دأبه محبّبٔ(۸) مرفّعٔ و فعله مرتّب مرصّع و عزمه فی زجرهم اللّه و قصده فی وَ هبهم اللّه (۹) فقله و فعله مجموعه مُحَمّد و فضله (۱۰) .

اکنون ختم کرده آید (۱۱) این کتاب که نام نهاده آمد(۱۲) به خلاصة المناقب به الفاظ عذب(۱۳) جواذب که صدور یافت از صدر ایسن(۱۴) العاقب قَدَّسَ اللّهُ(۱۵)رُوحه وزَادلَنا فُتوحه .

۱- آ : برگ ۱۱۰ الف.
۲- گ ، ل ، ن : (ابیات از کجاست رفتن عمر ... هر کار پسر) را ندارد.
۳- ل : شنو تو . ۴- گ ، ل : بکن تو ازین .
۵- برای قصیده رك به دیوان قصاید و مقطعات حکیم ناصر خسرو ، تهران (۱۳۰۴-۱۳۰۷ هجری) ص ۱۸۵ به بعد.
۶- قرآن مجید ۱۲(سوره یوسف) : ۸۴ . ۷- ن : الغی الف .
۸- ن : محبّت . ۹- آ : وهبه اللّه.
۱۰- ت ،گ ، ل : (فی اظهار الحزن ... فضله) را ندارد.
۱۱- گ ، ل : آمد . ۱۲- گ ، ب ، ل : نهاده . کلمه آمد را ندارد .
۱۳- گ ، ل ، ن : عذاب بنوادب .
۱۴- گ: آ ، ب، ن : ندارد.
۱۵- گ : ص ۴۹۹. این صفحه کمی پاره شده و آب خورده است .

مُناجات (۱)

کریما و پادشاها به آب دیده مهجوران بادیه محبت و هیمان و به سوز سینه رنجوران هادیه محنت هجران که اقوال ما را از ناشایست و نابایست مصئون محفوظ (۲) دار و پرده پندار(۳) از راه این ضعیفان بی مقدار بردار و (۴) آیینهٔ (آ : برگ ۱۱۰ ب) دل ما را به صیقل عنایت از ادناس غبار اغیار پاك گردان گریبان لباس غفلت را به صولت انوار هدایت چاك گردان .

سیمرغ روح را که طایر(۵) هوای عالم غیب (۶) است در جولان (۷) فضای ساحات قُدس سرور (۸) دولت قُرب کرامت فرمای ، نفس ضعیف را که مجاور آستانهٔ عبودیت است برگوشهٔ بساطَ اُنس تشریف حضور ارزانی دار(۹).

الهی ! مسجونان(۱۰) سجن طبیعت را از عذاب آلام نیران حرمان نجاتی بخش محبوسان قیود شهوات را از محنت(۱۱) بند غفلت و هوا (۱۲) خلاص ده .

الهی ! نواختهٔ لطف تو هرگز نمیرد(۱۳) انداختهٔ قهر ترا کس نتواند که بگیرد .

الهی! سوختگان آتش محنت هجرانیم (ل)(۱۴) به نسیم عنایت (ب)(۱۵) سوختگان خود را (۱۶) بنواز، سرگشتگان بادیهٔ درد حرمانیم ، کار ما بساز .

الهی ! رنجوران امراض عنایتم ، شربتی ده ، مجروحان ضرب بلائیم ، مرهمی نه .

الهی ! افتادگان چاه طبیعتم ، به عنایت بی علت دستگیر ، ایستادگان آستانهٔ ذلت ندم (۱۷) قطیعتیم ، عذر ما بپذیر.

۱- گ، ل : مراد از مناجات ، مناجات همدانی است ، ت : بر حاشیه صفحه نوشته شده .
۲- آ ، ب ، محفوظ . ن : مصفون و محفوظ .
۳- ل ، ن : پرده ادبار . ۴- آ : ندارد.
۵- ن : در طایر . ۶- ل : عالم غیبت ، رساله مناجات : هوای غیبت .
۷- ل : ندارد.
۸- آ، ب، ن : قدوس سرور، ن : قدوس و سرور.
۹- ل : بارزانی. ۱۰- آ : محبوشان . ن : محبوسان .
۱۱- آ : مجنت . ۱۲- گ : ندارد.
۱۳- آ ، ب ، ن : نمیزد. ۱۴- ل : برگ ۷۵ الف.
۱۵- ب : برگ ۹۵ الف .
۱۶- گ ، ل : ندارد.
۱۷- ل : ندارد.

روح مقدس سیّد انبیاء را به صلوات زاکیات معطر و منور گردان ، آثار فیض اهل بیت او را که (۱) ملوك عرصة (۲) تحقیق اند بر مفارق (آ: برگ ۱۱۱ الف) احوال سالکان راه (۳) دین و طالبان مقصد یقین باقی دار، برکات انفاس صحابهٔ کرام (۴) را به روزگار عامهٔ اهل اسلام در رسان (۵) بفضلك وجُودك و کرمك یا حلیم و یا منّان(۶) یا أرْحَم الرَّاحمین و صَلّی اللهُ عَلَی مُحَمَّدٍ و آلِهِ أجْمَعِین الطَّیّبیْنَ الطاهِرِین (۷). وقع (۸) الفراغ من تسوید هذا الکتاب المبین المعین المسمی به خلاصة المناقب المملو عن الاسرار الالهیة الحاوی الاکثر الاحادیث النبویة ، الجامع لمناقب (۹) المرشد للطالبین أعنی الشیخ المحقق الصمدانی . العارف المعروف به سیّد علی الهَمَدانی قَدّسَ سرُّه السُّبْحَانی تمت (۱۰) تمام شده.

۱-گ : از این به بعد تا آخر ندارد .

۲- آ ، ب، ن : عرضه .

۳- ل : ندارد .

۴- ن : کرام او .

۵- ل : صحابه کرام را به روزگار خوانند‌ه و عمل کننده و نویسنده و عامه اهل اسلام در رسان.

۶- آ، ب ، ن : ندارد.

۷- رسالهٔ مناجات : بحرمت النبی المدنی و آله الکرام و اصحاب العظام و آله الطاهرین الحمد الله وحده و السّلام علی من اتبع الهدی . رسالهٔ مناجات از نگارشات سیّد همدانی (نسخه خطی متعلق به موزهٔ بریتانیا . برگ ۲۹۸ الف - ۲۹۹ الف).

۸- ن : را وقع ، ت : تمام یافت کتاب خلاصه المناقب و از آن به بعد عبارت خوانا نیست .

ب : عوض آن عبارت فقط تحت «م» را وارد و در ن : عوض آن جمله ذیل نوشته است عن الکتابة فی یوم بیست و عشرین من شهر مبارك محرم سنة.

۹- آ : المناقب .

۱۰- ل : تمت الکتاب بعون الله الملك الوهاب به تاریخ ۲۱ صفر ختم بالخیر و المظفر سنه احدی و تسعمایة هجریه النبویة ، بخط العبد الحقیر خادم الفقرا عبداللطیف قلندر بن عبدالله بن خضر سبزواری الهم اغفر .... و صاحبه و ناظره و کاتبه و لجمیع المؤمنین و المؤمنات و المسلمین و المسلمات وسلّم تسلیماً کثیراً کثیراً م م .

فهرستها

۱- نام اشخاص
۲- نام مکانها
۳- موضوعات مطرح شده در این کتاب

۱- نام اشخاص

و

هـ

ی

۲- نام مکانها

موضوعاتی که در این کتاب مطرح شده است:

***

فهرست منابع

۱- آذر بیگدلی ، لطفعلی بیگ بن آقا خان شاملو : آتشکدهٔ آذر ، به کوشش حسن سادات ناصری ،تهران ۱۳۳۶-۱۳۳۹ ش .

۲- آرزو ، سراج الدّین علیخان : غیاث اللغات ، نولکشور ، ۱۸۷۳م .

۳- ایضاً : مجمع النفایس، نسخه خطی متعلق به دانشگاه پنجاب ، لاهور.

۴- آغا بزرگ تهرانی ، محمّد محسن : الذریعه الی التصانیف الشیعه ، الجزء السادس ، تهران ، ۱۳۳۶ ش.

۵- آملی ، محمّد محمود : نفایس الفنون فی عرایس العیون ، نسخه خطی متعلق به کتابخانه دکتر مولوی محمّد شفیع .

۶- ابن العربی ، محیی الدّین : فتوحات المکیه . جزء ۱- ۴، مصر ، ۱۲۷۶ هـ.

۷- ایضاً : فصوص الحکم ، ۱۹۴۶م .

۸- ایضاً : فصوص الحکم . ترجمه اردویی از محمّد عبدالقدیر صدیقی ، حیدرآباد دکن ، ۱۹۴۲م .

۹- ایضاً : مواقع النجوم و مطالع اهلة الاسرار و العلوم . مصر ، ۱۹۰۷م .

۱۰- ابن الفارض : دیوان ابن الفارض ، بیروت ، ۱۹۵۷م .

۱۱- ابن بابویه قمی ، ابو جعفر محمّد بن علی : الخصال المحمودة المذمومة ، تهران ، ۱۳۳۲ هـ . ق .

۱۲- ابن بطوطه :کتاب رحله : تحفة النظار فی غرائب الامصار و عجائب الاسفار ، قاهره ، ۱۲۸۷ هـ.

۱۳- ابن جوزی ، شیخ امام ابوالفرج عبدالرّحمان بن علی : تلبیس ابلیس یا نقد العلم و العلماء.مصر ، ۱۹۲۵م .

۱۴- ایضاً : تلبیس ابلیس ، با ترجمه اردویی «تجنیس تدیس» از امیر علی لکهنوی، دهلی، ۱۳۲۳ هـ.

۱۵- ایضاً : صفة الصفوة ، جزء اول - رابع ، حیدرآباد دکن ، ۱۳۵۶-۱۳۵۷ هـ.

۱۶- ایضاً : المنتظم فی تاریخ الملوک و الامم ، ج ۵ ، ۶ ، ۷ ، حیدر آباد دکن ۱۳۵۶-۱۳۵۸هـ .

۱۷- ابن حجر عسقلانی ، شهاب الدّین احمد بن علی : الاصابة فی تعیر الصحابه ، ج ۱، کلکته ، ۱۸۹۶م .
۱۸- ایضاً : تهذیب التهذیب ، ج ۲ ، حیدرآباد ، ۱۳۲۵هـ . ق .
۱۹- ابن حزم ، ابو محمّد علی بن احمد بن حزم :کتاب الفصل فی الملل و الاهواء و النحل، جلد ۵ ، بی جا ، ۱۳۲۰ هـ.
۲۰- ابن حلی ، فهد : کتاب نفیس عدة الداعی . ترجمه فارسی ، ۱۳۳۹ هـ ش.
۲۱- ابن خلکان ، قاضی احمد : وفیات الاعیان ، جزء اوّل و ثانی ، بولاق ، ۱۲۲۹ هـ.
۲۲- ابن طولون دمشقی ، شمس الدّین محمّد بن علی: الائمه الاثنا عشر ، به تحقیق دکتر صلاح الدّین منجد ، بیروت ، ۱۹۵۸م .
۲۳- ابن قیم ، شمس الدّین ابو عبدالله محمّد : کتاب الروح ، حیدرآباد دکن، ۱۳۲۴ هـ.
۲۴- ابن کثیر ، حافظ عماد الدّین ابو نصر اسماعیل :تفسیر ابن کثیر، مصر ، ۱۳۴۷ م.
۲۵- ابن ماجه : سنن ابن ماجه ، حافظ ابی عبدالله محمّد بن یزید قزوینی ، قاهره ۱۹۵۳م.
۲۶- ابن هشام : السیرة النبویة ، ج ۱، مصر ، ۱۳۷۵ هـ.
۲۷- ابو المغیث حسین بن منصور حلاج : کتاب الطواسین . پاریس ، ۱۹۳۶م .
۲۸- ابو داود سلیمان الاشعث : سنن ابی داود . جزء ۱، ۲، ۴ ، محمّد محی الدّین عبدالحمید ،مصر ، ۱۹۳۵م .
۲۹- ابو سعید ابوالخیر : سخنان منظوم ابو سعید ابوالخیر ، با تصحیح و مقدمه سعید نفیسی ،تهران ، ۱۳۳۴ هـ ش.
۳۰- احمد ، حافظ شمس الدّین : اصطلاحات صوفیه ، نولکشور ، ۱۹۰۴م .
۳۱- اسدی طوسی (منسوب به او) : لغت فرس . به کوشش محمّد دبیر سیاقی ، تهران ، ۱۳۳۶ هـ . ش.
۳۲- اشعری ، امام ابوالحسن علی بن اسماعیل : مقالات الاسلامیین و اختلاف المصلین ، قاهره ، ۱۹۵۴م.
۳۳- اصفهانی ، ابو نعیم : حلیة الاولیاء و طبقات الاصفیا جزء ثالث ، مصر ، ۱۳۵۲هـ.
۳۴- اصفهانی ،عماد الدّین حسین : مجموعه زندگانی چهارده معصوم ، ج ۱و ۲، تهران ، ۱۳۳۰هـ ، ۱۳۳۱ هـ.
۳۵- اعظم ، محمّد : واقعات کشمیر . نسخه خطی متعلق به دانشگاه پنجاب ، لاهور.
۳۶- افلاکی : مناقب العارفین ، آگرا ، ۱۸۹۷م .

۳۷- اقبال لاهوری ، محمّد علامه : جاوید نامه ، لاهور.
۳۸- اکبر آبادی ترمذی ، ابو عبدالله میر محمّد فاضل : مخبر الواصلین . کلکته ، ۱۲۴۹ هـ .ق.
۳۹- اکرام ، شیخ محمّد ، آب کوثر ، لاهور ، ۱۹۵۲م .
۴۰- انصاری ، شیخ صفی الدّین احمد بن محمّد بن عبدالنبی، السمط المجید ، جزء اوّل و ثانی ، حیدرآباد دکن ، ۱۳۲۷م.
۴۱- انصاری ، عبدالرّحمان بن محمّد : مشارق انوار القلوب و مفاتیح اسرار العیوب . بیروت ،۱۹۵۹م .
۴۲- انصاری ، خواجه عبدالله :رسائل خواجه عبدالله انصاری ، وحید دستگردی، تهران، ۱۳۱۹ هـ.
۴۳- ایضاً : کشف الاسرار وعدة الابرار، ج ۱ و ۲، ۴ و ۵، علی اصغر حکمت، تهران، ۱۳۳۱، ۱۳۳۸، ۱۳۳۹ هـ.
۴۴- بابر ، تزوك بابری ، ترجمهٔ فارسی از خانخانان بیرم خان ، بمبئی ، ۱۳۰۸ هـ.
۴۵- بتالوی ، سجان رای : خلاصة التواریخ ، ترجمهٔ اردویی از ناظر حسن زیدی ، مرکزی اردو بورد ،لاهور ، ۱۳۸۶ هـ.
۴۶- بخاری ، امام ابو عبدالله صحیح بخاری ، با ترجمه اردویی از امجد علی ابو الفتح ، کراچی.
۴۷- بختاور خان : مرآت العالم ، نسخه خطی متعلق به دانشگاه پنجاب لاهور، گنجینه آذر، شماره ۱۵.
۴۸- بخشی ، حیدر : رساله مستورات یا منقبة الجواهر نسخه خطی متعلق به کتابخانهٔ اندیا آفس (برگ ۳۴۶ الف - ۴۴۱ ب).
۴۹- بد ایونی ، مولوی نظام الدّین : قاموس المشاهیر ، چاپخانه نظامی ، بدیوان ، ۱۹۲۴م.
۵۰- بدخشی ، نور الدّین : خلاصة المناقب ، نسخه خطی متعلق به دانشگاه پنجاب ، لاهور.
۵۱- ایضاً : " " " بادلیان (اکفسرد).
۵۲- ایضاً : " " " برلین .
۵۳- ایضاً : " " " استانبول .
۵۴- ایضاً: " " " گنج بخش ، اسلام آباد (پاکستان) به شماره ۱۴۰۱۷.

۵۵- بسمل ، عبیدالله : ارجع المطالب فی مناقب اسد الله الغالب ، لاهور ، ۱۳۵۱ هـ.
۵۶- بغدادی ، اسماعیل پاشا : هدیة العارفین اسماء المؤلفین و آثار المصنفین ، مجلد اوّل ، استانبول،۱۹۵۱م .
۵۷- بو علی سینا : الرسالة فی لغة ابی علی سینا ، با مقدمه و حواشی ، دکتر احسان یار شاطر ، تهران، ۱۳۲۲ هـ.
۵۸- ایضاً :المبدأ و المعاد ، ترجمۀ فارسی از محمود شهابی ، تهران ، ۱۳۳۲ هـ.
۵۹- بهار ،(ملك الشعرا) محمّد تقی : سبك شناسی ، جلد ۳، تهران، ۱۳۲۱ هـ.
۶۰- بیگ ، محمّد اعظم : التواریخ هزاره . لاهور ، ۱۸۷۴م .
۶۱- بیگ ، میرزا آفتاب : کلیات جدولیة فی احوال اولیاء الله موسوم به تحفة الابرار دهلی ،۱۳۲۴ هـ.
۶۲- بیل ، تامس : مفتاح التواریخ ، نولکشور ، ۱۲۸۴ هـ . ق .
۶۳- پرویز ، غلام احمد : لغات القرآن ، ج ۱، لاهور ، ۱۹۶۰م .
۶۴- تبریزی ، محمّد علی : ریحانة الادب فی تراجم المعروف بالکنیه و اللقب ، جلد ۳، تهران،۱۳۳۱ هـ .ش .
۶۵- تقی الدّین عبدالملك : نزهة الناظرین ، مصر ، ۱۳۰۸ هـ .
۶۶- تصدیق حسین سیّد : فهرست کتب عربی و فارسی و اردو ، مخزونه کتبخانه آصفیه سرکار عالی، حیدر آباد دکن ، ۱۳۳۳ هـ.
۶۷- تهانوی ، مولوی محمّد علی (شیخ الاجل) کشاف اصطلاحات الفنون ، کلکته ، ۱۸۶۲م .
۶۸- ثعالبی ، امام ابو منصور ، فهرست فقه اللغته ، مصر ، ۱۳۱۸ هـ.
۶۹- جامی ، عبدالرّحمان : لوایح جامی ، نولکشور ، ۱۹۱۲م .
۷۰- ایضاً : " " ، تهران ، ۱۳۴۲ هـ .ش .
۷۱- ایضاً : " " نفحات الانس ، کلکته ، ۱۸۵۸م .
۷۲- جرجانی سیّد علی : کتاب التعریفات ، مصر ، ۱۳۰۶.
۷۳- جنید شیرازی ، معین الدّین ابوالقاسم : شد الازار فی حَط الاوزار عن زور المزار ، به تصحیح علامه فقید محمّد قزوینی و عباس اقبال ، تهران ، ۱۳۲۸ ش.
۷۴- جنیدی ، جعفری ، محب طریق : شرح اوراد فتحیه ، نسخه خطی متعلق به دانشگاه پنجاب و نسخه خطی متعلق به دانشکدۀ اسلامیه پیشاور به شماره ۱۹۵۱/۳۰.

۷۵- جهانگیر : تزوك جهانگیری ، چاپ سید احمد ، علیگر ، ۱۸۶۴م .
۷۶- چلبی موصلی ، دکتر داود : مخطوطات الموصل . بغداد ، ۱۹۲۴م .
۷۷- حاجی خلیفه ، مصطفی بن عبدالله :کشف الظنون ، جلد ۱و ۲، فلو گل ، لیپزگ ، ۱۸۳۵-۱۸۵۸م .
۷۸- حافظ شیرازی : دیوان حافظ شیرازی . ح پژمان ، تهران ، ۱۳۱۸ هـ.
۷۹- حسنی ، عبدالحی : الثقافة الاسلامیه فی الهند ، دمشق ، ۱۹۵۸م .
۸۰- حسنی، سید عبدالحی ، علامه : نزهة الخواطر ، حیدرآباد دکن ، ۴۱-۱۳۵۳ هـ ق.
۸۱- حسینی ، سید محمّد بن محمّد : اتحاف السادة المتقین . جزء سابع ، مصر ، ۱۳۰۰ هـ.
۸۲- حکمت ، علی اصغر ، نقش پارسی بر احجار هند ، تهران ، ۱۳۳۷ هـ.
۸۳- حموی ، شهاب الدّین ابو عبدالله یاقوت : معجم البلدان . لندن ، ۱۸۶۲م .
۸۴- ایضاً : " " بیروت ، ۱۹۵۰م .
۸۵- حنبل، امام احمد بن حنبل : المسند ، جزء ۱- ۴ ، مصر ، ۱۹۴۶م ، جزء ۱-۱۳، مصر ۱۹۴۷م .
۸۶- حیم ، سلیمان : فرهنگ فارسی و انگلیسی ، تهران ، ۱۹۴۳م .
۸۷- خاکی کشمیری ، بابا داود : ریشی نامه . نسخه خطی متعلق به کتابخانه دانشگاه پنجاب، لاهور ، شماره ۳۶۵۹.
۸۸- خطیب عمری ، شیخ ولی الدّین محمّد بن عبدالله : مشکوة المصابیح . دهلی ،۱۳۶۸ هـ.
۸۹- ایضاً : ایضاً ، " " با ترجمه انگلیسی .
۹۰- خلیلی ، محمّد علی ، خاندان پیغامبر (صلوات الله علیهم اجمعین) ، تهران .
۹۱- خورجوی ، خان بهادر محمّد تقی خان : حیات امیر خسرو ، کراچی ، ۱۹۵۶م.
۹۲- خیاط ، علی بن سعد : جامع الاخبار ، انتشارات کتابخانه مبین ، اصفهان ، ۱۳۶۵ هـ .ق.
۹۳- داراشکوه : سفینة الاولیا، نولکشور ، ۱۸۷۸م .
۹۴- داعی حسنی ، سیّد مرتضی حسن : کتاب تبصرة العوام فی معرفة مقالات الانام ، به تصحیح عباس اقبال ، تهران ، ۱۳۱۳ هـ.
۹۵- دانش پژوه ، محمّد تقی : فهرست نسخه های خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران ، جلد۱۵، تهران ۱۳۴۵ هـ.ش .

۹۶- داود ، نور الدّین : محنة فی الفردوس . بغداد ، ۱۹۵۰م .
۹۷- درخشان ، مهدی : بزرگان و سخن سرایان همدان ، ج ۱، تهران ، ۱۳۴۱.
۹۸- دستگردی ، وحید : کلمات قصار بابا طاهر عریان، ضمیمه سال هفتم مجله ارمغان، تهران ، ۱۳۰۶ هـ .ش.
۹۹- دغلات ، محمّد : تاریخ رشیدی. نسخه خطی متعلق به دانشگاه پنجاب ، لاهور ، ۱۰۶ ص.
۱۰۰- دهخدا : لغتنامه دهخدا ، تهران ، ۱۳۲۵ هـ، ۱۳۲۶هـ، ۱۳۳۲ هـ.
۱۰۱- دیلمی ، الزاهد ابی محمّد الحسن بن ابی الحسن محمّد : ارشاد القلوب فی فضایل امیر المومنین. نجف .
۱۰۲- دینوری ، ابو محمّد عبدالله بن مسلم بن قتیبه : عیون الاخبار ، قاهره ، ۱۹۲۸م.
۱۰۳- ذهبی : میزان الاعتدال ، ج ۱، قاهره ، ۱۳۲۵ هـ.
۱۰۴- رازی ، امین احمد : هفت اقلیم . نسخه خطی متعلق به دانشگاه پنجاب ، لاهور.
۱۰۵- راوندی ، محمّد بن علی بن سلیمان : راحة الصدور و آیة السرور . به سعی و تصحیح محمّد اقبال ، تهران ، ۱۳۳۳ هـ.
۱۰۶- رحمان علی : تذکره علمای هند . نولکشور ، ۱۹۱۴م .
۱۰۷- ایضاً " " ترجمه اردویی از محمّد ایوب قادری ، کراچی ، ۱۹۶۱م.
۱۰۸- زر کلی ، خیر الدّین : قاموس الاعلام . جزء اوّل ، ثانی ، خامس ، سبع و ثامن ، مطبعه کوستاتسوماس ، ۱۹۵۴-۱۹۵۶م.
۱۰۹- زمخشری ، محمود بن عمر : الکشاف (تفسیر قرآن مجید) جزء اوّل - رابع ، قاهره ، ۱۹۴۶م .
۱۱۰- سبزواری ، سیّد شریف حسین :زاد العقبی ، لاهور ، ۱۹۶۰.
۱۱۱- سبزواری ، شریف حسین ، مناقب مرتضوی : کوکب دری ، جالندهر ، ۱۹۳۷.
۱۱۲- سپه سالار ، فریدون بن احمد ، رساله فریدون بن احمد سپه سالار در احوال مولانا جلال الدّین رومی ، تهران ، ۱۳۲۵ هـ.
۱۱۳- سحاب ، ابوالقاسم : زندگانی حضرت موسی بن علی الرضا ، جلد ۱، ۲، تهران ، ۱۳۲۰ هـ .ش .
۱۱۴- سراج ، ابو نصر عبدالله بن علی : کتاب اللمع فی التصوف ، نکلسون ، لیدن ، ۱۹۱۴م.

۱۱۵- سعدی شیرازی : بوستان سعدی ، به اهتمام محمّد علی فروغی ، تهران ، ۱۳۱۶هـ.
۱۱۶- سلطان حسین ، امیر : مجالس العشاق ، نولکشور ، ۱۲۹۳ هـ.
۱۱۷- سلمی ، امام زاهد ابو عبدالرّحمان محمّد بن حسین بن محمّد : طبقات صوفیه ، لیدن ۱۹۶۰م .
۱۱۸- سمنانی ، علاء الدوله : ملفوظات سیّد علاء الدوله سمنانی ، نسخه خطی متعلق به دانشگاه اسلامیه پیشاور، شماره ۱۰۲۳.
۱۱۹- سهروردی ، شهاب الدّین :عوارف المعارف .نسخه خطی متعلق به دانشگاه پنجاب ، لاهور.
۱۲۰- ایضاً " " : ترجمه اردویی از حافظ رشید احمد ارشد ، لاهور ،۱۹۶۲م.
۱۲۱- سیوطی ، علامه جلال الدّین : کتاب اللئالی المصنوعه فی الاحادیث الموضوعه ، جزء اوّل و ثانی ، مطبعة الادبیة ، ۱۳۱۷هـ.
۱۲۲- شعرانی ، سیّد عبدالوهاب : لواقح الانوار فی طبقات الاخیار ، جزء اوّل و ثانی، مصر ۱۳۵۵ هـ.
۱۲۳- شکری الوسی البغدادی ، سید محمود:بلوغ الارب فی معرفة احوال العرب ، مصر ، ۱۳۴۲ هـ.
۱۲۴- شوشتری ، قاضی نور الله : مجالس المومنین ، تهران ، ۱۲۹۹ هـ.
۱۲۵- شیروانی ، حاجی زین العابدین : ریاض السیاحة ، به تصحیح اصغر حامد ، تهران ،۱۳۳۹ هـ.
۱۲۶- صادق ، امام جعفر : الحکم الجعفریه . بیروت ، ۱۹۵۷م.
۱۲۷- صدیق حسن خان ، سیّد محمّد : صبح گلشن ، بهوپال ، ۱۲۹۴ هـ.
۱۲۸- صرفی کشمیری ، یعقوب ، مغاز النبی ، لاهور.
۱۲۹- صفا ، ذبیح الله، دکتر : تاریخ ادبیّات ایران ، ج ۲، ۳، تهران ، ۱۳۳۶ هـ.
۱۳۰- صنعی : دیوان صنعی به ضمیمه تاریخچه تصوف علی اکبر ، تهران، ۱۳۲۸ هـ.
۱۳۱- طارمی ، نجم الدّین : تذکره شیخ محمّد صدیق الکججی حسن بن حمزه ، تهران ، ۱۳۲۶ هـ. ش.
۱۳۲- طاهر ، شیخ محمّد : بحار الانوار ، (مجمع) الجزء الاوّل و الثانی ، نولکشور ، ۱۲۸۳ هـ.
۱۳۳- طباطبائی ، غلامحسین ، سیر المتاخرین ، نولکشور ، ۱۸۷۳م .

۱۳۴- طبری ، ابی جعفر بن محمّد بن جریر: تاریخ الرسل و الملوك (جزء اوّل)، مصر ، ۱۹۶۰م.
۱۳۵- طوسی ، شیخ ابو جعفر بن محمّد بن علی بن حسین : امالی ، تهران ، ۱۳۰۰ هـ.
۱۳۶- ظهور الحسن ، قاضی : نگارستان کشمیر ، دهلی ، ۱۳۵۲ هـ.
۱۳۷- ظهور الدّین احمد ، دکتر: پاکستان میں فارسی ادب ، ج ۱، لاهور، ۱۹۶۷م.
۱۳۸- ظهیر فاریابی ، دیوان ظهیر فاریابی ، نولکشور ، ۱۸۸۰م .
۱۳۹- عاملی ، بهاء الدّین : کشکول ، جزء اوّل - رابع ، ازهر ، ۱۳۲۰ هـ.
۱۴۰- عباسی ، منظور احسن : فهرست مخطوطات فارسیه پنجاب پبلك لائبریری [کتابخانه عمومی پنجاب] لاهور، ۱۹۶۳م.
۱۴۱- عبدالرحیم ، مولوی :لباب المعارف العلمیه مکتبه دارالعلوم اسلامیه پیشاور، آگرا ، ۱۹۱۸م.
۱۴۲- عراقی ، فخر الدّین ابراهیم همدانی :کلیات عراقی ، سعید نفیسی ، تهران ، ۱۳۳۸ هـ. ش.
۱۴۳- عرفانی ، عبدالحمید : ایران صغیر : تذکره شعرای پارسی کشمیر ، تهران ، ۱۳۳۵ هـ.
۱۴۴- عریان، بابا طاهر: دیوان بابا طاهر، به تصحیح وحید دستگردی، تهران، ۱۳۴۷ ش.
۱۴۵- عز الدّین ابی الحسن علی بن محمّد: اسد الغابة فی معرفة الصحابه . جزء ثانی - رابع ، تهران ، ۱۳۳۶ هـ.
۱۴۶- عسقلانی ، امین سنجر : بلوغ المرام من ادلة الاحکام ، ترجمه از حافظ احمد بن محمّد ، کراچی.
۱۴۷- عطار نیشابوری ، شیخ فرید الدّین : الهی نامه ، به تصحیح فواد روحانی ، تهران ، ۱۳۳۹ ش .
۱۴۸- ایضاً " " : تذکرة الاولیا به سعی نکلسون ، لیدن ، ۱۳۲۵هـ.
۱۴۹- ایضاً " " : دیوان غزلیات و ترجیعات و قصاید فرید الدّین عطار، سعید نفیسی ، تهران ، ۱۳۳۶ هـ . ش.
۱۵۰- ایضاً " " : کلیات عطار ، نولکشور ، ۱۸۷۲م .
۱۵۱- ایضاً " " : مصیبت نامه ، مشهد ، ۱۳۵۵ هـ ق .
۱۵۲- ایضاً " " : منطق الطیر ، بمبئی ، ۱۲۴۸ هـ.

۱۵۳- علامی ، ابوالفضل : آئین اکبری ، نسخهٔ خطی متعلق به دانشگاه پنجاب ، لاهور.
۱۵۴- علوی شیرازی ، حکیم سیّد محمّد حسین : تحفة المومنین بر حاشیه مخزن الادویه . نولکشور ، ۱۱۸۵ هـ. ق .
۱۵۵- علی ،حضرت (ع) دیوان بعمدة المطالب سیدنا علی بن ابی طالب به سعی الحاج قاضی محمّد ابراهیم ، بمبئی ، ۱۲۹۳ هـ.
۱۵۶- ایضاً : نهج البلاغه ، شرح و ترجمه علامه سید شریف رضی ، لاهور، ۱۹۶۳م.
۱۵۷- ایضاً : از ابن الحدید ، دارا .
۱۵۸- عماد احمد خوشنویس : گنجینهٔ توحید ، تهران ، ۱۳۳۷ هـ .
۱۵۹- عنایت اللّه ، دکتر شیخ : تحقیق اللغات، لاهور ، ۱۹۶۳م .
۱۶۰- ابن حجر عسقلانی ، شهاب الدّین احمد بن علی : الاصابة فی تعیر الصحابه ، ج ۱، کلکته ، ۱۸۹۶م .
۱۶۱- ایضاً : تهذیب التهذیب ، جلد ۲، حیدرآباد ، ۱۳۲۵ هـ.
۱۶۲- غزالی، امام ابو حامد محمّد:احیاء علوم الدین، مجلد اوّل - رابع ، مصر،۱۹۳۹م.
۱۶۳- ایضاً : " " : فضایح الباطنیه ، قاهره ، ۱۳۸۳ هـ.
۱۶۴- ایضاً : " " : کیمیای سعادت ، تهران ، ۱۳۳۳ هـ.
۱۶۵- ایضا : " " : مکاشفه القلوب ، مصر ، ۱۳۷۱هـ.
۱۶۶- ایضاً : " " : المنقذ من الضلال . ترجمهٔ اردویی از مفتی محمّد خلیل خانصاحب قادری ، حیدرآباد ، ۱۹۵۸م .
۱۶۷- غفاری ،امیر جلال الدّین : فرهنگ غفاری ، تهران ، ۱۳۳۶-۱۳۳۷ هـ.
۱۶۸- غلام قادر ، مولوی : نهج السلوك (ترجمه اردویی ذخیرة الملوك)، لاهور.
۱۶۹- فاروقی ، محمّد ابرار حسین : تذکره جواهر زواهر، اتاوه ، ۱۳۷۸ هـ.
۱۷۰- فتنی ، هندی محمّد طاهر بن علی : تذکرة الموضوعات ، بمبئی ، ۱۳۴۳.
۱۷۱- فخر الزمانی قزوینی ، ملا عبدالنبی ، میخانه ، به سعی دکتر محمّد شفیع ، لاهور ، ۱۹۲۶م.
۱۷۲- فرات کوفی ، فرات بن ابراهیم : تفسیر فرات الکوفی ، نجف .
۱۷۳- فروزانفر ، بدیع الزمان : احادیث مثنوی ، تهران ، ۱۳۲۴ ش .
۱۷۴- ایضاً : رساله در تحقیق و زندگانی مولانا جلال الدّین رومی ، تهران ، چاپ دوم .
۱۷۵- ایضاً : قصص و تمثیلات مثنوی ، تهران ، ۱۳۳۳ هـ .
۱۷۶- فوق ، محمّد الدّین : تواریخ اقوام کشمیر ، لاهور ، ۱۹۳۴م.

۱۷۷- ایضاً : مشاهیر کشمیر ، لاهور ، ۱۹۳۰م .
۱۷۸- فیروز آبادی ، مجد الدّین محمّد بن یعقوب بن محمّد ابراهیم : قاموس المحیط و القابوس الوسیط الجامع لماذهب من کلام العرب شماطیط ، ...۷۰-۱۲۷۲ هـ .ق .
۱۷۹- فیضی سرهندی ، اللّه داد : مدار الافاضل ، ج ۱ ، دکتر محمّد باقر ، لاهور ، ۱۳۳۷ هـ. ش.
۱۸۰- قاضی عبدالکریم : شمس اللغات ، بمبئی ، ۱۳۰۹ هـ.
۱۸۱- قریشی ، محمّد عبداللّه : آئینۂ کشمیر ، لاهور.
۱۸۲- قریشی وحید، دکتر و دکتر شیخ محمّد اکرام(گرد آورندگان) دربار ملی فارسی ، لاهور ۱۹۶۱م.
۱۸۳- (مرتبه) قزلباش ، محمّد علی :ذریعة النجات . لاهور، ۱۳۲۳ هـ.
۱۸۴- قزوینی ، امام علامه زکریا بن محمّد بن محمود : عجایب المخلوقات و غرایب الموجودات ، گوتنگن ، ۱۸۴۸م.
۱۸۵- قشیری ، امام ابوالقاسم عبدالکریم بن هوازن : الرسالة القشیریه ، مصر ، ۱۳۳۰ هـ.
۱۸۶- القمی عباس : الکنی و الالقاب ، جزء ثانی ، نجف اشرف ، ۱۹۵۶م .
۱۸۷- قندوزی حنفی ، علامه سلیمان بن شیخ ابراهیم حسینی بلخی : ینابیع المودة ، ج ۱ ، بیروت ، بی تا .
۱۸۸- ایضاً : جزء اوّل ، استانبول ، ۱۳۰۲ هـ.
۱۸۹- کابلی ، مستانشاه : آتشکده وحدت . به اهتمام محرم علی چشتی ، لاهور ، ۱۳۱۵ ق .
۱۹۰- ایضاً : " : شرح چهل اسرار ، لاهور، ۱۸۸۸م .
۱۹۱- کاچرو ، بیربل پندت ، تواریخ کشمیر (۱۲۵۱هـ/۱۸۹۲م) نسخه خطی کتابخانه دانشگاه پنجاب ، لاهور.
۱۹۲- کاشانی، عبدالرزاق ابوالغنائم بن جمال الدّین : اصطلاحات صوفیه ، کلکته ، ۱۸۴۵م.
۱۹۳- ایضاً : " " : شرح منازل السائرین ، تهران ، ۱۳۱۵هـ.
۱۹۴- کاشانی ، محمود بن علی : مصباح الهدایة، ترجمه عوارف المعارف ، نولکشور ، ۱۳۰۷ هـ.
۱۹۵- کحاله ، عمر رضا : معجم المؤلفین ، دمشق ، ۱۹۵۹ م .

۱۹۶- کرپا رام ، تواریخ کشمیر ، اوده ، ۱۹۲۷م .
۱۹۷- ایضاً : گلزار کشمیر ، لکهنو ، ۱۸۷۱م .
۱۹۸- کلاباذی ، ابوبکر محمّد : التعرف لمذهب اهل التصوف باقی. سرور و عبدالحلیم محمود ، قاهره ، ۱۳۸۰ هـ.
۱۹۹- کوفی ، سلیم بن قیس : کتاب سلیم ، النجف الاشرف ، بی تا .
۲۰۰- کول ، نرائن : تاریخ کشمیر ، نسخه خطی متعلق به دانشگاه پنجاب ، لاهور.
۲۰۱- لاهوری ، غلام سرور : خزینة الاصفیاء ، جلد ۱و ۲ ، نولکشور ، ۱۲۸۴هـ.
۲۰۲- لبنانی ، امین الخوری : جلاء الغامض فی شرح دیوان ابن الفارض ، بیروت ، ۱۸۸۸م .
۲۰۳- لین ، ادوارد ولیم {Edward William Lane}: مدّ القاموس . ج ۱ ، لندن ،۱۸۷۲ م .
۲۰۴- مجلسی ، محمّد تقی : حیات القلوب ، جلد ۱، تهران ، ۱۳۷۸ هـ .ق .
۲۰۵- مجلسی ، ملا باقر : جلاء العیون ، تهران، ۱۳۱۴ هـ.
۲۰۶- محمّد پادشاه : فرهنگ آنندراج ، تهران ، ۱۳۳۶ هـ. ش.
۲۰۷- محی الدّین ، ابو محمّد حاجی : تحائف الابرار (تاریخ کبیر) امرتسر ، ۱۳۲۱.
۲۰۸- محی الدّین محمّد ، عبدالحمید بن محمّد عبداللطیف : المختار من صحاح اللغة ، قاهره ، ۱۳۵۲ هـ.
۲۰۹- مرتضی حسین ، سیّد : تبصرة العوام فی معرفة الانام ، به تصحیح عباس اقبال، ۱۳۱۳ ش.
۲۱۰- مسعودی ، علی بن حسین ، مروج الذهب ، جزء اوّل و ثانی ، مصر ، ۱۹۴۸م،
۲۱۱- مسلم ، امام ابوالحسین : سنن صحیح مسلم ، جزء ۱ ,۲ ,۳ ,۴ ، قاهره ، ۱۹۵۰- ۱۹۵۵م .
۲۱۲- مظفر حسین : تذکره روز روشن ، بهوپال ، ۱۲۹۶ هـ.
۲۱۳- مظهر حسین ، سیّد : تهذیب المتین فی فضایل امیر المومنین ، جلد ۱ ، دهلی، ۱۹۳۰م.
۲۱۴- معصوم علی ، محمّد : طرائق الحقایق ، به تصحیح محمّد جعفر محجوب ، تهران، ۱۳۳۹ هـ . ش .
۲۱۵- مکی شافعی، محب الدّین ابو العباس احمد بن عبداللّه بن محمّد طبری : ریاض النضرة فی مناقب العشرة ، جلد ۱ ، مصر ، ۱۳۷۳ هـ ق .

۲۱۶- مکی ، علامه بن حجر شهاب الدّین ابو العباس احمد : الصواعق المحرقه . مصر. بی تا .
۲۱۷- مکی ، امام ابو طالب محمّد بن ابی الحسن بن عباس : قوت القلوب فی معاملة المحبوب.جزء اوّل و رابع ، الازهر ، (مصر) ، ۱۳۵۱ هـ.
۲۱۸- معطوف ، لوییس : المنجد ، بیروت ، ۱۹۵۶م .
۲۱۹- ایضاً " " : لاهور .
۲۲۰- منادی ، محمّد عبدالروف بن علی : الاتحافات السنیه بالاحادیث القدسیه ، نسخه خطی متعلق به کتابخانه شادروان دکتر محمّد شفیع .
۲۲۱- مولانای روم ، جلال الدّین محمّد بن شیخ بهاء الدّین : کلیات شمس تبریزی ، تهران،۱۳۳۶ هـ.
۲۲۲- ایضاً " " " : کلیات مثنوی ، تهران ، ۱۳۳۸ هـ.
۲۲۳- میبدی ، ابن معین الدّین : شرح دیوان حضرت امام علی علیه السّلام ، تهران ، ۱۲۸۵ هـ.
۲۲۴- ایضاً " : نسخه خطی در دانشگاه پنجاب ، لاهور .
۲۲۵- ناصر خسرو قبادیانی : حکیم ابو معین : دیوان اشعار ... ، علی اکبر دهخدا- سید حسن تقی زاده ، تهران ، ۱۳۰۷هـ.
۲۲۶- نجم الدّین رازی ، شیخ ابوبکر عبدالله بن محمّد : مرصاد العباد ، تهران، ۱۳۱۲ هـ.ش.
۲۲۷- نجم الدّین کبری (رازی) : فوائح الجمال و فواتح الجلال، ۱۹۵۵.
۲۲۸- ندوی ، محمّد عبدالعلیم : حصن حصین مع ترجمه و شرح، کراچی .
۲۲۹- نسائی : سنن نسائی ، حافظ جلال الدّین سیوطی ، جزء ۱ ، ۲، قاهره .
۲۳۰- نفیسی ، سعید : تاریخ نظم و نثر فارسی درایران و زبان فارسی ، جلد ۲ ، تهران، ۱۳۴۴ ش.
۲۳۱- ایضاً " : جستجو در احوال و آثار فرید الدّین عطار نیشابوری، تهران، ۱۳۲۰ هـ.
۲۳۲- نفیسی ، دکتر علی اکبر : فرهنگ نفیسی ، تهران ، ۱۳۲۱-۱۳۲۴ هـ.
۲۳۳- نوائی ، عبدالحسین : رجال کتاب و حبیب السیر ، تهران، ۱۳۲۴ هـ.
۲۳۴- نوایی ، میر نظام الدین علیشیر : مجالس النفایس ، به سعی و اهتمام علی اصغر حکمت ، تهران ، ۱۳۲۳ هـ .
۲۳۵- نو بختی ، ابو محمّد حسن بن موسی : کتاب فرق الشیعه . استانبول ، ۱۹۳۱م.

۲۳۶- نور الدّین نامه . نسخه خطی ۱۱۳۴ و متعلق به کتابخانه مولوی شمس الدّین ، لاهور.
۲۳۷- نووی ، امام محی الدّین ابی ذکریا یحیی بن شرف : ریاض الصالحین با ترجمه اردویی از عابد الرحمان صدیقی ، کراچی .
۲۳۸- ایضاً : شرح صحیح مسلم ، قاهره ، ۱۲۸۳ هـ .
۲۳۹- وحید الزمان ، علامه نور محمّد : لغات الحدیث ، کراچی .
۲۴۰- وزیر الدّین حسین : حرز المومنین الامان الخائفین ، مطبع یوسفی ، دهلی ، ۱۳۳۳ هـ.
۲۴۱- ولی اللّه دهلوی ، شاه : انتباه فی سلسلة الاولیاء ، دهلی ، ۱۹۴۲م .
۲۴۲- ولی ، شاه نعمت اللّه : دیوان شاه نعمت اللّه ولی ، تهران، ۱۲۷۶ هـ.
۲۴۳- ایضاً " : رسایل شاه ... ، حاجی میرزا عبدالحسین شیرازی ، تهران ،۱۳۱۱ هـ.
۲۴۴- ونسنك ، ا.ی و ی . پ منسنج : المعجم المفهرس ، لیدن ، ۱۹۴۳م .
۲۴۵- هاشمی سندیلوی ، احمد علی خان : مخزن الغرائب نسخه خطی متعلق به دانشگاه پنجاب لاهور، ج ۱و ۲ چاپ دانشگاه پنجاب ، لاهور ۱۹۶۸-۱۹۷۰ و ج ۳، ۴، ۵ ، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، اسلام آباد ، ۱۳۷۱ هـ. ش/۱۹۹۲م. ۱۳۷۱ هـ ش، ۱۳۷۲ هـ. ش.
۲۴۶- هجویری ، علی بن عثمان بن علی الجلابی : کشف المحجوب : محمّد عباسی ، تهران ۱۳۳۶ هـ.
۲۴۷- هدایت ، رضا قلی : ریاض العارفین ، تهران ، ۱۳۱۶ هـ .
۲۴۸- ایضاً " : مجمع الفصحاء ، تهران ، ۱۲۹۵ هـ .
۲۴۹- هروی ، امیر حسینی . مثنوی زاد المسافرین ، ایران ، ۱۳۵۳ هـ.
۲۵۰- همدانی، سیّد میر علی : اصطلاحات صوفیه ، نسخه خطی متعلق به دانشگاه پنجاب ، لاهور، مجموعه شیرانی ، ۹۱۸/۳.
۲۵۱- ایضاً " : اوراد فتحیه ، لاهور ، ۱۳۴۴ هـ.
۲۵۲- ایضاً " : چهل اسرار، به تصحیح سیده اشرف بخاری ، تهران ، ۱۳۴۷ هـ. ش.
۲۵۳- ایضاً " : " " مطبع نیاز علیخان ، امرتسر ، ۱۳۳۳ هـ.
۲۵۴- ایضا " : ذخیرة الملوك ، مطبع نیاز علیخان ، امرتسر ، ۱۳۲۱ هـ
۲۵۵- ایضاً " : رسائل سید علی همدانی (میکروفیلم) نسخه خطی متعلق به موزه بریتانیا ، به شماره ۱۶۸۴۰: .Add

۱- رساله آداب (گ ۲۷۶ ب - ۲۷۹ ب).
۲- رساله اربعین امیریه (۲۹۵-۲۹۸ الف).
۳- رساله اربعینیه امیریه (۳۲۱ ب - ۳۲۴ الف).
۴- رساله اسناد حلیه حضرت رسالت علیه الصلواة و السلام (۲۹۱ الف ، ب).
۵- رساله اسناد اوراد فتحیه عن احد من المریدین (۱۷۱-۱۷۹ ب).
۶- رساله اصطلاحات الصوفیه (۲۷۱ ب - ۲۷۳ الف).
۷- رساله اعتقادیه امیریه (۲۴۳ ب - ۲۴۸ الف).
۸- رساله چهل اسرار (۱۸۸ ب - ۱۹۸ ب).
۹- رساله خطبهٔ امیریه (۲۹۲ الف - ۲۹۲ ب).
۱۰- رساله خواطریه (۲۹۲ ب- ۲۹۵ ب).
۱۱- رساله داویه (۳۲۳ ب - ۳۲۵ الف).
۱۲- رساله داویه (۳۹۸ الف - ۴۰۰ ب).
۱۳- رساله در بیان آداب مبتدی و طالبان حضرت عمدی (۲۰۰- ۲۰۴ ب).
۱۴- رساله درباره حفظ صحت (۳۲۴- ۳۲۵ ب).
۱۵- رساله در معرفت سیرت و صورت انسان (۱۷۹- ۱۸۷ ب).
۱۶- رساله درویشیه (۲۴۸-۲۵۳ ب).
۱۷- رساله ده قاعده (۲۲۵ ب - ۲۲۸ ب).
۱۸- رساله ذکریه (۳۴۷ - ۳۷۸ ب).
۱۹- رساله روضة الفردوس (۳۴۷-۳۷۸ ب)
۲۰- رساله سبعین مناقب (۳۱۶ الف - ۳۲۱ ب).
۲۱- رساله سیر الطالبین (۳۹۵ الف - ۳۹۹ الف).
۲۲- رساله شرح مشکل حل (۲۶۸ ب - ۲۷۰ الف).
۲۳- رساله طایفه مردم (۲۹۶- ۲۹۸ ب).
۲۴- رساله عربیه (۲۱۰ ب - ۲۱۳ الف).
۲۵- رساله عقبات (درباره او امر دین) (۲۱۳ ب - ۲۱۸ الف).
۲۶- رساله عقلیه (۳۸۹ ب - ۳۹۵ الف).
۲۷- رساله فتحیه (۱۶۹- ۱۷۱ الف).

۲۸- رساله فتوتیه (۲۵۰ - ۲۶۲).
۲۹- رساله کشف الحقایق (۲۳۰- ۲۳۴ ب).
۳۰- رساله مرآة التائبین (۳۲۶ الف).
۳۱- رساله مشارب الاذواق (۲۳۵-۲۴۳ الف).
۳۲- رساله مشیة امیریه (۲۷۰- ۲۷۱ الف).
۳۳- رساله معاش السالکین (۲۸۷- ۲۹۰ الف).
۳۴- رساله مکارم اخلاق (۲۲۸ الف - ۲۳۰ ب)
ایضاً " (۴۰۳- ۴۰۵ ب)
۳۵- رساله مکتوبات امیریه (۱۶۱- ۱۶۵ ب).
۳۶- رساله مکتوبات امیریه (۲۱۸-۲۲۳ الف).
۳۷- رساله مناجات (۲۹۸- ۲۹۹ الف).
۳۸- رساله منازل السالکین (۳۸۰ الف - ۳۸۵ ب)
۳۹- رساله منامیه (۲۹۱- ۳۱۶ الف).
۴۰- رساله المودة فی القربی (۲۹۹- ۳۱۶ الف).
۴۱- رساله نوریه (۱۵۴- ۱۵۶ الف).
۴۲- رساله واردات (۳۸۵ الف - ۳۸۹ ب).
۴۳- رساله همدانیه (۲۰۷ الف - ۲۱۰ ب).

۲۵۶- ایضاً:مشارب الاذواق، نسخه خطی متعلق به دانشگاه پنجاب ، لاهور.

۲۵۷- هندو شاه ، ملا محمّد قاسم : تاریخ فرشته ابراهیمی ، نولکشور ، ۱۸۶۴م .

***

۲۵۸- دفتر کتابخانه آیا صوفیه محمّد ربك ، مطبعه سی باب عالی جوازنده ابو المسعود ، ۱۳۵۴ هـ.

۲۵۸- فهرست کتب و نسخ عربی و فارسی در کتابخانه فرهنگستان تاشکند ، ۵ جلد و یك ضمیمه سال ۱۹۵۲ تا ۱۹۵۸ م .

۲۶۰- فهرست کتابخانه آستان قدس رضوی ، جلد ۴ ، مشهد ، ۱۳۲۵ هـ.

۲۶۱- فهرست کتبخانه آصفیه(سرکار اعلی اعلیحضرت فتح جنگ نظام الدوله آصف جاه) جلد ۱، حیدرآباد دکن ، ۱۳۳۲ هـ .

۲۶۲- فهرست کتب و نسخ عربی و فارسی در کتابخانه فرهنگستان تاجیکستان ، ج ۱، ۱۹۶۴م .

۲۶۳- فرائد اللئالی من رسائل الغزالی ، مصر ، ۱۳۴۴ هـ.
۲۶۴- دائرة المعارف . جلد ۱ ، کابل ، ۱۳۲۸ هـ.
۲۶۵- قرآن مجید و فهرست ، چاپ فلوگل ، لیپزگ ، ۱۹۳۴م .
266. The Encyclopaedia of Islam , Vol.I-IV,LONDON,1913.
267.Do-Part I, Faseicule,7,New Edition, London,1956 A.D.
268. The Encyclopaedia of Britannica,Vol.II, London 1961 A.D.

***

مجله ها

۲۶۹- ارمغان ، سال هفدهم ، شماره ششم ، تهران ، ۱۳۱۵ هـ .
۲۷۰- اورینتل کالج میگزین ، لاهور ، فوریه ، ۱۹۲۵م .
۲۷۱- ایضاً " ، لاهور ، نوامبر ، ۱۹۲۶م .
۲۷۲- برهان ، ، دهلی ، ۱۹۵۰م .
۲۷۳- فرهنگ ایران زمین ، ج ۶ ، تهران ، ۱۳۳۳ هـ.ش.
۲۷۴- مجله دانشکده ادبیّات ، ضمیمه ، سال دهم، تهران ، ۱۳۴۱ هـ .
۲۷۵- معارف اسلام ، لاهور ، سپتامبر ، ۱۹۶۰م.
۲۷۶- المنتظر ، شماره ۱، لاهور ، آوریل ، ۱۹۶۵م .
۲۷۷- وحید ، مجله ، سال پنجم ، شماره مسلسل پنجم، تهران ،
۲۷۸- ایضاً " اردیبهشت ماه ، ۱۳۴۷ هـ .
۲۷۹- ایضاً " " شماره ششم ، تیرماه ،۱۳۴۷ هـ .
۲۸۰- یغما ، سال چهارم ، شماره ششم تهران ، شهریور ، ۱۳۳۴ هـ .
۲۸۱- " " " ، شماره هشتم ، آبان ماه ، ۱۳۳۴ هـ .
۲۸۲- " " هفتم ، شماره هفتم ، آذر ماه ، ۱۳۳۷ هـ .
۲۸۳- " هفتم ، شماره هشتم ، آبان ماه ، ۱۳۳۷ هـ .

***

284. Abdul Muqtadir Maulavi: A Catalogue of the Arabic and Persian Manuscripts in the Oriental Public Library of Bankipore,Vol.I, Calcutta,1908 A.D.
Vol IX, Calcutta 1925 A.D.
285. Arnold, Thomas : The Preaching of Islam, 1956 A.D
286. Ahmad Zubaid : The Contribution of India to the Arabic Literature Allahabad.
287. Arberry, A : Catalogue of the Library of the India Office, Vol.II, Part. VI, London,1937, A.D.
288. Barthold, W : Turkish Down to the Mongol Invasion ,London, 1928 A.D.
289. Bartholomew, G : The Times Survey Atlas of the World, London, 1922,A.D.
290. Beale, Thomas William: An Oriental Biographical Dictionary, Calcutta, 1881, A.D.
291. Beveridge,A .S : Babor Nama. (English Translation),London, 1921, A.D.
292. Blochet .E : Catalogue Des Manuscripts Persans De Le Bibliotheque Nationale, Vol.I 2 IV, Paris, 1934, A.D.
293: Do : Bibliotheque Nationale Catalogue Des Manuscripts Tures-supplement, Tome I, Paris MDCU XXX II.
294. Brockelman, Dr.C : Geschichte Der Arabischen Literature Von Zweiter supplement Vol.II, Leiden, 1938, A.D.
295. Browne, Edword G. Handlist of the Persian Manuscripts in the Library of the University of Cambridge, 1896,A.D.
296. Do : A supplementary Handlist of the Muhammadan Manuscripts in the Libraries of the University and Colleges of Cambridge, Cambridge,1922,A.D.
297. Ethe, Herman: Catalogue of the Persian Manuscripts in the Library of the India Office Vol.I, Oxford, 1903,A.D.
298. Do : Catalogue of the Persian, Turkish, Hindustani and Pushto Manuscripts in the Bodleian Library, Part I, Oxford,1889, A.D.
299. Fazal Karim : Mishkat-ul Masabih (An English Translation) Vol.I,II,III, Calcutta, 1940 A.D.
300. Flugel, Dr. Custav: Die Arabischen, Persischen and Turkische Handschriften der Kaiserlich-Koniglichen Hofbibliothek Zu Wien: Vol.II, Wien, 1867,A.D.

301. Hakk Muhammad Ashraf: A Descreptive Catalogue of the Persian Manuscripts in Edinburg University Library, Hartford,1925,A.D.
302. Hitti, Philip K. Descreptive Catalogue of the correct collection of Arabic Manuscripts in the Princeton University Library,Princeton, 1938, A.D.
303. Hunter, W.W : The Imperial Gazetteer of India, Vol.I, London, 1885 A.D.
304. Inanow,Wladmir : Concise Descriptive Catalogue of the Persian Manuscripts in the Curzon Collections Asiatic Society of Bengal Calcutta,1926 A.D.
305. Do : Concise Descreptive Catalogue of the Persian Manuscripts in the collection of the Asiatic Society of Bengal, Calcutta,1924 A.D.
306. Do : Concise Descriptive Catalogue of the Persian Manuscripts in the collection of Asiatic Society of Bengal, special supplement Calcutta,1928 A.D.
307. Jurji, Edward Jabra : Illumination in Islamic Hysticism ,London, 1938, A.D.
308. Lane Poole Stanley : The Muhammadan Dynesties , Paris,1925,A.]
309. Lawrence , Sir Walten : Imperial Gazetteer of India, Kashmir anc Jammu, Oxford.
310. Do : The Valley of Kashmir, London,1895 A.D.
311. Macdonald D.B. Religious Attitude and Life in Islam, 1912 A.D.
312. Maitra , K.M: A Descreptive Catalogue of Persian Manuscripts Preserved in the Kapurthala Library, Lahore,1924 A.D.
313. Moorcrafts , William and George Trebeck: Travel in Ladakh and Kashmir, Vol.II, London, MDcccx II.
314. Nicholson, Reynold A : A Descreptive Catalogue of the Oriental Mss.Belonging to the Late E.G. Browne, Cambridge,1932 A.D.
315. Do : Selected Poems from Diwan-i-ShamsTabriz, Cambridge,189
316. Othospies and S.K. Khattack: The Three Treatise on Mysticism by Shihab-ud-Din Suhrawardi Maqtul. Stuttgart,1935 A.D.
317. Pertseh Dr. Wilhelm : Die Persischen Handschriften der Herzogl der bibliothek Zu Ghotha, Verzeiechnet, Wein, 1859 A.D.
318. Do : Verzeichniss der Persischen Handschriften der Koniglichen Bibliothek Zu Berlin,Berlin 1888, A.D.
319. Qazvini Mirza Muhammad : The History of the World Conqueroı by Alle-ud-Din ,Atta, Malik Juvaini , Vol.I, Oxford.

320. Rieu, Charles : Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, Vol.II Oxford, 1881 A.D.
321. Rosen, Avee Tross: Les Manuscripts Persan de Linstitut Des Langues Orientals, Vol.III, Saint petershong,1886 A.D.
322. Shakur,M.A: A Catalogue of exhibits displayed at the First North West Frontier Province Arts and Crafts Exhibition,held under the Auspects of the Scientific Deptt. Peshawar Museum, Peshawar 1948.
323. Steingass : A Comprehensive Persian and English Dictionary, London, 1947 A.D.
324. Strange, G: Le Mesopotamia and Persia under the Mongols from Nuzhat-ul-Kalub of Hamd-ul-Allah Mustaufi, London,1903,A.D.
325. Do : The Lands of the Eastern Caliphates Cambridge ,1905 A.D.
326. Storey : C.A: Persian Literature A. Bio-Bibliographical Survey, Vol. I, Part-2, London, 1926.A.D.
327. Sufi, G.M.D: Kashir, Vol.1, Lahore, 1948 A.D.
328. Syler, Sir Percy : History of Persia Vol.II, London, 1921 A.D.
329. Subhan, A. John : Sufi Sun, its Saints and Shrines, Lucknow, 1938, A.D.
330. Teufel, J.K : Eine Lebenschreiburg Des Scheichs, Ali-i-Hamadani Brill, 1962, A.D.
331. Thornton, Edward: A Gazetteer of the Countries adjacent to India on the North West London, 1844 A.D.
332. Voorhoeve, P: Handlist of Arabic Manuscripts in the Library of University of Leiden and other collection in the Netherlands. Jugdmi Bataverum, 1957 A.D.
333. Zafar Khan, Muhammad : Persian Poets of Kashmir of Moghal A thesis (Punjab University)Lahore, 1957 A.D.
334. Zett Steen, K.V : Le Monde Oriental Archivas Vol.XXII,Upsala (London), 1930 A.D.
335. The Journal of the Asiatic Society of Bengal, Vol.XXIII.Culcutta, 1853 A.D.
336. Do : Vol. XXXIII, Calcutta ,1864.A.D.

***